سفرنامه میرزا صالح شیرازی

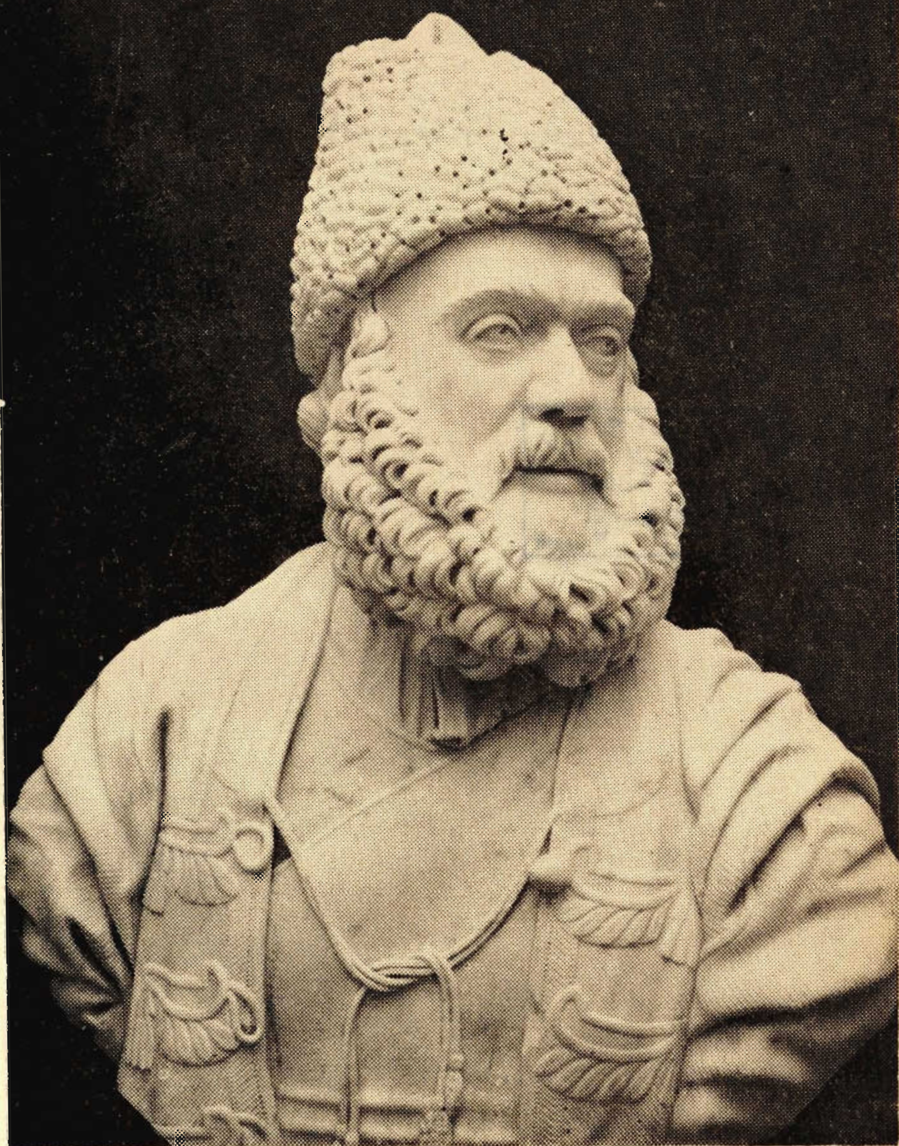
باهتمام و مقدمه:
اسماعیل رائین



بها : ۲۸۰ ریال

شماره ثبت کتابخانه ملی ۱۳۷۷ به تاریخ ۴۷/۱۲/۲۲

سفرنامه میرزا صالح شیرازی



مجسمه نیم‌تنه میرزا صالح کار E. w . Sievier پیکرتراش انگلیسی که درسال ۱۸۲۳
درلندن ازسنگ مرمر تراشیده شده است

عبور ذهن
۳

میرزا صالح شیرازی

سفرنامه

با مطالعه و همکاری و مقدمه

اسماعیل رائین

تصحیح ودوباره نویسی از :

محمد شهرستانی



چاپ این کتاب در دوهزار نسخه در دیماه ۱۳۴۷ در چاپخانه داورپناه پایان یافت .

چاپ اول ۱۳۴۷



شرکت سهامی برای چاپ ونشر وپخش ـ نشریه‌شماره ۷
خیابان‌آناتول فرانس ـ تهران

ازيك قرن پیش تا کنون دانشمندان ونویسندگان ایرانی وخاورشناسان ، هرگاه می‌خواستند در باره اعزام محصل به اروپا ، روزنامه نگاری در ایران ، فراموشخانه ، صنعت چاپ و بالاخره رسوخ افکار آزادیخواهانه در این کشور بحث کنند ، ذکری ازسفرنامه میرزا صالح شیرازی و افکار وهدف‌های این وزیر دوران قاجاریه ، می‌کردند . با آنکه مندرجات سفرنامه پرارزش میرزا صالح بارها مورد استفاده‌واستنادقرار گرفته‌است، بااینحال تاکنون‌اقدام به‌چاپ‌وانتشار این اثر نفیس‌نشده‌است . اینك که به همت وتوجه مدیران‌مؤسسه‌روزن ، سفرنامه مهندس میرزا صالح شیرازی چاپ و دردسترس علاقمندان قرارمی‌گیرد ، توضیح مختصری درباره این اثر گرانبها ، لازم بنظر می‌رسد .

بر اثر تحقیقات و تفحصات چند ساله نگارنده ، معلوم شده است که از سفرنامه میرزا صالح فقط سه نسخه باقیمانده است . یکی از این نسخ دراختیار دانشمند فقید ملك‌الشعراء بهار بوده که بازماندگان آنمرحوم آنرا برای خود نگاهداشته‌اند و متأسفانه ما موفق نشدیم بدان دسترسی پیدا کنیم .

نسخه دیگری که برای «جرج ولك» ازروی اصل سفرنامه‌که بخط میرزا صالح‌بوده، رونویس‌شده و۴۱۲ صفحه می‌باشد، ازهفتادسال قبل‌تاکنون درگنجینه خطی موزه‌بریتانیا درلندن (مجموعه‌کتب خطی‌فارسی ADD 24034) نگاهداری می‌شود ، و ما چند سال قبل از آن فیلمی تهیه کردیم .

از روی نسخه موزه بریتانیا ، شخصی بنام میرزا محمدحسین شیرازی کاتب عبدالحسین میرزا فرمانفرما ، نسخه دیگری تهیه کرده که سال‌ها در یك خانواده فارسی نگهداری میشد و ما توانستیم ، این نسخه را خریداری کنیم . ولی متأسفانه نسخه مزبور که فقط سیصد و هشتاد صفحه است ، پنج صفحه آخر و هم چنین توضیحات صفحه اول آن مفقود گردیده و بدین علت سال تحریر آن معلوم نیست . بنابراین با استفاده از میکرو فیلم موزه بریتانیا ، و نسخه‌ای که «محمد حسین شیرازی» از روی آن رونویس‌کرده و دراختیار ما می‌باشد ، این اثر گرانبها را که در آغاز نفوذ و رسوخ تمدن غرب بکشور ما نگاشته شده ، تقدیم علاقمندان می‌کنیم . در صفحه اول نسخه موزه بریتانیا ، توضیحی از طرف نویسنده ناشناسی درباره رونویسی این سفرنامه از روی نسخه اصل آن‌که به خط مهندس‌میرزا صالح شیرازی‌بوده، داده شده است‌که‌برای‌آگاهی بیشترخوانندگان عزیز عین آنرا در اینجا نقل می‌کنیم :

«مؤلف این صفحات بخدمت صاحب مکرم عالیجاه معلی جایگاه ولك صاحب ایلچی دولت انگلیس عرض میکند که اول روزیکه این نسخه را به میرزا اسمعیل داد که بجهة خود صحیح کند گفت بعضی عبارات و جملهای بیمصرف آنرا بیرون کند بعد از اینکه از سفر گیلان مراجعت نمود و نسخه مزبور را دید معلوم شد که بسیاری از آنها را در نسخه خود بنده انداخته است و این نسخه را از روی آن نوشته‌اند که درمعنی هم این نسخه و هم نسخه دیگری که بجهة بنده نوشته‌اند بطریقی که شایست و بایست است نوشته تقصیرهم بکسی لازم نمی‌آید بعلت اینکه اول بایست نسخه اول را صحیح کرد و بعد از روی آن نسخه نوشت لهذا دراین اوقات درصدد تصحیح دیگر بود و این نسخه از دست افتاد و با تفضل عالیجاه جارج ولك صاحب مطالبه نمودند بخدمت معزی‌الیه همین نسخه را فرستاد انشاالله اگر حیات باشد و نسخه بنده که بخط میرزا اسمعیل است صحیح شد این نسخه هم صحیح خواهد شد».

در پایان این مقال، تذکر این نکته را فرض اخلاقی خود می‌دانیم که از مساعی و کوششهای آقای سید محمد علی شهرستانی دبیر دبیرستان‌های تهران سپاسگذاری کنیم. همت و پشتکار و دقتی که ایشان در دوباره نویسی، تصحیح و همکاری برای انتشار این سفرنامه مبذول داشته‌اند، مورد ستایش است. آقای سید محمد علی شهرستانی متولد سال ۱۳۱۶ در کرمانشاه است. وی پس ازخاتمه تحصیلات در زادگاهش، از دانشکده ادبیات تهران فارغ‌التحصیل شد و سپس به خدمت در فرهنگ کشور اشتغال ورزید.

هم چنین لازم می‌داند از همکاریهای پرارزش دانش پژوهانی که مؤسسه روزن را بوجود آورده‌اند و ناشر افکار و آثارجمعی از نویسندگان و مؤلفین و مصنفین قدیم وجدید شده‌اند، سپاس فراوان نماید. اگرهمت وعلاقمندی مدیران دانش پرور و مؤسسین مؤسسه روزن نبود، شاید این سفرنامه گرانبها که یکصدو شصت سال قبل نوشته شده است، همچنان بدست فراموشی سپرده میشد، و پس از چندی نام واثری‌ازآن باقی نمیماند. قبل‌ازآغاز سفرنامه توضیحات وپیشگفتاری درباره‌چگونگی اعزام محصل به انگلستان و زندگانی سیاسی و فرهنگی مهندس میرزاصالح تقدیم خوانندگان می‌نمائیم.

ا. رائین

پیشگفتار

اخذ تمدن وفکر اعزام محصل

ازروزیکه رفت وآمد اروپائیان به ایران آغاز شد ، اشتیاق مردم این سرزمین به‌اخذ تمدن جدید ورفتن به‌فرنگستان روبه‌ازدیاد نهاد . مسافران ، تجار ، سیاحان ونمایندگان دولتهای اروپائی‌که به ایران می‌آمدند، در بسط تمدن اروپائی بین ایرانیان مؤثر بودند . همچنین ارامنهٔ ایران ، عثمانی و قفقاز به‌فراگرفتن‌زبانهای اروپائی واخذ تمدن‌جدید درایران کمك‌می‌کردند. تجار ایرانی‌که به هندوستان یاممالك اروپائی می‌رفتند در مراجعت ، نه تنها کالاهای‌صنعتی تازه باخود می‌آوردند ، بلکه آنچه‌راکه‌می‌دیدند برای‌هموطنان خود حکایت می‌کردند وآنهارا تشویق به رفتن به خارج از کشور و مشاهده دیدنی‌ها وشنیدنیهای آن دیارها می‌نمودند . اما دراین میان ، متعصبین‌قشری وروحانیون ، باتعصب و لجاجت فراوانی از رواج البسه ، اصول تمدن و حتی استعمال مصنوعات‌فرنگی جلوگیری می‌کردند ، ورفتن به‌ممالك اروپائی‌راکه نزد آنان به «سرزمین کفار» تعبیرمی‌شد ، حرام می‌دانستند .

این افکار وعقاید ورسوخ تمدن دنیای نوادامه داشت تااینکه ،دردوران سلطنت فتحعلی‌شاه ودر سال ۱۲۱۴ ـ ه (۱۷۹۹م) قیام هائی بوسیلهٔ مردم ستمدیده و عصیانگران آذربایجان آغاز شد . شاه برای سرکوبی شورشیان ویاغیان ، ولیعهد ونایب‌السلطنه خودرا به‌تبریز فرستاد ووزارت اورا به‌میرزا عیسی فراهانی مشهور به میرزا بزرگ سپرد . همچنانکه عباس میرزا نایب‌السلطنه و نمایندهٔ پدرش بود ، میرزا عیسی نیز نماینده وقائم مقام میرزا محمد شفیع‌صدراعظم بود ، ودراین‌ایالت نیابت می‌کرد واورا قائم مقام و«صدر دولت» می‌خواندند . به‌همین جهت بعدها نام قائم مقام به او دادند و این نام

درخاندانش موروثی‌شد . قیام‌ها وجنبش‌های داخلی نه‌تنها سبب ضعف‌وناتوانی پادشاه وحکومت مرکزی شد ، بلکه روس‌هارانیز تشویق کرد تابه‌فکر تصرف قسمتهائی ازمیهن مابرآیند . درنتیجه ، درسال ۱۲۱۵ ـ ه (۱۸۰۰م)روسها گرجستان‌را ضمیمهٔ‌خاك خودکردند وتاسه‌سال بعد ، تاسواحل رودارس‌پیشروی نموده و هفده شهر قفقاز را نیز متصرف شدند . فتحعلی شاه برای پس‌گرفتن شهرها وایالات ازدست رفته ، عباس‌میرزا نایب‌السلطنه رامأمورکرد تاباروسها به‌جنگد . دورهٔ اول جنگهای‌ایران وروسیه ده‌سال طول‌کشید ـ از ۱۲۱۸ تا ۱۲۸۸ ـه(۱۸۰۳ ـ ۱۸۱۳ م) ـ دراین دوران‌نایب‌السلطنه ووزیرباتدبیرش خیلی زود فهمیدندکه بدون‌داشتن سلاح‌های جدید وبانظام کهنه وپوسیده‌وازهم پاشیده ، نمی‌توانند جلوتهاجم روسهارا بگیرند .

درهمین گیرودار هیأت نظامی فرانسوی به ریـاست ژنرال «گاردان» ازطرف ناپلئون‌به‌ایران واردشد . انگلیسها نیز برای‌اینکه رقابتی بافرانسویها کرده باشند ، هیأتی به‌ریاست سرجان ملکم باعده‌ای نظامی وافسر فنی ومعلم نظام به‌ایران فرستادند تابه قشون نامنظم‌کشورما سروصورتی بدهند . در این بین میرزا بزرگ به‌نایب‌السلطنه و دو هیئت اعزامی‌پیشنهادکردکه عده‌ای از جوانان و محصلین ایرانی را برای فرا گرفتن فنون صنعتی ، نظامی ، زبان وعلوم جدید به‌اروپا بفرستند .

قبل‌ازاین نیزژنرال گاردان باعباس میرزا قرارگذاشته بود که‌گذشته ازکمك نظامی‌ومالی دولت فرانسه به‌ایران ، هرساله عده‌ای ازجوانان‌ایرانی رابرای تحصیل به‌پاریس روانه‌کنند تاآنهارا تعلیم دهند[1] .

عباس‌میرزا خیلی زود ازاین‌پیشنهاد استقبال‌کرد . منتهی‌چون‌انگلیسها سرجان ملکم‌را درسال ۱۸۰۵ م (۱۲۱۹ ـ ه) با۲۷۳ هزارلیره پیشکشی ، تعارف ورشوه به‌ایران فرستادند ، نه تنها نقشه‌های ناپلئون دراثر عدم توجه خوداو درایران مواجه باشکست شد ، بلکه انگلیسها باپرداخت تحف وهدایا ورشوه ، سعی‌کردندکه همهٔ‌آثار سفارت‌گاردان‌را درایران ازبین ببرند .

وقتی میسیون‌گاردان ازایران‌رفت ، رجال‌درباری نامه‌ها ومراسلاتی‌را

---

۱ - مجلهٔ یغما شمارهٔ ۵ سال هشتم اولین کاروان معرفت .

که‌بین‌ایران وفرانسه ردوبدل شده بود ، **به سرهاردفورد** جونز بریجیس سفیراعزامی انگلستان نشان‌دادند . جونزوقتی ازقرارهای پنهانی‌عباس‌میرزا وکاردان دربارهٔ اعزام محصل به‌پاریس آگاه شد ، بدون اینکه ازدولت‌متبوع خود در این باره نظری بخواهد ، بانایب‌السلطنه در باب فرستادن محصلین گفتگوکرده وبااعزام محصلین ایرانی به‌انگلستان موافقت‌کرد .

«...سرهاردفورد جونز» تشخیص‌دادکه این‌خیال بسیارخوب بوده‌است وصلاح را دراین دیدکه باایرانیان ازجانب انگلستان قراردادی شبیه به قرار داد فرانسویها ببندد ، تاجوانهای ایرانی درلندن تحصیل‌کنند . و باوزرای ایران ترتیبی‌دادکه خرج تحصیل ایشان‌را دولت ایران به‌پردازد وبه‌همراهی سفیر ایران که مأمور دربار لندن شده بود ، جمعی ایرانی را برای تحصیل بفرستند .»

سرپرست محصلین

پس‌از انعقاد این موافقتنامه دوجانبه ، عباس میرزا دونفر از جوانهای اعیان آذربایجان را به‌نامهای محمدکاظم پسر نقاشباشی خودش ومیرزا حاجی بابا افشار پسریکی ازصاحبمنصبان را برای تحصیل‌نقاشی وعلم‌طب وداروسازی انتخاب و همراه جونزکه پس‌ازسه سال اقامت در ایران به‌لندن بازمی‌گشت روانه‌کرد . بااینکه عباس میرزا به جونز گفته بودکه باید تحت‌نظر مستقیم او جوانهای ایرانی تحصیل‌کنند، بااینحال جونز محصلین‌را به‌ماژور «سوترلند»[۲] سپرد ، اما همچنان سرپرستی آنهارا شخصاً عهده‌دار بود .

« مارکوئیس ولزلی » فرمانفرمای کل هندوستان وقتی از این اقدام جونز مطلع گردید ، نه تنها نظریه‌اش را تائید کرد ، بلکه به او دستور داد تا دو جوان ایرانی را به حضور نایب‌السلطنه انگلیس معرفی کند . ولی جونز به او جواب دادکه «بهتر است بعداز آنکه به زبان و آداب انگلیس‌ها بیشترآشنا شدند به خدمت نایب‌السلطنه برسند»[۳] .

۱ـ اولین کاروان معرفت ـ شماره ۵ ـ سال ششم ـ مجله یغما .

۲ـ MaJor Southerland .

۳ـ اولین کاروان معرفت ـ مجتبی مینوی ، مجلهٔ یغما ـ شماره ۴ ـ سال هشتم .

دربین اسناد وزارت خارجهٔ انگلیس گزارشی از سرگرد سوترلند به تاریخ ۱۶ جولای ۱۸۱۲ خطاب به‌مؤسسه کوك موجود است که درآن دربارهٔ محصلین ایرانی چنین می‌نویسد :

آقای عزیز

اینك مفتخرم که در بارهٔ تعلیمات و تربیت جوانهای ایرانی گزارشی بنویسم . من تصور می‌کنم که هیچ نقشهٔ قاطع و ثابتی از طرف سرهارد فورد جونز داده نشده است . بنابر این لازم می‌دانم نظرات خودم را به استحضار دولت برسانم . دلائل کافی وجود نداردکه من اظهار عقیده‌ای دربارهٔ تعلیمات وترقی فکری این‌جوانان باسیاست‌کلی بنمایم وآیا این اقدام موافق باسیاست دولت هست یانه ؟

بااینکه ولیعهد انگلستان علاقهٔ خاصی‌نسبت به عباس‌میرزا دارد ، درهر حال باید اعتراف‌کرد که رسیدن به‌هدف تعلیم وترقی این‌جوانان دریك مدت مشخص ومعین کاملاً لازم است . مخصوصاً علاقه دارم‌که توجهٔ دولت‌را به‌این موضوع معطوف دارم‌که برای آشنائی این جوانهـا باجامعهٔ اروپائی حداقل چهار یا پنجسال وقت لازم است . رشته‌ای‌که شاهزاده عباس میرزا برای‌آنها درنظر گرفته طب ونقاشی است. طب قدرت وتربیت ذهنی زیادی احتیاج دارد درین‌باره باید به‌مدرسهٔ طب‌نوشت ونخست به‌آموختن‌زبان انگلیسی‌بپردازند، بعدترتیب تحصیل درمدرسه طب را بدهند . جزئیات وترتیب اینکار بدین‌قرار است : که‌آنهارا باید درمدارس (شبانه روزی)ای جابدهیم‌که عدهٔ‌کمی شاگرد می‌پذیرند . از محمد کاظم درنقاشی استعدادی فوق‌العاده مشهود شده است . حق اینست‌که وی از بهترین‌اساتید نقـاشی درس بگیرد ونوع شعبهٔ تحصیل حاجی‌بابا مستلزم اینست‌که مقدمات بیاموزد واین کار وقت می‌خواهد . تغییر لباس ایشان لازم نیست ، زیرا که اینها برای تربیت روح و پرورش عقل‌خود آمده‌اند ، نه برای تغییر آداب و رسوم خود ، وجای تأسف است که این دو جوان نوشتن وخواندن فارسی‌را نمی‌دانند ، چرا که این‌مسأله موجب می‌شود که انگلیسی را هم به اشکال بیاموزند . مستدعی است‌که درامور تحصیل ایشان سعی بلیغ بعمل آید ، که پیشرفت کاملی نمایند ، چه ، منظور شاهزاده عباس

میرزا این بوده است . و ناچار برای خـاطر او ، مورد پسند نایب‌السلطنه انگلستان نیـز خواهد بود ... بعنوان خاتمه پیشنهادات خودم ، لازم می‌دانم توجهٔ دولت را به‌این مسئله جلب‌کنم که هردوجوان تابحال درتحصیلات خود ترقی‌کرده‌اند و از تعلیماتی‌که یك معلم باید در این مورد بدهد ، حـداکثر استفاده‌را کرده‌اند ...»[1]

بقیهٔ نامه بعلت کهنگی خوانده نمی‌شود . زیرا فتوکپی که ازین سند در دست هست، همه‌متن‌شش صفحه‌ای گزارش سوترلندرا خوب‌منعکس نکرده.

نظریه عجیب

این دو جوان ایرانی گویا باهمان البسه‌ای که درایران بتن داشتند، درانگلستان نیززندگی می‌کردند وبه‌مدرسه می‌رفتند. کاظم‌استعداد فوق‌العاده ای از خود نشان داد . چنانکه درمدت هیجده ماهی‌که درلندن بسر می‌برد ، سرپرستش اورا نزد بزرگترین اساتید نقاشی درانگلستان فرستاد . سیدحسن تقی‌زاده در بارهٔ آنها می‌نویسد :

« ... از عجائب امورآن است‌که ماژور سوزرلندکه مواظب وسرپرست آنها بوده ، در مراسله‌ای‌که به تاریخ ۱۶ ژوئیه ۱۸۱۲ می‌نویسد ، می‌گوید جای تأسف است‌که این دوجوان نوشتن و خواندن فارسی را نمی‌دانند و این فقره موجب آن است‌که انگلیسی را هم به‌اشکال بیاموزند . »[2]

وحال آنکه،این نظریه‌صحیح نیست.زیرادرآن عصر ، کسی‌را برای‌تحصیل علوم‌عالیه‌واخذ تمدن جدید به خارج می‌فرستاند،که لااقل از سواد خواندن و نوشتن فارسی وعلوم مختلف به حدکفایت اطلاعات داشته باشد .

مخارج دو محصل

بااینکه درآن‌ایام دستگاه‌نیابت سلطنت ایران درتبریز ، درآمدکافی و وافی نداشت ، بااینحال عباس‌میرزا و وزیر باتدبیرش قائم مقام ، درسال اول ششصدوپنجاه پوند انگلیسی[3] که درآن زمان معادل یکهزاروسیصد تومان پول

۱ــ اسناد وزارت خارجه انگلیس ــ بایگانی عمومی F. O. 60 _ 5

۲ــ مجلهٔ یادگار شمارهٔ ۵ سال اول ــ سابقه تمدن جدید در ایران .

۳ــ مجلهٔ یادگار . شماره ۵ سال اول .

General Abstract

of Cash expenditure on Account of the Two Young Persons from the 17 April 1813 to the final close of the Establishment

1813	House Expenses	£	S	D	Tradesmens Bills &c	£	S	D
Ap.					Servts Wages -	18	-	3
25	First Week -	13	8	11	Do two Weeks Board Do	6	-	-
May 2	Second Do -	13	7	11	Neal for Glass China &c	1	12	2
9	Third Do -	11	10	8	Mr Fox for Breakage &c	4	2	9
					Myself One Mo. ...	27	6	-
16	Fourth Do -	16	16	2	Dr Baikie Physician to Lt Maj. Sutherland	30	1	6
	Coals Wood and Charcoal	4	2	-	Mr Peregrine Apothecary	45	16	-
					Flint Undertaker	86	16	4
	no Wine				Do for Repg Furniture on quitg ye House	2	-	-
	£	59	5	6	John Knott Postman in lieu of 2 Suits of Cloths	10	-	-
					Mr Seagram Apothecary	1	3	-
					Gibson [illegible]	6	7	-
					Drummond Portrait Painter	15	11	9
					Brown Glazier		8	6
					Stewart Ironmonger	1	4	9
					Myself as pr Bill	15	16	-
					Dunn Taylor	3	11	-
						273	17	0
					4 Weeks House Keep -	59	5	6
					£	333	2	6

Edward Cooke Esqr
&c &c &c

Wm Knowles
May 22d 1813

صورت حساب مؤسسه کوک

از مجموعه اسناد بایگانی انگلستان

طلای[1] رایج ایران بود ، بودجه تعیین کرده و مخارج آنهارا نقداً به سرهارد فورد جونز» وزیر مختار انگلیس درتهران که عازم انگلیس بود داد .

«سرهارد فورد جونز» این دو جوان را به مؤسسهٔ «کوك» کـه درلندن فعالیت می کرد سپرد. یك نسخه ازصورت حساب مؤسسه مذکور که در بایگانی راکد انگلستان نگهداری شده[2] ، حقیقت تأسف آوری را آشکار می کند . در این صورت حساب ارقام بزرگی که حتی امروزهم درانگلستان غیرقابل قبول وگران است ، منظور شده است . متأسفانه چون هیچگونه مأخذ ومدرکی از وجوه ارسالی عباس‌میرزا ویا بودجه‌ای که برای هزینهٔ تحصیل این دو محصل منظور شده در دست نیست ، قضاوت قطعی درباره (حساب سازی) انگلیسها نمی‌توان کرد.

اما نگاهی به این صورت حساب که عیناً نقل می‌شود ، این سوءظن را بوجود می‌آورد که یا مؤسسه‌کوك ارقام غیرصحیح به حساب مخارج محصلین منظور کرده ویاشاید دولت انگلیس برای بالانشان دادن میزان کمك به ایران ارقام نادرست به حساب مخارج منظور می کرده است. اینك ترجمهٔ سندشماره ۴۹۰ بایگانی راکدانگلستان :

یادداشت دفترعمومی

صورت هزینهٔ عمومی که نقداً درحساب دوجوان ایرانی پرداخت‌شده‌از تاریخ ۱۱ اپریل ۱۸۱۳ لغایت آخرین تاریخ بسته شدن حساب مؤسسه :

شرح	پوند	شلینگ	پنی
۶ ـ اپریل ۱۹۸۳ هفته اول کرایه خانه	۱۳ پوند	۸ شلینگ	۱۱ پنی
۱۲ـ « « دوم «	۱۳ «	۷ «	۱۱ «
۱۹ـ « « سوم «	۱۱ «	۱۰ «	۱۱ «
۲۶ـ « « چهارم «	۱۶ «	۳ «	ـ
هزینه ذغال سنگ هیزم وذغال معمولی	۴ «	۳ «	ـ
شراب ندارد	ـ	ـ	ـ
جمع	۵۹ «	۵ «	۶ «

---

۱ ــ هر نیم‌پوند انگلیسی معادل یك‌تومان طلای ایران در دوران سلطنت فتحعلیشاه بود .

F.O 490 ـ۲

به اضافه سایر مخارج :

حقوق مستخدمین	۱۶ پوند	ـ شلینگ	۳ پنی
کرایهٔ اطاق ۲ نفر	۶ «	ـ ـ	ـ
خرید شیشه ـ چینی وبلور	۱ «	۱۲ «	۲ «
خرید پست روباه	۴ «	۲ «	۹
خودم وفریزر	۲۷ «	۶ «	ـ
ویزیت دکتر بلیك	۳۰ «	۱ «	۶ «
دارو	۴۵ «	۱۶ «	ـ
اجرت تعمیر مبل وتخلیهٔ خانه	۲ «	ـ	ـ
لباس زیرپوشی	۸۶ «	۱۶	۴ «
لباس	۱۰	ـ	ـ
دارو	۱	ـ	۳
گیسن	۶ «	۷ ـ	
پرترهٔ دامونس نقاش	۱۵ «	۱۱ «	۹ «
پاك کردن دستشوئی	ـ	۸	۶ «
سرپیشخدمت	۱ «	۴ «	۹ «
خودم بموجب صورت حساب	۱۵ «	۱۶ «	ـ ـ
خیاط	۳ پوند	۱۱ شلینگ	ـ
جمع	۲۷۳ پوند	۲۲ شلینگ	۸ پنی
بابت کار درمنزل	۵۹ «	۲ «	۶ پنی
جمع	۳۳۳ پوند	۲ شلینگ	۶ پنی

امضاء ویلیام نولز ـ ادواردکوك صاحب وغیره ـ ۲۲ می ۱۸۱۳

وفات میرزا محمد کاظم

باوجودیکه عباس میرزا نایب‌السلطنه ، متحمل مخارج گزاف بالاشد . وهردو محصل نیز باجدیت بدنبال کسب علم بودند ، ولی باکمال تاسف میرزا کاظم پس از ۱۸ ماه اقامت درلندن به مرض سل درگذشت. درنامه‌ای که‌حاجی بابا دوست او بیکی از مقامات انگلیسی نوشته و هم اکنون در بایگانی راکد

انگلستان نگهداری می‌شود درباره سنگ قبر و بنای یادبود متوفی چنین آمده است :

۱۲ می ۱۸۱۴ خیابان ۲ چارلز

عالیجناب

از سرگرد سوزرلند شنیده‌ام، نظر دولت انگلیس این بوده‌است که‌سنگی بعنوان یادبود برمزار دوست مرحومم محمدکاظم بنا کنند ـ چون پس‌ازمرگ اوتاکنون (یکسال و ۱۷ روز)چنین سنگی تهیه نشده است و لذا بخود اجازه میدهم‌که چندسطری حضورتان نوشته واین موضوع‌را به‌استحضارتان برسانم. اماچنین استنباط می‌کنم که جنابعالی فراموش فرموده‌اید ، چنین دستوری صادر نمائید. درحالیکه یقین‌دارم‌که اگرآنرا تهیه می‌نمودند، موجب رضایت کامل خانواده‌اش فراهم می‌گردید .

بسیار خرسند خواهم شد که در روی سنگ مزار آن ناکام سطور زیر نوشته شود :

«دراینجا محمدکاظم یکی از جوانانی‌که بدستور عباس میرزا شاهزاده ایرانی برای تحصیل باین‌کشور اعزام‌گردیده بود ، آرمیده است. متأسفانه این محصل در تاریخ ۲۵ مارس ۱۸۱۳ براثر بیماری سل پس از هیجده ماه اقامت درگذشته است و اکنون دوست او حـاجی بابا علاقمند است که بمنظور آخرین‌نشانهٔ بزرگداشت وی‌این سطوررا بعنوان یادگار برسنگ مزارش‌نقش بندد .

عالیجناب ـ افتخار دارم‌که همیشه خدمتگذار ناقابل ووفادار جنابعالی باقی بمانم ـ حاجی بابا »

محقق ایرانی ، علی مشیری در باره قبر محمد کاظم چنین می‌ـ نویسد: « ... نگارنده این سطور قبر محمد کاظم مرحوم را که در صحن کلیسای‌قدیم‌سنت پانکراس‌درشمال‌لندن قرارگرفته بامراجعه‌به دفاتر‌مخصوص اداره متوفیای انجمن شهرداری محلهٔ پانکراس دیدم وفاتحه نیزخواندم ولی متأسفانه خطوط روی سنگ دراثر باران ومرور زمان بکلی ازبین رفته است وکوچکترین‌اثری ازخطوط آن باقی نمانده است ولی‌تاریخ وفات‌که بانوشتهٔ

PUBLIC RECORD OFFICE.
UNCERTIFIED PHOTOSTAT.
575.
Foreign Office Records. General Correspondence. Persia 1814.
[F.O.60/9].

2 Charles Street Somer's Town
May 12th 1814

Sir

Having heard Major Sutherland say that it was the intention of Government to erect a Stone to the memory of My late friend Mahomed Kauzim, but finding that no Stone has been erected I take the liberty of addressing a line to you to inform you thereof thinking you may perhaps have forgot to order its being done, I know if done it would give great satisfaction to his Parents. I should be glad to put upon the stone the following lines.

Here lies Mahomed Kauzim a Youth sent by Prince Abbas Mirza of Persia to this Country to be Educated but who unfortunately Died on March 25th 1813 of a Consumption about eighteen months after his arrival. his friend

نامه حاجی بابا به یکی از مقامات انگلیسی در باره‌سنگ قبر میرزا کاظم نقاش

اسناد تطبیق می‌کند هنوز باقی است و نظر مامور مربوطه این بود که آن قبر مسلماً از آن مرحوم محمد کاظم است العلم عندالله ...»[1]

پس از اینکه خبر درگذشت محمد کاظم به‌تبریز رسید ، نایب‌السلطنه از «موریه» انگلیسی خواست تا حاجی بابا را به‌ایران بازگردانند. موریه دراکتبر ۱۸۱۴ به (ویسکونت کاسلری) وزیر خارجه وقت انگلستان نوشت :

«نایب‌السلطنه خواسته است که حاجی‌بابا هرچه زودتر به ایران برگردد»

اما خود حاجی‌بابا نامه‌ای به(موریه) نوشت و به او اطلاع‌داد که تا پایان تحصیلاتش درلندن خواهد ماند . جیمزموریه نامه اورا به‌اولیای دولت ایران نشان داد وعباس میرزا نیز باادامهٔ تحصیل او موافقت‌کرد .

حاجی‌بابا پس‌از ورود هیئت پنج‌نفری محصلین ایران به لندن، همچنان به تحصیلاتش‌ادامه داد ودرماه صفر۱۲۳۵ به‌تبریز برگشت و به‌سمت‌حکیمباشی عباس میرزا نایب‌السلطنه منصوب شد . به نظر می‌رسد این همان «حاجی‌بابا» باشدکه «جیمز موریه» دشمن بدخواه ایران وایرانی، نام‌کتاب خودرا برروی اوگذارده است (. . .یکی دیگر از مسافرین انگلیسی نیز میرزا حاجی بابا حکیم‌باشی را درایران دیده است ونقل می‌کندکه اوقات حکیم باشی ازجیمز موریه بسیار تلخ شده بودکه چرا اسم‌آن مرتکه چاخان چاچول بازی راکه موضوع قصه خودکرده است ، حاجی‌باباگذاشته است ... »[2]

حاجی میرزا بابا در زیر دست (کارمك) طبیب انگلیسی نایب‌السلطنه به‌طبابت عباس‌میرزا مشغول بود وپس‌ازدرگذشت نایب‌السلطنه به‌تهران‌آمدودر دربار مشغول طبابت شد .

اعزام پنج محصل

باوجودیکه پرداخت ششصدوپنجاه لیره هزینه تحصیل دومحصل اعزامی برای عباس‌میرزا نایب‌السلطنه، سنگین بود واین مبلغ تحمیلی بر بودجهٔ‌ویژه ولیعهدمی‌شد معهذا اوترجیح‌داد، دستجات‌دیگرمحصل نیز به‌انگلستان‌بفرستد. درآن ایام چندافسر انگلیسی در دستگاه عباس‌میرزا بکار تعلیم قشون مشغول

---

۱ ــ مجلهٔ وحید شمارهٔ اول سال‌دوم مقاله جیمز موریه .

۲ ــ مجتبی مینوی‌مجلهٔ یغما شماره۹ از۱۳۳۲



تصویر حاجی بابا حکیم باشی اثر یکی از نقاشان روسی ، که جیمز موریه انگلیسی ظاهراً برای نگارش کتاب معروف حاجی‌بابا اصفهانی از سیما و خصوصیات اخلاقی او الهام گرفته است.

بودندکه‌ازجمله کلنل«دارسی» «سرگردلیندزی»و«کریستی»را می‌توان‌نامبرد.
هنگامی که کلنل‌دارسی(ایرانیها به‌اوقولونل‌خان‌می‌گفتند)می‌خواست، به کشورش برگردد ، عباس‌میرزا از اوخواست تا‌پنج جوان ایرانی دیگر راهمراهش به لندن ببرد وآنها ر ابه تحصیل بگمارد . قولونل‌خان در نامهٔ ۱۸ مه ۱۸۱۵ (۱۲۳۰ ه) به‌جیمز موریه‌که شاردافر وکفیل‌امور سفارت انگلیس در تهران بود نوشت : «والاحضرت ولیعهد چون دیدکه مقدمات سفرفراهم آمده است و عازم انگلستانم از من خواست‌که پنج نفر ایرانی را برای تحصیل باخود به انگلستان ببرم، وخرج سفر ومخارج کافی برای یکسال راهم‌پیش به من‌داده داده است ...»[۱]

همانطوریکه نوشته شد ، هدف اصلی میرزا از اعزام جوانهای ایرانی به‌انگلستان ، بیشتر به منظور تقویت قشون وفراگرفتن فنونی‌که ارتش‌ومردم ایران بدان احتیاج‌داشتند بود. درنامه‌ای که‌وزارت‌خارجه انگلیس به‌وزارت جنگ نوشته ، دراین‌باره چنین اشاره شده‌است :

«نامهٔ کلنل دارسی درباب پنج تن ایرانی‌که برای تحصیل توپخانه بـه لندن فرستاده شده‌اند برای اطلاع جنابعالی فرستاده می‌شود . چنانکه کلنل دارسی نوشته است علت مهم آوردن این جوانان آن بوده است‌که والاحضرت نایب‌السلطنه از استخدام صاحبمنصبان لهستانی یا ممالك دیگر اروپا منصرف شود ، ودرخصوص آوردن ایشان مستر موریه نماینده دولت انگلستان درایران نیز باعقیده کلنل دارسی موافق بوده است»[۲]

جوابی‌که چهارروز بعدبه‌این‌نامه داده‌شده بود نیزموجود است وازآن معلوم‌می‌شود که وزارت‌جنگ انگلیس به‌نایب‌رئیس‌توپخانه در «وولیچ»[۳] نوشته بوده‌است که درباب تحصیل‌این‌پنج‌نفر باکلنل دارسی مکاتبه نمایند[۴]

سرانجام عباس‌میرزا این پنج‌نفر را انتخاب کرد ودستور حرکت‌بسوی لندن را به‌آنها داد :

---

۱ ـ اسناد بایگانی راکد انگلستان .

۲ ـ مجلهٔ یغما ـ شهریور ۱۳۳۲ (مقاله اولین‌کاروان معرفت)

۳ ـ Woowich

۴ ـ مجله یغماشهریور ۱۳۳۲

۱ - میرزا رضا صوبه دارتوپخانه برای تحصیل توپخانه
۲ - میرزا جعفر مهندس برای مهندسی (مشیرالدوله اول)
۳ - میرزا جعفر برای تحصیل شیمی یاطب
۴ - میرزا صالح برای آموختن زبان انگلیسی که مترجم دولت باشد .
۵ - محمدعلی چخماق ساز برای یادگرفتن قفل وکلید سازی .

درمیان این پنج نفر ، میرزاصالح شیرازی منشی ویا به اصطلاح آن‌زمان (دست‌نگار) «لندزی» یکی‌ازافسران مشاورارتش‌ایران‌بود. میرزاصالح درسفر نامه‌اش دربارهٔ انتخاب خود می‌نویسد: «یك‌روزخود نایب‌السلطنه مرا احضار کردوگفت: «روی توسفید ، بهمراه قولونل‌خان میروی» عرض‌کردم ازبرای تحصیل علم‌میروم «گفت» مانمی‌دانیم چه‌صنعت‌را خواهی‌آموخت «عرض‌کردم» بنده قابل صنعت نیستم ، آقا محمد کاظم حکاك و استاد محمد علی چخماق ساز به‌جهت صنعت‌خواهند رفت» نواب والاگفت«ممکن‌نیست‌چیزی‌آموزی» «جواب دادم» زبان فرانسه وانگریزی و لاتین و حکمت طبیعی لکن صنعت نمی‌توانم بیاموزم » شاهزاده بانظر اوموافقت می‌کند وهمگی براه می‌افتند .

شاهزاده عباس میرزا مخارج تحصیل محصلین یاد شده‌را ازپیش‌به‌کلنل دارسی پرداخت . همین شخص درنامهٔ ۱۸ ماه مه ۱۸۱۵ خود به‌جیمز موریه نوشته است: «برای چهارنفر اول (میرزا رضا ــ دومیرزاجعفر ــ میرزاصالح) نواب والا صدتومان خرج سفر ودویست وپنجاه تومان برای مخارج سال‌اول آنها پرداخته است ، وبرای محمد علی آهنگر پنجاه تومان خرج سفر ، وصد وهشتاد تومان برای مخارج یکسال . . .» [1]

بطوریکه‌قبلا گفته‌شد، درآن‌زمان هرتومان طلامعادل بانیم‌پوندانگلیسی بوده و به این حساب ، حد اکثر مخارج یکساله محصلین را صدوبیست لیره تشخیص داده بودند وحال آنکه برای دومحصلی که قبلا اعزام شدنددریکسال ششصد وپنجاه لیره یعنی متجاوز ازپنج برابراین مقدار بودجه تعیین گردیده بود . [2] شاید بتوان گفت که علت‌کم‌کردن بود جه این پنج نفر از آن جهت

۱ـاسناد وزارت خارجه انگلیس F _ o _ 60 _ 5
۲ ـ شماره ششم مجلهٔ یغماکاروان معرفت ص ۲۳۳

بوده که عباس میرزا نایب‌السلطنه از حیف ومیل وصورت حساب سازی مؤسسه کوك وسرپرست اولیهٔ دومحصل اطلاع پیداکرده بود . کم کردن بودجه‌محصلین اعزامی « .. مـایه‌خفت این محصلین در لندن و سخت گذشتن آنها در لندن گردید ...»[1]

باوجودیکه عباس میرزا نایب‌السلطنه ، مخـارج تحصیل و خرج سفر محصلین راپرداخته‌بود ، بااینحال بطوریکه درسفرنامه خواهید خواند، کلنل دارسی و سایر سرپرستان انگلیسی تا آنجا که می‌توانستند آنها را در مضیقه گذارده وسبب ناراحتیشان شده بودند . دولت انگلیس‌هم بعلت‌اینکه محصلین معرفی نامه‌ای از طرف هیچیك از مقامـات دولتی نداشتند ، بدانهـا اعتنائی نمی‌کرد . شاید بی‌اعتنائی اولیاء دولت انگلیس نسبت به‌محصلین ایرانی . از اینجهت بوده است که درآن ایام ناپلئون درفرانسه ازبین رفته بودوانگلستان هم یکباره ایران را فراموش کرده بود و به همین جهت کار تحصیل محصلین ایرانی در انگلستان باعدم توجه روبروشد . در نتیجه محصلین درمدت چهار سالی‌که در لندن بودند باعسرت و ناراحتی ایام را میگذرانیدند . به موجب مندرجات سفرنامهٔ میرزاصالح واسناد معتبر دیگر وقتی عباس میرزا تصمیم به اعزام محصلین گرفت ، کلنل دارسی برای هریك آنها سالی ۱۲۵ لیره کافی دانسته بود . ولی‌هنگامیکه‌آنان به لندن رسیدند، معلوم شد مخارج‌آنها سالی ۲۵۰ لیره می‌شود وبدین‌ترتیب میتوان دوران سخت وناراحت‌کننده محصلین ایرانی‌را حدس زد ودریافت‌که برآنها چه‌گذشته است .

ملاقات باهرشل

باوجود این‌میرزا صالح‌وسایر محصلین هنگامیکه درانگلستان به‌تحصیل اشتغال داشتند هیچگونه فرصتی رابرای‌کسب علم وملاقات دانشمندان ازدست نمی‌دادند. چنانچه میرزا صالح و میرزا جعفر در روز چهارشنبه سوم ۱۸۱۸ (دوم محرم ۱۲۳۴) بدیدن سرویلیام هرشل[2] (۱۸۳۸ ــ ۱۸۲۲) منجم بسیارمشهورکه «اورانوس»را در۱۷۸۱ (۱۱۹۵هـ)کشف کرد، رفتند .

هرشل اصلا آلمانی نژاد ودرشهر (هانور)آلمان متولدشده بود .درآن

---

۱ ــ شماره ششم مجله یغما کاروان معرفت ص ۲۳۳

۲ ـ Sir william Hersehell

ایام « هانور » ضمیمه املاك خاندان سلطنتی انگلیس بود و به‌همین جهت او نیز تبعهٔ انگلستان شد و برای اقامت به‌لندن رفت .

جرج سوم پادشاه انگلستان (۱۷۶۰–۱۸۱۱) او را تحت حمایت خود قرارداد و مخارج ساختن رصدخانه و چند دستگاه دوربین راکه در شهر «باث» [1] بوجود آمد پرداخت . هرشل بپاس این مساعدت ها در سال ۱۷۸۱ که سیاره جدیدی راکشف کرد ،آنرا «جارجیوم سیدوس» [2] یعنی ستاره جرج نامید که بعدها این ستاره بنام «اورانوس» خوانده شد .

در دورانی که هرشل در اوج شهرت بود دو محصل ایرانی اورا ملاقات و از محضرش کسب فیض می‌کردند . میرزا صالح و میرزا جعفر با گرفتن سفارش‌نامه‌ای از دکتر (گریگوری) که معلم «میرزا محمد جعفر» بود به‌شهر «باث» رفتند و باهرشل ملاقات کردند .

میرزا صالح شرح این ملاقات را در روز چهارشنبه سوم اکتبر ۱۸۱۸ نوشته است این قسمت از نوشته او ، معرف میزان ذوق ودانش‌طلبی این‌محصل ایرانی در یك قرن پیش است که در سفرنامه خواهد آمد .

مراجعت به‌ایران

با وجودیکه محصلین ایرانی با مشکلات فراوانی در انگلستان مواجه شدند و حتی باآنان بدرفتاری می‌شد ، با اینحال از کسب فیض و دانش غفلت نمی‌کردند و سرانجام پس از سه‌سال و نه ماه اقامت در آن کشور ، به‌ایران باز گشتند . دربار فتحعلیشاه و عباس‌میرزا از محصلین اعزامی استفاده نموده آنانرا بکارهای مختلف گماشتند . عبدالرزاق بیك دنبلی وقایع‌نگار دربار فتحعلیشاه پس از مراجعت این پنج نفر در کتاب ماثر سلطانیه می‌نویسد :

«استادان ازایران به‌انگلستان فرستادند ومبالغی خطیرهرساله دروجه‌آن جماعت تعیین و بعد از چهار پنج سال مراجعت کردند ، واکنون در ایران چخماق و تفنگ و سایر اسباب و آلات جنك که از دستگاه استادان ایرانی بعمل می‌آید تکلف و پرکاری‌آنها ازکار انگلیس بیشتر است ...»

هم او درباره فراگرفتن زبانهای خارجی می‌نویسد :

1–Bath

2– Georgum Sidus

« مقربان حضرت بهمه لغت آگاه ... لسان فرانسه و انگلیس و هند و لسان اهالی له ولسان روسیه و لاتین و لسان نمسه . . . »[1] فرا گرفته‌اند .

دنبلی درجای دیگر می‌نویسد :

« جمعی از آدمیزادگان این دیار را از مهندس و طبیب و توپچی‌واهل صنعت و معلم سپاه به‌لندن که پایتخت پادشاه انگلیس است فرستاده ، چند سال متوقف بودند و در کسب علوم و اخذ شیوه و رسوم آن دیار جهد بلیغ می ـ نمودند ، و هرساله مواجب ومرسوم ایشان از آذربایجان به‌لندن می‌رفت .در این سال(۱۲۲۵ ه ۱۸۱۹م) مهندسان و طبیبان و زیرکان و اهل تعلیم از آموختن و ریختن توپ وساختن تفنگ وچخماق واظهار تصنعات دیگر کامل گشته و از لندن مراجعت نموده روی بدرگاه آوردند ... اطباء و صنعتگران انگلیس نیز قابلیت ایشان را پسندیدند ،و حضرت نایب‌السلطنه بعد از ورود ایشان به‌این حدود ، مقرر فرمودند که چند نفر از اطفال بزرگان درگاه بطریق تعلیم و تعلم نـزد ایشان شتابند و بـه‌آموختن لغات و کسب صناعات پردازند ...[2]»

از ذکرسرنوشت شش‌محصلی‌که به‌ایران بازگشتند ، خودداری‌می‌شود ، فقط زندگی سیاسی و علمی میرزا صالح را دنبال می‌کنیم .

میرزا صالح کیست ؟

مهندس میرزا محمد صالح ، پسر حاج باقرخان کازرونی است که در دستگاه عباس میرزا نایب‌السلطنه ، سمت منشیگری داشته است . چگونـگی مهاجرت وی و یا خانواده‌اش ازکازرون به تبریز، درجائی روشن نشده‌است. عده‌ای از مورخان او را « شیرازی » معرفی کرده‌اند ، و حال آنکه او پسر «حاج باقر کازرونی»می‌باشد، وشایدخودش کلمه‌شیرازی‌رابخاطرشهرت بیشتر، کلمهٔ «شیراز» نسبت به‌کازرون بدنبال نام‌خود آورده‌باشد .

میرزا صالح هنگام اقامت مستشاران نظامی‌انگلیسی درآذربایجان ، از طرف عباس میرزا به‌سمت منشی و مترجم سرگرد « لیندزی » افسر انگلیسی

۱ــ نمسه اتریش فعلی است .

۲ــ ماثرسلطانیه وقایع سال۱۲۲۵ ه

منصوب شده و بدین ترتیب «دست‌نگار» این افسر نیز معرفی شده است .

میرزا صالح از فضل و کمال لازم برای کار ترجمه برخوردار بوده، واحتمالا از محصلین ایرانی دیگری که با آنها تحصیل می‌کرده برتری داشته است . او را دست‌کم باید هم‌پایه وهمطراز میرزا سید جعفر مهندس (مشیرالدوله‌اول) دانست که مقام شامخی دردستگاه قاجاریه بدست‌آورد. میرزا صالح‌درمراجعت به‌ایران به سبب دانستن چند زبان و آشنا بودن به فنون مختلفه هم مأمور تعلیم شاگردان دولتی شد[1] و هم در دستگاه قائم مقام و عباس میرزا از وجود او در ترجمه و کارهای سیاسی استفاده می‌شد .

چگونگی تحصیل و آموختن زبان میرزا صالح

میرزا صالح دربسیاری از مأموریت‌های سیاسی داخلی وخارجی‌شرکت داشت و تامقام وزارت ارتقاء یافت . متأسفانه با همه تلاش و تحقیقی که‌برای شناسائی خانواده و بازماندگان او در فارس و آذربایجان شد ، هیچگونه اطلاعی بدست نیامد . بدین علت به‌معرفی او در این مختصر خاتمه می‌دهیم و بشرح زندگانی سیاسی ، علمی و فرهنگیش می‌پردازیم :

آنچه که میرزا صالح را از دیدگاه اهل نظر صاحب ارج و منزلت می‌کند ،آشنائی او با فکرآزادی وآئین مملکتداری غربی بخصوص‌انگلستان و تشریح ترقیات جدید اروپا برای طبقهٔ حاکمه ایران است .شایدبتوان گفت که اولین ایرانی است که از آزادی و «حکومت پارلمانی» سخن گفته است. میرزا صالح زمانی از آزادی و حکومت دسته‌جمعی دم زدکه درایران‌حکومت مطلقه از سوئی و نادانی و بیسوادی همگانی از سوی دیگر رواج‌کامل داشت. او زندگی منتظم اجتماعی مردم انگلستان‌را چنین توصیف‌کرده است :

«... پرنس ریجنت که پادشاه این شهر بالفعل است یعنی تاج پادشاهی که برسراوست همه افعال واحکام ملوکانه اوبه‌طریق پادشاه جاری است ... [او] نمی‌تواند دکان مردی کاسب‌کار را که در مسیر خیابانی قرارگرفته ، بدون رضایتش خراب کند ... »

۱ــ امیرکبیر وایران ص۱۴۶

میرزا صالح از دیدن و شنیدن آزادی که مردم انگلیس دارند ، به‌شوق و شعف درآمده می‌نویسد:

«...ولایتی به این امنیت و آزادی که او را ولایت آزادی می‌نامند در عین آزادی نوعی انتظام پذیرفته‌که از پادشاه الی گدای کوچه کاملاً موافق نظام ولایتی مقید هستند و هرکدام اندك اختلاف و انحراف از طریقه و نظام ولایتی نمود مورد تنبیه واقع می‌شوند . نه احدی رایارای انحراف است ودر عین آزادی به نوعی مردم صغیراً وکبیراً مقید به نظام ولایتی هستند که‌احدی را یارای مخالفت نیست مگراینکه مورد تنبیه واقع نشود . . . »

این جوان شیرازی که حتی دستارولباسش را نیز ـ علیرغم دستورنواب والاعباس میرزا در انگستان تغییر داد و ریشش را هم تراشید ، درباره‌خودش چنین نوشته است:

«... اینك ریش را تراشیده و لباس انگریزی در بـر کرده و ملاحظهٔ عادت قدیم را نکرده‌ام اگر ریش است قطع نظر از قاعده و عادت مشتی پشم است،چهارماه نتراشی باز بلند خواهدشد.

میفر از گردن بدستار و ریش که دستار پنبه‌است وسبلت حشیش

مقید به لباس‌ایران بودن را نیز از عقل دور دانستم و در واقع گرفتار این و آن‌بودن وترجیح کلاه پوست‌را به پرنس فرنگی دادن خوش‌آیند نیست ... »

میرزا صالح در نوشته هایش از عدالت و امنیت اجتماعی انگلستان به خوبی تمجید و یاد کرده چنانکه گوئی از مشاهده آنهمه آزادی و آزادگی در میـان مردم و طبقه حاکـمهٔ انگلستان سخت متأثر شده و منظره بیدادگریها ، ستمها و کشتارهای پادشاهان و شاهزادگان خودکامهٔ کشور خودش را بنظر آورده باشد،صدای اعتراض سرداده، وجودقوانین وآزادی‌های فردی و اجتماعی رایج در آن کشور را نعمتی برای خاص و عام‌دانسته‌است. او برای نخستین بار کلماتی که تا آن زمان در ایران کسی نشنیده بود،در سفرنامه‌اش ذکر کرده و از جمله در مقام ترجمه لغات مراکز قانـونگذاری انگلستان دربرابر کلمه پارلمان‌انگلیس Parliament «مشورت‌خانه» وبجای مجلس عوام House of Parliament «خانه وکیل رعایا » و معادل‌مجلس

لردها House of Lord « خانه خوانین » را قرارداده است .

وی در وصف مجالس قانونگزاری انگلیس نوشته است :

«... قواعد دولت‌داری و قوانین مملکت انگلند ، مخصوص است به‌خود انگلند. به این معنی که هیچکدام ازممالك دنیا نه به این نحو منظم‌است و نه این قسم مرتب ـ سالها جانهاکنده و خونها خورده و خونها ریخته‌اندتااینکه به این پایه رسیده است ...»

میرزا صالح در این سفرنامه از اختراعات واکتشافات اروپا،ازآزادی انتخابات و آزادی گفتار و مطبوعات ، از چگونگی قضاوت قضاة و از اینکه «... در انگلند احدی از آحادناس را تنبیه نمی‌کنند مگر اینکه به قاعده و قانون ولایت ... » دادسخن داده و از اینکه دژخیمان شاهی چشم مردم رااز کاسه در نمی‌آورند و یا میرغضبان به فرمان شفاهی کسی را گردن نمیزنند، اظهار خوشحالی می‌کنند .

او همچنان از اخذ مالیات و از همه مهمتر در باره نهضت انقلاب و آزادی فرانسه به تفصیل یادکرده است .

سفرنامهٔ میرزا صالح تأثیر رسوخ تمدن و مظاهر مدنیت غرب را در تحولات و حوادث ایران بخوبی نشان می‌دهد . باید دانست که درست‌درهمین روزگار برخورد و آمیزش ایرانیان با تمدن دنیـای پیش رفته اروپا آغاز می‌شود . تفاوتهای آشکاری که در طرز زندگی مردم اروپا با ایرانیـان و رفتار طبقه حاکمه با آنها وجود داشت نظر روشنفکران ایرانی را جلب کرد و کم‌کم این عقیده قوت گرفت که ملت ایران اگر بخواهد پیشرفتی کند ناگزیر از قبول تمدن غرب وترویج مظاهر آن تمدن درکشورخویش‌است ، و پیش از هرکار باید برای ایجاد حکومت قانونی گام بردارد .

بی‌گمان دراین جنبش‌آزادیخواهانه میرزا صالح‌ازنخستین‌وبزرگترین پیشقدمان بشمار می‌رود . زیرا که او از جمله کسانی بود که از دیدن عقب افتادگی و فقر و مسکنت ملت و خود کامگی و ستمگری حکام به‌هیجان آمد و صدای آزادیخواهی را سردادندوکلمات ، حکومت ملی، حکومت‌پارلمانی، آزادی و امنیت اجتماعی و ... را بگوش مردم ستمکش و بی خبر از همه جای ایران فرو خواندند . دانه‌هائی که میرزا صالح و دیگر اروپا رفته‌هادر

سرزمین مستعد کشور ما کاشتند ، سرانجام روئید و بارور شد و در نتیجه اندیشه‌های آزادیخواهانه در دماغ درباریان و تحصیلکرده‌ها و دیگرطبقات مردم‌کشور ما پاگرفت و محیط مساعدی برای نشو ونمای نهـال مشروطیت‌که سالها بعد درختی تناور شد و میوه خود را به‌مردم ارزانی‌داشت،فراهم‌آورد.

دریغا که میرزا صالح تازنده بود ، نتوانست بـارور شدن آرزوهای بلندی را که برای میهن خود داشت ببیند . در واقع اولین ثمرهٔ تلاشهای پی گیر میرزا صالح برای ترویج افکار آزادیخواهانه، انتشار نخستین‌روزنامهٔ فارسی بنام «کاغذ اخبار»[1] درایران بود. این روزنامه را باید یکی‌ازاساسی ترین پایه‌های فرهنگ و تمدن جدید در ایران دانست . جا دارد که درباره چگونگی ایجاد این روزنامه بسط مقال بیشتری داده شود .

نخستین روزنامه نگار وروزنامه درایران

مهندس میرزا صالح ، بدون تردید نخستین ایرانیست‌که چاپ وانتشار روزنامه وچاپخانه‌را درایران رواج داد . اوهنگام اقامت درانگلستان‌ساختن مرکب چاپ ، تهیه‌حروف چاپخانه وحکاکی راآموخت ومدتی‌نیز درروزنامه های لندن کارکرد. خوداو دراین سفرنامه می‌نویسد: « ... مدتها بودکه‌خیال بردن چاپ وصنعت باسمه درسرمن افتاده بود چندروزی بعدازآن به‌لندن‌رفته وعالیجاه قولونل‌خان[2] رادیده‌کیفیت را به او حالی‌کردم این مطلب‌راپسندید واز آن پس‌مستر داتس نامی‌که اوستاد چاپ سازاست یعنی مختص به‌آن است که انجیل را در زبان فارسی وهندی وسریانی وعربی و سایر زبانهای غریبه چاپ‌میزند دیده‌که‌روزی دوساعت بنده درکارخانه اورفته من‌البدایةالی‌النهایه چاپ‌را آزموده ...»

میرزا صالح در جای دیگر می‌نویسد : « . . . الحق از ابتداالی انتهای‌کار ازاوآموخته ومشارالیه ازراه‌خیرخواهی ونیك‌ذاتی وصداقت‌وراستی ودرستی‌کارخودرا بمن‌نموده ومرکب سازی‌را باوجود اینکه خلاف قاعده‌کسبه

---

[1] ـ متأسفانه ازاین‌روزنامه درایران هیچ‌اثری‌باقی نمانده وفقط یك‌نسخه از آن‌درموزهٔ‌بریطانیاوطلیعه آن‌نیز درتبریزدرخانواده‌نخجوانی‌نگهداری‌می‌شود.

[2] ـ Col. Darcy todd

آن ولایت است که مرکب چاپ مخفی داشته وبهیچکس نشان نمیدهند معهذا به بنده نشان داده خود وزن او نوع رفتاری با من کرده مبالغی متصدی اجناس چاپ سازی آن رابا پرس Press کوچکی از برای من خریده وهرچه ابتیاع نموده درنهایت‌ارزانی‌بود وقدری‌ازوجه واسباب‌چاپ‌باقی‌بود ازسر گیراوزلی[1] قرض کرده وقدری نیز به‌مستر داتس‌قرض داده شده...»

میرزاصالح پس‌ازمراجعت به‌ایران ، باوجود اشتغالات اداری فراوانی که‌داشت به‌فکر تأسیس چاپخانه وانتشار روزنامه افتاد . اوکه همه‌جاروزنامه را «کاغذ اخبار»[2] وچاپخانه را (باسمه خانه) نامیده است ، با ابزاری که همراه خود ازانگلستان آورده بود وتحصیلاتی که دراین فنون‌کرده بود خیلی زود موفق شد ، چاپخانه وروزنامه راراه بیاندازد . میرزا صالح برای اینکه صنعت چاپ‌را درایران رواج بدهد میرزا اسداله نامی‌راکه ازاهالی فارس‌وهم شهری او بود با مخارج فراوان برای یاد گرفتن صنعت چاپ به پترزبورگ فرستاد وپس‌از مراجعت ، وی را مأمور تأسیس چاپخانه‌ای در تبریز کرد . سیدحسن تقی‌زاده ازقول یکی‌ازچاپچی‌های قدیمی می‌نویسد: «مشهدی‌اسدآقا باسمه‌چی معروف تبریزی که خودش حالا (در سال نگارش ۱۳۳۰ ه) زنده ومطبعه قدیمش هنوزدرتبریز دایراست ، روایت می‌کندکه میرزاصالح‌شیرازی وزیرتهران، میرزا اسداله نامی‌را ازاهل‌فارس بامخارج زیادبرای یادگرفتن صنعت‌چاپ به‌پترزبورگ فرستاد ومشارالیه پس‌ازمراجعت‌درتبریز بادستیاری آقارضا مطبعه سنگی تأسیس نمود واولین‌کتابی که درآن مطبعه چاپ شدقرآن مجید بود»[3]

نقل این روایت ، علاقهٔفراوان میرزاصالح را به‌ترویج صنعت چاپ در ایران میرساند وبه همین جهت باید اورا از پیشقدمان صنعت چاپ و روزنامه دانست[4]

---

۱ ـ Sir Gore Ousely Barth

۲ ـ کاغذ اخبار ، ترجمه انگلیسی News Paper است که میرزاصالح برروی روزنامه بدون نام خودگذارده بود .

۳ ـ روزنامه‌کاوه دوره جدید شماره ۵

۴ ـ قبل‌ازاین تاریخ ، نخستین چاپخانه درسال ۱۶۴۱ م (۱۰۵۰ه) در

در حالیکه بسیاری از مطلعین و نویسندگان[1] ، تاریخ انتشار اولین شماره «کاغذاخبار» میرزا صالحرا روزدوشنبه ۲۵ محرم ۱۲۵۳ ه قمیدانند. دو صفحه از کاغذاخبار که در کتابخانهٔ فاضل فقید حاج محمدآقا نخجوانی نگهداری شده و بنام (طلیعه کاغذ اخبار) و به اصطلاح امروز (فوق‌العاده) آن روزنامه است ، تاریخ نخستین برگ روزنامه چاپی را در ایران «عشرآخر رمضان‌المبارك ۱۲۵۲» مسلم میدارد . بنابـراین سه‌ماه قبل از انتشار اولین شمارهٔ روزنامهٔ «کاغذ اخبار» طلیعه آن منتشر شده وشاید در این مدت اوراق دیگری نیزانتشاریافته باشدکه ازآنها اطلاعی دردست نیست .

قبل از اینکه به بحث درباره اولین شماره روزنامهٔ « کاغذ اخبار » و نظرات مختلفی‌که ابرازشده بپردازیم ، عین مندرجات (طلیعه کاغذاخبار) را نقل می‌کنم :

اعلام نامه‌ایست‌که بجهت استحضارساکنین ممالك محروسهٔ ایران قلمی وتذکره مینماید .

برای صوابنمای ساکنین ممالك محروسه مخفی نمانادکه همت‌ملوکانه اولیای دولت‌علیه مصروف براین گشته است‌که ساکنین ممالك محروسه تربیت شوند وازآنجاکه اعظم تربیت آگاه ساختن ازکار جهان‌است‌لهذا بحسب‌حکم شاهنشاهی‌کاغذ اخباری مشتمل براخبار شرقیه و غـربیه در دارالطباعه ثبت و باطراف وآکناف فرستاده خواهد شداما اخبار شرقیه عبارتست از عربستان و اناتولی وارمن‌زمین وایران و خوارزم وتوران‌وسبیر ومغلستان وتبت وچین-

---

→شهرجلفای اصفهان بوده‌که بوسیله مبلغین مسیحی ارمنی بوجود آمد. همه حروف چوبی مسی وآهنی این چاپخانه با دست‌کشیشان‌کلیسای «وانك» جلفا ساخته شده ونخستین‌کتاب چاپ شده در این چاپخانه بنام «سرگذشت پدران روحانی» است،که نویسنده آن «هارانس وارك»کشیش بزرك کلیسا بوده. این‌کتاب ۷۰۵ صفحه است که صفحات‌آن با الفبای ارمنی شماره‌گذاری شده است .

۱ ـ مجله آسیائی انگلیس برای اولین ، بار در جلد پنجم سال ۱۸۳۹ درباره نخستین روزنامه‌ایران‌که یك نسخه‌آن‌در(موزهٔ بریطانیا) نگهداری می‌شود، مقاله جالبی انتشار داده است که بعدها مورخان ایرانی آنرا نقل و بدان استناد کرده‌اند .

وماچین‌وهندوستان وسند وکابل وقندهاروگیچ ومکران واخبار غریبه‌عبارتست از اخباریروپ‌یافرنگستان وافریقا وامریکا یاینگی دنیاوجزایر متعلقه بآنها مختصراً هرآنچه طرفه بوده و تازگی داشته و استماع آنها مورث آگاهی و دانش وعبرت اهالی این مملکت خواهد بودماهی یك مرتبه دردارالطباعه‌ثبت وبهمه ممالك‌انتشار خواهد نموداکنون همین‌قدراظهار میشودکه برهمه‌طبقات خلق لازم است‌که بمفادکن فی‌زمانك مثل‌اهل زمانك بنهجی دررفتار وکردار خود قرار ومدار دهندکه عامه خلق ازآن قرار زندگی میکنند وازآن طریقه رفتار وانحراف نورزند تاآسودگی وراحت یابند . اولا بشاهزادگان ومطلق اولاد واحفاد خاقان مغفوراعلام میرود واین معنی ظهوری داردکه بعدازقضیه خاقان مغفور الی حال‌تحریرکه عشرآخر شهر رمضان‌المبارك سال یك‌هزارو دویست‌وپنجاه‌ودوهجریست شاهنشاه اسلام پناه بقدرخردلی درمقام دل‌آزاری‌و رنجش خاطر هیچیك برنیامدند وگذشت و عفوهای ملوکانه درماده هریك از ذکور واناث فرمودند .

اموال بیشمارایشان رادرشمار نیاوردند درنقدومال آنهاطمعی نکرده‌اند هرکس هرچه رامالك بود درتصرف داشت وبکرات محرمان صدق بیان‌بعرض شهریار عدالت‌آثار رسانیدندکه قریب بیست‌کرور نقد وجنس رامتصرفند‌بعلاوه جمعی کثیرازنسوان بازیگرمبلغی خطیراسباب‌طلاوجواهرگرانبهاوآلات‌نقره و اجناس نفیسه‌بطریق‌عاریت‌ورسم‌امانت‌بتصرف‌درآورده مخفی‌نموده‌اند.البته‌چنین اموال‌را بایست‌تسلیم‌پیشکاران دولت‌علیه‌نمایند ولیکن‌خسروعدل پرور از علو همت‌خسروانی‌التفات‌بعرض‌آنها ننمودند باوجوداطلاع برحقایق احوال‌واوضاع رجال ونسوان دیناری ازمستمری ایشان‌نکاستند بعلاوه هرکراملکی‌بود بخود او واگذار نمودند وبتیول او مقرر فرمودند وهمچنین وقتی چند نفر از اولاد مرحوم‌فرمانفرما به‌ولایت دورونزدیك‌رفتند، التفات شاهنشاهی‌شامل‌حال‌ایشان شده مواجب وجیره بجهت هریك برقرار نمودند ایشان نیز بالتفات شاهنشاهی امیدوار شده بعضی بمکه معظمه وبرخی بعتبات عالیات و جمعی بوطن مألوف مراجعت نمودند بلی‌اگر تفاوتی دراوضاع بعضی‌روی داده ازاین است‌که‌بکیفر کردار وسزای اعمال گرفتار آمده‌اند وآن این است‌که ازهیچگونه امری از معاصی و قبایح اجتناب نداشتند خاصه در اواخر عهدخاقان مغفورکه برتعدی مردمان افزودند وجمعی ازنوکران خود را براه زنی‌وایذاء متردین مامور میساختند چون دراین‌عهد فیروز از جمیع‌اعمال قبیحه ممنوع شده‌اند انشاءالله تعالی پس‌ازین قدر راحت ولذت نیکنامی وسلامت را دریافته بآسودگی ورفاه

زندگانی کرده وسعادت ابدی قرین گردند. ثانیاً بعلماء وفضلا و اشراف بلاد اعلام میرود که املاکی که درسنوات گذشته ازمغضوبین بضبط دیوان آمده دراین دوسال محض تفضل و رضای جناب باری املاك مزبور را کاملا و طراً بتصرف مالکین ووارثین دادند و هریك از فضلاء و اشراف که شرفیاب پیشگاه حضور گردید مبلغی بروظائف ایشان افزودند وهرکرا ملکی بود بعوض مستمری بتیول دادند ازآنجمله املاك جمعی که تعداد آنها بدین مختصر نگنجد تخمیناً زیاده ازیك کرور قیمت آنهاست که بایشان بخشیدند و نیم کرور هم بعموم اعزه تیول مرحمت فرمودند وقرار آنکه ده یك خراج هرملك را برسم وظیفه بارباب استحقاق بدهند که همه طبقات راضی وشاکر بوده واگر فرضاً کسی نگران باشد باب عرض بازاست وکسی مانع عرض نشود وعرایض عموم خلق درحضور سلطان عادل خوانده میشود وجواب همگی صادر میگردد . بعد ازاین هرکدام از رعایا و ساکنین ممالك محروسه را دردی باشد . اولا ببزرگی که از جانب شاهنشاهی ناظم آن مملکت است بعرض مطلب پردازد اگر حاکم دادخواهی ننمود عرایض خود را بدیوانخانه شهریاری فرستد که همیشه آن بهشت عدن را ابواب عدل بازاست سفراً وحضراً عامه رعایارا درآن بارگاه بارو بجهت نظم مهام خلایق جمعی از مقربان درگاه درآن مامن مقیم اند وانجاح حوایج محتاجین را سرتاپا رضا وتسلیم چنانچه ازمقیمان حضرت حاجت روا نگشت وازهمه جا وهمه کس مایوس وناامید آمد وبدردش علاجی نشد درآن حالت بخدمت جناب حاجی میرزا آقاسی شتابد و مطالب را معروض دارد و اشخاصی که بخدمت آن جناب رسیده اند لازم است که اجمالا معرفتی باحوالشان بهم رسانند. ازبدو دولت علیه جناب معظم الیه قبول هیچ لقب ومنصبی رانکرده ونمیکنند ووجود شریف را وقف انجاح مرام مردمان فرموده اند خیرخواه بزرگان خدامایل بضرراحدی نمیشوند وغمخوار فقر وعجزه ومالکین اندوازغایت ارادت وصداقتی که درخدمت شاهنشاه دارداوقات شبانه روزی خود راصرف محامد ذات سایهٔ خدا واجرای شریعت غراء ونظم مهام دولت اسلام وتربیت اسباب واسلحه سواره ونظام وآبادی بلاد و تعمیر خراب واحیای قنوات وتقویت دین مبین وحمایت دولت متین وحوایج مسلمین می نماید هرکرادردی و اندوهی باشد در خدمت آن وجود شریف عرضه دارد حاجت

خود را بی‌منت بر آورده بیند . غنی‌وفقیر گدا وامیر را تفاوت ننهدا گر کسی را
درفقرات اخیره شکی باشد راه‌امتحان هم بازاست واین معنی در نظر ار با بینش
مبرهن باشدکه پادشاه اسلام خلداله ملکهٔ ازروی رافت ومروت وعدالت باکافه
ناس معامله میکند وآنچه اسباب راحت وآسودگی خلق خداست طالب‌اند درین
سال که بسان‌سپاه نظام وغیر نظام پرداختند قریب یک‌صد هزار نفراز سپاه رکابی
ومامور خراسان ویزد وکرمان‌وفارس وعراق‌وکرمانشاهان‌وقلمرو آذربایجان
ومازندران واسترا باد و متوقف دارالخلافه بحساب آمده تنظیم ولایات شرقیه
منظور بود وبجهت وقوع‌حادثه وبادرخراسان تادیب طایفه ترکمانیه الزم‌آمد
چراکه طایفه مزبوره نه دانا بطریقه خدمت و اطاعتند و نه از رسوم نوکری
و رعیتی‌آگاه‌اند ، برای ، تنبیهٔ گوکلان ویموت عزم گرگان وملاحظه اماکن
مزبور فرمودند نظمی بامور آنها دادند وجمعی ازخانواری‌گوکلان را برسم
گروی باعیال واطفال آنهاکوچانیده بدارالخلافه آوردند . وچون بحسب‌آب
و هوا و چمن و جنگل ومحل زراعت گرگان امتیاز دارد دوطایفه از طوایف
ایلات ایران را محض عنایت مقرر فرمودندکه در اماکن مزبور تـوقف و در
نهایت رفاه زندگانی کنند پس‌ازین موکب همایون‌بسوی دارالخلافه سبک‌عنان
آمدودرسلخ شهرشعبان‌المعظم درداراالخلافه نزول‌اجلال‌فرمودند ونیز بخصوصه
بارباب‌هنرواهل حرفت‌وصنعت یقین‌باشدکه درین‌خجسته عهدبهای کالای‌خدمت
وصنعت بالاگیرد وبازار هنروران رواج پذیرد و زحمت هیچ‌هنرمند وصنعتگر
ضایع و باطل نشود وهرکس خدمتی کندکه متضمن‌سود دولت‌علیه باشدازمکارم
وانعام‌خسروی بهره‌یاب‌خواهدگشت‌میرزا زین‌العابدین‌تبریزی که ازهنروران
روزگار است‌کاغذگرخانهٔ ساختندسال‌قبل ازخزانه عامره اخراجات‌باورسیده
بفرنگ رفت ویحتمل‌دراین سال‌ماهوت خلیجان تبریزی‌کت‌الحال برمه‌میشود
بطوری ترقی کندکه رخوت عموم‌ناس از آنجا بعمل‌آید و همچنین‌کاغذ بنحوی
بیرون آیدکه ازکاغذ خارج مستغنی شویم واهل‌صنایع و هنروران هرشهرکه
بخاك پای مبارك مشرف شده‌اند بالمشافهه مشاهده نمودند و الحال بسایرین
اعلام میرود که‌هرکه‌پارچهٔ اختراع کردکه متضمن منفعتی‌باشدپارچه مزبوررا
بحضور اولیای دولت‌آوردحکم محکمی باومرحمت میشودکه از خراج‌دیوانی
معاف باشد وبغیر از اوکسی‌مباشرآن‌کارنشود عالیجاه حاتم‌خان جبه داربا شی

که وحید عصر است فشنگی‌تتبع که بهترین اسباب حربست ودر ازاء آن نشان دولتی باانعام وخلعت باو مرحمت شد بریباری نام‌که یکی از استادان باروط سازی ایتالیائیست باروطخانه ساخته‌که باچرخ آبی باروط میکوبد وباروطی که از آنجا بعمل میآید مثل باروط فرنگست نشان مرصع شیر و خورشید باو مرحمت شده عالیجاه محمدعلیخان قورخانچی باشی‌که ازتربیت یافتگان ولیعهد مغفور است وبجهت‌کسب و هنر به‌فرنگ رفته خاصه در امر توپخانه و قورخانه و چرخها ماهر شده الحال دستگاه توپ ریزی . توپخانه و چرخ توپ سوراخ کنی ساخته که روزی یك عراده توپ ریخته بچرخ سوار کند عالیجاه مستر لاتین مهندس انگلیسی لوله ترتیب داده که در آن لوله بتوسط منثقب زمین را حفر کرده بقدر لوله مرقومه آب از زمین بیرون میآورد عالیجاه سعیدخان مسیحی مدتها اوقات صرف معدن نموده سه سالست در قراجه داغ معدن مسی بیرون‌آورده سال‌گذشته دوتوپ شش پوند از همان معدن مس‌ریخته وبچرخ بسته برسم پیشکش بنظرشاهنشاهی رسانیده ودر ازاء آن‌قریه شیخدرمیانج راکه یك هزار وپانصدتومان مداخل‌اوست بتیول‌مرحمت فرمودند وهشتاد وچهار عراده‌توپ بمقاطعه فروخت‌که تاشش‌ماه دیگر بسرکار شاهنشاهی سپارد. عالیشان جعفرقلی بیك‌افشار راولیعهدمرحوم بروسیه فرستاد درمعادن‌سیبریه‌کارکرد ماهر آمده‌اکنون‌درمعادن نائیج مازندران‌گلوله‌میریزد سال قبل یکصد هزارگلوله‌چرخی ریخته بتوپخانه فرستاد چند نفر معدن‌چی انگلیسی هم‌آمده‌اندکه درمعدن‌آهن آب‌کنند. واسباب بریزند معلوم نیست‌که در معادن آذربایجان کارکنند یامازندران‌الحال یك‌نفر استاد شکر ریزضرور است‌که شکرمازندران راتصفیه‌کند ونیزیك‌نفر استادنیل پزکه درخانه‌نیل‌پزی شوشتر نیل‌بریده بسازد وبهریك بعدازانجام خدمات وظیفه مرحمت میشودکه ابداً محتاج‌نشوند ونیزحکم‌شاهنانه صدوریافته‌که حکام‌ممالك تاشب‌عیدنوروز آینده حساب سالیانه خودرا تمام نمایندکه ابتدای سال‌نو درولایت باقی‌نماند وهریك‌درمال دیوانی مسامحه ورزد هرچه باورسدبجهت قصور درخدمت‌اوست وبسرحدنشینان وحکام همه ولایات احکام صدوریافته‌که با ولایات جوار بطریق رفق و وداد رفتار نموده با مسافرین ومترددین و تجار و رعایا کمال سلوك و رعایت رابجاآرند وبنهایت حرمت وعزت رفتار نمایند و هریك همه اسباب و

آلات حرب واسلحه وتدارك دفاع را آماده داشته وبدون سبب با کسی مناقشه نکند ودرخصومت ومنازعداحدی سبقت نورزد و این معنی نیز معلوم باشد که ماهی یکمرتبه اخبارومطالبی که متضمن منافع وآگاهی و بینائی خلق باشد دردارالطباعه انطباع وبهمه ممالك محروسه فرستاده خواهدشد .» (پایان طلیعه کاغذ اخبار)

بدرستی نمیدانیم که بعدازین فوق‌العاده شماره‌دیگری نیز منتشر شده و یا بطوریکه خواهد آمد فقط شماره اول منتشر گردیده است .

اولین شماره کاغذ اخبار

اکنون می‌پردازیم به توضیح دربارهٔ اولین شماره روزنامهٔ کاغذ اخبار متأسفانه درایران هیچگونه‌اثری ازنخستین شماره مذکور دردست نیست. تنها در موزه بریطانیا یك نسخه از اولین شماره این روزنـامه ضبط و نگهداری میشود .

مجله انجمن آسیائی[1] مورخ ۲۰ فوریه ۱۸۳۹ ذیقعده ۱۲۵۴ – تحت عنوان «روزنامه ایرانی» چنین می‌نویسد : «ذیلا مندرجات یك روزنامه فارسی که درتهران باچاپ سنگی چاپ میشده ، برای نشان دادن نمونه‌ای از ترقی سیاسی ایرانیان درج میشود . قبلا باید توضیح داده شود کـه چاپخانه بتازگی وارد ایران شده و این روزنامه چند سالست که زیر نظر و بامدیریت میرزا صالح دائر شده . ایشان یکی از وزرای اعلیحضرت شـاه است و بیك مأموریت سیاسی به‌انگلستان فرستاده شده بود. اصل این روزنامه در دو ورق بزرگ چاپ میشود و فقط در یك روی اوراق مطالبی نوشته شده و پشت ورق سفیداست. خطوط روزنامه خوانا و بالای‌آن نشان شیر وخورشید ایرانی‌است» مجلهٔ آسیائی پس‌ازاین مقدمه‌کوتاه ، قسمتی از شماره اول روزنامه راگراور کرده که بدین شرح می‌باشد :

1– Journal of The Royal Asiate soeiety



اخبار شهر جمادی الاولی

که در دار الخلافه طهران انطباع یافته

اخبار ممالک شرقیه

نمونه منحصر بفرد از صفحه اول روزنامه (کاغذ اخبار) میرزا صالح شیرازی

اخبار و وقایع شهر جمادی‌الاولی سنه ۱۲۵۳ در دارالخلافه تهران انطباع یافته . اخبار ممالك شرقیه

درذیل این سطور ، اخبار تهران و سایر ولایات ایران و بعد در زیر عنوان «اخبار ممالك غربیه» اخبار اروپا وعثمانی درج‌شده است وباعنوانهای مقالات جمعاً ۲۱۷ سطر مندرجات هر صفحه است . برای نمونـه یکسطر از روزنامه‌را نقل میکنم :

«دارالخلافه‌تهران‌عالیجاه مقرب‌الخاقان خدادادخان‌ازسفارت‌اسلامبول معاودت نمود نامه ازاعلیحضرت سلطان محمود بحضور اعلیحضرت شاهنشاهی آورد ازآنجاکه سفارت مشارالیه مستحسن رأی جهان آرای شهریاری افتاد بعداز تبلیغ نامه وعرض مراتب مأموریت خود خاطرمبارك ازاوخرسندگردید و پایه اعتبار عالیجاه مشارالیه باعلا مدارج رسید واورا بوزارت خود مفتخر وسرافراز ساخت» .

علاوه بـر مجلهٔ مذکور ، یکی از نویسندگـان فرانسوی بنام «ادمون دوتاءپل» [1] درکتاب (تاریخ قاجاریه) که در سال ۱۸۷۳م (۱۲۹۰ ه) در پاریس چاپ‌کرده ، درباره روزنامه کاغذ اخبار چنین‌نوشته است :

«درعهدمحمدشاه‌بسال ۱۸۳۷ (۱۲۵۳ـ ه) اولین‌بار درتهران‌روزنامه دولتی انتشار یافت‌که ماهانه منتشر میشد . تاریخ انتشار شماره اول آن اول ماه مه [مطابق دوشنبه ۲۵ محرم ۱۲۵۳] [2] است . این روزنامه بـا چاپ سنگی به قطع یك ورق بزرگ در روی کاغذ خانبالغ چاپ میشد ، ولی چاپ آن چندان عالی نبود .

روزنامهٔ مذکورنام مخصوصی نداشت ، فقط درآخر صفحه اول‌آن‌نشان دولتی ایران نقش بود . همین‌روزنامه است‌که پس‌ازتغییرات مختصری بصورت روزنامه وقایع اتفاقیه یعنی روزنامهٔ رسمی تهران درآمده است .»

به‌استناد نخستین شمارهٔ «کاغذ اخبار» و آنچه که «ادمون دوتاءپل» نویسندهٔ فرانسوی‌نوشته‌است، همچنین نسخهٔ‌باقی مانده«طلیعه‌کاغذ اخبار» که‌هم

Edmond du Templ_ ۱

۲ ـ اقتباس ازتقویم دوهزار ساله میلادی و ۱۴۰۰ سال هجری استخراج عبدالغفار سال ۱۳۲۱ هجری .

اکنون دراختیار خانواده نخجوانی است ، تاریخ انتشار نخستین نسخهٔ روزنامهٔ فارسی سال ۱۲۵۲ (۱۸۳۶م) و تاریخ انتشار مرتب آن ۱۲۵۳ ه (۱۸۳۷م) می‌باشد .

بنابراین ، بطور قطع وصحیح میتوان گفت‌که درزمان سلطنت محمدشاه این روزنامه منتشر شده و حال آنکه سیدحسن تقی زاده در مجلهٔ کاوه نوشته است: «شاید ابتدای تأسیس آن بعهد فتحعلیشاه میافتد ... »[1] ظاهراً این اشتباه نویسنده باید ازآنجا ناشی‌شده باشدکه مجله‌آسیائی انگلیس درمقاله‌ای که درسال ۱۸۳۹ م (۱۲۵۵ ه) منتشرکرده نوشته است (... و این روزنامه چند سالست که در تحت مدیریت میرزا صالح دائر شده ..»[2] سید حسن تقی زاده‌که ظاهراً ازانتشار اولین‌نسخه روزنامه وطلیعه‌اخبارآن اطلاعی‌نداشته‌اند از نوشتهٔ مجله آسیائی به عبارت (چندسالست .. دائرشده) و با توجه باینکه میرزاصالح از رجال معتبر عهدعباس میرزا و فتحلیشاه بوده‌است ، گمراه‌شده و چنین پنداشته‌اند ، که انتشار روزنامهٔ میرزاصالح بایستی در اواخر سلطنت فتحلیشاه صورت گرفته‌باشد و حال آنکه وجود «طلیعه‌کاغذ اخبار» درایران ونسخه‌اول روزنامه درموزه بریتانیااین‌شك‌را برطرف‌می‌کند ، زیرافتحعلیشاه در ۱۲۵۰ ه (۱۸۳۴م) فوت‌کرده ومحمدشاه نیز که دراین‌سال به‌تخت‌سلطنت نشسته در۱۲۶۴ ه (۱۸۴۷م) درگذشته‌است .

صدرهاشمی که بزرگترین محقق جراید و مجلات ایران است در بارهٔ قدیمترین روزنانه درایران می‌نویسد : «قدیمترین روزنامه به‌زبان فارسی در ایران منتشرشده روزنامه‌ایست که درحدود ۱۲۵۳ قمری به‌مدیری‌میرزاصالح شیرازی‌درتهران تأسیس وطبع گردیده‌است .

ازروزنامهٔمذکور باهمهٔتفحص وکوششی‌که به‌عمل‌آمد نسخه بدست‌نیامد وتنها اطلاعی که دربارهٔ آن‌داریم شرحی‌است که درمجلهٔ انجمن‌آسیائی‌نوشته شده ...[3]»

ایشان سپس نوشته‌اند «... مدت انتشاراین روزنامه مانند آغاز تأسیس آن معلوم‌نیست و بنابراین وجودآن را نمی‌توان آغاز نشر روزنامه درایران دانست[وحال‌آنکه] پیدایش روزنامه بطور مرتب ومنظم از اقدامات میرزاتقی خان امیرکبیر ، در زمان سلطنت ناصرالدینشاه است و این مرد بزرگ مانند

---

۱ و ۲ ــ مجله کاوه دوره جدید شماره۵

۳ــ تاریخ جراید ایران و مجلات جلداول ص۲

اقدامات مفید واساسی دیگری که در ایران انجام داد ، به تأسیس روزنامه و نظیر جراید اروپا اقدام نمود ودر دوران وزارت خود روزنامه‌ای بنام وقایع اتفاقیه تأسیس ومنتشر کرد ...»[1]

ادوار براون مستشرق انگلیسی ونویسندهٔ تاریخ مطبوعات ایران بنحو دیگری از نخستین روزنامه‌های ایران یادکرده و نوشته است :

«... روزنامه‌های اولیه درایران ، پیش‌ازپیدایش مطبوعات دوره‌کنونی که شبیه روزنامهٔ درباری‌دیگر ممالك وکشورهاست عبارت بود از اطلاعیه‌های کوتاهی متضمن اخبار واعمال شخصی پادشاهان وقت . نویسندگان روزنامه‌ی درباری‌معروف به وقایع نگار بودند کـه امروز دیگـر چنین مقاماتی وجود ندارد ، اگر چه سبك وعنوان آن هنوز هم باقی می‌باشد .[2]

باوجودی‌که اکثر مورخان انتشار روزنامه مرتب را در ایران باشك و تـردید تلقی مـی‌کنند، با اینحال بعد ازروزنامهٔ (کاغذ اخبار) دومین نشریهٔ مرتبی‌که در ایران چاپ ومنتشر شد ، روزنامهٔ آسوری «زاراریت باهرا» که بمعنی «شعاع روشنائی» است‌ودر شهرارومیه (رضائیه) وبه زبان‌آشوری منتشر می‌شد . این ررزنامه که مرتباً نشر یافته ارگان مبشرین و مبلغیـن مسیحیان امریکائی بوده وشمارهٔ اول روزنامه درتاریخ چهارشنبه اول ژانویه ۱۸۵۱ م (۲۷صفر۱۲۶۷) قمری‌انتشار یافته است نخستین دستهٔ مبشرین امریکـائی دوکشیش‌بنامهای «اسمیت» و«دوایت» بودندکه‌در۱۲۴۴ ﻫ (۱۸۲۸م) به‌ایران آمدند . این دونفر پس‌از مراجعت به‌امریکا به جمعیت « مبشرین امریکائی» اطلاع‌دادندکه زمینهٔ تبلیغ‌درایران‌فراهم‌است . ازاین‌روجمعیت مذکورکشیشی بنام «پرکینز» را به‌ایران فرستاده کـه او علاوه برتأسیس کلیسا وکتابخانه ، مطبعه ومدرسه نیز دایر کرد ونخستین کتاب‌انجیل‌را به زبان‌فارسی وآشوری منتشر کرر . دراینجا به بحث خدمات مطبوعاتی میرزاصالح خاتمه می‌دهیم . وبکارهای سیاسی او میپردازیم .

شرکت در مذاکرات صلح ایران وروس

پس از شروع دوران دوم جنگهای ایران و روس «الکساندر سرگیویچ گریبایدوف» به سمت منشی اداره‌امور سیاسی ایران وعثمانی درستادفرماندهی ژنرال «پاسکویچ» فرمانده‌روسی قفقاز ، گرجستان وارمنستان‌تعیین گردید . پس‌از تصرف نواحی ایروان ونخجوان به وسیله ارتش روسیه ، گریبایدوف‌از قلعهٔ عباس‌آباد به‌ناحیهٔ قره ضیاءالدین (بین خوی وماکو) آمده باعباس‌میرزا

---

۱ ــ تاریخ جراید ومجلات ایران جلد اول ص۳

۲ ــ تاریخ مطبوعات وادبیات ایران ، ترجمهٔ محمد لوی‌عباسی ص۱۳۱



تابلو نقاشی میرزا صالح ـ اثر یکی از نقاشان روس درسال ۱۸۲۹

نایب‌السلطنه ملاقات ودربارهٔ شرایط صلح مذاکره کردند . در این مذاکرات عباس‌میرزا نایب‌السلطنه ، میرزا اسمعیل انجدانی[1] و میرزا صالح شیرازی را درمذاکرات صلح شرکت داد . گریبایدف دریادداشت‌روز ۲۱ ژوئیه ۱۸۲۷م (۱۲۴۲ه) خود به‌ژنرال پاسکوویچ نوشته است : «... صبح دردامنه‌کوهستان جنوبی ازطرف خوی ، سوارنظام‌مسلح وسربازان نمایان شدند ودیری‌نگذشت که چادرها را درمحوطهٔ بزرگی بپاکردند. ساعت یك بعدازظهرایشیك‌آقاسی ازطرف عباس‌میرزا آمد . من باتفاق مردم باستقبال او رفتم و میرزا اسمعیل ومیرزا صالح درآنموقع نزد من‌بودند ...»[2] میرزا صالح نه‌تنها در مذاکرات مذکور شرکت داشت ، بلکه قبل از وقوع جنگهای دوره دوم نیز دوبـار به پطرزبورگ رفته بود . هنگامی‌که عباس‌میرزا ازنرسیدن نامه‌هایش‌به‌امپراطور روسیه‌گله‌کرده وگفته بود « ... نامه‌ها را بهمان وضع نگاهداشته‌ام‌که برای تبرئه خود به تزار شمانشان دهم» گریبایدوف به‌اوپاسخ‌داده بود «من‌یادآوری کردم‌که ابوالحسن‌خان [ایلچی] و حسن‌خان افشار و میرزا صالح دوبار در پطرزبورغ بودند و توسط‌آنها ممکن بود شکایتهای عادلانه و منصفانه شما را بدربار تزار تسلیم دارند »[3]

این‌اشاره گریبایدوف میرساندکه میرزا صالح در دستگاه نایب‌السلطنه مقام ارجمندی داشته تا جائی‌که می‌توانسته بحضور امپراطور روسیه برسد و نامه‌های نایب‌السلطنه ایران‌را به او تسلیم‌کند .

رسانیدن خبر قتل گریبایدف

گریبایدوف درسال ۱۲۴۴ (۱۸۲۹م) سفیر روسیه در دربار ایـران شد. بعلت غرور ونخوت زیاده‌ازحد ونگهداری چندزن‌گرجی‌که بعقدایرانیان درآمده بودند در داخل خانه‌اش،درجلوسفارت‌روسیه باآشوب وبلوای عمومی علماء وطبقات دیگرمردم مواجه شده ، خود واعضاء سفارتش‌کشته شدند .

پس‌ازاینکه خبرقتل او درتاریخ۱۳ شعبان ۱۲۴۴ (۱۸۲۹م) به‌تبریز رسید . عباس‌میرزا بلافاصله میرزا مسعود گرمرودی را به اتفاق میرزا صالح شیرازی مامور کردکه به تفلیس نزد ژنرال پاسکوبچ فرمانده نیروی روسیه درقفقاز بروند واورا ازجریان امر مطلع سازند ونیزاطلاع بدهند که بزودی محمد میرزا وقائم‌مقام برای عذرخواهی روانهٔ روسیه خواهند شد .

---

۱ ـ ناسخ‌التواریخ جلد اول ص ۲۱۶

۲ ـ تألیفات گریبایدوف ـ ترجمه رضا فرزانه ضمیمه سفرنامهٔ میرزا مسعود .

۳ ـ ناسخ‌التواریخ جلد اول ص ۲۱۶

عضوهیئت اعزامی بروسیه

دراین‌سفر، تزار روسیه موافقت می‌کند که خسرو میرزا پسرعباس‌میرزا به‌اتفاق هیاتی برای عرض معذرت و دادن گزارش حادثه‌ای که منجر بوقوع قتل سفیر روسیه شده بود به‌آن‌کشور بروند. این‌هیأت مرکب‌از خسرومیرزا۔ میرزا محمد خان زنگنه امیرنظام ــ میرزا مسعود گرمرودی ــ میرزا صالح شیرازی ــ میرزا بابا حکیم‌باشی وسیمنو بودند . درسفرنامهٔ‌گرمرودی همه‌جا نوشته شده که درتشریفات رسمی «میرزا صالح» و «میرزا بابا»که هردوطرف وثوق و اعتماد نایب‌السلطنه بودند ، در کالسکه مخصوصی قرار می‌گرفتند و همواره طرف شور خسرو میرزا می‌بودند .

شرابخوری وقمار

هنگامی‌که خسرومیرزا درپطرزبورگ اقامت داشت ، یکی از افسران انگلیسی موسوم‌به‌کاپیتان مینیان بحضور خسرومیرزا معرفی‌شد . اومأموریت داشت از راه روسیه‌وایران بهندوستان برود ومشاهدات خودرا طی گزارشی‌به «مارکوئیس‌ولزی» فرمانفرمای‌کل هندوستان بدهد . کاپیتان مینیان ازخسرو میرزا اجازه‌خواست‌که هنگام‌مراجعت به‌ایران همراه وهمسفراو باشد وخسرو میرزا به‌او اجازه داد . کاپیتان مینیان ازمیرزا صالح شیرازی ومیرزا بابای حکیمباشی(حاجی‌بابا محصل‌طب درانگلستان) مکررنام‌برده، مطالبی‌ازاخلاق ورفتار آنها نقل‌کرده‌که بسیار خواندنی وشنیدنی است . ازجمله نوشته است: «مهماندار شاهزاده ، مبالغ هنگفتی‌ازانواع شراب درآبدارخانه خسرومیرزا بارکرده بود تا در راه به او خوش بگذرد . از همراهان شاهزاده این میرزا بابای حکیم‌باشی بیش‌ازهمه درشرابخواری افراط می‌کرد ، وعذرش این بود که «هواسرد است وجبه من چندان گرم نیست» وبدیگران هم نصیحت می‌کرد که یك‌گیلاسی بنوشند ، وچون طبیب بود وخود هم به‌این دستور عمل می‌کرد دیگران نیز «تجویز» اورا متابعت می‌کردند . گاه می‌شدکه یك بطری‌کنیاك انگلیسی‌را لاجرعه سرمی‌کشید ولی هرگزمست نمی‌شد وخللی درقوای اوراه نمی‌یافت .[۱]

چندین‌سال قبل از این ، این‌مرد به همراهی چند نفری از هموطنانش به انگلیس فرستاده شده بودکه تحصیل طب‌کند . مدت مدیدی در آنجا ماند ولی بقدری تنبل بودکه تصدیق طبابت تحصیل‌نکرد . صورت ظاهری بااخلاق

---

۱ ــ نوشیدن یك بطری کنیاك انگلیسی در یك لحظه ومست نشدن میرزا بابا بنظر میرسد از دروغهای شاخدار افسرانگلیسی باشد .

واقعیش بقدری تفاوت داشت که حتی ابلیس هم ممکن نبود فریب بخورد ولی یك امتیاز عمده براقران وامثال خود داشت وآن این بود که بدیهای مارا هم برعیوب شخصی خود اضافه کرده بود .
برای جلب نفع وکسب ثروت یك زن متمول چاق و زشت گرفته بود ، وعباس میرزای ولیعهد هم به‌اودهی موسوم «خواجه» درآذربایجان داده بود ، وچون چنین ثروت واستطاعتی بهم زده بوددرصدد بودکه زن دیگری ، وبلکه هم دوزن دیگر، بگیرد ومی‌گفت: «اما این دفعه از روی سلیقه فطری خودزنی اختیار خواهم‌کرد تاچشم همه لذت ببرد » .
کاپیتان مینیان ، پس از ذکر شرابخواری همراهان خسرو میرزا باز مینویسد :
«میرزا صالح ومیرزا مسعود به قمار عشق مفرطی داشتند ، ودر یکی‌از منازل راه درمنزل یکی ازنجبای روسیه بازی میکردند ، واین روسی از آن تردستها بود واین دومرد بی‌تجربه حریف اونمی‌شدند»
دراهرچون شاهزاده می‌خواست‌دوسه‌روزی‌بماندکاپیتان مینیان‌وهمسرش ازهمراهان جداشدندورفتند، روز بعد به‌قریهٔ خواجه‌رسیدندکه ملك‌میرزا بابای حکیم‌باشی‌بود، وشب‌را آنجامنزل کردند وازنیش‌ککها عذاب زیادی‌کشیدند [1]

مأموریت انگلستان

میرزاصالح درسال۱۳۳۷ ه(۱۸۲۱م) ازطرف‌عباس‌میرزانایب‌السلطنه، به عنوان سفارت به انگلستان رفت تا از آندولت تقاضای عزل «هنری‌ویلك»[2] وزیر مختار دولت انگلیس درایران رابنماید . میرزا صالح در محرم ۱۳۳۸ (سپتامبر ۱۸۲۲م) به‌لندن رفت وچون‌زبان انگلیسی‌راخوب میدانست‌وباسفرا و مأموران انگلیسی‌که سالها قبل در ایران ماموریت داشتند ، آشنائی کامل داشت ، موفق شد مأموریت خودرا بخوبی انجام دهد .
کلنل هنری ویلك که میرزا صالح برای احضار اوبه لندن رفت درسال ۱۲۲۳ ه (۱۸۰۸م) به‌اتفاق هیأتی که‌شرکت تجارتی هند شرقی مأمور دربار ایران‌کرده بود ، به‌تهران آمد . اودرآن هنگام افسر سواره‌نظام مقیم‌مدرس بود ومأموریت‌داشت ازنظر سوق‌الجیشی گزارشی برای ارتش هند تهیه‌کند .
هنری ویلك براثر طول اقامت درهندوستان وایران‌کاملا به‌زبان‌فارسی آشنا شده‌بود وهنگامیکه هنری الس [3] از طرف دربار انگلیس با سمت وزیر

---

۱ ــ مجله یغما سال ششم شماره ۸

Sir Henry Hllis ـ ۳ HenRy willock ـ ۲

مختاری به‌تهران آمد ، وی مقام منشی گری زبان فارسی‌را دراین سفارت‌یافت و در ایران بود تـا آنکه در سپتامبر ۱۸۱۳ ـ (رمضان ۱۱۲۸) با الس به انگلستان بر گشت .

درغیاب وزیر مختارانگلیس ، جمیزموریه نویسندهٔ کتاب معروف‌حاجی بابا ، به‌سمت کاردار درایران‌تعیین گردید . درسپتامبر۱۸۱۴ (شوال۱۲۳۰) هنری ویلك باردیگر به‌ایران بر گشت و بجای جیمز موریه که به‌لندن احضار شده بود ، در ایران سمت نمایندگی سیاسی انگلیس را یافت . در این ایام او غالباً برای ارتباط بیشتر با دستگاه عباس میرزا نایب‌السلطنه ونظارت کامل برمرزهای ایران وروس ، مقیم تبریزبود .

دراواخر اقامت هنری ویلك در تبریز ، حرکات و رفتار زشت وزننده اوکه دراثر طول اقامت درایران بخود حق میداد در همه امور مداخله‌کند ، باعث انزجار خاطر عباس میرزا گردید . بخصوص‌که ویلك از پرداختن پول گزافی‌که فتحعلیشاه ازنایب‌السلطنه خواسته واو بموجب عهدنامه آنرا حواله ویلك‌کرده بود ، استنکاف نمود .

این‌اقدام‌ویلك‌سبب‌شد، تا نایب‌السلطنه نامهٔشدیداللحنی به‌دربار تهران‌نوشته وازشاه‌ودولت‌خواست‌که ازدربار لندن احضارهنری ویلك‌را بخواهند . دولت ایران‌نامه‌ای‌دراین‌باب‌بوزارت‌خارجه‌انگلیس‌نوشت‌وچون‌قبول‌تقاضای‌ایران‌به مسامحه‌کشید، ناگزیرمهندس میرزاصالح‌برای‌احضارویلك به‌لندن‌فرستاده‌شد. میرزاصالح‌چون‌به‌زبان‌انگلیسی‌تسلط‌داشت‌توضیحات‌حضوری به‌صدراعظم‌انگلستان داد ودولت انگلیس بالاخره تقاضای دولت ایران را قبول کرد وجرج کانینگ وزیرخارجه، صدراعظم‌وسیاستمدارمعروف‌انگلیسی(۱۷۷۰ـ۱۸۲۷) نامهٔزیررا همراه میرزا صالح ، به‌تهران فرستاد . درحاشیه نامهٔکانینگ» ترجمه فارسی نامه اوکه‌بخط وترجمه میرز اصالح است نوشته شده‌که عیناً آنرانقل میکنیم . این ترجمه نشان دهنده سواد فارسی ، تسلط او بزبـان انگلیسی‌وتطبیق لغات دوزبان بایکدیگر میباشد :

دردفترخانه غربا[1] ۲۷ ماه می ۱۸۲۳ قلمی شد :

چون عالیجاه میرزامحمد صالح مراجعت به‌ایران نمود ، باین مهلت فرصت را غنیمت شمرد به جواب‌کاغذی‌که جناب شما به مرکوبیزلندن دری[2] سابق نوشته بود پرداخت .

۱ـ دراین تاریخ درایران به وزارت امورخارجه دفترخانه‌غربا‌می‌گفتند وسالها بعد وشاید درحدودسال ۱۳۳۹ عنوان رسمی وزارت دول‌خارجه معمول‌شد.

۲ـ Marqus of londonderay

Foreign Office, London
May 27th 1823

Sir!

The Mirza Mohammed Saulih being about to return to Persia, I avail myself of the opportunity to reply to the Letter which Your Excellency addressed to the late Marquis of Londonderry. —

I will not in this Letter discuss the merits of Mr Willock's Conduct on his departure from Persia, but confine myself to stating to Your Excellency, that, in consideration of the Wishes expressed by The King of Persia, His Majesty does not intend to renew His Mission to the Court of Persia in that form in which it has existed during

the

His Excellency
Saddre Aazam
First Minister of State to His Majesty The King of Persia

نامه جرج کانینگ صدراعظم انگلیس به وزیرخارجه ایران
درحاشیه نامه ترجمه وخط میرزا صالح نوشته شده است

من نمی‌خواهم در این باب کاغذ در خصوص رفتار و قابلیت مستر ولک از جهت مراجعت او از ایران به انگلستان گفتگو نمایم لکن تنها به این فقره اکتفا نمود به جناب شما اظهار می‌سازد که محض بخاطر اعلیحضرت پادشاه ایران اعلیحضرت ولی‌النعمی نمی‌خواهد که سفارت مستر ولک را چنانکه بیش از این در دولت ایران بودند تجدید و برقرار نماید . مستر ولک بدارالخلافه تهران مراجعت خواهد نمود محض بخاطر اینکه اظهار نماید که حضرت ولی‌النعمی میخواهد که امورات دولت ایران را با کامیابی هندوستان منتظم و برقرار شده باعث منفعت دولتین باشد و اعلیحضرت ولی‌النعمی امیدوار است که این انتظام تازه محکمتر دلیلی تواند شد که اعلیحضرت ولی‌النعمی طالب و خواهشمند دوام و استحکام دوستی میان این دو دولت است چنانکه آن حضرت در کاغذ خود اقرار و اظهار این مطلب را کرده بود . مأذون بفرمائید مرا باینکه اظهار نمایم بجناب شما که چقدر خوشحال شدم در اطاعت و اظهار نمودن مطالب و مقاصد اعلیحضرت ولی‌النعم خود بجناب شما این آبرو را برای خود حاصل می‌کنیم به اینکه هستم نوکر ضعیف و بسیار مطیع جناب شما جارج کانینگ[1] .

---

۱ - کلنل هنری ویلک در خلیج فارس نیز دخالتهای ناروائی می‌کرد و زمینهٔ اشغال جزایری را ازطرف دولت متبوعش آماده می‌ساخت . اما اعتراض دولت ایران واقدامات بعدی که صورت گرفت عملیات اورا متوقف کرد. برای نمونه یکی از نامه‌های اورا عیناً نقل می‌کنم :

رقعه هنری ویلوک وکیل دولت انگلیس در تهران به صدراعظم .

« کارگذاران دولت علیه انگریز در هندوستان چنین دانسته‌اند که جزیره قشم متعلق بسرکار جناب امام مسقط است و نظر به اینکه در رأس‌الخیمه برسپاه انگریز ناخوشیهای بسیار بعلت بی‌آبی و بدهوائی عارض می‌شد به أذن رخصت جناب معظم‌الیه به جزیره قشم آمده‌اند و تصور این مطلب را نکرده‌اند که این امر باعث بیدماغی دولت ایران می‌شود . اگر می‌دانستند که جزیره قشم متعلق به دولت بهیه ایران است قبل از این اراده رخصت از اولیای ایندولت علیه می‌خواستند . حال مدتی است که حسب‌الفرموده امنای دولت بهیه ایران وکیل دولت علیه انگریز بکارگذاران ممالك هندوستان نوشته است که امنای دولت ایران می‌گویند جزیره قشم از ایران است و روز بروز منتظر جواب می‌باشند و یقین است که منظور و پیشنهاد کارگذاران دولت بهیه انگریز که در هندوستان می‌باشند چنان است که کاریکه ←

هدایت درروضه‌الصفا ناصری درذیل‌حوادث سال ۱۲۴۱ چنین می‌نویسد :

«چون هنری‌ولك وكیل دولت بهیه انگلیس ازجانب اصل دولت‌دردربار این شاهنشاه مقیم همی بود وکارگذاران نواب نایب‌السلطنه ببعضی جهات از او خشنود نبودند وبقول وفعلش اعتنائی‌که باید نمی‌نمودند میرزاصالح‌شیرازی مهندس‌را بدارالملك لندن سفیر کردند واو ولك صاحب‌را معزول‌کرد . اهالی مشورتخانه دولت بهیه انگلیس مقرر کردند که پس‌ازعزل وکیل دولت ایلچی سرکـار کمپنی هندوستان در دارالملك ایران وکیل بـاید لهذا فرمان فرمای هندوستان‌جان مکدانلدکینز[1] به سفارت مرسوم داشت و چون ازاصل گسستن

منافی رأی امنای ایندولت بهیه باشد نکرده باشند وبه امری‌اقدام نمایندکه‌باعث رابطه دوستی ویگانگی باشد وتوقع چنان است‌که فرستادن‌آدم فرمانفرمای‌فارس به جزیرهٔ قشم بجهت اعلام مراجعت سرکرده انگریزکه در آنجا اقامت دارد چندی موقوف فرمایند به جهت‌آنکه تا حکم ازگورنربه اونرسد ممکن نیست‌که از آنجا حرکت نماید و طریقهٔ خواهش ایندولت علیه آنست‌که همین رقعه‌که از ارسال نزد کارگذاران هندوستان شود البته دراین زودیها ارسال خواهدشد .

وکیل دولت انگریز مشکل می‌بیندکه مستر بروس وساطت در میان اهل بحرین و امام مسقط نموده باشد به جهت آنکه در همـان اوقات وکیل انگریز باولیای‌دولت علیه‌ایران عرض‌نمودکه‌کارگذاران هندوستان حاضرندکه به‌وساطت اهل بحرین را تابع و خراج‌گزارایران نماید و بر اولیای‌دولت بهیه را مشخص که چقدردرین باب اصرارنمود و هروقت خبر تازه می‌رسید امنای دولت بهیه را مطلع می‌نمود از گفتگوهای مشایخ بحرین با امام مسقط از جهت اینکه وساطت انگریزمقبول شود ودرباب قراربرپا داشتن علم احتمال‌کلی داردکه اصل‌نداشته باشد ازاینکه‌آنچه تعهدات درمیان مشایخ وامام مسقط شده‌بود بنظراولیای‌دولت بهیه رسید واین مطلب درمیان‌نبود درباب جهازات‌تجارلنگه‌که ازبصره می‌آمدند اگرآنها راگرفته‌اند بحکم سرکرده جهازپادشاهی بوده در ازای اموال رعایـای انگریزکه سابق براین ایشان‌گرفته بودند ومستر‌پروس بهیچوجه اختیار درروی دریا نداشت وهرگاه طوفان واقع شده وجهازات‌آنها غرق شد این قضایا در دریا بسیاراست وکیل دولت علیه انگریز تعیین دارد که این بیعدالتی و بیمروتی‌که گردن مستر‌پروس‌گذاشته‌اند ازبرای برطرف نمودن آن اشخاص درهنگام تفحص وتجسس‌رسیدن‌این‌مطلب براِمنای‌دولت‌علیه‌معلوم خواهد شدکه‌ازمستر‌پروس خلاف قاعده صادرنشده »

1 _ John Macdonnald Kinneis

و بفرع پیوستن منافی رأی امنای دولت بود جان مکدانلد کینز بواسطه عدم استبذال امنای دولت سالی در بندر بمبئی توقف گزید تا آخرالامر باستدعای نایب‌السلطنه خاقان صاحب قران باحضار اورضاداد ...»

آنچه تااینجابنظر خواننده‌محترم رسید ، نکاتی بودکه دربارهٔ‌زندگانی شخصی میرزاصالح شیرازی‌که با مراجعه بمدارك ومأخذ معدود موجود فراهم شده بود . ولی چنانکه بیشترهم‌گذشت از زندگی این مردکه یکی‌ازپیشقدمان تحولات اجتماعی در کشور ما بشمار میرود اطلاعات بیشتری در دست نیست وناگزیر درهمین جابشرح زندگی میرزا صالح پایان داده سفرنامه اوراکه منظور اصلی ازتالیف ونشرکتاب است ، بنظر می‌رسانیم .

اسماعیل رائین

تهران ـ مهرماه ۱۳۴۷

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از لطایف حمد حضرت واهب عطایا خلایق و لطایف مدح سلطان سریر آفاق هادی سبل و شافع کل رسل

محمد عربی آفتاب سپهر سروری که سایه خاک در چشم ثابت خاک بر سرادق مدح امیری که سوار معرکه دلیری و مردانگی و سپهدار

نور در مرحله مروت و فرزانگی چراغ شبستان دلها علی که از ظلمت کفر شد منجلی امامی که با باده مهر او نخیزد

کسی از لحد سرخ رو علیهم السلام و درود نامعدود بر اولاد او که ائمه اطهار بر باد که راهنمایان راه حق اند و هادیان دین مطلق

و بعد این فقیر حقیر بی بضاعت کم استطاعت بادیه گرد وادی گمنامی و بیدا نورد صحرای بی سرانجامی محمد صالح خلف مرحوم

حاجی باقرخان شیرازی المشهور بکازرانی را روز چهارشنبه بیستم شهر جمادی الاولی [illegible] کان قائم مقام دولت علیه ایران این حقیر را

خواسته حکم فرمودند که چون نواب [illegible] خود را بجهة تحصیل علوم فرنگ همراه قولونل خان فرستاده اند از [illegible] احوال

پرسیده که کدام یک از اهالی ایران قابل تحصیل علوم [illegible] احتیاجات هر کدام چه خواهد بود [illegible] نزد قولونل خان رفته احوال [illegible]

معزی الیه [illegible] دیگر مراتب را [illegible] کان قائم مقام عرض کرده [illegible] قولونل خان [illegible] اسم [illegible] گرده [illegible] را به

احوال مطلع و [illegible] قولونل خان اسباب خانه خود را فروخته [illegible] خاطر خود را عزیمت سفر [illegible]

گردید را به اصرار منع در مخالفت این سفر نمود [illegible] عالیجاه میرزا [illegible] مستوفی الممالک کمترین را [illegible]

فرموده در این [illegible] معزی الیه رفته بعد از گفتگو سؤال فرمودند که بعد از رفتن عالیجاه قولونل خان منظور نظر تو

چیست که چه کنی و چه خدمت را قبول میکنی به جواب معزی الیه عرض کردم که منظوری ندارم مگر [illegible] فراخی

[illegible]

نخستین صفحه سفر نامه میرزا صالح بخط میرزا اسمعیل

مؤلف این صفحات را بخدمت صاحب مکرم عالیجاه‌معلی جایگاه ولک‌صاحب ایلچی دولت علیهٔ انگلیس عرض می‌کند که اول روزی که این‌نسخه را بعالیشان‌اخوی‌ام‌میرزا اسمعیل‌داد که بجهت‌خود صحیح‌کند گفت بعضی‌عبارات وجملهای بیمصرف آن را بیرون‌کند. بعد ازاینکه ازسفر گیلان مراجعت نمود ونسخهٔ مذکور را دید معلوم شدکه بسیار از آنهارا درنسخهٔ خود بنده انداخته‌است واین‌نسخه را از روی‌آن نوشته‌اندکه درمعنی هم این‌نسخه و هم نسخهٔ‌دیگری‌که بجهت بنده‌نوشته‌اند نه بطریقی که شایست وبایست‌است نوشته، تقصیرهم بکس‌لازم نمی‌آید بعلت‌اینکه اول بایست‌نسخهٔ اول راصحیح کرده وبعد از روی‌آن نسخه نوشت . لهذا دراین اوقات‌درصدد تصحیح دیگربود واین‌نسخه‌از دست افتادو بالفعل‌عالیجاه‌جارج‌ولک‌صاحب‌مطالبه‌نمودند بخدمت معزی‌الیه همین‌نسخه را فرستاد. انشاءالله اگرحیات‌باشد ونسخهٔ بنده‌که بخط میرزااسمعیل است‌صحیح شد این نسخه هم صحیح خواهد شد.[1]

۱– مطلب فوق درابتدای‌کتاب حاشیه نویسی شده است .

بسم‌الله الرحمن الرحیم

بعد از وظایف حمد حضرت وهاب علی‌الاطلاق ولطایف مـدح سلطان مقدسان آفاق ، هادی سبل ، وشافع کل، سید رسل محمد (ص) عربی آفتاب هر دوسرای کسی که خاك درش نیست خاك بر سراو. مدح امیریکه سوار معرکهٔ دلیری ومردانگی وبیدانورد مرحلهٔ مروت وفرزانگی.

چراغ شبستان دلها علی
کزو ظلمت کفر شد منجلی
امامی که بی بادهٔ مهر او
نخیزد کسی از لحد سرخرو

علیهم‌السلام ودرود نامعدود براولاد اوکه‌ائمهٔ اطهارند بادکه راهنمایان راه حق‌اند و هادیان دین مطلق . وبعد ، این فقیرحقیر بی‌بضاعت‌کم‌استطاعت بادیه‌گرد وادی گمنامی و بیدانورد صحرای بی سرانجامی محمد صالح خلف مرحوم حاجی باقرخان شیرازی‌الشهیر بکازرانی .

رزز چهارشنبه بیستم شهرجمادی‌الاولی ــ بندگان قایم مقام دولت علیه ایران این حقیر را خواسته حکم فرمودند که چون نواب والا را اراده آنست که چند نفر را بجهة تحصیل علوم فرنگ بهمراه قولونل خان فرستاده‌باشند ازمعزی‌الیه احوال بپرس که‌کدام‌یك ازاهالی‌ایران قابل‌تحصیل علوم شما است اخراجات هرکدام چه خواهد بود. شب‌نزد قولونل خان رفته احوال پرسیده حسب الصلاح معزی الیه شب دیگر مراتب را بخدمت بندگان قایم‌مقام عرض‌کرد چون قولونل خان یکنفر ازاسامی مأمورین را به‌اسم‌میرزا جعفر قلمدادکرده مشارالیه را ازحقیقت‌احوال‌اطلاع داد وقولونل‌خان اسباب خانه خودرا فروخت‌وکمترین‌مکنون خاطرخودرا وعزیمت‌سفررا باآقا اسمعیل بروجردی اظهار کرده مشارالیه اصرار بلیغ در ممانعت این سفر نمود .

روز بیست و نهم ــ عالیجاه میرزا محمد علی مستوفی الممالك کمترین را احضار فرموده در این شب بخدمت معزی‌الیه رفته بعد از گفتگو[1] سؤال فرمودند که بعد ازرفتن عالیجاه قولونل‌خان منظور نظر تو چیست که چه کنی و چه خدمت را قبول می‌کنی در جواب معزی الیه عرض کردم که منظوری ندارم مگر اینکه فراغتی حاصل‌کرده بگوشه روم و زیاده خود را به زحمات نیندازم فرمودند مارا منظور اینکه چون حال از زبان و اوضاع حضرات انکریزی استحضار داری مشغول کار و بارآنها شوی گفتم خرج من کفاف نمی‌کند ، فرمودند زیاد می‌کنیم . عرض‌کردم سابقاً وجهی‌بمن نرسیده

---

۱ ـ نویسنده در این نسخه «گ» فارسی را در تمام موارد «ك» نوشته است مثلا گفتگو بصورت کفتکو یا گفت ، کفت نوشته شده است درنسخه‌برداری این نقص تصحیح گردید .

فرمودند، من بعدزیاد میرسد. خلاصه بهرقسم ازاقسام‌متمسك بعذری‌شدم جواب فرمودند. بالاخرفرمودندکه چنانچه‌نواب والاخدمتی بتورجوع‌فرموده‌وتو بعمل نیاوری‌موردمؤاخذه‌هستی. گفتگوقطع نشده مرخصی‌حاصل و بمنزل قولونل‌خان رفته‌اوراخبردارکردم‌که ازبرای‌من‌ممکن‌نیست‌که مرخصی‌حاصل‌کرده بهمراه توآیم جواب گفت چرا قبول نمی‌کنی که یکنفر از مأمورین شده بقدر کفاف خرجی گرفته بهمراه من روی‌گفتم امشب فکر می‌کنم.

روزسلخ شهرجمدی‌الاولیـ بدیدن‌کرمل دارسی رفته و عالیجاه میرزامسعود بدیدن‌قولونل‌خان‌آمده بعداز گفتگومذکورساختندکه یکنفر بجهت آموختن زبان فرانسه وانکریز ولاتین وحکمت طبیعی‌خواهند فرستاد قولونل خان مجدداً ازمن‌سئوال فرمودندکه ترا میل‌هست‌که رفته باشی ورخصت‌میدهی که نام ترا نویسم. گفتم بنویسید شرحی به‌بندگان قایم‌مقام معروض و مستدعی گردیدکه بنده را یکنفر ازآنها نوشته مقرر[1] فرمائیدکه بنده بهمراه او روم. درین روز بچند نفر از دوستان بروز دادم‌که ارادهٔ من‌آنست[2] که درین سفر روم. هر کدام جداگانه تو بیخ وسرزنش‌علیحده به‌بنده کرده‌آقا اسماعیل‌تاجر بروجروی ازاین معنی مضطرب شده هرچه منع‌نمود وادله وبراهین‌آورد چاره نمی‌بخشد. مالیخولیا پرزور است و از هرحال دلم مایل بتحصیل و سیاحت. امشب بیك دلیل مشارالیه را مجاب‌کردم. بمن گفت ازکجا عمروتو[3] وفا کند که طی این‌سفر ازتو بعمل آید گفتم دراینکه امورات سرنوشت قضا را آنچه باید وشاید درعالم‌کون وفساد قادر ازلی مقدرکرده‌است حرفی‌نداری‌گفت نه. گفتم هیچ‌میدانی‌که بزرگان وهادی راه هدی فرمودندکه سادیومان فهومغبون[4] گفت بلی گفتم چرا هرروزه تحصیل تازه نکنم و چشم دل را اگرتوانم نوری نبخشم.

---

۱ و ۲ــ در استعمال ضوابط در این نسخه دقت بعمل نیامده است. در بعض موارد ازاین قبیل: مقرر فاقد تشدید و آنست بدون مد نوشته شده است. این نقص نیز بهنگام نسخه برداری تصحیح شده است.

۳ــ ظاهراً عمر به‌تو باشد یا عمر تو.

۴ــ کسی‌که آقایی دوروز را طلبید مغبون شدـ کنایه ازاینکه نمی‌شود هم دلبستهٔ جاه ومقام بود هم دل درگرو دانش داشت.

گرچه وصالش نــه بکوشش دهند
آنقدر ای دل کــه توانی بکوش

گفت درست میگوئی لیکن درین سفر مجموع جاهل خواهند بود چه منفعتی ازصحبت آنها حاصل تو می‌شود گفتم افسوس است از تو . اولا در هر سرزمین‌ملاحظهٔ اشجار وانهار وکوهسار وچمن وصحرا وبراری بالاخره[1] هر آنچه ازمخلوقات متصور می‌آید دلالت براین می‌کندکه صانع ازلی یکی‌است ودرهرجا صنعت او بدون تفاوت بکار رفته و فیضان فیض او در دور و نزدیك رسیده قطع نظر ازآن الطرق‌الی‌الله بعدد انفاس‌الخلایق[2] بجای خود است همه مخلوقـات اوهستند و هر کدام از راهی ستایش معشوق ازلی و محبوب لم‌یزلی را می‌کنند وموازنهٔ مذاهب وادیان را از روی تحقیق‌کرده انشاءالله دینی کـه جواهر ادیان وشرعی‌که خلاصه ونفس حقیقت است دریافت‌کرده ازمذهب تقلید خروج کـرده انشاءالله در دایرهٔ تحقیق داخل شده اگر فوت بمن برسد چون انماالاعمال بالنیات[3] بجای خود است سروکار من‌باخدا. هرچه اوکند شاکرم واگرفوت من نرسد تحصیل علمی‌کرده وتحقیق مذاهب‌کرده و شرع و مذهب خود را از روی تحقیق دریافت نموده از امورات روزگار اطلاعی بهم‌رسانید[4] مراجعت به‌ایران‌کرده بکار جمعی ازمسلمانان آمده مورث نجات من خواهد شد . وچون تعلقی‌وپای‌بستی ندارم چه درفرنگ باشم چه درایران .گفت اگر دراینجا بمانی جمعی از دوستان پیداکرده از صحبت‌آنها بهره‌مند شده وجلب نفعی نموده بعد ازچند سال درگوشه نشسته مشغول تحصیل خواهی شد گفتم‌در مراجعت اگرنواب‌والا ولی‌نعمت ما مراقابل‌خدمت داند البته پارچه نانی‌بمن می‌دهد واگر قابل نداند بعد ازآن درگوشه نشسته مشغول مطالعه کتاب می‌ـ شود . بالاخره اگرچه بیچاره لاجواب است لیکن چون سلق مختلف است و خیالات متفاوت به‌آن سبب مرا هیچ چیز نگفت ومتغیرانه به‌منزل خودرفت .

۱ــ بالاخره .
۲ــ راهها بسوی خدا به تعداد نفوس است . منظور اینکه هر فرد با سلیقهٔ خود می‌تواند بسوی خدا برود .
۳ ــ همانا کارها تابع نیت‌ها است .
۴ــ رسانیده .

امروز غرهٔ شهرجمدی‌الثانیـ مطلقاً از بندگان خدایگانی حکمی نرسیده که آیامرا رخصت می‌فرمایندیا نه. مضطربم‌می‌خواهم‌عریضه بنویسم که‌مرا رخصت فرمایند باین‌مضمون‌که جواب عریضه قولونل‌خان را قلمی نفرموده‌اند لیکن اگرمنظورخدایگانی‌است که مشغول بخدمات نواب والاشوم ودست‌کفار [خوانده‌نشد] باشم‌مشارالیه‌بی‌نهایت‌بامن ناخوش‌است وسلوك‌او بامن‌نمی‌شود در این صورت اگر مرخص‌فرمایند بجای یکنفر بهمراه‌مأمورین‌رفته درانگلستان تحصیل کرده‌مراجعت کنم‌تاقیامت‌شکرگذار[1] خوان‌احسان‌خدایگانی‌خواهم‌بود. برخی دلایل وبراهین در ضرر ماندن و منافع رفتن خودرا نیز معروض داشته امروز ظهر بندگان نواب والابنده را احضار فرموده بعدازعتبه بوسی‌فرمودند روی تو سفید بهمراه قولونل‌خان میروی. عرض‌کردم بنده محض بخاطرمعزی الیه نمیروم از برای تحصیل علم می‌روم . بلفظ مبارك فرمودند ما نمی‌دانیم حال چه صنعت‌را خواهی‌آموخت. عرض‌کردم بنده قابل صنعت نیستم آقامحمد کاظم‌حکاك واوستاد محمد علی‌چقماق‌ساز بجهة صنعت خواهند رفت. بازفرمودند ممکن نیست‌که چیزی آموزی عرض کردم زبان فرانسه وانکریزی و لاتین و حکمت طبیعی ، لیکن صنعت نمی‌توانم بیاموزم . مرخصی حاصل ومراجعت به منزل کرده همهٔ دوستان درسرزنش برخواسته[2] جرأت نمی‌کنم یکنفرازدوستان را ببینم همه توبیخ وسرزنش میزنند . اگرچاره داشتم مطلقاً خود را با حدی نمی‌نمودم یا من خیال باطل کرده‌ام یا مردم را وسعت خیال تنگ و بفکر من نمیرسد .دلم ازسینه به تنگ وبابخت خود درجنگم. بهزارلیت ولعل‌باحضرات قولونل‌خان وسایررفقا قرارداد این‌شده‌که در روز دهم جمدی‌الثانی از تبریز بیرون شوند. بنده امروزصبح بخدمت بندگان خدایگانی‌مشرف شده فرمودند عصرپیش‌من بیا . عصربهمراه قولونل خان بخدمت خدایگانی مشرف شده بعد از ساعتی رخصت حاصل کرده فرمودند فردا صبح بخاکپای نواب والا مشرف شده مرخصی حاصل‌کن . بخانه برگشتم شب را استراحت‌کردم .

۱ــ شکرگزار .

۲ــ برخاسته .

فصل دوم

در بیرون شدن از تبریز و سفر پطر پورغ و سیاحت دریا الی انگلند

روز جمعه دهم جمادی‌الثانی سنه ۱۲۳[1]

مطابق نوزدهم اپرل عیسوی سنه ۱۸۱۵ بخاکپای نواب والا مشرف شده سیاهه مقرر فرمودند نوشته برخی سفارشات شفاها بلفظ مبارك فرمودند. ازآنجا رخصت حصول و بخانه برگشته نیم ساعت قبل از ظهر از منزل خود بیرون و روانه سفر گردیده لله‌الحمد از دست شماتت رفقا خلاص گشته هنگام بیرون شدن ،آقا اسماعیل بروجردی و میرزا هاشم نویسنده ابراهیم خان قوللرآقاسی بمشایعت بنده از تبریز بیرون آمده الی پل‌آجی‌که خارج از تبریزاست‌آمده ازآنجا وداع‌ایشان‌کرده ازهم‌جدا شدیم. الی‌نیم‌فرسخ به مستر دارتن یکی‌از افیسران انگریزی برخورده ایشان را وداع نموده و بعدازآن داکترشارب و حکیم‌کارمك و مسترهارت را دیده باآنها گفتگوکرده و ازآنها وداع نموده بمنزل صوفیان پنج فرسخی تبریزرسیده . ده مزبور ده بزرگی است و رعایای او در نهایت رفاهیت مشغول بشغل خود بودند . شش ساعت از ظهر گذشته قولونل خان را دیده چای خورده بمنزل رفقا رفتم . و از آنجا بمنزل خود رفته شام خورده .

روز شنبه یازدهم جمادی الثانی مطابق بیستم اپرل عیسوی ـ از منزل صوفیان هنگام طلوع فجر که شش ساعت و نیم قبل از نصف روز باشد از صوفیان بیرون بفاصله یك فرسخ و نیم به چمن یام رسیدیم. چمنی است در نهایت صفا وگلزاری است بغایت دلگشا ، چشمه‌های شیرین خوشگوار درآن جاری است . چند باب خیمه سفید در آنجا زده . استفسار

---

[1] ـ ظاهراً سنه ۱۲۳۰ باشد.

نمودم، مذکور ساختند که بندگان ظل‌الله سیصد و پنجاه نفر سواره ترکمان را حکم فرموده‌اند که در آذربایجان آمده توقف و در رکاب نصرت انتساب بندگان نواب والا روحی فداه مشغول خدمات شده و در این اوقات فرمان همیون[1] جاری شده که سوارهای مزبور بچمن یام متوقف نمایند. ازخیام مزبور عبور نموده بفاصلهٔ یك فرسخ کاروانسرای خرابی‌است. ازمترددین سؤال نمود گفتند از ابنه[2] هلاکوخان می‌باشد. قریب به‌ششصد سال است ساخته‌اند. نواب والا مقرر فرموده‌اند که تعمیری بآن‌کرده بالفعل بنایان وعمله مشغول به تعمیر آن هستند . درحوالی‌آن‌کاروانسرا درکنار چمنی نشسته مشغول به نهارشده بعد از صرف نهار از آنجا سوار شده روانه مرند گردید . از صوفیان الی کاروانسرای‌مزبورسه‌فرسخ یاکمتراست وازکاروانسرا الی‌مرند دوفرسخ‌ونیم . راه ازکاروانسرا الی مرند سرازیر بود و برخی سنگلاخ . تخمیناً حوالی ظهر وارد بمرند شده درخانه نظرعلیخان مرندی منزل گزین و عالیجاه معزی‌الیه در تبریزمتوقف رکاب نصرت انتساب والا بود . دوپسرمعزی الیه یکی‌جعفر-قلی بیك و دیگری علی‌بیك، خلفان مزبوران درآنجا بودند. مشارالیها هردو سرهنگ فوج پنجم و ششم افواج قاهره[3]می‌باشند و نظر علیخان سرتیپ افواج مرندی است. بعد از ورود بخانه معزی‌الیه ساعتی بخواب رفته درحوالی‌عصر استماع افتاد که رفقا از تبریزآمده‌اند . بخدمت حضرات رفته ساعتی صحبت داشتیم، خروج ازآنجا بدیدن جلگه مرند رفتم. الحق جایی‌است بی‌صفا آنچه استماع نمود و ارباب خبر مذکور ساختند مرند مشتمل است بسی پرکنه ده[4] فضایی است دلگشا . از فواکه[5]آنجا سیب‌آنجا مشهور است‌که بهترین سیبهای آذربایجان است . بعد از ساعتی ، حوالی عشا مراجعت بمنزل کرده نماز گزارده بعد ازآن با رفقا در منزل قولونل‌خان شام خورده و شب را درمنزل خود استراحت‌کرد .

روز یکشنبه ۱۲ شهر جمدی الثانی ـ سه ساعت از نصف شب

۱ـ همایون

۲ـ ابنیه

۳ـ فوجهای پیروزمند

۴ـ پراکنده ده .

۵ـ میوه‌ها

گذشته از خواب بیدار شده عریضه بخدمت بندگان قایم مقام معروض و بعداز آن سوار شده روانهٔ راه شدیم . بفاصلهٔ دو فرسخ بعـادت معروضه در کنارهٔ جوی‌آبی ساعتی توقف و با رفقا نهار خوردیم و از آن پس سوار شده بعد از طی سه فرسخ به تنگی رسیدیم‌که او را تنگ‌کرکرمینامند . ازآنجا گـذشته تنگ مزبور سنگلاخ و ناهموار است . از تنگ الی‌کرکر تخمیناً دو فرسخ و نیم است. حوالی‌کرکرحـاجی‌حـاطم بیك و سایرین رعایا را ملاقات‌کـرده مشارالیه مردی مینماید پخته وخوش‌رفتار. نیافتم سبب چه بودکه قولو نل خان از رفتار او ناراضی حتی‌اینکه بخانهٔ او نرفته درده خراب و ویران نشست . بعد ازصرف شام در میان‌چادر خود رفته بخواب رفت .

روز دوشنبه سیزدهم جمدی‌الثانی ـ مطابق بیست و دویم‌اپرل عیسوی ، سه ساعت و نیم ازمنزل‌کرکر خروج و عازم به نخچوان شدیم . از کرکر الی لب آب ارس یك فرسخ و نیم است . در سررود ارس نشسته الحق جلگه اطراف جایی‌است باصفا. خواجه‌حافظ درلب این‌آب‌کیفی برده است‌که اشعار باصبا نموده شعری می‌نویسد :

ای صبا گـر بگذری بر سـاحل رود ارس
بوسه زن برخاك آن وادی و مشکین‌کن‌نفس

در لب آب اسبان سواری را مجموع بآب انداخته از آب گذشتند . چون‌آب رود طغیانی داشت ، پارچه‌کمی شکسته‌که بجهة حمل ونقل‌مترددین مهیاست‌آب برده مدتی معطل شده بهزار لیت و لعل اسباب را در بالای‌کمی گذارده با همهٔ رفقا و قولو نل‌خـان درکمی نشسته از آب گذشتیم و بعد ازآن نهار خورده قراردادکردیم‌که بنه را به نخچوان فرستاده قولو نل‌خان و سایر رفقا و بنده ازآنجا بشهرقدیم‌ارامنه ، مسمی به جلفا رفته بعد ازروانه ساختن بنه بهمراه ایشان بدیدن جلفا رفته . جلفا در کنـار رود ارس واقع شده دهی است‌خراب ازآثار قدیم و ابنیهٔ‌آن تنها برجی‌است‌از سنگ ساخته‌اند. مذکور میشدکه برج مزبور متعلق بخانه‌خواجه نظرنام‌که‌کدخدا و بزرگ ارامنه‌بوده است می‌باشد . هنگامی‌که شاه عباس صفوی ارامنهٔ متوقفین جلفا را از اینجا کوچانیده و به اصفهان فرستاد شهرمزبور خراب شده. گویا وجه تسمیه جلفا که یکی از محلات اصفهان و محل سکنی ارامنه است ازین راه است . حمام و کاروانسرا خرابه هردو مسمی بخواجه نظرمی‌باشدآثارآنها مانده است. و

ازابنیه جلفا پل عظیمی ساخته بودندکه بالفعل یك دو طاق‌آن مانده است. در هنگام‌توقف ارامنه پل‌مز بور درست ومحل عبورمردم بوده است. باالفعل بقدر دوازده ارامنهٔ فقیردرآنجا سکنی دارند . و ازآنجا بتماشای قبرستان رفتیم . دربالای هرقبری‌آثاری وعلامتی است برخی‌شبان و صاحب‌گله بوده‌اند صورت گوسفند در بالای قبرآنهـاکشیده‌اند بعضی صورت آدمی در آن بود . گفتند هنگام عروسی‌اینها مرده‌اند. بعدازملاحظهٔ جلفا سواراسب شده روانه نخچوان شدیم . نزدیکی به‌نخچوان رودخانه عظیمی است.که او را ارپه‌چای میگویند رود مزبور به‌ارس ملحق‌می‌شود. ازآنجا وارد به‌نخچوان شده درخانهٔعالیجاه کریمخان توقف‌کرده .آنچه مذکورمی‌شود ازکرکرالی‌نخچوان هشت فرسخ است . هشت ساعت و نیم ازظهرگذشته به نخچوان رسیدیم . در خانه‌کریمخان حاکم نخچوان منزل‌کرده شام با قولونل‌خان و سایر رفقا صرف‌کرده بمنزل رفته استراحت نمود . روزانه دیگردرآن توقف نمود. هنگام صبح بحمام‌رفته خروج ازحمام بملاحظه شهرپرداخت. شهری زیاده ازنصف‌آن خراب است . باقی‌آن افواها مسموع گردیدکه از ابنیهٔ قزل‌ارسلان است. درب دروازهٔ شهر قدیم و دو مناره‌که ازآجرساخته شده در دو سمت دروازهٔآن باقی مانده است. وگنبد مرتفع خـرابی در مقابل دروازه است . مدارس چند دارد خـراب و مساجد چند ایضاً خراب . حال تخمیناً زیاده از دو هزار درب خانه در آن مسکون نیست . رود ارس بفاصلهٔ یك فرسخ و دو فرسخ از سمت مشرق الـی مغرب‌آن می گذرد . بفاصله یك فرسخی‌آن قلعه بطریق فرنگ بندگان‌نواب والا بنیاد فرموده‌اند مسمی بعباسیه با تدارکات و توب و توبخانه[1] و آذوقه و مایحتاج محاصره در آنجا مهیاست . و علی‌الدوام افواج قاهره نظام در آن حاضرو توقف دارند . عالیجاه‌کریمخان حاکم سرهنگ فوج نخچوانی است و خود معزی‌الیه ازطایفه‌کنگرلواست. اکثرسپاه نخچوانی متوقف اینولا[2]حشم نشین هستند. عصرروز مزبور بتماشای یکی از مساجد آنجا رفته الحق خوب مسجدی بوده است . بمنزل مراجعت‌کـرده بعد از صرف طعام نمـاز گذارده استراحت‌کرد. روزانهٔ دیگر

۱ـ توپ و توپخانه
۲ـ این ولا (این ولایت)

روز چهارشنبه پانزدهم جمادی‌الثانی ــ چهار ساعت از نصف شب‌گذشته از نخجوان سوار و عازم شرور شدیم لیکن بعلت کثرت باران و طغیان رودخانه اربه چایی ، عبور از رودخانهٔ مزبور غیر مقدور رو بآن سبب عازم شرور نشده بخوك که خارج راه می‌باشد روان شدیم . خوك ده کوچکی است سرحد خاك نخچوان و ایروان است . بیشتر از ده خانه در ده مزبور رعایا سکنی در آن ده نداشت و اما اطراف ده بعلت اینکه همه چمن بود ، صفای روح فزا داشت . از نخچوان الی‌خوك پنج فرسخ بود وراه هموار است. شب درآنجا خوابیدیم .

روز پنجشنبه شانزدهم ــ شب‌گذشته سوارشده بعلت‌اینکه رود اربه چای زورآوربود همه‌جا ازدامنهٔ‌کوه راه غیرمتداول‌گذشته روانه شرور شدیم . شروربسیارخوب قصبه‌ایست‌مشتمل‌بچند پرکنه‌ده . درده دونگه توقف ودرمیانه باغی‌چادرزده منزل‌گزین‌گشته. رودخانه اربه چای‌ازمیانهٔ شرور می گذرد و زراعت‌آن نواحی‌از رود مزبور می‌شود. باغات‌چند دارد. یکی‌از دهات شرور بالفعل‌طاعون‌گرفته‌کسی تردد به‌آنجا نمی‌کند. شب درمیانه باغ مزبورخوابیده سه ساعت از نصف‌شب‌گذشته تاتاری‌ازاسلامبول واردشد. نوشتجات چندبجهت قولونل‌خان‌داشته ازجمله‌اخبارتازه اینکه ناپالیان[1] مدتی‌بودکه موافق‌قرارداد همه قرال[2] فرنگ وعهد ومیثاق همه قرال‌بجزیره‌البه[3] که درکناره مدترنیان[4] و متعلق بفرانسه بوده رفته یك هزار نفر سرباز فرانسه بجهة اینکه مستحفظ معزی‌الیه باشند بهمراه او رفته درمعنی او را محبوس کرده اندك وقتی از آن گذشته موافقت با سربازان مزبورنموده ازجزیرهٔ البه خود را بیرون انداخته بفرانسه میرساند و لویث هجدهم[5] که مدتی از فرانسه فرار و بولایت انکریز رفته بود در این اوقات‌که ناپالیان‌کم قوت و بجزیرهٔ البه فرستاده شده بود بحمایت دولت انکریزو معاهدهٔ سایرقرال فرنگ بملك موروثی خود برگشته پادشاهی فرانسه متعلق و مفوض باو شده هنگام شنیدن‌گریختن ناپالیان از

۱ــ ناپلئون

۲ــ دول

۳ــ جزیرهٔ الب

۴ــ مدیترانه

۵ــ لوئی هیجدهم .

جزیرهٔ البه ، فوجی معدود از پاریس که پای‌تخت فرانسه است بیرون فرانسه رفته یا بیشتر بحوالی‌سپاه میرسد درمیانه‌گاری چهاراسبه نشسته باکمال تعجیل بسمت سپاه روان می‌شود . جنرالان وسرهنگان وسایر افیسران مطلقا اطلاعی نداشته‌که آیا کیست وچه‌آدم است‌که درمیانه گاری می‌آید . قریب بیکصد زرع یا بیشترفاصله از سپاه مزبور از میانهٔ‌گاری بیرون‌آمده در میانهٔ میدان بآواز بلند می‌گوید مرا چند خطاب با افیسران و جنرالان فرانسه است . اولااینکه سالها اینهمه زحمات را برخود و شما قراردادکردم ودقیقهٔ‌آرام نگرفتم وخود را بورطهٔ هولناك انداخته مقصود من این بود که چون از طایفه فرانسه خود را میدانم خواستم طریقه بکنم‌که سایرقرال فرنگ ، فرانسه را آقای خود و بزرگ خود دانند و بهرحال مادامی‌کـه دنیا برقرار است نام شما بزرگ و همه قرال از شما حساب برند و از اول وهله‌کـه من قدم باین‌کارگذارده‌ام الی‌حال ، روز بروز شماها در ترقی بوده‌اید. اگرخلاف میگویم‌کدام یك از جنرال و سایر افیسران بهره یاب از مرحمت من نبوده‌اید و ترقی بشماهـا نداده‌ام . اگراندك شما را وفا ونمك‌شناسی بود باین نهج تیغ‌بروی ولی‌نعمت و بزرگ خود نمی‌کشیدید. حال من‌که ناپالیان هستم بعلت ناسازگاری بخت وکج روی روزگارآنچه مقصود و مکنون خاطرم بود حاصلم نشد . زیاده از این زندگی نمیخواهم. هرکدام را میل بکشتن من باشد بالفعل حـاضرهستم مرا بکشد. سپاه مزبور بعلت اینکه قلباً ارادتی باوداشتند وافیسران هرکدام علی‌قدر مراتبهم[1] احسـان از او دیده و ترقی از تربیت او یافته بودند بعد از استماع کلاً طراً[2] مجدداً بندگی[3] او را اختیارنموده وکمراطاعت درمیان بسته و بالفعل بتدریج سپاه از اطراف و جوانب برسراو جمع می‌شوند. چاپارمزبور بخصوصه از اسلامبول روانهٔ ایران‌که‌کیفیت را بمستر موریه‌کـه بالفعل ایلچی دولت انگریزاست خبردهد بنده مراتب را بطریقی‌کـه از قولونل خان شنیدم بخدمت بندگان خدایگانی قایم مقام دولت علیه معروض داشتم و ازآنجا سوار شده روانهٔ دولو شدیم. بفاصلهٔ یك فرسخ و نیم از شرور گذشته به تنگ شرور

۱ــ باندازهٔ رتبه‌هاشان .

۲ــ همگی جمعاً .

۳ــ بندگی .

رسیدیم. جمعی که همراه بودند مذکور ساختند که هنگامیکه رود ارس پرزور و طغیان نموده اینقدر بالامی‌آیدکه ازین تنگ می گذرد و عبور درآن هنگام غیرمقدور است ، تنگ مزبور زیـاده از یك میل است . دردست راست تنگ جایی است که سابقاً درعهدیکه شیرین ارمنی منظور خسرو پرویز بوده جوی آبی‌ساخته‌که‌آب‌ازآن جاری شده درحوالی‌ایروان بمحل مألوف اومیگذشته. آثار جوی مزبور بالفعل هویداست . چون سرزمین ایروان و نواحی‌آن ملك ارمن بوده است هنگام سلطنت خسرو پرویز که عبارت از یکهزار و دویست و چهل سال قبل باشد ، خسروپرویز باغات چند بجهة شیرین غرث(*) نموده ، بعضی از ابنیهٔ دیگر بجهة او بنیاد نموده است . از تنگ مزبورگذشته بفاصله دو فرسخ درکنار جوی آبی جایی در نهایت صفا نشسته نهار خورده سوار و روانه منزل شدیم. حوالی ظهروارد بدولو شدیم. درمیانه چمن منزل کرده . الحق در دهات متعلقه بایروان پشهٔ بسیاری است علی‌الخصوص دریـن منزل بعلت اینکه باغات بسیار دارد. در چادر خود خوابیده بعد از عصرچاپاری از بندگان قایم مقام وارد وتعلیقه[1] بقولونل خان وبنده مرقوم فرموده جواب‌آنها را بجسارت[2] نوشته چاپار مزبور را پس فرستاد . هنگام غروب آفتاب بارانی شدیدآمده الحق هوا را مرطب نمود وصفایی تازه بچمن مزبور داد و بنده هم این دوفرد را کرتاً بعد اخری[3] می‌خوانم:

مشو غافل‌که ایـام بهار است .
سراسرکوه وصحرا لاله‌زار است .
جهان‌رشك نگارستان چین است .
صبا مشك ختن در آستین است .

روز جمعه ۱۷ شهر جمدی‌الثانی ـ یکساعت ازنصف شب گذشته ازمنزل‌دولوسوار وروانهٔایروان گشته‌بعلت بارش‌راه ما باتلاق‌بود. الی‌یك‌فرسخ ونیم بعد ازآن برودی رسیدیم‌که بجزفصل‌بهار ، سایر اوقات خشك‌است و این

۱ــ نامه .
۲ــ بجسارت .
۳ــ یکبار بعداز بار دیگر (پی‌درپی) .
(*) غرس .

اوقات هم پر زور بود بحدی که دوسه قاطر بنه درآب افتاد . از رود مزبور گذشته بفاصله هزار زرع مجدداً همان رود در پیش‌آمده سه دفعه ازآن‌گذشته صبح طلوع‌کرده دهات بسیاری ازسمت یمین ویسار درراه هویدا بود.زراعات آنجا بسیار خوب‌است ، دوساعت بعد ازطلوع‌آفتاب بده خرابه رسیدیم مسمی بار دشت . ده مزبور را اردشیر ساخته است . درقدیم‌الایام شهر قدیم ایروان همین اردشت بوده‌است . حال خراب‌است . از دولو الی‌اردشت پنج‌فرسخ‌است ازآنجاگذشته در نزدیکی ایروان به محلی رسیدیم که هنگامی که سپاه روس قلعهٔ ایروان را محاصره کرده بودند در آنجا سنگرها ساخته بودند . محمد بیك سرهنگ وجمعی ازاهالی‌نظام به‌استقبال قولونل‌خان‌آمده وارد بدولتخانهٔ سردارگردیدند . ماهم بعقب آنها رفتیم . داخل بدیوانخانه سردار شده مرا بخاطرچنین رسیدکه چون امیرخان سردار بنده را اذن به نشستن در مجلس خود داده شاید بندگان سردار هم بهمان طریق بنده را مورد مراحم وتفقدات فرموده درهنگام ورود بدیوانخانهٔ سردار خیال‌خام از دماغ بنده بیرون‌رفت. درگوشهٔ حیران مانده عالیشان میرزا جبار تبریزی نویسنده بندگان سرداررا ملاقات نمود . چون اولا با رفقا گفتگویی‌کرد و با آنها تعارف بجای آورد بعلت اینکه بنده را دیده تجاهل‌نمود بنده هم خودرا بسمت دیگری‌کشیده اورا ندیده انگاشته مشارالیه سایر رفقا را برداشته بخانهٔ خود رفت . من بیچارهٔ غریب با احدی آشنا نیستم از دولتخانهٔ سردار بیرون آمده به آدم خود گفتم بهترآنست‌که مرادرمیانهٔ یکی ازباغات برده لحظهٔ‌آرام‌گیرم.متحیرانه درکوچه گردیده بعد از ساعتی نوکر قولونل خان را دیده مذکور ساخت که منزلی به‌قولونل‌خان داده‌اند . گفتم مرا هدایت‌کن . بهمراه اوبمنزل قولونل خان رفته[1]. منزل اونیز زیاده ازسه‌اوطاق نبود. یکی‌را سرجنتها[2] ودیگری‌را نوکران اوگرفته بنده از راه بی‌علاجی در میانه باغچه آن خانه چادری زده درآنجا منزل‌کردم . لیکن ازگرسنگی جانم بلب‌آمده :

---

۱ ــ نویسنده در بسیاری موارد اسم مفعول را بجای فعل استعمال کرده است مثلا رفته ، گفته وخورده را بجای رفتم ، گفتم وخوردم آورده‌است . باین‌ترتیب اکثرجمله‌های این‌کتاب فاقد فعل میباشند .

۲ـ گروهبان‌ها .

پیش من گر خط پرگاری‌کشی
شکل نان بینم، بمیرم از خوشی

نانی‌خورده خوابیدم . عصرآن روز ازخواب بیدارشده ترشه[1] بارانی آمده . اتفاقاً اطراف چادر من مملو بود بگلهای رنگارنگ . طالع بنده در این‌جا مدد کرده که منزل پیدا نشد . مناسب مثنوی میرزا نصیر خاطر خود را به‌این شعرخورسند وخود را از غم بی‌منزلی فارغ می‌داشتم .

بروز ابر در باغی وطن کن .
چوگلبن تکیه برسرووسمن کن.

حالی ازتعارفات رسمی منزل پرصفا وچمنی دلگشا دارم وبالفعل‌مشغول بنگارش این صفحه شد. امروز صبح جمعهٔ ۱۸ شهرجمدی‌الثانی هنگام طلوع فجر بیدارشد. بعد ازنماز صبح بملاحظه باغ مزبور روان گشته الحق در هر سرشاخی مرغی درآواز، وبهر گلشنی عندلیبی[2] نغمه‌ساز.

بهر گلبن هزاری ساز برداشت
بهر سروی تزرو[3] آواز برداشت

چون دیروزهنگام ورود باین مکان نوکرسردار را اراده اینکه بیچاره صاحب خانه وباغ را از منزل خود آواره‌کرده مـرا جای در خانه او دهد و محض‌اینکه بیچاره بی‌خانمان نشود من‌قبول نکردم وچادررا ترجیح باضرار[4] بیچاره داده الحمدلله جای من باعلی مراتب بهتر شد . بعد از نهـار عالیشأن محمد بیك بیات ایروانی‌که سرهنگ فوج ایروان است اصراری فـرموده که بنده را بخدمت بندگان سردار بـرده امروز را بنده بالتماس موقوف داشتم . یك ساعت از ظهر گذشته عالیشأن محمد حسین بیك زنگنه نایب ایشك آقاسی نواب والا را دیده الحق یك نفر آدم آدمی‌وش صادق با حقوق درست آشنای کوچك دلی‌که بنده برخورده‌ام اوست. ازوسئوال کردم‌که آیابندگان سردار مرا خواهد حکم کرد که در مجلس او نشینم یـا نه گفت ممکن نیست . گفتم

۱ـ ترشح .
۲ـ بلبلی
۳ـ تذرو
۴ـ مجبور کردن

چنانچه مقدور نمی‌شود عالم فقیری و گوشه نشینی اولی وانسب است . روزانهٔ دیگر بحمام رفته خارج از حمام بتماشای بازار و دکاکین رفته الحق باالفعل ایروان جایی است معمور وجمعیت بسیاری دارد . بندگان سردار در مرحمت آنها کوشیده همه درنهایت رفاهیت مشغول بکارخود هستند. قلعهٔ ایروان سابقاً متعلق بدولت روم بوده درنهایت انضباط است. بروج آن مستحکم است. درهر برج یك دو وزیاده توب دارد ودرمیانه هر بروج دربستینها[1] خمپاره‌ها وتوب کوچك مهین است. آذوقه ومایحتاج زیاده از حد وحساب دارد. جنس وغلات وباروت و گلوله واسباب جنگ آن مضبوط است. یك سمت آن رودخانه رودخانهٔ زنگی میگذرد وسه سمت آن محصون به توب وخمپاره در بروج آن میشود. در هفت سال قبـل کداویچ نام که یکی از سردار روسیه بوده است بعزم تسخیر ایروان کمری بسته پانزده هزار سرباز و پنجهزار سوارهٔ قزاق وروس وبیست عراده توب وخمپاره بهمراه برده مدت چهل وسه روز اطراف قلعهٔ مزبور را محاصره کرده درسمت شرقی قلعهٔ مزبور سنگری ساخته عـراده توب در مقابل بروج ایروان با اسباب جنگ کشیده ودر سمت جنوب سنگری دیگـر ساخته چهار عراده توب در آن گذارده ودر سمت غربی یك توب وسه خمپاره تعین[2] کرده درین مدت چهـل وسه روز بعادت استمرار هـر روزه یکساعت قبل از غروب الی سه ساعت بعد از غروب از سنگرها توب وخمپاره بقلعه انداخته و واز قلعهٔ مزبور نیـز توب وخمپاره بسنگرها می‌انداخته‌اند. بعضی ازجدار و بروج قلعهٔ مزبور منهدم می‌شود. درشب چهل‌وچهارم دوساعت از نصف شب از سه سمت قلعه ، یورش بقلعه برده نردبانها مرتب کرده وازقلعهٔ اول در نهایت آرام وبدون صدا گذشته هنگامی‌که ازنردبانها بالا رفته ارادهٔ دخول میکنند سپاه نصرت همراه ازقلعهٔ مزبور خبردار شده بضرب تیغ آبدار وتوب آتشبار خاك حیات روسیه را بباد فنا داده الی صبح بمجادله ومقابله وگیرودارمشغول بوده هنگام صبح کـداویچ مزبور تاب مقاومت نیاورده فـرار میکند. موازی سه هزار سالدات بقتل رسیده وجمعی زخمی شده مابقی طاقت نیاورده میکنند[3]

۱ـ Bastion برج درگوشه قلعه .

۲ـ تعیین .

۳ـ ظاهراً فرارمیکنند باشد.

اصل قلعهٔ مزبور زیاده از پانصد نفرخانه وار مسکن ندارد و مدارس ومساجد چند دارد ومسجدی هم بندگان بندگان سردار بنـا کرده . رودخانهٔ زنگی از سمت غربی‌ایروان میگذرد. محمدخان ایروانی عمارت عالیهٔ درکناررودخانه بناکرده بالفعل‌متعلق بسرداراست. بندگان سردار قریب ده سال است‌که حاکم ایروان وسردار این نواحی است. یکهزار نفرسرباز وشصت نفر توبچی نظام متوقف ایران هستند ودوهزار نفر سرباز ساخلو هستند. درهر دو سال یکدفعه سربازان مزبور تبدیل شده بخانهٔ خود رفته دو هزار نفر دیگـر بجای آنها می‌آیند وموازی یکصد نفرغلام شاهی مستمراً در خدمت سردار مشغول هستند وابوابجمعی معزی‌الیه میباشند وموازی سه هـزار ایل اکراد در حول وحوش ایروان توقف وصحرا نشین هستند. هنگام ضرورت بقدرپنجهزارسوارهٔ جرار ازایل مزبور درخدمت سردار حاضر می‌شوند . بزرگ ایل مزبورحسین‌آقای کرد است . اکثر اهل ایروان وکسبه ورعایا وتجار وارباب معامله در خارج قلعه توطن دارند. چهار محله در خارج قلعه است. دو محله یکی تپه باشی و دیگری دره‌کندی است‌که رود آب زنگی از میانه محلات مزبور میگذرد ودو محله دیگرشهر ودوسو بلاغی است. باغات بسیاری دارد ونه بلوك عظیمه متعلق بایروان‌آباد ودایر وهر بلوکی منقسم بچند پرکنه دهات است ومجموع متعلق به بندگان سردار است. هوای ایـروان بسیار مختلف است . در فصل تابستان هوای آنجا بحدی مضراست که اکثر مردم ناخوش می‌شوند . بنابراین هنگام گرما بندگان سردار و بزرگـان به چمن اواران رفته توقف میکنند . درین روزکه سیم ورود بایروان است درخانهٔ محمد بیك بیات سرهنگ فوج سرباز رفته چاشت درآنجا خوردیم. بااتفاق رفقا مراجعت بمنزل نمودیم .

روز دوشنبه بیستم شهر جمدی‌الثانی ـ بعد ازنهار نوشتجات چند بخدمت امنای دولت علیه وعرایض چند ازقول قولونل‌خان وخود بخدمت بندگان قایم‌مقام معروض‌داشته مصحوب[1] عباس بیك غلام مرسول و خود چهار ساعت ازظهر گذشته سواروازپل‌زنگی‌که ازابنیه امیرگونه‌خان‌قاجاراست گذشته درسمت‌مغرب روانهٔ اوچ‌کلیسا[2] گردیده‌الی یکفرسخ‌اسمعیل بیك غلام‌شاهی‌که

۱ـ همراه .

۲ـ سه کلیسا .

سابقاً بامن آشنایی داشت بمشایعت من آمده درحوالی قلعهٔ مسمی بشیرار ازاووداع کرده رفتیم . نزدیك باوچ کلیسا بارامنه وکشیشان چند برخورده که باستقبال قولونل خان آمده وارد باوچ کلیسا شدیم. بدیدن خلیفه اوچ کلیسا رفته بعدازصرف قهوه وچایی بمنزل خود مراجعت کردم. از ایروان الی اوچ کلیسا سه فرسخ است.

روز سه‌شنبه بیست و یکم جمدی الثانی ـ از بندگان قایم مقام تعلیقه به بنده وقولونل خان رسید جواب هردورا معروض وروانه نمود. شام را بهمراه قولونل خان وچند نفر کشیشان خورده شب دیگر خلیفه ، قولونل خان وبنده را مهمان طلبید . الحق مجلس ملوکانه داشت. کشیشان صف کشیده ،

مغ و مغزاده مؤبد و دستور
خدمتش را تمام بسته میانه[1]

چقه درسرو حمایلی مرصع بدوش انداخته، تخمیناً یکصد نفر از کشیشان درخدمت او ایستاده . شمعدانهای نقره با شمع کافوری درسوز وگداز. هنگام شام چند نفر از کشیشان خواص را مرخص فرمود که درخدمت او بشام نشسته با اوشام خورند. بسببی بنده را فضولی دامن گیر شده پاره صحبتهای با خلیفه کرده آخرالامر گفت اگر فردا بنزد من آیی کیفیت را بتو مفصلا بیان خواهم کرد . آنشب بعد ازشام بقدرچهل نفر از اشخاصی که درکلیسا بصورت حزین می‌خوانند در مجلس او آمده بآواز مسیحی همه حضار را بوجد وسماع درآورد . لیکن جبروت خلیفه مانع آنست که احدی حرف زند . امشب در مجلس او صـوتی شنیدم که مادام حیات نشنیده بودم . بعد از رخصت مراجعت بمنزل نمودم لیکن امید من آنست که فردا زیاده ازآنچه توانم با او گفتگو کنم .

روزچهارشنبه بیست ودویم جمدی الثانی ـ بعدازنهار یکی از کشیشان بعقب من آمده بدیدن خلیفه رفته چون منظور بنده آنست که درین سفر اقلاً تفحص مذاهب مختلفه نموده باشم بدیدن او رفته آنچه ازمشارالیه شنیدم واعتقاد ایشانرا سنجیدم اگرچه قابل نوشتن نیست وبالجمله اساسی که ایشان در پای کار آورده‌اندمختصراً افساری بگردن جهال ارامنه بستن ودرین بین اساس بزرگی بجهة خودچیدن وعوام را بقصه وداستان فریب دادن بوده است وذرهٔ دردین داری ورویه عبادت از اشخاصی که درین کلیسای معبد عام بعبادت مشغولند مشاهـده

---

۱ ـ میان .

نکردم. بلی اساسی‌است که عوام‌الناس این طایفه صورت صلیب رادیده جبهه‌سا شوند. وکشیشان آنهارا فریب دهند لیکن اولی این دیدم که برخی ازداستان وبنیاد اوچ کلیسا واعتقاد ارامنه مزبور را بگویم. امروز از خلیفه پرسیدم که بانی این کلیسا کیست . گفت درهزار وپانصد وده سال قبل ازین که مجموع اینصفحات را دین بت‌پرستی گرفته بود وهرکس درخانه خود بتی‌داشته مشغول بعبادت بت‌پرستی بوده‌اند سه نفر از دختران عفیفه عیسویه ترك دنیا کرده گوشه‌نشینی وانزوا اختیار کرده پادشاه عصرکه به بت‌پرستی مشغول بود هوس مزاوجت دختران مزبوررا نموده هیچکدام ازآنها راضی بتزویج او نمی‌شوند. همه دختران مزبوررا درمعبد خودکشته خلیفه آن عصرکه مسمی بورك‌گیرگور بوده‌گرفته باقسام زجراورا می‌کشد مجدداً زنده شده چهاردفعه باقسام مختلفه اورا می‌کشد ودرهردفعه زنده می‌شود. با هزاران زجر اورا مجدداً میکشد . پادشاه مزبور ازکشتن اوبکلی عاجزشده اورا درچاهی محبوس میکند که آن چاه مملو ازماروعقرب وسایرگزندها[1] بوده بعد از اینکه پادشاه مزبور ورك گیرگوررا بچاه مزبور انداخته خود اوومتعلقان اومسخ شده خود او بصورت خوك گشته مدت چهارده سال ازین مقدمه میگذرد . شبی دختر پادشاه مزبور بخواب می‌بیندکه شخصی‌گفت اگرمیخواهی پدرتو بصورت اصلی برگشته باید ورك‌گیرگوررا ازچاه درآوری. دخترمزبور اعتبار بخواب خود نکرده الی سه شب خواب دیده همان شخص‌بخصوصه، فقرات مزبوررا تکرارکرده دختر ازخواب خود واصرارشخص مذکورمتعجب شده وهرگزباور نمیکرد که ورك گیرگور بدون آذوقه درچاه مدت چهارده سال زنده بماند برسبیل امتحان برسرچاه رفته صدائی‌کرده ازته چاه جواب شنیده حیرت اوزیادشده ریسمانی بچاه انداخته او را از چاه بیرون آورد. پادشاه عصرکه مسخ ومبدل بصورت خوك شده بود اورا شناخته خود را بقدم او انداخته ورك گیرگور دعا کرده شاه بصورت اصلی برمیگردد وبدین عیسوی داخل‌گشته ومدفن هرکدام از سه دختررا کلیسائی ساخته نام اورا سه‌کلیسا میگذارند. این‌وجه تسمیه کلیسا و بانی اوچ کلیسا این است. بعد از گفتگو با خلیفه خود بملاحظه کلیسا رفته

---

۱ ــ گزنده‌ها .

الحق اینحو[1] عبادت با بت‌پرستی مطلقاً تفاوتی درنظر بنده ندارد. بعلت اینکه در بتخانها[2] بت‌پرستان سجده به بت کـرده، صورت پرستند ودر کلیسا سجده باشکال متعده کرده وحال اینکه هیچکدام موافق متن واقع درست نیست . اما کلیسائی در نهایت خوبی ساخته شده است. واطراف درب ودیـوار باشکال و وتصاویر پیش‌روان وهادیان دین مسیحی است. کلیسای مزبور در صحن خانه واقع واطراف‌آن حجرات عالیه بجهة نشیمن کشیشان علی قدر مراتبهم معین ووجوهیکه ارامنه برسبیل نذربه‌کلیسا میفرستند بخرج کشیشان صرف می‌شود. موافق دین ارامنه خلیفه و کشیش نباید نکاح کند یعنی مادام حیات و بهمین سبب جنـاب خلیفه میفرمودند که بعد اخری که مـا از دنیا دست برداشته قراباش[3] هستیم . امشب چیزی از قولونل‌خان شنیده‌ام‌عرض میشود. درایتالیا یکنفر از بزرگان دین مسیحی که او را پوپ[4] میگویند توطن دارد . سابقاً جبروت و بزرگی پوپ بحدی بوده است‌که هرکدام از پادشاهان فرنگ که داخل بسلطنت شده بحکم او بایست داخل شده و پوپ بدست خود تـاج شاهی برسراوگذارد وبعد ازآن درمجمع عام بگوید ماترا پادشاه‌کردیم واگرهـر کدام از آنها در احترام باوویا در فرستادن وجوه احقاقی او کوتاهی کـرده بودند فورا اورا ازتخت شاهی خلع ودیگری را برسرتخت میفرستاده درمعنی پوپ سلطان ممالك متعلقه بعیسویان‌بوده وپادشاهان قرال‌دست نشانده‌او بودند. درسیصد وبیست سال قبل یکی‌از پادشاهان انکریزرا باپوپ نزاعی شده علمای انکریزرا جمع‌کرده وانجیل عیسی‌را که در زبان لاتین وگریك بوده ترجمه کرده چون بیشتر شریعتی‌که حکم اورا پوپ مزبور ودست نگاران ونایبان او را در ولایات متعلقه بعیسویان جاری میکردند در انجیل یافت نه‌نمود . فوراً سراز اطاعت‌پوپ باز زده بلکه شرحی در در[5] نوشته وبتدریج مجموع انکریز از احکام اوسرباز زده خود مذهب عیسوی‌را موافق‌آنچه درانجیل نوشته بودند

---

۱ ـ این نحو

۲ـ بتخانه‌ها

ـ۳

۴ـ پاپ

۵ـ در رد .

نوشته درمیان جزیره انگلند شیوع داده بعدازآن طریقه عبادت وترجمه انجیل وچیزهای دیگر بنمسا[1] فرستاده برخی ازاهل نمسا وجمعی سویدن واکثر انکریز ازطریقه ارامنه که شر[2] آن مطلقاً موافق دین عیسوی نیست ترك کرده این مذهبی که حال جاری است یعنی درانگلند پروتستنت[3] میگویند و هرچه متابعین پوپ وارامنه هستند کتالیك[4] می گویند وچون طایفه انکریز وبرخی از نمسا وبعضی ازسوئید وبعضی ازفرانسه ازطریقه پوپ اکراه بهم رسانیده درجبروت اوشکستی بهم رسانیده وبتدریج قوت اوروی درضعف آورده . یکی ازسلسله عیسوی که حال متابعین پوپ هستند ارامنه اند خودپوپ بالفعل اساس بزرگی درایتالیا واسپانیول دارد. ارامنه آن نواحی و متوقفین فرانسه وسایر وینگی دنیا مجموع در ربقه اطاعت اوهستند . یکی از اعتقادات ارامنه آن است که شخص هرگناه کبیره کند وبعدازآن درنزد پوپ ویا نایب اوآمده اقرار بمعصیت خودنماید بقدر گناه وجهی داده که داخل به بیت المال فقرا کنند پوپ مزبور ویا نایب آن ازخدا طلب مغفرت کرده اورا از گناه پاك می کند بالجمله هرکس متوسل به پوپ ویا نایب اوست درهرحال ازغضب خدا محروس است. خلیفه اوچ کلیسا حالا نایب بزرگ پوپ می باشد ومنصب او در یوروپ[5] بمنزله شاهزاده است . از سمت هندوستان وغیره نیازیکه معین ومقدراست درنزد او میآورند. الحق آنچه از قولو نل خان شنیدم و آنچه خود خلیفه بیان فرمود اساس خوبی در پای کار آورده اند . خلاصه هنگام عبـادت ایشان بجز صدای بسیار چیزی دیگر ندیدم . بعدازگفتگو با قولو نل خان بمنـزل خود مراجعت کردم .

روز پنجشنبه بیست وسیم جمادی الثانی ـ بهمراه قولو نل خان باخلیفه نهار خورده صحبت می کردم . یك ساعت قبل از ظهر مرخص شده روانه راه شدیم . از اوچ کلیسا الی یکفرسخ ونیم راه همواره بود . درآنجا دهی است

۱ـ اطریش .

۲ـ مشرب ؟

۳ـ پروتستان .

۴ـ کاتولیك .

۵ـ اروپا .

مسمی بهشت رود. باغات خوب دارد. از آنجا گذشته بفاصله نیم فرسخ باسمعیل بیك غلام رسیدیم . مشارالیه با سیصد نفر سواره بسرحدداری این حدود مأمور باچند نفر سواره مأمور بود که حسب الفرموده بندگان سردار، ماهارا ازین خاك بسلامت بگذراند از اوچ کلیسا الی ایروان چهارفرسخ است .

روز جمعه بیست وچهار - چهارساعت ونیم از نصف شب گذشته روانه منزل دیگرشدیم. از آنجا الی وسط آبران شش فرسخ بود. دروسط چمن آبران منزل کردیم واسمعیل بیك با سوارها بهمراه مادر آن منزل ماندند .

روزشنبه بیست و پنجم - سه ساعت از نصف شب گذشته روانه قراکلیسا شدیم . بفاصله یك فرسخ ونیم اسمعیل بیك و سایرین معاودت کرده . مابه تنگی رسیده، آخر تنگ گردنه، از گردنه سرازیر شدیم جنگلی است وچشمه آبی. درکنار چشمه نهارخورده سوار شدیم، نزدیك قراکلیسا، بفاصله هزارقدم قراول روس نشسته درآنجا ما راممانعت کردند . ساعتی توقف نمودیم. یکنفر ازسربازان روس بنزد بزرگان قراکلیسارفته بعدازآن کماندان روس ویکنفر دیلماج[1] ارمنی بنزد ما آمده از قراولخانه گذشته درخارج قراکلیسا منزل کردیم .

روز یکشنبه ۲۶ - صبح زود بنه را پیش روانه کرده وماها دوساعت شش از آنجاسوارشده یکنفر افیسرروس وچهار نفرقزاق سواره بجهة راهنمائی بهمراه ماروانه شدند . راه ماهمه جا جنگل و رودخانه و سبز بود . درکنـار رودخانه نهار خوردیم بعدازنهار دونفر چاپار از ایروان وارد وتعلیقه سردار وبندگان قایم مقام بافتخاربنده وقولونل خان مرقوم فرموده بودند . چاپاران مزبور را بهمراه خودبمنزل برده کـه جواب معروض دارد . چهارساعت از ظهر گذشته وارد بازونلی شدیم . دهی است بقدرسی خانه از ارامنه درآنجا سکنی دارند . از قراکلیسا الی ازونلی هفت فرسخ است . شب عرایض مفصل بخدمت بندگان قایم مقام وسردار معروض داشته چاپاران مزبور را روانه نمود .

روز دوشنبه ۲۷ - از ازونلی روانه وازپل رودخانه لردگذشته هفت ساعت ازظهر گذشته بمنزل رسیدیم که صادقیون باشد . از ازونلی الی صادقیون هشت فرسخ ونیم است .

روز سه شنبه ۲۸ - از صادقیون روانه شدیم . دو دفعه از رود لرد گذشته آب تازین اسب میآمد. پنج ساعت ازظهر گذشته واردبمنزل زوندلوشدیم.

---

۱ - مترجم .

درصحرا چادر زدیم . خوك بسیاری بسان گوسفند درمیانه‌مردم میگذشت ده مزبور شصت‌خانه ارمنی درآن دارد . صدنفر سالدات و دونفر افیسرروس یکنفرسلطان ونایب‌درآنجا حاضربود .

روز چهارشنبه ۲۹ – پنج ساعت قبل از ظهر سوار وروانه تفلیس گردیده از میانه باغات رفته رسیدیم که او را قراغ طین میگویند . آنجا جائی است که قافله و غیره را درآن‌خانه برده من‌باب‌الاحتیاط کافوری آتش کرده‌بنه واسباب اورابدودکافورمیدهندکه چنانچه دراسباب‌اووخودوباوطاعونی باشد بعدازدوددادن سرایت‌باهل ولایت‌نکند. درآنجا توقفی‌کرده‌بعدازنیساعت سواروداخل‌تفلیس‌گردیده‌نیمساعت‌قبل‌ازظهردرمنزل‌قرارگرفتیم. برخی‌اوصاف تفلیس‌را که شنیده‌ام معروض دارم واما بخصوصه گرجستان واوصاف ارض و مردمان ومتعلقات‌آن‌سرحد شمالی گرجستان متصل بچرکستان وازسمت مشرق بداغستان و شیروان اتصال دارد . وسمت جنوبی‌آن بارمن وسمت مغرب‌آن بدریای حاجی‌قرخان . وجه تسمیه‌گرجستان اینکه‌سابقاً اوراکرستان میگفتند بسبب‌اینکه رودکر ازمیانه‌آن ولایت‌می‌گذرد وبتدریج‌کرستان را قلب‌گرجستان نموده‌اند . درتاریخ قدیم‌گرجستان چنین استنباط شده‌که این‌ولایت پرجمعیتی بوده است . چنانچه سیصدوپنجاه هزارجمعیت دراینولایت توطن داشته وچون همیشه اوقات والیان وبزرگان این‌ولایت طاغی وسرکش بوده هرکدام ازدول نزدیك وقریب بآن مملکت سپاهی برسروالیان‌کشیده بتدریج یارعایای آنجا باسیری رفته ویااموال‌آنها ازدست رفته وخودبتدریج تلف‌شده . سابقاً درسال نه‌صد وهشتاد وهشت دولت‌عثمانیه سپاهی برسر گرجستان فرستاده ولایت‌مزبور را بدست‌آورد . مصطفی پاشای عثمانی بابیست‌هزار از اتراك درتفلیس مدتها توقف‌کرد . از ابنیه مصطفی‌پاشا قلعه‌ایست درتفلیس اگرچه حال منهدم است لیکن ازآثار وعلامت آن اثری باقی‌است . وهمچنین شاه عباس صفوی بزرگ بجهة تنبیه والی گرجستان سپاهی مقرر ودرآنوقت نیزتخریب‌کلی بجهت‌آنها روی داده و هنگامیکه نادرشاه به‌تسخیر داغستان همت‌گماشته ولایت مزبور بخصوصه شهرتفلیس را ضررفاحشه رسیده . اهل گرجستان عموماً مردمان با حقوق راست‌کردار میباشند . ولیکن‌تربیت علم درمیان‌آنها نشده . کوهستان

این ملك بیشترجنگل ودرختان میوه‌دار ازقبیل شاه بلوط و گردکان و انار و انگور خودرو دارد در درها[1] و چمن‌های آن علف بسیاری بجهة چرانیدن گوسفندان دارد و از جمله حیوانات شکاری آهو و اقسام طیور دارد . جمعیت گرجستان بالفعل ازقراریکه می‌گویند زیاده ازشصت‌هزارنیست . نصف بیشتر از ایشان ارامنه و برخی گرجی و معدودی قلیل مسلمان درین مملکت توطن دارند وجمعی یهود نیزتوطن نموده‌اند و مشغول بکسب وسایر اشغال هستند . زراعت این مملکت پنبه و شلتوك و غله و علفی‌که ازآن‌کتان میسازند و حاصل آن ولایت بسیار پربرکت میشود . پایتخت گرجستان تفلیس است . شهریست خوب لیکن چنـدان بزرگ‌نیست . دوره‌آن زیـاده از سه‌ربع فرسخ نیست . خانهای[2] آن‌آنچه ازقدیم‌الایام ساخته‌اند ازسنگ وآجر وبام‌آنها صاف‌وآنچه درعرض پانزده سال‌گذشته الی‌حال میسازند بطریق روس اوطاقها را ازتخته وآینه می‌سازند ، کوچهای[3] آن تنگ است . چند کاروانسرا دارد . تجارت تفلیس بسیار پوست‌خز وسنجاب وثمور[4] ازروس‌بآن ولا[5] آمده وازآنجا بسمت اسلامبول وایران‌میرود وازایران ابریشم‌وشکرونبات وقلمکار وسایراجناس‌بآن ولامیرود. لباس‌گرجستان بالباس‌قدیم تفاوت دارد. درپنجاه سال‌قبل‌که دولت روسیه را بادولت عثمانیه منـازعه درمیانه بودسپاهی از روسیه مأمور واز راه گرجستان برسر اتراك رفته درآنوقت اریکلی‌خان والی برخی تغییر درلباس زنان ومردان داده وتتبع ازروسیه نموده خوراك را بخصوصه باکارد و چنگال میخورند . جمعیت اهل تفلیس‌کلا پانزده هزارنفر میشود . بیشترآنها ارامنه وبعضی مسلمان وگرجی ویهود است . پانزده کلیسا از ارامنه و یازده ازگرجی ودوکلیسا از روس است . و مسلمان نیـز مسجدی دارد . شش‌حمام دارد وآب آنها ازچشمه میآیدکه گرم است . بسبب اینکه معدن‌آهن دراینولا بسیار است

۱ـ دره‌ها .

۲ـ خانه‌ها .

۳ـ کوچه‌ها .

۴ـ سمور .

۵ـ ولایت .

مظنه بلکه یقین است کـه چشمه مزبور از معدن آهن جاری میشود . وهرمعدن آهنی گوگردهم دارد . هنگام جریان آب ازپهلوی معدن گوگرد بخاری متصاعد گشته لاینقطع آب مزبور راگرم می کند. میگویند حمام مزبور بجهت صحت بدن خوب است. بازار ودکان تفلیس بسیاراست. رودخانه کرازمیانه تفلیس میگذرد واز محال اخسکه میآید . بسمت گیلان میرود . حاکم تفلیس و نواحی گرجستان سردار روس مسمی بجنرال غنفارد یشجوف میباشد . دوهزار سالدات کشیك چی حاضردارد . مابدیدن سردارمزبور رفته خیلی نوازش بعمل آورد ودو روز بعدازآن مارا امشارالیه بچاشت وعده خواست. بازآنچه لازمه بزرگی بود بعمل آورد.

روز پنجشنبه ۱۴ شهررجب المرجب ـ مطابق دویم جون عیسوی چهار ساعت ازظهر گذشته ازتفلیس روانه پطرپورغ گردیده سه ساعت ازشب گذشته از رودکر گذشته ، پلـی از چوب ساخته اند عبورکرده بجائی رسیدیم کـه او را ازیس کال می گویند . درآنجا توقف کرده آبادی نبود وبعدازین بایددانست که انـدازه راه را در روسیه ورث میگویند تخمیناً هفت ورث یکفرسخ میباشد . ازتفلیس الی ازیس کال بیست ونه ورث بود.

روز جمعه ۱۵ ـ ساعت قبل ازظهر ازآنجا روانه منزل دیگرشدیم . بدهی رسیدیم که اورادوشت مینامند. قلعه ایست که الماس خان ولد اریکلی خان والی گرجستان ساخته بود . حالا در دست روس است . دویست نفر سالدات و دو عراده توب بجهة حفاظت آن حدود درآنجا میباشد . شصت خانه وار ارمنی وبازار دکان دارد . درآن ده نهار خورده روانه منزل دیگر شدیم ازیس کال الی دوشت بیست وسه ورث میباشد . ازدوشت روانه انانوران شدیم . ازدوشت الی انانوران سیزده ورث است .

روز شنبه ۱۶ ـ ازآنجا روانه بمنزل پس انانور از انانور الی پس انانور نوزده ورث بود . نهارخورده سوارشدیم. هشت ساعت ونیم ازظهر گذشته بقاشو رسیدیم . ازپس انانور الی قاشو بیست ویك ورث میباشد .

روز یکشنبه ۱۷ ـ از آنجا سوار و روانه مقصد شده و در کناره دهی مسمی بلبلك نهار خوردیم . ازقاشو الی کبك شانزده ورث است . دویست نفر سالدات و دو تـوب بجهة حـراست راه در آنجا ساخلو است . شش ساعت از ظهـر گذشته بقـاضی بیك رسیدیم ـ از کبك الـی قاضی بیك شانزده ورث میباشد . در اینجا هم یکنفر جنرال روس و چهار صد نفر سالدات و

دوتوب بجهت حفاظت حاضر است .

روز دوشنبه ۱۸ رجب ــ هنگام طلوع آفتاب از قاضی بیك سوار وروانه شدیم . تخمیناً بفاصله هفت ورث در دست‌راست راه ما قراولخانه‌ایست. دویست نفر سالدات مستمراً و دو توب مستحفظ راه هستند سه ساعت از ظهر گذشته در میانه سبزه زاری نشسته چاشت خوردیم . بعد از چاشت‌روانه منزل شدیم . نام‌آن قلادیر کاکس است کوچك قلعه‌ایست درنهایت انضباط درین قلعه افیسران روس و فرانسه با شش صد نفر سالدات و چهار عراده توب بحراست مشغولند . درآنجا منزل‌کرده یکنفر گرجی ابراهیم نام بهمراه ما به پطرپورغ عازم است . بعدازملاحظه آنجاشب استراحت‌کردم .

روز سه شنبه ۱۹ ــ ازآنجا سوار وروانه الی الیزبث شدیم . چاشت خوردیم . فاصله این منزل بیست‌ویك ورث ونیم بود . چون راه خوفناك بود سیمو ناویچ‌که درمعنی مهماندار مابوددوعراده‌توب وصدنفرسالدات ازین منزل بهمراه داشته روانه شدیم . نام این منزل قطنطن رودت است . از لیزبث الی اینجا بیست وسه ورث است . در نصف شب یکنفر سالدات که در بالای سرما بقراولی‌مشغول بود ناگاه‌کلمهٔ‌شهادت[1] برآورد . من‌ازچنین شخصی حیرتم زیاد شد . کیفیت‌را سؤال‌کردم گفت ازجمله تاتاریه متعلق بمملکت روس‌می‌باشد . وچون موافق‌قاعدهٔ روس ودولت هرطایفهٔ از رعایای‌آن موافق تعدادنفری‌آنها بایدسربازی دهدکه بیست‌ویك سال خدمت‌کند وشخص‌مزبوریکی ازسالداتهای مذکور میباشد . مدت نـه سال است درخدمت روس مشغول می‌باشد . مذکور میساخت بسیار ازطایفه مسلمانان مامورخدمت روس‌هستند وبدون اینکه تفاوتی باسربازروس داشته خدمتی ازآنها معمول می‌افتد .

روز چهارشنبه ۲۰ ــ ازآنجا سوار وروانه بمزاق گردیده . رود اترك از یکسمت مزاق میگذرد. رودیست عریض وعمیق. آب آن‌تنگ‌تر ازآن ارس میباشد . یکساعت‌ونیم درکنار رود مانده‌کمی‌آوردند. اسباب‌مارا درکمی گذارده ازآب گذرانیدند. بعدازگذشتن‌ازآب ، مذکورشدکه مارا بقراقتین[2] خواهندبرد. یعنی‌جایی‌است‌که‌هنگام‌ورودار بـاب‌تردد ازهرطرف‌آنهارادرخانه[3]

---

۱ ــ اشهدان لااله الاالله محمداً رسول‌الله .

۲ ــ قرنطینه .

۳ ــ خانه‌ای .

برده سه روز نگاه می‌دارند وبعدازآن اسباب او را دودکافور داده خاطرجمع میشوندکه طاعون ووبا بهمراه نیاورده است . بعدازآن روانه می‌کنند شاید قطع نظرازآن ملاحظه دیگرهم دارند . مثلا دوسه روزکه نگاه میدارندمعلوم می‌کنندکه چه‌کس است وبکجا میرود . چون جنرال اریشجوف سفارش ما را بهمه‌کس نموده بود که ما را نگاه ندارند ما را روانه نمودند از آنجا داخل بمزداق‌شدیم . شهریست خوب . خانهای بطریق روسیه ساخته‌اند .

روز شنبه ۲۱ـ درخانه یکنفر مایور فرانسه در نهار مهمان بودیم .

روز جمعه ۲۲ ـ ازآنجا سوارو‌روانه پورش ده شدیم . ازآنجااسب عوض‌کرده روانه ابکه درنفراد شدیم . از آنجا سوار و روانه چاپار خانه از یخلدی شده درآنجا چاشت خورده ده‌مزبوررا تماشاکرده ازآنجا بسالداتکی رفتیم . وازآنجا بسبب طاعون سوار و به چاپارخانه کزاسکی رفتیم . از آن چاپارخانه الی این چاپارخانه بیست ورت است . و از آنجا سوار و روانهٔ یورکیك شدیم . شب در آنجا مانده .

روزپنجشنبه ۲۳ـ دراینجا توقف‌نموده. شهریست بزرگترازمزداق . قولونل‌خان به دیدن جنرال ولیوتنه رفته .

روز دوشنبه ـ ظهر درخانه جنرال مزبور شام‌خوردیم .

روزسه شنبه ـ درخانه‌کورناطور حاکم‌دویم شهرمزبور مهمان بودیم.

روز سه‌شنبه ۲۶ـ چهارساعت ازظهر گذشته سوار وروانه الکزندریا شدیم . فاصلهٔ‌این‌دوازده ورث است .

روز چهارشنبه ۲۷ ـ روانه صبرلی شدیم . فاصلهٔ این چهل ورث است . وازآنجا روانه الکزندرو شدیم . فاصلهٔ این‌بیست وپنج ورث است نهار کرده از آنجا سوار بمنزل دیگر رفتیم . ده کوچکی است . نام‌آن سرکفسه است . مدتی بجهة تعمیرکاری درآنجا توقف کردیم . هنگام غروب از آنجا سوار و روانه ابسپارخیل شدیم . فاصله این سی‌ودو ورث است.

روز پنجشنبه ۲۸ـ هنگام صبح ازده مزبور سوار و روانه استراپول شدیم. شهریست درنهایت صفا به تماشای آن رفتیم .

روزشنبهـ غره شعبان بعدازنهار ازآنجا سوار وروانه مقصدشدیم . از چاپارخانه گذشته بمنزل رسیدیم . فاصلهٔ اسراپول الی مسکوسکی سی و یك

ورث ونیم است . ده بزرگی‌است . آنروز آنجا ماندیم . روزانه دیگر که سیم شهرشعبان باشد روانه شدیم بدانسکی رسیدیم . فاصلهٔ این بیست ورث است ، ازآنجا اسب عوض کرده روانه براباسپی شدیم،ازآنجا سوار ووارد براکرادنه شده درآنجانهارخورده روانه‌شدیم. بدهی[1] لیوسینا رسیدیم، شب درآنجامانده

روزچهارشنبه ـ ازآنجاسواروروانه‌منزل‌شدیم. عرض‌راه‌صاف بودالی منزل پیزن . از لیوسینا الی پیزن سی‌ورث بود . از آنجا سوار و روانه کولیك شدیم . فاصله این بیست وهشت ورث است . از کولیك سوار و بجایی رسیدیم که اورا قراق‌تین می‌گویند که مترددین را درآنجا سه روز نگاه داشته دودکافور می‌دهند که[2] احیاناً طاعون داشته باشد مشخص می‌کنند و مانع می‌شوند که ازآنجا بگذرد . چون جنرال‌سفارش‌مارا نوشته بود مارانگاه نداشته روانه شدیم . وارد بمنزل پیژنی کمیرلیك شدیم. فاصله این بیست‌وچهار ورث بود . ازآنجا سوار و روانه منزل دیگرشدیم. اسم‌آن تپنس‌کنیمه است ـ فاصله این بیست وشش ورث بود . از آنجا سوار و روانه منزل دیگـر شدیم . آن ککولینس‌کی است ، فاصله این‌بیست و هشت ورث بود ، هشت ساعت از ظهر گذشته بآنجا رسیدیم، شب‌آنجا مانده .

روز پنجشنبه پنجم ـ شهر مزبور هفت ساعت‌قبل ازظهر روانه منزل دیگرشدیم ، اسم‌آن کتویسنی است . فاصله این بیست‌ویك ورث است. ازآنجا روانه بشهراکسیه شدیم . شهریست در دامنه کوه . رودخانهٔ بزرگی از کنار اومی‌گذرد وکشتی بسیاری دارد . جسری بزرگ‌درنهایت خوبی‌ساخته‌اند . اهل این شهر بسیار قزاق و برخـی ارامنه و روس می‌باشند . چند کلیسا دارد . بازار و دکاکین بسیار دارد . بفاصله شش ورث چاپـارخانه‌ایست مسمی و رمیوسف‌کیا بود ، درآنجا نهار خورده وروانه چرکس‌شدیم ، بفاصلهٔ سیزده ورث ازچاپارخانه مزبورگذشته خودرا بچرکس‌رسانیدیم ، شب‌درآنجا ماندیم . فاصله چاپارخانه مزبور الی چرکس سی‌ودو ورث است . مدت هفت روز دراینجا توقف نموده گاری ما شکسته بود درست کرده درین هفت روز اکثر اوقات بتماشای شهر رفته برخی از ابنیه شهر را خود دیده و بنهجی که

۱ـ بده .

۲ـ ظاهراً هرکه باشد.

در کتاب ثقه بزبان فرانسه قولونل‌خان بدست‌آورده بود ازطایفهٔ قزاق‌واوصاف آنها وگذران آنها بنهجی‌که تواند دراین روزنامه مندرج‌کرده بلکه اشخاصی که مطالعهٔ اورا نمایند بهره‌مند شوند . درخصوص اصل طایفهٔ قزاق منقسم‌است بدو فرقه اول یوروپیان [1] قـزاق است . که در معنی قزاق متعلقه بـه فرنگ می‌باشند. وایشان منقسم می‌شوند بسه فرقه. اول‌صپوراق دویم بیلقرادسیم دان قزاق . فرقهٔ ثانی ایشاتیك قزاق‌که درمعنی مشرقی‌است وایشان نیزچهار فرقه هستند . اول مابقی‌دان قزاق دویم‌کربین‌قزاق سیم سیك قزاق چهارم قلماقی‌که متعلقه مشرقی بوده و درحوالی سبیر توطن داشته حالا نزدیك بحاجی ترخان حشم‌نشین هستند . وجه تسمیه قزاق در زبان آنها این است‌که سواره بی‌نظام وبی‌قاعده است . اگرچه حال طایفه مزبور نوع نظامی‌دارند لیکن نام مزبور راکه اولا مسمی باین اسم شده‌اند این‌است‌که درهشتصد و سی‌سال قبل از این بنهجی‌که از تاریخ فرانسه موضوع‌کرده‌ام درتاریخ مزبور دولت روسیه طایفه مذکور را در ولایت خود جای داده وچون در آن وقت بزرگان قزاق باحکام روسیه عهد ومیثاقی بسته‌اند که مادامی‌که آنها درمملکت روس مانده دینـاری خراج بدولت روس ندهند ومطلقاً دولت روس مدخلیت درقوانین و ضوابط آنها ننموده . لیکن بازاء اینکه در ولایت روس‌آنها توطن دارند و محکوم بدولت روس هستند ، عهد ومیثاق آنها اینکه هروقت دولت روس را مهمی درپیش‌آید وسپاه‌کشی منظور افتد هرچه سوار جنگی دارند بدون مواجب مجموعاً بجنگ رفته بعداز دعوی و رخصت مراجعت نمایند .

مدتی‌است‌که بیست‌هزارسوار آنها بجنگ فرانسه رفته‌اند و بالفعل درتهیه هستندکه درصورت‌حکم‌مجدد زیـاده ازآن‌برود ومنافع‌سپاه قزاق اینکه‌هنگامی که یورش بقلعه برده یك دو روز اموال محصورین را بیغما می‌دهند و در آن هنگام سپاه مزبور هرکدام بقدری‌که توانند غنیمت آورده و باین‌وسیله بیشتر سپاهیان مزبور دولتمند هستند . بقدر شصت هزارسوار جنگی بدون نظام از قزاق برمی‌خیزد . بزرگ آنها پلاطوف نام است . حالا در رکاب امپراطور روس الکزندر می‌باشد . بالفعل آدمی از دولت روس درشهرهای متعلقه بآنها

---

۱ — اروپائی

معین است که خراج دیوانی ازآنها گرفته ونه احدی ازاهل شرع عیسوی در میان آنها است که قواعد وقوانین ولایت روس را در آنجا جاری کند. اگرچه خانها ولباس مردمان تفاوتی باروس ندارد اما شهر چرکس‌چرکس[1] را مدت هشت سال است که بناکرده‌اند. هشت سال‌قبل صحرایی‌بوده. جایی‌است باصفا دربالای بلندی بنیاد شده است. رودخانه از یك طرف آن می‌گذرد. لیکن بعلت اینکه شهر بلنداست، آب رودخانه بشهرداخل نمی‌شود. شانزده کلیسا دارد. بازار و دکاکین بسیار دارد. ومعاملات آنها بکاغذ روس است‌که بجای پول خرج می‌شود. کیفیت‌کاغذ مزبور اینکه کاغذی نوشته بمهر پادشاهی یك تومان ونیم تومان الی‌صد تومان، بعینه مثل‌پول رواج دارد. خانهای عـالی خوب دارد. بسیار افیسران قزاق درین شهر وطن دارند. جمعیت این شهر تخمیناً سه هزار درب خانه‌است. اگر بطریقی‌که دراین‌هشت سال ترقی‌کرده بنیاد کرده‌اند، ده سال دیگر ترقی‌کرده چنانچه خواهندکرد، چرکس شهر عظیمی خواهد شد. از میوه‌جات خیار وآلوچه وبعضی‌دیگر دارد. هوای‌اینجا گرم است. برخی ازمسلمانان درحوالی این‌شهر بقدرچهار ورث فاصلهٔ‌توطن پیشنمازآنها شیخ عبدالله است.

روز شنبه ۱۳ شعبان ـ سه ساعت قبل از ظهرازچرکس روانه و از پلی‌که خارج شهراست گذشته بچاپارخانه او مسکی‌رفتیم‌فاصله این بیست وسه ورث است. درآنجا چاشت خورده شب درآنجا ماندیم.

روز یکشنبه۱۴ـ ازآنجا سوار وروانه دردی وی شدیم. فاصله این بیست وپنج ورث بود. ازآنجا سوار و روانه لیخوسکی شدیم. درآنجا چاشت خورده روانه به‌کمینسکی شدیم وفاصله هردو بیست وهفت ورث بود. پانصدقدم ازچاپارخانه گذشته رودخانه[2] که ازحوالی چرکس می‌گذشت ازینجا نیزمی‌گذرد. پلی ازچوب ساخته‌اند وچند باغچه دارد.

روز دوشنبه ۱۵ـ ازآنجاسوار وروانه پیموسکی شدیم. درآنجانهار خورده روانه روسینکی شدیم. فاصله این هجده ورث است. ازآنجا سوار و روانه آسی‌نورسکه شدیم. فاصله این‌بیست ورث بود. ده‌کوچکی‌است. ازآنجا

۱ـ درمتن اصلی بهمین‌صورت نوشته شده‌است یك چرکس اضافی‌است

۲ـ رودخانه‌ای.

سوار و روانه بونیای شدیم . رودخانه بزرگی‌دارد. وپل‌خوبی‌دارد . ازآنجا گذشته بفاصله ورث[1] وارد بچاپارخانه شد[2] گردیدیم . اسم آن نحویر سکه است . ازآسی‌نورسکه الی نحویرسکه پانزده ورث بود. شام خورده از آنجا روانه بیژنی‌لازونی شدیم . فاصله این بیست وسه ورث بود .

روز سه شنبه ۱۶ ـ ازآنجا سوار و روانه ورکس میلوسوتا شدیم . چاپارخانه‌ایست که‌رودچرکس‌ازحوالی آن‌می گذرد. فاصله‌این بیست‌وچهارورث بود . ازآنجا سوار و روانه نحلوسکی شدیم . فاصله این شانزده ررث بود .

روز چهارشنبه ۱۷ ـ از آنجا سوار وروانه‌کزانسکی شدیم. فاصله این‌شانزده ورث بود . رودخـانه‌ایست‌که ازچرکس‌میگذرد واسباب‌را از رود مزبور میگذرانند . ازآب گذشته داخل بشهرکزانسکی شدیم . شهر کوچکی است . بازار ودکان بسیار دارد . دراطراف شهر درخت میوه وغیره کاشته‌اند. متعلق بمحل قزاق میباشد ومطلقاً دولت روس مدخلیت بولایت‌آنها ندارد . در آنجا نهار خورده روانه متوشنسکیه شدیم . بعدازین متعلق بولایت روس است. فاصله این پانزده ورث‌بود وازآنجا روانه پیلورسکی شدیم . ده‌بسیار بزرگی است . چندکلیسا وبازار دارد . فاصله این بیست‌وسه ورث بود .

روز پنجشنبه۱۸ـ ازآنجا روانه‌مونسکی شدیم. فاصله این سی‌ورث بود. ده‌بزرگی‌است‌هزار قدم خارج ازده‌چاپارخانه‌ایست. درآنجا اسب عوض کرده روانه‌کزینسکی‌شدیم. فاصله‌این بیست‌وسه ورث‌بود.ازآنجاروانه به‌کرود بلوسك‌شدیم.شهرکوچك وقشنگی‌است. ازآنجا روانه به‌لاسوه ،دوساعت‌قبل‌از نصف‌شب وارد بچاپارخانه‌شده فاصله این بیست‌ویك ورث بود .

روزجمعه۱۹ـازآنجا روانه به‌شستکوه‌شدیم. فاصله این‌چهارده‌ورث بود .ازآنجاسواروروانه سیردی‌کروسکه شدیم. فاصله این سی‌وسه ورث‌بود . ده‌بزرگی بود. نهار خورده روانه مسك‌ایسك شدیم. فاصله این بیست‌ونه ورث بود . ازآنجاروانه‌مسکوسکی پوریس شدیم . فاصله این‌سیزده ورث بود . از آنجا سواررروانه‌روزمن‌سپوکس‌شدیم. فاصله‌این بیست‌وپنج ورث‌بود. ده‌بزرگی

۲ـ اگرکلمه ورث‌بتنهائی بمعنای یك‌ورث نیامده باشد قطعاً مقدار فاصله از قلم افتاده است .

۳ـ اگرکلمه «شد» اسم چاپارخانه نباشد زائد است .

است .

روز شنبه ۲۰ ـ ازآنجا روانه شهرورودنکس شدیم . ازجسر گذشته بشهررسیدیم. شهریست درنهایت صفا، هجده کلیسا دارد. آنروز درآنجا توقف نمودیم .

روزدوشنبه ۲۲ـ ازآنجا روانه ژوداوالنك شدیم. فاصله این بیست‌و پنج‌ورث بود. درآنجا چاشت خورده‌روانه پس‌توژواز شدیم. فاصله این‌شانزده ورث‌بود. آدم جنرال‌روسیه بوعده خواستن قولو نل‌خان‌آمده که‌شام درخانه او بخوریم‌سوار شده‌بخانه‌مشارالیه‌رفتیم. اسم ده‌اوکون‌کلاوس‌است. فاصله‌این‌هشت ورث بود . جنرال مزبور یکی از بزرگان‌کشتی انکریز وزبان انگریز را خوب میداند . مدت بیست سال بدولت انکریز خدمت کرده . بعداز ورود ، تعارفات رسمی‌کرده لازمهٔ مهمان نوازی‌را بعمل آورد . بعد از شام و گفتگو بمنزل رفت . فردای آنروز بتمشای[1] باغ او رفته اقسام‌گلهای رنگارنگ در آنجا بود . رودخانه از پایین باغ‌او میگذرد وخانه او درنهایت خوبی است. بعدازآن بهمراه میرزاجعفر مهندس بدیدن طویله‌او رفتیم. سی‌رأس اسب‌خوب در طویلهٔ او دیدم. مجموع ده‌مزبور ورعایای آنجا متعلق باوست. اسم‌جنرال مزبور سینادس است .

روز سه‌شنبه ۲۳ـازآنجاسوارو‌روانه چاپارخانه خلونیاشدیم. فاصله این هفت‌ورث است . از آنجا روانه زدونسکی شدیم . فاصله این بیست وشش ورث است . دهی خوبی[2] است . بازار وکلیسا بسیار دارد . سه‌ساعت از ظهر گذشته ازآنجا سوار وروانه‌خانه بوللونك روس شده نزدیکی بخانه‌اوپلی‌است. رودخانه ازآنجا روان می‌شود . ازآنجا گذشته بخانه بوللونك که ازبزرگان روس است رفته. خانه که‌باین خوبی باشد درولایت روس ندیده‌ام. ده کوچکی است متعلق به‌بوللونگ. درمنزل اوچای خورده بعدازآن چهل‌نفر ازمغنیان[3] که مجموع متعلق بخود اوست سازهارا کوك کرده بنواختن مشغول شدند . دو دخترمغنیه بآواز حزین به‌نغمه سرایی مشغول شده حالتی بحضار مجلس دست

---

(۱) بتماشای.

(۲) ده‌خوبی.

(۳) نوازندگان (آواز خوانان)

داده اکثر سرشك ازدیده روان‌کردند . چون آواز نغمه اینولا[1] درگوش بنده آشنا نبود چندان لذتی به‌بنده نداد . دختری فرانسه درآن مجلس حاضر بود در پهلوی قولونل‌خان نشسته خوش‌گل نبود لیکن بسیار خوش ترکیب بود . بزبان فرانسه بقولونل‌خان گفته بودکه اهل‌ایران سنگدل میشوند بسبب‌اینکه زیاده از بیست‌وپنج نفرراکه من می‌بینم ازآواز مغنیان گریه‌کرده چهارنفراز اهل ایران درینجا حاضرند یکنفر از آنها را محزون ندیدم . قولونل خان کیفیت‌را بمن‌گفت و گفتم بخدمت‌او عرض‌کن که سبب‌نگرستن مانه‌بعلت سنگدلی بوده . بنده‌را همیشه شوقی به‌نغمه دارد وآواز نغمه‌مرا حزین‌کرده وامروزهم البته چنین حالتی بمن دست میداد لیکن بعلت‌اینکه جمال توشمع این مجلس است مرا یارای آن نیست‌که حواس خود را مصروف باستماع نغمه‌نموده خود را حزین نمایم . جاذبهٔ حسن تو وجبروت جمال توکه سراتاپا عشرت‌افزا و غم‌زد است مرا ازگریه مانع کرده اگر تو دقیقه ازینجا غایب شوی دو مقابل دیگران گریه خواهم‌کرد . قولونل‌خان تعارف مرا بـاو حالی کرد . او را بی‌نهایت ازبنده خوش‌آمد. اگرچه دختر مزبور میبایست‌که آگاه باشد اورا وجاهتی چندان نیست‌که آنهمه تعریف ازبنده شنید لیکن درآنجا که‌گفته‌اند ریشخند را درهر مزاج سازشی است مثل خـاکشیر که او نیز در هیچ مزاجی ناسازگاری ندارد. یااینکه‌دختر مزبور خیال‌نمودکه درایران دخترخوش‌گل نیست بحدی‌که او در نظر بنده از خوبرویان خوش‌گل‌تر آمد . درهر حال دخترمزبوررا ازتعارف‌بنده خوش‌آمده. بعداز صرف‌چایی ازمنزل بوالکونك[2] روانه شدیم وبچاپارخانه آزولی رسیدیم . فاصله این‌نه ورث‌بود .

روز چهارشنبه ۲۴ـ روانه‌کرادجینس شدیم. نزدیك بشهر مزبـور رودخانه‌ایست. ازپل رود مزبور گذشته. شهر مزبور دربالای بلندی واقع‌است داخل بشهر شده. شهریست قدیم .کوچهای[3] آن‌کنده وخانهای محقر وکهنه. گویا اهل این‌شهر فقیرند . چهارده‌کلیسا دارد . وبازار آن نیز محقر بود . فاصله این نوزده ورث‌بود .

---

(۱) این‌ولا (این ولایت) .

(۲) ظاهرا همان بوللونك سابق‌الذکر است .

(۳) کوچه‌های .

روز پنجشنبه ۲۵ـ از آنجاروانه پالانه شدیم. فاصله‌این‌سی‌ورث‌بود. ده‌بزرگی است . درکنار چشمه نهار کرده ازآنجا روانه میکل‌الیکه[۱] شدیم . فاصله این بیست ورث‌بود . ازآنجا روانه یقریموکك شدیم . شهریست مشتمل برعمارات عالیه بازار ودکاکین بسیار دارد وشش‌کلیسا دارد . کوچهای آنرا سنگ‌کاری میکنند . فاصله این شانزده ورث‌ونیم است . یك‌ساعت قبل‌از نصف شب‌از آنجا روانه پولایی شدیم. فاصله این شانزده ورث بود . ازآنجا روانه نیکنیس‌کابه شدیم. فاصله این‌بیست وهفت‌ورث ونیم‌بود. ازآنجا روانه‌بقرولیك شدیم . قصبه بزرگی است . تخمیناً هزار درب خانه می‌شود . عمارات عالیه دارد رودخانه ازیکسمت آن جاری است . فاصله این‌بیست وپنج ورث‌بود . ازآنجا روانه طول شدیم. سه‌روز در‌طول مانده روز اول شب‌درینجا خوابیده فردا ساعت‌ده‌که دوساعت قبل‌از ظهر باشد ازمنزل خود بیرون‌رفته بمنزل‌یکنفر کرنل‌انکریز رفته‌که حال درخدمت دولت روس است وقولونل‌خان طالب این بودکه ماجبه[۲] خانه وسایر جایهای مخصوصی اینولایت‌را دیده باشیم و بنهجی که جبه خانه‌هارا ملاحظــه معروض میشود . اولا بهمراه کرنل انکریزی و قولونل‌خان وسایر رفقا بدیدن جبه‌خانه طول رفته جبه‌خانه درنهایت تقطیع ، تفنگهای[۳] که‌از کارخانه بیرون می‌آید اولا آنهارا مملو ازباروت‌کرده خالی میکنند . هرکدام‌که عیب دارد ناقص‌است شکافی برداشته ویا بکلی میشکنند و بجبه‌خانه پس میفرستند وهرکدام که بدون عیب بوده قندان و چقماق کرده بجبه‌خانه میفرستند و همیشه هنگامیکه جبه‌خـانه مملواز تفنگ و آلات بوده حکمی‌ازدولت میرسدکه اسباب جنگ‌را بسپاه داده‌باشند. بالفعل سی‌وپنجهزار تفنگ سربازی باتمامی اسباب در جبه‌خانه حاضر است . وبنهجی تفنگ‌های مزبور راگزارده[۴] بودندکه شخص نمیخواهد نظر از ملاحظه آنها بردارد و همچنین‌شمشیر سالداتی وتوبچی‌رابنظام خوش مرتب نموده‌اند. وهمچنین‌طبانچه بجهة سواره نظام وتوبچی درست شده وآلات جنگ خواه بامصرف وخواه‌غیر

---

(۱) ـ ؟

(۲) زرادخانه .

(۳) تفنگهایی.

(۴) گذارده .

مصرف همه‌را درآنجا گذارده‌اند ونیزهائیکه[1] بجهة سواره پس بندنظام وسپاه ضروراست ، ساخته ومهیاست. مباشرین جبه‌خانه لاینقطع درانتظام اوطاقها و پاك کردن اسلحه‌اند . ازپادشاهانیکه درانتظام جبه‌خانه بیشتر سعی‌داشته اهل کارکنان بجهة احترام او بعداز فوت‌او صورت او را ساخته برسم یادگار در جبه‌خانه میگذارند . بالفعل صورت چند پادشاه روس‌را ساخته وگذارده . هرکدام ازسلاطین مزبوربرسم یادگار یکی‌ازاسلحهٔ خودرا مثلاتفنگ یاشمشیر ویاطپانچه خزانهٔ پرقیمت مخصوصهٔ خودرا درجبه‌خانه فرستاده‌که نام‌اوهمیشه درآنجا ذکر شود وازآنجمله بسیار ازاسلحه و صورت سلاطین روسیه درآنجا مشاهده افتاد . درهنگام جنگ سه‌ماه یکدفعه ودر هنگام صلح درسالی یکدفعه اسلحهٔ جنگی‌که امتحان نموده‌اند بسربازان تسلیم وآنچه تازه ساخته میشود درجای آنها میگذارند . ملاحظه جبه‌خانه را تمام‌کرده بدیدن کارخانه تازه رفته‌ایم . اولاکرنل مزبور چرخی ساخته است که ازنجا[2] آب گرم می‌شود و چند کارخانه دیگر مطلقاً ازچرخ مزبور میگردد اتصال چرخها بیکدیگر و طریق بکارانداختن آنها نه‌چندان نفعی متصوراست . بعلت‌اینکه بنده‌رافرصت نشدکه بدقت مجموع‌را ملاحظه‌کنم . بالجمله باوجود اینکه حمایت دستگاه مزبور عمله‌جات آنهارا دو ثلث‌کم کرده‌اند مثلا قبل از ورود کرنل مزبور و اختراع چرخ مذکور قریب به‌بیست هزار عمله‌جات کلاً طراً در جبه‌خانه و کارخانه کلاً کار میکردند ودر سال ــ سی‌وششهزار تفنگ بسرکار پادشاهی میرسانند . عمله‌جات مزبور هرکدام دسته وسردسته وتابینی[3] داشته‌که نزاع و مناقشه درمیانه آنها نباشد . وهمچنین‌کشیش دارندکه درهفته هنگام نمازآنها حاضر شده وبا آنها نماز میگذارند[4] . وبعداز آن بملاحظه شهر رفته الحق شهریست آباد . رود عظیمی ازمیانه آن میگذرد . نصف‌شهر دریکطرف ونصف دریك‌طرف می‌باشد. یازده پل‌چوبی مضبوط درشهرطول می‌باشد . بیست‌وهفت کلیسادارد. این‌شهر مشهوراست بصنعت‌سازی خصوصاً آلات‌جنگ، مهمانخانه

---

۱ — نیزه‌هائیکه .

۲ ــ ازآنجا .

۳ ـ تابین(سرباز) .

۴ - میگزارند .

بسیار دارد . وجمعیت بسیاری دارد ومیوه‌جات خوب دارد. این‌شهررا آنچه مذکور می‌سازند اولا در بالای‌کوهی قلعچه کوچکی‌که حال چهاربرج دارد و سالدات بسیار در قراولی او مشغول می‌باشند ، ساخته بودند و بتدریج ما بقی شهررا ساخته بالفعل شهر وسیعی ومعمور و بـازار ودکان معموری دارد وهمه کوچهارا بسنگ فرش‌کرده‌اند وخانهای دوطبقه وسه‌طبقه دارد .

روز یکشنبه ۲۸ ـ ازطول روانه دلاکی شدیم . فاصله‌این چهـارده ورث بود . از آنجا روانه دشنه شدیم . فاصله این‌بیست ورث بود . از آنجا روانه زادود شدیم ده‌بسیار بزرگی است وجای باصفائی است. فاصله این‌بیست ودو ورث بود از آنجا روانه سرموکف شدیم . شهر بزرگ و خوبی است . رودخانه عظیمی دارد . دریك سمت آن درکشتی نشسته گذشتیم . وارد بشهر شدیم . شام درآنجاکرده شهر بزرگی است . بازار ودکان دارد ویازده کلیسا دارد ومهمانخانهای متعدد دارد. فاصلهٔ این سی‌وسه ورث بود . ازآنجا سوار وروانه منزل دیگر شدیم . عرض راه‌ما جنگل‌بود ودره ورود وپل‌بسیار درراه مابود . سه‌ساعت ازنصف‌گذشته بمنزل رسیدیم . ده‌بسیار بزرگی است . بازار بسیار دارد . دوساعت توقف نموده .

روز سه‌شنبه سلخ شعبان ـ ازآنجا سوار وروانه منزل دیگر شده عرض راه دهات وجنگل وچمن بود . اسم آنمنزل کورد پادوس بود . فاصله این سی‌وسه ورث بود . آنروز درآنجا توقف‌کرده بسبب اینکه مدت سه روز است‌که قولونل‌خان بهمراه زنک‌گرجیه به‌مهمانی یکنفر ازجنرالان رفته .

قصبه بزرگی است . رود از یکطرف آن میگذرد . امروز میرزا جعفر مهندس ومیرزا رضا بجهة غسل شب اول رمضان برودخانه رفته میرزا رضا از قرار تقریرخود درمیان رودخانه‌کم قوت شده ونفس‌او تنگ وبیحال شده‌لیکن ازآنجاکه رحم خدا درهرجا و بهرحال شامل احوال همه بندگان است او را از قضیه مذکور نجات داد . امروزعصرآقا محمد علی نوکر صدراعظم رادیده چون مشارالیه بهمراه میرزا ابوالحسن‌خان ایلچی دولت علیه روسیه رفته بود البته بجهت مهمی‌عظیم برسم تعجیل روانه ایران است . با مشارالیه از هرجا صحبت‌کردیم . گفتم بنده‌را اعتقاد اینکه دهات روسیه بکلی‌خراب است‌که‌مرد درآنجاکم دیدم. مشارالیه مذکورساخت درنمدت[1] که‌امپراطور بجنگ‌ناپالیان

---

۱ ــ درآنمدت.

رفته هر چه توانستند قشون روسیه را بهمراه خود برده و علی‌الدوام خلق را بجهة پست بند[1] سپاه اوبطـرف فرانسه روانند . اینکه در دهات مرد کمتری دیدی سبب‌کلی‌آن این‌است لیکن ازخفت اوضاع وحقارت جاووضع خود ازآقا محمد علی منفعل‌شدم . بعداز گفتگو هنگام غروب‌آفتاب مشارالیه عازم‌ایران گردیده وما شب درآنجا ماندیم . روز غره شهر رمضان هنگام طلوع فجر از آنجا سوار وروانه مسکو گردیدیم . عرض‌راه ، دهات بسیار بود و فاصله این سی‌ودو ورث‌بود . بحوالی مسکو رسیدیم . دروازه‌ایست قراولان نشسته افیسر روس بهمراه مابود . بعداز اطلاع ازحقایق احوال‌ما ، مارا اذن دخول‌داده‌از کوچه وبرزن‌گذشته پل بزرگی است . کشتی بسیاری دربالای او کار میکند . ازآنجاگذشته واردبمنزل شدیم. تاریخ ورودمن‌بمسکو یکساعت ازظهر گذشته غره شهررمضان بود مطابق ششم اکثت عیسوی ودرین روز بعلت اینکه ده روز دراینجا توقف میکنیم همه قصد اقامت‌کرده وصایم[2] گردیده‌ایم . واما دربنجا بقدریکه توانم تعریف مسکورا میکنم وچون بالفعل مشغول به تعمیر وخـرابی دوسال ونیم قبل‌که بناپارت امپراطور فرانسه ازپی تسخیر این مملکت روسیه با سپاهی انبوه‌آمده وشهرمسکو بعلت ورود اوآتش‌گرفته بود اولا تعریف‌خود مسکورا میکنم وبعد ازآن هرچه توانم درسبب تحریك بناپارت بولایت روس‌و طریق تخریب سپاه‌آن وچاره نمودن دولت روسیه درکارآن و مراجعت باقلیل سپاهی‌بی‌نیل مقصود . امامسکو وتعمیرآن . مسکو شهریست از جملـه مشاهیر مملکت روسیه . شهرمزبور اولا درعرض مدت پانصد سال یا زیـاده پای تخت روسیه‌بود . بعدازاینکه الکزندر بزرگ مسمی بپطربود . بطر پورغ را بنیاد کردالی‌حال پای‌تخت مملکت مزبوربطرپورغست عرض‌شمالی مسکوبخطاستوا چهل‌وپنج درجه وسه‌ربع درجه است وطـول‌آن ازلندن بسمت مشرق سی‌وهفت درجه ونیم است . بنیاد مسکو اولاً درکنار رود مسکوا شده‌که بالفعل از میانه شهرمزبور میگذردونام شهرووجه تسمیه‌آن بمناسبت رودمسکو است. بانی‌شهر مسکوجارج خلف ولادیمرمونوماکای بزرگ‌کل روسیه بوده‌است . تاریخ بنیاد آن سنه ۱۱۵۴ عیسوی مطابق سنه ۵۳۶ هجری‌است . دویست وپنجاه سال بعد

۱ـ پشت بند .

۲ـ روزه‌دار .

از بنیاد مسکوار کی ساخته‌اند که محل نشیمن پادشاهان روسیه بوده است . بانی آن دانیال خلف الکزندرنوسکی که یکی از پادشاهان روسیه بوده است میباشد وبعد از آن بتدریج خانها وعمارات عالیه در آن بنیاد کرده‌اند وچون شهر مزبور انضباطی نداشت درسال سنه ۱۳۸۲ عیسوی مطابق سنه ۷۹۲ هجری امیر تیمور شهر مزبور را مسخر نموده ومدتی در آنجا مانده بعد از آنکه امیر تیمور فوت شده مجددا شهر مزبور وبعضی از نواحی دیگر بدست روس افتاده ولیکن بکرات طایفه تاتار تاخت وتاراج بقلعه مزبور برده برخی از نواحی روسیه را گرفته و معدودی از سپاه تاتاریه درمسکو مانده وهنگام جلوس ایوان وسلیویچ در روسیه که مدت سیصدوهشتاد سال میشود که همه تاتار را ازمملکت روسیه بیرون کرده وبناهای خوب ازاو درمسکو بنیاد افتاده است ومسکو یکی از ولایات بزرگ روسیه است و جمعیت آن زیاده از جاهای دیگر است وبزرگان و عمال واعیان دولت روسیه متوقف درمسکو هنگامیکه پطراول بطرپورغ راپای تخت نمود ، سعی بلیغی نموده که امرارا ببطرپورغ برده آنها قبول نکرده‌الی حال توقف درین شهر دارند .

سبب نرفتن آنها اینکه قاعده ولایت روس هرکدام ازامراکه دهی موروثی دارند رعایای ده مزبور بالکلیه مملوك وعبدمالکان دهات هستند[1] وهرکدام از بزرگان مزبور دهات چند دارند وحکمرانی برعایا که درمعنی غلامان آنها هستند مینمایند ودرصورتیکه دربطرپورغ روندرعایای آنها بهمراه آنها نخواهند رفت بلکه درآنجا که پای تخت سلطانی است همه بایدیك نسبت داشته وکسی برتری بدیگری نجوید بآن سبب امرای مزبور درآنجا توقف دارند. بزرگی شهرمسکو بدون کم وزیاد بیست وشش میل که تخمیناً هشت فرسخ ونیم الی نه فرسخ دوره آنست وابنیهٔ آن بقاعده وقرینه نیست . مثلا درکوچه[2] دوخانه بزرگ خوب وخوش نما دارد وپنج خانه بدترکیب درپهلوی آنها ساخته‌اند. اما جمعیت مسکو اهل روس وجمعی ازایران افواهاً مذکور میسازند که بقدر پانصدهزار نفر جمعیت

۱ـ این دوره از فئودالیسم را سرواژ میگویند . سرودهقان وابسته بزمین است که بازمینی که درآن کار میکند خریدوفروش میگردد ارباب ومالك سرورا سینیور میگویند .

۲ـ کوچه‌ای .

این شهراست . اما آنچه درتاریخ فرانسه و دونفر انکـریز دردست یکنفر از رفقای ما بود وهرکدام ازروی دقت وتحقیق نوشته‌اند ، جمعیت متوقفین‌شهررا دویست وپنجاه نفروجمعیت حول وحوش ـ دهات متصله بمسکوپنجاه هزارنفر است . برخی‌ازکوچهای‌آن عریض وسنگ‌کاری وپاك‌است و بعضی‌تنگ‌وناپاك میباشد و همچنین بازار ودکان برخی عریض وبرخی تنگ است . و اما ابنیهٔ مشاهیر شهر اول ارك‌است‌که دانیال[1] مزبور بنیادکرده است . ارك مزبور در مرکزشهر وجای بلندی بنیادشده‌است. دیوارهای بلند ازسنگ وآجرساخته‌اند برج وباروت وتوبخانه درآن حاضراست . وارك مزبور محل‌سکنی بزرگان‌و پادشاهان روسیه بود . بالفعل دریکسمت ارك مزبور خانه پادشاهی است . یك سمت‌آن‌کهنه ولیکن مابقی‌آن تازه وخوب است و هرکدام از پادشاهان بسلیقه خود عمارتی‌درآن بنیادکرده‌اند وبآن سبب عمارات خانه پادشاهی بدون‌قاعده ساخته شده . یکی‌ازجمله عمارات ارك اوطاقی‌است بزرگ در سقف‌آن اوطاق اشکال مختلفه دارد . باطلا منقش‌است . مقابل عمارات در دیوار نشان هریك ازپادشاهان بجهة یادگارآنها نقش‌کرده‌اند . اکثر اوطاقهای‌آن‌کوچك است مگریك اوطاق بزرگ مسمی بمصلحت خانه و اوطاق مزبور مختص باین بوده که هنگام‌که سفرای دول غریبه بمسکو وارد میشدند در اوطاق مزبور بخدمت پادشاهان میرسیدند . سقف‌آن اوطاق است[2] نه مسطح. ستون سنگی‌بزرگی‌در میانه اوطاق بجهة پل‌اوطاق برپاست‌که همه سقف دربالای ستون مزبور است . درخانه مزبور پطربزرگ‌که باعث احیای نظام ودولت روسیه بوده‌اشت ، تولد یافته بتاریخ سنه۱۶۷۲ عیسوی‌که یکصدوچهل وهفت سال قبل‌ازین است و در ارك مزبور تاج پادشاهی واکثرجواهرات متعلقه بپادشاهی وجبه خانه وکتاب خانه وسایر متعلقات اسباب سلطنت میباشد . دو کلیسا در ارك مزبورکه قابل تذکار است . اولاً کلیسایی است مسمی بسنت میکل‌همه پادشاهان وشهزادگان درآن مدفون هستند . هرقبری بقدرـ سه‌چهار یك اززمین بلندتر ودربالای‌آن سنگی‌است درروی‌آن لوحی ازنقره متصل بسنگ است . دربالای آن نام‌شخص

۱ـ دانیال خلف‌الکزندوینوسکی سابق‌الذکر .

۲ـ ظاهراً دراین جمله‌کلمه‌ای ازقلم افتاده‌است .

مدفون وسن آن و نسب آن حك كرده اند ، وثانيا كليساى مهريست [1] كه منسوب بمريم است .

درين كليسا هنگاميكه هر كدام از پادشاهان بجـاى پدر خود بر تخت نشيند ، اولا بكليساى مزبور آمده تاج پادشاهى را بزرگ كليساى كل روسيه بجهة تيمن برسر پادشاه گذارده و بعد از آن خليفه مزبور باساير كشيشان بدعاى او مشغول ومبارك باد باوميگويند . درين كليسا تنها بزرگان دين عيسوى مدفون هستند وازجمله چيزهائيكه بنظر بنده عجايب آمد ناقـوس اين كليسا ها است . ولايت [2] روس هريك از بزرگان كه اظهار دين دارى ميكنند ناقوسى بجهة كليسا ميسازد وهركه را ارادت واخلاص بدين عيسوى زياده است ، ناقوس آن بزرگتر است اورا اعتقاد زياده وشهرت آن درميانه مردم بيشتر وعامه مردمان اورا بيشتر احترام ميكنند. ازآنجمله يوريس كودانف كه يكى ازپادشاهان روسيه بوده است ناقوسى دريكى ازكليساى ارك گذارده است كه وزن آن چهل وهشت هزار من تبريز است و از آن وقت نام يوريس كـودانف مشهور ومحبوب اهل روس افتاد الى اوقاتيكه آن زنى كه بتخت رسيده مسمى بابيزاس آن [3] گرديد. اوناقوسى بيكى از كليسا [4] ديگرارك ميگذارد . مدتـى متعلق [5] بوده بالفعل برزمين افتاده بعلت سنگينى وزن برزمين افتاده است. اهل يوروپ اكثر بتماشاى اومى آيندو بزرگترين ناقوس دنيااست . شش زرع ونيم شاهى بلندى آن است وبيست ويكزرع دورهٔ آن وسه چهاريك [6] قطر آن ، ميانه آن خالى است. ازقراريكه دركتاب آنها نوشته اند هفتادو دوزرع تبريز [7] وزن آنست هنگاميكه برزمين افتاده يكطرف آن شكسته است . دونفر ميتوان ازشكاف آن گذشت . و در ساير [8] شهر كليساها زياده از

---

۱ ــ ؟

۲ ــ درولايت .

۳ ــ ؟ ...

۴ ــ اوناقوسى بكليساى ديگرارك ميگذارد .

۵ ــ معلق .

۶ ــ سه چهارم زرع شاهى (سه چارك) .

۷ ــ دراين نسخه روى كلمه زرع نوشته شده است «هزار من ص» وكلمه تبريز هم مخدوش است . بنظر ميرسد هفتادو دوهزار من تبريز باشد .

۸ ــ ساير نقاط ...

اندازه حساب دارد . یعنی‌از هزار متجـاوز است . چهار صدو هشتادکلیسای متعلقه به ارمنی و گرجی‌وروس که درمذهب ارامنه هستند میباشند ومابقی متعلق بگریك‌که اندك اختلاف به ارامنه دارد میباشد . دراصل‌کلیساها بعلاوه صورت مریم وحضرت عیسی‌که درهر طرف بصورت وهیئات علیحده کشیده‌اند باصلیب وغیره‌که همیشه عیسویان سجده بصورتها مینمایند . صورت بعضی ازعلمای‌ادیان آنها وحواریان حضرت عیسی‌را کشیده‌اند وبآنها نیزاحترام مینمایندوبتدریج صورت پرست‌هستند وعوام ، پرستش بهمان نقش دیوار نموده واستعانت وامداد ازآنها میجویند ودربالای هرکلیسائیکه صورتی ازسنگ ویاصورتهای متعدداز سنگ است ازعلمای دین وحواریان وغیره میباشد .

عامهٔ مردم‌هنگام عبور بمحض‌رویت ، بآنها ایستاده احترام وتعظیم‌بآنها نموده بعدازآن میگذرد . اگراین طریقهٔ عبادت را شرك ندانم پس‌کـدام یك شرك خواهد بود . وازجمله معبدها دوصومعه است‌که دختران ارامنه وگرجی وروس که تارك دنیا شوند بمعبد ها رفته مادام حیات در آنجا خواهند ماند . اگردختری فرضا بصومعه رفت ومدت دوسال درآنجا ماند ، اگرقبل ازدوسال اراده نمودکه بیرون رود قادراست وچنانچه یك روز از دوسال ازتاریخ ورود او بگذرد موافق شرع خود نمی‌تواند بیرون رفت . رودخـانه مسکو اصل نام آن مسکواست . شهر مزبور مسمی بآن است ودو رود دیگر متصل بآن میشود یکی بلکیه ودیگریاسه است . وازجملـه جاها کتابخانه‌ایست آن کتابخانه از ابنیه‌کثرین سلطانیه‌روس[1] است. دفاترهمه روس وکتاب علوم ازهرزبان‌وعلمی درآنجا حاضر است . درب و دیوار وزمین اوطاق مزبور از آهن است‌که من باب‌الاحتیاط‌آتش درآنجا نه‌افتد .کتابهارا بنهجی‌گذارده‌اندکه شخص‌کتابدار هرکتاب راکه شخصی بخواهد فورا میدهد وازجمله ابنیه مسکو مدارس‌آنست. یکی‌از ابنیه الیزابت سلطانه روس است ششصد طلبه مشغول بدرس‌اند . بیست‌و سه مدرس دارد وطلبه مزبور خـوراك ولباس و سایر آنها از سرکاری پادشاه میرسد . مادامیکه‌کامل نیستند ازآنجا بیرون نمیروند وهنگامیکه میخواهنداو رابخدمت مأمور بکنند مدرس اول‌آمده همه‌راکه مظنه‌کمال درآنهاهست‌امتحان میکنند چنانچه‌کامل شده‌اند بیرون‌آورده دیگری رابجای اوفرستاده. چنانچه

---

۱ ـ کاترین سلطانه روس .

کامل‌نشوند بیرون نمی‌آورند. درششماه یکدفعه بامتحان‌آنها میروند وعلومی که درمدرسه مسکو بآنها تعلیم میکنند بموجب مفصله است :

علم‌الهیات که علم مذهب‌است فلسفی وطبایع تواریخ دانی علم مساحی
علم حساب معماری قلعه‌سازی علم توبخانه الجبره صورت‌کشی
جنگ شمشیر .
رقاصی وخواندن نوشتن‌گریك ولاتین .

روسیه وفرانسه ، انکریز ، نمسا ، ایتالیا زبان ترکی و تاتاری هم میخوانند ودوسه مدرسه دیگر داردکه اهل شهرمتکفل اخراجات آنهامی‌شوند وازجمله ابنیه مسکو دارالشفایی است ، بانی‌آن امپراس‌کثرین سلطانه روس بوده اخراجات‌آن را اهل شهرمحضالله میدهند. پنجاه وشش‌سال است‌که آنجا رابنیادکرده‌اند ودرآنجا اطفال بی‌پدر را نیز تربیت میکنند .

هشت هزار طفل درآنجا هست د هرطفل صغیرکه در آنجا برند بدون مضایقه بدست دایکان سپرده رخت وخوراك دایکان[1] حاضراست .
اوطاقهای‌آن بزرگ وشش طبقه است . اطفال مزبور مادامیکه بسن هفت سال نرسیده دریك‌جا منزل دارند . بعداز هفت سال دختران را درمنزل علیحده گذارده پسران را بشرح ایضا . دختران را تعلیم خیاطی وجوراب بافی‌ودرس زبان میدهند وپسران را تعلیم‌آهن‌گری و چقماق‌سازی وغیره می‌کنند . اینها را الی چهارده سال مشغول باشغال نموده بعدازآن ازخودآنها تحقیق‌کرده‌که بچه شغل خودآنها رغبت دارند . موافق خواهش‌آنها ،آنها را برسرکارمعین میکنند . الی بیست ویك سال بهرشغلی‌که خودآنها مایل‌هستند مشغول میشوند وهنگامیکه به بیست ویك سال رسیدند ، هرکدام را بقدر استعداد برسرکاری گذارده‌که ازکسب و هنرخود متکفل احوال خود شوند . یکسمت آن خانه بجهة بیماران وفقرائیکه غریب ویابومی هرمذهبی دارد مضایقه نیست . بمحض اینکه بدارالشفا رفته طبیب ورخت خواب وخدمتگذار ودوا و سایر ضروریات بجهةآنها حاضراست . ودر مدتی‌که اطفالان مذکور سابق درآنجا هستند وهر کدام کاری‌کنند ،منفعت آنکار متعلق بآنخانه است . وهرکس از اهل‌شهرکه بدارالشفا رفته البته بملاحظه‌کار دختران وپسران میروند وازراه خیر خواهی

۱ـ ظاهرا رایگان باشد .

چیزی ازآنها خرید ومحضالله نیازی‌بآنها داده، وجوه مزبور مصروف بآنخانه میشود . ازآنجمله هنگامیکه میرزا جعفرمهندس بآنجا رفته‌کیسه ابریشمین‌از آنها خریده ووجهی بآنها داده . قبل ازاینکه بنده ازحقیقت این‌خانه واوضاع آن اطلاع بهمرسانم روزی بعزم سیربحوالی آنخانه رفته عمارات عالیه وسیع خوبی بنظرم‌آمد. داخل بعمارت مزبورشده بطریق کاروانسرای بزرگ‌صحنی مربع دارد واطراف‌آن کلاً عمارات پنج طبقه وشش‌طبقه ساخته‌اند . سربازان درقراولی نشسته یکطرف‌آن باغی‌است‌که هر وقت جوانان مزبور را دماغ از تحصیل سوزد درآنجا رفته تفریح دماغ می‌کند[1]. بنده ازکیفیت‌آنخانه اطلاع نداشتم واحدی زبان‌دان نزدیك نداشتم‌که ازاو استفسار نمایم . برسبیل عبور جوانی‌آمده باشاره مرا طلبید وراه‌نمایی بیکی از خانها نمود . مـرا بخاطر رسیدکه درآنجا بدون رخصت داخل شده‌ام . شایـد آدم مزبور متعلق بحاکم شهراست مرا ازپی مواخذه میطلبد . میخواستم بهمراه اونروم . اما بخیال‌این که خلاف قاعده ازمن سرزده‌که داخل باینخـانه شده‌ام بـدون رخصت ، اگر بهمراه اونروم شاید سربازان مرا بزورآنجا برده مورد خفت من‌شود . طوعاً وکرهاً[2] بهمراه اوباوطاقی وسیع درطبقه سیم داخل‌شدم . بعد ازورودکه‌انتظار حاکم شهر ومواُخذه‌آنرا میکشیدم . شش نفر مغنی‌نشسته بنغمه چنگ‌وکمانچه مشغول بود . حیرت من زیادشده مجموع برخواسته[3] مرا نشانیدند بعد ازآن چهار زن متشخصه داخل‌شده بفرانسه بامن‌گفتگوکردند جواب ندادم. بروسیه وانکریز حرف زده بازجواب نشنیدند . یکنفر بترکی حرف زده بنده جواب دادم . ازقول زنان عذرخواهی ازمن‌کرده از قرار تقریر شخص مزبور زنان مذکور مباشرین وبزرگ و سرپرست دختران‌آنجا هستند وچند نفر مباشرین پسران‌اند . زنان مزبور بنده را بالباس غریبه دیده خواهش‌کرده بودندکه با من‌گفتگوکنند .آدم بعقب بنده فـرستاده . خواستم عـازم شوم مترجم مزبور گفت زنهای مزبور حکم داده‌اندکه امروز دختران وپسرانیکه مشغول برقص میشوند زودتر باینجا آمده‌که توآنها را به‌بینی.آنوقت حیرت من زیادترشده

۱- می‌کنند .

۲ ـ خواه ناخواه .

۳ـ برخاسته .

که چه دختر وپسر، درآنوقت مفصلا اطلاع ازخانه وقاعدهٔآنجا نداشتم . قبول کردم که درآنجا توقف کنم بفاصله ربع‌ساعت پنجاه نفردختران ماه‌سیماوپنجاه نفرپسران گلعذار بالباس مقطع داخل باوطاق شده هیچکدام ظاهراً ازچهارده زیاد عمر نداشتند بعدازآن مغنیان‌چنگهای خودرا سازکرده همه دررقص‌مشغول شده بعدازاتمام رقص ازآنجا بیرون رفته پنجاه نفردیگر یکدفعه‌آمده مشغول برقص شده الی‌حوالی غروب درآنجا ماندم بعد ازاتمام رقص رخصت خواستم زنان مزبور مرا مانع‌شده چایی‌حاضر کردند . بنده عذر آوردم مترجم مزبور گفت خیال مکن‌که زنان مزبورکم پایه‌هستند واگر در نزدآنها چای نخوری ترك ادب خواهد بود و آنها را بی‌نهایت از خود ناراضی خواهی کرد . گفتم مقصود من‌آن نیست که عذرآوردم[1] دراین ماه ما مشغول بروزه هستیم. مراتب رابآنها حالی‌نمود . جواب گفتند اگر نیمساعتی‌نشسته در حوالی مغرب چای خورده بروی چه مانع‌دارد . بنده قبول‌کرده الی مغرب در آنجا مانده چای خورده مراجعت بمنزل‌کرد . درروزیکه بنده بملاحظه رقص دختران وپسران مزبور رفته بودم قبل‌ازاطلاع ازحقیقت احوال‌آنها مظنه‌کردم کـه آنها اطفال تجار ونجبای شهرهستند . بسبب اینکه لباس آنها کمتر از هیچکس نبود و اما تجارت مسکو، تجارت مسکو مطلقا ازسمت سیبریه پوست قراخز و سنجاب و ثمور وغیره بمسکوآورده وازآنجا باسلامبول وایران و حاجی ترخان و رشت میرود . وازرشت ابریشم بافته ونبافته بولایت روس میرود و از حاجی ترخان اقمشه هند وشکر ونبات وادویه آورده ومروارید از اسلامبول بآنجا میبرند . دوبازار وحجرات آنها مطلقا خرید وفروخت میشود وبلوریکه در ولایت روس ساخته شده مطلقا بمسکوآورده واز آنجا بولایات غریبه میفرستند چون دولت روس‌کسبه ازهریك از بلاد فرنگستان بولایت خود آورده‌اند اکثر آنها ترقی معقولی‌کرده بعینه مثل سایر فـرنگ اهل‌صنعت کارهای خـود را به بزرگان نموده ونشانی‌گرفته که وقتی خود به تنهایی مشغول بشغل مزبور بوده ودیگری کار اورا نسازد ، صنعت‌کار مزبور خیلی صاحب مایـه میشود وسعی میکندکه چیزی ازخود اختراع‌کرده باشد وازجمله کسبهٔ این‌شهر، نجاران چندهست‌که اوطاقهای چوبی‌ساخته بهراندازه وترکیب دربازار حاضراست. هرکس‌اوطاقی

---

۱ ـ عذرآوردم .

میخواهد دربازار رفته ، پسندکرده ، چون پارچه پارچه است در بالای گاری حمل وبخانه خود میبرد. نجاران مزبور آنهارا بترتیب بیکدیگر متصل‌میکنند وخانه‌دیگری هست‌که اوراخانهٔ دیوانگان میگویند. خانه مزبور خانه‌بزرگی است زیاده از صد اوطاق بزرگ دارد وخدمه چند دارد هرکرا عقل‌زایل شود ویا بکلی دیوانه‌گردد و بعلت نقص عقل آزار بمردم خواهد داد بخانه مزبور برده خوراك وجامه‌آن مادام حیات حاضر است . اگر درین ضمن خدا او را شفایی‌داد ، اورا امتحان نموده بیرون میفرستند والا درآنجا اورا نگاه داشته طبیب ودوا وخدمه بقدر ضرورت دارند . بعضی‌از جوانان خوش قامت‌درآنجا دیدم‌که‌آنها دیوانه عشق شده بودند · باینمعنی که درینولایت [1] ، دختران در مجالس پسران را میتوانند دید وبعضی ازجوانان دختران را دیده بیکدیگر مایل‌شده چنانچه بعداز مصاحبت‌آنها پدران‌آنها راضی بعروسی‌آنها نشده‌آنها رامنع ازدیدن همدیگر کرده آنها مجنون میشوند وهنگامیکه کدخدایان شهر سراغ نمودندکه آنهارا جنونی عارض‌شده بخانه دیوانگان برده درآن‌جاآنها را بمعالجه وعدم رویت محبوب،آنها را بحال می‌آورند . بعضی ازآنها بحال اول می‌آیند . لیکن برخی‌آنها بحدی مستغرق بحـر عشق گردیده که مادام حیات مجنون‌هستند . نظام ولایت اینکه هرکس ازمرتبه خود تجاوز ننموده و کسی مواصلت بکسی‌که باو مقابله نکند ، نکند ، اگرچه بکرات اطفال خود را مجنون دیده لیکن فنای اولاد خود را ترجیح بمواصلت نانجیب میدهند و آنها را منع نموده بألاخره دیوانه میشوند . و از جمله قواعد دیگر اینولایت اینکه شش‌روز بعد ازورود باینولایت برسبیل عبورگذر میکردیم جمعی‌کثیراز مجرمین ودوستاقیان[2]را دیده‌که با سالداتها قـراول میرفتند . سبب‌آن تحقیق نموده‌گفت اشخاصی‌که تقصیرکار هستند از برای تنبیه آنها بازاء تقصیر آنها مدت معینی باید مشغول بکارفعله شوند. صبح‌آنها را برده برسرکار میگذارند وعصرآنهارا داخل بزندان میکنند، قاعدهٔ اینولایت اینکه مدت یکسال‌هرکس از مقصرین ودزدان وقاتلان مردم‌که‌گناه عظیمی‌کرده‌اند محبوس نموده درسر سال‌آنها را بخانه قاضی حاضرکرده از روی دقت بتقصیر آنها رسیده هرکس

۱- دراین ولایت .

۲ - زندانیان .

تقصیر بسیار عظیم کرده مثلا قتل نفس نموده اورا بدار میکشند وهر که تقصیر از اوکم کرده مادام حیات بسیبیر فرستاده . وکمتر ازآن ، بقدر گناه آن بایدمشغول بکار بنایی و شغل دیوانی بوده تا آنکه مدت وقت مزبور بسر آمد او را آزاد میکنند . و کسی که تقصیر او کمتر است ، بجریمه کردن او را مرخص می کنند .

روز هشتم شهر رمضان ـ روزعید عیسویان بوده اهل مسکوازشهر بیرون رفته درکلیساهای خارج از شهر میروند وزیارت می کنند . روز دیگر جوانی‌است‌که ما درخانه او منزل داریم . در زبان فرانسه ربط کاملی دارد و مدتی درحاجی‌ترخان مانده از ارامنه است وزبان ترکی‌را درنهـایت فصاحت میداند . کتابی دردست داشت‌که تاریخ‌اول ترقی‌ناپالیان الی هنگامیکه ازروس مراجعت بفرانسه نموده مفصلاً مشروحاً شخص افیسری ازافیسران نمسابزبان فرانسه وروسیه نوشته‌بود وچون بالفعل ازآثار خرابی‌مسکو هنگامیکه‌بناپارت بعزم تسخیراینولا آمده بود باقی‌است بنده‌را رغبتی مالاکلام[1] دراین افتاد که به حمایت اوهنگام عزیمت ناپالیان بسمت روسیه ومادام توقف او وقایع اتفاقیه وتدبیرروسیه در اخراج اورا مفصلا معروض‌دارم . بنابر آن شخص مزبور را درمنزل‌آقا محمد علی تاجرشیروانی برده وموافق‌آنچه درکتاب مزبور نوشته بودند ترجمه نموده امید هست‌که خالی‌از نفع نباشد . تعـداد اسامی نفری و اسباب جنگی بناپارت‌که بهمراه خود ازپارس[2] برداشته عزیمت روس رانموده است بدین موجب است :

سپاه پولندی	سکسان	پروسیه	ایتالیا
شصت هزار نفر	ده هزار نفر	بیست‌ودو هزار نفر	بیست هزار نفر

آستریا	لوبریان‌که یکی‌از ولایت نمساست وپسر ناپالیان دخترلوجین سردار آنها راگرفته	وست فلیان که یکی از ولایت نمسا وبرادر او حروم سردار آن سپاه بوده
سی‌هزار نفر	بیست هزار نفر	بیست هزار نفر

۱ ـ نگفتنی (بیش‌ازحد) .

۲ـ پاریس .

وارتم برجن که دختر او را برادر ناپالیان حروم بعقد خود در آورده	ورمس که یکی از طوایف نمسا است	اسپانیال
چهارده هزار نفر	ده هزار نفر	چهارده هزار نفر

فرانسه ونمسا ومتعلقات آنها [1]
دویست وشصت ودو هزار نفر

تاریخ حرکت بناپارت ازپاریس وعزیمت مملکت روسیه بتاریخ نهم ماه می عیسوی سنه ۱۸۱۲ ناپالیان باکل سپاه خودکه چهارصدو نودوسه هزار نفر باشد ازپاریس خروج و بعزم تسخیر روسیه وارد بآنولایت میشود . اولا قریب بشهر ویلنه که یکی ازشهرهای روسیه است میرسد .

سابقاً امپراطورروس باسپاه کثیری درویلنه بوده وهنگامیکه خبر نزدیك شدن بناپارت وتعداد نفری سپاه اورا شنیده خودرا حریف اوندانسته پل ویلنه که محل معبرسپاه است خراب کرده واسباب جنگ وآذوقه هرچه درآنجا بوده بهمراه برده شهرکی خالی درآنجا میگذارد . چون ناپالیان ویلنه را خالی دیده دوروز درآنجا توقف نموده بعد از آن روانه شهر ئواکرودیك میشود . شهریست بزرگ ولیکن امپراطور بهریك از بلاد روس که قلعه مضبوط نداشته که نه توانسته سپاه بجهة مهارست آن گذارد . غلات وآذوقه راکلاً آتش زده اهالی شهر راکوچانیده درینجا نیز بناپارت شهری ویران وخراب دیده بلکه علف صحرا را نیزآتش زده بودند . ازآنجا روانه مسکو میشود . درراه بشهر اسمولنسکو که عظیم شهری از شهر هـای روسیه بوده میرسد . در آنجا بسپاه روس ملاقات میکنند . جمعی از روسیه و توبخانه و سرباز وسواره که در تحت برلکی وتالی [2] که یکی از جوانان بزرگ روسیه است بوده درحوالی شهر تلاقی طرفین واقع مدت دوساعت بمقابله مشغول وجمعی کثیری مقتول گردیده بالاخره سپاه روس تاب نیاورده بجنگ وگریزداخل بشهراسمولنسکی شده هنگام ورود بشهرجنرال برلکی وتال حکم بسپاه میکندکه آنشب بمسکو روانه شوند. سپاه

۱ـ نمسا = اطریش ـ (بعضی اسامی فوق درست خوانده نشد و عینا شبهه نویسی گردید) .
۲ ـ ؟ ..

ناپالیان دریکطرف شهرمانده روزانه دیگر جنرال مزبور مشغول بقلعه داری بوده لیکن مجموع مردم را هرکس بارکش‌داشته و توانسته که اسباب خود را بیرون برد حکم‌کرده‌که از شهر بیرون روند و آنشب خود با سایرسپاه و مردم شهرهرکه توانسته بهمراه او از شهر بیرون رفته و هنگام خروج آتشی بشهر انداخته اکثرخانها میسوزد و خود و سایرین بسمت مسکو فرار میکند . سپاه فرانسه روزانه دیگر بخاطر جمعی بتاخت و تاراج مشغول و رسیدن آذوقه زمستان داخل بشهر مزبور شده شهری خالی‌از مردم و سوخته می‌بینند چیزی که در آن شهر باقی مانده بود توبهای قلعه و خانه بزرگ کلیسای مسیحی . ناپالیان‌درخانه بزرگ کلیسا مانده‌وسایرسپاه فرانسه درکلیساها وجاهای‌دیگر توقف‌کردند . بعد از سه روز ازآنجا خروج وعازم مسکو گردیده و اما سپاه روس‌که چهار روز قبل‌از شهر مزبور روانه مسکوگردیده درهرجا بدهات و شهرهای عرض راه رسیده مردم واموال‌آنها راکوچانیده وآتش‌زده ودر هرجا که‌رودخانه وپلی‌بوده پلهای مزبوررا نیزخراب‌کرده نزدیك بمسکوکوتوساف که یکی‌ازجنرالان‌بزرگ‌روسیه‌پیرمردی‌پیرمردی[1] ، هفتاد ساله‌که‌سالهاسردار سپاه‌روسیه‌بوده وبادولت عثمانی‌سالها مجادله مینموده کوتوساف مزبور ازجانب پادشاهی سردارکل سپاه میگردد . سپاهی انبوه باتوبخانه واسباب جنگ‌جمع نموده منتظررسیدن ناپالیان ومقاتله[2] بوده در روز چهارم شهر سپتنبر عیسوی سنگری ساخته قشون خود را جا بجا نموده در روز ششم سپاه فرانسه بمقابل رسیده دریك سمت فرودآمده دوساعت ازظهر گذشته هنگامهٔ جنگ‌گرم واز دو جانب سپاه خونخوار درآرزم‌آمده یك طرف معسکر[3] کوتوساف جنگل‌وطرف دیگر سنگری ساخته از سمت فرانسه هجوم بروس برده سواره فرانسه تاخت بآنها نموده الی‌دم سنگر رسیده و از طرف روسیه بضرب توب جمعی کثیر از فرانسه را مقتول نموده بالاخره از دو طرف حمله بیکدیگر نموده . دور هم ریخته سپاه روس بقاعده‌که دارند مادام حیات جنگ نموده و فرار نمیکنند و

۱ـ یك «پیرمردی» زائد است . در متن هم روی « پیر مردی » اول نوشته شده است «زیاده» .

۲- جنگ .

۳ـ لشکرگاه .

الی‌هنگامیکه سیاهی شب برسردشت درآمد هنگامه‌جنگ دلیران برپا وازهیچ سوفتحی دست نداده هردو طرف دست ازجنگ بازکشیده شب‌را درآن میدان بسربرده روزانه دیگرکه صبح صادق سراز دریچه مشرق بیرون آورده از هر دوطرف صفوف جنگ راآرایش داده دراین روز کوتوساف بمقابل سپاه روسیه آمده باوازبلند خطاب بسرداران نموده باین فقرات مستمعین‌را دلیرمیکنند :

بافیسران و سالداتهای روس مرا گفتگویی است . این است‌که دشمنی بولایت شماآمده بالفعل درپی تخریب ولایت شما واموال شمابوده وهست وبهر یك از ولایات شما که وارد شده است چنانچه شنیده‌اید خانهای خدای شما را خراب کـرده وصورتهای خـدای شما را شکسته و زنان شما را مضطرب‌ـوار بدست سربازان خود میدهـد و اراده اواینکه همه زنان شما را باسیری دهد . اگرذرهٔ حمیت دینداری وحب وطن وحب عصمت و حب پادشاه خود و ولایت خود را در دل دارید امروز روز مردانگی و شجاعت است . امروز روزی است‌که هرکس را اندك ننگ و غیرت باشد باید جان خودرا مردانه بازد وزنانه تعلل نورزیده‌گذاردکه دشمن جان ودین ودولت او براو غالب‌شود من‌هم یکی‌از پیرمردان هفتاد ساله شما هستم ودر طریقه دینداری مستقیم‌هستم هرکه رامیل بمردی است امروز باید جوهر خودرا ظاهر کند . بعد ازگفتگو کوتوساف غریو ازسپاه روسیه برخواسته متفق‌اللفظ ممهد و متحدالمعنی متعهد میشوندکه امروز یاکشته میشویم یافتح می‌کنیم ، وازطرف سپاه فرانسه‌ناپالیان سپاه خودرا باینمقالات مخاطب میسازد :

سالداتها وافیسران من امروز روز فتح شما است و فتح باندك سعی شما موقوف است . بخاطرداشته باشیدکه سالدات فرانسه ازجمله مشاهیرآفاق‌است وآبرویی‌که شما پیداکرده‌اید بعلت دلاوری وپردلی ومردانگی خود شما بوده هرکه را میل‌بآن باشدکه نام او سردفتر اسامی گردیده امروزباید جوهرخود را بنماید . قطع نظرازآن امروزآخرجنگ شما است بعداز فتح وارد بمسکو شده اموال مسکو متعلق بشما خواهد بود و خانهای مسکو در زمستان مسکن شما خواهد شد .

بعدازمکالمه کوتوساف باسپاه‌روس وناپالیان بافرانسه. بنای‌مقاتله‌نموده اتفاقاً درآن روزکره دودی پیداشده بحدی‌که سپاه روس نیافته بودندکه بچه

نوع سپاه فرانسه یورش برده که ازآنقرار چاره آنها را نموده یکدفعه چهل
هزارسپاه فرانسه تاخت برسر روس برده بحدی نزدیك بیکدیگر رسیده که با
تفنگ وطبانچه جنگ می کنند درین روز فرانسه علی‌الخصوص سواره آنها
بنوعی شجاعت خودرا بکارمیبرند که روسیه‌را هرگزباچنین سپاه‌مقابله نیفتاد.
مجموع متحیر و مضطرب میشوند . لیکن چون مجموعاً متحداللفظ بجنگ و
فتح بودند مطلقاً ازجای خود حرکت ننموده بکرات سواره فرانسه الی دهنه
توپ روسیه رفته وآنها بضرب توپ سوارهٔ مزبوررا پس نشانیده و چون قبل
از شروع جنگ بناپارت‌را اعتقاد اینکه سپاه‌روس تاب مقاومت اورا نمی‌آورد
وچندان سپاهی در میدان نیاورده دراین اوقات‌که چنین ایستادگی از آنها
استنباط افتاد حکمی میفرستدکه پنجاه‌عراده توب دیگر باتوبچی وغیره‌ملحق
بسپاه او شده‌باشد و حکمی میفرستد که شوهر خواهر خود میو راکه سردار
کل‌سواره نظام‌بوده ملحق بسپاه او شود. هنگام ورود میو را حکمی باومیرسد
که‌حمله برصف متعلقه بریکیشیان که‌یکی ازجنرالان بزرگ روسیه بوده‌آورده
سواره تازهٔ بجنگ‌آمده وسپاه روسیه خسته بوده یکدفعه سواره فرانسه تاخت
برآنهاآورده جنرال بریکیشیان بخیال اینکه جای‌سپاه خودرا تغییردهد اندك
حرکت‌کرده سپاه فرانسه چنین میدانندکه آنهارا شکست داده حمله‌او[1] برسر
آنها شده‌کوتوساف ازینمرحله آگاه بوده معدودی ازسپاه بکومك بریکیشیان
فرستاده حکم باو میرسد که تاحکم بآنها نباید ازجای خود حرکت نکند . و
ازسوئی فرانسه حمله بآنها برده هنگامه جنگ‌گرم شده درهم ریخته واز هر
دوطرف آتش‌عظیمی برپاشده هرسمت یکهزار عراده توب به‌آتش باری‌مشغول
گردیده . دود توب بحدی بوده‌که دیده نظارگان بجز شعله توب چیزی را
نمی‌بینند وهفتاد هزار سواره از دوطرف حمله‌آورد دست‌بگریبان گردیده‌الی
سه‌ساعت بعداز غروب . چون رخساره فتح‌از هیچ‌طرف رخ ننموده شب برسر
دست درآمده بعلت تاریکی هردو دست ازمقاتله وجدال برکشیده سی‌هزار از
روسیه‌مقتول وجنرال بریکیشیان وسه‌جنرال دیگرمقتول وچهارنفر ازجنرالان
دیگر زخمدارگردیده وازطرف فرانسه پنجاه هزارنفرمقتول ویك‌نفر جنرال
روسی عراده توب دستگیر شده هنگامیکه دست ازمقاتله کشیده بودند بناپارت

(۱) ظاهرا حمله‌ور است .

ازروی حیرت بافیسران خودمیگوید جنگی چنین تابحال برمن روی نداده و نشنیده‌ام که باین‌نوع ازدوطرف پای‌داری شود. همه‌صحرا مملواز زخمداران هردو جانب واسبان‌کشته گردیده وچوبهای[1] بدون عراده وصلاح[2] جنگ بوده ازجمله تعجبات دیگراینکه باروت هردوصف بکلی تمام‌شده واگر جنگ‌برسر پابودکمتر بآتشباری‌روی می‌آوردند. ازقورخانه همراهی ناپالیان شصت‌هزار کیسه‌باروت بتوب‌رفته چنانچه ازینقرار قیاس‌شود ازدوطرف هریك شصت‌هزار تیرتوب خالی‌کرده یکصد وبیست هزار توب خالی شده سوای تفنگ سربازان وسواره وطبانچه آنها .

درآن شب ناپالیان بجهة شکست و بست سپاه خود وجمع‌آوری توب و قورخانه ، بقدر شش‌میل بعقب‌رفته روزانه‌دیگر بیلاطوف سردار بزرگ قزاق باجمعی ازسواره قزاق بتعاقب ناپالیان رفته درآنروز قزاق بحدی ازهرطرف اغتشاش درسپاه ناپالیان انداخته‌که سالها نام‌قزاقها بدلیری مذکور خواهدشد سپاهی بی‌نظام طریق یورش آنها نه‌بطریق جنگ نظام‌است. هرساعت ازسویی حمله‌آورده . ناپالیان ازسپاه عقبی‌خود شش‌بطالیان[3] سرباز تازه وده بطالیان سواره‌نظام وتوپخانه وقورخانه وآذوقه‌جنگ‌را به‌خودآماده ومراجعت بمیدان جنگ مینماید وکوتوساف درآنروز زخمداران سپاه‌را بدهات قریبه[4] فرستاده وسرب وباروت قلیلی باو رسیده مجموع سپاه‌را برداشته ازیکطرف راه عازم بمسکوگردیده وچون بناپارت ،کوتوساف‌را عازم بمسکودیده خودنیز باسپاه تعاقب اونموده . کوتوساف وارد بمسکوگشته بدون توقف در مسکو از آنجا خروج نموده باسپاه همراهی خود درسمت یمین مسکو در دهـی مسمی بیودال توقف نموده وبعدازآن شرحی بتعجیل مخفیاً براستانچین[5] که‌یکی ازجنرالان روس وسردار در مسکو بوده مینویسد وباصرار بلیغ‌حکم باومیدهدکه خودرا بعدازرسیدن نوشته اسباب جنگ وسپاه وقورخانه وجبه‌خانه وخزانه مسکورا

---

۱ ـ بنظر میرسد «توبهای» صحیح باشد .

۲ ـ سلاح .

۳ ـ اسم‌یك‌دسته نظامی است .

۴ ـ نزدیك .

۵ - راستانچین یاراستابچین درست خوانده نشد .

باسپاه خود برداشته ازمسکو بیرون‌آمده ملحق باردوی من‌شو . راستانچـین فوراً اعیان شهررا طلبیده مراتب‌را بآنها گفته اصرار بلیغی بآنها میکندکه‌از شهر خروج نموده امـوال خودرا نیز برداشته بهمراه برند . چون در شهر شهرت یافته بودکه ناپالیان ازپی نهب‌وغارت بمسکو می‌آید مردم بنارا بشور وغوغا گذارده خواستند مانع سپاه راستانچین شده هریك بنارا بزاری وفریاد گذارده وطعنه بآن میزنندکه چندین هزار بیچاره وفقیررا بدست دشمن داده وخود برخواسته میگریزی . عامه عوام‌که قادر به‌پیداکردن بارکش وحمل و نقل‌عیال خود نبوده ، تنی‌بقضا داده درمکان خود آرام‌گرفتند ولیکن مجموع متفق‌اللفظ متعهد شدندکه مادامیکه جان دارند در مجادله میکوشند . مابقی مردمی‌که معانتی‌داشته وتوانسته حمل‌ونقل اموال‌خودرا نمایندمجموع بهمراه راستابچین بـاموال وتوبخانه وخزانه وجبه خانه برداشته از شهر بیرون رفته ملحق بمعسکر کوتوساف گردیده تخمیناًزیاده ازچهل‌هزارنفر سالدات واهالی شهر بهمراه اوبود. درآنوقت هنگامهٔ عظیمی درشهر برپاشده همه‌زنان بگریه مشغول ووداع باشوهران وفرزندان خودنموده وچون عامه‌مردم قسم یادنموده بودندکه مادامیکه حیات‌دارند درجدال کوشند وبعلت‌عدم معانت واسباب‌جنگ همه‌را خاطرجمع درکشته شدن بوده شور قیامت درین وقت درپیش شهرمسکو عظمی نداشته ولیکن همه‌مردم ازاعلی وادنی ووضیع وشریف و بومی و غریب ازینمعنی متحیر بودندکه سبب چه‌بودکه‌کوتوساف در مسکو نماند . بـاسپاهی معدود درمسکو بودن ومحاصره نمودن بهتراز آن بودکه شهر بآن عظمت را بدست دشمن داده وخود وسپاه بسلامت جان‌برد . حتی بناپارت خودمتحیربود که‌اینمعنی خلاف ضابطه بوده استکه شهر بآن بزرگی وتوپخانه و جمعیت را گذارده در خارج شهر بفاصلهٔ چندین فرسخ نشیند . بعداز اینکه راستابچین واهالی مسکو وقورخانه وغیره‌ملحق بمعسکر کوتوساف گردیده. فوراً جنرالی مسمی‌به‌دین‌دین‌کودال‌را باسپاهی‌معدود درراه توروان(۱) نواحی فرستاده و جمعی ازسواره قزاق‌را بـاروصاف وآن نواحی فرستاده‌که سپاه فرانسه‌را از آن نواحی و دست‌انداز وتاخت وتاراج آنها منع نموده‌بـاشند و خود عریضه بخدمت امپراطور روس‌مینویسد. **ترجمه عریضه‌کوتوساف بامپراطور**

۱ ــ ظاهرا «درراه تور وآن نواحی» باشد.

روس هنگامیکه راستابچین وچهل هزار نفرسپاه واهالی مسکو وقورخانه واسباب‌جنگ‌وخزانه‌مسکو ملحق بمعسکر اومیشود :

صاحب بعداز اینکه مقاتلهٔ‌شدیدی فیمابین ماوفرانسه درهفتم شهرسپتنبر درحوالی برادینا واقع‌شد من منزل خودرا حرکت داده عازم مسکو گردیدم. بعلت اینکه بکرات بمن‌خبررسیدکه دشمن‌را زیاده ازماقوت دارد وقشون‌زیاد دارد وسپاه زخمدارآنها در اردو مانده سپاه تازه برسرماآورده اگر درآنجا توقف مینمودم طاقت مقاومت باما نبود . بعلت اینکه برخی از سپاه ما زخمدار ومابقی خسته بودند . بعلاوه اینکه زیاده از دو مقابل ما دشمن تعداد نفری و بعلت اینکه جنرال تورماصاف و جنرال تیجی کاف را با سپاه همراهی انتظار میکشیدم و نرسیدن‌آنها سبب‌آن شدکه زیاده سپاه‌را بجنگ آنها نفرستاده‌اگر نقصی وشکستی‌بما روی میداد مورد بی‌آبرویی من و خفت دولت روس‌بود. سپاه را برداشته روانهٔ مسکو گردیده . درین‌ضمن خبری بمن رسیده‌که دو سپاه از دشمن جلو گیرمن شده یکی‌از راه بوراسك ودیگری از راه زونیا کردکه در حوالی مسکو بامن بنیاد مقابله کنند . اگر درحوالی مسکو با دشمن مجادله میکردم وشکست میخوردم نیزمورث تخریب دولت میبود وبعد از شکست سپاه متعلقه بمن، سپاه دشمن‌تعاقب نموده داخل‌بمسکوگردیده هزاران ازاهالی‌شهر مزبور بقتل رسیده و اموال آنها بیغما میرفت . بملاحظه اینگـونه عیوبات با افیسران و جنرالان سپاه درینخصوص مشورت نمودم . جمعی‌کثیر ازآنها بامن وقصد من موافقت نموده وبرخی مخالفت ورزیده بالآخره عامه سپاه ومن‌قرار باین دادیم‌که ممانعت دشمن‌را از دخول مسکو ننموده وبدون جنگ تازه اورا گذاریم وارد بمسکوشود ولیکن اینمطلب‌را عرض میکنم‌که قبل‌از وقتاینمطالب را بعرصهٔ خیال‌آورده وشرحی براستابچین نوشته وحکم باو داده‌ام‌که خزاین متعلقه بپادشاهی وجبه خانه وقورخانه وسپاه متوقفین مسکورا با اهالی واموال آنها برداشته ملحق باردوی من‌شود . بالفعل مسکوشهریست خالی تصورفرما[1] جان شهر، مردم ومتوطنین‌آنست . هنگامیکه شهر جمعیت نـدارد ، با بیابان تفاوتی ندارد . وهمچنین جان دولت ، جمعیت ولایت است . ولایت بی‌جمعیت

۱ـ درمتن خطی این‌کلمه «تصو» نوشته شده است ـ در نسخه برداری «تصور» نوشته شد .

از برای دولت قالبی‌است بی‌جان وهرجا جمعیت ودولت است ، آنجا ولایت‌است
بعبارت‌آخری ، بالفعل مسکو در اردوی منست ودولت مسکو نیز دراردوی‌من
ولیکن مجددا جسارت بعرض مینمایم‌که دخول‌فرانسه مطلقا سبب شکست‌ونقص
دولت روسیه نیست بلکه سبب تخریب خود دشمن میشود . وعـرض نمیکنم که
خرابی مسکو باعث دل‌شکستی اهالی‌روس نیست شهریست ازشهرهای اجداد
ما وپادشاهان ماهمةمتوقف‌آن بوده وازابنیه سلاطین ما بوده . تخریب‌آن باعث
شکست دلی‌همه روس‌است . لیکن خرابی‌یك شهر باعث سلامتی‌همه‌مملکت‌است.
الی‌حال سپاه اردوی من درنهایت انضباط وانتظام هستند وچمن تولارود وگله
وگوسفند وحشم وآذوقه دردست من است . بندگان پادشاهی میدانند که جای
مزبور سبب دادن آذوقه وعلف‌کل سپاه است . چنانکه درمسکو میماندم.اینجا
بدست دشمن میافتاد بلکه این‌صفحات راکلاً ضبط میکردند و سبب تقویت آن
میشد . وبتدریج بعلت عدم آذوقه درمسکو بتحلیل میرفتیم . فوجی از سپاه را
بالفعل برسرراه طول ودیگری را برسرراه راکالوخا فرستاده‌ام که دشمن را
مانع ازدست اندازی آنصفحات‌کنند ونگذارند ازآن نواحی‌آذوقه حمل و نقل
بمسکو نمایند . مجدداً عرض میکنم دراینجا خـود با سپاه معروضه نشسته‌ام و
منتظرحرکت دشمن هستم واینمعنی را یقین فرمایندکه مادامیکه سپاه در دست
من‌است ودراین صفحه نشسته‌ام خرابی مسکو بهیچوجه مورث نقص‌دولت‌روسیه
نیست ونخواهد بود وسپاه مزبورکلا متعهد جان فشانی‌هستندکه مادام حیات‌در
بدن دارند دراین صفحه جنگ کنند وبرأی العین می‌بینم‌که سپاه دشمن بعلت
عدم‌آذوقه ومعانت وحمله سپاه روسیه ازهرطرف باو، سدراه آذوقه باوومما نعت
رسیدن‌کومك باوکند مجبوراً مسکو راگذارده فرارکند. ودرآن‌وقت درطریقه
جانفشانی خواهیم‌کوشید و اورا وجبروت او را مخذول(۱)خواهیم نمود .
بتاریخ شهرسپتنبرعیسوی سنه ۱۸۱۲ هنگامیکه ناپالیان بحوالی مسکو
میرسد شهرتی درشهر مسکو پیچیده‌که ناپالیان حکم‌کـرده که اموال شهر را
تاراج نموده واهالی شهر را بکشند . غوغـای تازه در شهر پیدا شده رعایا و
پیرمردان و جوانان و اصناف و سایرین اجتماع نموده قسم یاد نموده‌که مادام
قدرت بجدال کوشیده خود را بکشتن دادن را ترجیح بدیدن اسیری عصمت
خود وتخریب‌کلیسا ودین خود دانسته وبسبب اینکه همه تن بکشتن درداده ـ

من‌جمیع‌الجهات قطع علایق خودرا نموده ازیکدیگر وداع کرده لیکن‌مردان جنگ دیده نبودند . معدودی داخل بکریملین که ارک مسکو است شده درب آنرا بسته بناپارت را اولا حیرت بودکه مطلقاً کسی بجنگ نمی‌آید ودر شهر مطلقاً سالداتی نیست که درکناره دیواری‌آمده صدایی‌کند ویا اینکه کدخدایان ورعایا موافق قاعده مغلوبین هرشهر باستقبال‌آمده اورا باحترام داخل نموده باشند . خود درخارج شهرتوقف نموده جمعی‌از سپاه‌خودرا برسم امتحان‌حکم بدخول شهرنموده هنگامیکه‌سپاه مزبوروارد بشهرشده ازهرطرف دست‌اندازی نموده تااینکه بقریب ارک رسیده ازارک چند تیر تفنگی بسپاه مزبور انداخته بودند . اینمعنی سبب مقدمة‌الجیش گردیده سپاه مزبور فوراً داخل بارک شده همه محصورین را بقتل رسانیده و چون آواز تفنگ از ارک بسمع اهل مسکو رسیده ازهرخانه درنهایت‌یأس بیرون‌آمده بنای جدال گذارده وهرکس‌ازاهل مزبور بقدریکه توانسته‌آتش باموال وخانه خود زده‌که بدست دشمن نیامده که سبب تقویت‌آنها گردد . از یکطرف سپاه فرانسه بنهب و غارت مشغول بوده و ازسوئی‌اهل خود درحالت نومیدی خانهای خودراآتش زده سپاه فرانسه‌داخل بهرکلیسائی‌که میشد تصاویر وزینتهای‌آنرا بغارت برده بعضی ازقبور راشکافته بودند بخیال اینکه شاید پول وجواهر در آن پیدا کرده چون قاعدهٔ یکی از طایفه مسیحی این است‌که هر کس بقدر وسعت خود طلا و جواهر بهمراه خود درقبر برده باشد . آنروز الی‌شام ناپالیان درخارج شهرتوقف نمـوده منتظر استقبال حکام وکدخدایان شهر بوده‌که‌آنهاآمده باستدعااورا داخل‌شهر نمایند. بناپارت درهنگام غروب یکی‌از جنرالان خودرا بشهرمیفرستدکه بکدخدایان شهرپیغام داده و دلداری نموده باشدکه غرض ناپالیان بورود این ولا این‌است که‌آنهارا هدایت‌نموده وازین ضلالتی(۱) که مستغرق هستندبیرون‌آورده علوم وفنون وآداب را بآنها نموده مراجعت بمملکت خودکنند . جنرال مزبوروارد بشهرشده درهرکوچه وبرزن‌که میرود نه‌کسی را پیدا کرده‌که پیغام بآن داده ونه‌کسی اورا هدایت بخانه حاکم شهر ویاکدخدا نموده بی‌نیل مقصودمراجعت کرده بخدمت ناپالیان عرض میکندکه مسکو شهریست خالی نه‌کدخدائی و نه عمال بجزآواز گیرودار وتاراج ویغما چیزیرا ملاقات‌نکردم . آنشب ناپالیان

۱ـ گمراهی .

در خارج شهر درخانه بزرگ قدیم پادشاهی مانده روزانه دیگر الی‌شام‌توقف درآنجا نموده چون کسی از شهر نیامده یعنی‌کسی نبوده‌که باستقبال رود و یا بفکر اینگونه تعارفات افتـد درشام روز مزبور وارد بشهر مسکو گردیده و چون اینگونه حرکت‌را حمل برعدم میل وارادت اهل‌مسکو دانسته بی‌نهایت ازینمعنی متغیر بوده حکم به‌طبالان میفرماید‌که‌مطلقاً طبل‌نزده وتوپ خالی‌نکنند در نهایت آرام وارد بارك شده دوساعت بعداز ورود او بـارك خبر میرسد که ارك‌را آتش انداخته‌اند. اول جمعی‌را بخاموش‌کردن آتش حکم‌میکند وثانیاً جمعی از سربازان بعقب اهل‌روس درحول وحوش ارك فرستاده حکم‌میدهد که هریك از روس‌را دیده‌گرفته بنزداو برند . بفاصله ساعتی یکصدنفر ازروس‌را بنزد او برده اولا ازآنها سؤال میکند که سبـب چه بود که مردم آتش بشهر می‌اندازند . آنها میگویند مارا اطلاعی نیست . ثانیاً بآنها خطاب می‌کندکه مارا مطلبی‌است ازاین سؤال میخواهیم بدانیم اراده اهل‌شهر چه‌چیز استاگر راست‌نگویید مجموع شمارامی‌کشم واگرراست بگویید انعام‌بشما داده‌مجموع را دراین شهر صاحب‌منصب میکنم . آنها انکار نموده جواب نداده . آنها را یك‌یك بضرب گلوله مقتول میسازد ودر هردفعه‌که هرکدام راکشته دیگری را طلبید ازاو سؤال نموده ایضاًجواب شافی ازاو نشنیده بالاخره[1] مجموع‌راکشته آفرین برآن صدنفر . اولا عهد خودرا نگاه داشته‌که همه‌را شرط اینکه بـه ناپالیان خدمت واطاعت نکنند . وثانیاً جان خودرا برسر دولت خود وولایت خود باخته یکنفر ازکشته شدن ترس برنداشته . هنگامیکه آنها را بنزدیـك مقتول آورده شکل صلیبی مثلث درپیشانی ودوشانه راست وچپ خودکشیده که درمعنی شهادت واقرار بدین مسیحی است وبعداز آن مردانه‌کشته شده . بعد ازکشتن آنها واطلاع شهر ازاینمعنی شور وغوغایی تازه ازشهر برخواسته[2] و همه‌را یقین برآن شده‌بودکه آنچه شنیده‌اند درنهب وغارت آنها درست است. واینمعنی مورث خوف آنهاشده روزها درجای مخفی مخفی‌مانده وشبها بدیدن منسوبان دیگر رفته خوراك بیکدیگر میرسانند وچون اولا ناپالیان بی‌میلی از روسیه استنباط نمود وثانیاً آتش‌زدن بشهر حتی‌بارك درآنوقت حکمی‌بقراولان

---

(۱) ـ بالاخره .

(۲) ـ برخاسته .

ارك میدهدکه دربهای آنرا بسته تنها یك‌درب آنرا بازگذارند وبجز افیسران معتمد خودکسی‌را نگذارند وارد بارك شود . وچون ناپالیان مردم شهررا از خودکم میل‌دیده بلکه‌از آنها وحشتی برداشته بتوسط یکنفر ازتجار اهل‌مسکو پیغامی بنزد امپراطور روس فرستاده بانهایت خصوصیت . ماحصل پیغام اینکه مقصود من ازآمدن اینولایت آن است‌که تجدیدی دوستی با امپراطور نموده باشم وباالفعل[1] بآن رأی مستقیم هستم . اگر میل ورغبت بدوستی دارد بالفعل حاضرم‌چنانچه قبل‌از ورود بمسکو پیغامی بمن فرستاده خواهش نموده بودکه مراجعت‌کنم نیز داخل باینولایت نمی‌شدم . حال مطلب من رضاجویی اوست. بعداز فرستادن پیغام مزبور منتظر جواب بوده .

روز شانزدهم ـ سپتنبر عیسوی هنگام صبح باد شدیدی وزیده سبب اشتعال مزبور[2] بی‌نهایت شده خانهـا[3] را مجموع از چوب تخته ساخته‌اند . بفاصله چهار ساعت اشتعال آتش مزبور بی نهایت گردیده شهر مزبو[4] خرمن آتش‌گردیده ناپالیان‌حکم بسالداتها فرموده که‌سعی درفرو نشانیدن آتش‌کنند مجموع مردم دست از تاراج‌کشیده بخاموش‌کردن مشغول شده لیکن نـایرهٔ اشتعال بفلك‌گردون میرسید . محتقراً الی بیست‌ویکم سپتنبر آتش مزبور فرو ننشسته دربن‌بین بناپارت‌بجهات چند مضطرب گردیده اولا سپـاهی انبوه از اوبشهر داخل‌شده‌آذوقه‌کم وجای‌خواب واستراحت‌آتش‌گرفته. ثانیاً هنگامیکه مجادله باکوتوساف نمود بهمه‌سپاه بآواز بلند وعده داده بـودکه بعداز فراغ ازین جنگ اخیرشهر مسکو وآذوقه ودولت آن متعلق بشهر[5] خواهد بود. در خانهای آن در زمستان توقف میکنید . ودولت آنهارا بیغما میبرید . بعد از ورود بمسکو شهری بی‌آذوقه بـا معدودی خلق وآنهاهم معاند ، بدست لشکر داده . سپاه مزبور بعلت اینکه یغمایی بدست نیاورده وخانه درستی نداشته و همه ناراضی وشاکی بودند بلکه بحکم افیسران‌وبزرگان خودگوشی نمیداده.

---

۱ ـ بالفعل .

۲ ـ کلمهٔ مزبور دراینجا زائد بنظرمیرسد .

۳ ـ خانه‌ها .

۴ ـ مزبور .

۵ ـ «بشما» صحیح‌است وظاهرا «بشهر» یك‌اشتباه قلمی‌است .

وثالثاً اینکه هرکدام از سپاه خودرا ازمسکو بطـلب تاراج و آذوقه فرستاده
سپاه روس راه آنهارا قطع‌کرده مانع از آوردن آذوقه می‌شدند درین ضمـن
تدبیری نموده پیغامی به‌کوتوساف فرستاده‌که درمخفی از امپراطور سؤال کند
که‌اگر اورا میل بصلح باشد زیاده ازین غایله نـاخوشی در میانه نبوده بنارا
بصلح گذارند . وکوتوساف نیز او را بسرهم‌بندی نگاهداشته . دراین بین‌که
ناپالیان دراضطراب بوده سپاه روس علی‌الدوام از هرطرف بمعسکر کوتوساف
آمده . پلاطوف بزرگ طایفه قزاق با بیست هـزار سواره قزاق دیگر وارد
بعسکر کوتوساف گردیده نه تنها بتمنای کومك بلکه ضمناً بتصور اینکه تعاقب
بنه و اردوی ناپالیان نموده چیزی یغما آرند. وسپاه‌روسیه هریك ازبلادروسیه
که‌ملحق باردوی‌کوتوساف گردیده بقدرحال آذوقه وپوشاك واسباب بجهة‌سایر
سپاه می‌آورده . بسیار اززنان روسیه طلاآلات خودرا بنزدکوتوساف فرستاده
که همه‌را بمصرف سپاه رسانیده باشد وهمچنین از هرکدام از ولایات قریبـه
بمعسکر ، رخوت[1] سپاه وعلیق وچادر وفرش هرچه توانسته آماده و فرستاده
وازهرسو وهرولایت روس همتی‌گماشته وساعی درتخریب دشمن بوده خودسپاه
موجودی رکابی‌کوتوساف ازصمیم قلب‌مهیا به‌جان نثاری گردیده‌اند دراین‌بین
خبراجتماع روسیه بسمع ناپالیان رسیده بحدی‌که جمعی ازسپاه روسیه باقزاق
درحول وحوش اردوی‌سپاه فرانسه‌که بفاصله چهارفرسخی مسکوتوقف داشتند
رفته احدی ازاهل اردو نمی‌تواند که داخل بمسکو شده وسپاه مزبور را نیز
آذوقه‌کم است . دراین اثنا اضطـراب او زیاد شده جنرالان و سرداران سپاه
فرانسه درنزد اوآمده عرض‌کردند ماندن‌ما در اینولا بی‌حاصل است . اینکه
سرما درپیش است بدون آذوقه وسپاهی انبوه ولشکری مثل لشکر کوتوساف‌در
مقابل ، بالفعل سپاه روسیه نمیگذارند که آذوقه بمـابرسد . اهل مسکو نیز
آذوقه ندارند خانهای[2]که توقف داشتیم آنها نیزآتش‌گرفته بالفعل ماهمه در
کارخود حیرانیم . اگر صلاح دانی باامپراطور روس صلح‌کن مجدداً بناپارت
درصددچاره برآمده‌که صلح‌شود. لیکن مطلب‌او اینکه دولت روس اولااستدعا
نماید وگویا کوتوساف او را بسرهم‌بندی گرفته ووعده نموده بودکه از طرف

---

۱ ـ باتوجه بمرادفات ، مقصود نگارنده جامه‌هاست نه‌رخوت بمعنی سستی .
۲ ـ خانه‌هائی .

امپراطور هرحکم برسد تراخبر میدهم وچون‌سپاه فرانسه‌را آذوقه‌تمام گردیده و سپاه روس مانع آنها بوده که بطلب آذوقه بدهات حول و حوش مسکو روند و بکرات سپاهی که بطلب رفته بودند یا دستگیر شده یـا بقتل رسیده سالدات فـرانسه‌گرسنه و ضعیف بنا را بدزدی یکدیگر گـذارده و اعتنایی بافیسران خود ننموده بلکه هروقت افیسران مزبور حکم بآنها داده جوابیکه شنیده چنین بوده است : اول نان بده‌که قوت خدمت داشته باشیم وثانیاً حکم‌فرمـا تاازجان ودل خدمت کنیـم . سپاهی‌که در اردو می‌بودند بتصور اینکه آذوقه سپاهی‌که درشهراست ازاردو حمل‌ونقل میکنند بیکدفعه حمله‌بانبارهای خود نموده هرچه بدست آورده بیغما برده اغتشاشی درمیانه سپاه فرانسه پیدا شده جمعی ازسپاه ازگرسنگی بجان رسیده خودرا بطلب نان بدهات روسیه انداخته یادستگیرشده ویابقتل رسیده .

چون جواب درستی از جانب‌کوتوساف به‌ناپالیان نرسیده بود مجدداً جنرال لارستان‌راکه یکی‌از جنرالان‌فرانسه بوده‌است بنزدکوتوساف فرستاده پیغاماً‌خواهش مصالحه میکنندکوتوساف جواب میگوید من‌بسیار مایل‌بمصالحه بوده وهستم . اولا بخدمت امپراطور خود عرض کرده‌ام جواب فرموده است مادامیکه جان‌دارم صلح نکنم ودر مقاتله ومجادله‌کوشم وثانیاً همه‌اهل سپاه‌از اعلی وادنی ، وضیع وشریف متعهد شده‌اندکه الی نفس آخرین جنگ‌کنند و صلح ننمایند . اگر من خود میل داشته باشم از ترس طغیان سپاه نمی‌توانم با او سازش نمود. جنرال مزبور مراجعت نموده مراتب‌را بخدمت ناپالیان‌عرض نموده. اگرچه قبول نکردن‌کوتوساف بی‌نهایت اورا متغیر نموده واگرخاطر جمعی ازسپاه خود وآذوقه آنها داشت فوراً بنای جدال میگذاشت لیکن‌اظهار تغیر درین مکان بیجا دانسته مجدداً جنرال مزبور را بنزد کوتوساف فرستاده خواهش نموده است‌که رخصت دهد مراسله درنزد امپراطور رود قبول نکرده بعدازآن خواهش مینمایدکه حال‌ما مسکورا گذارده بشهروی ازمه‌رفته وبعلت زمستان جنگ‌را موقوف کنیم تابهار آینده. جواب میگوید قاعده‌ما وقشون‌ما این است‌که در هنگام زمستان جنگ میکنند . مازمستان وتابستان نمیدانیم و میل‌ما آنست‌که حال جنگ‌کنیم . بعداز اینکه پیغام یأس از کوتوساف شنیده مصلحت چنین دانسته‌که‌سپاه خودرا برداشته از ولایت روس بیرون رفته بولایت

فرانسه وارد گردد . عزم‌را جزم نموده دست بتاراج اسباب کلیساها انداخته مدت هشت روز دیگر درشهر مانده وچون بکلی مصمم مراجعت گردیده درین هشت روز نه‌بنحوی در تخریب مسکو واهالی‌آن‌کوشیده که تقریر توان نمود. اسباب بسیاری برسم یغما ازآنها جمع نموده درصندوقها محکم‌کرده از شهر مسکو خروج مینماید. هنگام خروج ناپالیان ازمسکو مدت پنج‌هفته بناپارت درشهر مانده بود وهنگامیکه از مسکو بیرون میرفت . سپاه خود میگوید مارا حال لازم است که از مسکو خروج نموده درجـایی بجهة زمستان توقف کنیم چنانچه بسپاه‌روسیه ملاقات کردیم جنگ میکنیم والامطلقاً باآنها کاری نداریم واز طرفی سپاهی متعدد از روسیه بـاطراف مسکو راه‌هارا بسته منتظر ورود ناپالیان ومجادله باآن‌بودند وچون‌خروج[1] اوازمسکو جنرال ایلودی داسکای باسپاهی ازروس وارد بمسکو گردیده هرچه‌بنه واسباب‌او درمسکو بوده مجموع را ضبط نموده وجمعی‌کثیر را ازسپاه گرسنه در مسکو دستگیر کرده زخمدار بسیاری از فرانسه در کلیسا ها میماندند آنها را نیز گـرفته . اینمعنی نیز مورث مزید اغتشاش بناپارت میشود . مابقی قضایای مسکورا بعد ازین عرض میکنم .

حال بناپارت عازم بفرانسه است . دو سپاه فـرانسه بعقب آذوقه رفته بودند . یکی‌مکدانل ایسن روسیه باو ملاقات و اورا شکست میدهد . ودیگری جنرال سنت سر که جنرال دیتکنس تیم‌روسیه اورا شکست داده مانع ازرسیدن وملحق شدن بسپاه ناپالیان گردیده . این خبر نیز مـورث زیادتـی اغتشاش حواس او شده . بالفعل تدبیری بکار برده میورا شوهر[2] خود با سپاه‌معدودی که چهل هزار نفر بوده باشد و مجموع اسباب خود را باو واگذارده حکم میدهد که از راه مولنسکو رود که سپاه روس را بخاطر رسد که او نیز از راه مزبور روانه است وخود باسپاه قوی وکاردیده عزیمت راه نموده مطلب‌ناپالیان اینکه خودرا بپولند رساند درآنجا مادام زمستان توقف‌کند ودر منسك‌منتظر جنرال سنت سربوده که سپاه مزبور ملحق باوگردد. هنگامیکه میورا باهمراه

(۱) ـ ظاهراً «بمحض خروج» منظور بوده‌است .

۲ـ درجاهای دیگر، این‌شخص شوهر خواهر ناپلئون معرفی شده‌است وبدون‌شك دراینجا کلمهٔ خواهراز قلم افتاده است .

بنه وچهل هزار نفر روانه بمولنسکو میشود . کوتوساف بتعاقب او رفته با او مجادله نموده باندك وقتی او را شکست داده دو هـزار و پانصد نفر سواره را دستگیر نموده ومعدودی کشته وبنه بناپارت را ازدست او میگیرد . سپاه گرسنه جنگ نمی‌تواندکرد واسب گرسنه بارنمی‌تواند برد .

بعد از رسیدن شکست [1] میورا ناپالیان زیاده مضطرب و تعجیل در راه نموده ولیکن مطلقاً خوراك بهمراه نداشتند وعلیق بجهة اسبان او در هیچ جا نبوده وهرروز اسبان بسیاری ازسپاه ازگرسنگی بازمانده ومرده وبتدریج‌سپاه ازگرسنگی بعقب مانده و قطع نظر ازآن سپاهـی از روس درعقب آنها بدست اندازی و تاراج مشغول گشته . شبها درمیانه برف خوابیده علی‌الصباح جمعی مرده وبرخی‌ناخوش بجا مانده . ناپالیان اولا در میانه‌گاری بوده سپاه‌کلاً بنا را بطعنه‌گذارده وشکایت نموده‌که پادشاه ما ، ازغم ما وزحمت مابیخبراست . خود درگاری نشسته ومارا درسرما بیرون گذاشته بعد ازآن او نیز ازگاری بیرون‌آمده سواره میرفت لیکن لباسی ازپوست خز در برداشته . ایضاً ایشان بنارا بشکایت‌گذاشته‌که این عجب حالی است . بزرگ مایاباید مارا پوست‌خز دهد ویاخود هم‌بصورت‌بدون پوست خزسوارشده بداندکه مابچه نوع‌میگذرانیم وبعد ازآن چاره ازبرای ماکند . پس‌ازآن پوست خزرا ازخود سواکرده‌بآن فلاکت درمیانه برف وشدت سرما میرفتند حق مطلب آن است که‌آنچه برسپاه فرانسه رسید وبنده شنیدم داستانی‌است‌که نگارش‌آن ومطالعه‌آن باعث تأثیر [2] هردلی میگردد . وبآن‌علت نگارش وقایع مزبوررا موقوف داشتم . حتی‌تعدی که ازقزاق میورا رسیده وازسپاه او هر روز زیاده از ششصد نفر آدم یا زیاده می‌مرد بعلاوه‌گرسنگی‌آنها و گوشت اسب مرده را خوردن و ازین قبیل جان دادن و از سرما خشك شدن آنها نگارش این مورث ملال من میگردد و البته دیگران را طاقت مطالعهٔ‌آن نمی‌بود . از سویی جنرال بزرگ فرانسه و سایر افیسران بنارا بشکایت‌گذارده بکرات بعرض ناپالیان رسانیده که درصورتیکه سپاه را معطل توبخانه‌کردانند [3] مجموع خواهند تلف‌شد توبخانه‌را بجاگذارد

۱ـ خبرشکست باید باشد .

۲ـ تأثر .

۳ـ کرده‌اند .

وخود باسپاه‌رود بعلت‌اینکه اسبان بدون‌خوراك قوت بارسنگین توبخانه‌ندارند بهزاران زحمت و تصدیعات ناپالیان خودرا درنهم نوانبرعیسوی باسمولنسکو رسانیده لیکن ازکثرت تعجیل وطی‌مسافت وترس ماندن دربیابان ناپالیان را فرصت استفسار راه وخبر تعاقب دشمن نمانده و چنانچه میخواست هر کس را بقراولی راه فرستد هیچکدام جرأت نمی‌نمودندکه ازترس سرما وتاخت‌دشمن ازسپاه او سواشوند . در اسمولنسکی مجموع سپاه همراهی آن زیاده از شصت هزارنفرنبوده . پرمشخص است که‌سپاه مزبوربچه‌حالت بوده‌اند دراسمولنسکو توقفی ننموده ازآنجا خروج، مابقی سپاه‌را بدست فیل‌مرشل دادوس[1] که‌جنرال بزرگ فرانسه بود سپرده وازآنجا خود باسواران مخصوصی پادشاهی که آنها راگرد[2] میگویند باکمال تعجیل‌وارد بکرازنای گردیده خبری باو میرسدکه اینك‌کوتوساف بااستعمال[3] تمام تعاقب سپاه ترانموده است . درکزازنای‌توقف نموده منتظررسیدن سپاه‌گردیده لیکن دراینجا راه گریزرا درپیش‌گرفته‌بتوهم اینکه گرفتار به روس نگردد خیال همراهی کردن سپاه را از صفحه خـاطر زدوده دراین بین خبرشکست فیل‌مرشل دادوس و زخمدار گردیدن او وکشته شدن چهار نفرجنرال دیگر ودستگیری اکثرآنها وگریختن مابقی باو رسیده ساعتی سپاه شکست خورده ملحق باو میگردد . مابقی سپاه شکست خورده را جمع‌نموده دوروزی توقف‌کرده ازآن پس‌سپاه رابرداشته بوسلوود رفته‌درآنجا رود عظیمی‌است مسمی به بیری سیناپل‌اورا شکسته‌اندکه‌کسی عبور ازآن‌نکند جمعی‌کثیر از سپاه فرانسه از راه منك باین سرزمین رسیده بعلت شکستن پل عبور ازآنجا غیرمقدور ومعطل‌مانده بودند . بعد ازرسیدن ناپالیان، مهندسین فرانسه دوپل چوبین عظیمی ساخته‌که ازدو طرف ازپل مزبور بگذرد . بعداز بستن‌پل‌سپاه دوفرقه میشوند وازپل میگذرند. تیچی‌کاف سردار روسیه‌که‌تعاقب بسپاه فرانسه مینمود دراسمولنسکو جنرال پلاطوف قزاق را بابیست هزارسوار قزاق بعقب‌سپاه فرانسه میفرستد . سپاه قزاق ، قریب برود ، تاخت بفرقه‌اول سپاه فرانسه‌آورده دوساعتی‌درجنگ وجدال مشغول‌بودند . دراین‌بین ناپالیان

---

۱ ـ فیلدمارشال .

۲ـ گارد.

۳ـ استعجال باید باشد .

باجمعی‌از سواران و افیسران و غیره ازآب میگذرند و سواره قزاق از هرسو حمله بسپاه فرانسه آورده آنها را جلوگیر نموده تسلیم میکنند . پلاطوف را بخاطر میرسدکه ناپالیان درآن سپاه میباشد . بعد ازاطلاع از اینکه ناپالیان درآن سپاه نیست حمله بسپاه دیگرآورده یکطرف رودسپاه قزاق ودیگر سمت ناپالیان بوده . ناپالیان رایقین میشودکه درصورتیکه سپاه قزاق مزبور ازآب گذرند خود وسایرین دستگیر میشوند . اگرچه سپاه خودبکلی ازآب نگذشته بود ودرپل مملواز فرانسه بود ، چاره بجزآتش زدن پل ندیده فوراً افیسران مهندس راحکم میدهدکه پل مزبوررا آتش‌زنند وآنها پل‌را آتش زده هزاران ازسپاه فرانسه درآنجا غرق‌شده لیکن اینگونه بیمروتی سبب‌خلاصی‌او گردیده سپاه قزاق دریك طرف وناپالیان بامعدودی‌که ازآب گذشته دریکطرف وچون روسیه راقطع امید از دستگیرکردن ناپالیان‌شده بناراًبتاراج توبخانه‌وسایربنه واسباب ناپالیان که در عقب رود مانده منتضر[1] گذشتن بودند میگذارند . در این‌کنار رود پنج هزارنفر فرانسه غرق بآب شده و پنجهزار نفرکشته‌گردیده وزیاده ازبیست‌وهشت هزارنفردستگیرآمده وکلاً توبخانه وقورخانه ومتعلقات آن دستگیرروس گردیده اسامی تعداد نفری دستگیری و گذاردن اثاثه بعقب وبدست روس افتاده ازتاریخ حرکت ناپالیان الی کنار رود بیری سینا بنهجی استکه عرض میشود وبدین تفصیل‌استکه نگاشته ومعروض میشود :

جنرالان وفیل مرشلان چهل‌ویك نفر	سایر سالداتها و سواره و غیره یکصدو شصت وهفت هزارو هفتصدو هفتاد نفر
سایر افیسران ازجنرال کمتر یکهزارو دویست ونودو هشت‌نفر	توب جنگی‌بزرگ ، متعلقات و اسب و قورخانه یکهزارویکصدو سی‌ویك‌عراده[2]

بعد ازگذشتن ناپالیان از رود مزبور . میوراکه شوهر خواهر او بوده سردار سپاه نموده خود باقدری قلیل روانه اسمارکورنی[3] سرحد ولایت روسیه

۱ ــ منتظر .

۲ــ ارقام این‌جدول عیناً بحروف سیاق درمتن اصلی‌نوشته شده است .

۳ــ « Smorgoni » اسمورگونی از شهرهای مرزی روسیه بوده است .

گردیده وازآنجا بهمراه جنرال لین کورت نام بلباس مبدل در گاری کوچکی که در بالای یخ میرود نشسته وارد درزدین(۱) پای تخت سکسانی(۲) گردیده و بعدازآن روانه پاریس میگردد. در نصف شب مخفی ازهر کس خودرا بخانه خود می اندازد .

بتاریخ هجدهم دیسنبر عیسوی ـ وارد بپاریس گردیده که از یوم خروج او ازپاریس بسمت روسیه وروز مراجعت او بپاریس مدت هشت ماه ونه روز میشود وزیاده ازسی هـزار نفر ازسپاه او وارد بفرانسه نمـی شوند . سپاه روس تعداد نفری سپاهی که ازفرانسه مرده بودند نوشته اند . از آنجمله ازیومیکه ناپالیان از اسمولنسکو خروج نموده الی یومیکه از رود بیری سینا گذشته تخمیناً در روزی یکهزارو پانصد نفر ازفرانسه را از سرما وگرسنگی مرده . سرمای آنجا نه بحدی است که تقریر توان کرد . وازجمله بناهای مسکو این است که درهفته دودفعه وقایع اتفاقیه را درکاغذ چاپ کرده باطراف ولایت میفرستند. هم مردم را اطلاع بهم میرسد وهم وجوه توجیه کاغذ مزبور بسرکار پادشاهی میرسد . ودیگر اینکه درهرشنبه پانصدنفر قزاق درمحلات وکوچه و برزن گردیده متوجه هستندکه کسی دست اندازی بخانها ننماید . بعلاوه درسر هرکوچه احداس نشسته ، محافظت خانهارا نموده و چنانچه کسی اندك خلاف حسابی از اوسرزند فوراً او را گرفته محبوس و روزانه دیگر تنبیه کنند . چنانچه تقصیر عظیمی کرده اورا بطریقی که عرض نمود درمجلس گذارده درسر سال بتقصیر اورسیده موافق تقصیر او، اورا تنبیه می کنند . بعداز سوختن مسکو وخروج ناپالیان مجدداً اهالی شهر مراجعت بشهرمسکو کرده . دوازده هزار خـانه یکجا آتش گرفته بعلاوه خانهائیکه یکسمت آن آتش گرفته بود وسمت دیگرمانده بود . لیکن بالفعل نه هزار ازآن خانهارا ساخته اند ، بهتر از اول ومستمراً درکار بنایی وساختن مابقی هستند وازجمله چیزهای دیگرمسکو کـه بجهة مردم راحت است گاری کوچك است تخمیناً دوهزار کالسکه کوچك در کوچه وبرزن ایستاده حمل ونقل مردم را نموده هرکس یك میل راه رود چیزی

---

۱ ـ درزدین Dresden

۲ـ سکسونی Saxony درآنوقت کشور مستقلی بوده است واکنون یکی ازایالات جمهوری دموکراتیك آلمان است .

قلیل کرایه‌داده ودومیل‌رود دومقابل‌داده . لیکن نجبا و بزرگان مسکو گاریهای دو اسبه وچهار اسبه نگاه میدارند . هرکس موافق گاری و چرخ گاری خود خراج بپادشاه میدهد وهمچنین کالسکهای(۱) کوچك و بارکشهای بزرگ که بجهة مردم‌شهراست وکرایه میگیرند. هرکس بقدر کالسکه وتعداد چرخ کالسکه خراج شاهی میدهد . درین روزها مسموع میشد که بناپارت شکست خورده چون خبر صحیحی درست نیامده بود چنـدان اعتمادی ننموده . امروز عالیجاه فطانت و ذکاوت همراه ، ولك صاحب ایلچی دولت علیه‌انگریز که سابقاً درخدمت دولت قاهره‌ایران مشغول بوده ودرهفت ماه قبل بهمراه مسترالس(۲) معاهده جدیدی فیمابین دولتین علیتین ایران وانگریز را بانگلند برده مراجعت ووارد بمسکو گردیده عازم ایران‌است‌که دردولت علیه قاهره(۳) کونسل‌دولت انگریز باشد. مشارالیه مذکور می‌ساخت که لارودلینك‌تن ، سردار سپاه انگریز و جمعی از سایرقرال‌فرنگ‌جمع‌آوری‌نموده‌دریکی‌ازدهات‌ولایت‌فرانسه مسمی بواترلو(۴) تلاقی بناپالیان واقع ومجادله ومقاتله روی میدهد . سپاه انبوه ازجانبین مقتول شده وبالاخره ناپالیان مغلوب‌وازمیانه دعوا فرارنموده خودرا بیکی‌ازشهرهای کنار دریایی انگلند رسانیده بالفعل درمیانه‌کشتی میباشد . زیاده ازین معلوم نیست‌که آیاچه وضع باو رخ دهد وچگونه دولت انگریز بااو رفتار کنند ونیز معزی‌الیه مذکور می‌ساخت‌که جمع‌کثیری از انگریز کشته شده زیاده ازپانزده هزارکه هشتصدنفرآنها افیسر بوده‌اند . روزانه دیگر درمسکو بجهة شکرانهٔ این‌که ناپالیان مغلوب گردیده است دویست ویك توب خـالی کردند . نشان

۱ـ کالسکه‌های .

۲ـ معاهده ایـران وانگلیس ۱۲۲۹ هجری وسیله مستر الیس Alies سفیر انگلیس در ایران بادولت ایـران بسته شد . نظر انگلیسها حفظ مرزهای هندوستان بود و اینکه دولت ایران بافرانسه قراردادی امضا نکندکه نـاپولئون بتواند ازطریق ایران بهندوستان حمله‌کند همچنین روسها هم در این زمینه طمعی پیدا نکنند . درمقابل انگلیسها بعض تهدات مالی‌را نسبت بایران قبول‌کردند .

۳ـ منظور دولت ایران است .

۴ـ جنگ بین‌سردار انگلیسی دوك دوولینگ‌تن وناپولئون اتفاق افتاد که منجربشکت ناپولئون وتبعید اوبجزیره سنت‌هلن گردید .

بزرگ پادشاهی وهروقت عیدبزرگی بوده وپادشاه را فتحی‌رو داده دویست‌ویك توپ خالی‌می‌کنند. عالیجاه قولونل‌خان‌وعدهٔ رفقارا خواسته که‌بتماشاخانه‌ای رفته باشیم . امشب پنج ساعت ازظهر گذشته بمنزل اورفته دریك گاری ماچهار نفرسوار ودرگاری دیگر قولونل‌خان و ولك‌صاحب ویك‌نفر افیسر دیگرسوار شده بتماشاخانه رفتیم . خانه‌ایست بزرگ در اطراف آن حجرات تحتانی‌دارد وصحن‌آن جای نشیمن مردم است . هرکه درحجرات نشیندپول زیاد میدهد. هرکه درصحن‌نشیندکم پول میدهد . ودرطبقه سیم‌حجرات چنددارد. درآنجا وجه قیمت کمتر ازصحن وحجره میدهند . و درطبقه بالاترین اجرت وکرایهٔ اماکن مزبوره بجهة یك‌شب کمتر ازهمه جاست. درحجرات هرکس‌نشیند وجه زیاده از همه میدهد . اگرچه درتحریر وتقریرآن بشخص مادامی کـه ندیده چیزی دستگیر نمی‌شود لیکن‌آنچه توانم عرض می‌کنم . قصه وحکایت شخصی اعم ازاین‌که فی‌الواقع چیزی روی داده وازآن بازی ساخته‌اند ویااین‌که‌قصه ازپیش خود ساخته ، هرکس بصورت اشخاصی‌که درقصه نوشته‌اند در مقابل تماشاخانه‌آمده وآنچه مکالمه‌دارند بایکدیگر نموده وبعدازآن پرده‌را انداخته دیگردفعه مجلس دیگر آورده مکالمه مینمایند . امشب دختری بجوانی عاشق واظهار عشق‌وناله وزاری مشغول بوده ازحرکات وسکنات وصدای اومارا خوش آمد . مابقی مکالمه اورا نمی‌فهمیدیم . الی‌نصف شب در تماشاخانه بودیم . از آنجا بیرون آمده وارد بمنزل شدیم .

شب‌سیزدهم شهرحال ـ بمهمانی میرزاهادی رفتیم. مشارالیه مدت پـانزده سال قبل از طرف حسینقلی‌خان بادکوبهٔ بجهة ابلاغ رسالت بدولت روس‌آمده ومدتی‌مانده ومراجعت‌کرده . مردیست صاحب مدرك در زبان روس ماهر است . بعداز ابلاغ رسالت خود بنارا بتجارت گـذارده مدتی درمسکو توقف نموده است. سایرتجاران ایرانـی مطلب را فهمیده بمشارالیه احترامی مینمایند . واو نیزمتوجه تجاران مزبورشده امر همه میگذرد . وهمه بایکدیر اتفاقی دارند .

شب درخانه مشارالیه شام خورده بعداز ساعتی مراجعت کردیم . روز دیگر بهمراه ولك صاحب وقولونل‌خان وافیسر دیگر بتماشای کریملین که ارك مسکو است رفته بعداز آن بتماشای کلیسای ارك وناقوس بزرگ شکسته کـه

عرض نموده رفته مستمراً بناوفعله مشغول تعمیرجاهایی‌که سوخته‌اند میباشند . یحتمل شش‌ماه بعداز این‌همه خانهائی‌که درهنگام ورود فرانسه بمسکوسوخته بود تعمیر وآباد شود . درسه روزقبل زین‌العابدین بیك چاپار غلام نواب والا روحی‌فداه برسم‌چاپاری ازطرف دولت‌علیه ایران بجهة ایصال نوشتجات بنزد بندگان‌میرزا ابوالحسن‌خان ایلچی‌بزرگ دولت‌علیه میرفت. برخی‌نوشتجات از رفقای من ازتبریز بمن‌رسید . ازمضمون‌آن معلوم میشدکه درتبریز شهرتی یافته‌که بنده را اراده آنست‌که ازین سفرمراجعت نکنم بلکه بتدریج باولیای دولت قاهره رسانیده‌که مراچنین اراده است . از اینمعنی‌دل من‌شکست . یعنی دراین سه روزه زیاده ازهمه عمرسرزنش‌بخود نموده‌ام . احمق هستم‌که ولایت خود را گذاشته‌گرفتار این‌سفر گردیده . لیکن اشخاصی‌که چنین‌مظنه درباره من‌کرده‌اند احمق‌میباشند . گویا ازاول دنیا الی‌حال یکنفر اینگونه دیوانگی که من‌کرده‌ام نکرده است . طرفه‌تر این‌که مطلب خودرا ازین سفر وعزیمت آن بهیچکس نگفته‌ام . وحال هم نمیگویم . رفیق‌مزبور نیزنوشته است‌که من درین سفر اظهار وشهرت میدهم که ایلچی هستم بلکه درصدد اضرار رفقا هم برآمده‌ام . حال مطلب را یافته ؛ بعضی ازجهال بجهة بد رفتاری قولونل‌خان باآنها چنین یافته‌اند که بنده محرك آن هستم وبعداز آن بقاعده همه مفسدین ولایت ما ، درجزو اینگونه اخبارات لایعنی وبی‌پارا مینویسند . گاهی بنده را شهرت بدر رفتاری داده وگاهی چنین شهرت رفته است‌که بنده مایل بایلچی گری هستم والحق عـامه مردمان ولایت ماهرچه شنوند بدون این‌که بمیزان خرد سنجیده اولا خیال کنند آیاچه کس شهرت را در باره دیگری میدهد و وثانیاً غرض او چه چیز است . وثالثاً خود شاهد چه خود طبع ومدرك ورفتار وکردار وقطع نظر از اینگونه خیالات نموده بمحض این‌کـه شنوند من مایل بایلچی بودن هستم و میخواهم بهیچ خودرا ایلچی‌کنم ، مردم باور می‌کنند . کاش دفعه دیگرشهرتی می‌دادند کـه بنده مشق پریدن بهوا و رفتن بآسمان را دارم . ایلچی‌گری بنده بعینه پریدن بهواست . اگربنده قادر به پریدن هستم شایدکه ایلچی‌گری هم به‌بنده لایق‌باشد .

روز چهاردهم رمضان ـ قولونل خان گاری خـود را بطلب من فرستاده بعد ازرسیدن بمنزل او مشارالیه بحساب وجوهی که بجهة اخراجات

همه رفقا بهمراه آورده بود رسیده چون درتفلیس مجموع وجوه‌را اشرفی کرده وبعدازآن بتحویل خودگرفته وجه مزبور را منقسم وبصندوقهای خودگذارده. پانصد اشرفی با جاوقلو ازوجوه مزبورکم بود . از بنده مطالبه نموده بنده او را یادآوری نمودم که وجوه راکلا تحویل گـرفته است . قبول نکرده بنا را بفضاحی گذارده بنده صبررا پیش‌کرده سیاههٔ که بخط‌خود وجه را ازمن گرفته بود باونموده ایشانرا انفعالی‌زیاده ازحد دست داده بجای اینکه از بنده عذر خواهد بنارا بکج‌خلقی‌گذارده حرف او اینکه توچرا قبل ازین سیاههٔ مزبور را بمن ننمودی . گفتم شما از من سیاهـه نخواستید چاره نه بخشید باالاخره فحشی به‌بنده‌داده بنده‌گفتم اینگونه الفاظ لایق مردان نیست . از منزل ایشان بیرون‌آمده وارد بمنزل خودگردیدم .

بعد ازآن در تهیه تدارك خروج از مسکو مشغول شدیم . مدت چهارده روز درمسکو توقف نمود . روزها بقدریکه توانست درگردش شهر و اطلاع از امورات شهر وطریقه ورفتار وکردار اهالی شهراستفسار نمود وآنچه توانست درخصوص‌آن دربن روزنامه ثبت نمود .

روز دوشنبه ۱۵ شهر رمضان ـ پنج ساعت قبل از ظهر از مسکو سوار وروانه راه‌گردیدیم. عرض‌راه‌ازدست راست‌وچپ مادهات وجنگل‌بسیاری دارد . از شهرالی منزل‌راه ماخوب بود. اسم منزل پناسیخ است . ده‌کوچکی است رود وپلی‌دارد . یکطرف پل‌چمن وسبزه است . از شهرالی‌آنجا بیست و هشت ورث بود . ازآنجا سوار وروانه سول نوش نیه است[1] . عرض راه بسیار دهات خراب وآباد بود . پنج ساعت ازظهر گذشته بآنجا رسیده . ده‌کوچکی است . حوالی‌آن جنگل است . فاصله این سی ویك ورث بود . شب در آنجا ماندیم .

روز سه شنبه ۱۶ ـ از آنجا سوار و روانه کلینس شدیم . عرض راه دهات وجنگل است . ده بزرگی است . عمارات و سه مهمانخانه و پل بزرگی دارد . فاصله این بیست و دوورث بود . ازآنجا سوار و روانه زادید شدیم . فاصله این بیست ودوورث بود . ازآنجا سوار وروانه منزل دیگر شدیم نام‌آن خلدینا است . ده بزرگ خوبی‌است . مهمانخانه دارد. دوکلیسای بزرگ‌دارد

۱ ـ ؟ .

درمهمانخانه شب خوابیدیم .

روز چهار شنبه ۱۷ـ ازآنجا سوار وبمنزل دیگر رفتیم حوالی‌شهر طور رسیدیم . دروازهٔ دارد و سربازان قراول نشسته‌اند . مارا ممانعت نموده الی‌درو(۱). افیسرمهماندار بعد ازاستفسار ودیدن باشبرد مارا رهاکرده وارد بشهرشده در مهمانخانه توقف نموده نهار خورده ازآنجا بتماشای شهر رفته . عمارات عالیه ومهمانخانها(۲) متعدد وبازاربلندی دارد رودخانه ازمیانه شهر میگذرد . نوزده‌کلیسا دارد . فاصله این‌سی‌ورث برد . بعد از ملاحظه شهراز آنجا سوار وروانه میبدینا شدیم . دهات بسیاری درراه بود . ازآنجا سوار و روانه ترژوك شدیم . عرض راه جنگل بود . الی بیست و چهار ورث رود آبی است . پلی‌ندارد . بطریق سابق راهنمایی‌که آمدیم ، بنه واسبان و گاریها را دربالای تخته‌گذارده و ریسمانی در دو طرف رود بسته‌اند . ریسمان را بدست گرفته بزور مردم کشتی‌را گذرانیده بطرف دیگررود رفته وارد بقصبه ترژوك شدیم . تخمیناً دوازده‌کلیسا دارد وچند مهمانخانه خوب دارد. فاصله این‌سی‌و دوورث بود . درآنجا خوابیدیم .

روز پنجشنبه ۱۸ ـ یکساعت بعد ازطلوع ازآنجا سوار و عازم براه گردیده . عرض راه برخی باتلاق وبعضی خوب و خشك بود . دهات بسیاری ازهمه‌جا زیاده دراین راه دیدم . الی‌منزل اسم‌آن وترپوسك است ، ده‌بزرگی است . فاصله این سی‌وهفت ورث بود . ازآنجا سوار و عازم منزل دیگر شده عرض راه دودفعه باران شدیدی خوردیم . معلوم استکه درین روز نوبت بمن افتاده استکه بیرون‌گاری نشینم . منزل ما شهرکی‌کوچکی است رودخانه از میانه شهر میگذرد . شانزده‌کلیسا دارد ازوترپوسك الی این شهرکه وشتی ـ ولاچوك است سی‌وسه ورث بود. ازآنجاسوار وروانه‌خیتلاده شدیم. ده بزرگی است فاصله این سی‌وشش ورث بود . شب درآنجا خوابیدیم .

روز جمعه ۱۹ رمضان ـ از آنجا سوار وروانه یدراده شدیم . ده بزرگ خراب است . سه مهمانخانه دارد . فاصله این سی‌وشش ورث بود . از آنجا سوار وروانه زیمکان شدیم . ده کوچکی است . اطراف آن آب بسیاری

۱ ـ ؟

۲ـ مهمانخانه های .

ایستاده . فاصله این بیست وسه ورث بود .

روزشنبه ۲۰ـ از آنجا سوار و روانـه یحیبیستی شدیم . ده بزرگی است چهـار کلیسا دارد . فاصله این بیست و دو ورث بود . از آنجا سوار و روانه منزل دیگرشدیم . بیشترراه جنگل‌بود . الـی منزل اسم آن یام راکنه است . رودخانه از میانه آن میگذرد و پل بزرگی دارد . فاصله این بیست و دو ورث بود . ازآنجا روانه‌کریس شدیم . ده معظم بزرگی است . عمارات و کلیسای خوب دارد . فاصله این شانزده ورث‌بود . ازآنجا سوار وروانه‌زائید بویه شدیم . عرض راه دهات بیشمار داشت فاصله این سی ویك ورث بود . ده بزرگی است . چند مهمانخانه وکلیسا دارد . شب درآنجا خوابیدیم .

روزیکشنبه ۲۱ ـ ازآنجا روانه منزل دیگر شدیم بیشتر عرض راه دهات وجنگل بود . الی منزل اسم آن بردنوتینس است . ده بـزرگی است . بازار ودکان ومهمانخـانه دارد . فاصلهٔ این بیست وهفت ورث بود . رودخانه بزرگی داردکه‌کشتی درآن عبور میکند . وهنگام گذشتن‌کشتی ، میانه پل را بقدر یك طاق پل مثل تخته پل بالا میکشند . بعد از گذشتن‌کشتی مجدداً پل مزبوررا پائین‌کرده بجای خودگذارده مردم عبور میکنند . ماهم عبور کرده عازم منزل‌گشتیم . دهات بسیاری وجنگل و رودخانه عظیمی در عرض راه بود که بسمت بیطربورغ میرفت . اسم این‌منزل نوکرود است . شهربزرگی‌است عمارات و بازار بسیار دارد . اما شهر باتلاق است . میانه راههای کوچه را سنگ‌کاری کرده‌اند . فاصله این سی‌وپنج ورث بود و بعلت شکستن‌گاری شب درآنجا توقف‌کرده عصرآنروز بحوالی شهربجهة تماشا رفتم . رودخانه‌عظیمی از میانه شهر میگذرد ونصف شهر در یکطرف رود است و نصف طرف دیگر . کشتی بسیاری در رود مزبورمیماند . تابحال پل‌باین انتظام واستحکام‌ندیده‌ام دویست قدم طول پل است . درمیانه پل مزبور تخته پلی ساخته‌اند . زنجیرها برآن مرتب است‌که درهنگام عبور کشتی بزرگ پل مزبور را بقدر یك طاق بالا کشیده بعد از گذشتن کشتی مجدداً پل را پایین کرده . در دو طرف پل سالداتها بجهة قراولی آنجا علی الدوام حاضرند . طرفه چیزی که تا بحال ندیده‌ام امروز مشاهده نمودم . دوجوان از نجبای روسیه بادختر سواره اسب شده درنهایت سرعت بتاختن اسب مشغول بوده یکپا در رکاب ودیگر پارا بر

گردانید(۱)درگردن بطریق خواص(۲)خوش‌نمایی‌سوارشده بودند. الحق‌از دیدن سواری آنها بنده بی‌غایت محظوظ شدم اکثر از مردم در سوارکاری و داشکه(۳)شده بگردش مشغول بودند.

روز دوشنبه ۲۲ـ ازآنجا سوار وروانه یودورکی شدیم. ده‌بزرگی است . فاصله این بیست ودوورث بود. ازآنجا سوار وروانه منزل دیگرشدیم. عرض راه جنگل ودهات بود الی‌منزل ، اسم آن اسپاسك پولس است . فاصله این بیست وچهار ورت بود . ازآنجا سوار وروانه چودو شدیم . ده بزرگی است . فاصله این بیست وچهار ورث بود . چهار ساعت قبل‌از نصف‌شب بآنجا رسیده . آنشب درآن ده شب‌عید مسیحیان بود . زنان‌آنجا بخواندن وعشرت مشغول بودند. ازآنجاسوار وعازم منزل دیگر شدیم. عرض راه‌دهات وبرخی جنگل بود. الی منزل اسم‌آن یومرانی است. فاصله این بیست‌وپنج ورث‌است دوساعت ازنصف شب‌گذشته وارد بآنجاگردیدیم . چاپارخانه بزرگی است . درآنجا خوابیدیم .

روز سه‌شنبه ۲۳ ـ ازآنجا سوار وعازم تسپا شدیم . فاصله این‌سی‌و دوورث بود . ازآنجا سوار وعازم راه‌گردیده. عرض راه دهات بسیاری بود الی منزل اسم‌آن اژوری است . ده بزرگی است . فاصله این بیست و چهار ورث بود . ازآنجا سوار وروانه راه‌گردیده عرض راه دهات بسیاری بود . الی ده‌ورث باغی‌است بسیار خوب وبسیار خوب جایی است . اگرچه تابحال شهر بآن خوبی وصفاندیده‌ام نام آن کوصلا است. ازآنجا گذشته الی‌بطرپورغ خیابانیست از دوسمت آن درخت است وراه صاف در نهایت صفا . از اژوری الی‌شهر بطر پورغ سی‌ودو ورث بود . وارد بشهر شدیم . تابحال شهر باین خوبی وصفا وانتظام باین‌گونه عمارت ندیده‌ام . از میانه‌کوچها گردش کرده در دولتخانه بندگان میرزا ابوالحسن‌خان ایلچی دولت‌علیه روزافزون ایران رفته فوراً بخدمت معزی‌الیه مشرف ، بعداز استفسار و تلفظات مقرر فرمودند که منزل بنده درخانه میرزا هادی نویسنده معزی‌الیه بوده باشد . بعداز آن

---

۱ - بر‌گردانیده .

۲ ـ خاص .

۳ ـ داشکه ـ درشکه ؟

تبدیل لباس نموده درمنزل مزبور بسر برده واماچون مدت دوهفته یاکمتردر اینولا خواهیم ماند بهترآن دیدم‌که هرچه توانم در تعریف وبانی این شهر و طریقه وآداب مردم نوشته بلکه اشخاصی که مطالعه بآن نمـایند ازین رساله محضوظ(۱) شده اولا وقایع واوضاع‌شهررا مینویسم وبعدازآن روزانه خود را خواهم نوشت . بالجمله معلم بندگان ایلچی شخصی است انگریزی . وقـایع اوضاع روسیه ودولت آن وطریق تعمیر وبنای بطرپورغ را درکتابی مفصلادر چهارسال قبل‌بایکنفر ازفضلای انگریزنوشته وچاپ کرده‌اند . دردست اوست بحمایت مسترولیمسن نام‌که در فارسی ربط کاملی دارد، بقدرضرورت ترجمه وثبت میگردد. واماشهر بطرپورغ شهریست ازپای تخت روسیه فاصله‌آن بخط استوا عرض شمالی آن پنجاه‌درجه ونیم است وطول آن بسمت شرقی لندن سی درجه‌ونیم . درسال ۱۷۰۳ عیسوی مطابق سنه ۱۱۱۸ هجری زار پطربزرگ اورا بنیادکرده مقصودکلی پطربزرگ از ساختن شهر مزبور این بوده‌که در هیچکدام ازبلاد روسیه اتصال بدریای بـالتك نداشته‌که راه تجارت دریا بـا فرنگستان بهمرسانند وازطرف خشکی بعلت صعوبت راه نیز راه‌تجارت ولایت مزبور باسایر قرال فرنگ مشکل میبود . باین ملاحظه در سال مزبور همتی گماشته‌که شهر مزبوررا بسازد لیکن زمین پطرپورغ هنگام تابستان باتلاق و بیشه‌عظیمی بوده بجزسباع(۲)حیوانی ازآنجا گذر نمیکرده ووقت‌زمستان‌کلاً جنگل وزمین باتلاق مزبور ورودخانه ینواکه در میانه شهر میگذرد ، یخ‌بسته درچنین‌جایی بعلت‌قرابت بدریا همتی‌گماشته دراواخر بهارسال مزبور موازی سیصد هزار ازرعایای ولایات روسیه را جمع‌آوری نموده . اکثر آنها روسیه وبعضی قزاق وتاتار وسایرین بوده شروع در ساختن شهر مزبور نموده . در آن‌هنگام دولت روسیه بادولت سوید جنگ داشته وبکرات ولایت روسیه مورد تاخت وتاراج سویدگردیده وبحدی(۳) بی‌اوضاع بودندکه‌قادر براینکه‌اسباب بنائی ازقبیل بیل وکلنگ وتیشه وظروف حمل ونقل خاك بقدرکفاف عمله‌جات مزبور نداشته بودند . برخی حمل ونقل سنگ را بادوش خود نموده و بعضی

(۱) ـ محظوظ
(۲) ـ درندگان .
(۳) ـ ؟

درجامه وکیسه وتوبره وغیرآنها نموده وچون‌زمین مزبورکلاً بیشه و باتلاق بوده خاك ازچند میل‌راه باین‌نهج آورده . زمین مزبوررا از خاك پوشانیده ویکی از امورات مشکله عمله‌جات مزبور عدم آذوقه‌بوده. حول وحوش شهر مزبور وولایات قریبه‌اینجا بجهة تاخت وتاراج طایفه سوید قادر بجمع آوری‌آذوقه عمله‌جات‌نبوده‌اند. آذوقه(۱)ازمسکو وولایات بعیده حمل‌ونقل‌میشده وازسویی دولت سوید اطلاع ازتعمیر شهر مزبور یافته حسدی برده جمعی کشتی جنگی بسردولت روس وممانعت ساختن شهر مزبور فرستاده . ازین‌سو پطر جمعی‌از سپاه خودرا درکناره رود ینوا گذارده آنهارا مانع از بیرون آمـدن ازکشتی نموده بالاخره بی‌نیل مقصود مراجعت نموده بودند . مدت چهارمـاه طراحی شهر وخانها ونارنج قلعه درمیانه شهر وسایر متعلقات آن باتمام‌رسید . لیکن بعلت‌آذوقه وجاومکان یکصد هزارنفر ازعمله‌جات مزبورتلف شده‌اند. بالجمله بعداز یك‌سال از تاریخ ابتدای شهر، سی‌هزار خانه معمور خوب بانارنج‌قلعهٔ که‌در وسط حقیقی شهرواقع ورودینوا احاطه بآن‌مینماید بابرج وباروی‌نارنج قلعه مزبور باتمام رسیده. بعداز اتمام شهرمزبور درصدد جمع‌آوری ساکنین شهر مزبور برآمده اولاشهر چنتس‌که بیست ورث فاصله ازپطر پورغ بوده با عیال واطفال واسباب خانه آنهاکلا طراکوچانیده بپطر پورغ آورده وبعد از آن حکمی باهالی مسکو فرستاده‌که ازآنجا برخی‌کوچیده بپطر پورغ روند اکثر امرای ساکنین‌مسکو باینمعنی راضی نبودندکه پای‌تخت قدیم آنهاتبدیل یابد . وباین ملاحظه بسیاری متمسك بمعاذیر شده بپطر پورغ نرفـته لیکن جمعی‌کثیر ازتجار وکسبه وبرخی ازاعزه مسکورفته وبعداز آن ارباب صنایع وکسبه ازهرصنف ازفرنگستان بپطرپورغ‌آورده ودرصدد تربیت‌آنها برمی‌آید وچون خود مدت هفت‌سال درلباس مبدل بفرنگ رفته‌بودکه انشاءالله برخی‌از احوالات اوراخواهد نوشت، طریق تربیت‌نمودن وتحریص وترغیب عمله‌جات وارباب صنایع‌برسم اهل فرنگ پیش‌گرفته بنهج مفصله عرض خواهدشد . بعد از اینکه پطراز ساختن شهر اندك فراغتی یافته ومردم‌را جابجانموده درصدد تکمیل نارنج قلعه برآمده قلعهٔ مزبوررا بترکیب مسدس نموده دیوار آنرااز سنگ وآجر ساخته . دوره آن آب است . مقابل دربآن پلی ساخته‌اند که

---

(۱) ـ کلمهٔ‌آذوقه دراینجا با«ز» نوشته شده‌بود باینصورت : «آزوقه»

هنگام‌عبور، آن‌را خوابانیده مردم میگذرند ، یك‌کلیسای بسیار خوبی در آن ساخته واوطاقی‌در آن جبه‌خانه وصلاح(۱) جنگ پادشاهی را گذارده واوطاقی دیگر مملو ازدواها وادویه‌ها بجهة اشخاصی‌که محصور در آن‌شوند وسایر آذوقه وضروریات‌قلعه مزبوررامهیا کرده وبعدازآن دراکمال‌شهر کوشیده خانهائیکه ساخته‌بودند ازتخته بوده برخی‌از آنهاسوخته مجدداً حکمی میدهد که‌هرکس خانه خودرا ازسنگ وآجر ساخته وبتدریج مجموع دیوارها از سنگ وآجر ساخته میشود. وکوچهارا هرکس باندازه وحدود خانه‌خود سنگ‌کاری نموده بالفعل مجموع کوچها سنگ وهرجا نزدیك رودخانه است . یعنی رود ینوارا منقسم بچندنهر نموده‌چهل وپنج‌قسمت آن درکوچها میگردد . درکناره‌نهرها پنجرهای(۲) آهنین گذارده‌اند که‌کسی‌در آب نیفتد. وچون در آن هنگام‌کاری کمتر بمصرف میرسیده بملاحظه اینکه مردم عادت بکشتی نموده حکم میدهد که‌در نهرهادر کمیهای(۳) کوچك نشسته بدیدن یکدیگر رفته بالفعل آن‌بنا(۴) باقی است . در عصرها مردم تفنناً درکمیهای کوچك نشسته تردد میکنند . وبنهجی که عرض نمود دربیشتر کوچها نهرآب بزرگی میگذرد. وچون نصفه‌شهر پطر بورغ بطریق جزیره است‌که دَوْرَۀ(۵) آن‌آب است ونصفه دیگر اتصال بصحرا دارد، پلهای عظیمی بسیاری ساخته‌که مردم از یکطرف بطرف دیگر آمده و ملاحظه هریك‌از آن نظاره گانرا(۶) متحیرمیکندکه‌بچه انضباط وانتظام پلهای مزبوررا ساخته‌اند . درمیانه هرپلی بقدر دوچشمه آن‌را .بطریقی‌که تخته پل شهررا میسازند ساخته هنگام عبورکشتی تخته پل‌مزبور را بآسانی بالاکشیده کشتی عبور نموده وبعداز آن تخته پل مزبوررا بجای خودگذارده مردم از

---

۱ ـ سلاح .

۲ ـ پنجره‌های .

۳ ـ «کمی» نوعی‌وسیله عبورازروی آب‌است مانندبلم‌که قبلاً هم در این‌کتاب از آن نام‌برده شده‌است .

۴ ـ رسم .

۵ ـ اعراب این‌کلمه بهمین صورت در نسخه موجود ، گذارده شده‌است .

۶ ـ باتوجه باینکه هاءغیر ملفوظ درجمع بـاالف ونون تبدیل به‌گاف می‌شود ، این‌کلمه را باید باینصورت نوشت : «نظارگان» .

بالای‌آن تردد میکنند وهرکدام از پلهارا باین نظام ساخته‌اند . درکنار رود ینوا ، خانه بجهة نشیمن سلاطین ساخته‌اند . دربلندترین جاهای شهراست . دیوارآن ازسنگ سفید است . بهمراه رفقا بدیدن خـانه مزبور رفته . حال الکزندر پادشاه روسیه توقف درآن دارد . اگرچه تعریف خانه مزبور را نوشتن درقوه بنده نیست لیکن چند ملاحظه‌که درآن نموده نوشته میشود . اولا خـانه مزبور چندطبقه بالای یکدیگر ساخته‌اند و چون قاعده فرنگستان این‌که درطبقه دویمین خانه‌را بجهة نشیمن خودممین می‌کنند مانیز همان طبقه را دیدیم . خانه مزبور مربع طولانی است . اطراف‌آن بقدرچهل اوطاق است هریك از اوطاقها مملو از اسباب و زینت بزرگان ازقبیل چهل چراغ بلـور و وآینه‌های دوزرعی وسه‌زرعی وساعتهای‌طلا ومکلل بجواهروکرسیهای(۱) طلا کاری‌ومینا کاری‌ساخته وپرداخته همه جابجا گذارده هرکدام ازدربهای اوطاق آئینه است. مجموع آنها بیکدیگرراه دارد . دروسط آن اوطاق نشیمن‌پادشاهی است. سندلی(۲) زرنگاری درصدرآن میباشد که محل نشیمن پادشاهی است . وچندکرسی زرنگار دیگردریمین ویسار(۳) تخت‌مزبور است که منسوبان آن نشینند . درمقابل اوطاق مزبور رود ینوا وکشتیهای بسیار نمایان است . قطع نظر از جبروت وعظمت خانه پادشاهی ، منظر رود بحسن‌آن می‌افزاید . ودر هراوطاق تصاویر بسیاری ازکارفرنگ واستادان زبردست قابل‌حاضر وبدیوارها وسقف‌آنها نصب‌کرده‌اند . وسنگهای بسیاری از اطراف بلاد روسیه و سیبره و فرنگ تراشیده و باشکال مختلفه نموده باوطاقهـا گذارده‌اند . در اوطاقهای بزرگ درمرکز اوطاق سنگ‌آبهارا بشکل‌خوب درآورده وگذارده‌اند. چهار سنگ سبزوآبی وقرمز وکبود درآنجا دیـدم . قطع نظر اوستادی و حجاری آن ، سنگ بآن خوبی وبزرگی تابحال ندیده‌ام بجهة زینت اوطاقهـا بیشتر اوطاق چنین‌سنگها بطریق وشکل کشکول و دوری ساخته و تراشیده وگذارده هرکدام دوسه زرع اندازه دارد. ما اولاهرکدام ازآنهارا دیده وزبان بتعریف آن‌گشاده درتعریف بودیم تااین‌که باوطاق دیگروارد شده ازآن بهتری دیده

۱ـ صندلیهای .

۲ـ صندلی .

۳ـ راست ، چپ .

سنگ اولین را فراموش می‌کردیم . دریکی از اوطاقها ساعتی ساخته در بالای صندوقی‌موسیقار(۱)گذارده.ساعت‌مزبور درگردش‌است وموسیقار درسازمشغول است . ساعتی درآنجا نشسته ازنوای سازمزبور حضار را حالتی دادکه تقریر آن وجدانی‌نیست . در اوطاق دیگر دوصندوق گذارده‌که درنغمه مشغول است بطریق زیروبم . یکی ازآنها زیرودیگری بم . هردو را کوك‌کرده سازی در نهایت‌خوبی‌زده هنگامی‌که میخواهندتبدیل‌نغمه ودستگاه راکنند آنهارا بطریق دیگرکوك کرده نغمه دیگرمیزند . وموسیقار ساعت وصندوقهای مزبور راکلاً به مثل‌ساعت ساخته‌اند که بچرخ می‌گردد وساز میزند . وازجملهٔ چیزهائیکه همه رفقارا حیرت دست داد ومن هرگز او را فراموش نمیکنم این است‌که در یکی از اوطاقهای خـانه درمیانه وسط آن درختی ازطلا ساخته‌اند . سه‌زرع بلندی‌آن است . دربالای درخت طاووسی ازطلا ساخته‌اند . درزیرپای طاووس درشاخهٔ دیگرخروسی‌ساخته‌اند ازطلا. ودرشاخهٔ دیگرآن‌بومی ازطلاساخته‌اند وهرسه طاووس و خروس وبوم مزبور درشاخهای درخت آرام دارند . درزیر درخت دستگاهی ساخته‌اند که هیچکدام از مردم او را نمی‌بینند . بطریق‌کوك کردن ساعت شخصی آمده و دستگاه را باکلید کوك کرده بفاصله دوسه دقیقه بوم مزبور درگردش آمده سرآن درحرکت دوری مشغول بعینه مثل بومی که از ترس مردم متزلزل باشد . وچشمهای او درحرکت آمده ومتصلا در اطراف ناظر وسرآن متحرك وجستجوی مردم را نموده ازسویی خروس طلای مزبور ازشاخهٔ دیگر درحرکت‌آمده بالهای طلا را بریکدیگر زده بعینه مثل‌خروسی که شروع درخواندن نماید وابتدا بساکن بالهای خودرا برهم زند وبعداز آن بانگ‌گوید، خروس مزبور بالی‌بهم زده وسرخودرا بلندکرده درنهایت خوبی خواند. یعنی اگرچشمه(۲) درآن نبود احدی نمی‌توانست باورکند که بانگ مزبور ازخروس حقیقی نبوده . و بعدازآن طاووس مزبور درنهایت طنازی و آرام بالهای خودرا بتدریج بازکرده بالاخره چتری‌درنهایت خوبی‌زده . اگر رنگ‌طاووس مزبورزرد نبودیعنی ازطلا نساخته بودند رنگ خودطاووس‌بود، هرکس اینگونه حرکات وسکنات وچترزدن را دیده بودقبول نمی‌کردکه کسی

۱ـ موسیقی .

۲ـ ؟

بگوید طاووس مزبور مرغ حقیقی نیست . چند اوطاق دیگر دارد که ازجمله معدنیات وعجایبات(۱)دریایی وصحرایی‌را درصندوقها گذارده وازشیشه بالای آنهارا پوشانیده . مردم اهلیه خودپادشاهی هروقت‌بجهة تفریح دماغ بملاحظه عجایبات مزبور رفته باشند . ودرسمت دیگر اوطاق بسیار بزرگی ساخته‌اند . انواع طیوربلکه هرچه طیار صحرائی دیده یك‌جفت ازآن را دراوطاق مزبور آورده‌اند . هرکدام ازطیور آشیانه بجهة خود ساخته‌اند . و اوطاق مزبور اتصال بباغچه دارد. توری دریکسمت باغچه گذارده که هرکدام ازمرغها داخل بباغچه وبالای درختان رفته لیکن تور مزبور مانع آنها میشودکه ازآنجا به به بیرون روند . اطراف طبقه اول مزبور او طاقهای مزبوره معروضه است . لیکن صحن آن باغچه‌ایست . درتابستان درختهای خوب در اطراف باغچه سبز و خرم است و درمیانه باغچه علف است . در زمستان سرمای پطرپورغ سنك را میشکافد . درختهای مزبور را تعبیه کرده‌اند که در میانه خمره چوبین کرده‌اند در زمستان علف باغچه را برداشته و خمره‌های چوبین باچرخ‌ودستگاه بسته یك‌یك درختهارا درطبقه‌اول زمین، جایی‌گرم برده وگذارده درزمستان درزمستان(۲)آینده باچرخ‌ودستگاه یك یك درختان‌را بالا آورده جابجاکرده بالفعل‌که هنگام تابستان است، هیچکدام ازماها ندانستیم که چگونه‌تعبیه‌آن‌را نموده‌اند. بلکه خیال‌کردیم که‌باغ‌حقیقی‌است. باوجود این‌که دوازده زرع ارتفاع از زمین دارد . سایرحجرات طبقه سیمین را بنده ندیدم وبآن سبب چیزی عرض نمی‌نمایم . این‌خانه نیزیکی از ابنیه پطراست . اگر چه هنگامی‌که اوساخته باین‌انتظام واسباب وسلیقه نبوده است . درمقابل خانه مزبور درسمت دیگر رودخانه مزبور ، خانه بجهة تابستانی ساخته‌اند . آن نیزبهمین دستگاه است . و در حوالی خانه تابستانی پادشاهی ، جبه خانه و قورخانه وجای ساختن‌توب واسباب جنگ ساخته‌اند . درخانه مزبور اسباب جنگ‌وتوب وسایرلوازمات(۳)جنگ‌ساخته می‌شود.وخانه‌اکثرامرا وبزرگان درحول وحوش خانه تابستانی پادشاهی است . و از جمله بناهای روسیه درآن

---

۱ ــ عجایب .

۲ـ «در زمستان» اول زائد بنظرمیرسد و «در زمستان» دوم ظاهراً «درتابستان» باید باشد .

۳ــ لوازم .

شهر آنست که پطر ارباب صنایع را ازفرنگ بولایت خودآورده ودرتربیت آنها مشغول گردیده . اولا مدرسه بجهة تحصیل علـم ساختن کشتی وجنگ دریـا و طریق بردن کشتی ولوازمات آن ساخته ازهرقبیله یکنفرجوان باهوش وزیرك بمدرسه داخل کرده که بجهة تحصیل‌علوم مزبوره کامل‌شوند . جوانان مزبور ازده ساله الی هجده ساله بوده‌اند . و اوستادان درتربیت آنها کوشیده بالفعل مدرسه مزبور درنهایت انتظام‌است.اخراجات طلبه(۱) ازسرکارپادشاهی بآنها رسیده جوانان مزبور درعلم نظام ومشق جنگ وغیره مشغول هستند . دوازده سال بعداز ساختن پطرپورغ بنهج مفصله ارباب صنایع دستگاههـا ساخته‌اند . دستگاه کتـان بافی ، دستگاه کاغذ سازی ، دستگاه شوره سازی دستگاهی که گوگرد را صاف کنند ، دستگاه باروت سازی باچرخ ، دستگاهی که چوب را بزورآب برند وکوره آجرپزی وارباب صنایع وبدایع متعلقه بآهنگری وتوب سازی وغیره وبعدازآن از اطراف ولایات فرنگستان راه تجارت به پطرپورغ بازشده اول تجارت آنجا چوب وتخته بوده که ازجنگل حول و حوش بریده وکشتی از ولایات فرنگ بآنجا آمده چوب وتخته ازآنجـا ابتیاع نموده‌الی حال جزو معظم تجارت پطرپورغ بافرنگستان چوب وپیه وروغن ماهی است. که‌از اینجا حمل‌ونقل بولایت خود میکنند . وبعداز آن بنای ساختـن کشتی تجارت وجنگ گذارده بعلت‌اینکه‌آذوقه پطرپورغ کمك(۲)است کشتیهای خود را باآدمهائیکه در مدرسه تربیت یافته بودند در روی آب انداخته خود بنای تجارت وآوردن آذوقه از ولایات قریبه نموده . واز جمله بناهای پطر اینکه مردم ترغیب بمجالست بایکدیگر ومصاحبت کرده . خود خانه ساخته‌که اهالی شهر درآنجا جمع شده برخی بخواندن کتاب وبعضی ببـازی شطرنج و سایر مشغولیات ودیگر تفریح دماغ نموده وهرروزه پنج‌ساعت اوقات مردم درخانه مردم صرف میشود. وخانه مزبوررا پنج‌ساعت باز می‌کنند . هرروزه پنج‌ساعت خانه مزبور را بازکرده(۳)که مردم‌جمع شوند . وچون ارباب صنایع وکسبه بسیاری ازولایات فرنگستان آمده بودند ودر تربیت آنها ساعی بوده خواسته

---

۱ ـ مخارج محصل .

۲ ـ «کمك» دراینجا بی‌معنی است ظاهراً باید«کم» باشد .

۳ ـــ !

بود که در علوم و ترغیب طلبه‌سعی نموده . مدرسه بنیادکرده اهل آن مدرسه و اطفال تازه که داخل آن مدرسه شده قراردادکرده بودندکه چهار فرقه‌نماید . وبجهة هرفرقه پنج‌نفر مدرس صاحب فهم معین فرموده . زبـان فرانسه ولاتین وایتالیا وحکمت طبیعی . وهرکدام ازآنها را اخراجات ومایحتاج و مواجب از خزانه خود معین‌کرده وچون فوت اورسیده کوین کثرین(۱) بزرگ‌حرم‌او سعی بسیار در تکمیل مدرسه مزبور نموده. بالفعل مدرسه مزبور رواجی‌دارد وطلاب‌آن مشغول بتحصیل هستند. واز تاریخی‌که مدرسه مزبور ساخته‌شده‌که بیست وسه‌سال بعداز بنیاد پطرپورغ بوده الی حال هرساله‌کتابی بطریق دفتر درست‌کرده در عرض سال طلبه جدیدیکه وارد بمدرسه‌گردیده اسامی آنها و شروع آنها در علوم محوله بآنها درآن‌کتاب ثبت میشود . واشخاصی که در آن سال ترقی‌کرده یابیرون رفته برسر خدمتـی از خدمات دیوانی مرجوع شده‌اند ویااینکه در علومی‌که ترقی‌کرده‌اند شروع در علم دیگر نموده‌اند ، بااسامی تعداد نفری طلاب ومدرسین راکلاً ثبت‌درکتاب مزبور کرده وچاپ نموده یك‌نسخه آنرا درکتابخانه مدرسه گذارده ویك نسخه آن‌را در خزانه پادشاهی فرستاده . اگرچه اسامی‌که پطر بزرگ بنیادکرده وترقـی‌که او را منظورکرده‌که بدولت‌خود ورعایای‌خود وولایت خودداده باشد باتمام‌نرسانیده فوت آن رسیده ، کوین‌کثرین بزرگ‌که حرم او بوده بعداز فوت پطرهمت مردانه در تکمیل کار پطرگماشته بحدی‌که اهل روسیه‌را اعتقاد این است که بقدریکه رهین منت پطربوده همانقدر ممنون زن شاه بوده . برخی ازابنیه‌آن راباآنچه بعداز آن فوت‌کوین‌کثرین روی داده وترقی دراینولایت کرده‌اند بحمایت مسترولیم مینویسم . واز جمله چیزهائیکه عجیبه است درین شهر این است‌که صورت پطر اول‌را در بالای اسبی‌گذارده‌اند . اسب وصورت مزبوررا از برنج ومس ساخته‌اند . بسیار صورت بزرگی است . مجموع‌را در قـالب ریخته‌اند ودر بالای تخته سنگی نصب‌کرده‌اند . سنگ مزبوررا هیچکس باور نمیکرد که توان حمل‌ونقل نمود . پارچه‌کوهی است . تخمـیناً از قرار زرع روسیه‌که موازنه بزرع شاهی نموده‌ام زیاده ازچهارده زرع شاهی طول‌دارد .

---

(۱) ــ ملکه کاترین .

هشت زرع ونیم عرض وشش زرع بلندی . درجاییکه اولا سنگ مزبوررا پیدا کرده الی جاییکه صورت واسب پادشاه را درآن نصب‌کرده‌اند یکفرسخ وربع بوده . مدت ششماه درآوردن آن مشغول بوده وطریق آوردن آنرا پرسیدم. گلولهای(۱) بزرگ‌آهنین‌در زیرآن‌گذارده بزور اهرم دربالای‌گلوله آنرا گردانیده درهمه راه آورده . هرچه سنگ ازگلوله‌گذشته اورا بعقب‌گذارده مجدداً گلوله دیگر را برداشته در پیش سنگ‌گذارده وباین نهج سنگ را در میانه شهر ، مقابل نارنج قلعه مزبورگذارده وصورت مزبوررا سواره دربالای سنگ نصب‌کرده. بشادی واحترام پطر،کوین‌الیزابث سلطانه روسیه درآنروز مجموع‌اسرا ومحبوسین زندانرا آزادکرده بخانهای‌خود میفرستد . ومقصرین رابجز اشخاصی‌که قاتل‌دیگران بوده درآنروز آنهارا بخشیده. بالفعل‌هرکس از ولایات بعیده محض ازبرای دیدن تصویر پطر وسنگ مزبور بپطـرپورغ میآیند .

واما جمعیت پطرپورغ ؛ از قرار سیاهه‌که‌کرده‌اند دویست وپنجاه‌هزار نفرجمعیت شهراست . سوای تجار غریبه از اهالی فرانسه وانگریز وسایر و مسلمانان‌که باینولایت بجهة تجارت آمده‌اند . وبعضی از اهـالی انگریز و فرانسه بجهة ارزانی اینولایت نسبت بولایت خود ، باینولا آمده توطن دارند واز قراریکه بنده تصور نمودم اخراجات شخص در اینولایت سه‌مقابل ولایت مامیشود . وگرانی اشیاء نیز بدستور . در اینصورت نمیـدانم ولایت انگلند چه‌قدرگرانی است‌که مردم آنجا عیال خودرا بجهة ارزانی باینولایت آورده گذران‌کنند . واما بزرگی شهر پطرپورغ دوره آن چهارده میل‌انگریزی‌که تخمیناً پنج‌فرسخ ایرانی است میباشد . خانهارا دوطبقه وسه‌چهار طبقه ساخته اند وپنجرها(۲) مجموع شیشه‌است ودیوارهای‌آن‌آجر ودر بالای آن گچ(۳) مالیده بشکل سنگ ساخته‌اند که غربارا بخاطر میرسد که همه دیوارهارا از سنگ ساخته‌اند . اتصال شهر مزبور باطرفی‌که رودخانه ینوا حایل است از پلهای معظم میشود. نه‌پل‌معظم‌بنظر بنده‌رسیده البته(۴) زیاده ومضاعف از آنچه

۱ ـ گلوله‌های .
۲ـ پنجره‌ها .
۳ ـ گچ .
۴ ـ این‌کلمه درمتن خطی بصورت «الله» نوشته شده‌است .

من دیده‌ام پل دارد . دوکوچه داردکه اتصال به‌بیرون شهر بهم‌میرساند . هر کدام دومیل انگریزی که سه‌ربع فرسخ است طول‌آنها است. وچون پطرسایر بلاد فرنگ‌را دیده، آنچه بسلیقه خود ومعماران فرنگ وتتبعاتی‌که کرده‌است شهر مزبوررا یکدفعه طرح‌ریزی نموده باقرینه وموافق‌قاعده ساخته شده‌است. مستروليم‌انگریزی وبندگان‌میرزا ابوالحسن‌خان واکثرمردم‌مذکور میساختند این شهر بهترین شهرهای فرنگستان است . بنده تابحال شهر باین خوبی و دلپذیری ندیده‌ام. باغ بسیاری دارد. درکنار رودخانه باغ ساخته‌اند. هنگام عصر زیاده از بیست هزارنفر درحوالی منزل مازن ومرد بگردش آمده تردد میکردند . ومجموع‌کوچها سنگ کاری است وهمیشه پاك وآب‌پاشی میکنند . واماهوای پطرپورغ درهنگام زمستان بی‌نهایت سرد میشود یعنی‌بکرات مردم از سرما فوت میشوند . در زمستان‌گذشته سی‌وچهار نفر ازگاری بانـان در بالای‌گاری بدفعات مرده بودند. مردم بسیار درخانها توقف مینمایند . لیکن رعایا وعمله‌جات بمفاد: العادت کالطبیعت الثانیه عادتی‌کرده درسرما مشغول بشغل خود بوده برخی ازآنها را مطلقاً سرما تأثیر نمیکند . لیکن بعضی که عادت ندارند سرمااست وپای آنهارا میبرد. درهنگام زمستان روزها زیاده‌از سه‌ساعت نیست . وهمچنین در تابستان کوتاه‌ترین شبها سه‌ساعت است . و هوا گرم میشود . وازجمله افیسران پطرپورغ پولس(۱)است . منصب اواینکه هر خانه اعم ازاعلی وادنی اسامی تعداد نفری خودرا باو داداه‌ند . در دفتر او ثبت است . وهرکس وارد بشهرشود اعم ازبومی وغریب ، درهر خانه‌که فرود آید صاحب‌خانه بفاصله شش‌ساعت اسم اورا بداخل بدفتر پولس نموده و ضمناً شغل وکار اورا باوگفته ونوشته وهمچنین تجار وارباب صنعت مختصراً هرکس وارد بولایت شوداسامی‌اورا وشغل‌وعمل اورا دردفتر پولس‌ثبت نموده وهرکس عازم‌جائی‌شود اعم‌ازبومی‌وغریب نوشته بطریق‌بسپرد(۲) ازپولس مزبورگرفته روانه‌میشود. وباین وسیله پولس‌شهر اطلاع‌ازهمه شهردارد. وازجمله ممتنعات است‌که‌کسی تواند داخل بپطرپورغ شده بدون اطلاع پولس وبیرون رود بدون اطلاع آن . وچنانچه‌کسی از شهر حرکت‌کند ونوشته ازپولس درشهر نداشته

۱ ـ ظاراً پلیس است .
۲ـ پاسپورت

درهر یك از بلاد روسیه که میرود باشیرد(۱) ازاومطالبه میکنند. چنانچه باشبرد(۲) مزبورکه عبارت از نوشته پولس است دردست او نیست او را محبوس نموده و بحقیقت آن میرسند وباین ملاحظه هرکس از حقیقت خبردار وسعی میکنند که بهرجا رود نوشته پولس دردست باشد. هنگام جلوس سلطنت الکزندر پادشاهی که بالفعل درتخت روسیه نشسته‌است مدرسه ساخته است که‌در آن مدرسه حکمت طبیعی وامورات شرع عیسوی وتاریخ مملکت داری‌دولت روم که جولیس‌قیصر یکی‌ازآنها بوده وآئین مملکت‌داری همه‌فرنگ‌ازآئین وطریقه اوتتبع‌کرده‌اند و‌موازنه دولت روس‌را باهمه‌قرال وغیره در مدرسه مزبور تحصیل نموده چهار نفر مدرس زیردست وجمعی ازمعلمین دیگر درتربیت طلبه آن‌مدرسه مشغولند وعلوم فرانسه وانگریز را بزبان روسیه ترجمه‌کرده اند وهرساله اشخاصی که درعلوم مرجوعه بخود ترقی‌کرده مراتب را مدرسین مزبور بخدمت پادشاه عرض‌نموده وبعدازآن آنهارابرسر خدمتی ازخدمات دیوانی مأمورمیفرمایند وهرساله اسامی اشخاصی‌که درآن‌مدرسه ترقی‌کرده‌اند وهرکس‌آمده وهرکس بیرون رود ویااینکه اهالی مدرسه تفوقی ومنصبی یافته‌اند بکتابی ثبت و چاپ کرده یك‌نسخه آن‌را بکتابخانه مدرسه مزبور گذارده و دیگری را بخزانه پادشاهی میفرستند ، واز جمله بناهای دیگر دارالشفای بزرگی است که چهار نفرازاطبای صاحب‌فهم ویازده‌نفر ازاطبای زبردست آنها دردارالشفاء مزبور لاینقطع مشغول بمعالجه بیماران هستند . هرکس خانه ندارد اعم از غریب و بومی ویاسالدات وغیره بمحض‌اینکه خودرا بدارالشفا رسانیده، منزل خوابی بآن میدهند . وخدمه آنجا مشغول بخدمت او شده واطبا بمعالجه او پرداخته خوراك اورا حاضرکرده باو میخورانند . ودر اصل دارالشفا اوطاق بزرگی است . عطاران در آنجا مشغول بدوا سازی هستند . دوای آنرا هرچه طبیب نسخه نویسد درآنجا حاضرکرده باو میرسانند . اخراجات دارالشفاء مزبور راکلاً ازسرکار پادشاهی میدهند . از قراریکه مذکور میشود چند دارالشفاء دیگر باین نسق ساخته‌اند . تجار و نجبای شهر ، از خود بآنها اخراجات رسانیده‌که هرکس ناخوش شود وخود متکفل احوال خود قادر نبوده باشد در

۱ ــ و۲ ــ ایــن کلمات عیناً همانطور که در متن خطی‌نوشته شده بود، نوشته شد ــ بمعنی جوازعبور ــ گذرنامه یاپاسپورت است .

آنجا رفته مادامیکه اثری از ناخوشی آن باقی است در دارالشفا میماند . و چنانچه دراین ضمن هریك از آنها فوت شود اطبای مزبور شکم اورا شکافته ملاحظه احشا وامعای اورا نموده تجربه حاصل میکنندکه چه ناخوشی داشته . آیادر معالجهٔ آن خطایی رفته یانه . مثلا در دارالشفا شخصی ناخوشی صعبی داشته همه اطبای دارالشفا جمع‌شده اولا علامات ناخوشی اورا ملاحظه نموده ثانیاً غذای‌اورا ملاحظه‌نموده‌البته‌بالاخره(۱) متفق‌اللفظ‌تعین(۲) ناخوشی اورا نموده بمصلحت یکدیگر معالجه و مداوای اورا نموده فرضاً شخص مزبور را مرگ عارض شده اطبای مزبور جمع شده اعضای ناخوش اورا شکافته امتحان نموده چنانچه خطایی در ملاحظه آن نموده‌اند من‌بعد بیشتر سعی واحتیاط‌در مداوا ومعالجه می‌کنند . ودر صورتیکه ناخوشی او معـالجه پذیر نبوده ایضاً تجربه بجهةآنها حاصل میشود . ودر هرحال در دارالشفای مزبور درتجربه مشغول هستند . واسامی اشخاصی‌که داخل دارالشفا شده ومدت بستری بودن آن ونام ناخوشی اوراکلا دردفاتر خود ثبت میکنند . وازجمله خانهای دیگر که‌دیدیم خانه‌ایست‌که مجموع حیوانات صحرایی ودریایی راکلا درجاههای[3] دیگر چیده وگذارده‌اند مثلا اطفالی‌که سقط شده‌اند درهروقت درمدت اسقاط آنها درشیشها (۴)کرده گذارده‌اند . وهمچنین بچه‌های حیوانات دیگررا نیز در شیشه‌ها در میان عرق‌گذارده که‌کنده (۵) نشوند وبسیار از جانوران که‌در رحم مادر توأم واعضای آنها اتصالی بیکدیگر رسانیده آنهارا در شیشه‌کرده نگاه داشته‌اند. دوبچه‌گوسفند دیدیم یکی‌ازآنها شش‌پا داشته ودیگری دوسر داشته . آنهارا نیز دربدن آنها کاه‌کرده نگاه داشته وحیوانات دیگرکل دنیا چه دریائی وچه صحرایی ، هرچه توانسته‌اند در پوست آنها کاه وپنبه‌کرده و هرچه نتوانسته‌اند استخوان آنهارا نگاه داشته‌که مردم را از ملاحظه آنهـا

---

۱ ــ بالاخره .

۲ ــ تعیین .

۳ ــ جاهای .

۴ ــ شیشه‌ها .

۵ ــ گنده (گندیده) .

حیرتی ازصنعت صانع ازلی روی دهد . وهمچنین مرغهای (۱) که نه‌هرگز دیده وشنیده‌ام درآنجا دیدم . وهمچنین جانوران زهردار وبی‌زهر ، مارهای عظیمه از هررنگ واندازه وبزمجه‌ها که‌او راکلپك میگویند در نهایت بزرگی دیدم . یکی ازآن چهار زرع بود . وسایر حیوانات کوچك وخواه پرنده و خواه چرنده خلاصه هرچه از حیوانات و وحوش وطیور که در دنیـا سراغ کرده‌اند در آنجا آورده نگاه داشته‌اند . واز جمله معدنیات هرسنگی‌که در هرمعدنی دیده و غریبه (۲) بوده مجموع آن را در خانه مزبور آورده‌اند . کتابخانه بزرگ عظیمی دراین خانه است . از هرزبان وهرعلم مختصراً علوم فرنگ وزبان‌کل فرنگ هریك باعلوم متداوله آنها وکتاب بسیاری از عربی وفارسی در خانه مزبور است . درنهایت صفا وتقطیع خانه مزبور را مترتب و باسلیقه چیده‌اند. ودر اوطاقی دیگر تصاویر بیشتر سلاطین‌روسیه درپردها(۳) نقش وآویخته است . علی‌الخصوص تصویر پطر بزرگ تعبیه بکار برده‌اند که پطررا بهمان هیأتی‌که مشغول بکار بوده ورختهـای مشمعی (۴)که باآن کار میکرده است دربالای کرسی نشسته است . صورت مزبوررا بعینه مثل خود او ساخته‌اند . ولباسهای پطر در هنگامیکه مشغول بساختن‌کشتی وجبه خـانه و آهنگری بوده مجموع را در آنجاگذارده‌اند . در اوطاق دیگر دستگاهیکه خود از فرنگستان آورده بوده است ونموده چرخهائیکه آورده بوده‌است کلا درآنجا حاضر است. واز جمله ابنیه پطرپورغ تماشاخانه اواست . الی شصت سال‌قبل ازین مطلقاً درولایت روسیه تماشاخانه نبوده امپراس الیزابث سلطانه روسیه درپنجاه وپنج سال‌قبل چندنفر ازتماشاخانه فرانسه ونمسا وسویدباینولا آورده . درمسکو وپطر پورغ تماشاخانها ساخته‌اند . یك شب بندگان میرزا ابوالحسن‌خان مرحمت فرموده بههمشیره‌زاده خودمیرزا عبدالحسین‌که صندوق دار ودرمعنی مرجع همه امورات معظم‌الیه میبودند مقرر فرموده‌که معزی‌الیه ماهارا برداشته بتماشاخانه برده . شب بارفقا بدیدن تماشاخانه رفته اگرچه

---

۱ ـ مرغهایی .

۲ ـ عجیب .

۳ ـ پرده‌ها .

۴ ـ ؟

مکالمهٔ اهالی تماشاخانه مزبور بزبان روسیه بوده لیکن بنده‌را ازآواز و ساز وحرکات و سکنات و اوضاع تماشاخانه مزبور خوش آمد . بعداز اتمـام آن مراجعت بمنزل خود نموده‌ایم واز جمله چیزهای دیگر پطرپورغ گاری است که‌اکثر بزرگان دوسه‌گاری نگاه‌میدارند. مدت چهل‌وپنج سال است‌که‌گاری درپطر پورغ میسازند . قبل‌از آن از سایر ولایات فرنگستان‌گاریرا حمل و نقل بآن ولایت‌کرده لیکن ازآن تاریخ الی حال‌گاری در پطرپورغ میسازند از اقسام آن درنهایت خوبی و اوستادان گاری‌سازیکه حال‌گاریرا در اینجا تمام میکنند بعینه مثل سایر قرال فرنگ است . بلکه بعضی از انگریزیـان مذکور می‌ساختند که فنرگاری‌را دراینجا بهتراز فرنگ میسازند. بعلت‌اینکه معادن بسیاری در اینولایت پیدا شده . علی‌الخصوص آهنی که از سیبر حمل نقل (۱) باینجامیشود. بالجمله‌گاری سواری بزرگ وکوچك وگاری‌بارکش از اقسام مختلفه میسازند . برخی از ارباب (۲) صنایع پطرپورغ و معامله و تجارت آن اکثر ارباب صنعت ازفرنگستان باینولایت آمده بودند . وبالفعل بیشتر روسیه درصنایع سرآمدگردیده‌اند وهرکس چیزی تازه اختراع نماید ازسرکار پادشاهی انعامی باورسیده ثانیاً بجهة اینکه هرکس سعی‌در اختراعات نماید نشانی از پادشاهی باو داده ورقمی میدهندکه مدت چندسال بجز شخص مزبور وعمله‌جات اوکسی دیگر چیزی راکه او اختراع کرده است نسازند . باین‌واسطه اوستاد مزبور صاحب‌مایه واوضاع میشودکه بجزاو هیچکس دیگر اسباب مزبوررا نمیسازد . وسایر مردم هرکس درشغل خود وکار خود سعی‌در تکمیل‌آن‌نموده وهرکس بتمنای‌تلفظات پادشاهی درفکراختراعات تازه‌میباشد. صنعت نجاری‌وساختن‌کرکسی(۳) وصندوق ومتعلقات اسباب‌خانه بحدی ترقی یافته است‌که بالفعل بعضی ازگاریهای (۴) نجاری پطرپورغ مورث حیرت‌همه اهالی فرنگ میگردد . چند صندوق وکرسی‌ساز (۵) از کار اوستادان مزبور

۱ ــ حمل‌ونقل .

۲ ــ درمتن‌اصلی «باب» نوشته شده‌است .

۳ ــ بدون‌شك منظور نویسنده کرسی بوده است وکرکسی یك‌اشتباه قلمی‌است .

۴ ـ کارهای .

۵ ـ «کرسی‌ساز» ؟ !

در خانه امپراطور دیدم . الحق ازخوبی وصنعت آنها چشم حضار خیره شده وکارخانه غالی (۱) بافی بالفعل دراینجا هست . غالی فرنگ وایرانی هردو را در اینجا میبافند . یعنی باکمال خوبی تمام میشود . پشمهم از خود اینجا بعمل می‌آید . وکارخانه چینی سازی درنهایت خوبی در اینجا ساخته‌اند . در کارخانه مزبور بجز اوستادان غربا چهارصد نفر از اوستادان روسیه درآنجا مشغول بکارهستند. وهرساله‌یکدفعه موردنوازشات پادشاهی‌گردیده ،کارهائیکه امتیازی دارد بسرکار پادشاهی تسلیم می‌کنند . صنعت حجـاری در اینولایت شهرتی‌دارد. تذکار سنگ تراشی یکی ازخانهای سرکاری بفاصله هشت‌فرسخی پطرپورغ سابقاً نمود ونیز خانه امپراطور درکنار رود ینوا ذکر رفت‌که در سنگ تراشی چه‌قدر ترقی یافته‌اند. کارخانهای دیگر ازتفنگ، گاری وشمشیر سازی وچاقو وطپانچه وسایر اسلحه ازهر صنعتی‌که در فرنـگ ساخته‌اند چه اوستادان‌ازآنجاآمده آنهاراتربیت‌کرده‌وچه ازفرنگ اسباب‌ساخته آورده‌اند وترقی را بجایی رسانیده که خود بعینه مثل اسباب وآلات مزبور میسازند . آنچه‌عرض نمودکلا ازسرکار پادشاهی است. یعنی‌متکفل احوال ایشان‌پادشاه میشود . لیکن بقدر یکصد کارخانه ودستگاه و(۲) بزرگ وکوچك دیگر در این شهر است‌که مباشرین آنها تجار ونجبـا وصاحب مالان ولایتی است . و بنهج مفصله در کارخانها اجناس وتنخواه تمام میشود :

پوست‌سازی کتان‌بافی گلابتون‌بافی اززنجیره طلاونقره قنادی شعربافی(۳) عرق‌گیری‌یعنی(*) پشم‌وپشمینه‌بافی شیشه‌سازی‌وبلورتراشی وبلورسازی .

کاشی سازی که‌ما آنرا چینی سفیدمیگوئیم لاك‌سازی پنبه‌ریسی مطلق‌جولائی کتان‌کلفت چادرکشتی‌بافی (۴) بلغارسازی‌که تجارت عمده ازآن است . (۵) یکی از امرای روسیه مسمی به‌یوتیمکین مبالغ خطیر

۱ ـ قالی .
۲ - «و» زائداست .
۳ ـ پشم‌بافی .
(*) بعداز یعنی کلمه‌ای خوانده نشد
۴ ـ کلفت چادر ؟
۵ ـ بلغار ـ پوستهای رنگین خوشبوی موجدار رامیگویند .

اخراجات کرده کارخانه بلور سازی وآئینه سازی درین شهر بنیادکرده . از فرانسه‌اوستادان قابل بکارخانه مز بور آورده. بالفعل آئینه (۱) که درپطرپورغ میسازند ازاکثر فرنگستان بهتراست. وبخصوصه درین صنعت شهرتی دارند . بیشتر اجناسی‌که از پطرپورغ تجاران (۲) بولایات بعیده میفرستند نساخته است. یعنی باوجود اینکه هزاران عمله‌جات دراینجا دارند اجناس آنهازیاده از آنست‌که عمله‌جات توانند آنهارا سازند . برخی ازاجناسی‌که ازپطرپورغ میرود بولایات بعید نه‌فرنگ وسایر بلاد بدین موجب :

آهن‌نساخته شوره گوگرد صاف‌نکردد پوست‌گوسفند وبزکتان (۳)
پوست بلغار کتان چادرکشتی چوب‌دکل کشتی وتخته .
پوست‌خز وثمور و سنجاب و روباه سیاه روغن چراغ پیه‌گوسفند
قیروزفت (۴) موی اسب استخوان وشاخ‌گاو

وچون اجناس معدنیات روسیه زیاده ازآن است‌که توانند بکار انداخته اسباب ساخته آنها باطراف ولایات رفته منافع آنها زیـاده عاید دولت میشود علی‌الدوام در صدد آوردن عمله‌جات و اربـاب صنایع هستند . واگر ملاحظه بتواریخ روسیه نمائیم حیرت برحیرت می‌افزاید که در هنگامیکه پطربزرگ بتخت رسیده الی حال یوماً فیوماً آناً فآناً (۵) انتشار علوم وهنر و کسب و صنعت دراین ولایت درتزاید است. وهمیشه ارباب صنایع ازفرنگستان باینولا آمده مشغول بشغل‌شده وهریك ازپادشاهان بخصوصه الکزندر پادشاه هذه‌السنه همت غریبی گماشته است‌که ترقی‌معقولی زیاده ازآنچه یافته است بولایت خود داده‌باشد . مسترولیمسن مذکور میسازدکه در سال قبل ارباب مشورت خـانه ملاحظه نمودند که‌اجناس نساخته بسیاری از این ولایت بولایات دیگر میرود مجدداً درصدد وسعی‌آوردن عمله‌جات وارباب صنایع کوشیده دراین سال‌چهل

---

۱ ــ آئینه‌ای .
۲ - تجار.
۳ ــ بعدازکتان کلمه‌ای خوانده نشد .
۴ - زفت بکسر اول نوعی ازقیر باشد وآن چیزیست‌سیاه وچسبنده‌که ازدرخت صنوبر حـاصل شود «برهان قاطع» .
۵ ــ روزبروز ــ لحظه بلحظه .

ودو نفر ازاوستادان آهنگر وآتش کار ازفرانسه باینولا آورده‌اند وعلی‌الدوام درصدد ازدیاد عمله‌جات وارباب صنعت هستند .

یك‌چشمه تجارت‌معظمه پطرپورغ بسمت‌سبیریه‌است وچون ولایت مزبور الی پطرپورغ بقدر شش‌هزار ورث که تخمیناً نه‌صد فرسخ مامیشود فاصله در میان است و باسهل‌ترین وجهی تنخواه بآنجا برده وازآن ولا حمل‌ونقل بپطر پورغ معدنیات چند مینمایند بنده را بخاطر رسیدکه نگارش‌آنرا مفصلا نویسم شاید خالی ازنفع نباشد :

رود عظیمی مسمی بوالکه است که در حوالی سبیریه می‌گذرد وداخل بروس میشود . اولاً از سبیریه معدنیات مس وآهن و نقره همه خالص نشد بار بکشتی‌گردیده از رود اسکندریه‌که در سبیریه میگذرد بتوسط چند رود دیگر اجناس معدنیات مزبور را داخل‌برود عظیمه والکه نموده والی چهارصد فرسخ راه آمده داخل بچند رود دیگرشده بعداز آن داخل‌ینوا که درحوالی ومیانه پطرپورغ میگذرد می‌شود معدنیات مزبور را حمل بکارخانها نموده وبعدازآن اجناس دیگررا که ازقبیل پوست وسایرتنخواه سبیره میباشد درشهرداخل بخانه تجاران نموده وازآن پس‌بتنخواهی‌که بمصاف (۱) سبیره باشد بکشتی مزبوره بار و روانه سبیریه می‌شوند . درهرساله تخمیناً یکهزار و چهارصد یا یازده کشتی از سبیریه به پطرپورغ بنهج مزبور اجناس آورده ومیبرند . در اینجا تخمین وقیاس تجارت پطرپورغ ومنافع دولتی می‌شود کرد . و اما تجارت بسایر ولایات روسیه هنگام بهار و افزونی آب در رود خانهای روسیه کشتی کمتر میگذرد . بیشترحمل بگاری بارکش مینمایند واز راه خشکی میفرستند گاریان مزبور را جمع کرده بطریق قافله هرگاری یك اسب وهرسه اسب یك آدم متوجه گاری شده یکصدو دویست اسب قافله نموده اجناس را درگاریها بارکرده هرگاری زیاده از دویست من‌تبریزی بارکرده بنهجی چرخ واسباب گاری را ساخته‌اند که مطلقاً سنگینی شدیدی باسب ندارد . چنانچه ما خود اسبان‌بارکش‌را درعرض‌راه میدیدیم که‌گاری می‌کشیدند چندان عرق‌نمی‌کردند بالجمله سیاهه‌که تجارت یکساله درولایت روس‌کرده بودند و در دفترپادشاهی ثبت‌کرده و مستر ولیمسن از برای روزنامه خودگرفته و نوشته است یکساله

۱ــ ظاهراً مصارف باشد .

تجارت روس پنجاه میلیان روبل وجه روسیه بوده است‌که بپول شاهی ما بیست کرور اشرفی باجاقلوکه پانزده کرورتومان شاهی است . زیاده ازنصف‌آن در پطرپورغ درسال مزبور تجارت نموده‌اند .

درنگارش‌حدود کل‌ممالك‌روسیه، ممالك‌روسیه یکی از بزرگترین ممالك‌کل دنیاوبالفعل قوی‌ترین‌همه‌قرال‌فرنگ‌است. برخی ازولایات مزبورازفرنگستان محسوب‌می‌شود. یوروپیان میگویند وبعضی‌ازآن درسمت شمالی ینگی‌دنیا (۱) است‌که‌پسفك‌اوشان (۲)می گویند وبیشترممالك مزبورازمشرق محسوب‌می‌شود که‌آنهاراایشا(۳)میگویندازطرف‌شمالی‌آن بقطب‌شمال‌ودریای‌ارکتك‌اوشان(۴) که محیط است اتصال دارد . ازطرف جنوب اتصال بممالك چین وهندوستان و قسطنطنیه و ایران دارد . ازطرف مشرق بسمت شمالی محیط که او را بسفك می‌گویند ویا اینکه طرف مشرقی محیط . وازطرف مغرب بسمت نمساوپروسیه و دریای بالتك می‌باشد . طول ممالك روسیه آنچه مساحان برآورد کرده‌اند از یکطرف الی‌طرف دیگربخط مستقیم طولاً نه هزاروهشتصد میل است وعرض ولایت مزبور ازیکطرف بطرف دیگر مستقیماً دوهزار وچهارصد میل است . بالجمله ممالك روسیه که متعلق بفرنگستان است‌که او را یوروپیان میگویند یکهزار ودویست هزار (۵) میل درمیل (۶) است وممالك روسیه که آنها را ایشاتیك (۷) ومشرقی میگویند عرصه‌آنها زیاده ازهمه فرنگستان است. آنچه مساحان فرنگستان تخمین‌ولایت روسیه را نموده‌اند هفت یك‌همه دنیا است بجز دریا باین نحوکه ارض ینگی‌دنیا وچین وفرنگستان و ایران و هندوستان وسند وروم وتوران ومابقی ربع مسکون را کلاً مساحت نموده ممالك متعلقه بروسیه

۱ــ ظاهراً منظور نویسنده سرزمین آلاسکا است‌که درسال ۱۸۶۷ روسها آن را درمقابل ۷/۲۰۰/۰۰۰ دلار بآمریکا فروختند .

۲ــ اقیانوس آرام .

۳ــ آسیا .

۴ــ اقیانوس منجمد شمالی .

۵ــ ؟ !

۶ــ میل مربع .

۷ــ آسیائی ARCTICOGEAN .

هفت یك همه ممالك مسکونه دنیا محسوب می‌شود . برخی از ولایت مزبور مطلقاً قابل زراعت نیست وحتی علف درآنها نمیروید . بخصوصه ولایات شمالی که نواحی سبیریه که درآنجا ازشدت سرما کمتر درخت میروید طرف‌جنوبی روسیه جنگل بسیار و درختهای عظیمه دارد وزراعت آنحدود در نهایت خوبی می‌شود و همچنین چمن بسیاری بجهة چرانیدن گله درآنحدود دارنـد ولایت روسیه عرصهٔ‌مسطح است‌وکمتر ازسایر بلاد دنیاکوهستان دارد. برخی‌کوهستان درمیان مسکو وملك تاتاریه می‌باشد. وازمسکو الی‌پطرپورغ بلندترین ولایات روسیه است وجنگل بسیاری ازمسکو الی پطرپورغ میباشد .

واماحیوانات روسیه ؛ اسب این‌مملکت ازسوئه (۱) لیوانیا(۲) ازجمله مشاهیر اسبان آنها است . بسیارقوی ومضبوط می‌شوند . و ازمیانه قزاق نیز اسب خوب بعمل می‌آید . لیکن اسبان لیوانیـا ، پطراول مادیان بسیاری از عربستان ابتیاع نموده وبا اسبان ولایتی جفت نموده وبعدازآن بتدریج مادیان از عربستان بآنجـا آورده بالفعل اسبان لیوانیا ازآن طایفه است وشهرتی در خوبی و ترکیب دارد . گوسفند این مملکت درولایت ماویرا (*)است. اکثر اهالی آن ولا گوسفند دارند . بعضی ازآنها پنجـا (۳) وشصت هزار گوسفند نگاه میدارند . درولایت روسیه گراز بسیاری بجای گوسفند نگاه میدارند . گوشت‌آنرا بمصرف خوراك رسانیده پوست او را دباغی‌کرده بمصرف میرسانند وموی‌آنهارا بفرنگستان فرستاده بورش (۴) میسازند . درولایت مشرقی‌روسیه اولاغ واسب جنگی وحشی بهم میرسد . مردم درآنجا رفته آنها را زنده صید می‌کنند . درسمت شمال روسیه یوزپلنگ وگرگ وخرس سفید بسیاری دارد . درممالك سبیریه وآن‌نواحی حیواناتیکه پوست‌آنها خزوثمور وسنجاب وکجن وغیرها بهم میرسد . ومردم بشکار آنها رفته آنهـارا شکار می‌کنند . یك جنس

۱ـ ؟

۲ـ لیوانیا LIVONIA یکی از ایـالات روسیه بوده اکنون جمهوری لاتویـا LATVIA است .

(*) ـ ؟

۳ـ پنجاه .

۴ـ برس ـ فرچه .

روباه سیاهی درسبیریه دارد که درسبیریه پوست اورا ده تومان میفروشند. پوست مزبوررا ازآنجا بپطرپورغ آورده بیشتر باسلامبول میفرستند. گوسفند وحشی درسبیریه که آنهارا نیزشکارمی کنند. درولایت متصله بچین آهوی مشکین دارد که آنهارا نیز صیدکرده ونافهٔ آنرا به پطرپورغ می‌آورند و بفروش میرسانند مرغهای شکاری بسیار درجنگل روسیه بهم میرسد وسایر سباع گراز جنگلی و گرگ وغیره دارد. و اقسام ماهیان در دریای حاجی ترخان وسایر رودهای روسیه بسیاری گرفته بجهة قوت فقرا در زمستان بمصرف میرسانند. و اقسام میوه‌جات در پطرپورغ بهم میرسد. واز بلاد بعیده نیز حمل و نقل بآنجا می‌شود.

در ممالك روسیه معادن بسیاری علی‌الخصوص سبیریه دارد. در حوالی مسکومعدن‌آهن بسیارخوبی است که لاینقطع درکارند. درسبیریه یکصدکارخانه است که هرکدام ازعمله‌جات کارخانها به بیرون آوردن معادن مشغولند. معدن طلائی درسبیریه است. بعضی اوقات خالصاً بعمل‌آمده و برخی اوقات ممزوج است. معدن‌سرب قرمزی درآنجاپیدا کرده‌اند وحال درکارند. ومعدن دیگر از لاجورد پیدا شده ونیز نمك طپرړد (۱) و گوگرد و شوره وزرنیخ ونوشادر پیدا کرده‌اند. ونیز جواهرات چنداز قبیل زمرد ویاقوت ولعل وزبرجد در سبیریه پیدا کرده‌اند و اوستادان معدنچی مزبور درسبیریه همیشه در تفحص پیداکردن معادن وتخلیص معدنیات مزبورهستند. بعداز تصفیه وتخلیص وسایر معدنیات مزبور بنهجی که عرض‌نموده حمل‌بکشتیان نموده ازآنجا به‌پطرپورغ می‌فرستند. چون برخی از احوالات روسیه را دراینجا قلمی‌داشته است خیال نمودکه برسبیل اجمال بنهجی که درکتاب تاریخ روسیه اسامی پادشاهان آنها را باوقایع عظیمه که درسلطنت‌هریك ازپادشاهان مذکوره روی‌داده وسعایت(۲) هرکدام درترقی ولایت واهالی روسیه ذکر رفته است دراین رساله قلمی نموده باشد. بنابراین درنگارش آن می کوشد.

اما تاریخ بزرگان روسیه، مورخین روسیه و فرنگستان درتاریخ روسیه وسایر فرنگ آنچه خبراز حکومت روسیه می‌دهند اول وهله حکومتی که در

۱ـ طپرړد؟

۲ـ سعایت که درلغت بمعنی سخن‌چینی متداول‌است اینجا بجای کوشش آمده است.

ولایت روس برپاشده روریك نام بزرگ روسیه است درتاریخ ۸۶۰ عیسوی مطابق سنه ۲۶۸ هجری بنای حکومت روسیه را گذارده وقبل ازحکومت روریك مزبور مورخین خبر نمی‌دهند که چه‌نوع وچه‌قسم ولایت مزبورمیگذشت ۰ مذهب روسیه درآنوقت بت‌پرستی بود . الی یکصدوبیست ویکسال طایفه مزبور بهمان طریق باقی‌مانده درتاریخ سنه ۹۸۱ عیسوی ولیدیمر نام بزرگ روسیه داخل بمذهب عیسوی گردیده واز آن پس‌از ولایت کریك که ماآن را یونان میگوییم برخی آداب دین عیسوی وکتاب چند بولایت روسیه آورده انتظامی در زبان روسیه داده وتربیت معقولی بمردم کرده آنها را از بت‌پرستی بازداشته بدین عیسوی داخل نموده وچون مشارالیه سبب آن گردیده بودکه روسیه داخل بمذهب عیسویه شوند ومادام حیات خود ازجهات دیگر نیزساعی درتربیت آنها بوده بالفعل نام او درمیانه روس مشهور ونام اورا تالی‌پطر بزرگ می‌دانند وبتدریج روسیه ازحالت سبعیت بازمانده وبزرگان آنها درصدد تربیت آنها بوده الی‌تاریخ سنه ۱۲۲۳ عیسوی مطابق سنه ۶۲۵ هجری توسچی‌خان خلف چنیگزخان تاتاروجمعی سپاه جرار ازطایفه تاتاریه بولایت روس داخل‌شده ولایت مزبور را مسخر نموده لیکن خود درآنجا نمانده حکام روسیه را ازجانب خود برسرروسیه معین نموده وجمعی ازسپاه خودرا درآنجا گذارده که متوجه آنهاشوند . وخود مراجعت بولایت خودنموده الی‌تاریخ سنه ۱۳۶۲ مطابق سنه ۷۷۴ هجری دیمیتری ایوان اوویتچ نام در مسکو جلوسی کرده واظهار سلطنت کرده و بسپاهی معدود طایفه تاتاریه را که بعداز ورود توسچی‌خان خلف چنگیز در ولایت روسیه مانده بود از ولایت روسیه بیرون کرده خودرا مستقل نموده لیکن سی‌ویکسال ازآن گذشته تیمورخان تاتار باجمعی ازسپاه تاتاریه مجدداً برسرروسیه آمده مسکورا مسخر کرده درثانی سپاهی معدود درمسکو ساخلو نموده وتاراج معقولی درآنجا نموده الی‌تاریخ سنه ۱۴۷۰ عیسوی مطابق سنه ۹۱۲ هجری ایوان وسلویچ نام برسر حکومت وبزرگی روسیه رسیده طایفه تاتاریه را بکلی ازمسکو بیرون می‌کند وبرخی از ولایت غریبه از مزداق وبعضی ازجاهای دیگر و غیرآن نواحی را گرفته واز آن وقت دولت روسیه روی بوسعت گذارده و اول تجارتیکه روسیه بنا گذارده درتاریخ سنه ۱۵۵۲ (۱) عیسوی بنای تجارت باانگریز گذارده

---

۱ ـ ؟

وتنخواه بوده ایوان شرحی بچارلس پنجم پادشاه نمسا نوشته خواهش از او مینماید که جمعی از ارباب صنعت بولایت روسیه فرستاده مردم را تربیت نمایند معزی الیه قبول نموده بزودی یکصدنفر ارباب صنعت از هر کسب چندنفر را انتخاب نموده از نمسا بروس میفرستند . لیکن در عرض راه طایفه سکسانیه که در آن وقت بادولت روس نزاع داشته حسد ازرفتن عمله‌جات برده آنها را نگاه داشته چندنفر از آنها بطمع نفع دنیوی مخفی ازطایفه سکسانیه شب گریخته خودرا بولایت روس رسانیده درمسکو میروند وبنای کسب ورواج بعضی ازصنایع درآنجا میدهند. درآن وقت دولت روس بنای ترقی گذارده ولایت سبیریه وحاجی ترخان را ایوان مزبور مسخر وداخل بولایت روسیه نموده درآخرعمر اودولت عثمانی باجمعی ازتاتاریه برسرمملکت روس رفته بعلت شدت سرما وعدم آذوقه اکثر تلف شده مابقی بی‌نیل مقصود مراجعت نموده بتاریخ سنه ۱۵۷۱ عیسوی مطابق سنه ۱۰۱۵ هجری هفتاد هزارنفر ازسپاه پول (۱) وسوید که دوقرال ازفرنگ هستند ومعدودی ازتاتاریه برسرمسکو رفته شهرمسکورا گرفته اموال مردم را غارت نموده وسپاه آنها را شکست وشهر مسکو را بکلی آتش‌زده یکصدوبیست هزارنفر از روسیه را مقتول نموده لیکن بعدم جا ومکان وآذوقه سپاه مزبور درآنجا نمانده مراجعت باوطان خود نموده‌اند . وبعدازآن قیدور نام حکومت طایفه روسیه را نموده لیکن اینگونه سوانحات (۲) مورد قلت از دحام وقوت روسیه گردیده و پادشاهی اینطایفه درقیدور بآخر رسیده بعلت اینکه اولادی از اوباقی نمانده این‌سلسله بآخر رسیده سلسلهٔ مزبور از سلسلهٔ روریك میگویند از اول حکومت روسیه الی این‌وقت‌که عبارت ازهفتصدوچیزی باشد طایفه روسیه حکمرانی و سلطنت دولت روس را (۳) میکردند . بتاریخ ۱۵۹۸ عیسوی بوریس‌کودانف برادر زن قیدور پادشاه سابق روسیه بتخت‌رفته درهنگام حکومت اوسه سال متوالی درمسکو قحطی عظیمی‌رو داده درین عرض سه‌سال بوریس‌مزبور زحمات‌کشیده ازهرجا آذوقه جمع‌نموده مردم‌را دستگیری کرده لیکن جمعیت بسیاری ازگرسنگی مرده و بسیاری بعلت گوشت حیوانات

---

۱ ـ دولت پول ظاهراً همان دولت پولنی یا لهستان است .

۲ـ سوانح .

۳ـ درمتن خطی فقط حرف «ر» نوشته شده است .

را خوردن مرده بودند . دراین عرض‌قحطی زیاده از پانصد هزارنفر ازمسکو واهـالی آن مرده بودند . ازآن پس بوریس فوت‌شده ایضاً دولت روس بدون پادشاه مانده بتاریخ ۱۶۱۳ مطابق سنه ۱۰۳۳ هجری پادشاهی روسیه منتقل بسلسله (۱) شده است‌که الی‌حال نسلاً بعدنسل باولاد آنها می‌شود والکزندر پادشاه هذه‌السنه ازآن نسل است . لیکن داستان شخصی کـه اولا ازین سلسله بتخت‌آمده طرفه‌گی‌دارد . بآن سبب‌عرض می‌شود . بعدازمطالعه بمردم معلوم خواهد شدکه عوام الناس روسیه چه قدرساده بوده‌اند . بلکه خواص آنها نیـز ساده بوده‌اند ویااینکه بسبب زیادتی اعتقادآنها به‌بزرگان دین‌خود بوده است بالجمله میکل‌فیودورویچ‌که یکی ازمنسوبان پادشاه قدیم‌بوده بزرگ‌کل‌کلیسای روسیه در روزی درمیانه مردم را خطاب نموده بودکه من‌دیشب ازجانب رب ـ الارب ملهم شده‌ام وحکم بمن‌رسیده کـه شمارا ازجانب اوحکم دهم‌که یکی از طایفه فیودورویچ را پادشاه خودکنید . روزانه دیگر مردم را خبرمیدهد کـه جناب اقدس الهی بمن‌حکم فرموده است‌که شمارا حکم دهم‌که میکل‌را پادشاه خودکنید . مردم غوغایی برسرمیکل فیودورویك نموده بالتماس او را بتخت برده در ایـام پادشاهی او انتشارعلوم زیاده ازسابق در روسیه یـافته ایلچیان بسمت فرنگستان فرستاد ورشته موافقت باقرال‌فرنگ مستحکم‌نموده لیکن‌عمر اوچندان بقایی نکرده فوت شده بتاریخ سنه ۱۶۴۰ عیسوی مطابق‌سنه ۱۰۶۰ هجری پسر میکل مسمی بالکسیه بتخت شاهی بجای پدرخود نشسته اولا عهـد خودرا باطایفه قزاقیه تازه میکند. همیشه هروقت دولت روس‌را احتیاجی‌بلشکر باشد بدون مضایقه وتعلل‌سپاه مزبور درخدمت مزبور حـاضربوده و اخراجات همه سپاه بابزرگ‌آنها باشد ونیز احدی ازپادشاه آینده مدخلیتی بولایت آنها نکند وازجمله آئینی‌که الکسیه بجهة قانون ولایت‌بسته اینکه سابقاً‌حکم پادشاه روسیه مطلقاً حکم محکم بوده وقاعده وقوانینی درمیانه نبوده اورا اراده اینکه قانونی بسته‌که مجموع مردم اعم از اعلی وادنی ازعهد خود واحکام پادشاهان در امورات (۲) عظیمه بنهجی‌که درکتابها چاپ شده جمع نموده قانونی بسته

۱ـ بسلسله‌ای .

۲ـ امور .

یکی از جمله قوانین اینکه هیچکدام از بزرگان روسیه در تنبیه رعایای خود قیام ننموده هرکس غلطی کند آنها را بخانه شرع فرستاده موافق شرع عیسوی وآئین وقواعدی که خودبسته بودآنها تنبیه شوند . بزرگان روسیه که هرکدام جمعیت کثیری از رعایا داشتند ازآنجا که کافه ناس (۱) کلاً طالب حکمرانی بوده ومیباشند اظهار نارضامندی نموده هرکدام ادعا نموده بودندکه ما از روی کاغذها واحکام پادشاهان قدیم حق درآن داریم که خودتنبیه رعایای خود را نموده باشیم الکسیه حکم بآنها میدهدکه هرکدام کاغذهای خود را در مسکو آورده که آنهارا ملاحظه نموده مطابق احکام مزبور آئینی بسته که خلاف رأی ورضای بزرگان ولایت نبوده همه ازآیین او راضی باشند . روزی معین می‌کنند که مجموع بزرگان کلاً بااحکام قدیمه خود درمسکو حاضرشوند . بعداز اینکه مجموع جمع شده احکام مزبورات که دردست هرکدام بوده در اوطاقی گذارده روزانه دیگر وعده بوده است که به نوشتجات مزبور برسند . شب آتشی دراوطاق یاعمداً یاسهواً انداخته اوطاق‌ونوشتجات کلاً سوخته روزانه دیگرپادشاه بزرگان مملکت ودین راجمع نموده خطاب میکندکه ازجمله بدی طالع اوطاق ونوشتجات بزرگان و امرای ولایت من‌سوخته ازین پس کسی را حکمی برعیت من‌نیست . پادشاه پدر رعیت است وپدر را حکم برسر فرزندان خودآنست که آنهارا هدایت کرده راهی بنماید . بالفعل من‌کتابی نوشته که آیین (۲) شرع ومملکتی کلاً درآن مندرج است . مجموع مردم اعم از اعلی وادنی باید ازحکم کتاب مزبور بیرون نروند و هیچکس از بیچارگان رعیت من ازدست‌نرفته بکلی مخذول (۳) مالك خودباشند . مجموع بحکم من‌اقرار نموده و درستخطی درکتاب مزبور نموده‌که از احکام مزبور (۴) تجاوزنکنند ونیز الکسیه بنای تجارت باچین گذارده ازچین چای وابریشم وریوند (۵) و

۱ـ همگان .

۲ـ ؟

۳ـ خوار شده .

۴ـ درمتن خطی پس‌ازکلمه مزبور این‌عبارت «نموده‌که احکام آن» وجود داردکه چون زائد بنظررسید حذف گردید .

۵ـ ریوند بکسر اول وسکون ثانی وفتح ثالث ونون و دال هردو ساکن ، دارویی است معروف‌که اسهال آورد ، وبعربی راند گویند «برهان‌قاطع» .

چوب چینی وغیره بولایت روس آمده واز آنجـا پوست خز وثمور وسنجاب و سایر اجناس روس بچین فرستاده وبسیارشایق بساختن کشتی جنگ بوده لیکن بعلت اینکه بادول فرنگ همه دوستی نداشته یعنی با بعضی ازقرال همیشه جدال داشته فرصت بساختن کشتی ننموده درتاریخ سنه ۱۶۸۶ عیسوی وفات یافته. سه پسر وشش دخترداشت. دوپسر آن فیودور وایوان اززن اول بوده‌اند وپطر بزرگ از زن دویم. آن فیودور و ایوان بسیار ضعیف‌المزاج بوده‌اند. اگر چه منسوبان او مایل نبودندکـه فیور (۱) بجای پدرنشیند لیکن بعلت اینکه قاعده ولایت روس آنست که پسراول بجای پدرنشیند او را برسرتخت نشانیده مدت شش‌سال درحکمرانی روسیه مشغول بوده وفوت اودر رسیده درهنگام فوت وصیت میکندکه برادر اوپطر اول بجای اونشیند وچون مشار الیه مرد بزرگی ازجمله مشاهیر روسیه است اوصاف آن را لازم دیده‌که مفصلا نویسد.

اما پطربزرگ درسال سنه ۱۶۸۲ تولـد یافته ودرچهار سالگی پدر او وفات‌کرده خواهر اوسوفیه درتعلیم وتربیت اوتعلل ورزیده‌که برادر بطنی‌خود ایوان بتخت پادشاهی نشیند وچون ایوان (۲) مزبور مزاجی علیل داشته قادر بسلطنت نبوده درسن ده سالگی پطربجای پدرنشسته اگرچه درتربیت او تعلل رفته بودلیکن بالذاته اورا میلی‌غریب‌باوصف صغرسن درلشکرکشی‌وتهیهٔ اسباب جنگ بوده پنجاه نفـر سالدات نظام درست میکند. و یکنفر افیسر نمسا را آورده نظام پنجاه نفرمزبور را بنظام نمسا درست میکند و بجهة ترغیب اهالی روسیه خودپطرطبال‌دستهٔ مزبور گردیده ودرآن صغرسن‌بکرات مذکورمیساخته است‌که شخص‌را باید استعداد باشدکه نه ملقب‌بلقب تنهایی (۳). وباین سیاق بعداز چنـدی جمعیت عظیمی ازسپاه روسیه را بانظام کرده و چون درآن وقت جنگی‌درمیا نه نداشته روزهاسپاه خودرا مشق‌جنگ بایکدیگر باوداده وافیسران نمسایی طریق جنگ را بافیسران خود روسیه نموده درآن اوقـات دریکی از بنادر روسیه‌کشتی جنگی‌ازطایفه دچ (۴) میلی‌بساختن کشتی جنگی‌بهم رسانیده

۱ـ فیودور.

۲ـ پس‌از فوت فیودور ایوان سلطنت‌کرده است.

۳ـ نه‌تنها ملقب بلقبی باشد.

۴- طایفه دچ همان اهالی هلند است.

اولا جمعی از دچ را بمسکو آورده کشتیهای کوچك در مسکوساخته بعداز آن مدت دوسال در کشتی دچ وانگریزی رفته که ملاحظه کشتی جنگی نموده بلکه تواند خودکشتی جنگی سازد . بعداز دوسال مراجعت بمسکو نموده درصدد تهیهٔ ساختن کشتی برآمده لیکن دراین ضمن امری رومیدهد هر(۱) که سبب ترقی دولت روسیه بلکه همه روسیه گردیده وسبب نیکنامی پطر گردیده . چنانچه امر مزبور روی نمیداد شاید دولت روس ومردم روس الی حـال درحالت سبعیت و جهالت باقی میماندند . تفصیل این اجمال : درسال سنه ۱۶۹۵ عیسوی ایلچی ازدولت سویسرلند بمسکو رفته جوانی مسمی به لیفورت بهمراه ایلچی مزبور بوده مشارالیه مردی عـاقل ودر اکثر زبان فرنگ مربوط بوده وزبان روسیه را نیزمیدانسته . پطررا از بزرگی وقابلیت اوخوش می‌آید وچند دفعـه او را طلبیده از درمکالمه بیرون آمده و بتدریج پطر ازقابلیت واستعداد اوشیفته شده بنارا بتحقیقات امورات ولایتی گذارده وگاه وبیگاه اورا طلبیده از اوتحقیقات نموده بعداز چندی ازقرار تقریر لیفورت مزبور پطر متأثر شده زیاده از در مصاحبت بیرون آمده یکدفعه پطررا یقین‌میشودکه درمتن واقع نه مردم روسیه را میتوان‌آدم دانست وموازنه بسایرمردم فرنگ‌نمود ونه خودرا آدمی‌دانسته که تواند مردم (۲) برابری باسایر پادشاهان زده . سبب زینت ولایت فرنگ انتشارعلوم وصنایع وآداب دانـی است . ولایت او بکلی بی‌بهره هستند . واز سوبی‌عظمت وبزرگی‌پادشاهان فرنگ‌آنست که درتربیت رعایا کوشیده وبناهای خیرگذاشته وقواعد وضوابط مملکتی ودولتی را انتظام داده وبنائی‌گذارده که نام نیکی از اوباقی ماند . در اینخصوص خودرا بنفسه ناقص دیده اگرچه این معانی‌را درآئینه ضمیر منقش‌کرده بود لیکن بنابرآداب ظاهری ابراز مکنون خاطررا نداده بالاخره درشبی لیفورت مزبور شفاهـاً باو میگوید اگرشما را خوش ویاناخوش باشد چندکلمه عرضی دارم‌کرده و مرخص میشوم این است‌که نه‌دولت شمارا میتوان دولت‌نامید ونه ولایت شمارا ولایت‌بلکه درنظرمن بالفعل مردم روسیه حیوانند . پطر از راه انصاف ومردانگی سرنه‌پیچیده وعرایض او را معلل بغرض ندانسته بلکه مشعر برخیرخواهی دانسته واقرار بقول اوکرده

۱ـ «هر» در اینجا زائد است .

۲ـ دم برابری صحیح است وکلمه «مردم» اشتباه است .

فوراً درصدد چاره کارخود دامنی بکمرزده مصمم بتعمیر کار گردیده و اینمعنی را یقین نموده که مادامی که ولایت فرنگستان را ندیده نمی‌تواند تتبعی از آنها وولایت آنها نماید وهیچکس را قابل‌آن ندانست که بفرنگستان فرستاده باشد بالاخره بتاریخ سنه ۱۶۹۸ عیسوی ایلچی ازخود بسمت هالندکه یکی ازقرال فرنگ است فرستاده وخود ولایت را گذارده تبدیل لباس نموده بدون اطلاع احدی بصورت یکنفر ازنوکران ایلچی خود بهمراه اورفته درعرض راه بجای یکنفر ازنوکران بخدمت ایلچی‌مشغول گشته درپای تخت‌هالند مسمی بامستردم خودرا بکشتی جنگی‌انداخته مشغول بکارنجاری گردیده نام خودرا میکل‌هاف گذارده مدتی درچندکشتی مشغول بنجاری بوده بالاخره میشنود که درانگلند نجاران قابل وکشتی سازان زبردست بهم میرسد ازآنجا بانگلند رفته روزها مشغول بنجاری وآهنگری گردیده وشبها بگردش‌کردن ولایت وملاحظه آنجا کوشیده مدت‌دوسال‌اوقات اومصروف باینگونه اشغال‌شده ازآن‌بعدبولایت خود مراجعت‌کرده اولا چندنفر بزرگان روسیه (۱) حکم‌میدهدکه سیاحت بفرنگ نموده وجوانان چندبهمراه برده‌که درآنجا تعلیم نمایند وخود در انتظام نظام کوشیده باندك وقتی سی‌هزار نفر ازسپاه خودرا بنظام آورده وشب و روز در تهیهٔ انتظام ولایت ونظام سعی‌نموده وارباب علوم وصنایع از فرنگستان بولایت خودآورده وانواع مراحم وتفقدات مشمول باحوال آنها مبذول داشته بتدریج از هرسو ارباب صنایع درولایت اوگردیده وانتشار بصنایع داده وچون شهرت انتشار صنایع وشهرت نظام روسیه بولایت سویدکه سالها بااومناقض بوده رسید اهل سوید حسدی باوبرده بنای مجادله بااو گذارده وچون سپاه خودرا تازه وخام دانسته‌که تاب مقاومت دشمن را آورند . عهد موافقت باآکتس پادشاه پولند استوار نموده واز جانب او حمایتی بپطررسیده بکرات باطایفه سوید مجادله نموده وشکست خورده لیکن نقصی‌بهمت اوروی نداده وبکرات باسران سپاه خودگفته بود اگرچه حال‌ماشکست میخوریم وغالب‌بدشمن نمی‌آییم لیکن مرایقین است‌که درآخر مظفرخواهیم‌آمد . سپاه ماخام وجنگ ناآزموده است ما طریقه جنگ را ازآنها می‌آموزیم . بالاخره برسر سوید غالب آمده وسپاه آنهارا شکست معقولی داده در تاریخ سنه ۱۷۰۳ مطابق سنه ۱۱۱۷ هجری

---

۱ ـ را .

شهر پطرپورغ‌را بنیادکرده بنهجی که عرض نمود درتاریخ ۱۷۱۳ عیسوی‌طایفه عثمانلوسپاه معدود برسراو آورده درکنار رود پروث مجادله فیما بین واقع‌شده نزدیك بآن بوده است که بکلی مغلوب گردیده باشد. دراین ضمن کوین کثرین زن اومخفی‌تحفه عظیمی برسم رشوه بوزیر اعظم دولت عثمانلو فرستاده وجنگ را موقوف‌داشته . درتاریخ سنه ۱۷۱۶ مجدداً درصورت تبدیل‌بطرف نمسارفته ومدتی درآنجا مانده وازآنجا بپاریس پای‌تخت فرانسه رفتـه ومدتی درآنجا مانده ومراجعت بولایت‌خود نموده بالجمله باندك وقتی‌سپاهی درنهایت انضباط انتظام داده ومردم ولایت را آداب دان ومؤدب وفرزانـه کرده و درهریك از بنادر روسیه جاها بجهة لنگرگاه کشتی ساخته وکشتی‌های جنگی وتجارتی‌بهر طرف‌روان‌کرده‌ودرهرطرف‌ازولایت‌روسیه که‌ضروردانسته‌قلعجات‌وسنگرات(۱) باتوبخانه وسپاه مهیاکرده ومذهب روسیه را که سالها مستغرق اعتقادات فاسده که خلاف احکام شریعت عیسوی‌بوده است بازداشته همه را موافق‌شریعت مزبور هدایت‌کرده وقواعدی که دولت‌وولایت‌آید(۲) بنیادکرده شهرهاساخته‌چشمه‌های آب بیرون آورده وبجهة آسانی مردم رودهـا بریده که کشتی بآسانی عبـور کنند (۳) . درجزای ارباب صنایع کریم‌الطبع و درعدالت و دادرسی مردم و تنبیه مقصرین باعزم وشدید وسخت‌گیر بوده در اوایل سن‌خود وهنگام جوانی طالب شرب بوده لیکن درآخر عمرترك عمل مزبور را نموده‌آنچه از اوصاف بیمروتی اونوشته‌اند قتل‌پسرخود بوده لیکن‌کشتن اورا نیزمبنی بردولتخواهی دانسته تذکار وقایع مزبور چون طرفگی دارد لهذا بنگارش‌آن پرداخت :

پطررا پسری بود مسمی بالکسیس مشارالیه باالطبع (۴) وباالذاته (۵) ضدپدر خود بوده مطلقاً مایل‌بساختن پطرپورغ نبوده‌گویند درکوچه پطرپورغ میگذشته یکی ازعمله‌جات شکایت ازتعدی پطرنموده که اورا گرفتار بفعله‌گی نموده مشارالیه از روی جهالت میگوید غصه مخورید شهرمزبور برپا نخواهد

۱ـ قلعه‌ها و سنگرها .

۲ـ دراین جمله بنظرمیرسد کلمه‌ای ازقلم افتاده باشد .

۳ـ کنند .

۴ـ و .

۵ـ بالطبع وبالذاته .

مانده غرض این‌که بعدازفوت پدر وانتقال پادشاهی باوشهر مزبور را خراب خواهدکرد . ودرسایر اوقات اومصروف بلهوولعب وشرب گردیده هروقت مهم عظیمه به پدر اوروی داده اورا حکم نموده‌که بامرولایتی رسیده تعلل ومخالفت ورزیده چنانچه اورا حکم نموده‌که ملحق باردوی اوشود بعذر وبهانه ناخوشی در رفتن‌کوتاهی نموده ودوا خوردن ودر بستر خوابیدن را پیشهٔ خود کرده و بکرات پطراورا ازاصرار بتحصیل‌علوم‌جنگ‌نموده ایضاً تکاهل‌ورزیده باالاخره بعلت زیادتی دوا وخفیتاً (۱) شرب، دماغ اومخبط شده وبکرات باپطرمناقشه نموده وچند دفعــه پطرقسمی یاد کرده بودکه چنانچه دست از ارتکاب اعمال شنیعه برندارد اورا فرزندی خود خلع خواهد نمود . دردفعه آخرکه درلباس مبــدل بفرانسه رفتــه بود اورا ولیعهد خود نموده بود بروسیه گذارده و خو بپاریس‌رفته درآن بین‌که پدرخود را دوردیده ترك ولایت خودرا نموده زیاده ازیکسال در ایتالیا مانده واحدی از احوال او اطلاع نداشته بعداز مراجعت پطر بمسکو آدمی بعقب او فرستاده اورا بمسکو آورده درمقابل همــه بزرگان شرع اورا خلع از فرزندی خود نموده وبتصور اینکه شاید موافق قاعده روسیه بعداز خودملك روسیه بحق ارث باو رسیده مورث تخریب اوضاعی که اوبنیاد کرده واساسی‌که چیده‌گردد او را مقصر بدوخیانت نموده وحکام شرع عیسوی به حقیقت گناه اورسیده بعداز انجام محکمه همه متفق‌شده بودندکه بمفاد عمل شرقلیل ازبرای خیرکثیرجایز است، فتوی قتل اورا نوشته روزانه دیگر اورا وفات یافته دیدند . معلوم نشده بودکه بچه اورا ازدنیــا نجات داده‌اند آنچه مظنه می‌کنند گویا او را زهرداده بودند .

بکرات پطر باارباب مشورت‌خود گفتگومیکرده دریکی‌ازگفتگوی‌خود گفته‌بوده‌که قتل‌فرزند خودرا ازبرای‌نیکی‌مملکت خودراضی‌شدم اورا قربانی دولت خود ساختم‌که بعدازمن اساسی‌که چیده‌ام مردم منتفع از آن شوند ونام نیك من مادامیکه روس باقی‌باشد در زبان‌آنها مذکورشود بعدازآن الی‌هنگام وفات خود شغل پطرمنحصر به تربیت مردم علی‌الخصوص ارباب صنایع و نظام بوده . گویند پطر باکمترین کسبه الی بزرگان جنرال خود مکالمه نموده و بقدر استعداد هرکدام‌باآنها ازدرمکالمه‌بیرون‌آمده‌ولیکن هرگز سخن‌را باتمام

۱ــ پنهانی .

نرسانیده که هر کدام را چیزی تعلیم نکند . واز هرشغل یاسررشته داشته ویا آشنا بوده . بسیار درصدد احترام ارباب استعداد وماده بوده چنانچه در ایام زندگی آنهارا مورد تفقدات و انعامات خود نموده وبعد از وفـات دستگیری بازماندگان او نموده .

در تعریف پطر نوشته‌اند که مرد بی‌مروتی سخت گیری و بدطبیعتی بوده اهالی روس باآنهمه سبعیتی که آنها داشته بودند در صورتیکه ازپطر خوفی در دل آنها نبوده هرگز اهل روس اقلب ماهیت نمیشد . لهذا مردم روس صغیراً کبیراً اناثاً وذکوراً اعلی وادنی همیشه بذکر خیر او مشغول بوده وخواهند بود. بتاریخ ۱۷۲۵ عیسوی فوت او رسیده. پطر دوزن گرفته زن اول او که مادر الکسیس باشد طلاق گفته واز آن پس زن دیگر مسمی بکثرین باشد گرفته . اگر زن مزبور سابقاً رابطه بااو داشته وبعداز اینکه او را بعقد درآورده مشارالیها را درمیانه روسیه شهرت داده وباالاخره جای‌نشین خود نموده چون کوین کثرین زن بااستعداد وماده بوده واعمال خیر بزرگانه ازاو همیشه سرزده واورا بنام نیك یاد میکنند برخی از احوال اورا واصل اورا نگارش نمودکه مورد عبرت مردم روزگار شود :

کوین کثرین در هنگام طفولیت بدون پدر بلکه اصل او معلوم نیست که ازکجا بوده درشهر میریان‌یور (۱) درخانه افیسری نمسایی بزرگ‌شده وتربیت یافته در هنگامیکه یکنفر از جنرالان روس مسمی به بورشهر مزبور را مسخر نموده کثرین را اسیر نموده بهمراه خود آورده مدتی در خانه بسرمیبرده بعد ازآن دوك منزی کاف که یکی‌از بزرگان سپاه‌روسیه بوده اورا دیده وازجنرال بور گرفته بخانه‌خود آورده سه‌سال در نزدخود نگاه داشته درسن هفده‌سالگی اوپطر تعریفی ازآوازه جمال وآداب‌دانی وفراست اوشنیده هوس دیدن مشار-الیهارا نموده در خانه منزی کاف‌رفته اورادیده میلان غریبی نسبت بمشارالیها ازپطر استنباط افتاده باندك‌وقت اورا بخانه خود آورده مدت هفت‌سال درنزد خود نگاه داشته و چون پطررا عادت و دستور اینکه چندان ملاحظه باصالت تنهایی ننموده بلکه اشخاصی‌که استعداد وقابلیت داشته در نزد او محبوب‌تر و نجیب‌تر از امرا و بزرگان ولایت خود بوده وهمچنین در جماعت نسوان نیز

---

(۱) — ؟

ملاحظه استعداد آنهارا نموده و فراخور فراست آنها مرحمت بایشان نموده
کثرین مزبور از رفتار وکردار خود بعلاوه حسن سرشار خود پطر را بکلی
مایل خود نموده وپطر درپولند اورا مخفیاً عروسی نموده بموافق دین‌عیسوی
وازآنجا بروسیه آمده در سال دیگر بمردم اظهارکرده‌که‌او را بعقد خود در
آورده وبا احترام‌او جشنی ملوکانه چیده وچون مشارالیها درسفر وحضرهمیشه
بهمراه پطر بوده اکثر اوقات واسطه‌بخشش مقصرین گردیده ووساطت بزرگان
وامرارا درنزد پطر نموده وچون پطررا طبیعت آتشین بوده هروقت پطرکسی
را مغضوب نموده بیم هلاك او بوده فوراً کثرین مزبور خودرا بآنجا رسانیده
بنهجی اورا بحال آورده‌مانع ازکشتن وغضب اوگردیده. باندك زمانی‌مجموع
سپاه وبزرگان روسیه خصوصاً سپاه روسیه را مایل به‌خود نموده در هنگامیکه
دولت‌روسیه بادولت‌عثمانی مجادله داشته‌بودند درجنگ مشهور به‌پروث‌نزدیك
بآن بوده است‌که بکلی سپاه روس دستگیر بدولت عثمانی‌شده بلکه ولایت روس
خراب از لشکر عثمانی گردد وپطرهم عزمی مصمم وجزم نموده‌که یا شکست
بدولت عثمانی میدهد ویااینکه خود شکست میخورد کثرین مزبور خفیه‌ازپطر
رشوهٔ معقولی بنزد صدراعظم دولت عثمانی فرستاده معاهده میکنند و این معنی
باعث این میشودکه کل روسیه از جان ودل فدای کثرین شده در مراجعت از
سفر مزبور پطرکوین‌کثرین را وصی وجای‌نشین خود نموده تاج شاهی برسر
اوگذارده بعداز فوت او نیز عامهٔ مردم راضی بآن نبودند که‌کثرین سلطانه
آنهابوده بعلت اینکه پسری ازالکسیس پسرپطر مانده بودکه میراث پادشاهی
باو برسدکثرین شرحی باقصای ولایت نوشته ومردم را آرام نموده باین سیاق
که نه‌من را مایل بسلطنت است ونه جبراً میخواهم ملك را صاحب شوم وارث
ملك بالفعل طفلی است واز رموز مملکت داری اطلاعی ندارد . اورا بمکتب
گذارده وتربیت نموده‌ام ودراین ضمن بحسب وصیت پطرمتوجه امورات ملکی
وانتظام وتکمیل امورات ناتمامی‌که‌پطر بنیادکرده بود میکوشم وهروقت طفل
الکسیس بحدکمال رسیده فوراً ملك‌را تسلیم باو مینمایم . باین ملاحظه مردم
آرامی‌گرفته وازآن پس مشارالیها باموره‌ملکی بنهجی‌که‌عرض میشود پرداخته
اولا کثرین تخففی درخراج شاهی داده وفقرا ورعایایی راکه قادر بدان‌خراج
نبوده بکلی‌معاف نموده ثانیاً مقصرین‌که پطرآنها را مغضوب نمود واخراج‌بلد

نموده بممالك سيبريه فرستاده چون بعضی از آنها مردمانی کارآمد بودند مجموعاً را بخشیده فرمانی صدور نمود که آنها باوطان اصلی خود مراجعت کنند ودیگر اینکه مواجب سالدات که مدتها نرسیده بود وهیچکس یارای درخواست مواجب خودرا ازپطر نداشته مواجب آنها راکلا از خزانه میدهد . ودیگر اینکه عهد ومیثاقی باپادشاه نمسا بسته بودند که هرکدام این دودولت در صورت ضرورت بکومك یکدیگر برآیند مثلا هروقت دشمنی بنمساروی آورد سی‌هزار لشکر نظامی از روسیه بکومك او رفته ودر صورتیکه دولت روس را ضرورتی افتد سی‌هزار سپاه از دولت نمسا بکومك او آیند . ودیگر هریك از ابنیه که پطر بنیاد کرده وناتمامی در آنها بوده در تکمیل آنها کوشیده ودر انتظام نظام و انضباط قلعجات وسنگرات روسیه سعی‌تمام نموده طایفهٔ قزاق که سالها درولایت روس بوده واحقاق چندموافق عهد ومیثاق پادشاهان قدیم‌روسیه باطایفه مزبور جاری نموده بودند وپطر مبنی برمصلحتی برخی از احقاق آنهارا کم‌کرده و تبدیلی‌داده بود وباآن‌واسطه طایفه‌قزاقیه راضی نبوده‌اند وشکایت داشته‌کثرین احقاق آنها را جاری و عهدی تازه باسپاه مزبور بسته کـه الی‌حـال بآنقرار باقی است . برخی از ولایات تاتاریه ومزداق وآن نواحی ملحق بولایت روس گردیده وهمیشه در صدد تکمیل روسیه بوده لیکن عمراو چندان وفایی نکرده مدت دوسال به‌حکمرانی دولت روس مشغول بوده هنگام فوت خود وصیت کرده بود که پسر الکسیس پطر ثانی که پسرزاده پطر اول باشد بتخت پادشاهی رسد بتاریخ سنه ۱۷۲۷ عیسوی پطرثانی پادشاه روسیه گردیده بسن دوازده سالگی مدت سه‌سال سلطنت کرده در پانزده سالگی بعلت ناخوشی آبله‌فوت شده‌بتاریخ ۱۷۳۰ عیسوی کوین آن دختر ایوان پسرثانی پطر اول بتخت روسیه رسیده مدت وقتی مشارالیها زندگی ننموده وامورات عظیمه ازاو سرنزده مگراینکه معاهده باطهماسب شاه دولت ایران نموده که بعضی از روسیه‌که بدون حـق و حساب خودرا داخل‌بمملکت ایران نموده واراده‌توطن درکناره دریای حاجی ترخان داشته از ممالك مزبور برداشته بکلی ممالك مزبور را گذارده بیرون روند ودولت ایران راه تجارتی بروسیه داده که ازدریای قلزم اجناس روسیه را بمملکت ایران فرستند وازآن پس‌فوت اودر رسیده بتاریخ ۱۷۴۹ عیسوی ایوان نام طفل دوساله خواهرزاده کوین‌ان مسمی بسلطنت روسیه نموده مدت

سالی امورات مملکت روس بواسطه وزرا وکارگذاران روسیه میگذشته لیکن بعداز آن الیزابث دختر پطر اول مسمی بسلطنت روسیه‌گردیده ومخفیاً طفل مزبوررا مسموم نموده مدتی درتخت روسیه حکمرانی نموده بعداز چندی‌فوت او در رسیده و ولایت را بپطر ثالث سپرده بتاریخ سنه ۱۷۶۲ عیسوی پطر ثالث مسمی بسلطنت ررسیه گردیده چون مشارالیه مردی ضعیف‌العقل و بدخوی و مجهولی بوده اکثر اوقات بضرب‌روسیه مصروف‌میگردیده احدی‌را ازرفتار او رضامندی نبوده مدت شش‌ماه مشارالیه درتخت نشسته بالاخره مردم ازرفتاراو بتنگ آمده بلوای عامی نموده اورا بقتل رسانیده زن‌اورا مسمی بکثرین‌ثانی که دختر پادشاه نمسا بوده بتخت نشانیده بودند چون مشارالیها زنی صاحب عزم ورزم بوده وجبروت وعظمت تامی داشته وامورات خیر از او بسـرزده و بکار دولت روسیه وانتظام آن وسپاه ورعیت آن سعیها نموده برخی از احوال اوراقلمی مینماید لیکن‌چنانچه بخواهد طریقه ورفتار اورا بیان‌کند موردطول کلام میگردد .

بالجمله بعد از اینکه کوین کثرین ثانی بتخت روسیه رسیده اول و هله بتاریخ ۱۷۶۸ طریقه‌آداب مملکت داری و شریعت‌آن و طریقه مذهب عیسوی را تبدیل داده باینمعنی‌که هرامری‌که خلاف طایفه شرع ومملکت داری روسیه بوده ازدرج ساقط نموده وبجای‌آنها طریقه وآداب خوب‌گذارده‌که بکار مردم آید ودیگراین‌که بنای مجادله با دولت عثمانی‌گذارده ایل کرمیه (۱) که از تاتاریه بوده وخدمت بدولت عثمانی میکرده از حیطه دولت مزبور بدر رفته و بخدمت دولت روس داخل‌گردیده وعرصهٔ وسیعی‌که اهل مزبور تمکن داشتند مطلقاً ملحق بولایت روسیه گردیده وشهرکویان و جزیره تومان متعلقه بدولت عثمانی درتصرف روسیه‌گردیده وپس ازآن طوعاً وکرهاً دولت‌عثمانی را راضی میکند که بنادر آنها مزاحم کشتیان جنگی و تجارتی روس نگردیده گذارند کشتی‌آنها داخل بدریا شوند و دیگر اینکه ولایت روس را منقسم بچند حدود نموده وهرحدی وولایتی را بحاکمی سپرده‌که امورات ولایات مزبوررا بعهدهٔ حکام‌گذاشته ومطالب عمده رابخدمت اوعرض‌کنند ودارالشفای عظیمه درمسکو بنیادکرده‌که ذکرآن رفت . ونیزدرمسکو چشمه خوشگواری بیرون‌آورده‌که

---

۱ ـ ؟

رعایای مسکو وآن نواحی منتفع شوند . وصورت پطراول را در بالای پارچه
کوهی باسب نصب‌کرده درپطرپورغ کیفیت‌آن را درشرح‌آن ولایت مذکورنمود
بتاریخ سنه ۱۷۸۳ عیسوی اریلکی خان والی گرجستان اظهار ارادت و
خدمتگذاری باونموده درپطرپورغ مدرسه میسازدکه مطلقاً درآن مدرسه‌اطفال
امرا و بزرگان روسیه تربیت شوند و اخراجات‌آن ازکیسه خود او باشد و
مدرسهٔ بزرگ عظیمه دیگردر پطرپورغ ساخته که در آنجا صاحب کمالان که
تربیت یافته‌اند درآنجا رفته یا خودکتاب تصنیف میکنند ویا تألیف‌کتب علوم
وصنایع‌فرنگ رانموده باشند. یازده مدرس‌زبردست متبحر بزرگ طلبهای(۱)
مزبور نموده که هر کدام از علوم تصنیفی و تألیفی مزبور را دیده و رسیده و
مدرسه دیگر مخصوصی بعلم طبابت و جراحی و دوا سازی و متعلقات آن در
پطرپورغ بنیادکرده‌که درعلوم مزبور ماهر شوند ومقرر کرده که هر یك از
شهرها مکتب خانها (۲) ساخته اطفال مردم را تربیت کنند . والی حال در
هرشهر مکتب خانها میباشدکه اخراجات اهل مکتب خانها ومعلمین را اهالی
شهرمیدهند . و درسال آینده مقرر میکند که در هر شهری مکتب خانها بنیاد
کنندکه دختران را تربیت وتعلیم بخواندن ونوشتن وکارخیاطی و غیره‌کنند .
وهرساله خود بامتحان مکتب خانها رفته وجرح وتعدیل نموده وهر طفلی که
ترقی‌کرده انعام داده ومواجب معلمین‌را زیادکرده ومدرسه دیگردرپطرپورغ
بنیاد میکندکه درآن مدرسه علم جنگ دریا وطریق بردن‌کشتی وساختن‌کشتی
ومتعلقات دریایی را در آنجا تحصیل کنند . در سال دیگر راه از مسکو الی
پطرپورغ را بطریقی ساخته‌که‌گاری در نهایت سهولت تواند گذشت . موازی
چهارکرور اشرفی باجاقلو اخراجات ساختن راه ازمسکوالی پطرپورغ شده
وپنجاه هزارعدد اشرفی باجاقلو بمدارس مسکو واخراجات آنها زیاده کرده
بتاریخ سنه ۱۷۹۵ مطابق سنه ۱۲۱۰ هجری سپاهی از روسیه بدست اندازی
ممالك ایران فرستاده . سپاه روسیه درداغستان و دربند رسیده پادشاه ایران
آقا محمد خان قاجار فوجی ازسپاه را بتخریب و انهدام روسیه مقرر فرموده
سپاه روس را شکست معقولی داده خبر انهدام روسیه باو رسیده عزمی جزم

۱ــ طلبه های
۲ــ مکتب خانه ها

ساخته که مقاتله ومجادله با سپاه عثمانی ودولت ایران نموده لیکن عمراو وفا
ننموده فوت میشود . مشارالیها زنی صاحب عزم ورزم بوده بنیادی که از او
باقی‌مانده وسعایتی‌که مشارالیها درتربیت مملکت روس نموده زیاده ازآن‌است
که تحریر نموده در هنگام فوت خود پسری داشته پال نام . سران سپاه را و
حکام روسیه راطلبیده وصیت میکندکه پسر اوپال نام را بتخت روسیه نگذارند
که مورث تخریب روس میشود . مردیست بی قابلیت . پسر پال را بتخت
گذارند . لیکن بعد از فوت او موافق قانون مملکتی پال را بتخت آورده
مشارالیه مردی نا قابل ومجهول وابله و مبهوت مدت پنجسال وچیزی سلطنت
روسیه مفوض باو بوده امری که مقرون بصواب باشد از او صدور نیافته بلکه
سبب تخریب روسیه‌گردیده بحدی‌که مردم ازسوء رفتاراوبه تنگ‌آمده درشبی
چند نفر متعهد شده داخل بخانه او شده بدون اینکه احدی او را اطلاع دهد
اضطرابی‌باودست داده عیال خودرا طلبیده با همگی وداع نموده . اهالی‌خانه
را بخاطر میرسد که ناخوشی دماغ او طغیانی نموده . بعد از وداع هر یك
بمنازل خود رفته پاسی ازنصف شب گذشته افیسران متعهد مزبور حمله بخانه
اوبرده یکنفرسالدات‌که در درب (۱) حجره اوبوده زخمی‌کرده داخل‌باوطاق
اوگردیده اورا گرفته هر چه التماس مینماید چاره نشده با الاخره او را خفه
نموده هریك ازپی کارخود میروند وصبح روز مزبور خبرمرگ اوشیوع‌نموده
بنهج مفصله پسراو پادشاه میشود . بتاریخ ۱۸۰۱عیسوی مطابق ۱۲۱۶هجری
الکزندر خلف پال ازفوت پدر اطلاع یافته وچون سن او درآن وقت بیست و
چهارساله بوده ودرایام حیات پدر خود پال وجدهٔ‌خودکثرادین (۲) ازحسن
سلوك خودهمه مردم را شیفته خودنموده مردم روسیه را مطلقاً وسپاه وبزرگان
دولت را خصوصاً فرحی ازکشتن پدر او روی داده خوشحال شده کلاً امرا و
سران سپاه‌بخانه پادشاه روی‌آورده الکزندر پادشاهی‌که بالفعل درتخت‌روسیه
است باکمال اجلال و جبروت سوار کرده سپاه نظام بعقب او را داخل بخانه
مختصی پادشاهی نموده مبارکباد گفته اگرچه مطلقاً کارها وبنیادی‌که ازاو در
روسیه شده است در دست ندارم لیکن آنچه از اوصاف شنیده در این دیباچه

۱ــ کلمه درب درمتن خطی دب نوشته شده است .

۲ــ کثرین

مذکور مینمایم :

اول دفعه که الکزندر بتخت روسیه آمده وزرای پدر را که مردم روسیه ازآنها راضی نبودند معزول کرده بجای آنها وزیری جدیدی آورده و ثانیاً اینکه الی حال همه طایفه روسیه هر صنف و جمعی لباسی بخصوصه داشته و هیچکدام تجاوز ازلباس خود ننموده ونتوانسته نماید . الکزندرحکمی‌میدهد که هرکس ازاهالی روسیه هرلباس که میخواهد بپوشد مختار است و هیچکس را باآنها گفتگو وادعایی نیست . اینمعنی مردم‌را بی نهایت مایل‌کرده بسبب اینکه بسیار ازرعایا وکسبه متمول وقادر بپوشش لباس فاخر بوده و بعلت حکم وقانون مملکت قادر باستعمال نبوده بعد از رسیدن حکم مزبور الی حال هر کدام ازروسیه هرلباس که میخواهند میپوشند و کسی مانع آنها نیست . و از جمله بناهای تازه الکزندر اینکه درکاغذاخبار روسیه نوشته بودندکه هرکس بنایی واختراع درصنایع خود نموده و یا اینکه دستگاهی از ولایت فرنگستان آورد ویا اختراع چرخ ودستگاهی ازخود نمایدکه بکار دولت روس آید فلان مبلغ را اولا باوانعام داده وازآن پس خود متوجه دستگاه وصنعت مزبور بوده که منفعت‌کسب مزبوربه خود اورسد . بعد ازنگارش مزبور الی حال بسیاری ازارباب صنایع اختراعات تازه در کارخانها نموده و چرخ و دستگاه بسیاری از فرنگستان آورده و می‌آورند و هر کدام بقدر حال مورد انعام او شده و میشوند .

درتاریخ ۱۸۳ (۱) دوکشتی جنگی با جمعی ازفضلا و منجمین وعقلا و ارباب خبرت باآذوقه و اسباب و مایحتاج سه ساله مقرری آنها معین فرموده که دردوره کل دنیا سیاحت کرده مدت یکسال ونیم سفرکل دنیا را نموده در مراجعت‌اوراآگاهی‌دادند وازولایات واموراتکل دنیا اورا خبردارکرده‌اند. درتاریخ سنه ۱۸۰۴ مدرسه درشهرکرکاف بنیادکرده‌که ارباب صنایع درآن مدرسه تربیت یافته باشند . انتظام مدرسه مزبور را بعهده مسترفلاچرکیل‌از اهل اسکاتلند محول فرموده . مشارالیه مردی عاقل ودانا بوده موافق مدارس انگلند مدرسه مزبوررا منتظم نموده اخراجات مدرسه مزبور را شانزده هزار اشرفی باجاقلو بوده ازخزانه پادشاهی تسلیم بمسترفلاچر نموده وحکمی‌دیگر

۱ـ ۱۸۰۳ عیسوی

بمدارس ولایات روسیه جاری نموده که درهریك از مدارس مزبور بملاحظات علم می‌تیارالاجی (۱) پردازند . علم مزبور علمی است که ملاحظات هوا و باران وحالت واختلافات هوا درهرماه نموده وارباب فلسی (۲) از روی دقت کیفیت اختلافات سال راکلا نوشته بعرض پادشاهی رسانیده الی حال هر ساله ارباب علوم بنهجی‌که مقرر شده است مشغولند . اخراجات سالیانه این بنیاد تازه در همه روسیه چهار صد هزار اشرفی باجاقلو بوده از خزانه تسلیم بکار گذاران مدارس مزبور نموده و چون طایفه یهودیه ساکنین روسیه الی هنگام سلطنت الکزندر چندان عزتی‌نداشته مخذول روسیه بوده وخلاف حسابی‌بآنها روداده الکزندر اینگونه رفتاررا موقوف وحکم میدهدکه اطفال خوددرمکتب خانهای یهودیه موافق قاعده خود تربیت نموده واحدی یارای‌آن نداشته‌باشد که درصدد اضرارآنها برآمده . بالفعل طایفه مزبور درمهد راحت استراحت ومشغول بشغل خود هستند .

درتاریخ ۱۸۰۵ طایفه فرانسه با روسیه منازعه نموده و دولت روس با دولت نمسا متفق گردیده و ازسویی الکزندر عهد موافقتی با دولت انگریز مستحکم نموده و در معاهده شرط شده بود که دولت روس ونمسا و انگریز و اسپانیال وپورتکال (۳) وسایرین‌متفق شده پانصد هزارسپاه جنگی ازهمه‌دولت جمع شده با فرانسه جدال کنند و دولت انگریز هر صد هزار نفر سپاهی که بمیدان جنگ حاضرشود دوازده صدهزارتومان بجهة اخراجات سپاه مزبور دهد . بعد از استحکام معاهده مزبور ناپالیان شکست معقولی به نمسا داده وینه (۴) پای تخت نمسا را مسخروپادشاه ولشکر نمسا را درتحت فرمان‌خود آورد وشکست معقولی بروس داده اراده تخریب وتسخیر روس را نموده دولت روس مجبوراً مصالحه با فرانسه نموده ازآنسو دولت انگریز اظهار مناقشه با دولت روس نموده جمعی ازسپاه و کشتیان جنگی خود را بر سرکشتیان روس فرستاده پانزده‌کشتی جنگی روس دربندر پورتکال لنگرانداز بوده مجموع را

۱ـ میتئوروlوژی Meteorology

۲ـ ؟

۳ـ پرتقال

۴ـ وین پای تخت اطریش

دستگیر و بانگلند میبرند . دراین بین دولت روس را انکساری از هرسوروی
داده ومدتی با فرانسه بمصالحه مدارا نموده لیکن درچهار سال قبل خواهش
زیادی تعدی‌آمیز ازناپالیان نسبت بدولت روس رفته ودولت روس راازاینمعنی
ناخوش‌آمده منازعه مجدداً فیما بین‌آنها روداد وناپالیان بعزیمت تسخیر کل
روس همتی گماشته وخودرا بمسکو رسانیده طریق آمدن ومراجعت اووتخریب
سپاه اوراکلاً معروض بعد ازمراجعت ناپالیان سایرقرال فرنگ همتی بقلع و
قمع ناپالیان گماشته و از قراریکه مذکور میشود در حوالی فرانسه ناپالیان
شکست خورده ولیکن چون بالفعل مطلقاً خبرصحیحی نداریم وطی دعوانشده
والکزندر امپراطور روس بالفعل درفرانسه است زیاده ازین ازاحوال اوبنده
را اطلاعی نیست. بشرط حیات بعد ازرسیدن بانگلستان واستفسار ازاحوالات
جنگ مزبور بنهجی که دانم وتوانم برخی از آنرا قلمی خواهیم نمود . و از
جمله چیزهائیکه درانگلند ازالکزندرمسموع افتاد اینکه درهنگامیکه‌ناپالیان
را بجزیره سنت هلینه فرستاده بودند الکزندر بپاریس رفته سپاه روسیه را
خیال افعال ناپالیان و سوختن مسکو در خاطر افتاده اراده تاخت و تاراج و
خراب‌کردن پاریس بوده الکزندر ازاینمعنی‌آگاه شده درسرپلی ازپلهای‌شهر
سپاه خودرا مخاطب نموده باین نحوکه حال از قراریکه مسموع من گردیده
سپاه ما را اراده تلافی مسکواست . اگرچه سوختن مسکو هروقت بخاطر من
می‌آید مراآتش بجان میزند لیکن طریقه مردی ومروت این است که شخص
درهنگامیکه بدشمن ظفریافت بتلافی دشمنی او اورا منفعل‌ازمحبت خودنماید.
اینك بفضل خدا مظفر و منصور آمده‌ام . تلافی بیرحمی ناپالیان را بدو علت
نمیکنم . یکی اینکه اشخاصی راکه شریك وسهیم او در خرابی مسکو بوده‌اند
منفعل نمایم که درهنگامیکه قدرت وتوانایی داشتم دست ازتنبیه‌آنها بازکشیدم
ودیگری‌اینکه هزاران مردم درین شهرهستندکه مطلقاً گناهی دراعمال‌ناپالیان
نداشته در اینجا بیگناه خشك وتر از پای هم نسوزند . باین سبب همه مردم
فرانسه را فدوی خود نموده با هرکس بنوعی درطریق رأفت‌کوشیده‌که همه از
برای (۱) جان میدهند و هنگامیکه مراجعت بروس نموده اشخاصی را کـه
ناپالیان‌بجاگذارده دیده طالب مراجعت بولایت فرانسه‌گردیده اسرای مزبور

۱ـ ازبرای ما

را یك یك دیده هر كدام افیسر خوبی بوده خانه داده وانعام داده (۱) والطاف خود مستمال (۲) نموده بیست هزار نفر از آنها را منتخب نموده بهر كدام جداگانه انعامی داده راضی نموده كه در ولایت روس موأبداً مانده و ارباب صنایع را بهمه ولایات روسیه فرستاده . واما جمعیت كل ولایت روس ومتعلقات آن اگرچه اختلاف درمیانه حسابی كه خود دارند وآنچه در كتاب انگریزی نوشته‌اند درتعدادی نفری روسیه بوده لیكن آنچه شنیده ودركتاب تاریخ‌روسیه وانگریزی نوشته‌اند بنهجی است كه عرض میشود :

دریك صد سال قبل ازین كل جمعیت روسیه وتوابع آن زیاده از چهارده میلیان تعداد نفری روسیه نبوده ولیكن بتدریج درتزاید بوده‌اند و در هرساله سیاهه اسامی اشخاصی كه تولد یافته و مرده مینویسند . چنانچه در هفتاد سال قبل بیست و یك میلیان بوده لیكن بالفعل محالات متعلقه بروسیه كلاً طراً تخمیناً چهل میلیان ویا زیاده میشوند وروز بروز جمعیت آنها درتزایدمیباشد . سیاهه یكساله تعداد نفری كه در روس مرده و تولد یافته‌اند داخل كتابخانه و دردفاتر سركاری ثبت میكنند . در شش سال قبل حساب یكساله را كه بدفتر رسانیده بودند این است كه در آن سال تعداد نفری كه مرده و تولد یافته‌اند موازنه نموده پانصد وچهل و هشت هزار نفر وچیزی زیاده از تعدادیكه مرده بودند طفل تولد یافته بود . و احتمال هست كه یوماً فیوماً اگر حادثه بجهة آنها روی ندهد جمعیت آنها درتزاید باشد . بسبب اینكه درولایت‌روسیه‌صنایع وعلوم وتجارت درازدیاد است وهمه مردم در صدد تحصیل معاش هستند و شغل هم بجهة بیشتر آنها معین است هر كدام بجای اینكه مثل حیوانات بدون علاقه دربیابان حیران گردیده مشغول بشغلی شده وبیشتر سواد وخط دارند وتربیت یافته‌اند . ودرهر شهرافیسران چند محول و مرجوع فرموده‌اند كه احدی را بدون شغل نگذارند . هر كدام توانند نانی پیداكنند درطلب مزاوجت كوشیده وبزرگان ولایت درصدد تربیت كوچكان هستند حتی گدایان شهر بعلت اینكه اساسی‌چیده‌اندكه نان‌خوراك گدایان ازمتمولین داده شود هر كدام‌عروسی(۳)

۱ـ وبا الطاف ...

۲ـ دلجوئی .

۳ـ عروسی كنند .

خرج آنها را میدهند و اطفال خود را بدارالشفاها و خانهاییکه سابقاً عرض نموده گذارده متکفل میشوند و اطبای خوب دارند که مرض آنها را تشخیص میدهند .

واما خراج ووجوه احقاق پادشاه که ازولایت حاصل میشود وجوه دیوانی که از کل ولایات روسیه حاصل و بخزانه پادشاهی میرسد در یکساله موافق تاریخ انگریز وخود روسیه بیست میلیان که چهل کرور اشرفی باجاغلو باشد میرسد . ولیکن وجوهی که میرسد کلاً همین است. مواجب سپاه روسیه وسایر اخراجات ابنیه ومدارس ودارالشفا وغیره ازوجوه مزبور داده میشود ودیناری صادر نمیدهند موافق مقرری وجوهی که هر کس موافق قانون باید دهد او را قرض دانسته ومیدهند . واما سپاه روسیه بموجب تفصیل ذیل (۱) است :

توبچی سواره وپیاده نظامی و قلعجات وسنگرات چهارهزاز نفر(۲)	سواره نظام از هرفرق بجهة قزاق و قالماق صد هزار نفر(۳)
سالدات نظام با تفنگ ویراق وسایر ضروریات سیصدوپنجاه هزار نفر (۴)	سواره بی نظام قزاق وبرخی پیاده وتوپچی وغیره هشتادهزار نفر(۵)
سپاه قلماق وسکرس وتاتاریه وغیره با نظام وبی نظام صد هزار نفر (۶)	مستمراً بیست هزاراطفال سالداتها را درمکتب خانها گذارده هرکدام بحـد تکفل رسیده داخـل بنظام نموده و دیگری را بجای او برده که همیشه بیست هزار طفل سالدات درمکتب خانها حاضرند .

درهرشهر دارالشفای مختص بسالدات ساخته‌اند که در هر جا ناخوش شوند داخل بدارالشفا گردیده خدمه ورخت خانه وخوراك ودوا واطبای صاحب وقوف ازسرکارپادشاهی دردارالشفا حاضرند وبدون توقع دیناری اخراجات،

۱ـ کلمه ذیل درمتن خطی با «ز» نوشته شده است .
۲ـ و۳ـ این اعداد درمتن اصلی با حروف سیاق نوشته شده‌اند .
۴ـ و۵ـ و۶ـ این ارقام درمتن با حروف سیاق نوشته شده است .

آنها را چاق میکنند (۱) و در هنگامیکه باردو روند نیز هر فوجی طبیب و جراحی بخصوصه دارد . واما بخصوصه مذهب و طریقه روسیه ؛ سابقاً از اول تقبل روسیه مذهب عیسوی را ، الی هنگام سلطنت پطر بزرگ همه‌روسیه بطریق فرق ارامنه بوده‌که مجموع درحیطهٔ تصرف پوپ که خود در ایتالیا است بوده حتی اینکه پادشاهان روسیه باذن او بتخت نشسته و چنانچه هر کس را پوپ مخذول نموده فوراً ازتخت معزول میکرده است احدی را یارای دمزدن‌نبوده. پطراول این طریقه را نه پسندیده سرازموافقت‌آن‌کشیده بلکه مذهب را بفرقه کریك میگرداند وازآن پس نظامی میگذارد بنهجی‌که عرض میشود :

اهل‌کلیسا براه عبادت خود مشغول شوند . اولاً سه نفرازکیل‌بزرگان دین عیسوی که آنها را میترا پالینس میگویند مقرر میکنند که بمطلق شریعت عیسوی رسیده باشند . وثانیاً هفت نفرازمیتراپالینس‌کمترکه‌آنها را ارك‌بیشاپ میگویند معین میکنند که هر کدام در یك پرکنه (۲) از ولایات روس رفته باموروات مطلق دین عیسوی مدخلیت نموده ومردم را هدایت‌کنند . و ثالثاً از ارك بیشاپ‌کمتر هجده نفر که آنها را بیشاپ میگویند . آنها نیز در اطراف ولایات روس رفته وهرکدام جمعی کثیرازکشیشان درحیطهٔ تصرف‌آنهاهستند . ودرهیچکدام‌ازکلیساها‌کشیشی مقرر ومعین نمی‌شود مگرباذن بیشاپان‌مزبور. و رابعاً در کل روسیه شصت و هفت هزار و نهصد کشیش هستندکه در کلیساها عبادت می‌کنندومردم را پیش نمازی میکنند . درکل ممالك روسیه هجده‌هزار وسیصد وپنجاه‌کلیسا است وهرکدام ازمیترالینس (۳) وارك بیشاپان وکشیشان موافق قاعده مواجب معین از ولایت دارند که همه ساله بآنها رسیده . بجز کلیساهای مزبور وکشیشان درمیانه روسیه فرقه (۴) هستند از عیسوی که هر کدام ازدختران وپسران‌آنهاکه خواهش ترك دنیا داشته باشند درصومعها (۵) رفته مادام حیات در صومعها باصطلاح خود مشغول بعبادت خدا میشوند . و کشیشان چند در صومعهای مزبور روز یکشنبه ها رفته با آنها نماز میکنند .

---

۱ ــ ؟

۲ــ میتراپالینس

۳ــ فرقه‌ای

۴ــ صومعه ها

۵ــ پرگنه = ... اورا قصبه نیزگویند ... « برهان قاطع »

سابقاً سایرمذاهب جرأت نداشتند که برملا مشغول بعبادت خود بوده باشند. پطراول حکمی میدهد وقانونی میگذاردکه هرکس موافق هرمذهب و ملتی که دارد عبادت کند و هیچکس از سلاطین و بزرگان مدخلیت بمذهب هیچ فرقه نداشته‌گذارند که هرکس موافق اعتقادات خود ودین خود عبادت کنند. بالفعل جمعی ازتاتاریه وقلماق وسایرفرق مسلمانان در ولایات روسیه مساجد دارند و بدون امتناع احدی مشغول بعبادت خود هستند. و همچنین طایفه یهودیه بسیاری در روس توقف دارند و موافق دین موسوی در مساجد خود رفته بعبادت.

روز چهارشنبه بیست وچهارم (۲۴) رمضان‌المبارك- هنگام صبح بخدمت بندگان میرزا ابوالحسن خان ایلچی بزرگ دولت علیه ایران رفته معزی‌الیه فرمودندکه وجوهی‌که بندگان نواب والابرسم انعام مصحوب قولونل خان مرحمت فرموده‌اند تا بحال نفرستاده است. درنزد او رفته وجه مزبورراگرفته بیاور. اگرچه بعد ازبیرون شدن ازمسکو بعلت حرکاتیکه از قولونل خان نسبت به بنده روی داد نه بنده با ایشان حرف وگفتگوی کرده و نه ایشان حرفی زده. با خود اندیشه‌کردم که شکایت از قولونل خان نمودن درنزد ایلچی ما باید پس ازآن با قولونل خان گفتگو نکنم و از اوبکلی سوا شوم ودرصورتیکه خود به تنهایی بودم میتوانستم از اوسوا شوم. اگر بنده از اودوری گزینم شاید دیگری ازرفقاکه هرکدام را دلی است ازدستکج خویی‌و بد طبیعتی او پرخون میل بسویی نماید بلکه منازعه فیما بین روی دهد. تا خود به تنهایی بدون هادی نمیتوانم بانگلند روم ودر صورتیکه نزاع شود در پطرپورغ نیزخلاف حکم اولیای دولت ماست. ودرصورتیکه نزاع با او کنیم هرچه روی دهدتقصیررا بگردن من میگذارند ومن مورد مؤاخذهٔ دولت‌قاهره خواهم بود. دراینصورت حیران ماندم. و ازسویی بندگان ایلچی اصراری فرموده‌اندکه وجوه انعام خودرا ازقونونل خان بازیافت نماید. بعد ازساعتی گفتگو اولی‌آن دانستم‌که بعینه مثل قولونل خان رفتارنموده درهر وقت هرچه پیش‌آید عمل نموده یعنی بروی مبارك خود نیاورده‌که مرا با اوگفتگوی‌هرگز شده. از منزل ایلچی سوارگاری او شده بمنزل قولونل خان رفته در نهایت تعارف مثل سابق‌بدون حرف وگفتگوی نقاض‌آمیز حرفی ازهرجا زده وساعتی

نشسته وجه انعام بندگان ایلچی را گرفته مراجعت وتسلیم نموده . عصر آنروز درخدمت خان بتماشای باغی که محاذی دولتخانه ایلچی بوده رفته روز دیگر بدیدن‌خانه پادشاهی که برخی ازحقایق آن تذکار رفت وکتاب خانه‌که‌حیوانات وعجایبات (۱) کل دنیا درآن است رفته و ازآن پس باوطاق دیگر که صورت پطراول و بعضی ازپادشاهان دیگراست رفته بنهجی‌که درتعریف آن تذکاریافت. وازآنجا مراجعت بمنزل نموده توقف کردم . روز دیگربتماشای بازار وشهر رفته الحق شهر بآن خوبی ولطافت وپاکیزگی واسلوب ازهمه عمر ندیده‌بودم . شبها درهمه‌کوچها وراهها چراغها درفانوس شیشه نصب کرده میسوزد . و در اکثر کوچها آب جاری است . و بسیاری ازکوچها باغها نمایان است . همه دیوار باغها پنجرهای‌آهنین است و در هنگام عصر در هر باغی مرد و زن برسم تفنن‌گردش میکنند . دریکی از روزها در خدمت بندگان ایلچی و سایر رفقا بدیدن یکی ازباغها رفته تخمیناً بیست هزارنفرجمعیت در باغ مزبور بود . و دربعضی ازخانها مردم نشسته بودند وبصحبت مشغول بودند . مدت ده روز در پطرپورغ مانده

روز پنجشنبه‌دویم‌شهرشوال ـ بخدمت بندگان‌ایلچی رفته مرخص شده بهمراه رفقا بمنزل قولونل خان رفته . قولونل خان میرزا رضا وبنده را بهمراه خود درگاری سوارشده از راه خشکی روانه لنگرگاه‌کشتیی شدیم . و میرزا جعفرطبیب ومهندس واستاد محمدعلی درکشتی نشسته رفتند . خارج از پطرپورغ الی پانزده‌ورث‌همه‌را باغات‌وخانها درجنبین بودند.وازآنجا گذشته برخی راه خانه وبرخی صحرا بوده. دوساعت قبل از نصف شب به دهی رسیدیم مسمی بارنگ پورغ . از پطرپورغ الی ارنگ پورغ سی‌وپنج ورث بود .

روزجمعه سیم شهرمزبور از آنجا برخواسته در کناره دریا رفته ودرکشتیی نشسته چون باشپرد ازپولیس شهرپطرپورغ در دست نداشتیم ما را مانع‌گردیده . برگشتیم وبمنزل‌خودآمده وآدمی درکشتی بعقب باشپرد خود فرستاده الی سه ساعت ازظهر گذشته باشپرد‌آورده وسواربکشتی گردیده چای خورده وچون‌آنشب عازم راه نبودیم ازکشتی پایین رفته دربندرکرنسته فرود آمدیم . دریکی ازمهمانخانها منزل کرده . شب شام را در منزل یکنفر از

---

۱ ـ عجایب

اهالی انگریز که درمعنی کونسل وکارگذار دولت انگریز خوردیم . بعد از شام بهمراه مشارالیه شطرنج بازی کردیم .

روزشنبه چهارم شهرمزبور بتماشای بندر کرنسته گردشی کرده بتماشای سنگروسربازخانه رفته . عصرآن روز در منزل کونسل مزبور مهمان بودیم . چهارنفرازفرانسه درآنجا شام خوردند . واما کرنسته یکی از بنادر معظمه ولایات روسیه است . تجارت فرنگستان بپطر پورغ و پطر پورغ بفرنگستان درآن بندرمیشود .کرانسته درجزیره‌کوچکی واقع است‌که اورا ریتوسیری میگویند . درمعنی جزیرهٔ مزبور سنگرولایت روسیه است و باین سبب سپاه نظام وتوپخانه درآنجا حاضربود . بانی‌آن بندرپطربزرگ بود . دورهٔ بندر مزبور سنگری ساخته بودند و توبخانه و توبهای سی و دو پوند و خمپاره‌گذارده و سالداتها مستمراً کشیك کشیده بقراولی مشغول میباشند . و درمحاذی سنگر کرانسته‌سنگری دیگر ساخته‌اند مسمی بکرانسلات . در آن سنگرنیز توپخانه و سالدات و اساسهٔ (۱) جنگ مهیا است . باید دانست که سنگردیگر مسمی بکرانسلات است اتصال بسنگر مزبوره ندارد . و در میانهٔ دریا جزیره و سنگری ساخته‌اند که کشتی از هربلاد آید لابد از میانهٔ سنگر کرانسته وکرانسلات بگذرد ودرصورتیکه‌کشتی‌آید اعم ازاینکه بجهة تاخت و جنگ‌آید ویا اینکه بدون رضای اهالی آنجا باشد قادر بدخول‌آنجا نیست و ازدوطرف راه بضرب توپ اورا مانع ازدخول میشوند . در سنگر کرانسلات وآن سنگرهفتصد توپ وخمپاره وقورخانه و متعلقات آنها باسالدات و توبچی همیشه درآنجا حاضراست . وسمت دریایی سنگرمزبور ازچوب وسنگ ساخته شده ودارالشفا برای سربازان وقشون جنگی دریایی ساخته‌اند واطبای صاحب وقوف همیشه در آنجا حاضراست از سپاه هرکدام را ناخوشی روی دهد فوراً بآن خانه رفته متوجه او میشوند . مدرسه بجهة تعلیم اطفال ساخته‌اند که درس علم‌کشتی سازی وناخدایی وهدایت‌کشتی وجنگ دریا راباطفالان(۲) مزبورمیدهند. همیشه درمیانه سیصد الی چهارصد طفل درمدرسه مزبورمشغول بتحصیل هستند . دروقت پنجسالگی اطفال را بمدرسه آورده الی هفده سالگی

۱ـ اثاثه

۲ـ اطفال

درمدرسه شب وروز آنها را نگاه داشته درهنگام زمستان معلمین بموجب مفصلة آنها را تربیت میکنند :

علم حساب علم قلعه سازی وسنگر علم نقاشی زبان فرانسه

زبان نمسا زبان انگریز زبان سوید مطلق علم کشتی سازی و هدایت کشتی وناخدایی وجنگ بدریا و متعلقات آنها .

درتابستان کشتیان جنگی روس را بیرون آورده همه سپاهیان دریایی و جوانان مزبور آن اهالی مدرسه وسایرین را درکشتی سوارکرده الی کناره بالتك که حدود روسیه است برده در عرض راه مشقی بجهة تعلیم جوانان تازه می‌کنند و هرکدام را از روی عمل تعلیم میکنند . و سایر سپاه نیز ازکار نیفتاده درکار خود (۱) قابل‌تر می‌شوند . ونزدیك بزمستان مراجعت بکرانسته نموده ایضاً معلمین مدارس مزبور درتعلیم اطفالان مزبورکوشیده و هرکدام که بسن هفده رسیده او را امتحان کرده موافق استعداد و قابلیت او، او را بخدمتی ازخدمت کشتی محول فرموده دیگری را بجای اومیگذارند . واخراجات مدرس مزبور ومعلمین وخوراك ورخوت آنها کلاً ازسرکار پادشاهی داده می‌شود. ودولنگرگاه دارد . یکی‌را مختص بکشتی تجارت نموده‌اند که کشتی تجارت مطلقاً بآنجا رفته ودیگری‌را مختص بکشتی جنگی نموده‌اند . وقریب بلنگرگاه کشتی جنگی جایی ساخته‌اند که اورا داق میگویند . پطرجای مزبوررا بنیاد کرده که هروقت هرکدام ازکشتیان جنگی عیب کند بجهة تعمیرآن درآنجا برده آب آنجارا بیرون کنند وازآن پس کشتی مزبوررا تعمیر کنند. امپراس الیزابث ثانی سلطانه وسعتی بآنجا داده بالفعل کشتی درآنجا میسازند . برخی ازتعریف داق عرض می‌شود ؛ اولاً عرصهٔ وسیعی ششصد قدم طولا وسیصدقدم عرضاً بطریق حوض آب ویادریاچه ساخته است. دیوارآن ازچهارطرف ازسنگ وآهك درنهایت انضباط ساخته‌اند . حوض ویا دریاچه مزبورمتصل بدریا است . بعداز ورود بدریاچه درب را بندکرده آب دریاچه را ازچرخ که بخار اورا میگردانند بادستگاه مزبور ازحوض بیرون کرده وکشتی در روی زمین‌مانده درآنوقت اورا تعمیر و

۱ــ درمتن اصلی «درکارخود» دوبار نوشته شده است .

از آن پس درب اورا از سمت دریا گشوده حوض مزبور مملو شده و کشتی را دریایی میکنند . نه کشتی جنگی در دریاچه مزبور جا میتوان داد .

روز یکشنبه پنجم شهر مزبور ـ مطابق دهم سپتنبر عیسوی باد بسمت انگلند وزیده یکساعت ازظهر گذشته داخل بکشتی شده ملاحان چادران کشتی را بالاکشیده عازم گردیده ازقولونل‌خان احوال پرسیده که روزنامه را چگونه نویسم . جواب گفت هروقت امرعظیمی روی دهدمثلا شکستن دکل کشتی وطوفان شدن و آب آمدن بکشتی . بنده را از اینمعنی توهمی شده که هنگامیکه دکل کشتی بشکند و بنه غرق‌شود که را در آن حالت دماغ نگارش روزنامه است بعدازآن مکالمه صحبت ما بجایی انجامید که احوال زنك گرجیه رفیق راه را ازقولونل‌خان پرسیده جواب داد ازمسکو الی پطرپورغ همیشه بمن میگفت که شوهر من در پطرپورغ کرنل یکی از افواج پادشاهی است ودرپطرپورغ شما و ایرانیان را بخانهٔ خود برده مهمانیهـا میکنم ومحبتها خواهم نمود . بعداز رسیدن بپطرپورغ مطلقاً نزدیك بما نیامد مگراینکه پیغامی فرستادکه شوهرمن را دمـاغ مخبط شده و درخانه دیوانگان میماند . از آن پس بنده را عبرتی از اوضاع مردم روزگار زیاده گردید زن مزبور خارج از چرکس وکرمان مارا دیده اولاً از راه سالوس و تقدس پیش آمده جنس تقدس او درنزد قولونل‌خان قربی نداشت چندی گذشته روی صفاداده ولباس‌مقطع دربرکرده قلوب بعضی را بخصوصه جناب خان را جذب نموده وازآن پس بخیال اینکه خودرا عزیزآن وجود نموده بنایی‌شیطانت و ضرب‌گیری مارا درنزد قولونل‌خان گذارده وقاب ایشان را بکلی جـذب نموده و بتدریج نصفه‌گاری قولونل‌خان را صاحب شده وازقرار تقریر افیسر مهماندارما درمجلسی ازمجالس روسیه رفته مذکورساخته که گاری قولونل‌خان ازمن‌است ومن اورا بمهمانی‌وحامی خودبهمراه آورده‌ام که تنها نباشم . وازسویی بهرکس‌وعدهای مهربانی ومهمان‌نوازی داده بمحض ورود بپطرپورغ یارقدیم را ترك‌کرده بلکه مطلقا احوال اورا نپرسیده وبهانه آورده که شوهرم را دماغ ناخوش است . بالجمله دست ناامیدی ازهرسو بسینهٔ قولونل خان زد .

روز سه‌شنبه چهاردهم شهرشوال ـ مطابق نوزدهم سپتنبرعیسوی در حوالی بندرالسنور رسیدیم کپیتن کشتی علمی بالا کرده نشانهٔ آن بود کـه

هر کشتی که برسبیل عبور ازین راه میگذرد اهالی بندر مزبور آدمی که بلدراه است بکشتی فرستاده کشتی را از راهیکه آنهادانند گذرانیده داخل بندرگاه ولنگرگاه میکنند . وچون درین بندر ازهر کشتی چیزی برسم گمرك میگیرند اولا بگردن اهالی بندر مزبورآن است که کشتیان را بسلامت بگذرانند ودر صورتیکه آدمی از اهالی دن مرك (۱) وارد بکشتی شده که آنهارا راه نمایی کنند کشتی مزبور را وهنی (۲) روداده یا بشکند ویاغرق شود اهالی بندر از غرامت قیمت کشتی واموال آن بیرون می آیند ودرصورتیکه اهالی کشتی درخواستن راه نما تهاون (۳) ورزند ویاقبول نکرده که راه نمایان مزبور داخل بکشتی آنها شوند ودرحوالی بندر مزبور وهنی روی دهد تقصیر بگردن صاحبان کشتی است باین سبب آدمی ازبندر مزبور داخل بکشتی ماشده وکشتی را داخل بلنگرگاه نموده لنگر انداخته ، لنگرگاه کشتی در میانه تنگی است که یکسمت دن مرك است وسمت دیگر خاك سویداست . فاصله میان دن مرك وخاك سوید بقدریك میل ونیم زیاده نیست . ودرمیانه همین تنگ مزبور واقع است . واما بندرالسنور از ابنیهٔ ایرك پادشاه دن مرك است درتاریخ۱۴۴۵ مطابق۸۷۰هجری شهرمزبور را بنیاد وقلعه بجهة بندرگاه ساخته وبتدریج جمعیت درآنجا زیادشده . بالفعل بعدازپای تخت(۴) دن مرك که مسمی به کوپن هینکن (۵)است آن بندر بزرگترین سایر شهرهای دن مرك است. جزیرهٔ که السنوررا درآن بنیاد (۶) مسمی زیلان است . در شهرمزبور تجار غربا وکونسل قرال فرنگ توطن دارند وتجارت باقرال فرنگ دارند . پنجهزار جمعیت دارد . واطراف بندرسنگر ساخته‌اند سنگری که بسمت دریا است شصت توپ است که اکثرآن چهل وهشت پوند است . وطرف خشکی سنگر نیز توپ وخمپاره مرتب است . وهر کشتی که از آن راه بگذرد وجهی بطریق گمرك میدهند . واشخاصیکه میگذرند باید باشپرد خود

۱ـ دانمارك .

۲ـ سستیی .

۳ـ سهل انگاری .

۴ـ درمتن خطی کلمه پایتخت باینصورت نوشته شده است « پای پای تخت » .

۵ـ کپنهاك .

۶ـ بنیاد کرده‌اند .

را بآنها نشان داده ومجدداً ازآنها باشپرد بگیرند و وجوهی که بجهة گمرك میگیرند برخی را بخرج راه وکنساره دریا نموده باین طریق که بروج چند ساخته‌اندکه درشبها چراغ درآنها سوخته‌که کشتی نزدیك بآنها نرفته بشکند یکروز قبل‌از ورود مـا کشتی درحوالی بندرآمده ناخدا که‌کپتن (۱) کشتی باشد تحمل ننموده‌که راه نما ازآنجا آمده کشتی او را هدایت‌کند وبعلت عدم بلدیت‌کشتی اوشکسته . بعداز وضع اخراجات مستحفظین بروج و چراغهـا و مواجب بلد راه درسالی یکصدهزار تومان ازوجه‌گمرك‌آن بندربدولت دن‌مرك میرسد .

روزچهارشنبه پانزدهم شهرمزبور ـ مطابق بیستم سپتنبر هنگام صبح‌لنگر کشتی‌را بالاکشیده وچادرآن‌راآویخته ازمیانه السنور ازسمت مغرب روانه‌شدیم. بادخوب هم می‌وزید تادوروز بعدازآن‌باد مخالف وزیدن‌آغازید و دریا درتلاطم‌آمد . چند روزی طوفان وباد وباران وتلاطم بود. نه روز ونه‌شب اهل‌کشتی را آرام بود . درشبی بنـده درجای میـرزا محمد رضا خوابیده و مشارالیه درجای من‌بعلت ناخوشی قادر بخوابیدن درستی نبود . درنصف شب آوازهمهمه درکشتی‌پیچید وهرکس ازطرفی دوان‌گردیده ودریارا نیزبی‌نهایت تلاطم‌داشت . بنده را یقین‌آن شدکه‌کشتی‌ما غرق‌شده . حالت یأس‌وقطع تعلقات دنیوی بربنده دست دادکه تابحال چنان حالتی مشاهده ننموده بودم . ازجای خواب برخواسته هرکس ازسویی روان ودوان من‌بیچاره دستی ازجان شسته، گردن رضا پیش‌نهاده نشسته . سه‌دقیقه اضطراب مردم‌کم گردیده . بخاطرم این رسیدکه کشتی‌ما غرق‌شده کپتن ازطبقه بالایی به پایین‌آمده بدون لبـاس اظهـار وجدی نموده . بعـداز استفسار معلوم شدکه کشتی درمقابل آمده توهم نموده بودند کـه شایدکشتیان مزبور بیکدیگر خورده بشکنند و به‌های وهوی عنان آنهارا گردانیده‌اند .

روز پنجشنبه بیست‌وسیم شهرشوال ـ مطابق بیست‌وهشتم سپتنبر درمقابل بندریاموث لنگر انداخته . قولو نل‌خان اراده نموده‌که ازبندرمزبور سوارگاری شده بخانهٔ پدرخود رود . وکپتن کشتی بدیدن پدر زن خود بازن خود رفته هرسه ازکشتی پیـاده شدند وما ماندیم . لیکن ازحالت قولونل‌خان

---

۱ ـ کاپیتان .

مرا خوش‌آمده . شوقی تمام وخوشیی مالا کلام باودست داده‌که بدیدن پدر و منسوبان خود میرود . لله‌الحمد بعداز سالها از روی‌آنها خوشنود وایشان را از رؤیت خود محضوظ (۱) میکند . بعداز قولونل خان وکپتن ما بنایب‌کپتن اصرار کردیم که‌کشتی کوچکی بماداده مارا بگذارد که داخل بخشکی شویم وساعتی یاموث را دیده مراجعت‌کنیم . بنده درخدمت رفقا سواره‌کشتی‌کوچك شده حوالی یاموث پیاده شدیم . دربالای پلی ازچوبین جایی ساخته‌که بطریق پل دویست قدم طول آن بود . مردم شهراز زن ومرد در آنجا آمده گردش میکردند . دختران ماه سیما وجوانان سروقامت درآنجا خرامان وبایکدیگر بصحبت مشغول بودند . ساعتی درآنجا توقف‌کرده کپتن‌کشتی‌آمده اولا حرف او اینکه شما اذن ندارید‌که داخل‌باین بندرشوید . ضمناً مکنون خاطر اوگویا چنین بودکه انتظار تعارفات ازمن نداشته باشید . ماهم فوراً او را خاطرجمع نمودیم‌که از اینجا خواهیم برگشت . ولیکن ازوضع رفتار مردمی‌که درآنجا درگردش بودند حیرتی دست داد . بعلت اینکه درهریك ازبلاد روسیه‌که بنده واردشدم اطفالی‌بسیاری بعقب‌آمده وزنان ودختران خیره خیره نگاه میکردند درآنجا مردم مایل دیدن غربا بودند بخصوصه همچومنی‌که ریشی ساخته بودم هفت رنگ . لیکن دختران وزنان هروقت‌که من‌نگاه بآنها نموده آنهاتجاهل کرده سررا بزیر انداخته نگاه بجایی دیگرمی‌کردند . و همچنین اطفال آنها درنهایت آرام وبدون آزار بودند . اینمعنی دلالت برآن میکندکه اهالی‌آنجا مؤدب وقاعده دانند . یاموث یکی از بنادر انگلند ازمحال نارفالك است . بیست‌وهفت میل‌فاصله بشهر بازویچ دارد ویکصدو دوازده میل‌میانه لندن ویاموث است . رود یار ازکنارهٔ اوگذشته داخل بدریا میشود . و وجه تسمیهٔ (۲) آن اینکه در دهنه یار او را بناکرده‌اند . وسنگرمضبوطی باتوپ واسباب‌آن بجهة محافظت ازطرف دریایی ساخته‌اند . ابنیهٔ خوب درآن نمایان . از قراری که مذکور میشود جای خوبی‌است بخصوصه ازبرای تجارت وکلیسای بزرگی‌دارد که منارهٔ آن ازچند میل راه میانه دریا دیده می‌شود ولنگرگاه خوبی دارد و جمعیت‌یارموث بقدرپانزده هزارنفراست . ازآنجا سوارلنکه‌ومراجعت بکشتی

۱ـ محظوظ .

۲ـ منظور وجه تسمیهٔ «یاموث» یا « یارموث » است .

نمودیم . شب کپتن وزن او مراجعت نموده سه‌روز درآنجا توقف کرده .

روز دوشنبه بیست و هفتم شهرشوال ـ مطابق دویم اکتوبر از یارموث چادرها را ببالا کشیده همه‌جا درکناره دریا میرفتیم . الی‌وقتیکه هوا تاریك شده وکپتن حکم دادکه چادرهـا را انداخته لنگر انداز شوند . بعلت اینکه درآن حوالی جایی استکه زمین نمـایان است و کشتی درآنجا است و چراغ درآن میسوزد که اگردرشب کشتی بگذرد بداندکه درکجا میرود وبدون اطلاع کشتی آنها نشکنند . شب درآنجا مانده .

روز سه‌شنبه ۲۸ شهرمزبور ـ هنگام طلوع آفتاب از آنجا لنگر کشیده واردبکنار کریوزن قریب‌چهارساعت ازشهر گذشته واردشدیم . جاییست درنهایت‌صفا . در رودخانه تمزلنگرانداز گشته وچون‌منزل مزبورآخرجاییست که سفرما بآنها میرسد . وازین‌ببعد (۱) وارد بآنولایت گردیده انشاءالله مدتی خواهیم ماند وتحصیل نمود . بآن سبب باید این فقره را کوتاه نمود و رجوع بفصل سیم سفربنده که عبارت از توقف انگلند است نمایم وبالله التوفیق .

فصل سیم

درنزول انگلند وتوقف آنجا است

روز چهارشنبه ۲۹ شهر شوال ـ مطابق چهارم اکتوبر دوساعت بعداز غروب آفتاب دونفر از اهالی و افیسران گمرك خانه پادشاهی درکشتی ما آمده مارا بیرون‌بردند لیکن‌نمیدانستم‌که چه‌کار دارند آنقدرمعلوم شدکه ما را میخواهند بخشکی‌برند . ازآنجا بیرون رفته دربندر کریوزن منزل گزین شدیم .

---

۱ ـ این‌کلمه درست خوانده نشد واز روی قراین «ببعد» نوشته شد .

روز پنجشنبه‌سی‌ام (۳۰) شهر مزبور ـ مطابق پنجم اکتوبر ازخواب برخواسته باوطاقی دیگررفته نهارخورده وازآنجا بتماشای بندرمزبور رفته . شهرکی کوچکی است از محال کنت درکنار رود تمز . درسمت مشرق رود واقع وفاصله کریوزن الی لندن بیست‌وپنج میل بود . سنگری مستحکم ساخته که حفاظت بندر را نماید ازسمت رودخـانه درسمت دیگر رود سنگری دیگر است مقابل سنگرکریوزن که اورا تیلبری فورت میگویند . درصورتیکه کشتی دشمن داخل برود شود از دوطرف مورد آتشخانه سنگرهای مزبور می‌شود . بعداز نیمساعتی قولونل‌خان آمده مذکور ساخت‌که سابقا درآنجا گمرك بوده بعضی اجناس تجارتی ولایت غریب را بآنجا آورده گمرك می‌گرفتند . لیکن بالفعل اجناس‌را به‌لندن میبرند . لیکن افیسران گمرك خـانه درآنجا توقف دارند وکشتیان را درهنگام عبورآنجا نگاه داشته واسامی مردم و اساس (۱) ونام کشتی را نوشته ازآن پس‌مردم وکشتی را بلندن میفرستند . مـارا بمنزل گمرك چیان برده اسم مارا ثبت وازآن پس‌گاری‌گرفته مارا سوار وروانه‌خانه کرنل دارسی‌کرده . عرض‌راه باغات وبستان وصحرا همه‌جـا سبز وراه صاف تابه شهرکوچك استرود رسیده وازمیانه اوگذشته بچیتم‌رسیدیم . درمهمانخانه منزل بجهة مامعین‌کرده بودند . ومابخانه کرنل‌دارسی پدرقولونل‌خان رفتیم وپدر اورا دیده بعـداز ساعتی مادر وخواهر اورا دیده منتهای محبت ومهمان نوازی ازونسبت بمابعمل‌آمد . بعداز صرف‌شام یکی ازخواهران کرنل‌دارسی چنگ میزد ودیگری ساز . شب ازآنجا بیرون وبمنزل مراجعت نمودیم .

روز دوشنبه سیم ذیقعده ـ بتماشای رودخانه وعمله‌جات مهندسین وسنگر رفته بودیم . سربازیکه (۲) درچیتم متوقف هستند روزها مشق ساختن مارپیچ وطریق بردن یورش بقلعه مینمایند . بعداز ملاحظه سربازان مزبور و کارآنهـا سوار بکشتی‌کوچکی شده بسیر رود وکناره دستگاه و کارخانها رفته ازآنجا بجایی‌رفتیم که‌توپ واسباب‌کشتی حاضربود. چهارهزار توپ‌ومتعلقات آن وخمپاره‌ها درآنجا حاضر بود . و در انبار دیگررفته تفنگهای سالداتی و سایر اسلحهٔ جنگ را بترتیب چیـده بودند . از قرار تقریر کرنل چهل‌هزار

---

۱ ـ اثاث .

۲ ـ سربازانیکه .

تفنگ سالداتی درآنجا حاضر بود وعمله جات چند همیشه مشغول بپاك کردن وصیقل دادن اسلحهٔ جنگ‌بودند . وهمچنین نجارخانهٔ بزرگی‌بودکه عمله‌جات مشغول بکار بودند . ازآنجا مراجعت بمنزل کرده .

روزششم شهرذیقعده ـ قولونل‌خان ازلندن مراجعت‌کرده مذکور ساخت‌که دراین شب‌بخانه رفته‌که درآنجا مردم شهربرقاصی میروند . درشام روز مزبور درکاری نشسته وبتماشاخانه رفته . زنان ومردان نجبای شهر در خانه مزبور برقص مشغول‌بودند ومغنیان درطبقه بالانشسته بسازنوازی هنگامه را گرم می‌کردند . ازسویی پیره زنان کهنه رنـد و دختران وپسران بباختن گنجفه (۱) بلکه نردعشق مشغول بودند . الی یکساعت ازنصف شب‌گذشته در آنجابودیم .

روز هشتم ذیقعده ـ بتماشای راچز که متصل بچتیم است رفته پلی عظیمی داشت‌که ازسنگ ساخته بودند . بیست ویك‌طاق دارد . از ابنیه ادورد سیم بودبتاریخ ۱۲۵۶ عیسوی او را بنیادکرده‌اند . ازپل مزبورگذشته داخل بشهرشده عمارات خوب داشت وسه کلیسای خوب ساخته بودند . ویك کلیسای دیگرداشت‌که اورا کیشه رل میگفتند . کلیسای مزبور متعلق‌به بیشاپ است‌که بزرگ کشیشان باشد . وبقدر دوهزار نفرجمعیت راچنر است.

روز جمعه نهم شهرمزبور ـ مسابق سیزدهم اکتوبر عیسوی‌بخانه کرنل دارسی رفته ازآنها وداع نموده . الحق درآن چندروز منتهای مهمان‌ـ نوازی ومحبت ومهربانی ازکرنل‌دارسی ودختران اونسبت‌بهمه ماها(۲) مرعی افتاده بلکه بنده را رهن منت(۳) خود نموده بودند . ازچیتم بعداز وداع‌آنها سوارگاری‌شده بکریوزن‌رفته جای‌بزرگی‌مسمی‌به نارث‌خلیت(۴) سربازخانه داشت وکلیسای داشت . از آن‌گذشته (۵) ده دیگری بود مسمی بقور از میانه ده وبازار اوگذشته جایی بودکه ازهرگاری وجهی میگرفتندکه راه را بسازند

۱ـ ورق بازی .

۲ـ ما .

۳ـ رهین منت .

۴ـ ؟

۵ـ درمتن اصلی‌گذشته را با «ز» نوشته‌اند .

ازمادوقدر سایرمردم گرفتند واکلمه اینممنی‌را دریافته ساعتی‌بقال ومقال‌مشغول بودیم . ازآنجا گذشته ازحوالی ولیج که سربازخانه پادشاهی بودگذشته اسب را عوض‌کرده وازآن پس‌قریب به‌هشت میل‌فاصله بلندن الی‌لندن خانه وعمارات وجایهای خوب بود . داخل‌بلندن شده ازپل ویست مسترکه در زیرآن رودتمز میگذرد گذشته پلی است ازسنگ وگج ساخته‌اند وتخمیناً چهارصد قدم از اول الی‌آخر به‌پل مزبور است . ازآنجا گذشته وارد بمنزلگاه شدیم . شش ساعت ازظهرگذشته بمسته اسکورگردیدیم وهرکدام منزلی پیداکرده ورفته . ازآن پس‌بهمراه قولونل‌خان بشام رفته ومراجعت‌کرده وبحمام رفتـه الحق تابحال باین‌نوع دوچار بحمام نشده بودم . مرا بخاطر رسیدکه حمام انگلستان مثل حمـام ایران است وباید ایضا تیماری برریش هفت‌رنگ داد . رنگـی بیرون آورده وبحمام رفتـه واستاد محمدعلی ریش‌بنده را رنگ بسته . استاد حمامی بکرات داخل حمام گردیده وپـای خودرا برزمین زده ونالـه وزاری‌کرده و بیرون رفته . نه او زبان بنده را میفهمید و نه بنده زبان او را . گاهی بزبان فرانسه ودمی بانگریزولحظهٔ بروسیه بافریاد وزاری گفتگو میکرد . بعداز دو ساعتی ازحمام بیرون آمده وبمنزل خودآمده وقبل‌از آنکه بخواب روم اکلمه آمد مذکور ساخت‌که حمام را بکلی‌خراب کرده بعداز استفسار معلوم گردید که هرکس بحمام می‌آید اول باید در حوضیکه یك‌زرع ونیـم طول ونیم زرع عرض‌آن است نشسته خودرا می‌شوید وهرگزخارج آن حوض‌را بایدترنکند . بعلاوه اینکه بنده حمام اورا ترکرده‌ام ورنگ ریش بسیاری درآنجا ریخته‌ام وسنگهای مرمر اورا بکلی‌رنگین وخراب کرده‌ام آنهمه‌گریه وزاری آن از برای همین بوده است . گفتم ازبهر خدا چیزی بنوکر بده‌که حمام اورا پاك کند . پنجهرارپول تبریزی (۱) پنج شلنگ است باوداده بودکه سنگهارا پاك کند . حیرت برحیرت من افزود . وامـا روزنامه رامن بعد بنهجی‌که دانم و توانم می‌نویسم .

روزشنبه دهم شهرذیقعده ـ هنگام طلوع صبح نهارخورده وقدری بتماشای شهررفته‌کثرت غریبی‌مشاهده‌کردیم . تابحال‌شهربآن جمعیت‌ندیده‌ایم عصرروز مزبوردرباغچه میانه اسکور راه میرفتیم. وشب شام‌کرده بمنزل خود

۱ ـ ؟

خوابیده . روز دیگر که یازدهم شهرمز بور باشد قولونل‌خان مذکور ساخت که
مسترموریه از ایران شرحی بدولت انگریز نوشته است که مارا کرنل دارسی
فضولا بدون اذن او آورده است . وبرادر مسترموریه که نویسنده لاردکسلری
وبرجمعیت دردفترغربا دارد مطلقا متحمل‌باونشود واراده اواین است‌که‌هرگز
بنـایی بکارشما نگذارد ومرا اراده آنست که بدیدن سرکوراوزلی روم بلکـه
معزی الیه حمایتی درخصوص شما کند . بعد بدیدن معزی‌الیه رفته وروز دیگر
مراجعت کرده مذکور ساخت که سرکوراوزلی را دیدم و گفتگوی بامشارالیه
کرده فوراً گفت‌نام حضرات ایرانی رامبرکـه مرا ناخوش می‌آید . نمیدانم
مقصود کرنل‌دارسی این بودکه اخلالی کرده‌که مابدیدن سرکوراوزلی نرویم
وبااینکه بقاعدهٔ کلی کمون(۱) ابن‌الوقتی ظهورکرده وماهم‌بالفعل درنظر بجز
زحمت وتصدیع چیزی نداریم . خلاصه بنده را اعتقاد آنست که اگر بتوانم در
صددزحمت سرکوراوزلی برنیایم .

روز سه شنبه ۱۳ شهر ذی قعده ــ هنگام صبح بدیدن سربازان
شهرکه بقراولی میفرستند رفته بکدست بنـد موسیقی وجمعیت سرباز درنهایت
تقطیع ازسربازخانه جمع شده بقراولی میرفتند . هرروز دوساعت قبل‌از ظهر
سربازان مزبورنهایت اجتماع ومسلح ومکمل‌به تبدیل قراول میرفتند . بعداز
ملاحظه سربازان مزبور مراجعت‌نموده . شخصی‌را دیدیم که زبان فارسی حرف
میزد . ازما پرسید چرا بخانهٔ ما نیامدید . مامتحیر بودیم که آیاکه باشد و
بچه مناسبت مارا میخواهد بخـانهٔ اورفته باشیم . گفت گویا مرا نمی‌شناسید
مرا نام سرجان مالکم است . تعارفاتی بجا آورده نشان خانهٔ خودرا بما داده
روزدیگر بهمراه رفقا بدیدن مشارالیه رفته درنهایت خوشی ومهربانی ومحبت
نسبت‌بما کوشیده زن خودرا هم بمانموده وتعارفات بجاآورده . ازآنجا بیرون
آمده تادرب‌کوچه بعقب ما آمده وگفت خانه خانه شمـا است ومن خدمتگذار
دولت علیه ایران هستم ونمك خوار پادشاه فلك بارگاه ایران بوده‌ام اگرشما
را کاری باشدکه بنده بتوانم بانجام رسانم حاضرم . ماهم شکرگذاری بمعزی
الیه کرده وفی‌الواقع منتهای تعـارف ومحبت را بعمل‌آورده ازآنجا مراجعت
بمنزل خودکرده آقـا حاجی بابا افشارکه مدت پنجسال می‌بود که درآن ولا

۱ ــ ؟

حسب‌الامر قدر قدر نواب والا روحی‌فداه بتحصیل آمده بود دیدیم ملبس بلباس انگریز وبااو صحبت داشتیم .

روز پنجشنبه پانزدهم شهرشوال ـ کرنل‌دارسی گفت باید بدفتر غربا رفته‌که اسامی‌نفرنوشته شود . قبول کرده بهمراه او بدفترغربارفته اسامی وسن هریك را وخدمات مرجوعه بهریك را استفسار نموده ودر دفترخود ثبت نماید . روزدیگرباشبرد بهریك ازکمتر ینان ازدفترمزبوره باین شروطات(۱) اولا اینکه هیچکدام ازکمترینان بقدرده سفرنکنیم بدون رخصت واذن وباشبرد از دفتر وثانیا اینکه درجایهای که‌کشتی واسباب جنگ سازند نرویم . وثالثا اینکه بقدرده میل نزدیك بدریـا نرویم وبعضی شروطات دیگرکه بالفعل بعینه محبوس وعبید هستیم و درصورتیکه هرکس ازاین شروطات تجـاوزکند ششماه محبوس بزنـدان می‌شود . سبب‌کلی این حکم گویـا معرفی و سفارشنامجات مسترموریه باشدکـه بدفتر دولت انگریز نوشته است . بعداز رسیدن باشبرد مزبور کرنل‌دارسی مذکورساخت چون لاردکسلری که یکی از وزرا بودکـه امورات دولت خارج از انگلند هردول غریبه بامعزی‌الیه مرجوع ومفوض‌بود وبالفعل معزی‌الیه باوکیل سایرقرال فرنگستان درنمسابه بستن عهـد و میثاق تازه مشغول‌است‌بعدازورود معزی‌الیه البته امربهترمیشود وانتظام‌می‌پزیرد(۲) بالفعل علی‌العجالة اذنی از دولت انگریز خواهم‌گرفت‌کـه هرکدام ازشما را بمدرسه فرستاده وازآن پس‌مراتب را مفصلا بدولت انگریز حالی خواهم‌کرد. ازآن استفسارنمودکه‌آیانوشته درخصوص سفارش‌ماها ازدولت‌علیه ایران‌بدولت انگریز بهمراه دارید یـانه بنده‌گفتم شماخود مرا مانع کردید و بکرات در تبریز بندگان خداوندگار اعظم قایم‌مقام دولت‌علیه ایران پیغام فرستاده وبمن فرمودند ماشرحی بدولت انگریز می‌نویسیم . شما گفتید بایـد از مسترموریه سفارش ومعرفی‌بدولت انگریز برسد . ومجدداً فرمودند نوشتهٔ بسرکوراوزلی و سرهرفرد جونس وسرجان مالکم می‌نویسم قبول نکردید بلکه مانع شدید . بالفعل باین سبب همه معطل هستیم .

روزجمعه ۱۶ ذیقعده ـ قولونل‌خان مذکورساخت‌که معلمی‌دیده‌ام

۱ـ شروط .

۲ـ می‌پذیرد .

وطی کرده‌ام که شمارا درس بگوید. هر کدام درهفته چهار باجاقلو نیم که دوکینی انگریز است بدهید وخانهٔ (۱) کـه خوراك وجای نشیمن شمارا کـه هرهفته پنجعدد باجاقلو گرفته که‌در معنی‌هفتهٔ پنج‌تومان انگریزی خرج‌یومیه خوراك ومنزل ومعلم‌شما بوده باشد. ودرکرایدن جای ده‌میل فاصله ازلندن رفته‌باشید. بنده سکوت اختیار نموده عصرروز مزبور تنها بدیدن قولونل‌خان سؤال نمودم که اخراجات‌مارا برآوردکرده‌اید زیاده‌از دویست‌وپنجاه تومان معلم‌وخوراك ومنزل میشود. وآنچه درایران قلم‌دادکرده‌اید یکصد تومان خرج سالیانه من ومیرزاجعفررا نوشته‌اید. درصورتیکه اخراجات مانرسد چه‌خواهیدکرد گفت نمیدانم چه‌خواهد شد .گفتم اولی آن است که بقدرکفاف هر کس معلم گیرد نه اینکه‌معلم الف‌وبی‌را هر کدام رادوکینی‌دهند . گفت‌مطلب درست است وهر گاه وجه‌از جایی‌دیگر نرسد همه‌معطل میمانند . گفتم وجه‌ازکجاخواهدرسید گفت دولت‌ماحمایتی درباره‌شمامیکنند. گفتم‌درمیان عوام‌الناس‌ایران‌مثلهٔ(۲) مشهور است که نیکی سال‌از بهارش پیداست . بالفعل‌بفضل آلهی دولت‌انگریز مـارا محبوس ساخته‌اند. بسیار مشکل است که محبوسین‌را حمایتی‌شود . گفت‌مطلب من آن‌نیست که محبوسین دردهی‌باشند بعداز دوهفقه دیگر اذنی‌از دولت‌خود حاصل خواهم‌کرد وهر کدام شمارا برسر کارخود معین‌کرده بمدارس پادشاهی میفرستم . جواب دادم که ازدوحال بیرون نیست . یااینست‌که دولت شما مارا بمدارس‌میفرستندیا نمیفرستند هر گاه‌الی‌دوهفتهٔ دیگر بمدارس‌میفرستندضرورتی داعی‌نشد است که اخراجات زیادکنیم وبده‌رفته وبعداز دوهفته مراجعت کنیم ودر صورتیکه دولت‌شما متحمل مانشوند اینمعنی‌هم بدون عقل‌است که بخیـال امید حمایت ازدولت شما خودرا باخراجات زیاد و مورد قرض نماییم . گفت چه‌بایدکرد گفتم اگر میخواهی رفقاراکلاً اخراجات‌آنهارا متکفل‌شوید من جوانی پیداکرده‌ام مستر بالفور نام‌او درزبان فارسی‌ماهر بوده واجرت زیادی نمیخواهد بلکه ممنون است که ازبرای ترقی‌خود بابنده درفارسی حرف‌زند و هیچ اجرت نمیخواهد . قبول‌کرده ومستر بالفوررا دیده روزدیگر رفقا بده رفته وبده‌بمنزل مشاراالیه رفته .

۱ـ خانه‌ای .

۲ـ مثلی

روزشنبه هفدهم ذیقعده‌ازمنزل مستراستور حرکت ودر کوچهٔ‌منزل گرفته باجرتی معین وخوراك درآنخانه کنند وشروع درتحصیل درنزد مستر بالفور مزبور گذارده دوهفته بدینمنوال گذشت . روزی نزد قولونل خان رفته واحوال پرسیده‌که آیا اذنی از دولت انگریز گرفته است یا نه . گفت نه لکن ازقرار سیاق‌کلام معزی‌الیه چنین‌استنباط نموده‌شدکه ایشانرا شخصی گفته‌است که‌در صورتیکه نوشته از دولت ایران دردست نداشته باشندکه از دولت بهیه بشوکت انگریز نوشته باشدکه در حمایت ماکوشند چگونه ممکن است‌که در اعانت ماکوشند واصعب کار مااینکه درهنگامیکه قولونل‌خان در تبریز میبود جلوهٔ‌که اونموده بود وشهرتیکه داده‌بود اینکه درهمه انگلستان آدمی بمدرك وتدبیر وکارگذاری اونیست وبرآورد اخراجات هرکس‌را ازروی دقت وتدبیر نموده لیکن خود از اخراجات ولایت خود مطلقاً خبر نداشته‌بود . تربیت او در مدارس پادشاهی بدون دیناری اجرت شده وخوراك او یادر خانه پدر ویا در سیورسات شاهی گردیده در هفده سالگی درمیانه نظام‌رفته والی حال‌مطلقاً خبری از اوضاع ولایت نداشته بالفعل مارا باینجا آورده اخراجات دومقابل آنچه درایران برآورد نموده بود میباشد. درعین حیرت فکری‌کرده است‌که مارا بدولت انگریز چسبانیده والبته زیادتی اخراجات مارا خواهند داد ، و علاوه برآن آنچه مقصود بالذات خود بوده وهست سالی سیصدتومانی ازدولت انگریز بازاء این خدمت باو داده باشند . بنده یقین نیست که آیا آمال او بعمل خواهدآمد یانه. این خیالی است مشکل ازسوئی (۱) قولونل‌خان خود مانع‌شدکه‌ما نوشته بایلچیان انگریز آورده که‌مبادا مارا آنها متکفل‌شده واز جانب (۲) نوشته ازدولت خود دردست نداریم وازطرفی مستر موریه ازایران چیزها نوشته است‌که مارا قولونل خان فضولاً آورده است . و برادر و بعضی دوستان او دردفتر آندولت مهمان ناخوانده انگاشته وباشبردی میدهند که از جای خود حرکت نکنیم بدون اذن . از همه چیزها مشکل‌ترین کارما اینکه بالفعل‌ناپالیان راگرفته ومحبوس نموده واحتیاجی‌که سابقاً آندولت‌را بدولت ایران بوده رفع شده‌است. وابن‌الوقتی همه‌دنیا بجای خوداست. علی‌الخصوص

---

۱ ــ درمتن اصلی «ازسو» نوشته شده است .

۲ ــ ازجانبی .

بااینهمه اشکال وصعوبت قولونل خان‌را امید حمایت ازآندولت بمادارد وبنده را اعتقاد آن نیست‌که درین اوقات مارا محبتی‌کنند . مادامیکه لاردکسلری وارد بلندن نشود وباوحالی نشود. بالجمله بنده درین‌ضمن باید درسی‌بخوانم ازضعف طالع مستر بالفور بعداز سه‌هفته روانه بپاریس‌گردید و بالفعل معطل مانده‌ام .

الیوم‌که روز ششم شهرذیحجه بود بدیدن قولونل‌خان رفته و سؤال نموده‌که آیا جوابی ازدفتر خود شنیده است جواب گفت مطلقاً جوابی بمن نداده‌اندگفتم مراچه‌لازم است‌کنم‌گفت درمنزل خود آرام‌گرفته تاجوابی ازدولت انگریز رسد. در مراجعت ازمنزل او ملاقات باحاجی‌بابا نموده گفت هرگاه صلاح میدانی مادامیکه ازدولت انگریز حکمی برسد وترا اذن دهند که‌داخل بمدرسه شوی باید درسی بخوانی . بنده منزلی در حوالی خانه خود گرفته ومعلم خودرا دیده اجرتی باو داده درس بخوانی . قبول‌کردم منزلی دیده وخودهم منزلی‌که‌گرفته‌بود دیده وپسندیده. ازآن پس‌بدیدن قولونل‌خان رفته مراتب‌را باوگفته اولا گفت بهتر آنست‌که موافقت‌کنی تاحکمی از دولت بتورسد .گفتم هروقت‌که حکم ازدولت برسد فوراً حاضر می‌شوم . قبول‌کرده موافق قاعده انگلند مدت دوهفته را تمام نموده هنگام خروج استادمحمد علی ازمن پرسید مرا چه لازم است‌که‌کنم . گفتم حال درمنزل خود آرام‌گیر‌که حکمی از دولت انگریز بقولونل خان برسد وترا بیکی از دستگاه وکارخانه پادشاهی بفرستند . مدت بیست ونه‌روز در وارد استریت مانده وازآن پس حرکت وبکمپتین‌تون متصل بشهر لندن در حوالی خانه آقا حاجی‌بابا منزل گزین‌گردیده .

روزچهاردهم شهرذیحجه مطابق‌هفدهم نوانبرعیسوی در کمپتن‌ـتون منزلی‌گرفته ومعلم حاجی‌بابا را دیده‌که هرروزه مرا درس‌دهد. درآنجا آرام گرفته لیکن همیشه آرام نداشتم .گاهی استاد محمد علی نزد من آمده شکایت بیکاری‌را میکرد وگاهی سرزنشم میزند باین زبان که من مردی بودم شاگردجبه‌خانه تومرا مغوی‌شده اینجاآوردهٔ وخودرا حالا بکنارکشیده روزها درشهر حیرانم. بنهجی‌که دانستم اورا دلداری داده آرام‌گرفت‌بعداز رفتن او رقعه از عالیشان میرزاجعفر مهندس رسید . دردناك چون مشارالیه را بابنده

موافقتی ومحبتی بود دل آن بیچاره از هرجاکه گرفته میشد از برای تشفی قلب خود چرندی به‌بنده مینوشت و بنده‌هم جواب مینوشتم . از مضمون رقعه‌جات عالیشأن‌مشارالیه چنین‌استنباط میشدکه گویاقولونل‌خان مجدداً بنای بدرفتاری راگذاشته باینمعنی که اخراجاتیکه معزی‌الیه درایران از برای‌ماها بناگذارده کمتراز وجهی است که بمعلم وبرخانه میدهند وکرنل دارسی‌را منظور اینکه مادامیکه از دولت انگریز بنایی بکارماها نگذارند احدی دیناری خرج‌نکند حتی اینکه یکزوج جوراب ودوهزار کاغذ خریدن‌را مضایقه دارد . وجه‌هم‌در دست اوست وباین سبب هر کدام هروقت وجه‌ضرور دارند ومطالبه نمایند باید ناخوشی کنند . حوصلهٔ رفقا تنگ شده وهریك بجان رسیده وگاهگاهی شکایت باو مینویسندکه ماباین ولایت آمده وبدون‌معلم مانده برسرکار نرویم صورتی ندارد وکرنل‌دارسی بلحاظ مزبوره مجبور است‌که خودرا متوسل بدولت خود نموده ومارا باسریشام بآنها چسبانیده لیکن ازجملهٔ کارهائیکه‌کرده بوداینکه بدفترقلمداد نموده است‌که پنجنفر جوان یعنی اطفال ایرانی آورده‌ام. منظور او ازین شهرت اینکه دولت انگریز خیال کنندکه اطفال‌را مربی ضرور است وبدون مربی اطفال نمی‌توانند خودرا براه برند . ومربی‌هم بهترازو بجهة‌ما نمی‌توانند پیداکرد ولیکن از اینمعنی غافل بودکه چون لاردکسلری در این شهر نیست دیگری جواب صریح باونمیدهد . گاهی شفاهاً باو میگویند اطفال ایرانی باید درمکتب خانه‌رفته درسی بخوانند، لیکن دستی در کارما نیاورده وکسی اورا راهنمایی نمیکند . وگاهگاهی‌هم اهالی دفتر انگریز او را طعنه میزنندکه مارافضولاً بی‌اطلاع ایلچی‌خودآورده‌است وازدولت‌ماهم سفارشنامچه نیاورده است . دراین بین‌هم قولونل خان معطل است وهم‌رفقا وهم‌بنده لیکن چون مطلب بنده درتحصیل بود. روز وشب خودرا مشغول میداشتم وبنهجی‌که مذکورشدگاهی استاد محمدعلی‌را بنصیحت آرام داده وگاهی رفقامرا نصیحت میکردند . یك‌هفته بعداز ورود بکمپتهٔ‌تون سرجان مالکم ایلچی انگریز دو دفعه‌بطریق سفارت بایران آمده‌بود بنده‌را وعده‌خواست‌که درهرهفته روزهای یکشنبه بااو نهارکنم وبعضی ازشبها شام بهمراه او کرده باشم . مدت سه‌هفته باینمنوال‌گذشته در اواسط شهرمحرم مسموع افتادکه برخی ازنوشتجات بنده بپطربورغ رفته وازآنجا ایلچی دولت‌علیه ایران درمیان تعلیقه خود ملفوف و

وبنزد سرکور اوزلی فرستاده . بنده استاد محمدعلی رابخانه سرکور اوزلی فرستاده که نوشتجات مزبوررا آورده. معزی‌الیه پیغاماً گفته بودند سبب‌چیست که‌صالح مدت دوماه میشود که بلندن آمده وبدیدن من نیامده بگو بدیدن من آید. فردای آنروز بدیدن معزی‌الیه‌رفته ده‌دقیقه مانده مراجعت‌نمود وسفارش بمن‌نمود که هروقت‌رفقارا میلی باشد که بدیدن من‌آیند مرا خوشحال میسازند بعد از رسیدن بمنزل خود و ملاحظه نوشتجات ایران معلوم به بنده گردید یعنی از دوستان شرحی بمن نوشته بودند که رفقای عرض راه سوء رفتار قولونل خان راوکج خلقی او را علت غایی بنده را میدانند . و چون خیال کرده بودند که چنانچه بنده در جزو در صدد شیطانت برآمده وسعی نموده که قولونل‌خان درصدد اغتشاش و پریشانی اوضاع رفقا کوشد . آنهانیزباید درجزو پوست ازسر بنده کنده وعلی‌الظاهر مثل‌بنده سلوک نمایند وتعارف بجای آورند . برخیالی صلحشان وجنگشان برخیالی فخرشان وننگشان . طرفه اسنادها به بنده داده‌اند ودر هرزبانی ذکر بد رفتاری و بد افعالی بنده مذکور است . طرفه‌تر اینکه بعضی ازآشنایان متوقفین تبریز که باقولونل‌خان ناخوشی‌بوده وخیال نموده بودند که بنده سبب‌بدرفتاری اومی‌باشم هرکس ازکمینگاه جسته وهرچه خواسته دروغ وراست بهم بافته وبنده را در زبانها انداخته شاهد اقوال خود نوشتجات رفقا واطواربنده را که درین سفر ذکرکرده‌اند درمیانه آورده هرکس ایضاً بخیال خود زرنگی و زیرکی بکار برده درصدد اضرار بنده خواسته (۱) . دو روز از اینمعنی متوحش بودم بالاخره باخود خیال کردم که آنچه درین عرصهٔ کون و فساد برشخص عارض شده یامی‌شود مبنی برمصلحتی است . البته خلاق علی الاطلاق یاجزای اعمال ناشایست مرا میدهدکه مرتکب شده‌ام ویااینکه فی‌الواقع من‌باب التنبیه مرا آگاه می‌کند . گریه وزاری صورتی ندارد . واز طرفی آنچه شنیده خیالی بیش‌نیست . اگر زنده ماندی‌که دوباره بایران برگشتی اینگونه مراتب خود بخود بنظر اولیای دولت توظاهر وهویدا میشود . واگر زنده نماندی و مردی بعدازفوت‌تو هرچه مذکور می‌شود توخودباید محاسبه اعمال خودرا بامحاسب حقیقی پس‌داده باشی . والعیاذ بالله معارضه بمثل‌کردن قطع نظر از اینکه از

---

۱ ـ خاسته .

شیوهٔ آدمی وشأن دور است وبخدا توسلی لازم می‌آید و اولیای دولت قاهره را از اینمعنی خوش نمی‌آید . نفس بی‌منت من مطلق راضی بآن نیست‌که خود را درمیانه آورده فکری دربنباب کند . بخدا واگذارده‌ام‌وبس. وتذکار آنرا زیاده کردن صورتی ندارد .

روز بیستم محرم الحرام ـ عریضه خود ودیگری ازکرنل دارسی بخدمت ایلچی دولت علیه ایران‌که متوقف پطربود نوشته واستدعا نمودم کـه اوضاع ماپریشان است وچارهٔ آن اینست کـه دولت علیه ایران شرحی بدولت انگریز نوشته سفارش فرمایندکه متوجه ماشوند و عریضه دربنخصوص بخدمت بندگان قایم مقام معروض داشته ولیکن زیاده دراز نفسی را سوء ادب دانسته ولب بسته‌آرام‌گرفتم . میجربزلی خاله‌زاده سرجان‌مالکم درآن اوقات‌با بنده لطفی بهمرسانیده گاهی بخانه خود و برخی اوقات بخانه مادر خود مرا برده محبت میکردند . دوشب قبل درآپره که یکی ازتماشاخانهای بزرگ آن شهر بودرفته بودیم . اگرچه زبان بازی‌که‌آن (۱) را نمیدانم لیکن منتهای خوبی ولذت درساز ونوای مغنیان بود . از اشخاصی‌که بسیار لطف دارند داکتربری نام است‌که مشارالیه نیز بی‌نهایت لطف داشت و گاهگاهی بنده را بخانه خود وعده میگرفت وقولونل‌خان باآنها آشنا بود . دو روز قبل دختر او را دیده خواهش معلمی فارسی دادن نموده وایشان چنین صلاح دانستندکه بنـده او را درس داده باشم . به بنده گفت من گفتم اگر دختر پادشاه هردرسی را یکصد تومان به‌بنده دهد درس‌نخواهم داد . دراین ولایت شهرتی‌یافته است‌که ولیعهد دولت ایران آدمی چند باین ولایت فرستاده است‌که تحصیل علم‌کرده مراجعت کنند . که راضی خواهد بودکه درمیانهٔ مردم شهرت یابد که نوکران پادشاه ایران ازغایت احتیاج بنارا بتعلیم گذارده‌اند . اینمعنی را یقین‌کنید کـه در صورتیکه ازگرسنگی بمیرم راضی به بدنامی دولت خود نخواهم شد . ایشانرا بکلی مطمئن نمودم‌که اینگونه امورات ازبنده محال است . مدت سه ماه ونیم درکمپتن تون مانده وبکرات بمنزل قولونل خان رفته و استفسار نموده گفت جوابی‌مطلقاً ازدولت انگریز نرسیده . طالع بنده کمکی‌کرده که‌گوشی‌بوعدهٔ قولونل‌خان نکرده خود معلمی پیدا کرده مشغول بدرس بودم . والابعینه مثل

۱ ــ زبان بازی کنان ؟

استاد محمد علی بیکار مانده بودم . بالجمله همان روز بدیدن سرجان مالکم رفته معزی الیه مدتها بودکه سعی میکرد که نوع بنایی بکارما بگذارد به‌بنده گفت مادامیکه از دولت علیه ایران سفارشنامچه بدولت انگریز نرسد شمارا برسرکاری نمی‌آرند . بنده مجدداً بدیدن کرنل‌دارسی رفتم وکیفیت‌را باوگفتم وبهمراه او عریضه بخدمت بندگان قایم‌مقام معروض نموده عرض‌کردم که اگر چه مطلب دولت انگریزمبنی بدفع‌الوقت ومعاذیر است لیکن بالفعل عذراهالی دفترمزبوره اینست که‌کرنل‌دارسی حضرات ایرانی‌را بدون اذن ایلچی‌ماآورده است ونوشته از دولت‌آنها نیاورده است وعریضتین مزبورتین‌را مصحوب حامل خاطرجمعی مرسول داشت .

روزغره شهر ربیع‌الثانی ـ میرزاجعفرطبیب‌وبنده بدیدن سرجان مالکم رفتیم معزی‌الیه درعالم صحبت روی بمیرزا جعفر کرده گفت چون من خودرا نمك خوار ونوکرپادشاه ایران میدانم شما را نصیحت پدرانه می‌کنم ، اگرشمارا بدنیاید . میرزا جعفر گفت هرگزمرا بدنخواهد آمد هرچه نصیحت کنید ممنون ازشما خواهم شد . گفت شما تازه باین ولایت آمده‌اید واز اطوار اینولا اطلاع ندارید . چنانچه مایل‌صحبت بامردم ودخول مجالس باشید مردم ولایت ما مردمانی عیاش میباشند ومایل بدیدن عجایبات هستندوهمه شب اوقات خود را بمصاحبت و مهمانی یکدیگر و رقاصی میگذارند . در هرشب شما را بمهمانی‌طلبیده اوقات شماشبها بمهمانی وروزها ببازدید صاحبان‌مصروف میشود یکدفعه اطلاع بهم میرسانیدکه چهارپنج سال عمرشما بدین منوال گذشته است وآنچه تحصیل باید کنید مقدور نشده بعلاوه اینکه در نزد دولت خود منفعل خواهیدشدکه خدمات مرجوعه بخودرا بانجام‌نرسانیده‌اید مادام حیات افسوس میخوریدکه فرصت را ازدست داده‌اید و تحصیلی‌که باید و شاید ننموده‌اید که همیشه ازآن محظوظ شوید. بعدازاینگونه مکالمات واستماع این‌نصایح سرجان مالکم اگرچه روی اوبمیرزا جعفربود ولیکن‌خودرا خارج ازنصایح اوندانسته پند اورا بگوش‌جان شنوده بلکه ممهد باین هستم‌که من‌بعد دقیقه وآنی را از دست‌نداده باشم . ازدوشخص بزرگ درین مدت‌قلیل عمرخود دونصیحت شنیدم که کالنقش فی‌الحجر در دلم منقش‌گردیده است . یکی اینکه در هنگامیکه در تبریز بودم رطب ویابس‌بهم بافته نام اورا شعرگذارده ودرپیش نفس‌طبع موزون

را کمالی دانسته مثل اکثرمردم‌ولایت خودکه‌بمحض فهمیدن معنی دوشعری و یا بنظم آوردن دوسطری خودرا صاحب‌کمال دانسته وبهمین درجه اکتفا نموده سعی درترقی نفس ومدرك خود نمی‌نمایند بنده چرندی‌بهم بافته خودرا صاحب فهم میدانستم . روزی درخدمت بندگان خداوندگار قایم‌مقام دولت‌علیه ایران نشسته بودم . شخصی ازنجبای اهالی تبریز پسرخودرا بجهة تحصیل باصفهان فرستاده بود . بعدازمدتی پسرمزبورتحصیلی‌کرده وبرخی اشعار از زادهٔ طبع خود درنزد پدر خود فرستاده و مشارالیه اشعار او را بنظر بندگان قایم مقام گذرانیده معظم‌الیه بعداز ملاحظه و مطالعه صفحات مزبور فرمودندکه کلامی است موزون لیکن حیف وافسوس است‌که طلاب سعی در ازدیاد و افزونی ماده واستعداد خود نمی‌نمایند وبهمین هرزه درآیی‌پیمایی‌خودرا مشغول بشعرنویسی وشعرخوانی میدارند . بعداز استماع الفاظ مزبور لب ازشعرگویی بستم وپای بعرصه پیمایی‌گشودم و همیشه منتظر فرصتی بودم‌که بلکه سعی در ازدیاد ماده نمایم تااینکه باینجا آمده‌ام اگرچه تابحال تحصیلی‌نکرده‌ام لیکن‌طالب هستم ودیگرناصح من سرجان مالکم است‌که اونیز از راه خیرخواهی ونیك ذاتی و آدمیت رفقا وبنده را متنبه نموده . مراجعت ازنزد معزی الیه کرده درصدد انتظام تحصیل و ترك مصاحبت ومجالست بامردم کرده لیکن آشنایان چند در لندن دارم‌که ترك مصاحبت‌آنهارا بدون عذر نمی‌توانم نمود وچون درخواندن زبان انگریزی اندك ربطی‌بهم رسانیده بودم یعنی میتوانستم الفاظ را اندك از هم دیگرتشخیص دهم خیال میکردم که بالفعل الی وقتی‌که قولونل‌خان تواند اذنی ازدولت‌گیرد ومرا بمدرسه فرستد به‌نزدرفقا رفته‌آنها معلمی دارندفارسی فهم ودرصرف ونحو انگریز زیاده از بنده ربط دارد . من‌بآنجا رفته تحصیلی می‌کنم. وترك آشنایی مردم لندن را هم نمود . اوقات خودرا موافق صوابدید و نصایح سرجان مالکم بتحصیل می‌گذرانم . چنانچه اندك نقاری در میانه قولونل‌خان ورفقاپیدا شده بلکه بکلی‌رفع‌کنم . باین‌ملاحظه مسمم (۱) خروج از لندن گردیدیم .

روز دویم شهر ربیع‌الثانی ـ بدیدن قولونل‌خان رفته از اولاً پرسیدم که آیا بنایی گذارده‌اید که مابرسرکار رفته باشیم گفت هنوز جوابی نه‌شنیده‌ام . گفتم حال اگرصلاح دانی‌بالفعل قصوری درصرف ونحو انگریزی

دارم . سایر رفقا درین فن مربوط هستند ، درنزد رفقا رفته تحصیلی کنم هر وقت موافق قرارداد دولت‌مرا بمدرسه فرستندبنده حاضرم . گفت نه‌بهتر آنست که حال بمانی تااینکه بنایی بکارتو بگذارند . گفتم مادامی که ازایران شرحی سفارشنامچه نرسدبنایی نخواهندگذاشت واوقات بنده ضایع می‌شود . گفت‌چه عیب داردکه دوماه دیگر درشهر بمانی ودرنزد معلم خود درس بخوانی . گفتم تفاوت در اخراجات من نمی‌کند لکن درشهر معلم فارسی فهم ندارم که صرف ونحو توانــد بمن تعلیم کند . گفت موافق‌نظام نیست‌که بروی . گفتم نظام را باینجا حد مدخلیتی دارد ملاحظه احوال خود ومــارا بنما و ازآن پس‌هرچه بهتراست بفرما . شخص عاقل‌موافق اقتضای دقت‌باید بعمل‌آورد . قبول ننموده بنارا بناخوشی‌وکج خلقی گذارده . بنده آرام گرفتم . بعدازساعتی‌گفتم مقصود شمارا من‌درست میدانم ورفتن من‌بدهی‌خارج ازشهرمنافات باخواهش ومکنون ضمیرشما ندارد . از اینمعنی برآشفته گردیده میخواست امررا به بنده مشتبه نموده بعدازاینکه (۱) رفتن توخارج ازلندن بدون دلیل وبرهان وخلاف نظام میباشد متمسك شده بنده‌گفتم التماس‌بنده بخدمت شما آن است‌که چنانچه بنده مستحسنات‌رفتن ازلندن‌ومنافع اورا وترجیح ماندن درلندن‌را مفصلاً بشما گفتم شماهم‌شمهٔ درنرفتن بنده ودلیل ماندن درلندن وترجیح آنرا مختصراً بگویید. گفت دلیل‌ازبنده مخواه ومرا لازم‌نکرده است که دلیل‌بتوبگویم جواب‌اینگونه امورات را خود بخدمت بندگان نواب والا می‌دهم و چون مطلقاً چارهٔ او را نمودم وبدون دلیل‌کلی‌حرف اواینکه ازاینجا حرکت مکن‌بوده است. مراجعت بمنزل خودنمودم. باخود اینگونه خیالات مالیخولیاکردم ؛ اولاً قولونل‌خان می‌گوید درلندن بمان مادامی‌که از دولت انگریز اذنی‌باونرسیده‌که هرکدام مارا برسرکاری معین وبمدرسه فرستاده ودرمعنی مواجبی‌بجههٔ خود اوقرارداد کنند و درصورتی‌که بنده معلمی پیداکرده ودیگری نیز معلمی برای خود پیدا کرده‌اند وجود او چندان مصرفی نخواهد داشت ودولت انگریز مواجب زیادی باونخواهد داد . قطع نظرازآن خود شهرتی‌داده است‌که پنج‌نفر اطفال باینجا آورده‌ام در صورتی‌که بنده خود معلمی پیداکنم بدون اذن و مصلحت اوخلاف قول اوبعمل خواهدآمدکه ماطفل نبوده‌ایم . واگر درمنزل خودنشسته تااینکه

۱ــ بعذر اینکه .

قولونل‌خان خودمرا بمدرسه فرستاده باشد یك‌شرط آن اینست که دولت‌انگریز اورا برسرکارما معین کنند ومعین کردن او از قرار گفتگوی سرجان مالکم و دیگران موقوف بآن است‌که ازدولت علیه ایران سفارشنامچه بدولت انگریز رسیده وازآن پس‌از دولت مزبورحکمی باو رسیده ومواجبی داده ودرآن وقت مارا برسرکار گذارده . و اینمعنی البته مدت ده ماه دیگراقلاً انجام نمیگیرد ودرین بین‌بنده باید بیکارمانده و بنهجی‌که سرجان مالکم مذکور ساخت شبها بمهمانی رفته وروزهاگاهی‌خسته ازشب بیداری بوده ودمی ببازدید مردم روم. لیکن بالفعل درنزد رفقا میرویم اگرقولونل‌خان درین‌ضمن اذنی ازدولت‌گرفته ومقصود او بعمل آمده ومدخل کارما شده فبها بنده قرارداد او عمل می‌کنم و بمدارس پادشاهی میروم . چنانچه حکمی ازدولت باونرسد تااین‌که از دولت علیه ایران سفارشنامچه بدولت انگریز رسیده واو را معین برسرکارما نمایند من‌تحصیل زبانی‌کرده‌ام‌که داخل بمدارس پادشاهی که می‌شوم زبانی دانسته باشم .

روزسیم شهر ربیع‌الثانی ـ مجدداً بنزد قولونل‌خان رفته باصرار بلیغ التماس نمودم‌که یك‌دلیل به‌بنده بگوکه رفتن بنده نفع برای دولت ما ندارد . قبول‌نکرده مرا تهدید نمودکه درصورتی‌که نزد رفقاروم‌شکایت ازبنده به‌نزد امنای دولت‌علیه روز افزون ایران می‌نویسند. بنده را بالفعل‌یقین است که قولونل‌خان بدولت ایران شکایت ازبنده می‌نویسد وشکایت اومزید برآنچه رفقا نوشته‌اند خواهدگردید ومرا مرد ابله وهرزه خواهند دانست . واگر در لندن بمانم وجهی ازوگرفته خرج خواهم نمود وتعریف بنده را خواهد نوشت ودرهرجا خوش مرد خواهم درآمد . لکن توکل‌بخدا میکنم واینقدرهم نامرد نیستم‌که وجهی گرفته درپیش نفس‌خود منفعل گردیده که تحصیل نمی‌کنم خود را رسوای عالم ساخته‌ام‌که تحصیل‌کنم . بالفعل ترك تحصیل نموده وترس از شکایت قولونل‌خان داشته باشم ازطریقه راستان دوراست . برخواسته بقولونل خان‌گفتم ، چون شما مطلقاً دلیل به‌بنده نمی‌گویید ومن‌هم درصرف انگریزی ناقص هستم‌اولی‌این‌را دانسته‌ام‌که الی‌وقتی که‌دولت انگریزشمارا برسرکارمعین کنندبنده درگوشه رفته مشغول بتحصیل‌بوده هروقت‌شمابنده را بمدرسه فرستید حاضرم‌علی‌الظاهرچندان اظهاربیدماغی ننمودگفت خودمیدانی. وبنده ازمنزل

بیرون آمده وبمنزل خودآمدم . مصمم خروج از لندن شده مدت پانزده هفته که قریب چهار ماه باشد در کمپتن‌تون مانده بودم وآقا حاجی بابا بمن درس می‌داد .

روزجمعه یازدهم ربیع‌الثانی سنه۱۲۳۱ مطابق سیزدهم مارج عیسوی از لندن خروج نموده وبکرایدن دهی‌که رفقاآرام داشتند رفته قرار گرفتم وچون مسترشکسپر نام که‌درزبان فارسی مربوط بود وسابقاً قولونل‌خان درهفته سیزده عدد اشرفی باجاغلو باو طی‌کرده بودکه شش‌روز درهفته برفقا درس داده‌که در شش‌روز سیزده عدد باجاقلوگرفته‌باشد چندی بودکه نمی‌آمد مجدداً اورا دیده طی‌کردیم‌که چهارنفر را درس داده درهفته ده‌عدد اشرفی گرفته باشد اول وهله‌که‌کرنل دارسی کاری‌کرد اینکه بنای نزاع‌را بامستر-شکسپر گذارده حرف او اینکه چرا اجرت خودراکمتر از آنچه بامن قرار دادکرده بودی باآنها نمودی. اینمعنی بسیارغریب درنظر ماآمد. مدت‌سه‌ماه درنزد مشارالیه درس میخواندیم درین ضمن قولونل‌خان‌موافق قاعده که‌همیشه دارد درصدد ناخوشی برآمده بنای مجادله‌گذارده بنده بهمراه میرزا جعفر مهندس بلندن رفته واورا دیده گفت لاردکسلری بشهرآمده وقرار داده‌است‌که بنایی بکارشما بگذارد . مطالبه وجه ازو نمودیم‌گفت دیناری ازشما درنزد من حاضر نیست ومن‌هم چیزی ندارم بشمادهم اتفاق (۱) بنده دوشال ترمه داشتم درلندن فروخته بودم قدری ازوجه مزبور را بکرایدن برده وجه‌معلم را داده مشغول بتحصیل بودیم ، ماه دیگر قولونل خان بکرایدن آمده بمحاسبهٔ همه رسیده خواهش نمود که‌سیاهه اخراجات خودرا مهرکرده . روز دیگر بلندن رفتیم وسیاهه‌مزبوررا باتمام‌رسانیده عریضه بخدمت اولیای‌دولت قاهره‌معروض وشب درمنزل قولونل‌خان شام خورده روزانه دیگر مجدداً میرزاجعفر وبنده به‌نزد قولونل‌خان رفته‌استدعا نمودیم‌که معلمی درکرایدن حاضراست که‌مدرس مدارس کمپانی‌است وافیسران انگریزی‌که هرساله بهندمیروند مشارالیه‌تربیت میکند. نام‌او مسترپادوین است اگر درکرایدن آید واورا دیده باجرتی طی کرده‌که هرروز درس میرزا جعفر ومیرزا رضاداده ودونفر معلم دیگر بجهة میرزاجعفرطبیب وبنده‌دیده‌ایم‌همه‌را خوددیده‌برسر درس‌گذارده قبول‌اینمطلب

۱ ــ اتفاقاً .

راکرده ووعده نمودکه فردای آنروز آمده معلمین مزبوررا دیده وهرکدام‌را بدست معلمی دهد. الی دوهفته بسروقت مانیامده یکدفعه معلوم شدکه بولایت فرانسه رفته‌است. حال‌اینگونه رفتاررا حمل‌برچه چیز کنیم‌مگر اینکه‌قولونل‌خان‌را منظور اینکه اورا دولت انگریز حکم دهدکه برسر کارما معین شود و بعداز آن آنچه مقصود اوبوده استکه عبارت‌از سالیانهٔ خود اوست باورسیده وچنانچه هرکدام ازرفقارا برسر کاری گذارده آنوقت ادعای مواجب ازدولت خود میکند وکسی چیزی باونمیدهد . باین سبب مشارالیه درآمدن بکرایدن وتعیین (۱) هرکدام برسرخدمت محوله‌کوتاهی نمود وچون نه‌از دولت‌ایران سفارشنامچه آمد ونه‌کرنل دارسی بکرایدن آمد که بنایی بگذارد ونه دولت انگریز بنایی بکارماگذارد . بنده درششدر حیرت مانده دراینضمن مستربست نامی‌کشیش‌یکی ازکلیسای‌کرایدن‌را دیده بااو طی‌کرده‌که دوساعت بمن‌درس داده وسه‌روز درس آن بیك کبنی‌که زیاده از دو اشرفی باجاقلو است اجرت آن باشد .

روزشنبه‌بیست‌وهفتم شهرشعبان‌المعظم مطابق‌شهرسلخ‌جولایی عیسوی مستربست‌کشیش‌کلیسای‌کرایدن را قراردادکردم‌که در منزل ماآمده زبان لاتین‌رادرنزد اوشروع نموده خواندم وتاریخ انگلند راکه برخی‌درنزد مستر شکسپرخوانده بودم درنزد اوبخوانم و درساعت هفت آمده الی‌ساعت نه میرفت ولله‌الحمد مطلقاً بامردم آمیزشی ندارم که مانع از تحصیل بنده باشند وخارج ازلندن‌نیزهستم لیکن‌برخی ازاوضاع قولونل‌خان عرض‌کنم. هنگامیکه مشارالیه بولایت فرانسه رفته بود نایبی بجهة تعیین نموده شخص مزبور مسمی بود بمستر پارسی . اوبکرایدن آمده باهمه صحبتی داشته گویا بایکی ازرفقا نقاری پیداکرده ویااینکه بعلت غرابت ازیکدیگر رفتار رفقا را مبنی برعدم محبت دانسته مشارالیه درنزد قولونل‌خان رفته نوعی با اوگفتگو کرده کـه مشارالیه‌را بکلی ازماها بری‌کرده ویااینکه قولونل‌خان‌متمسك بمعاذیرگردیده استکه مادامی‌که ازدولت‌ایران‌سفارشنامچه نرسیده واورا برسرکارمانگذارند وبالمآل مواجب اونرسد نزدیك بمانیاید . دراینضمن مسترموریه بمحض ورود ازقرار تقریر قولونل‌خان کـه پیغاماً فرستاده بود دولت انگریز از او برخی

---

۱ ــ تعیین .

استفسار مینمایندکه مـارا بچه نوع فرستادهاند . جواب میگوید مرا خبری نیست اینقدر میدانم کـه منکرنلدارسی را روانه نمودم و او فضولاً حضرات ایرانیرا بهمراهآورده است . اینمعنی نیزمزید برعلتشده مطلقاً بکرنلدارسی اهل دفترمتحمل نمیشوند وازتاریخیکه مستر پاسی (۱) نام درمیانه آمده است هرچه سعی میکنمکه یکدفعه مشارالیه نزدیك بمـا آمده باشد ممکن نیست . میگوید انتظار نگارش از دولت علیـه ایران هستم و بتدریج کرنلدارسی در کوچه وکنارضرب اهالی دفترخود را گرفتهکه مارا معطل کردهاند . وگاهی ضرب مارا هم میگیرد . چنانچه آقا حاجی بابا مذکور میسازدکه درمجالس ومحافل کرنلدارسیضرب شمارا میگیرد . وماهم درگوشهٔ آرام داریم تاببینیم چه میشود وچه مقرر شده است . و از قراریکه کرنلدارسی مذکور میسازد لاردکسلری شرحی باونوشته استکه ازدولت انگریز بقدرسیصدتومان بهریك ازماها بجهة اخراجات سالیانه بدهند . لیکن معین نشده استکه وجه را کـه دهد . چند دفعه سعینمودم بلکه کرنلدارسی نزدیك بما آمده حمایتیکند . پیغام فرستاده استکه منتظررسیدن خبرازایرانهستم ودولت انگریزنیزشرحی بولك صاحب ایلچی و وقایع نگارخود نوشتهاندکه مراتبآمدن مـا را مفصلاً بنویسد . بالجمله مقصد ایشان اینکه مارا معطل وسرگردان کنند ودفع الوقت نمایند درین مدت توقف درکرایدن هروقت از ایرانکاغذ بماها میرسد دوستان مینویسندکه حضرات انگریزی متوقف دارالسلطنه تبریز درصدد ضرب ماهـا برآمده هرروز شهرتی ازسوء رفتار وکردار مابخدمت اولیای دولت معروض میدارند . گویا نواب والا روحیفداه ازطریقه تکاهل ومسامحه دولت انگریز گله فرموده بودند وحضرات اهالی انگریز ازراه پاسداری دولتخود درصدد پرده پوشیدولت خودبرآمده . چنانچه صدقیداشته باشدکه حضراتانگریزان درضربگرفتن ما مشغول هستند درست فکرکردهاند . یا باید اقرارکنند کـه دولت انگریز ابنالوقت میباشد وملاحظه کردهاندکه حال مارا بدولت ایران احتیاجی نیست چرا خودرا زحمت دهیم ویا اینکه شهرت دهندکه ما مردمان لاابالی هستیم ودرعقب تحصیل نمیرویم . دراینصورت مارا بدبقلم دادن و دولت خودرا بری الذمه نمودن اولی داشتهاند و هرروزه درصدد ضرب مابرمیآیند

۱ ـ از این شخص قبلا بنام مستر پارسی یاد شده است ،

ودست ماهم بجایی نمیرسد . آرام گرفتن را بهتـر ازهمه چیزمیدانیم . مدت یازده ماه میشود که درکرایدن ماندهام . امریکه قابل نگارش باشد و تازگی داشته باشد نبود مگر اینکه کرنلدارسی مطلقاً نزدیك ما نمیآمد که ازدولت خود اورا برسرکارگذارند ومواجبی باودهند ودولت نیزبدون نفع ومنفعتی در کارما دست نزده همه روزه بدفع الوقت میگذشت . ومدت ششماه ونیم بود که مستربست را گرفته بودم مرا درس میداد . چون مایلآن بودم که شروع در طبیعیات کنم ومعلم مزبور ربط درحکمت طبیعی نداشت قبلازین کرنلدارسی را گفتگو اینکه بنده لباس انگریزپوشیده باشمبنده قبول نمیکردم بعلتاینکه درهرجا تحصیل باللباس ایرانی میتوانستم کرد . ونیز نواب والا روحی فداه بلفظ مبارك فرموده بودندکه تغییرلباس مکن . چون قولونلخان سعیبلیغی در تغییرلباسبنده داشت درکرایدن محاسبات مردم را طیکرده وریشرا تراشیده لباس انگریزی دربرکرده وملاحظهٔ عادتوقاعده را نکرده اگرریش استقطع نظر ازقاعده وعادت مشتی پشم است ، چهار ماه نتراشی بازبلند خواهد شد . وبمضمون شعرشیخ سعدی عمل نموده :

میفراز گردن بدستار و ریش
که دستارپنبه استوسبلت حشیش

وهمچنینمقیدبلباس ایرانبودنرا نیزازعقلدوردانستم. اگرقولونلخان را سعی اینستکه بنده لباس انگریزی پوشیده باشم باینواسطه چیزفهم میشوم وصلاح وقت این استکه ملبس بلباس انگریزشوم . اینهم آسانست . ودرمتن واقع گرفتار این وآن بودن وترجیح کلاه پوست را ببرنس (۱) فرنگی دادن ایضاً خوشآیند است . بازبمضمون شعرشیخ سعدی :

تفاوت کند هرگونه آب زلال (۲)
گرش کوزه زرین بود یا سفال

لهذا لباس را هم تغییرداده از دوستان وداع کرده روانه بلندن گردیدم

۱ــ برنس بمعنی کلاه .

۲ــ مصرع اول این بیت غلط نوشته شده وصحیح آن این است :

تفاوت کند هرگزآب زلال ؟ . . . «کلیات سعدی تصحیح محمدعلی فروغی صفحه ۳۱۸ » .

یازده ماه درکرایدن ماندم .

روز دوشنبه هفتم‌شهر ربیع‌الاولی ۱۲۳۲ مطابق سیم‌فبروری انگریزی درکرایدن ملبس بلباس انگریزی شده بعداز نهار از دوستان وداع حاصل وبشهر لندن آمده دوروز اوقاتی صرف نموده مسترپارسی را دیده‌گفتم مرا لازم است که‌کرنل دارسی‌را دیده باشم . دوروز بعداز آن‌کرنـل دارسی بمنزل بنده‌آمده مرا بهمان لباس دیده‌حیرتی نموده بنده‌گفتم قبل ازین‌شمارا سعی‌بسیار دراین‌بودکه بنده‌تبدیل لباس‌کرده باشم بالفعل لباس‌رابدل نموده‌ام بهرکجاکه‌شما میخواهید میروم لکن‌جایی باشدکه توانم حکمت طبیعی‌بخوانم گفت بسیار خوب است دربنخصوص فکری میکنم . ساعتی نشسته از آن پس بیرون رفته‌که بنده‌را خبر فرستد .

مدت ده‌روز مطلقاً خبر نفرستاد بعداز آن مجدداً مسترپارسی را دیده جواب‌گفت‌که‌کرنل‌دارسی میگوید حال خبردرستی ازدفترما بمن‌نرسیده است واز دولت ایران نیز چیزی بمن ننوشته‌اند . بهترآنست که‌تو در منزل خود نشسته باشی تااینکه خبری ازدولت بمن برسد وبعدازآن بدانم‌که چه‌بایدکرد گفتم سبحان‌الله درپانزده ماه قبل درهمین منزل‌که بالفعل هستم اصرارکرنل‌دارسی این بودکه‌ازاینجا حرکت مکن تااینکه خبری ازدولت من‌برسد. من اتفاقاً بکمپه‌ن‌تون رفتم ومدت‌چهارماه ماندم وازآن پس‌ازکرنل‌دارسی‌پرسیدم که چکنم (۱) گفت حرکت مکن تااینکه ازدولت من خبری برسد . بنده‌راهم تجربه حاصل شده وهم خبری رسیده‌که دولت انگریز نه‌متحمل ماميشوند ونه وجهی بکرنل دارسی بازاء این‌خدمت خواهندداد وبعداز آن بکرایدن به‌نزد رفقا رفتم مدت یازده‌ماه درآنجا ماندم وبالفعل برگشته‌ام حال‌نیز همان‌حرف رامیزنند . ازکجا خبر باو رسیده است‌که در اینمدت جوابی باو خواهند داد وکسی‌را برسر کاری خواهدگذاشت یانه . مثل من‌مثل استاد محمد علی‌است. از روزیکه آمده‌است الی‌حال درین‌منزل خوابیده است واورا بهیچ دستگاهی نفرستاده است . اگر خود محمدعلی بجایی وکارخانه رفته است وکاری کرده است والا احدی اورا برسر کار نخواهدگذاشت . گوئیا اگربنده اولاً منتظر کرنل دارسی بودم الی‌حال بایست دراینجا نه‌مانده باشم. بعداز مکالمهٔ مستر-

---

۱ ـ چه کنم.

پارسی در نهایت حیرت معطل مانده اینمعنی‌راهم یقین دارم‌که مادامیکه کرنل دارسی‌را از ایندولت مواجبی ندهند مطلقاً متحمل بماها نمیشود و منزل خود رابمن نمی‌نماید. درششدره (۱) حیرت فرومانده هنگامیکه ازکرایدن بیرون می‌آمدم صاحب خانه مامرا نشانی داده است‌که در لندن یکی از دوستـان او پیرمردی‌است طبیب وفاضل اگر اورا به‌پسندم بخانه اورفته باشم. بعدازاینکه ازکرنل دارسی مأیوس شده بخانهٔ اورفته . خانهٔ داشت محقر وکوچك وبد . ولکن بنده دربند خوب وبدخانه نیستم وقراریکه درپیش‌خود داده‌ام اینکه نه بخانه احدی روم ونه احدی بخانهٔ من آید وبآن‌سبب درقید خوبی خانه‌نیستم قرارداد بامعلم مزبورکردم‌که در هرهفته سه‌کینی ونیم‌که درسالی یکصد ونود ودوتومان انگریزی باشد باو داده‌که بنده‌را درس لاتین وانگریزی و حکمت طبیعی‌داده واوطاقی بجهة نشیمن واوطاقی‌بجهة خواب وخوراك ومتعلقات مرا بدهد . وبعداز اینکه اجرت خانه ومعلم را طی‌کرده مسترپارسی اطلاع یافته گله‌کردندکه چرا بنده بخانهٔ اونرفته ودر نزداو تحصیل نکنم .گویا مشاراليه کرنل دارسی‌را مانع شده‌بودکه بنده نزد او وبخانهٔ‌او رفته‌باشم. چون مأیوس در اینمعنی شده بنارا بناخوشی وعداوت را بابنده‌گذارده وبنده سرتسلیم پیش گرفته متحمل باونشدم ولباس واسباب خودرا بسته‌بخانه معلم مزبورکه مسمی بمسترجان‌کرات است رفتم. لیکن لباس انگریزی‌را بیرون‌آورده ملبس‌بلباس ایرانی شده .

روز سه شنبه بیست و سیم شهر ربیع الاول مطابق نوزدهم فبروری (۲) واردبخانه مسترکرات گردیده اول تعهدی‌که‌کرده ومینمایم این است‌که بخانه احدی نروم وباهیچکس الفتی نورزم . بلکه تحصیلی نمایم . و امروز شروع در حکمت طبیعی نموده ولاتین‌هم میخوانم لیکن‌کرنل دارسی‌را ازاینمعنی ناخوش آمده بعلت اینکه اگربنده درگوشهٔ نشسته بدون‌معلم میبودم راه حرف او بدفتر دولت انگریز باز گردیده میتوانست همیشه عریضه جات بنویسدکه اطفال ایرانی سرگردان هستند. شال دیگر خودرا فروخته وبقدر هفتاد تومان انگریزی‌کتاب واسباب وکره و سایر ضروریات ابتیاع نمودم .

۱ ـ ششدر.

۲ـ فبروری ؟

حال‌مدت دوماه و نیم‌است که‌کرنل دارسی وجه‌بجهة من نفرستاده وچون حرف
او این است که وجه‌شما تمام شده است بنده‌هم ادعای وجه نکرده‌ام و چون
مستر پارسی نام رابطه میانه (۱) ماوکرنل دارسی است منتهای سعی‌او این‌است
که‌میانه‌ما وکرنل دارسی ناخوش باشد ودر صورتیکه میانه‌ما واوناخوش باشد
وجود اوکه پارسی باشد ضرور ودرکار میشود. ودر اینضمن مواجب از کرنل۔
دارسی باو میرسد . قوزی دربالای قوز کرنل دارسی است . باصطلاح عوام
ریشخندی باو نموده راهی میرود . در سه چهار ماه یکدفعه کرنل دارسی را
دیده نوعی بمصالحه ومدارا باا و سازش میکنم ووعده میکند که خود نزدیك ما
آمده بکارما برسد وروزانه دیگر وعده اوخلف استاد مستر پارسی اورا مانع
میشود . خدا اورا نیزتوفیقی دهد. درآن اوقات ولك صاحب شرحی بکرنل۔
دارسی‌نوشته واورا مبارکباد داده است‌که نواب والا ولیعهد دولت علیه ایران
حکم فرموده‌اند که بچه‌های بدبخت ایرانی مراجعت‌کنند . اما مجدداً کرتاً
بعداخری بقولونل چنان‌نوشته‌است‌که اینمعنی که‌راضی کردن دراحضارحضرات
ایرانی باشد امری آسان نبود. بماجرای چند وچندین صرف اوقات بندگان
نواب والاراضی‌شده‌حکمی فرستاده‌اندکه حضرات‌ایرانی ازفرنگستان برگشته
رقعهٔ ولك صاحب را میرزا جعفر مهندس خوانده بود وبنده‌را اطلاع‌داد. بنده
بدیدن‌کرنل دارسی رفته پرسیدم آیا بولك صاحب در خصوص ماچیزی نوشته
است یانه جواب داد نه. ازفحوای کلام خود و مظنه‌که مشارالیه میکند گویا
اشارت از اینطرف شده باشدکه مارا پس طلبیده باشند وصریحاً دراینجا مارا
جواب نداده باشند چنانچه خبرمزبور صریح باشد ماده بخود ضعیف میرسد و
مارا بکلی مقصر میکنند . خدا رحمی‌کند. درآن روزهاکه اواسط شهرشعبان
بود تعلیقه ازبندگان نواب والارسید مشعر براینکه شرحی‌بدولت انگریز رفته
است‌که درحمایت ماسعی‌کرده ودر تعلیقه مزبور احکام مطاعه صدور یافته‌است
که هرکس را از دولت انگریز معین‌کنندکه بامورات ماها رسیده باشند از
سخن وصوابدید او بیرون نرفته باشیم . واز قراریکه رفقا نوشته‌اند استنباط
میشودکه کرنل دارسی شکایتی از هرکس نوشته خصوصاً ازبنده چیزها نوشته
است . منظور مشارالیه‌گویا این بوده است‌که چیزی مینویسدکه ما مرتکب

۱ ــ رابطه میان .

افعال ناشایست هستیم و پاس ملاحظه مارا خودسر نگذارند ودولت انگریز احدی را برسر کارما معین میکند واحد مزبور قولونل خان خواهد بود وازآن پس مواجب ملحوظ او ازدولت انگریز وصول او میشود . دولت انگریز مجدداً وعده بقولونل خان نمودند که بنایی بکارما خواهندگذاشت. و گرگین بیك گرجی جلودار سرکور اوزلی عازم ایران بود. عرایض مفصل مشروح بخدمت بندگان نواب والا و به بندگان قایم مقام معروض ومصحوب گرگین بیك مرسول داشت . وایضاً مجدداً کار مارا بتعویق انداخته وبعلت اینکه امور مالی ما بعقدهٔ تعویق افتاده بود واز سویی حضرات افیسران انگریز در دارالسلطنه تبریز در صدد شیطانت ما بر آمده بودند بنده عریضه مشعر بروز نامچه خود وصرف اوقات خود در اینعرض عریض و تحصیلی که کرده بودم مفصلاً معروض و بخدمت بندگان خداوندگاری معروض داشتم ومستدعی گردیدم که درصورتیکه تحصیلی که کرده ام وصرف اوقات من شکی در آئینه ضمیر اولیای دولت قاهره باشد همین عریضه را درنزد سرکور اوزلی فرستند که مضامین آنرا مطابق من واقع بمعزی الیه مسجل دارم . لیکن بحرف بنده گویا ازین پس اعتماد ننمایند. اولاً افساد بعضی ازرفقا ازراه جهالت بایکدیگرونگارش بدارالسلطنه تبریز وموردتوهمات اولیای دولت قاهره گردید واز آن پس شکایات قولونل خان نیزموجب ازدیاد توهمات دولت گردید . وهرروزه افیسران انگریزی نوعی افسادی که دانند و توانند مینمایند. آن نیز مورد اضعاف مضاعف تشکیکات اولیای دولت قاهره شده ومیشود. بالجمله ازقراریکه شنیده ومی شنوم نه بحدی بنده را در ایران بی آبرو کرده اند که وصف آنرا توان کرد. لکن معهذا توسل بنده بحبل المتین توکل آن کسی است که مقلب القلوب است ومدبر الامور . آخر اگر بالفعل مبنی بر مصلحتی از مصالح چنین صلاح دانسته است که مراچنین جلوه داده باشد البته هرچه جزای اعمال من است خواهدداد وهرگز مرانا امید ازدرگاه خودنکرده قطع نظر از آن دم از چون وچرا زدن خلاف طریقه رضا وتسلیم است . هرچه پیش آید :

ما نداریم از قضـای حـق گله عار نایـد شیر را از سلسله

هروقت هر ناملایمی که بمن روداد ومیدهد مجبورا خودرا متوسل بدرگاه اوکرده واندك انفتاحی که رومیدهد مجدداً درصدد فراموشی میکوشم. اینحالت

دلالت برضعف نفس من میکند . وخدای فرد حکیم علی الاطلاق ایضاً چیـزی وحکمتی که علی‌الظاهر منافع طبع‌من است درپیش راه آورده که‌بار دیگرروی دل‌را بسوی اوآورده خودرا فارغ از یاداو ندارم . بمضمون اینمقال وەطابق اینحال شعری بخاطر فاتر آمده معروض میشود :

خلق را با تو بدو بدخو کنند   تا ترا ناچار روی آنسو کنند

وبعداز فرستادن گرگین‌بیك ونگارش عرایض و غیره بدولت علیه روز افزون مدت بیست وپنج‌روز مطلقاً جوابی از دولت انگریز نیامده بود. دربن اوقات که عشر ثانی شهر رمضان است حکمی ازدولت انگریز بکرنل دارسی رسیده که‌مضامین آنرامختصراً نوشتن‌اولی وانسب است. شرحی ازلاردکسلری بکرنل‌دارسی رسید مشعر براینکه دولت‌علیه ایران شرحی بما نوشته‌اندکه‌بعهدهٔ یکنفرمقررکنیم که اطفال‌ایرانی را برسرکار گذارد مانیزشما را برسرکارآنها معین کردیم که هرکدام را برسرکار خودگذارید ولیکن اینمعنی را بدان که دیناری نه بعنوان کمك آنها میدهیم و نه بتوبازاء اینخدمت چیزی میدهیم . دراینجا کرنل‌دارسی را بکلی مأیوس کردند . از روزاول الی‌حال آنهمه‌سعیها نمودگاهی ماهارا مطلق‌مانع ازتحصیل‌بوده نمیگذاشت‌که برسرکاری رفته‌باشیم وهرکدام مثل‌بنده مطلب‌اورا دریافته‌معلمی‌گرفته مشغول بتحصیل‌بوده . ممانعت اینمعنی‌را شرحی شکایت‌آمیز بایران نوشته متمسك بمعاذیر چندگردیده‌که هر کدام بخلاف قاعده مرتکب میشویم . اگریکنفر ازدولت انگریزمعین نشودکه هرکدام را برسرکاری معین‌کرده ضایع وناچیز خواهندبود . وازآن طرف‌ما را درایران‌بدنام‌کرده ونگارش‌ایران‌بدولت انگریز باآنهمه سعیها بالفعل‌که که همه کارها درست شده ومارا معین‌کرده‌اندکه او متوجه شود دولت انگریز همان مطلب عمده اوکه عبارت از رسیدن مواجب اوست قصورنموده . مشارالیه شرحی بدولت‌انگریز نوشته که‌مادامیکه دویست‌وپنجاه تومان‌سالیانه‌به‌بنده‌ندهید من نزدیك بجوانان ایرانی نمیروم . تابحال مقصود کرنل‌دارسی وسعی او در کارما کمونی (۱) داشت . بالفعل‌بهمه مردم ظاهرشده است‌که مطلب اورسیدن مواجب است . وبس . بالفعل‌که همه کارهـا درست شده پای خودرا بکلی پس کشیده میگوید مادامی‌که باومواجب نرسد نزدیك بمانمی‌آید . بنده بدیدن او

۱ـ ؟

رفتم مذکور ساخت که مستر پارسی چنین صلاح میداندکه حال بکلی سرباز نزنم کیفیت را بدولت ایران نویسم بلکه ازدولت ایران مواجب گذشته وآینده مرا دهند . باخود گفتم کرنل‌دارسی مردیست ساده بیچاره نمیداندکه ما همیشه به دولت خودنوشته ومی‌نویسیم که اورا سعی در گرفتن مواجب ازبرای خود است نه زحمت بما . مدت بیست‌ماه است که محمد علی‌را برسرکاری نگذارده وحال اینکه شب‌وروز اوگریه‌وزاری بیکاری میکردومطلقاً خودرا متوسل لهومیدانست بعداز اینکه هیچکس اورا برسرکاری نگذارده خود بدکاکین استادان رفته‌کار میکند . اینمطلب را هم ما نوشته ولیکن مستر پارسی بخیال اینکه اگرحال کرنل‌دارسی‌بکلی ازه‌ادست بردارد اورا مرخص‌ازخدمت خودمی‌کند ومواجب اوقطع می‌شود بآنسبب مستر پارسی راهی ضعیف وپوچ باونشان داده است که از دولت ایران بقدر پانصد عدد اشرفی باجاقلو میرسد یعنی در سالیانه باوخواهد رسید . دراینصورت چرا دست بردارد . عریضه دربنباب بدولت ایران نوشته وماهم نوشتیم واز آن پس کرنل‌دارسی مثل سابق دورکشی نموده بطمع اینکه مادامی‌که ازدولت انگریزی وجهی باونرسد متوجه ما نخواهدگردید . مدت سه ماه مطلقاً چیزی بکرنل دارسی نرسیده و اوهم نزدیك بما نیامده و هرکس برسرجای خود بوده میرزا جعفرمهندس در روزی ازکرایدن برخواسته بلندن آمده وبمنزل بنده آمد مذکور ساخت که بالفعل بلندن آمده‌ام‌که خود ازبرای خودکاری به‌بینم . کرنل بدولت خودنوشته است که مادامیکه مواجب باونرسد نزدیك بما نمی‌آید ودولت انگریزهم وجهی باو نمیدهند تابکی بوعده خشك و خالی کرنل‌دارسی درگوشهٔ دهی نشسته باشم . اگرمرا اذن ندهندکه داخل بمهندسخانه پادشاهی‌شوم اقلاً کسبی می‌آموزم کـه بکار دولت من‌آید . مدت یکهفته درلندن مانده کرنل دارسی را دیده گفته بودحال شمارا اذن نیست‌که داخل بمهندسخانه شوید . جواب داده بودکه بالفعل آمده‌ام اذن میگیرم . از آن پس یکنفر از اهـالی مشورت خانه مستر پطرورث نام بایکی از مدرسین مدرسهٔ افیسران پادشاهی رابطه تامی داشته شرحی به‌نزد اونوشته وروز دیگر مستر پطرورث ومیرزا جعفر درولیج کـه یکی ازجاییکه افیسران پادشاهی را درآن تربیت می‌کنند رفته بخانه مدرس مزبور مسمی بداکترکری کاری فرود آمده . ازسویی کرنل از رفتن‌آنها اطلاع یافته بخیال اینکه انگشت خود را

درآن بندکرده بآنجا میرود . از قراری‌که داکترکری کاری درحضور جمعی روبروکرده بود وبکرنل‌دارسی موجه داشته بود مدت یکسال‌ونیم تمام بودکه ازدولت انگریزی شرحی به‌بزرگ مدرسه مزبور رسیده بودکه افیسران ایرانی را بآنجا اذن دخول دهند . وبعلت اینکه مواجب خود او معین نشده بود تعلل در فرستادن رفقـارا بآنجا نمود، . خلاصه میرزا جعفر بآنجا رفته میرزا رضا از کرایدن آمـده کرنل‌دارسی دوکلمه بمشارالیه نوشته‌که من سفارش شمـارا بداکترکری‌کاری نموده‌ام . بعدازدو روزی میرزا رضا ازلندن‌بولیج رفته‌مطلقاً کرنل درخصوص مشارالیه سفارشی نکرده حتی اینکه نمیدانند درکجا منـزل کرده باشد . بیچاره منزلی بحوالی منزل میرزا جعفرگرفته و بنزد معلمی‌که میرزا جعفـرداشته هردو مشغول بدرس میشوند . وچون میرزا جعفر طبیب از کرایدن بلندن آمده بود مستر پطرورث معلمی طبیب بجهة او دیده‌که درخانه او بسربرده مشغول درس وتشریح خـانه و دارالشفای پادشاهی شود . للهالحمد بالفعل همه‌رفقا برسرکار خود معین وبرقرار هستند. ولیکن بکرات از ایران اخبارات (۱) بما میرسیدکه نواب والا حکم فرموده‌اند که مـا مراجعت‌کنیم بجهة اینکه ماها معطل وسرگردان هستیم ولی حکمی بمانرسیده است . وماهم آرامی داریم .

درعشر اول شهر صفرالمضفر (۲) ۱۲۳۳ ـ شرحی از بندگان قایم مقام رسیدکه ماهـا درصورتیکه بیکار هستیم بایران مراجعت نماییم . از قراری‌که تعلیقه مزبورمرقوم افتاده بودکرنل‌دارسی‌شکایتی ازماها نوشته است چنانچه غلطی‌که درخصوص بنده پیداکرده وبایران نوشته این است‌که کرنل‌-دارسی بنده را کم می‌بیند . همچنین خبری از احوال بنده ندارد . ازکرنل-دارسی پرسیدم . قسمها یادنمود کـه مطلقاً شکایت ننوشته است . بنده شرحی بسرکور اوزلی نوشتم واظهار احوال خودرا باونمودم . جوابی نوشت‌که من از اکثرشنیده‌ام‌که تو در درس خودساعی هستی ونیزکرنل‌دارسی خود می‌گوید که تواز روزی‌که‌آمدهٔ الی‌حال درخدمات نواب والا ساعی‌هستی . همان‌نوشته سرکور اوزلی را باعریضه بطریق روزنامه خودرا بخدمت بندگان خدایگانی

۱ـ اخبار .

۲ـ صفرالمظفر .

فرستادم که ملاحظه فرمایند . ازطرفی کرنل‌دارسی از اینمعنی متوحش شده که درصورتیکه ماها برگردیم البته گریبان اورا گرفته درمیانه مردم او را مفسد وشیطان بقلم‌داده درصدد دست وپا افتاده. اولاً بکلی منکر نگارش شکایت ازما گردیده . مجدداً معلمین‌رفقا هرکدام بنحوی‌که ترقی‌کرده بودند شروح چند بسرکور اوزلی نوشته ومعزی الیه بدفتردولت انگریز رفته وگفتگو نموده‌که هیچکدام از مـارا بالفعل پس‌نفرستند تااینکه درخدمات مرجوعه بخود کامل شوند . وقولونل‌خـان خود شرحی در ترقی هرکدام نوشته ضمناً چنین نوشته است‌که هرکدام از مأمورین را او برسرکار گذارده است . وبنده هرچه روی داده کلاً طراً ازروی راستی ودرستی بدولت نوشته . مثلا هرکدام از رفقا که برسرکارخود معین‌شدند مطلقاً کرنل‌دارسی‌آنهارا برسرکارخود نگذاشته حتی استاد محمدعلی را کـه مدت دوسال ونیم است‌که معطل اوست ودر منزل خود نشسته وبهیچ جبه خانه نفرستاده است وچنانچه خود بدکانی ازدکاکین لندن رفته‌کاری‌کند خوب واگر نکند احدی ازاو احوال نمیگیرد . چنانچه سرجنت اکلمه را بمنزل محمدعلی برده‌ام وروبرو مسجل داشتم‌که او را از روز ورود الی‌حال یك روز کرنل‌دارسی بجایی نگذارده ومتوجه نگردیده . خود اکلمه شرط کرد که مراتب را بخدمت بندگان خداوندگار اعظم قایم‌مقام دولت علیه ایران خواهد عرض‌کرد . وازآن پس‌عرایض خود وکرنل‌دارسی وسایررفقارا مصحوب یکنفر افیسر انگریزی که از راه ایران عازم هندوستان بود ارسال ایران نمودم . واز آن پس‌کرنل‌دارسی را میل اینکه بنده بمدرسه از مدارس آکسفرد رفته باشم . بنده هم قبول‌کرده. شخصی را بآکسفرد فرستاد که جـا بجهة بنده دیده باشد وخودمهم درتهیه عزیمت آنجا گردیده وچون‌مدتها میبود که خواهش دخول‌مجمع فراموشان را داشته فرصتی دست‌نمی‌داد تااینکه مستر پارسی استاد اول فراموشان را دیده‌که داخل بمحفل آنهاشده باشم وقرارداد روزرا نمودند که درآنجا روم .

در روز پنجشنبه بیستم رجب ــ بهمراه مسترپارسی وکرنل‌دارسی داخل بفراموشخانه گردیده شام خورده درساعت یازده مراجعت‌کردم زیاده ازین دربنباب نگارش‌آن جایز نیست. در روز دیگرکرنل‌هالدین‌کـه ازجملهٔ مهندسین قابل وذرزبان عربی وفارسی ماهراست والحق درین عرض عریض‌که

بنده درلندن بودم بهرقسم از اقسام که دانسته و توانسته درمحبت من کوشیده و میکوشد . اورا ملاقات کردم و گفتم بمدرسه آکسفرد روم گفت بسیار مبارك است لیکن درین چهار وپنجماه البته نخواهی رفت گفتم دو روزدیگر گفت در هرساله مدت پنجماه بلکه زیاده در مدارس مزبور تعطیل میشود علی‌الخصوص ازهفته دیگر الی‌چهارماه ونیم دراکسفرد طلاب واهالی آنجا کلاً باماکن‌خود رفته در اوایل خریف (۱) مراجعت میکنند . ازدونفر دیگرنیز استفسارنمودم آنهانیز مذکورساختند که مدت‌هفده هفته مطلقاً درمدارس‌آنجا تحصیل نمیشود ازاینجا معلوم به‌بنده شد که‌کرنل‌دارسی نیزمطلقا خبری ازآنجاندارد . باخود خیال‌کردم که اگربدون شهات احدی‌کیفیت را بکرنل‌دارسی بگویم بایدنزاع کرده بلکه‌مجدداً چیزی مثل‌سابق‌براین بایران نویسد. اولاً نزدکرنل‌دارسی رفته گفتم درآکسفرد تعطیل می‌شود مدت پنجماه درآنوقت بدون معلم خواهم ماندگفت چه‌عیب‌دارد همه مردم بدون‌معلم میمانند وخودتحصیل میکنند تااینکه درمدارس مزبورمعلمین‌آمده شروع بتحصیل نمایند . خیال‌کردم اگرباوبگویم که مرا عادتی است بتحصیل قطع نظراز تضییع اوقات اگردوهفته بدون معلم مانم‌دیوانه می‌شوم دراینصورت‌درنزدمعلم خودمانده مدت چهارپنجماه درلاتین وانگریزی سعی‌کرده درشروع وابتدای تحصیل‌بنده هم‌بآنجا میروم اینمعنی را قبول نکرده سهل است‌که بنـارا بناخوشی می‌گذارد . بدون جواب از آنجا بیرون رفته وبدیدن سرکور اوزلی اقدام نموده کیفیت‌را باو مفصلا حالی‌کردم گفتم اگرشما بنهجی خوش بکرنل‌دارسی حالی‌کنیدکه مدت پنجماه عبث عبث نروم باکسفرد ودرنزد معلم خود مانده بعدازچهارماه ونیم دیگربآنجا خواهم رفت . وچون مدتی قبل‌از این‌وعده‌کرده بودم که مدت دوهفته بیکی ازولایات انگلند رفته اورا دیدن‌کنم اینمطلب‌را نیز بسرکوراوزلی اظهارکردم . دو روز بعدازآن ازمعزی‌الیه شرحی به‌بنده رسیده که معزی‌الیه باکرنل‌دارسی گفتگوی کرده واورا مجاب نموده که ماندن‌بنده درلندن بهتراست . وازآن پس شرحی به‌بنده نوشته‌که مدت دوهفته در ده مزبور رفته باشم . وبنـده در تدارك رفتن بدوانشیر که یکی ازمحالات انگلند است‌گردیده مستر ابراهم نامی‌که درمعنی امورات شرعی شهرمزبور متعلق‌بآن است‌با بنده رابطه داشته ومرا مدت‌یکسال

۱ــ پائیز .

بود که وعده خواسته وچون عازم بجایی که خارج ازشهر است مرا لازم افتاد که روزنامه برسبیل مسافرین نوشته وملاحظاتیکه درین سفر مینمایم بطریق روسیه نوشته . اگرچه درخصوص اینولایت بعلت عدم ربط ننوشته‌ام ولیکن در فصلی مفصلاً ملاحظات این شهر وسایرین را نوشته مندرج مینمایم . بالجمله بالفعل شروع درنگارش دوانشیر میکنم .

روز پنجشنبه بیست وهفتم شهررجب مطابق بیست‌ویکم‌شهر می عیسوی دوساعت بعداز ظهر درکوچ (۱) رفته عازم دوانشیرگردیدم. وضع‌سفر در اینولا اینکه هرکس بهریك ازولایات انگلند مسافرت میکند ودرکوچی‌که همه‌روزه عازم آنجا است‌رفته وجهی معین باوداده ودرکوچ نشسته اورابجایی که قراردادکرده است میبرند . بنده یکی ازجمله مسافرین شدم ووجهی داده بکوچ نشسته یکنفر جوان اسپان یولی ودیگری ازاهالی دوانشیر درکوچ بود جوان اسپان یولی مزبور مدتی درآنولا مانده لیکن لهجهٔاو نوعی میبود که کمتراز الفاظ تلفظی او را مامیفهمیدیم و همچنین شخص دوانشیری از جمله زراع آنجا بوده ولهجه بخصوصه داشته‌که‌کمتر ازگفتگوی اورا مامیفهمیدیم وهمچنین بنده زبان انگریزی‌که آموخته‌ام از اهالی لندن بوده ولهجه اهالی لندن باعوام دوانشیر تفاوتی تامی دارد . و در معنی هیچکدام از ماها درست گفتگوی یکدیگر را نمی‌فهمیدیم . وبهزار جرثقیل مطالب‌را بیکدیگر حالی کرده وقت‌را میگذرانیدیم . گاری‌ما چهار اسب داشت درده میل یکدفعه اسب را عوض‌کرده. قبل‌از رسیدن‌گاری بعلت اینکه موافق ساعت معین حاضرکرده بمحض ورود اسب حاضر فوراً اسب را عوض وعازم منزل دیگر میشوند . الی ساعت نه‌که سه‌ساعت قبل‌از نصف‌شب باشد در هیچ‌جا درنگ نکرده تااینکه‌در چاپارخانه رسیدیم . اشخاصی‌که در بیرون و اندرون گاری سوار بود بچای خوردن رفته ربع ساعت آنهارا مرخص‌کرده‌که چای خورده ازآن پس سوار گاری شده الی صبح اسب میراندند . در هنگام طلوع آفتاب بشهری رسیدیم مسمی بسالزبری . چون درآنجا ماندیم بنده بدیدن شهر رفته وگردشی‌کرده آنچه از اوصاف این شهر ازروی تاریخ دیدم عرض مینمایم .

اما سالزبری شهریست از شهرهای انگلند . کلیسایی از جمله مشاهیر

---

۱ ـ Coach درشکه چهارچرخه ـ کالسکه .

کلیسای انگلند در اینجا بنیاد شده است . بانی آن هنری سیم پادشاه انگلند است . درتاریخ ۱۲۱۹ عیسوی مطابق ۶۲۹ هجری اورا بنیاد کرده است در نهایت تقطیع منارهٔ آن بلندترین منارههای انگلند است. چهارصدو دهپا بلندی آن بود . بجز اینکلیسا ، سهکلیسای دیگر دارد . بقدر هشت هزار جمعیت در آنشهر توطن دارند . یکنفر بزرگ که او را میار (۱) میگویند با جمعی دیگرکه آنهارا کار پاریشان (۲) میگویند بحکومت آن شهر گذاردهاند . تفصیل میار وکار پاریشان بعداز این مفصلاً مذکور خواهد شد. در سالزبری مشهور استکه بیشتر دستگاه پشمبافی از برای ماهوت و غیره در اینجا بافته میشود . ودستگاه کارخانه چاقوسازی وسایر این قبیل چیزهبادر آنجا بسیار است . و استادان آن شهر مشهورند در صنایع مزبور . ومکتب خـانه بجهة جوانان بسیار بنیاد کردهاند ونیز چند مکتب خـانه از برای تربیت دختران بنیادکردهاند وازجمله ابنیهٔکه درآنولایت عمومیدارد مکتبخانه چیرتی(*) است یعنی راهخدا درهر شهر بنیادکردهاند . اطفال آنها هرگاه ذکور باشند بمکتب خانه مردانه میروند و اگر اناث باشند بمکتب خانه زنـانه میروند و اخراجات تربیت آنها وخوراك آنهارا اهالی شهر میدهند . هنگامیکه اطفال مزبور تربیت یافته بحد بلوغ رسیدند هرکدام را برسر کاری گذارده مجدداً بجای آنها اطفال فقرارا میآورند . بالفعل درآن شهر چند مکتب خانهایست کههمه اطفال فقرا درآنجا برده تربیت میکنند . از لندن الی سالزبری (۳) میلاست بیشاپ سالزبریکه بزرگ کشیشان است درآنجا مینمایند (۴) دونفر از بزرگان آنشهر بمشورت خانه میفرستند . سالزبری در میانه کردی واقع است . رودخانه آبی از یکطرف آن میگذرد واطراف آن در نهایت خرمی و سبزیست .

روز جمعه ۲۸ شهر مزبور دوساعت بعدازطلوع آفتاب ازسالزبری

---

۱ ــ Mayer شهردار ــ کدخدا .

۲ ــ Corporation دستیاران .

۳ــ درنسخه خطی مقدار فاصله نوشته نشدهاست وجای اینرقم خالیاست .

۴ ــ ! ؟

۵ ــ Charity احسانکردن ــ صدقه دادن .

حرکت نموده وچون درهمه شب بمیانه کوچ بودم . به‌بالای کوچ رفته بتماشای صحرا وکوهسار مشغول گردیده الی بیست‌وسه میل در بالای کوچ بودم تااینکه در دهی رسیده اهالی کوچ مشغول بنهار شدند . زنکی ودختری در میانه کوچ بودند . درصدر مجلس نشسته چای از برای اهالی کوچ ساخته . بعداز آنها هر کس وجهی بقیمت نهارداده ازآنجا سوار وروانه گردیدیم. زن زنکی (۱) درکوچ بود . جهان دیده بود . بخیال اینکه شاید من غریب هستم و بخواهم انگل او شده چندان اظهار خصوصیتی ننمود . دختر آن (۲) بتصور اینکه از اوضاع ولایات غریبه اطلاعی بهم‌رسانیده راه صحبت‌را بازکرده ازهر مقوله و راه گفتگو نمود . الحق چند ساعتی از فیض صحبت ومدرك و زکاوت (۳) و فراست آن دختر بنده‌را بی‌نهایت محظوظ داشت. تابحال بهیچ‌کدام ازاهالی انگریز سفری بجهة من رونداده بود الحق آنطایفه درسفر وحضر وضیافت و بخانه خود درهرحال اظهار نجابت ونیك‌رفتاری وخوش‌ذاتی وموافقت‌میکنند طالع‌بنده ضعفی داشت‌که زیاده ازفیض صحبت دختر مزبور ومادر او بهره‌یاب نشده درساعت دوآنها درکناره دردهی ازگاری مابیرون رفته . الی ساعت ده درکوچ نشسته بالاخره بایکستر رسیدیم . دریکی از مهمانخانها مسمی بلندن انشام خورده بعدازشام بخواب رفته استراحت نمودم. وازجوانان اسپانیالی وداع نموده . ازلندن الی ایکستر یکصد وهفتادو دومیل است . و اما ایکستر پای‌تخت دوانشیر است . شهری بزرگ دوره آن سه‌میل است . جمعیـت آن دولتمندند . نوزده‌کلیسا داشت . یکی ازکلیسای آن مسمی بکمشورن است . کلیسای عظیمی است . دوازده زنگ در یك‌چرخ بجهة ناقوس مرتب کرده‌اند که بهترین ناقوسهای انگلند است. ارغنونی درمیانه کلیسا است . بزرگترین ارغنون انگلند است. درسمت مغرب وشرق طاق کلیسا دوپنجره بسیار بزرگ از شیشه ساخته‌اند که در روی شیشه نقاشی کرده وبکوره برده‌اند که مثل مینا مینمایند . تابحال نقاشی بآن خوبی ندیده‌ام . تختی بجهة بیشـاپ ایکستر ساخته‌که دریکشنبه بیشاپ مزبور درنهایت جبروت بکلیسارفته‌عبادت‌میکنند.

---

۱ ـ زن زنگی ؟ ـ زنکی ؟ ـ زن زرنگی ؟

۲ ـ دختراو .

۳ ـ ذکاوت .

تخت مزبوررا در نهایت خوبی واستادی ساخته اند . شهر ایکستر پای تخت اکبرت‌پادشاه سکسان‌بوده هنگامیکه اکبرت پادشاه‌همه انگلند میشود ایکستر راگذارده لندن‌را پای تخت میکند . ایکستر قلعه بسیار مضبوطی داشته لیکن حال بطریق شهرهای دیگر انگلند بی‌حصار میباشد. یکطرف دیوار آن باقی مانده است . در ایکستر دو زندان است یکی بجهة مقصرین ارباب صنایع و دیگری مخصوص بقرض‌داران مطلقاً که هرکس مقروض شود وقادر بادای‌قرض خود نباشد موافق حکم شرع بزندان رفته مادام ادای قرض درزندان میماند واز ابنیه ایکستر خانه‌ایست‌که ورك هوس میگویند یعنی خانه‌کار . درآنخانه هرفقیری‌که شغلی ندارد وعیالی دارد بآن خانه‌رفته اورا مشغول بشغلی نموده وعیال اورا متکفل شده نمیگذارندکه از دست روند . و چنانچه عیالی ندارد خود اورا مشغول بشغلی نموده وجهی باو میرسانند که زندگی‌کند . و دیگر اینکه چند مکتب خانه ساخته‌اند که اورا چرتی بمعنی راه‌خدا (۱) درمکتب خانهای مزبور اطفال فقرارا برده‌اهالی شهر وجهی بآنجا فرستاده‌که اطفال مزبوررا تربیت نموده خوراك ولباس واجرت معلم‌آنها حاضر است . آنها را تربیت نموده در هنگام بلوغ هرکدام را بامر وشغلی موافق استعداد اومشغول مینمایند. وایضاً بجای آنهااطفال دیگری می‌آورند . ودارالشفایی درایکستر ساخته‌اندکه ازمحال دوانشیر هربیماری وفقیری‌که‌خانه ندارد بدارالشفاآمده طبیب وخدمه وغذا ودواوخانه بجهة خوابیدن آنها حاضر است. بالفعل سیصد وپنجاه نفر ازبیماران‌محال دوانشیر دردارالشفای مزبور حاضرند . وتجارت بسیاری از پشمینه درآن شهر میشود . یکی از مباشرین امور دیوانی سؤال کرده‌که درهفته چه‌قدر دادستد پشمینه میشود مذکور ساخت‌که درهفته‌ازهشتاد الی یکصد و (۲) هزار تومان دادستد پشمینه میشود.

مردم ایکستر بیشتر تاجر و ارباب صنعت میشود ، وبیشتر مایل بآن هستندکه اولاد خود را بتجارت وصنعت گذارند. و عموم مردم ایکستر نجیب وآدمی وش وتاجرمنش میباشند . و مطلق اهالی ایکستر مشهور هستند بصنعت داری (۳) ومحبت پادشاه خود چنانچه در عهد هنری هفتم پادشاه انگلند در

۱ ــ ... خدا میگویند

۲ـ «و» زائد بنظر میرسد .

۳ ـ صفت‌داری ؟ ــ صنعت داری ؟

تاریخ ۱۴۹۹ عیسوی شهر ایکستر موردتاراج جمعی ازیاغیان گردیده اهالی مزبور درنهایت مردانگی نزاع باآنها نموده ومدتی محصور بوده خدمت یاغیان مزکور ننموده باالاخره(۱) هنری بامعدود ازسپاه خود بکمك اهالی شهر رفته یاغیان مزبوررا شکست داده واز برای اظهار محبت ومرحمت واحترام اهالی شهر مزبور شمشیر خودرا باهالی شهر داده بالفعل هرساله یکنفر حاکم از خود تعین (۲) نموده و هنگامیکه حاکم مزبور را بخانه حکومت میبرند ، همان شمشیر هنری را یکنفر ازجمله نجبا پیشاپیش حاکم بدست گرفته میبرند. مواجب شخص حامل شمشیر مزبور یکصد تومان است. تماشاخانه بزرگی دارد که هرشب اهالی شهر بتماشای‌خانه میروند و اوقاتی میگذرانند . رود اکس موث ازمیانه‌شهر میگذرد. سابقاً کشتی درآن میگذشته. درسال ۱۳۱۴عیسوی یکی ازبزرگان دوانشیر ازراه‌نزاع بااهالی ایکسترسدی بسته‌که‌کشتی داخل برود نشود . لیکن در۱۶۹۷ عیسوی ازپارلمنت که مشورتخانه باشد حکمی رسیده‌که راه مزبور را بازکنند. بالفعل نوعی ساخته‌اند که‌کشتی ازکنار رود اکس موث داخل برود شده تنخواه بایکستر میرود . موازی سه‌هزار خانه‌در ایکستراست وهشتاد هزار جمعیت آن. بازار ودکاکین بسیاری دارد. یکنفر بیشاپ‌که بزرگان (۳) کشیشان‌کلیسا است درخانه بزرگی درآن شهر میماند ازشهر ایکستر دونفربزرگان خودرا وکیل خودنموده بمشورتخانه میفرستند که آنهارا منبر پارلمنت (۴) میگویند .

روز شنبه بیست ونهم بعداز نهار ازمنزل لندن درایکستر بیرون رفته چون مسیس‌لیل نامی ساکن ایکستربابنده سابقاً رابطه داشته ودرلندن او رادیده بودم خواستم اورا در ایکستر دیده باشم . بعداز تفحص بسیار بخانه مستر لیل‌رفته مشارالیه را ملاقات زنکی عاقل ونیکو رفتاربوده انواع‌مهربانی بجاآورده بعدازساعتی مشارالیها بنده‌را برداشته‌بدیدن شهررفتم‌الحق شهریست باصفا . رودخانه اکس موث ازمیانهٔ آن میگذرد . ودر دوطرف رود مزبور

---

۱ ـ بالاخره .

۲ ـ تعیین .

۳ ـ بزرگ .

۴ ـ عضو مجلس. Member parliament

بعضی عمارات ساخته‌اند که آب را از رود بالا برده بمصارف شهر میرسانند . صاحب دستگاه مردی‌مؤدب وخوش رفتاربود. بعداز ملاحظه دستگاه اوبهمراه اوبدستگاه دیگر که کاغذ میسازند رفته الحق‌جوان مزبور منتهای سعی‌را نموده که همه دستگاه را فرداً فرداً بمن نماید وپس‌از آن بدیدن آسیای دیگر که آن‌نیز خالی ازسیر نیست رفته وبعد ازآن بدستگاه دیگرکه او را گس (۱) میگویند یعنی دودرفته. دستگاه مزبور آن است‌که ذغال زمین‌را درکورها(۲) پخته ودود اورا داخل بجای دیگر کرده در شبها دود مزبور بجـای چراغ میسوزد. بعداز ملاحظه دستگاه سوارشده بتماشای کشیدول (۳) مذکور رفته، ارغنون‌کلیسارا مینواختند. تابحال ارغنون بآن‌بزرگی ندیده‌ام. بعدازملاحظه کلیسا وارغنون وتصاویر بهمراه مسیس‌لیل بدیدن سایـر شهر رفته واز آن پس بمنزل او مراجعت‌کرده شام خورده بعداز شام مستر ابرهیم جوانیکه وعده بنده‌راخواسته بودکه بدوانشیررفته‌باشم ازاشبارتن بایکستر باستقبال وراه‌نمایی بنده آمده بعداز دیدن‌او وگفتگوی بااو وصرف چای بهمراه‌او نموده وبهمراه او بدیدن کهسار وچمن ایکستر رفته الحق فصل بهار وچـمن ولاله‌زار بود و بآن صفاکمتر جایی‌را دیده درو دشت وکوه وصحرا سبز وخرم است ؛

مشو غافل که ایام بهار است سراسرکوه و صحرا لاله‌زار است

بعداز آن در ساعت ده بخانه برگشته از مسترلیل و مسیس‌لیل وداع نموده بمنزل خود مراجعت‌کرده .

روز یکشنبه غره شهر شعبان مطابق بیست و چهارم می عیسوی درساعت نه‌از ایکستر سوارکاری بهمراه مستر ابرهیم عازم باشبارتن گردیده یکساعت از ظهر گذشته وارد باشبارتن بخانه مستر ابراهیم رسیدیم . مادر و پدر واهل خانه مشارالیه‌را دیدم. وازآن پس بتبدیل لباس ایرانی مشغول شده بعداز تبدیل لباس بمنزل مستر ابراهیم (۴) رفتم . مس‌سیرا ابراهیم و مس‌فتی ابراهیم را حیرتی عظیم ازلباس بنده‌دست داده‌گاهی خنده نموده ودمی ازترس

۱ــ گاز Gas

۲ــ کوره‌ها

۳ ـ کشیدول ــ کمشورن ؟

۴ـ دربعض جاها ابراهیم ودربعضی ابرهیم نوشته شده است .

وهیبت لباس بنده متحیر وهولناك گردیده هیچکدام را جرأت حرکت نمانده بعداز ساعتی مسیس ابراهیم مادر آنها جرأتی نموده نزدیکی بمن کرده از احوال‌سفر ورنج‌راه پرسیده وتعارفات بعمل‌آورده لیکن‌جوانان مطلقاً جرأت گفتگو نداشته الی‌شب شام خورده بعداز صرف‌چای بخواب رفته. مسترجونس نامی بعضی ازاقوام مسترابراهیم را وعده‌خواسته بنده راهم طردالللباب بهمراه برده . مس‌کردوین نام دختری در نهایت خوش‌رفتار وکردار وزیرك و عاقل وخوش صورت از جملهٔ مهمانان مستر ابراهیم بود . ماهر دوسوار باسب شده بامس‌فتی ابراهیم ومسترابراهیم درساعت یازده سواره درمیانه باغات وبساتین وکوهسارپنج‌میل‌فاصله باشبارتن جایی‌است مسمی‌بهیاردر سرکوهی‌مسترجونس وزن وجمعی از دختران ماهسیما حاضر بودند ، شام خورده بعداز شام صحبت داشته همه درنهایت لطف ومهربانی بابنده صحبت داشته . بعداز شام از دامن کوه بکنار رودخانه رفته چای خورده . هشت ساعت از ظهر گذشته از آنها مفارقت ومراجعت باشبارتن نموده لیکن مسترجونس وعده‌مرا خواست که روز دیگر بخانه او رفته باشم .

روز سه‌شنبه سیم از اشبارتن سوار شده هرجا در کنار رودخانه و کوهسار وچشمه‌سار بمنزل مسترجونس رفته. مشارالیه‌مردی‌است افیسرکشتی. خانه دارد درنهایت خوبی . کتابخانه فراهم‌آورده . گاهی بتربیت اطفال خود مشغول ودمی بشکار وسیرکوهسار اوقات خود را مصروف میداشت . مشار الیه منتهای مهمان نوازی را (۱) مرعی داشته بعد از تعارفات رسمی بهمراه او بسیر معدن ذغال زمین رفته وازآنجا بمعدن مس وملاحظه آنجا رفته واز آن پس‌بکارخانه چینی سازی‌رفته ومدت سه‌ساعت در کارخانه مزبور مشغول بدیدن رنگ چینی وطریق واماس (۲) بکوره بردن و لوازمات او را ملاحظه نموده وازآن پس بملاحظهٔ زراعت وسیب‌زمین رفته بعدازآن بمنزل مسترجونس رفته وشام خورده وساعتی گذشته بعداز صرف چای ازحضار مجلس وداع ومراجعت بمنزل خود نموده .

روز چهارشنبه چهارم مطابق بیست وهفتم می‌اهالی و شیرتان در

۱ ـ درمتن خطی بجای «را» فقط حرف «ر» نوشته شده‌است .
۲ ـ ؟

کنار رودخانه دارت سه‌میل فاصله اشبارتن رفته بطریق ضیافت شام‌را درآنجا خورده تخمیناً سی نفر از مرد وزن ازنجبای قریه مزبور درآنجا حاضر بوده بعد از شام دختران بآواز خوش با لحن دودی مشغول بنغمه سرایی گردیده و پسران گلرخسار بآنها بساز و نواز دمساز بوده من بیچاره در کناره تنها نشسته بنظاره آنها مشغول گردیدم . ساعتی گذشته از آنجا حرکت وبجای دیگر رفته چای خوردند واز آنجا بندی موسیقی (۱) متعلق بقریهٔ اشبرتـان بهمراه آنها آمده بساز و نواز داخل بمنزل مستر ابراهیم گردیده وشب درآنجا خوابیده .

روز پنجشنبه مطابق بیست‌وهشتم می مسترجرویس نام‌مردیست صاحب اخلاق وکمال وفاضل ، طبیب اشبارتن است . خواهش نمودکه بهمراه او سوار شویم . بنده ومستر ابراهیم ومستر جرویس سوار اسب شده در دورهٔ اشبارتن در بالای کوه بملاحظهٔ رودخانه وچمن وسبزه و جنگل حول و حوش گردیده الحق جایی درنهایت صفا وخرمی است. وازآن‌پس درلوکلند عمارتی است متعلق بمسیس بسترد . در نهایت صفا وخوبی است . بعداز ملاحظهٔ آنجا درکنار رودخانه‌درت دربالای کوه ودشت‌بملاحظه وتفرج خاطرخودرا خرسند نموده باشبارتن مراجعت نمودم .

روزجمعه‌ششم مطابق بیست‌ونهم می‌عیسوی بهمراه پدرمستر- ابراهیم بدیدن اشخاصی‌که درآن چند بدیدن بنده آمده بودند رفته بعـد از بازدید آنها بدیدن مسیس‌ها ورسیسم نام زنی درنهایت فراست وخوش رفتاری وبزرگ‌منش است رفته، مشارالیها دربازی شطرنج مهارت تامی دارد . وچند دستی بااو بازی‌کرده بعداز آن بکارخانه پشم‌ریسی رفته الحق کارخانه باین عظمت تابحال ندیده. دردستگاه مزبور در روزی سه‌من تبریزی پشم درنهایت باریکی ریشته‌میشود .کلاً طراً بیست‌وپنجنفر عمله‌دارد . بعداز ملاحظه‌دستگاه مزبور بخانه‌برگشته شام‌کرده وبعداز آن‌بخانه مس‌ابراهیم عمله (۲) رابرت ابراهیم رفته چای صرف‌کرده وبعداز آن مراجعت بمنزل‌کرده .

روزیکشنبه هشتم مطابق ۳۱ می‌عیسوی بکلیسارفته وازآن پس بدیدن زنکی فقیره . مدت پانزده سال میشودکه ناخوش و بستریست . تعریف

---

۱ ــ درمتن ، موسیقی نوشته شده است .
۲ ــ عمه رابرات ابراهیم .

خوبی‌ذات ونیکی خوی‌این مردم همین‌قدر کفایت میکند که‌زنك بیچاره ناخوش وبستری وقادر بحرکت نیست. دراین مدت‌شانزده سال دختران این‌شهر اکثر اوقات بدیدن او رفته هرکس کتابی از برای اوبرده . هرروز مشغول بمطالعه کتاب است . وزن ومرد این شهر اخراجات یومیهٔ او قرار داده میرسانند و همیشه اورا دیدن کرده نمی‌گذارند تنهایی باو زور آورد . مردوزن بملاقات اورفته اورا خوشحال میدارند . ازین نوع نیکی ورفتار وکردار مردم بنده‌را بی‌نهایت خوش‌آمد . بعداز ملاقات زن مزبور مراجعت بمنزل نموده وخودرا آماده نموده که‌فردای آنروز به مپیوث (۱) روم .

روزدوشنبه نهم مطابق غره شهرجون دوساعت قبل‌ازظهر پشت ثیزی(۲) کرایه کرده ازاشبارتن‌مسترابراهیم وخواهراومس‌سیرا ومس کودوین نامی سوار ثیزشده عازم راه گردیدیم . چون پشت‌ثیز مزبور زیاده از سه نفر جای نمیگرفت مس‌سیرا ومس‌کودوین وبنده درثیز نشسته ورابرت ابراهیم در بیرون ثیز سوارشده عرض راه ازفیض صحبت مس‌سیرا ومس‌کودوین بی‌نهایت محظوظ شده حق مطلب اینکه تابحال سفربااین خوبی واستراحت وفرح‌انگیز نکرده بودم . الحق مس‌سیرا دختری است در نهایت فضیلت وفراست وکیاست ونجابت ، بزرگ‌منش وباجبروت در عین‌کوچك دلی بانواع‌کمالات آراسته . در هرساعتی بنوعی اظهار غریب نوازی ومحبت‌را نسبت به‌بنده مبذول داشته. واز سویی مس‌کودوین ، آن نیز دختری است عاقل ودانا وزیرك و نجیب . هرکدام علی‌قدر مراتبهم بابنده از راه لطف ودوستی مرحمت مبذول داشته . سه‌ساعت از ظهر گذشته وارد به‌پلیموث گردیدیم. منزلی گرفته در مهمانخانه ماندیم . ساعتی گذشته کپتن تنکاك نامی شوهر خواهر مس‌کودوین در آنجا مانده مس‌سیرا ومس‌کودوین را بخانه خود برده وعدهٔ مارا خواست که‌بخانه او رفته شام خوریم . مانیز در ساعت پنج بعداز ظهر گذشته ، از داك قریب بدریا رفته وچون‌خانه جاییست مسمی بتارپانیست یکطرف آب‌است، درکشتی کوچکی نشسته وارد بمنزل کپتن تنکاك شدیم . شام کرده بعداز شام کپتن‌نش نامی ،کپتن‌کشتی، دختری چندداردمشارالیها درآنخانه‌آمده بچنگ مشغول

---

۱ ــ پلیموث .

۲ ــ وسیله نقلیه ایست .

گردیده الی‌دوساعت‌قبل‌از نصف‌شب‌درآنجا بودیم. ازآن پس‌ازآنجا برخواسته بمنزل خود مراجعت کردیم وچون درهرجا ومکانی‌که من‌رسیده‌ام علی‌العجالة اولاً تعریف‌ومکان وبنیاد وسایر آن‌رانوشته وازآن پس بروزنامه می‌پردازم ، دراینجا نیز برسبیل اجمال برخی از اوصاف پلیموث را مینویسم .

واما پلیموث شهریست‌کنار دریا وبندرگاه . ازمحال دوانشیر محسوب میشود . دویست وبیست میل‌بلندن فاصله دارد . بندرمزبور مضبوط‌ترین بنادر انگلند است . وهنگام جنگ وصلح بیشتر کشتیان جنگی و سپاه جنگی دریایی دراین‌بندر حاضراند. واسباب‌جنگ وانبارخزاین وقورخانه وسایرضروریات اسباب جنگی خواه دریایی وخواه خشکی در اینجا حاضر است . پلیموث در میانه دورود واقع است . یکی رودتیمار ودیگری مپیم. هردو رود متصل بدریا وداخل بدریا میشوند . لنگرگاه پلیموث‌آنقدر جای بزرگی است‌که یکهزار کشتی جنگی دراینجا لنگر میاندازند. سنگرات چند در اطراف بندر مزبور ساخته‌اند که از هرطرف وکناره مانع دشمن ومحفوظ از حمله آنها گردد . بالفعل در سنگرات مزبور سیصد عراده‌توب وقورخانه ومایحتاج آنها حاضر وسالدات وتوبچی درهر سنگر درشب وروز بقراولی مشغولند . بزرگترین و محکمترین آنها سنگریست مسمی برایل وسیتدل . در تاریخ ۱۶۳۱ چاریس ثانی پادشاه انگلند اورا بنیادکرده . سنگر مزبور را بنده دیدم دو طرف او روی بدریاست وخمپاره‌ها وتوب و اسباب قورخانه در پهلوی توبها حاضر و سالداتها کشیك میکشند . ودر میانه سنگر مزبور ، خانها برای سالدات و افیسران درآن دارند . از یکصد وبیست سال قبل الی حال چهار داکس (۱) ساخته‌اند . داکس جایی است که‌کشتی را بآنجابرده دربی دارد. بعدازدخول کشتی بآنجادرب مزبوررا بسته ، دیگر درب‌را بازکرده وچون داکس‌مزبور را درجای بلندی ساخته‌اند هنگام افزون شدن‌آب دریاکشتی داخل بآنجاشده ودرب را محکم بسته ودر هنگام تقلیل آب ومد دریا اگر درب را بازکنند مجموع‌آب داکس داخل بدریا شده وکشتی در روی زمین ـ داکس‌مثل حوض بزرگی است ـ مانده استادان بتعمیرکشتی‌کوشیده بعداز اتمام آن نیزدرب را بازکرده هنگام افزونی آب دریا در حوض ویا دریاچه مزبور پرشده وکشتی

---

۱ ـ Dock حوض تعمیرکشتی نزدیك بندر .

را دریایی میکنند . در هریك از داکس‌ها کشتی جنگی میسازند ، و متعلقات واسباب ساختن کشتی واسباب جنگ واستادان درآنجا حاضرند . بنده‌را اذن دخول بداکس ندادند باین‌سبب زیاده ازین نمی‌توانم درتعریف آنها نوشت . سربازخانه چندبجهةسپاه‌دریایی واهالی کشتی ساخته‌اند. وهمچنین سربازخانه بجهةسالداتها ساخته‌اند. وبالفعل‌درآنجاهاتمکن دارند. یکی‌از دارالشفاهای که بزرگترین دارالشفای انگلند است در این‌جا ساخته‌اند ، محض از برای سپاه دریایی. اطبای صاحب وقوف وخدمه ومنزل خواب وخوراك ودوا وسایر لواحقات دارالشفای مزبور حاضر است . هنگام دخول هرکدام ناخوشی از سپاه جنگی دریایی منزل خواب و خدمه و جراح و طبیب و دوا بجهة آن حاضراست . دوکلیسای بزرگ وچندکلیسای‌کوچك دارد. وچهارپرکند (۱) در پلیموث ساخته‌اند. محض ازبرای اینکه فقرا در آنجا توقف داشته موافق قاعدهٔ ولایتی وجهی معین بجهة آنها حاضرکه گذران کنند . و اطفال آنها را بمکتب برده تعلیم میکنند. بالفعل قریب دویست و پنجاه اطفال فقرا در مکتب خانه است . رخوت وخوراك وتعلیم و جای خواب بجهة آنها در مکتب خانها حاضراست. والی‌قبل ازبلوغ وتکمیل‌آنهارا درمکتب خانها نگاهداشته متکفل میشوند و خانه دیگر ساخته‌اند که او را ورك هوس میگویند یعنی خانه کار . در این خانه هر بیچاره و فقیری‌که راه بردار بجایی نیست و مستأصل است و شغلی ندارد بآنجا رفته افیسران بجهة ایـن معین هستند کـه آنها را موافق توانایی واستعداد برسرکاری گذارده‌که ازدست نروند . و ازجمله ابنیه دیگر اینکه در هشت‌میل فاصله به پلیموث در میانه دریا کوهی است که کشتی در حوالی آن رفته میشکند . و چـون چندین کشتی شکسته بود برجی در آنجا ساخته‌اند. دربالای آن منارهٔ بلندی در بالای آن فانوس عظیمی گذارده دونفر موکل مناره مزبور است که شبها چراغ در آنجا روشن‌کرده که کشتی نزدیك بآن نـرود . از جمله ابنیهٔ دیگر پلیموث جایی است‌که او را بریك واتر (۲) میگویند یعنی شکستن آب. در دهنهٔ لنگرگاه پلیموث بکرات موج دریا بحدی زورآور گردیده‌که اوقات را براهالی کشتی تلخ بلکه باعث‌تخریب لنگرگاه شده . در هفت سال قبل در چاره آن شروع نموده بقدر یك میل راه

۱ــ پرگنه‌ــ قصبه؟

زیاده در میان دهنه لنگرگاه را سنگ ریخته . گودی آن سیصد قدم است . یك میل‌طول‌وچهارصد پاعرض وسیصد قدم‌عمق‌را درین‌مدت هفت سال پر کرده بالفعل مشغول بکار هستند. ولاینقطع سنگ در میانه کشتی گذارده در حوالی آنجا آمده سنگها را دردریا خالی میکنند. دوازده صد هزارتومان انگریزی خرج آن شده .آنچه تخمین‌کرده‌اند هشتهزارتومان دیگر خرج میشودکه او را تمام کنند. میخواهند سنگری درآنجا بسازند. بنده بآنجا رفته وکار آنها را ملاحظه کرده .

جمعیت پلیموث و داك‌که یك میلی پلیموث است و تارپانیت بقدر پنجاه هزار نفر میشود . بجزآن همیشه جمعیت‌کثیری از سالدات و توبچی وسواره و سپاه دریایی درآنجا حاضرند. تجارتی (۱) معقولی از آنجا بسایر ولایات می‌شود . دو نفر از اهالی اینجا را بمشورت خـانه میفرستند . آنها را منبر می‌نامند. میار وکارپاریشان حاکم اینجا هستند . شرح میار وکارپاریشان بعد از این مذکور خواهد شد . موازی یکصد کشتی جنگی بالفعل در لنگرگاه لنگر انداخته است .

روز سه‌شنبه دهممطابق دویم جون‌هنگام‌صبح درمنزل‌خودنهارکرده وازآنجاروانه‌وبکناردریا آمده‌بفاصله ده‌دقیقه‌در کشتی کوچکی نشسته‌بخانه‌کپتن تنکاك‌رفته. ازآن‌پس بهمراه او و زن او و مس‌سیرا وسایرین‌سوار بکشتی شده اولاً بدیدن بریك وارتر جائیکه مذکور نمود رفته بعد ازملاحظه‌آن ازآنجا مراجعت ودرکنارهٔ دریابخانه لارد مونت ویج‌کم رفته‌الحق جاییست‌که تابحال باین خوبی جایی ندیده‌ام . باغی ساخته است. انواع ریاحین در آن هست و اقسام نهال درآنجا کاشته. دوطرف باغ و زمین خانه و باغ آن بسمت دریا است . بعد از ملاحظه آنها نهارکرده و بعد از آن بدیدن کشتی جنگی‌که او را یمپرکمبنل (۲) میگویند رفته . تعریف آنـرا بنده نمیتوانم نوشت . بعینه مثل شهریست کوچك . منتهای حیرت برمن رو دادکه کشتی باین خوبی هم میتوان ساخت . بعد از آن بخانه مراجعت کرده . چای درخانه کپتن تنکاك خورده در این روز بملاحظه رود تیمار رفته‌کشتی‌کوچکی آورده ده نفراهالی

۱ــ تجارت

۲ ــ ؟

آنجا و بنده درکشتی نشسته برود تیمار رفته بقدر سی میل راه رفته حوالی عصر درکناره رود نهار خورده الحق در نهایت خوبی آن روزگذشته . بعد از آن بملاحظه ماروبل که جاییست خوب رفته . از شش نهری از میانه کوه بریده‌اند معدنی مس درآنجا پیداکرده خاك معدن رادر میانه‌کشتی‌آهن‌گذارده از میانه‌کوه گذرانیده . درحوالی ماروبل جای بلندی است بقدر دویست زرع بسرازیر است . معدنیات مزبور را بچرخ بسته و بچرخ زنجیری پیچیده در بالای‌گاری آهنین، معدنی مزبورگذارده بزور چرخ معدنی و گاری مزبوررا پایین‌کرده و بقدر پانزده نفردر میانه‌گاریان مزبورنشسته در نهایت خوبی و آسانی‌بقوت‌چرخ مارا بالابردند. بعد ازملاحظه‌آنجادرمیانه‌لتکه (۱) آمده و ازآن پس داخل برود و همه جا در یمین و یسار خانها و عمارتها ساخته‌اند . ملاحظه‌کرده بمنزله برگشته دردو ساعت قبل ازنصف شب برخت خواب رفته.

روز پنجشنبه دوازدهم‌مطابق چهاردهم جون روزتولد پادشاه جارج سیم پادشاه هذه‌العصراست . درآن روزمردم بمبارك باد وخوشی وعیدی میگذرانند . و چون بملاحظه سپاهـی‌که در آنجا متوقف هستند میرویم بنده بمنزل کپتن تنکاك نرفته . بعد ازنهارآنها بمنزل ما آمده خواستم تبدیل لباس کنم آشنایان راضی نشده وگرچه بنده رایقین این بودکه عوام‌الناس بعقب بنده های و هوی خواهند کرد لیکن چون رفقا بـودند خیال‌کردم کپتن و سایرین آنها را مانع شوند و از برای اینکه مردم مرا تنها ندیده متوسل بانگریزان دانند دست مس سیرا ابراهیم را بدست گرفته بمیدان سرباز گردیده بیکدفعه عوام الناس آدمی بلباس بنده ندیده از هرسو هجوم آورده باندك وقتی پانصد نفر بـر سر بنده جمع شده . فورا از میانه آنها گریـزان در میانه گاری رفته و از آنجا بمنزل ملبس بلباس انگریزی شده مـراجعت نموده احدی مزاحم بنده نگردیده هنگام ظهر تخمیناً چهار هـزار از سالدات در آنجا حاضر بوده بشکرانه اینکه عمر پادشاه باقی‌مانده مجموع دفعةً شلیك‌کرده و بعد ازآن سه دفعه‌کشتیان جنگی از هرکرانه درمیانهٔ دریا توپ خالی‌کرده . پس‌ازآن سربازان بابند موسیقی گذشته. بعدازآن بدیدن سنگربزرگ پلیموث رفته بعد از ملاحظهٔ جاییکه سنگ بیرون میبرنـد و داخل بکشتی کرده به

۱ــ بلم

بریك واتر میبرند رفته‌الحق حیرت برحیرت افزود . ازآن بعد بمنزل خود برگشته‌کپتن تنکاك و مسترکودوین را وعده شام خواسته‌آنها بمنزل بنده آمده شام خوردند. بعد از شام‌آنها بمنزل خود رفته . ودرآن چند روزنوع مهمان نوازی و محبتی‌که ازکپتن نسبت به بنده روی داد بینهایت مرا ممنون‌کرد . آفرین برجوانمردی و آدمیت او باد .

درروزجمعه سیزدهم شعبان‌مطابق پنجم جون دو ساعت قبل‌از ظهرازپلیموث سواروعازم باشبارتن گردیده دوساعت‌ازظهرگذشته وارد بآنجا گردیده و دوستان را دیدن‌کرده و شام خورده .

روزشنبه۱۴ بعد ازنهار بتماشای اشبارتن رفته. قصبهٔ‌کوچکی و بازار ودکاکین‌داشت . وکلیسای بزرگی دارد . اهالی شهر بتوسط مس سیرا متکفل احوال اطفال فقرامی‌شوند. باین‌نحوکه مس لیزابث ابراهیم دختروسطی مستر ابراهیم‌همتی گماشته‌اطفال‌فقرارا جمع‌کرده درروزهای‌یکشنبه دختران‌نجبا با مشارالیها بدرس آنها مشغول میشوند . و اهالی اشبارتن متکفل خوراك آنها می‌شوند. جمعیت اشبارتن بقدر سه هزار نفرمیشود . معدن درحوالی‌آن بود. مس وروح (۱) وقلع. دونفر ازاهالی اشبارتن را هردفعه بمشورت خانه می‌فرستند. وبالفعل ارباب مشورت موقوف شده یعنی‌درهردفعه‌که ارباب مشورت را اختیارکنند مدت هفت سال‌آنها ازجمله وکلای ولایت خود هستند . بعد از انقضای مدت هفت سال‌آنها رااز‌خدمت مزبور اخراج و مجدداً اشخاص چند اختیار میکنند که مشغول کار مزبور شوند . اینمطلب را درمقام خود مفصلاً خواهدنوشت. خلاصه بالفعل‌درصدداهالی‌مشورتخانه هستند. بعد ازملاحظه شهر مزبور مراجعت بمنزل خودنموده. شب درجایی مهمان مسترتاکوکی(۲) شده اونیز بامورات‌شرعی ولایتی‌است بوده (۳) بعد از صحبت بخانه برگشته .

روزیکشنبه۱۵ بکلیسارفته‌ومراجعت‌کرده وشام‌کرده‌مسترکتلینس(۴) نام کشیش یکی ازکلیسا (۵) بنده را وعده خواسته‌که بهمراه رابرت‌ابراهیم رفته باشم .

۱ـ روی .

۲ـ ؟

۳ـ بامور شرعی ولایت مشغول بوده است .

۴ـ از این شخص درجای دیگربنام مسترکیتسن یاد شده است.

۵ـ کلیساها .

روز دوشنبه ۱۶ اهالی اشبارتن ، جوانان و پیران ، مرد و زن ، شامی درست‌کرده درکنار رودخانه دارت سه میلی فاصلهٔ اشبارتن رفته سی نفر مرد و زن در شام حاضر شده بعد ازشام دختران‌صاحب صوت باجوانان خوش آواز ، بآواز حزین دل حضار را از دست برده . بعد از ساعتی گردش کرده هنگام غروب چای خورده وازآن پس بند موسیقی حاضر کرده بودند . موافق قاعده اینولا دختران و پسران برقص مشغول گردیده . بعد از آن مجموع با موسیقی و بند عشرت‌کنان داخل باشبارتن‌گردیده .

روز سه شنبه هفدهم مطابق نهم جون بدیدن مستر کیتسن رفته شخصی‌است شوهرخواهر مسترابراهیم‌کشیش یکی ازکلیسا است واملاکی (۱) بسیاری داشت ومشغول بزراعت‌است بهمراه مس فتی‌ابراهیم دختری است عاقل وخوش رفتارو بزرگ و صاحب فهم وکمال الحق‌درآن روز بنده توانستم زیاده امتحان مدرك دختران انگریزی راکنم. الحق درهرمقوله‌که دم‌زنم اوراکامل وآگاه‌دیدم. بعد ازملاقات مستر کیتسن‌وصرف نهار سوار باسب شده با پسران او و خود او بگردش رفته. اولاً بدیدن معدن سنگ مرمر و ازآن پس بتفرج کناره دریارفته. درکناره‌دریادرمیانه دره‌ده‌کوچکی مسمی بتارکی ساخته‌اند. خانها درنهایت خوبی. لنگرگاه خوبی‌دارد. مردمان انگلند ازشهرها هنگام تابستان باینجا آمده بسر میبرند. اینجارا مدت سی‌سال است که ساخته‌اند . بعد ازملاحظه‌آنجا بفاصله دومیلی خانه‌ایست‌که او را تارابی میگویند . اساس ملوکانه ساخته‌اند . یکی از نجباء آنجا بمذهب روماکثلیك در اینجا میماند. کمترازخانه نجبا رابااین نهج دیده‌ام . بعداز ملاحظه‌آنجا بخانه مستر کپتن برگشته شام خورده بعد ازآن بهمراه مس فتی و مسترابرت مراجعت بمنزل خود نموده. روزانه دیگر درآنجا مانده .

روز پنجشنبه ۱۹مطابق یازدهم جون هنگام ظهرچاشت‌کرده دو ساعت ازظهر گذشته وداع ازدوستان نموده لیکن‌ازنوع مهمان نوازی وغریب نوازی ومحبت وخوش رفتاری ومهربانی اهالی مسترابراهیم بی‌نهایت بنده را ممنون داشت. طرفه تر اینکه مجموع آن قبیله را گریه دست داده سبحان‌الله اختلاف مذهب یکجا، مغایرت طریقه سویی ، ومنافات ولایتی از سمتی معهذا

---

۱ ــ املاك

نوعی گریه براهالی خانه صغیراً اوکبیراً دست داد که بنده تابحال چنین متأثر نشده بودم وحیران گردیدم که اینگونه الفت ازکجا پیدا شد. بادلی پردرد و خاطرپریشان ازآنها وداع حاصل وعازم بایکستر گردیده نیمساعت توقف واز آن پس با مسترابرت ابراهیم وداع‌کرده عازم بلندن گردیده و روزدیگر که دوازدهم جون بود درساعت هفت وارد بلندن گردیده وشروع بتحصیل نموده .

روز سه شنبه بیست و چهارم شهر شعبان مطابق شانزدهم جون بدیدن سرکور اوزلی رفته بعد ازمکالمه گفتندکـه بدیدن کرنل دارسی رفتی‌گفتم نه فردا میروم.روزدیگر بدیدن مشارالیه رفته اظهار کدورتی فرموده بعد از استفسارمتمسك بمعاذیرشده.اگرچه مقصد عمده ایشان این بودکه سبب چه است‌که بنده با سرکور اوزلی ارادتی دارم و همیشه منتهای سعی او اینکه ماها بنزدیك سرکور اوزلی نرویم. بسبب اینکه شاید سرکوراوزلی مدخل‌کار ماشود واورا وجودی معطل فرض‌کنیم ودولت انگریزمواجبی‌که همیشه منظور اوست‌که ازین پرتوت (۱) باورسد دیگرنرسد.وگویا باین ملاحظه بودکه بعد از ورود ما بلندن ازقول سرکور اوزلی چنین مذکور ساخت‌که سرکوراوزلی میگوید نام اهالی ایران در نزد من میاور و ماهم نیز نزدیك بسرکوراوزلی نرفتیم. بعد از هشت ماه شنیده بودکه بنده شرحی بـاونوشته‌ام مجدداً بمیرزا جعفرمهندس گفته بودکه بدیدن سرکور اوزلی رفتم وطلب حمایتی از اونمودم که درکار اطفال ایرانی سعی‌کند جواب گفته‌که من درباره‌آنها زحمت بخود نمیدهم. وچون بنده اینمطلب راشنیدم بازنزدیك بمشارالیه نرفتم.درین اوقات چون اظهار مهربانی ازسرکوراوزلی دیده‌ایم،کرنلی دارسی ازاینمعنی متغیر است ومتمسك بمعاذیرگشته اینگونه مطالب راباو اظهارنکردم.لیکن‌گفتم سبب چه چیز است‌که اظهار بیدمـاغی میکنند.گفتند چرا مصلحت از سرکوراوزلی کردی وبمن اظهار نکردی.گفتم خواستم اوراشاهدگیرم‌که ازین پس نتوانی گله فرمود.گفت من بعدازاین‌کاری باتوندارم.گفتگوی بسیاری درمیانه‌آمد. بالاخره‌گفتم درین سه ماه و نیم‌که از مدرسه اکسفرد طلاب بولایت میروند و ومطلقاً تحصیلی درآن مدرسه نمی‌شود درنزد معلم خود مشغول بتحصیل میشوم. بعد ازاینکه طلاب داخل بمدرسه شوند بنزد شماآمده وهرچه بناگذارید قبول

۱ــ ؟

دارم. گفتند مرا باتو کاری نیست. اگرچه مطلب اورا میدانم چه چیزاست لیکن ازراه استیصال بکج داروم‌ریز بقول عوام خدا حافظی گفته مراجعت کردم. و بعد از آن بخاطرم میرسد که درین عرض سه چهار ماه اگر توانم برخی از اوضاع انگلندوولایت‌وانتظام‌ولایت‌اینجارا بطریقیکه‌درروسیه‌نوشتم‌شاید‌بدنباشد. ولیکن اوضاع اینولایت را نوشتن موقوف بشرح وبسطی است. و در صورتیکه مفصلاً شرحی‌نویسم(۱) مطلبی دستگرنمیشود. که میتواند تصورکندکه پرنس ریجنت‌که پادشاه این شهر بالفعل است، یعنی بجزتاج پادشاهی‌که برسراوست همه افعال واحکام ملوکانه او بطریق پادشاه جاری است‌کوچه (۲) دراکسفرد استریت بنیادکرده بنام نامی خود. یکنفراستاد صنعت‌کار، مرد فقیری دکانی دارد درمیانهٔ‌کوچه واقع است مدت ششماه است‌که هرچه سعی میکنندکه دکان اورا داخل بکوچه اندازند قبول نمیکند. اگرفرضاً بالفعل همه سپاه برسراو جمع شوند نمی‌توانند بجز (۳) ازدست او گیرند . و طرفه اینکه پرنس خود نمی‌تواند ذرهٔ باو ضررمالی وجانی رساند. ولایتی باین امنیت و آزادی‌که او را ولایت آزادی مینامند ودرعین آزادی بنوعی انتظام پذیرفته‌که از پادشاه الی گدای‌کوچه‌کلاً موافق نظام‌ولایتی مقید هستند وهرکدام اندکی اختلاف و وانحراف ازطریقه ونظام ولایتی نموده مورد تنبیه میشوند. نه احدی رایارای انحراف است و درعین‌آزادی بنوعی مردم صغیراً وکبیراً مقید بنظام هستندکه احدی رایارای مخالفت نیست. مگراینکه مورد تنبیه شود. دراینصورت تفصیلی لازم است. وچون تاریخ انگلند را مفصلاً خوانده وطریقه شرع وآئین ولایت داری اینولایت را خوانده‌ام و آنچه استنباط نمودم اینولایات هم مثل سایر ولایات عربستان وغیره مردمان شریره مفسد وخون ریز بوده از چهارصد سال قبل الی حال مردم روی بطریقی نموده‌اند. بالفعل این را بهترازهمه ممالك ساخته‌اند و هریك ازپادشاهان بوسیلهٔ از وسایل درصدد تربیت وترقی مردم برآمده‌اند. ودیگری بعد ازآن درانجام واتمام بنیادیکه پادشاه سابق گذارده بود. برخی ازطریقه شرع وآیین ولایتی ومشورتخانه وغیره مینویسم وبعد از

۱ــ ننویسم.

۲ــ کوچه‌ای.

۳ــ بجبر.

آن برخی‌تعریف لندن را مینویسم‌که اشخاصی‌که مطالعه‌نمایند از آن بهره یاب شوند وچون بمرور دهور این ولایت ترقی یافته بنده را لازم افتادکه بر سبیل اجمال برخی ازاول و بنیاد این مملکت را نوشته و آنچه دراینجا روی داده ازروی تاریخ انگلند مختصراً قلمی نماید.

واماجزیرهٔ برتین بزرگترین جزایر یوروب است . عرض شمالی بخط استوا ازپنجاه درجه الی پنجاه و هشت درجه ونیم است‌که طول‌آن عبارت از پانصد وپنجاه میل‌است.وعرض‌آن سیصد میل است.مساحان ترکیب این جزیره راازروی جهان نمابدون قـاعده نشان میدهند باینمعنی‌که بتدریج هرچه بسمت شمال این‌جزیره میروند‌کمتر دروسعت وعرصهٔ این‌جزیره‌کشیده‌بنظرمی‌آورند. برتین منقسم است به انگلند و اسکاتلند و ویلز. سابقاً هرکدام از این سه‌گونه علاحده (۱) بوده در سال ۱۶۰۳ عیسوی جمز ششم (۲) پادشاه انگلند ولایت انگلند واسکاتلند را متحد نموده ودرتاریخ ۱۱۲۸۶(۳) ادورد اول پـادشاه انگلند ولایت‌ویلزراملحق‌بانگلند نموده والی‌حال‌انگلندواسکاتلند وویلز متحد ودرتحت‌پادشاه انگلند میباشد. کیفیت‌اینفقره رامفصلاً قلمی‌خواهدنمود. مورخین صحیحاً خبری نداده‌اندکه آیا درچه‌وقت ابتدای سکونت‌این‌جزیره شده واصل اینطایفه‌بچه‌نوع تربیت‌یافته. مگراینکه‌هنگامیکه جولینس‌سیزاکه درایران‌اورا قیصرروم‌می‌نامندعزیمت‌تسخیراین‌جزیره‌رانموده وبعدازآن‌بتدریج‌ولایت‌مزبور ترقی‌یافته بالجمله عرض میشود پنجاه وپنجسال قبل‌ازتولدعیسوی‌جولینس‌سیزا عزیمت تسخیر این جزیره راکرده . در آنوقت مردم اینولایت خانها از نی و چوب درجنگل وصحاری ساخته تمکن نموده وگله‌گوسفند ورمه‌بسیاری داشته. نه شهری وخانه داشته ونه علم وآدابی یافته. مثل بهایم اوقاتی میگذرانیده . رخوت هم نداشته بلکه درآنوقت قاعده نبوده است‌که رخوت پوشند. بدن خود

۱ــ علیحده .

۲ــ جمز ششم پادشاه اسکاتلندکه بنام جمزاول پادشاه‌انگلستان‌براریکه سلطنت کشور اخیرتکیه زد سی و هفت ساله بود وهیکلی تقریباً مضحك داشت. «تاریخ انگلستان بقلم‌آندره موروا»

۳ـ ۱۲۸۶

را رنگ نموده که قرمز شود و موی سر آنها بحدی دراز بوده که بعقب آنها آویخته وریش خودرا تراشیده وسبل خودرا گذارده. اسلحهٔ آنهاشمشیروسپر و زلق بوده ودرنهایت بی رحمی و بی مروتی همیشه در صدد جدال و منازعه با یکدیگر بوده وبسبب نفاق وناخوشی باهم، هم قیصرروم دست برآنها یافته‌آنها رامسخر نموده طریقه تسخیراینولا اینکه قیصرروم بعد ازتسخیرفرانسه اطلاع از پریشانی این جزیره بهم رسانیده عزیمت اینولا را نموده از فرانسه وارد بانگلندگردیده و ازطرف اهالی انگلند بمقاومه و مجادله او قیام نموده لیکن بعلت بی‌نظامی وعدم استقامت مغلوب‌نموده لیکن سپاه قیصرچندان توقف درجزیره مزبور نه نموده (۱) مراجعت بفرانسه‌کرده درسال دیگرنیز سپاهی عظیم برسراین‌آورده و چند دفعه مجادله فیمابین سپاه قیصر و اهالی آنولایت واقع و بالاخره جزیره مزبوررا مسخر وحاکمی برسرآنها تعین (۲) کرده و چون مذهب همه این جزیره بت پرست بلکه بیدین بوده شصت سال‌بعد ازفوت حضرت عیسی مذهب عیسوی درآن جزیره شیوع یافته و همه بتدریج بمذهب مذبور داخل شده و هرکدام از بزرگـان روم کردی از انگلند گرفته بعلاوه حاکمی ازخود برسرجزیره مزبور گذارده مدتها درتحت روم بوده الی تاریخ ۴۳۶عیسوی چون اغتشاشی دردولت روم بهمرسیده ودولت روم جزیره مزبور را بدست خود انگریزی گذارده وخود بـروم‌کشته (۳) در سال ۴۴۹ عیسوی واریکترن پادشاه جزیره انگلند منازعه وجدالی باپادشاه اسکاتلند داشته و از تعدی او بجان رسیده استمداد از دولت سکسان نموده و دولت سکسان سپاهی معدود درتحت هارسه ودونفرار جنرالان سکسانیه بانگلند فرستاده که بحمایت انگریزی‌کوشند و چون جنرالان مزبور وارد بانگلند شده ولایت مزبور راپر محصول بنظرآورده بجای اینکه دست تصرف غیر را کوتاه کنند خود دندان طمعی بولایت مزبورفروکرده درصدد تصرف جزیره مزبور برآمده واز سویی اهالی اینولااطلاع ازمکنون‌ضمیرآنهایافته بنارابناخوشی باآنهاگذارده‌لیکن برخی از ولایت انگلند را بحیطهٔ تصرف در آورده و نزاع فیمابین آنها باقی

۱ــ ننموده

۲ــ تعیین

۳ــ برگشته ؟

مانده. ارثر (۱) پادشاه انگلند دوازده دفعه سپاه بر سرسکسانیه کشیده و هر دفعه آنها را شکست داده لیکن بتواتر سپاه سکسانیه ازولایت آنها با نگلند آمده چنانچه درسال ۶۸۵ عیسوی بکلی سپاه انگریز مغلوب و بعضی بیعت و اقرار بحکومت سکسانیه کرده و برخی بسمت ویلز فرار نموده و بعد از آن طایفهٔ سکسانیه ولایت مزبوررا منقسم بهفت قسم کرده هرقسمی را در تحت یکنفر از بزرگان سکسانیه گذاشته همه را مسمی بهترکی نموده و چون دولت انگلند بکلی در تصرف سکسانیه افتاده و هر کدام از بزرگان هفت گانه بحکمرانی سرحدی معین مشغول بوده که در معنی جزیره مزبور ملوك الطوایف گشته.
لیکن در میانه خود سکسانیه مجادله واقع هر کدام در پی تخریب دیگری برآمده وبمنازعه یکدیگر برخواسته مدتها نزاع درمیانه آنها برپا بوده بالاخره بتاریخ ۸۲۷ عیسوی اکبرت نام یکی از بزرگان هفت گانه سکسانیه سایرین را مغلوب وخود مستقل وهمه جزیرهٔ مزبور درحیطهٔ تصرف آورده وخود را بنام پادشاهی مسمی کرده ومدت پنجسال تمام پادشاه انگلند بوده درسال ۸۳۲ عیسوی سپاهی از دنمرك مشعر برسی وپنج کشتی بانگلند آمده که جزیره مزبوررا مسخر کنند.
بعد از ورود آنها بانگلند اکبرت سپاهی جمع آوری وبرسر آنها تاخته مجادله عظیمی واقع بالاخره سپاه دنمرك را شکست داده و ازانگلند برون کرده چند دفعه دیگر نیز اراده تسخیر جزیره مزبوررا کرده بی نیل مرام مراجعت نموده درسال ۸۳۷ عیسوی اکبرت فوت شده پسر او مسمی به اثل وولف (۲) بجای پدر نشسته اول قاعده که اثل وولف گذارده که الی حال قاعدهٔ مزبوررا در همه انگلند مجری میدارند این است که محصول کل زراعت هرچه شود ده یك آن محصول متعلق بکشیشان باشد، مدتها اثل وولف در مجادله با سپاه ونیزکه که هرساله بتاراج وتاخت انگلند آمده وبتدریج ولایت انگلند را مسخر نموده الی هنگامیکه آلفرید که اورا آلفرید بزرگ میگویند که اوبکلی سپاه ونیزیرا ازانگلند بیرون کرده است لاینقطع میانه ونیزوانگریز جدال بوده چون الفرید یکی ازسلاطین بزرگ انگلند بوده بلکه سبب احیای همه انگریز گردیده و نام نیك اوهمیشه درالسنه وافواه مشهوراست لهذا لازم افتاد که برخی ازاحوال

۱ـ آرثر (آرتریوس)
۲ـ Aethelwvlf

او را قلمی نماید :

آلفریدنبیرهٔ اکبرت است. تولدآن درتاریخ۸۴۹ عیسوی واقع گردیده. درهنگام سلطنت برادرخود بکرات جنگها باسپاه ونیز کرده و اظهار دلاوری ومردانگی و شجاعت نموده و همیشه جوهرذاتی و بزرگی خودرا درهریك از جدال بعرصهٔ ظهور رسانیده تااینکه برادر او اثلیر بر که پادشاه انگلند بوده درجنگ باونیز بتاریخ ۸۷۱ عیسوی مقتول شده والفرید بجای برادر پادشاه انگلند شده سن اوبیست ودوسال بوده وچون خود را محاط بسپاه ونیز دیده مدتها درنهایت جلادت بمحاربه سپاه دشمن کوشیده بود . بالفعل بقدرحال در صدد مقاومت ومقابله برآمده بالاخره بعلت آنکه سپاه اورا ترك کرده ، در نهایت اضطرار وپریشانی لباس بزرگی وجبروت‌را بکنار گذارده ولباس محقر پوشیده درخانه یکی ازشبانان بسربرده بعداز مدتی بجزیره کوچکی ازمحال لمرست(۱) رفته‌وقلعهٔ کوچکی‌ساخته‌عیال‌واقارب(۲) خودرا باچندنفرازنوکران خود بآنجابرده مدت‌یکسال بدینمنوال درقلعهٔ مزبوربسربرده(۳) دراین‌ضمن خبری‌باومیرسدکه برخی‌ازرعایای‌اویاغی‌ازسپاه‌ونیز گردیده وسرداران‌آنهارا مقتول نموده . فوراً شرحی‌برعایای مزبورنوشته آنهارا ازحقیقت احوال خود آگاهی‌داده ومکان ومأوای خودرا بآنها نموده وآنهارا احضاربنزد خودنموده بعداز اینکه رعایای مزبور بنزد اوحاضرشده باآنها مشورت نموده‌که بچه‌نوع از درمجادله باسپاه ونیز برآمده بالاخره مصلحت دراین می‌بینندکه یکنفر جاسوس باردوی ونیزرفته خبری از اوضاع آنهاگیرد . وازآن پس‌قراری بکار دشمن‌دهند . الفرید خودرا بلباسی‌ملبس‌نموده‌که درآن عصرمطربان پوشیدند. کمانچه دردست‌گرفته داخل باردوی ونیزگردیده درهرجا ومکان بساز زدن

۱ـ ؟

۲ـ نزدیکان .

۳ـ آلفرد ناچار گردید تقریباً تنها بجزیره آتنلی‌بگریزد و درآنجا بیاری همراهان خود بساختن دژکوچکی درمردابها پرداخت نزدیك این محل درقرن هفدهم جواهرزیبائی ازمینا وطلا وبلور از زیرخاك کشف گردیدکه روی‌آن نوشته بود : Alfred mec Hehtgewyrcan (یعنی : آلفرد مرا طرح کرد)

« تاریخ انگلستان تألیف آندره موروا . »

مشغول گشته . بالاخره صوت کمانچه اومستحسن ومقبول خاص و عوام گردیده اورا بنزد پادشاه ونیز برده وپادشاه را ازساز اوخوش آمده وجهی باوداده . چند روزی در اردوی آنهــا بسر برده ملاحظه اردوی واوضاع دشمن‌را نموده مراجعت بنزد یاران نموده همه را آگاهی میدهدکه سپاه مزبور شبها بعشرت میگذرانند . بغفلت‌مطلقاً هراسی ازکسی دردل آنها نیست ودرنهایت بی‌احتیاطی بلهوولعب گرفتارند. بالجمله متفقاً صلاح‌دراین‌دیده که‌درشبی یکدفعه‌برسرآنها تازند چنانچه جمعیت عظیمی برپا کرده متفق وممهد گشته‌که دریکشب مسلح و مکمل برسرآنها تاخت‌آورند . درجای معهود دریك شب یکدفعه بدون خبر برسرسپاه ونیزحمله‌ور گردیده وآنهارا شکست‌داده وقتل معقولی ازآنها نموده بعضی گریخته وبعضی اظهار اطاعت بالفرید نموده و ازآن پس‌الفرید باآنهــا شرط کرده‌که هرکدام درهریك ازولایت انگلند خواسته باشند توقف نمایند . لیکن هیچکدام مأذون نیستندکه بعداز این سپاهی از ونیز باینولایت آورند . بعداز معاهده چندقطع مخاصمه نموده لیکن سپاه ونیز بعهد خود وفــا نکرده چنانچه درسال۸۸۴ عیسوی جمعی ازسپاه ونیز بانگلندآمده وبه‌تسخیر انگلند همتی گماشته . قلعه را محاصره کرده . الفریدسپاهی جمع‌آوری کرده وباآنها جدال‌کرده‌آنهارا مغلوب وفرار (۱) نموده و اول دفعه‌که بنای ساختن کشتی جنگ شده بتوسط الفریده‌بوده . کشتیان جنگی‌ساخته . سپاهی معدود فراهم آورده وبنادر وشهرهای کنار دریا را سنگرات وقلعجات ساخته‌که محفوظ از هجوم سپاه دشمن‌ماند . وسایر شهرهای ولایتی را بندوبست نموده ازبرای هر کدام قلعه‌وبروج وسنگرساخته وشهرلندن راکه سالهادرحیطهٔ ونیزبوده ازآنها پس‌گرفته . دیوار وبروج مضبوطی برای‌آن ساخته وجمعی از اهالی ونیزکه در اینولا پریشان شده هرکدام بطرفی‌رفته جمع نموده و باهمهٔ آنهــا شروط چندکرده‌که درصورتیکه مثل‌سایر رعــایا مشغول بشغلی‌شده بعینه بطریق سایر رعــایا عمل‌نموده وآنهــا اقرار وعهدکرده‌که سردر ربقهٔ اطاعت اوگذارند . چون سپاه دنمرك لــذت سلطنت انگلندرا یافته بعداز چندسال بتسخیر فرانسه برخواسته وازآنجا دویست‌وپنجاه‌کشتی جنگی‌باسپاهی‌معدود برسرانگلندآورده درکنارکمنت‌که یکی ازبنــادر انگلند است لنگرانداخته . هشتادکشتی جنگی

۱ ـ فراری .

خودرا داخل برود تمز نموده . رود تمز ازکنار لندن می گذرد . وچون قبل
از ورود کشتیان مزبور الفرید ازهرقبیله ازقبایل متوقفین انگلند ضامنی گرفته
ویکنفر گروی باوداده و عهد کرده که هیچکدام ازآنها ملحق بسپاه ونیز نشوند
وخود باسپاهی عظیم درمیانهٔ دولشکر که یکی در رود تمـز و دیگری درکمنت
بودند منزل گزین وراه تلاقی دوسپاه مزبوررا قطع کرده دراین بین اهالی ونیز
متوقف انگلند باوجود معاهده ودادن گروی عهد خودرا شکسته داخل بکشتیان
شده ملحق بسپاه ونیـز شده وازآن پس سپاه مزبور بعـزم تسخیر قلعه اکستر
برخواسته قلعهٔ مزبور را محاصره وحول وحوش ودهات اورا تـاراج نموده .
الفرید ازطغیان آنها اطلاع یافته فوراً باسپاهی برسرطاغیان مزبور رفته قبل
از ورود او خبر میرسد که سپاه ونیز شهـر اکستر را مسخر نموده‌اند . بعداز
این که الفرید وارد باکسترشده درخارج شهر اردوی او فرودآمده شهرمزبور
را که بتصرف سپاه دنمرك بوده محاصره کرده بعلت عدم آذوقه ، قلیل وقتی سپاه
ونیز ازگرسنگی بجان رسیده یکدفعه ازشهر بیرون آمده حمله بسپاه الفریـد
کرده اگرچه جمع کثیری ازسپاه الفرید بقتل رسانید لیکن بالاخره الفرید غالب
گشته برخی از ونیـزرا مقتول وبعضی ملحق بسپاه خودبطریق فرارگردیده .
درآنوقت سپاه ونیز درایسکس توقف داشته . یکی ازجنرالان ونیزمسمی به‌لف
باجمعی کثیر در اطراف یارثمبرلند رفته ولایت مزبوررا خراب نموده واموال
آنهارا بتاراج ویغما برده وشهرچسترکه قریب بولیز است مسخرکرده یکسال
درآنجـا توقف کرده وازآن پس داخل بکشتی جنگـی شده واز رود تمزملحق
بسپاهی که درکناره تمزنزدیك بلندن توقف داشتند شده مردم را مانع ' ـ نردد
گردیده وبکرات بعـزم تسخیرلندن همت گماشته بی نیل مقصود شکست خورده
برمی‌شکنند (۱) والفرید باسپاهی درآن حوالی توقف وبجدال آنهـا مشغول
گردیده و هنگام محصول و خرمن ، الفریـد باسپاه خود در کناره محصول
توقف کرده سپاه و نیز مانع از خرابی محصول گشته والفرید بجهـة دفع
سپاه مزبور تدبیری نموده چون سپاه ونیـز مطلقـاً در رود توقف داشته یعنی
کشتیان آنهـا در رود مزبور لنگر انداخته آب رود مزبور را از چنده جـا
بریده بسمت دیگر گردانیده چنانچه رود مزبورخشك شده کشتیان آنها درگل

۱ـ برمی گشتند ؟

نشسته وازآن پس سپاه و نیز مجبوراً کشتیان خودرا گذارده فرارنموده و اهالی لندن کشتیان آنهارا گرفته برخی‌را سوزانیده وبعضی را بتصرف خود درآورده وسپاه ونیزرا بکلی منهدم وپریشان ساخته بعداز این‌وقایعات (۱) مدت سه‌سال الفرید بحکومت انگلند بدون جدال مشغول گشته دراینمدت بسا ابنیهٔ خیر و قواعد وقوانین گذارده که بالفعل همه آنها درمیانهٔ مردم جاریست و نام نیك او درالسنه وافواه مشهورخاص وعام است . بلکه مردم انگلند مثل پرستش او را می کنند. چنانکه مورخین نوشته‌اند که یکی‌ازشجاع ترین ودانا ترین وخوبترین پادشاه فرنگستان است . برخی از ابنیه وقواعدیکه اوبنـا گذارده است قلمی می‌شود : احکام شرعیه وطریقه مملکت داری که اونوشته بالفعل در دست مردم است. ومردم باآنها (۲) عمل کرده ومی کنند. وازجمله ابنیهٔ دیگراینکه بزرگ زادگان‌را ترغیب بتحصیل کرده وقاعدهٔ او اینکه اشخاص مجرمین ومقصرین را که بمعرض امتحان‌آورده دوازده نفررا منتخب نموده‌که اولاً بحقیقت تقصیراو رسیده بهرقسم آنها صلاح در تنبیه‌آن دانند قاضی‌حکم به تنبیه‌آنها نماید وآن طریقه بالفعل درمیانه مردم جاریست . اینطریقه را امتحان جوری می گویند. ودیگر اینکه ولایت انگلند منقسم بچندقسم نموده وهرقسمی‌را بسه‌پارچه تقسیم کرده وهرقسمی را درتحت یکنفرکدخدا وبزرگ گذارده کـه مجموع آنهـا درنهایت آرام بدون تعدی وبحکم احدی عمرخود را گذرانند و هرقسمی از ولایت را بتصرف یکنفر ازبزرگان داده وبجهة هرکدام نایبی قرارداده که او را ریومی گفتند وبالفعل‌آن منصب‌را شریف کونتی می‌گویندوباندك وقتی ولایت بآن حرج ومرج (۳) را انتظام معقولی داده بحدی‌که الی حال از روی نظام وقواعـد اوعمل می کنند . برخی در (۴) اعمـال و صفات آن عرض میشود : الفرید پادشاهی‌درنهایت اخلاق ودلاوری وشجاعت وبزرگ‌منشی وکوچك دلی. هرگز کسی او را متغیر ندیده و درنهایت سکونت وآرام وخوش خویی‌بوده . بادوستان بطریق مروت ومحبت‌بوده وعدل‌وانصاف اوبادوست‌ودشمن بی‌تفاوت.

۱ــ وقایع .

۲ــ بآنها .

۳ـ هرج ومرج .

۴ـ از ؛

وهرگز اوقات خودرا بی‌مصرف صرف نکرده چنانچه اوقات خودرا منقسم بسه قسم نموده قسمی خواب واستراحت وخوراك وقسمی تحصیل علوم وقسمی بانتظام امور مملکت پرداخته . وچون ساعت درآنوقت نساخته بودندکه ساعات عمراو منقسم شود شش شمع ساخته‌که هرکدام چهارساعت بسوزد وآدمها معین کرده که علی‌الدوام متوجه شموع مزبور بوده وچون هنگام وزیدن باد شمعهای مزبور بیشترسوخته سبب اختلاف ساعـات می‌شد فانوسی اختراع کرده محفوظ از باد وزیدن گردیده واز آنوقت اختراع فانوس دراینولا شده وچون هنگام پادشاهی اومردم بی‌سواد بوده باینمعنی‌که یکنفرکه زبان لاتین‌را داند درایام سلطنت او نبوده باین‌سبب مدرسه در اکسفرد بنیادکرده‌که الی حال مدارس دیگر ملحق بآن‌شده مردم درتحصیل‌مشغول هستند ومعلمین چندازسایرفرنگ باینولا آورده درصدد تربیت ارباب علوم واصناف وصنایع برآمده یکدفعه مردم انگلند را از ورطهٔ ضلالت وجهالت بعرصه فراست وآگاهی کشیده ازجملهٔ تصانیف‌آن اینکه کتاب بزرگی درقواعد وقوانین سکسانیه نوشته وکتابی دیگر درطالع عقـلا و وپادشاهان وملاحظات دیگر نوشته وکتابی دیگر دراستهزای حاکمان شرعی‌که حکم بناحق کنند ومخالفت بآنها نوشته وکتابی لاتین دیکریك نوشته . درآخر عمرخود زبورحضرت داود را ترجمه کرده وقبل‌از اتمام اوفوت‌او در رسیده. بعداز بیست‌وهشت‌سال‌حکمرانی‌با آن‌همه‌زحمت‌فوت اودررسیده بتاریخ۹۵۵ (۱) عیسوی. پنجاه سال عمرداشته . بعداز بیست و هشت سال پادشاهی با آن همه زحمات وفات یافته .

درتاریخ ۹۵۵ (۲) ادورد پسر الفرید بتخت شاهی بجای پدر نشسته . اول‌مدرسه کمبرج‌که بالفعل‌هم‌چشمی‌باکسفرد می‌کند درنهایت‌خوبی وپاکیزگی ساخته‌اند . جمعی‌کثیر ازطلاب درآن مشغول بتحصیل بوده وبالفعل می‌باشند . کیفیت‌آنرا خواهم نوشت. وبیشتر اوقات‌ادورد باطایفه ونیزمصروف بجنگ و جـدل شده وبعداز آن فوت شده در تاریخ ۹۲۵ اثلتن (۳) پسر ادورد بتخت شاهی نشسته‌شانزده سال‌پادشاهی‌کرده وبیشتراوقات‌اومصروف بجدال‌باونیز شده

۱ و ۲ـ ۹۰۰ .

۳ـ آتلستان ATHELSTAN

ازجملهٔ ابنیهٔ که اوبنیاد کرده وسبب دولت مردم شده اینکه حکمی صدور نموده وجاری کرده که هریك ازتجاران انگریزی که سه دفعه سفردریا کرده وبسایر بلاد تجارت‌کرده در دفعهٔ ثالث اورا مفتخر بمنصبی از مناصب نموده ونـام در دفتربزرگان نویسند . باینواسطه بیشتر ازتجار بنـای معامله باسایر ولایات گذارده تجارت معقولی درانگلند بناشده . از هرطرف تنخواه باینولا آورده واز اینجا بجای دیگرفرستاده ومردم درنهایت خوبی ورفاهیت روبترقی نهاده وفوت او در رسیده .

بتاریخ ۹۴۱ عیسوی اثلتن فوت شده اوسنه برادر اوبتخت نشسته نیـز علی‌الاتصال پریشان احوال ازدست تاخت‌وتاراج ونیز گشته . شش‌سال‌پادشاهی کرده دربیست‌ونه سالگی‌درمیان اوطاق‌خود اورا شخصی مسمی‌بدلی‌الف بضرب خنجر کشته وبعدازآن برادر اوبجای اونشسته .

بتاریخ ۹۴۷ عیسوی ادرد بتخت نشسته . بسن‌بیست وسه سالگی بوده و چون اهالی دنمرك که ساکن اینولایت بودند هروقت‌که هرکدام از پادشاهان فوت شده بازاری آشفته دیده بنای طغیان‌گذارده که خود حکومت انگلند را متصرف شوند وبعداز اینکه پادشاه جدیدی جمعی ازآنها را تنبیه کرده مابقی آرامی گرفته تااینکه‌پادشاه مزبورفوت شده ایضاً بنارا بهنگامه جویی‌گذارده درهنگامیکه ادرد بتخت‌آمده نیزطایفهٔ ونیز بقاعدهٔ معهود خود بنارا بغوغـا و شورش‌گذارده ادرد سپاهی عظیم فراهم آورده و درهریك از شهرهـای انگلند حاکمی‌باسپاهی معدود تعین‌کرده وقلعجات وسنگرات چنداز برای‌آنها ساخته وحکم بآنها داده‌که درهریك از بلاد انگلند که طایفهٔ مزبوره بنـای طغیان و سرکشی گذارده آنها را سیاست‌کنند . ادرد مردی بوده مقدس یعنی بنا بمذهب کثالیك یکی ازبزرگان کلیسا مسمی بدانستن درکلیسا وعظی‌کرده که کشیشان انگلند موافق مذهب‌کثالیك باید عروسی نکرده یعنی درمدت عمرمجرد وتعلق بلـذات دنیوی نداشته باشند . ادرد حکم او را کالوحی‌المنزل دانسته حکمی جاری‌کرده کـه کشیشان مزبورترك نکاح‌کرده موافق صوابدید دانستن عمل کنند . وبعدازآن دانستن رسوخی درمزاج ادرد کرده بحدیکه مدخلیت تامی درامورات ملکی‌نموده اورا خزانه‌دار خودساخته . مدت نه‌سال ادرد پادشاهی کرده وفوت شده در تاریخ ۹۵۵ ادوی برادر ادرد بتخت شاهی‌آمده . هفـده

ساله بوده . درهنگام حکومت او اوامریکه قابل تذکار باشد درتاریخ انگلند این است که دختری عموزادهٔ اومسمی به بالکیوا درنهایت صباحت وملاحت بوده ادوی را میلی‌تام بمشارالیها بهمرسیده وچون موافق مذهب کثالیك منسوبان را نباید بعقد خود درآورند دانستن ادوی را مانع ازمیلان او و ارادهٔ مناکحت بااونموده . ازسوئی‌میلان خاطراورا زورآورشده قبول قول دانستن‌را نکرده. ودر روزیکه مردم بشکرانه تاج‌گذاری او بعیش وعشرت مشغول بوده دانستن دربارگاه ادوی را ندیده ، داخل بحرم اوگشته . اورا در منزل مادر بالکیوا دیده‌گریبان اورا گرفته‌کشان‌کشان درنهایت خفت‌ببارگاه آورده ومتهم‌می کند که اراده بخلاف شرع می‌کند . روز دیگر ادوی دانستن را بمحاسبه ولایتی طلبیده که سالهاخزانه‌دارپدر اوبوده . اورادرپای حساب‌آورده وچون‌مشارالیه ازحساب عاجزشده ترك ولایت را کرده وبعدازآن ادوی عموزاده خودرا بعقد درآورده . چون درآنوقت مذهب همه انگریز کثالیك بوده ازسویی مردم را تنفرازعروسی ادوی که خلاف آنها بوده بهمرسیده واز جانبی بعلت‌اینکه دانستن را مثل‌بت ستایش می‌کرده وچون مشارالیه را اخراج بلدکرده نیزسبب تکدر آنهاگشته ارچ بیشاب‌کنتربری‌بزرگ همه‌کشیشان انگلند الکیوا زن ادوی را ازحرم اوبزورکشیده جبراً بایرلند فرستاده صورت مشارالیها را داغ کرده فقیرهٔ مظلومهٔ مذکوره بعلة اینکه زیاده ازحد میلی بادوی داشته مخفی ازمردم بلندن‌آمده ارچ بیشاب مزبور از اینمعنی اطلاع یافته جمعی از سالدات را بعقب مشارالیها فرستاده . او را دستگیر ودر نهایت بیمروتی و بیرحمی بقتل رسانیده . وازسوئی دانستن بانگلند آمده وبرادر او ادکر را بروی اوکشیده ادکر (۱) بعلت اطلاع ازفوت زن خود وزیادی غم و اندوه فوت یافته . بسا کسانیکه باین‌بدی اعتقادمردم موردسیاست گردیده اللهم احفظ . بتاریخ ۹۵۹ ادکر بتخت شاهی‌آمده ودرعهد شاهی ادکر نوعی انتظامی درانگلند یافته‌که نه احدی ازخارج ولایت‌تواند هجوم بولایت مزبورنموده ونه‌کسی درولایت تواند درصدد طغیان وبلوا گردد . چنانچه جمعی‌سپاه درولایت انگلند معین گشته‌که سپاه اسکاتلندرا مانع ازدخول وتاراج باینولایت‌نموده وکشتی جنگی‌چند بجهة محافظت دریا معین‌کرده‌که از هرسو بمحارست جزیره مزبور اجتهاد نموده

۱ ــ ادوی .

وهمیشه در دوره انگلند گردش کرده که کسی غریب را مانع ازدخول شوند . و اهالی غرباواهل صنعت صنایع چند باینولایت آورده شیوع داده وقواعد و قوانینی که بجهة مملکت مصرف داشته باین ولایت آورده. ازجملهٔ ابنیهٔ اواین که گرگ بسیاری دراین جزیره باضرار گوسفندان کوشیده بجهة دفع آنها همیشه بشکار گرگ رفته نسل آنهارا منقطع کرده وازآن پس مسموع میشودکه درویلز گرگ بسیاری است قراری میدهد که هرکس یك سر گرگ آورد فلان مبلغ را میدهند . بعداز این که چنین قاعده گذارده هرچه گرگ درآنولایت بوده مجموع را کشته چنانکه مطلقاً گرگ یافت نشده بالفعل دراین جزیره گرگ یافت نمیشود . دراین وقت فوت او دررسیده وبعدازآن پسراو ادکر (۱) بتخت نشسته .

بتاریخ ۹۷۱ عیسوی ادورد اول پسر ادکر مسمی بشاهی شده مدت چهار سال بحکومت انگلند مشغول بوده .آدم خلیق خوش خلق کم آزاری بوده . در روزی بعداز شکار بدیدن الفریدا مادرثانی خود رفته . درحوالی خانه الفرید خواهش آبی میکند نوکر الفـرید آبی آورده هنگام نوشیدن آب نوکر مزبور خنجری بهپهلوی اوزده ازجریان خون اورا غشی دست داده از اسب سرازیر کرده پای او در حلقهٔ رکاب مانده اسب دوان دوان او را هلاك کرده . گویند الفرید نوکرخود را اغوی کشتن پادشاه کرده بودکه پسرخود مشارالیها بجای اوبتخت نشیند .

بتـاریخ ۹۷۵ ایثلربر برادر او بتخت آمـده و چون مشارالیه مردی ضعیف العقل وبیقابلیت بوده دولت ونیزسپاهی برسر انگلند آورده سپاه مزبور درتحت سوین بزرگ بوده و ازجانب انگلند دوك مرشا بجنگ آنهـا رفته سپاه اوبااوشکست خورده . مدتها انگریزسعی دراخراج ونیز کرده وسعی آنها باطل روز بروز قوت ونیـز زیادشده بالاخره دولت ونیزهمه انگلندرا بحیطهٔ تصرف درآورده چنانچه ازقرار تاریخ انگلند سوین مزبور بتخت آمده بتاریخ ۱۰۱۳ عیسوی سوین پادشاه دنمرك در انگلند ادعای شاهی کرده . جزیره مزبور را بتصرف خود درآورده مدت یکماه ونیم ازآن پس سوین مزبور وفـات یافته و وبزرگان انگلند شرحی بایثلربر نوشته اورا استدعا نموده که مراجعت بانگلند کرده . بعداز مراجعت بنای بیتدبیری وجهالت گذارده چنانچه مردم ازمکاید

---

۱ ـ ادورد .

ظلم او بجان رسیده بتاریخ ۱۰۱۶ عیسوی کنوت پسر سوین پادشاه دنمرك باسپاهی عظیم بانگلند آمده وایثلربر فوت نموده . مدت سی و پنجسال پادشاهی بی مسمی بوده . وبعدازآن ادمند پسر بزرگ ایثلر به تخت شاهی آمده . مردی شجاع و دلیر وقوی هیکل بوده . او را آهن پهلو مینامند . سابقاً دولت انگریز طالب این شده که اورا بحکومت انگلند قراردهند لیکن وقتی که او بتخت آمده استعداد وتوانائی دولت ونیز را نتوانسته که از انگلند قراردهند لیکن وقتی که او بتخت آمده استعداد وتوانائی دولت ونیز را نتوانسته که ازانگلند بیرون کند وعلی الدوام درمجادله مشغول بوده بالاخره دولت ونیز وبزرگان دولت انگریز هرطرف از جدال آنها به تنگ آمده بنای مصالحه باا وگذارده باین نهج که برخی از ولایت انگلند متعلق بادمند بوده وبعضی بسپاه ونیز . باینمعنی که ولایات شمالی متعلق بادمند وسمت جنوبی متعلق به کنوت باشد . بعدازطی این مصالحه بفاصلهٔ یکماه ادمند باکسفر درفته وجمعی اورا مقتول نموده . دوپسر ودودختر ازاو باقیمانده یکی ازدختران ادمند جمز اول پادشاه انگلند تولد واز نسل اوجارج ثالث پادشاه هذه العصر تولد شده .

بتاریخ ۱۰۳۰ عیسوی اکنوت پادشاه انگلند شده . دوپسر از ادمند باقی مانده هردورا بدنمرك فرستاده ببهانهٔ اینکه آنهارا تربیت کنند ودرمخفی حکمی برعایا وامینان خود فرستاده که آنهارا بقتل رسانند . لیکن دولت دنمرك آنها را بهنگری درنزد پادشاه هنگری فرستاده که درآنجا آنهـا را تربیت کنند . مردم انگلندرا ازاوخوش ویاراضی ازونموده برخی را که گمان خیانت ازآنها میرفت بوسیله (۱) مقتول ساخته وزن ایثلربر را بمناکحت خود درآورده که مردم را مایل بخود کند . ونیزشرط کرده که بعدازفوت او اطفالی که از زن ایثلربر باقی مانده بتخت سلطنت نشاند . ودرمدت عمرخود فتوحات چندنموده ودرآخرعمر درنهایت تقدس وتقوی بقاعده دین مسیحی عمری بسر برده خیرات ومبرات بنزد کشیشان وکلیساها فرستاده روزی بعضی ازمزاح گویان بارگاه او برسبیل تعارف ورسوم دنیـا بنای خوش مزاجی وچاپلوسی بااوگذارده او را مخاطب خداوند بحروبر نموده . درحالت اینمعنی را نه پسندیده بلکه استهـزا دانسته فوراً درکنار دریا رفته کرسی خودرا گذارده و نشسته . هنگامیکه آب

---

۱ ـ بوسیله‌ای .

دریا روی بجزیره نموده فریادی مهیبانه بدریا زده باین سیاق که :

درآنجاکه من پادشاه دریا وصحراهستم توکه آب دریاهستی باید ایستاده نزدیك بکرسی من نیامده وپای خداوند خودرا ترنکنی . حضاررا بخاطررسیده که اورا خبط دماغ بهمرسیده بعداز اینکه آب دریا نزدیك باوآمده و قدمهای اورا ترکرده روی خودرا بمزاح گویان کرده میگوید مرا سزاواری پادشاهی دریا وصحرا نیست . آنکه خداوند دریا و صحراست وقدرت کامله اوآب دریا را درحرکت می‌آورد سزاوار استکه پادشاه باشد . بعدازآن گویند احدی مزاح گویی اورا نکرده . مدرت هفت‌سال حکمرانی انگلند را کرده وبعداز آن فوت اودر رسیده . سه‌پسر از اومانده ، سوین وهررالد وهردی . کنوت مملکت ناروی را بسوین واگذارده ودنمرك را بهردی‌کنوت و مملکت انگلند را بهررالد واگذارده .

بتاریخ ۱۵۳۷ (۱) عیسوی هررالد بتخت انگلند نشسته معزی‌الیه مرد ظالم وبددل وبدرفتار وبیرحم بوده . فوت او دررسیده وبرادر او هردی‌کنوت بحکومت انگلند آمده واحدی مانع اونشده لیکن‌چندان زیست نکرده .

بتاریخ ۱۵۴۱ (۲) عیسوی‌فوت او دررسیده . چون وارثی از اوبعرصه وجود نبوده مجدداً مردم انگلند خواهش پادشاهان‌قدیم خودکه ازسلسله جلیله سکسانیه بوده‌اند نموده کـه یکی ازآنها بتخت انگلند آمده حکومت کند . ادورد خلف ایثلرید را که درنارمندی توقف داشته طلبیده او را بتخت انگلند نشانیده وچون‌منازعه فیمابین‌یکی ازبزرگان انگلند مسمی بارل‌گاردن وادورد پیدا شده بزرگان انگلند بجهة رفع نزاع دختر ارل‌گاردن را بمناکحه او درآورده منازعه آنها بمصالحه انجامیده ولیکن چندان موافقتی فیمابین ادورد ودختر مزبور پیدا نشده چنانکه مجدداً سبب‌نزاع فیمابین ارل مزبور وادورد شده . سپاهی معدود برسر ادورد آورده وجدال باونموده وادورد اورا شکست داده وفرارنموده بفرانسه‌رفته مجدداً سپاهی برسرانگلند کشیده وادورد مصلحتاً بااو مصالحه کرده . بعداز چندی فوت او در رسیده پسر او مسمی بگاردین هررالد بجای پدرخود آمده . زیاده ازپدرحرص مال‌دنیا وطمع ریاست داشته

۱ـ ۱۰۳۷

۲ـ ۱۰۴۱

وچون جوانی باستعداد (۱) وقابلیتی بوده ، ادورد از او متوهم گشته‌که بعداز فوت اوشاید هرالد بتخت سلطنت نشیند . قرارداد کرده که ولیعهدی از برای خود تعیین کند. بنا براین بعقب برادرزاده خود ادورد که درهنگری توقف‌داشت جمعی‌را فرستاده . ادورد اولاد اورا ازهنگری با نگلند آورده لکین بعدازچند روزی فوت او دررسیده ودل پادشاه ازینمعنی شکسته و بملاحظه اینکه ادکر - ایثلدبر برادر زاده اوقابل حکومت نبوده و از جانبی هرالد درمقابل بوده ناچار شده شرحی بولیم دوك نارمندی نوشته - معزی الیه از منسوبان اوبوده که ازنارمندی با نگلند آمده وباصرار بلیغ اورا طلبیده لیکن مطلقاً مکنونات ضمیرخود را باحدی اظهارنکرده حتی وزیر او اطلاع نداشته که ازبرای چه مطلب ولیم‌را احضار کرده است . ودرین بین‌هرالد مردم انگلند را بکلی‌مایل خودکرده وباهمه ساخت‌کرده که بعدازفوت ادورد خودرا پادشاه انگلند سازد ولیکن ازآمدن ولیم دوك نارمندی وسبب احضار اومطلق اطلاعی‌نداشته وچون دونفر ازمنسوبان هرالد درنزد دوك‌بگرو مانده هرالد اولاً سعی درآوردن آنها نموده وخود بنارمندی رفته . دوك نارمند ازمکنون ضمیر هرالد اطلاع نداشته درنهایت احترام وعزت باو (۲) رفتار کرده . بعداز چند روزی ولیم باو اظهارمیکندکه اراده ادورد این است‌که بعداز او مرا بتخت سلطنت نشاند هرالد علی‌الظاهر اظهاربشاشت وخوشنودی‌کرده وازآن‌پس‌ولیم طالب‌حمایت وکمك ازهرالد شده و مشارالیه معاهده می‌کند که منتهای خدمتگذاری (۳) را باوکرده وقسم یادکرده که درهرحال در خدمتگذاری ولیم‌کوشد . و ازآن پس ازآنجا خروج‌کرده وبعدازچندی فوت ادورد رسیده .

بتاریخ ۱۰۶۶ عیسوی هرالد بتخت پادشاهی نشسته . اگرچه مطلقاً حقی بولایت انگلند نداشته لیکن‌ارچ بیشاپ یارك تاج شاهی برسراوگذارده. مدت قلیل از اینمقدمه گذشته که سپاهی‌عظیم درسیصد وپنجاه‌کشتی جنگی از دنمرك بتاراج انگلند آمده وهرالد سپاهی معدود بمقاومت سپاه مزبورآورده تلاقی فیمابین واقع وبعداز مجادله شکست معقولی بسپاه دنمرك داده وآنها را

۱- بااستعداد .

۲- بااو .

۳- خدمتگزاری .

از انگلند بیرون کرده ودر این بین ولیم دوك نارمندی باشش هزارسپاه جنگی بتسخیرانگلند برخواسته ووارد بانگلند شده وازسویی هررالد اطلاع ازعزیمت ولیم یافته سپاهی بمقاومت او فراهم آورده کـه بممانعت ولیم کوشد . اگر چه کارث برادر او اورا مبالغه درترك جـدال نموده قبول نکرده ونصایح او مفید نیفتاد . درحوالی سلیکس بمقابله ومجادله باولیم کوشیده مقاتله عظیمی فیما بین روی داده وازهرطرف جمع کثیری کشته شده بالاخره ولیم غالب آمده وشکست معقولی بسپاه انگریز داده و هررالـد و برادر اورا مقتول ساخته . درآنوقت انگلند منتقل بولیم نارمندی گردیده (۱) ومجبوراً اهالی انگریز مطیع ومنقاد ولیم گردیده اورا ولیم کانکورا میگویند یعنی غالب . لیکن ولیم اول وهله کاری که کرده این بوده که اشخاصی که بمتابعت هررالد بمقاتله او قیام نموده بودند املاك آنهارا متصرف گردیده(۲) وبمتابعین رکابی خود بخشیده وخدمات ولایتی و امورات سلطنت رامفوض باهالی نارمند نموده وهیچکدام از اهالی انگریزرا مأمور بخدمتی ننموده وباین سبب اکثری ازمردم ازاینمعنی آزرده خاطر گشته ازرفتار وکردار ولیم متنفر گشته وقلعهٔ لندن وسایر سنگرات دیگر اینولایت راخراب کرده یعنی کمترجایی که میتوانستندمحصور ومحصون کنند باقی گذارده وسپاه نارمندی رکابی خودرا متفرق بولایت انگلند نموده. در هرجا که گمان طغیان ازاهالی آنجا میرفت جمعی ازسپاه خودرا درآنجا فرستـاده که تمکن نمایند وبعد ازآن از برای چندمدتی بجهة سرکشی بولایت خود بنارمندی برگشته واودو (۳) برادر خودرا جای نشیمن خود در انگلند نموده و مادام غیبت اواز هرگوشه وکناراهالی انگلند بنای شکایت واظهار نارضامندی نموده وهرقومی بنای یاغی گری وطغیان نموده ومخفیاً اهالی انگریز قراری داده که

۱ـ درسال ۱۰۸۵ ویلیام فاتح در «گلوستر» تاج برسرنهاد .

۲ـ ابتداخائنین را ازاملاکشان محروم ساخت ـ خائنین کسانی بودند که برای هارولد جنگیده بودند .

«تاریخ انگلستان ـ آندره موروا»

۳ـ ادو Odo یکی از دوبرادر ناتنی ویلیام بود که پس از فتح انگلستان ۴۳۹ پارچه زمین سهم برد . برادر دیگرویلیام ، رابرت مورتین نام داشت که سهم او از زمینهای تقسیم شده ۷۹۵ پارچه بوده است .

یکدفعه از کمین جسته همه اهالی نارمندرا بکشند . وبنای آنها اینکه در روز اول پرهیزکثالیك که روزیست مجموع مسیحیان بدون اسلحه بکلیسا میروند، درآنروز مجموع‌را مقتول کنند وازاینمعنی جواسیس چند ولیم‌را خبردارکرده معزی الیه باکمال تعجیل بانگلندآمده قبل‌ازوقت طغیان‌وارد بلندن‌شد ومردم عزیمت خودرا فسخ‌کرده وبعداز آن ولیم اهالی انگریزرا خاین ودشمن خود شمرده وسبب (۱) اعتقاد او از مردم انگلند شده وعزم خودرا جزم کرده که منتهای بدرفتاری را بااهالی انگریز کند. اولاً خراج شاهی‌را دومقابل‌کرده واینمعنی مورث ناخوشی مردم شده اظهار طغیانی کرده لیکن بعلت عدم قوت مستدعی‌بخشش وعفو گشته. بسیاری ازمردم ازتعدی‌او روبفرار نموده بولایات بعیده وغریبه رفته ازآنجمله جمعی از شاهزاده وبزرگان در اسکاتلند رفته و مالکم پادشاه اسکاتلند آنهارا متکفل ومهمانداری کرده وچون طایفه انگریز علی‌الظاهر بمقابله سپاه نارمندی نتوانسته‌که تاب آرند . در جنگلها و دهات مخفی شده هرکدام از اهالی نارمندی را دیده مقتول ساخته بدون اینکه قاتل رابشناسند وچون افیسران نارمندی جان خودرا درمعرض هلاك‌دیده استدعای رخصت ومراجعت بنارمندی‌گشته. محال نار ثمبرلندکلاً طغیانی‌کرده. محال مزبور الی حال‌آباد نشده واموال بزرگان ونجبا بتاراج رفته وباین‌سبب نجبا وخانه‌دان قدیم بفقر وفناگرفتارگردیده بسا خاندان دربدر گردیده و خارج از عزت وآبرو ودولت‌گشته . بزرگان رو بضعف نهاده بالاخره در آخر عمر خود ولیم‌را میل اینکه ولیعهدی بجای‌خود گذارده‌که وارث سلطنت اوگردد. چهارپسر داشته وچند دختر نیز داشته . رابرت ازپدر خود خواهش حکومت نارمندی را نموده پدر او جواب میدهدکه اگرچه من طالب این بوده‌ام که ترا ولیعهدکنم لیکن‌شرط نکرده‌ام قبل‌از رفتن بخواب جامه از بر بیرون‌کنم. باینمعنی که‌مادام حیات‌خود حکومت متعلق‌بخود من‌است. ازین‌جواب رابرت پسراو از اینمعنی بیدماغ شده دراین بین‌حسد ونزاعی فیمابین پسران او روی داده‌هرچه‌ولیم‌سعی‌درمصالحه‌ومیانجی‌گری‌آنهاکرده‌چاره‌نبخشیده‌ونزاع‌فیمابین آنها برقرار بوده . بتاریخ ۱۰۷۶ عیسوی رابرت پسرولیم باجمعی ازرفقای

۱ــ سلب .

خود ازانگلند بعزم تسخیر قلعهٔ مروین پای‌تخت نارویج (۱) بیرون‌رفته حاکم قلعهٔ مزبور اورا مانع ازدخول بآنجاگشته. مدت پنجسال منازعه فیمابین پدر وپسر روی داده بالاخره جمعی از اهالی نارمندی رابطرف خود مایل کرده و ازآن‌پس‌ولیم سپاهی‌عظیم ازانگریزی فراهم‌آورده وبنارمندی رفته سپاه‌رابرت را شکستی داده . در حوالی قلعهٔ‌کریدای تلاقی ولیم بارابرت واقـع وهردو صورت‌بندی داشته یکدیگررا نشناخته حمله بیکدیگر نموده درآنوقت رابرت بضرب شمشیر پدر خودرا ازاسب فرود آورده. ولیم بنعره استمداد ازسپاه‌خود جسته رابرت‌صدای پدررا شناخته شرمنده ومنفعل ازاسب بزیرآمده دست‌وپای پدررا بوسیده استدعای عفو تقصیرات ازاو نمود، وفوراً قسم یادکرده که مادام حیات سرازربقه اطاعت اوبدر نخواهدبرد. هردو مراجعت باردوی خودنموده ازآن پس بانگلند برگشته واوقات بانتظام‌امور انگلند مصروف‌کرده بالجمله ارض انگلند را از رعایا گرفته و ناحق باهالی نارمندی داده و بقدر یکهزار وچهارصدمزرع‌بزرگ ازرعایای انگریزرا خودمتصرف شده (۲) وچون‌مایل بشکارکردن بوده محال همشیررا بقدرسی‌میل‌خراب وبی‌رعیت‌کرده که‌حیوانات شکاری اودر آنجا مانند . ورعایای بیچاره‌را از اماکن خود آواره کـرده و حکمی جاری‌کرده‌که هرکس بعزم صید بشکارگاه اورود چشم اوراخواهدکند. وقرارداد کرده‌که قتل‌نفس‌را بخونبها (۳) علاج‌کنند . ولیکن ولیم دراینمدت دولت عظیمی فراهم آورده دستگاهی ملوکانه درنهایت عظمت بجههٔ‌خود چیده. برادر او ادرد بیشاب‌میسو بادولت فراوان‌عازم ایتالیا بوده هنگام خروج‌اواز انگلند اطلاع یافته اورا مانع ازرفتن نموده واورا گرفته بنارمندی فرستاده محبوس ساخته واموال اورا ضبط نموده وچون ازاهالی‌کلیسا بوده پوپ که‌همه بزرگ (۴) کلیسیاهای فرنگستان بلکه نایب حضرت عیسی‌است هرچه سعی‌در

۱ـ نروژ .

۲ـ ویلیام ۱۴۲۲ پارچه ازآبادیهائی‌که «قانوناً» بلاصاحب مانده بودبرای خود نگاه داشت واز اینراه دارای‌قدرت نظامی‌بیرقیب وثروت بیکران گردید. «تاریخ انگلستان ـ آندره مورو‌ا» .

۳ـ ؟

۴ـ بزرگ همه .

استخلاص او نموده چاره نبخشیده بعدازچندی یکی ازولایات متعلقه باومسمی بمین ازمحال فرانسه یاغی شده وازانگلند سپاهی برسرآنها برده که اهالی‌مین راتنبیه‌کند وچون مغوی (۱) یاغیان مزبوررا پادشاه فرانسه دانسته منازعه‌با او نموده وتاراج به‌بعضی ازولایات فرانسه‌آورده وچند ولایت‌او راخراب‌کرده وبرخی ازشهرهای مزبوررا آتش‌زده دراین‌بین گیرودار اسب اودرمیانه‌خاکستر گرم‌رفته پای‌او سوخته چراغ‌پاشده ودربالای‌قاش زین‌افتاده اندرون اومعیوب شده‌وناخوش‌شده مراجعت بمعسکرخودکرده وچون‌بیماری اوشدت بهمرسانیده مرض موت دراو هویدا گشته ازکردار ناهنجار خود مثل اکثر مردم اهل دنیا خجل‌گردیده. دست‌ندامت بهم‌فرسوده‌خیرات چند نموده در(۲) اموال‌بسیاری وقف‌کلیساهاکرده . اکثر بزرگان انگلندرا که بناحق محبوس‌کرده بودآزاد کرده واز زندان بیرون‌آورد بالاخره برادر خود رااز محبس بیرون آورده و ولایت نارمندی ومین‌را رابرت (۳) پسرخود واگذارده وشرحی بارچ پیشاپ کنتربری بلندن‌نوشته وخواهش‌مندگردیده‌که پسرثانی اوراولیم پادشاه‌انگلند کند . در تاریخ ۱۰۸۷ فوت‌او در رسیده . شصت‌وسه سال عمرکرده وبیست‌و یکسال پادشاهی انگلند راکرده . ازجملهٔ قواعدیکه درلندن‌گذارده بوداینکه هشت ساعت ازظهرگذشته اعم اززمستان وتابستان مجموع مردم بایست‌کلاً در رخت خواب روند. اگر درهرخانه چراغی روشن‌بوده یعنی بعداز ساعت‌هشت جریمه عظیمی میبایست دهند . حکم مزبور رابمسمی (۴) بکرفیو نموده .

بتاریخ ۱۰۸۷ ولیم‌ثانی (۵) پسرولیم کانکور (۶) که‌او راولیم سرخ‌مو مینامند بتخت انگلند آمده . اول قاعده‌که بناکرده عهدی کرده که‌با مردم در نهایت مدارا رفتارکند . لیکن فوراً بعداز استقامت واستقلال بنای‌ظلم وتعدی گذارده‌یعنی زیاده‌ازپدر خود. بتاریخ ۱۰۹۶ بنای‌جنگ عیسویان فرنگستان

۱ــ اغوا کننده ــ محرك .

۲ــ در زائد است .

۳ــ به رابرت .

۴ــ مسمی .

۵ــ ویلیام فاتح .

۶ــ ویلیام روفوس .

بامسلمانان در بیت‌المقدس شده (۱) ازهریك از قرال فرنگ جمعی عظیم بـا اسلحه جنگ به بیت‌المقدس فرستاده ازآنجمله برادر او رابرت عزیمت‌جنگ مزبوررا نموده ولایات نارمندی ومین‌را گرو درنزد ولیم گذارده ووجهی ازو گرفته (۲) بتهیهٔ اسباب جنگ مشغول و عازم گشته درآنوقت از همه انگلند سیصدهزار سپاه بجنگ‌مزبوررفته ودراین‌ضمن ولیم‌عازم‌بازدید ولایات‌نارمندی ومین ولایاتیکه بگرو او آمده‌بود رفته اتفاقاً روزی سواره بیکی از جنگلها میگذشته صیادی تیری ازقضا باهو انداخته تیرمزبور ازدرخت مزبورگذرکرده به‌پهلوی او رسیده اورا میکشد (۳) . سیزده سال پادشاهی‌کرده وسن‌او چهل سال بوده وچون رابرت برادر بزرگتر آنها درجنگ رفته بود . هنری اول بتخت آمده :

بتاریخ ۱۱۰۰ هنری اول برادر ولیم‌بتخت انگلند آمده واول دفعه که بتخت [نشست] بخیال اینکه مردم‌را مایل بخودکند وجلب قلوب آنهارا نماید که‌مبادا‌هنگام مراجعت رابرت برادر بزرگتر اورابجای‌او بتخت آرندشروع بخوش‌رفتاری وسلوك بامردم‌نموده. اول‌دفعه حکمی صدور کرده‌که قواعدیکه در هنگام سلطنت پدر وبرادر او جاری شده ورعایا از آن قواعد راضی نبوده موقوف بوده‌باشد. ازآنجمله قاعده‌کرفیو موقوف‌بوده هرکس هروقت‌میخواهد بخواب رودرفته وبیدارشود شده‌باشد وقواعدیکه ادوردثانی بنا گذارده ومردم ازآن راضی بودند جاری‌شود وراف فلمبر بیشاب درم (۴) وزیر برادراو بوده ومردم ازاو ناراضی بودند بجهة رضای رعایا اورا معزول ومحبوس ساخته . بعداز چندی رابرت ازجنگ بیت‌المقدس مراجعت وادعای جانشینی پدرخود رانموده هنری‌سپاهی فراهم آورده‌که بمنازعهٔ رابرات اقدام نماید لیکن‌مدت وقتی جنگی واقع نشده جمعی ازکشیشان کلیسیا بمصالحه قیام نموده بالاخره قرار میدهندکه رابرت مراجعت بنارمندی‌نموده وهرساله مبلغی‌معین باورسیده وهنگامیکه هرکدام ازبرادران فوت‌شده ووارثی نداشته دیگر بجای‌او برسر

۱ـ جنگهای صلیبی .
۲ـ ده هزار مارك .
۳ـ درسال ۱۱۰۰ .
۴ـ رانولف فلامبارد .

تخت انگلند آید لیکن درسال دیگر اهالی نارمندی بخدمت هنری استدعا نموده که معزی الیه بنارمندی رفته ولایت مزبوررا اجزای انگلند نموده وخود پادشاه آنها شده بعلت اینکه ازظلم وتعدی رابرت اهالی نارمندی بجان رسیده. وهنری حسب الاستدعای آنها بنارمندی رفته وبرادر خودرابرت را بانگلند آورده بیست وهشت سال محبوس کرده چنانچه در زندان فوت شده . درسال ۱۱۰۶ نارمندی اجزای انگلند شده وازآن پس امریکه طرفه گی داشته باشد رونداده مگراینکه فوت پسرهنری که مجملاً قلمی(۱) بتاریخ ۱۱۲۵ پسراو ازفرانسه عزیمت انگلندرا نموده باجمعی از بزرگ زادگان درکشتی نشسته ودردریا غرق شده جوان قصاب زاده ازمیانه کشتی نجات یافته وخبرفوت اورا بانگلند آورده کمرهنری از اینخبر شکسته ، گویند مادام حیات بعداز آن کسی اورا به تبسم ندیده . در نارمندی فوت اودر رسیده در سال ۱۱۳۰ عیسوی . شصت و هفت سال عمر وسی وپنجسال پادشاه انگلندبوده. لقب هنری را هنری فاضل مینویسند . خود درعلوم ماهر وفضیلتی داشته وسبب تربیت طلاب وبنیاد مدارس وسایرابنیه گشته .

بتاریخ ۱۱۳۰ متلدا (۲) دختر هنری بتخت انگلند نشسته لیکن اندك وقتی بعداز آن یکی از بزرگان طالب گرفتن تخت واخراج مشارالیها شده و فیمابین آنها نزاعی رو داده استیون (۳) نام معزی الیه بوده . چون او دختر زاده ولیم اول بوده خیال نموده بلکه مدعی مطلق گشته که وارث ملك اوست. برادر او بیشاب ونچستر بوده وبحمایت او برخواسته و تـاج شاهی برسر او گذارده لیکن کمتراز بزرگان مایل بپادشاهی او بوده واز برای اینکه تواند استقلالی یابد عهدهای بخشش ومراحم به بزرگان نموده اولاً اذن به بزرگان داده که در شکارگاه اورفته شکار کنند وخراج ولایتی را تخفیفی داده وازسویی متلدا سپاهی فراهم آورده بمجادله او برخواسته وبرادر متلدا بحمایت اوقیام نموده واز جانبی استیون بجهة ترغیب بزرگان وجلب قلوب آنها اذن بآنها داده که هرکدام قلعجات و سنگرات بسیاری از برای خود سازند . وهرکدام

۱ـ قلمی میشود .

۲ـ ماتیلدا بیوهٔ هانری پنجم امپراتورآلمان .

۳ـ استفن بلوآ Stephen of blois .

قلعجات از برای خود ساخته وسپاهی معدود بگرد خود جمع کرده . گویند
هزار ویکصد قلعه درآنوقت ساخته ودرمعنی انگلند ملوك الطوایف شده ودرهر
سرحدی یکنفر امیر طبل یاغی گری زده . سکهٔ شاهی از رواج افتاده و مردم
کلاً مضطروپریشان وحیران‌شده حرج ومرج غریبی دست داده. بتاریخ ۱۱۳۷
ارل کلا بهستر برسرطغیان ویاغی گری برآمده وسپاهی معدود فراهم آورده و
سال دیگر داود پادشاه اسکاتلند بحمایت متلدا کوشیده باسپاهی عظیم بانگلند
آمده تاخت وتاراجی کرده لیکن استیون سپاهی بمقاومت آنها فرستاده آنها
را شکست‌داده وچون استیون بزرگان انگلندرا مطلق العنان محصون‌درقلعجات
خوددیده سعی‌دربن نموده‌که قلعه‌جات آنهارا منهدم‌نموده وایضاً آنهاازاستیون
بری وناراضی شده وبمخالفت اوبرخواسته وضمناً طالب مراجعت متلدا بانگلند
شده . بتاریخ ۱۱۳۹ متلدا بارابرت ارل کلابهستربانگلندآمده. اگرچه‌اولاً
زیاده از یکصدو هشتاد سواره بهمراه نداشته لکن بتدریج مردم بگرد مشار_
الیها جمع‌آوری نموده وبزرگان ولایتی درقلعجات خودنشسته هرکدام‌بتاراج
دیگری قیام‌نموده‌اموال یکدیگرزا بیغما برده ودزدان وقطاع‌الطریق سرراهها
رابسته‌دهات وبلوکات‌خراب وویران‌شده وزمین وزراعت لمیزرع مانده‌وقحطی
درانگلند پیدا شده دراین بین‌ارل کلابهتر درحوالی کنکنشیر بمجادله استیون
قیام نموده وازطرفین قتل ونهب روی داده بالاخره‌سپاه استیون شکست خورده
خود به‌تنهایی بجدال مشغول بوده تااینکه شمشیراو شکسته او را زنده دستگیر
کرده به‌قلعه کلاسیستر (۱) باغل وزنجیر فرستاده بعداز ماهی تاج‌شاهی برسر
متلداگذارده وچون‌متلدا بزرگان‌ولایت‌را مطلق‌العنان‌ومحصون درقلعهای (۲)
خوددیده سعی دراین میکندکه تخفیف درقوت آنها داده وازاینمعنی بسیار از
بزرگان برسر یاغی گری قیام نموده وطغیان‌کرده وشرحی باهالی لندن‌نوشته
که ساکنین لندن بلوای عامی برسر متلدا کرده مشارالیها را دستگیرکنند . و
از سویی بیشاپ ونچستر برادر استیون جمعی برپاکرده طغیانی نموده. متلدا
راخوف غالب واز لندن فرار نموده بقلعه ونچستر رفته و مردم قلعهٔ مزبور را
محاصره‌کرده وبعلة قلت آذوقه وقحطی متلدا از قلعهٔ مزبور گریخته و برادر

---

۱ ـ ؟

۲ ـ قلعه‌های .

مشارالیهاکه ارل کلاسیستر (۱) بوده‌دستگیرشده واورا بجای استیون درمجلس گذارده واستیون را مجدداً برسر تخت آوردند . متلدابشهر آکسفرد گریخته وسپاهی فراهم‌آورده وایضاً‌مجادله بااستیون‌نموده بالاخره متلداازراه اضطرار فرار بفرانسه نموده .

بتاریخ ۱۱۰۱ هنری پسر متلدا بانگلند آمده ادعای‌ارث مادر خودرا کرده بعلت اینکه متلدا وارث حقی ملکی بوده وازسویی استیون سپاهی فراهم آورده بمقابله اوقیام نمودة بزرگان انگلند بمیانجی برخواسته قرار میدهند که‌بعد ازفوت استیون هنری بتخت انگلند نزول کند وهنری مراجعت بمسکن خود نموده . سالی پس‌از آن استیون فوت شده .

بتاریخ ۱۱۰۴ هنری ثانی پسرمتلدابتخت انگلندآمده و اهالی انگریز اورا درنهایت احترام بتخت آوردم .فوراً حکمی میدهدکه قلعجات انگلندکه سبب حصونت ومورث طغیان بزرگان انگلندگردیده خراب‌کنند . مگراینکه چند قلعهٔ مضبوطی گذارند کـه بـرای روز بد و نیك بکار پادشاه آیـد . وچون سابقاً قاعده این بودکه هریك از بزرگان در هریك از بلادکه توقف و ساکن‌بوده رعایای‌آنحدود مطلقاً رعیت وفرمان بردار واسیربزرگان‌بوده این قاعده را بکلی موقوف نموده و حکمی جاری کرده که رعایا مطلق از او (۲) بوده چنانچه الی‌حال‌این‌قاعده درآنولا جاریست. ونیزحکمی داده‌که اعزه و نجبای ولایت راموافق استعداد وقابلیت‌آنها بخدمات ولایتی مرجوع دارند نه بعلت طایفهٔ‌آنها. وچون سابقاً هرفرقه ازمردم برتری ازسایر ناس داشته یکی بزرگان وامراکه هریك درمحال خود خداوند آنسرحد بوده وهمه مردم سر درربقه اطاعت‌آنهاگذارده و سایرنجبا واعزه وفقرای‌محال مزبورکلاً درحیطهٔ تصرف اطاعت اوبوده و فرمان او بعینه مثل فرمان پادشاهی در حدود مزبور جاری بوده وفرقه دیگراهالی‌کلیسا وکشیش‌که آنها نیزتسلطی تام برسرمردم داشته لیکن‌بعدازجریان‌احکام‌اوامراوبزرگان‌بتدریج روی بتخفیف‌آورده‌یعنی قوت وقدرت‌آنها ، ولیکن درتقلیل‌کشیشان‌سعی‌کرده وبسیارامرمزبوررامشکل دیده . درآنوقت‌کشیشان ارامنه ویاکتالیك منتهای تسلطدرانگلندداشته وعوام

---

۱ ــ ؟!
۲ــ آزاد ؟

الناس بلکه خواص مردم آنها را نایب حضرت عیسی دانسته چنانچه هرفردی از افراد ناس هرروز آنچه دردل داشته بکشیشان گفته وهرکدام مرتکب گناهی که شده بنزد کشیش رفته وجهی باو داده و بخشش نامه از او گرفته در نهایت خاطرجمعی وفراغ ازخوف عذاب بعقب کارخود رفته، طمس بکت (۱) نام یکی از بزرگان کلیسیا بمنصب ارچ بیشابی که بزرگترین کشیشان انگلند از جانب پوپ منصوب شده بدوناینکه اظهار بخدمت پادشاه کند درنهایت جبروت بمنصب مزبور منصوب شده و اینمعنی فی‌الحقیقه مورث ناخوشی و غضب پادشاهی گشته و مدتی فیما بین او وپادشاه مناقشه وناخوشی پیداشده بالاخره مشارالیه بغضب وغیظ ازانگلند بیرون رفته داخل بفرانسه شده اورامنتهای عزت‌کرده وپادشاه فرانسه اظهار مرحمتی فرموده ازآنجا بایتالیا رفته وبنزد پوپ رفته. وهنری ازین سو رسولی بجانب پوپ فرستاده و پوپ مطلقاً متحمل برسول اونشده بی‌نیل‌مرام مراجعت بانگلند کرده واین معنی‌زیاده غضب پادشاه گردیده‌حکمی جاری‌کرده که هیچکس ازمردم متوسل بپوپ و ارچ بیشاب نشود و هرکس که دلالت بخیانت‌بدولت کند ویا بدون اطلاع اوبنزد پوپ رود ویاشرحی باونویسد تنبیه عظیم باو خواهدکرد . همچنین هریك از کشیشان انگریزی که خود را رامتوسل بپوپ داند مورد مؤاخذه خواهد بود. این‌خبر بپوپ رسید مورد تغیر اوگردیده بلکه عزیمت انهدام اوراکرده. ازسویی تغیر پوپ و طمس درایتالیا زلزله درارکان هنری‌انداخته چاره بجز مصالحه ندیده شرحی عذرآمیز بپوپ نوشته و مستدعی فرستادن طمس گشته واندك وقتی پس ازآن مشارالیه مراجعت بانگلندکرده بجای اینکه درنهایت‌آرام بمنزل خود رفته درنهایت جبروت و طمطراق جمع کثیری باستقبال او رفته بلوای عامی نموده با تسبیح و تهلیل و جبروت‌اوراداخل بشهر کرده. اولاً کاریکه‌که کرده‌اینکه بیشاپانیکه بااونقارداشته و درخدمت پادشاه اخلاص دارد از منصب آنها معزول‌کرده برخی را از دین عیسوی بیرون نموده و اموال‌آنها راضبط‌کرده مشارالیها را بخاطر رسیده‌که پادشاه را میل بکشتن اوست. مخفیاً درکلیسای اورفته هنگامیکه بنماز مشغول بوده اورا بقتل رسانیده. پوپ از اینمعنی اطلاع یافته وعوام الناس طغیانی و شورشی نموده. ازبرای‌آنکه مردم را مشغول بشغلی‌کند و ازفکر طمس‌آنها را

---

۱ ــ توماس بکت

بیرون آورد سپاهی جمع آوری کرده و همتی بتسخیر آیرلند گماشته. بتاریخ ۱۱۷۳ عیسوی جزیره ایرلند کلاً بتصرف او آمده وملحق با نگلند نموده واندك فراغی از منازعه پوپ و مناقشه طمس بهمرسانیده که در میانهٔ قبیله او نزاعی برخواسته. پسراوهنری را پادشاه فرانسه اغوی نموده که از پدرخود خواهش سلطنت انگلند راکندکه قبل ازفوت خود مفوض باوکند. هنری قبول اینمطلب را ننموده پسرمزبور بولایت فرانسه رفته وبزرگان انگلند بتصور اینکه هنری سبب تخفیف دربزرگی و جبروت آنها گشته خواهش داشتندکه یکی از پسران اورا بتخت آورده که مجدداً توانند جبروت وعظمت سابقه خود راتحصیل کنند. ودوپسردیگراو خواهش ولایات دیگرمتعلقه باوداشته که درنارمندآنرا صاحب شوند.وچون مأیوس ازغرض‌خود گشته بقهربفرانسه رفته لیکن‌آنهمه پریشانی و اغتشاش مطلقاًهنری‌رامضطرب نکرده برخی ازسپاه غریبه وبومی بقدر بیست و پنجهزارنفرجمعیت فراهم‌آورده مصمم ومسلح بولایت فرانسه رفته مصالحه با پادشاه فرانسه‌کرده وسرکشی بولایت خود نموده وبجههٔ هرکدام ازپسران‌خود مواجبی‌معین‌کرده ازآنجمله نیمه خراج سالیانه انگلندبه پسربزرگ اوهنری مفوض داشته و لیکن بعد از اینکه هنری بـا نگلند مراجعت نموده ایضاً مردم باغوای او قیام نموده ومنازعه فیمابین پدروفرزند انداخته درسال ۱۱۸۰ ولیم پادشاه اسکاتلند هشتاد هزارسپاه برسرانگلندآورده که‌آنولایت را خراب کند. و ازسویی هنری سپاهی انبوه بمقابله او فراهم‌آورده و مقاتله فیمابین‌آنهاواقع شده سپاه اسکاتلند رامغلوب کرده و پادشاه اسکاتلند رااسیروبزندان فرستاده مدت پنجسال از آن پس فارغ ازجدال و نزاع زندگانی کـرده . در اینمدت قواعد و قوانین چند بجههٔ استراحت و رفاهیت مردم بنیادکرده‌که بالفعل در میانهٔ مردم جاریست ومنتفع ازآن میشوند.پسربزرگ او راناخوشی تب عارض و فوت شده و پسردیگراو جفری درفرانسه فوت‌شده وپسردیگراثر(۱) نام از او باقی مانده.هنری‌آنقدرزحمات وتصدیعات بعلت بدرفتاری وناخوشی اولاد باو رسیده که مجموع را عاق کرده و دقیقه مادام حیات از آنها فارغ نگشته

۱ــ دوپسر هانری دوم بنامهای هانری و جفری قبل ازپدر وفات یافته‌اند و از جفری پسری بنام «آرثرآوبریتانی» Arthur of Brittany بجا مانده است. دو پسردیگرهانری دوم، «ریچارد» و «جان» نام داشتند.

چنانچه بناخوشی تب گرفتار و بسبب همان ناخوشی فوت او دررسیده. پنجاه و هشت سال عمر کرده وسی و پنجسال پادشاهی نموده در هنگام فوت او همه را ماتمی عظیم دست داده بعلت اینکه پادشاهی فاضل و کامل ورشید ورعیت پرورو با مروت بوده .

بتاریخ ۱۱۸۹ عیسوی ریچرد بجای هنری بتخت انگلند آمده و در روز اول حکمی صدور نموده که یهودان متوقف انگلند نزدیك باو نیامده بعلة اینکه او مردی مقدس بوده و با طایفه خلاف مذهب خود بی نهایت ناخوش بود . و شهرتی درشهر پیچیده که ریچرد حکم بقتل یهودان کرده. بسیاری از آنها را مردم شهر مقتول نموده وخانهای آنهارا سوخته بسا بیچارگان یهود را بی خانمان کرده لیکن بعضی از بزرگان شهر مردم راازاضرار یهودان مزبور مانع گردیده درین ضمن خبری از بیت المقدس بهمه فرنگستان رسیده که ایضاً اهالی مسلمانان برسر آنمکان هجوم آورده و از هر ولایتی جمعی ازسپاه عیسوی فراهم آمده که موافق قاعده آنها رفته . پادشاه فرانسه (۱) اصراری مالا کلام بریچرد نموده که بجنگ مسلمانان رود و سپاهی از انگریز وفرانسه در فرانسه اجماع کرده همه آنها یکصد هزار نفر بوده و هردو سپاه با هم متعهد و ممهد شده کـه متفقاً بجنگ رفته و از راه دریا عزیمت بیت المقدس را کرده اتفاقاً در عرض راه طوفانی آنها را گرفته قادر برفتن نبوده بکنار دریا در بندر سیسلی رفته مدت زمستان درآن نواحی بوده سال آینده اندك نزاعی فیمابین آنها واقع ولیکن بصلح انجامید و پس ازآن عازم بجور سلام (۲) گردیده. اتفاقاً بعد ازورو به بیت المقدس قلب پادشاه فرانسه را ناخوشی عارض و مراجعت بفرانسه نموده . ده هزارسپاه فرانسه ابوابجمعی خود رادرتحت ریچرد گذارده ریچرد باصلاح الدین (۳) که از بزرگان مسلمانان بوده مجادله کرده مشارالیه سیصد هزار سپاه داشته صلاح الدین راشکست داده وفتوحات بسیاری نموده ومصمم بتسخیر شهر اسکلان گشته و شهرمزبوررا تسخیر کرده وبعد ازآن به بیت المقدس رفته وچون سپاه انگریز چندان قوتی نداشته که تاب مقاومت سپاه اسلام را آورند

۱ــ فیلیپ اگوستوس .

۲ـ اورشلیم .

۳ــ صلاح الدین ایوبی .

بنا را بمصالحه گذارده و عهد نامه باصلاح الدین نوشته که صلاح‌الدین رخصت بمسیحیان دهد که هرساله بزیارت بیت‌المقدس رفته و ریچرد مراجعت بولایت خودنموده وبلباس مبدل ازراه نمسا عبورکرده ولیکن‌دوك استریا مسمی‌بلیا-پول اورا شناخته دستگیرو مقید ساخته اهالی انگریز مطلق اطلاعی ازاحوال او نداشته. اتفاقاً یکنفرمغنی فرانسه ازکنار قلعه‌که معظم‌الیه محبوس بوده گذر کرده ریچرد در محبس بنی زنی مشغول بوده بنغمه نی بیابان (۱) غم وغصه و گرفتاری خود را نموده ومغنی مزبور از برون قلعه بنوای نی بنای مکالمه را با او گذارده. بالجمله باینواسطه ازکیفیت احوال و اسم و رسم واوضاع اطلاعی بهمرسانیده و ازآن پس مغنی مزبور مراتب احوال او را بنزد قوم انگریز اظهار نموده وقوم مزبورسیصد هزارتومان بدوك مزبورداده وریچرد راخلاص کرده بانگلند فرستاده و چون از بزرگان نمسا بطلب وجه بانگلند رفته و از وضع استقبال واحترام وشادی که رعایای انگلند درآمدن ریچردکرده حیرت مالاکلام باودست داده و در مراجعت بخدمت پادشاهِ نمسا عرض کرده که اگر شمهٔ ازدوستی اهالی انگریز با پادشاه خود اطلاع داشتیم و یا از دولت آنها آگاهی میبافتیم هرآینه سه مقابل وجه مزبورازآنها میتوانستیم گرفت وپادشاه آنها را پس داد. هنگامیکه او در دست نمسا محبوس بوده برادر اوجان سعی بلیغی داشته که او را از حبس خلاص نکنند بسبب اینکه خود طالب ریاست و حکومت انگلند بوده. هنگام مراجعت ریچرد از بی‌حقوقی وبی‌وفایی برادر خود آزرده خاطر گشته کونسلی برپا کرده و او را مقصر و خاین نموده و اموال او را ضبط کرده و خود او را مغضوب نموده لیکن چندی پس از آن محبت برادری اورا برسرلطف آورده تقصیراورا عفوکرده. اتفاقاً خزانه (۲) در بلاد فرانسه که متعلق بریچرد بود پیدا شده. پادشاه فرانسه ادعا نموده که خزانه مزبور متعلق به اوست. برخی را ادعااینکه متعلق بریچرد است. ریچرد سپاهی فراهم آورده که بولایت مزبور رفته خزانه مزبور را متصرف شود. در قلعه شلوث (۳) تیری ناگهان باو رسیده او را مقتول ساخته و پس ازآن در هنگام مرگ وصیت‌کرده‌که ملك و خزاین اورا تفویض بجان برادراونموده وخود فوت گردیده. چهل ویك سال عمرداشته وده سال پادشاهی کرده و اولاد شرعی ازاو نمانده.

۱ـ بیان.
۲ـ خزانه‌ای.
۳ـ شالوس.

بتاریخ ۱۱۹۹ جان بتخت پادشاهی رسیده اول قدم برادرزادهٔ خودرا که‌پسرهنری دویم (۱) ووارث حقی مملکت انگلند بوده بدست خود اورا بقتل رسانیده وباین سبب طایفه انگریز بی‌نهایت ازاو متنفر گردیده واز سویی‌ارج بیشاپی از جانب پوپ مأمور بانگلند شده وجان او را مانع به‌تعیین خدمت و منصب مزبور گردیده. منازعه فیمابین کشیشان‌کلیسیا وپادشاه‌واقع‌شده بزرگان کلیسیا معبدها را بسته مردم‌را مانع ازنماز بوده وحکم داده که هیچکدام از مردگان را بکلیسیاها دفن نکنند. بساکسانیکه درین هنگام فوت‌شده ، نعش آنها درکوچه وبرزن بدون دفن افتاده. ازیکسو پوپ وکشیشان بمنازعه جان برخواسته واز طرفی رعایا وبزرگان انگلند ازافعال واعمال او منزجر شده. بالاخره در قلعه مانده مطلقاً بیرون ازخانهٔ خود نیامده ودراین‌بین پوپ ولایت انگلندرا بپادشاه فرانسه‌بخشیده وپادشاه فرانسه سپاهی فرانسه فراهم آورده که بتسخیرانگلندآمده. اگرچه اهالی‌انگریز ازرفتار وکردارجان‌نارضامند بوده لیکن‌غیرت‌وحمیت‌آنها بجوش‌آمده‌راضی باینمطلب نشده که‌دولت دیگری برسر ولایت‌آنها حکمرانی‌کند وآنهارا مخذول‌خودگرداند.سپاهی‌موازی‌شصت‌هزار نفرفراهم‌آورده وجان را ازقلعهٔ خود بیرون آورده وبرسرسپاه مزبور گذارده که‌بمقابله سپاه فرانسه قیام نماید . مقارن اینحال رسولی از پوپ درجزو در نزدجان پیغامی آورده‌که چنانچه اقرار باطاعت پوپ‌کند اورا من‌بعد خواهد بخشید . جان راضی بخواهش اوگشته ودرمجمع عام درمقابل مردم درحضور رسولان پوپ باین الفاظ گویا شده :

من‌که جان هستم برحمت خدا پادشاه انگلند وایرلند بوده ازبرای اینکه تقصیر من‌عفو شود وگناه من‌بخشیده گردد پادشاهی خود را بدست‌پوپ واگذارده واز این پس خودرا غلام پوپ دانسته خراج مملکتی را هرساله بنزد آقای خود میفرستم .

وهمه‌این اوقات‌که اقرار مزبور را نموده‌بود درزانو نشسته‌که در معنی منتهای ذلت مسیحیان است . وازآن پس وکلای پوپ تاج شاهی رابر سرجان گذارده ، وجوه خراج مملکتی‌راکه عبارت از هفتصد مرك از برای انگلند و سیصد مرك از برای ایرلند بوده بدست خود تسلیم وکلای پوپ نموده و آنها محض ازبرای اینکه اورا خفت دهند وجوه مزبوررا در مقابل مردم پایمـال کرده وبعداز آن بزرگان انگلند و وکلای پوپ باماکن خود برگشته . بعد از چندی بابزرگان انگلند بنارا بناخوشی گذارده و اهالی انگلند صـغیراً او کبیراً ازحرکات ناهنجار او بجان رسیده وازبیغیرتی وخواری اودرنزدوکلای

۱ ــ هنری دوم پدرجان بوده‌است .

پوپ بینهایت ازاو بیزار شده. یکدفعه طغیان برسر اوکرده باجمعیت تمام بر سرخانهٔ او رفته. قبل‌از ورودآنها جان اطلاع ازطغیان‌آنها بهم‌رسانیده وزیر خودرا بارچ بیشاپ کنتربری بنزد آنها فرستاده سبب طغیان آنهارا از آنها استفسار نموده . بزرگان در جواب او مذکور ساخته که چون پادشاه مارا از آزادی‌خود منع‌کرده، بعینه مثل‌اسرا باماسلوك میکند وقواعدیکه ازپادشاهان سلف ازبرای رفاهیت رعایاگذارده بودند بکلی موقوف داشته . اگرچه جان ازگفتگوی آنها متغیر شده وراضی بجدال باآنها زیاده از مصالحه بوده لیکن چون سپاه‌قوی برسر اوانبوه شده قبول کرده که‌آنچه موافق خاطرخواه آنها است معمول خواهم داشت ومدتی درگفتگو بوده بالاخره جان نوشته و حکمی که‌آنرا مکناچارتر (۱) مینامند یعنی‌حکم بزرگ واحکامیکه درآن نوشته‌اند برخی ازآن قواعد حال درمیانه مردم جـاریست . حکم مزبور را مهرکرده احکام چند درآن مندرج است یکی ازآن آزادی مردم است ولیکن‌چندی بعد ازآن ایضاً جان خلاف قول وفعل خود بنارا باضرار وناخوشی مردم گذارده واهالی‌انگلند ازمکاید اوبجان رسیده. جان‌سپاهی انبوه برسرخود جمع‌آوری نموده وبزرگان انگلند استمداد از پادشاه فرانسه نموده در آنحال مردم را اضطرابی مالاکلام دست داده‌که اگر جان مغلوب بسپاه فرانسه شود پـادشاه انگلند بدست حاکمی ظالم وجابر مثل فرانسه خواهد افتادکه همه قواعدآنها را موقوف خواهدکرد واگر جان غالب‌آید نیزاحوال آنها مثل‌سابق پریشان خواهد بود . در این‌بین جان درصدد تهیه وتدارك جنگ‌گردیده سپاهی‌معدود فراهم آورده وبرسبیل عبوردرکنار دریا میگذشته‌که بملاقات سپاه فرانسه‌رفته جزر ومدآب دریا زورآور شده بحدی‌که همه آذوقه واسباب جنگ و بارکش اوراآب برده وخود بهزار جرثقیل وزحمت بقلعهٔ نیوداركـ رفته‌از غم‌وغصه‌تبی عارض‌شده وفوت‌او دررسیده (۲) پنجاه ویکسال عمرکرده وهجده‌سال‌حکومت نموده دوپسر ازاو باقی مانده .

بتاریخ ۱۲۱۶ عیسوی هنری پسرجان که‌او را هنری ثالث میگویندد‌ر سن نه‌سالگی بتخت پادشاهی نشسته. افعال اوبعینه ضدپدر او بوده . مردم(۳) آرام کم‌آزار نرم‌دل وخوش اخلاقی بوده لیکن نه‌دشمن‌را ازاو خوفی دردل

۱ـ ماگناکارتا Magna Carta ـ فرمان آزادی ۱۲۱۵ م

۲ـ در ۱۹ اکتبر ۱۲۱۶ جان دراثر زیاده‌روی در خوردن هلو وشراب سیب بآغوش مرگ رفت ! ـ «تاریخ انگلستان ـ آندره موروا»

۳ ـ مرد ؟

ونه‌قادر دلاوری وجنگ بوده. بالجمله نه‌بکارجنگ رسیده ونه‌باموارت صلح. جمعی از رفقای غریب خودرا باموارت وخدمات ولایتی برقرار کرده و باین سبب حرج ومرجی در امورات ولایت روداده. بیشاپ ویچرحادی وحامی او بوده‌وچون بزرگان انگلند مدخلیت باموراتدولتی نبرده. حسد از غربابیکه مأموربخدمات مرجوعه بوده‌اند دردل آنها پیداشده وبالاخره بزرگان‌انگلند پیغام بنزد هنری فرستاده که اگر غربابیکه مدخل باموارت ملکی کرده است اخراج از خدمات مزبور نموده فبها، والا آنهارا باخود اوازانگلند اخراج خواهیم‌کرد. وچون پیغام آنها تأثیرنکرده ارل‌بستر درسرسپاهی ازانگریزی شده وهمتی گماشته که هنری را از انگلند اخراج کنند. اول وحله (۱) در حوس لارد (۲) باسلاح جنگ حاضر شده و پادشاه ازآنها استفسار نموده که سبب سلاح‌جنگ چه‌چیز است. بزرگان انگلند درنهایت ادب وخضوع جواب داده که آمده‌ایم بعرض وداد مارسیده باشی و زیاده ازین مارا مخذول نکرده وقوانینی‌که سالها جاری‌بوده ازدست ندهی. فوراً هنری اقرارکرده که بعرض آنهارسیده وآنچه خاطرخواه آنها است بعمل‌آورده ودر کارآنها سعی‌خواهد کرد و بعد از آن بیست و چهار نفر از بزرگان انگلند را منتخب کرده امورات ملکی را مفوض باآنها نموده وافیسران و کارگذارانیکه از انگریز نبوده وبرسر خدمات چند مرجوع داشته بود خارج ازخدمت مزبور نموده و ازسویی از وکلای رعایارا که‌آنها را نیت‌شیر می‌گفتند قرارداد کرده که در هرپرکنه وکیلی ازآنها از برای رتق‌وفتق امورات ولایتی تعیین‌کنند که آنها رابالفعل اجزای هوس کامن (۳) میگویند. خانه ودفتری جداگانه برای‌آنها معین کرده وادورد شاهزاده حامی آنها گشته این اول دفعه بود که پارلمنت را بنیادکرده‌اند. کیفیت پارلمنت را در موقع معین خواهد نوشت. دوعهد نامه که آنها را چرتر میگویند درینوقت نوشته و قوانین و ضوابطی چند در آنها مندرج نموده وارچ بیشاپ‌کنتربری پادشاه رابااین‌قسم قسم داده‌که‌مادام حیات ازشروطات‌چرترهای‌مزبور انحراف‌نورزیده ونیز لعنت‌بودی‌نوشته‌که‌هیچکس

۱ ـ وهله.
۲ ـ مجلس اعیان.
۳ـ مجلس عوام.

مخالفت عهد ومیثاق مزبور ننموده ودردست هر کدام از بزرگان نیمسوزی بوده که میسوخته و بعد از اتمام عهد و میثاق و شرط نامه نیمسوز های مزبور را بزمین زده که هر کس من بعد خلاف قانون مزبور عمل کند مثل نیم سوز های مزبور در جهنم بسوزد و پادشاه همه را قرارداد. لیکن باندك وقتی قسم خود را شکسته مجدداً اورا زورآورده وایضاً عهدی کرده که درست رفتار کند. وباز عهدخودراشکسته بالاخره امراوبزرگان بلوای عظیمی برپا کرده وپادشاه‌هم سپاهی فراهم آورده عاقبت‌الامر پادشاه مغلوب گشته . خود او وپسراو ادورد را گرفته محبوس ساخته و چون نزاعی فیما بین امــرا و ارل بستر واقعشده ادورد پسر پادشاه‌را خلاص نموده وجمعی بااوجمع آوری کرده وبمجادله‌ارل بستر برخواسته از جدال ارل مزبوررا مقتول ساخته و بعد ازآن پادشاه را از اندرون بیرون آورده وبعد ازآن بجنگ بیت‌المقدس که سالها درآنجامنازعه فیما بین مسلمانان ومسیحیان بوده رفته. درآنوقت فوت هنری دررسید بتاریخ۱۲۷۲سن ارل (۱) شصت و پنجسال بوده و پنجاه و شش سال پادشاهی کرده در عهد سلطنت هنری مزبور ویلز بتصرف انگریز آمده .

بتاریخ ۱۲۸۴عیسوی ادورد اول بجای پدر بتخت شاهی نشسته هنگامیکه تاج برسرمیگذاشت با بزرگان و نجبا و اهالی انگلند کلاً شرطی کرده وعهد نموده‌که مادام حیات درانتظام امور ولایت ورفاه رعیت سعی کرده که با آنها با انصاف سلوك کند وچون پرنس وحاکم ویلزمجدداً سرازربقه اطاعت انگلند بیرون‌کشیده بود ادورد سپاهی انبوه فراهم آورده برسرویلز رفته و از سویی اهالی ویلز سپاهی کشیده در خارج شهر تلاقی طرفین واقع و باندك وقتی آنها را مغلوب و پرنس آنها را مقتول نموده و ازآن پس قراردادی با آنها کرده که همیشه ویلز متعلق بانگلند باشد. اهالی ویلز در اینمعنی راضی نشده حرف آنها اینکه حاکم غریب را هرگز قبول نمیکنند هر کس را تعیین کنند باید از خود اهالی ویلز باشد علاج این واقعه را باین‌گونه نمود که زن اوکوین الیسنه (۲) بار حمل داشت بولایت ویلز مشارالیها را فرستاده ودرآنجا طفلی ازمشارالیها تولد شده و بعد ازآن حکومت ویلزرا مسمی بطفل صغیره خودکه درآنجا تولدیافته‌بود نموده. همه ویلز از اینمعنی راضی شده وولایت ویلزالی

---

۱ ــ هنری

۲ ــ الینه ــ الیسنه

حال ملحق بانگلند شده و قاعدهٔ کلی گذارده که الی حال پسر اول هر یك از پادشاهان انگلند مادامیکه پدرآنها درحیات میباشد مسمی پرنس ویلز باشند و بعد ازفوت پدر پادشاه شوند.

درسال ۱۹۴۱(۱)شروع درتسخیراسکاتلند نموده. اگرچه مادام حیات او زحمات بسیاردر تسخیر ولایت مزبور کشیده لیکن بکلی ولایت اسکاتلند را مسخرنکرده. درعهد ادورد اجزای مشورتخانه را بقاعده وقانونی که حال از آنقرارعمل میکنند فراهم آورده آنها رامسمی بپارلمنت نموده. کیفیت پارلمنت را مفصلاً خواهد نوشت. بالجمله در هریك از شهرها وکلای خود را بلندن فرستند ودر هرمحالی دونفر واز هرشهری چند نفربلندن فرستاده که درمعنی وکلای ولایت مزبور بوده و هرامریکه درولایت روی داده باطلاع وکلای آنها میباشد. از جمله چیزهایی که بجهة ادورد روی‌داده قبل ازاینکه بتخت سلطنت آید درجنگ بیت‌المقدس خنجرزهرآب‌گونی بدست اورسیده. نزدیك بهلاکت بوده. اطباء چارهٔ اورا باین نحونموده‌که یکنفرزخم او را مکیده زهر را از بدن اوبیرون‌آورند. الینه زوجهٔ اوزخم‌اورامکیده‌زهررااز بدن اوبیرون کشیده. هیچکدام ازآنها را اثرزهرناخوش نکرده وجان ادورد بسلامت مانده درعهد سلطنت ادورد چیزی‌که لایق تذکارباشد ازاو سرنزده. درآخرعمر اوبناخوشی زهیر(۲) گرفتاروفوت اودررسیده درسن شصت وهشت سالگی وسی‌وپنجسالگی پادشاهی‌او. درعهد ادورد عینك درانگلند اختراع شده وقطب نما برای مصارف دریا وراهنمایی‌کشتی درآنجا اختراع شده.

بتاریخ۱۳۰۷ادورد ثانی پسرادورد اول بتخت پادشاهی آمده بیست‌وسه سالگی بوده. مشارالیه مردی‌رقیق و بدرفتاربوده. گویندرفقای‌او اورا بدرفتار نموده‌چنانچه‌مردم ازدست بدرفتاری اوعاجزشده واونیز ازشکایت‌مردم به تنگ آمده. عاقبت الامرترك پادشاهی‌کرده سلطنت را به پسرخود ادورد ثالث مفوض داشته و بعد از آن درقلعهٔ مسمی به برگی‌کسل(۳) اورا محبوس نموده و زجر وآزاری باو نموده چنانچه آهنی سرخ در مخرج معتاد او کرده باین زجر و

۱ـ ۱۲۹۱

۲ـ اگر زحیر باشد بمعنی اسهال خونی است و اگر زهیر، لاغری زیاد پس از بیماری است.

۳ـ Berkeley Castle

بیمروتی او را هلاك ساخته . درعهد سلطنت او مدرسه ویلق پای تخت آیرلند را ساخته‌اند. مدرسه مزبور در نهایت بزرگی و خوبی است.

بتاریخ ۱۳۲۷عیسوی ادورد ثالث بتخت سلطنت‌آمده پادشاهی رزم جووجنگ دوست بوده اول سلطنت خود همتی بتسخیر اسکاتلند گماشته و بکرات جنگ وجدال باآنها نموده پادشاه اسکاتلند مسمی بداوود را محبوس‌کرده وبعد ازآن سپاهی موازی سه هزارنفر اجتماع وبرسرولایت فرانسه برده و ازطرف فرانسه‌یکصد وبیست‌هزار نفربوده. اتفاقاً ازقرار مورخین انگریزی‌فرانسه‌را شکست داده. درین جنگ چهار توپ‌آورده بودند واین‌اول دفعه‌ایست‌که توپ متداول شده وسابقاً با تیروکمان وشمشیروسایر، جدال میکردند چون دراین جنگ فتح عظیمی از برای انگریز دست داده بـود این جنگ را کرمی (۱) مینامند.وبالفعل فخر بسیاری از این جنگ میکنند.وچندی بعد از(۲) جنگ دیگر با فرانسه‌کرده و شکست معقولی بآنها داده و جان پادشاه فرانسه را دستگیر و بانگلند فرستاده. در این بین پادشاه اسکاتلند سپاهی بر سر انگلند آورده‌کوین قبیه زن پادشاه سپاهی فراهم‌آورده و مقابله باآنها نموده و بعداز تلاقی ومجادله باندك وقتی قشون اسکاتلندرا شکست‌داده وپادشاه‌آنها را اسیر و بلندن فرستاده بالجمله در عهد ادورد اکثر اوقـات بجنگ و جدال مشغول و بیشتر غالب آمده در عهد ادورد ثالث آدرکرتر که نشان بزرگان است اختراع شده و بعدازآن سایر پادشاهان انگلند هرکدام را خواهند مفتخر و منصب دهندآدرکرتر میدهند باو . پادشاه مزبور شصت و پنجسال عمرکرده و پنجاه و یك سال پادشاه بوده بهترین‌پادشاهان انگلند بوده رزم‌جو و بزم‌آرا لقب پادشاهی فرانسه باو ملقب شده وبعد ازآن هرکدام ازشاهان انگلند ملقب بلقب مزبور گردیده . پادشاه هذه‌العصر لقب مزبور راکه نامی بی‌مسمی بوده از القاب خودبیرون‌کرده . و درسن شصت و پنجساله فوت شده .

بتاریخ ۱۳۷۷ عیسوی پسرزاده هنری، ریچرد ثانی بتخت‌آمده درسن یازده سالگی بوده وقتیکه بتخت نشسته امور سلطنت مفوض بسه عموی او دوك لنکسترو دوك یارك و دوك کلاسترگردیده و مشارالیها بعد از چندی خراجی

۱ـ برق‌آسا ؟

۲ـ اززائداست.

از برای مردم گذارده که الحق کسی تحمل اورا نمی‌آورده . این است که قراری داده که هر نفری که درلندن توقف دارد و سن اوزیاده از پانزده سال است یك شاینگ باید بدهد وهنگامیکه محصل دیوان بجهة تحصیل وجه مزبوره، اتفاقاً شخص آهنگری را دختری بوده کمتر از پانزده سال . محصلان مزبوران را حرف اینکه دختراواز پانزده زیاده است بجهة امتحان دخترمزبوره بیعصمتی کرده ملاحظه جامه زیرین مشارالیها را نموده و رات تیلر (۱) پدر دختر با چکش آهنگری خود را (۲) از روی غیرت و غضب محصل مزبورا کشته فوراً بلوایی کرده . تخمیناً یکصدهزار نفر برسراوجمع‌شده درمیدانی‌وسیع‌جمع شده وحمله بقلعه‌طور آورده ودرب‌اوراشکسته ولاردچنلروارچ بیشاپ کنتر بری ولارد تری زردی و ریچرد وجمعی دیگردرآنخانه آمده که از مردم استفسار احوال آنهارانمایند.دراین بین‌لارد میار(۳)لندن بضرب دکنك خوداوراکشته‌سایرین دست بکمان برده که بجنگ مشغول شوند.(۴) ریچرد خود رابمعرکه حاضر کرده و بآوازبلند مردم باینگونه خطاب نموده‌که‌آیا میل بکشتن پادشاه خود دارید.اگرسردارشما کشته شد من اینك سردار شما هستم.هرچه خواهش شما است ازآنقرار معمول خواهم داشت و مردم را آرام و پراکنده کرده ولیکن باندك وقتی‌ایضاًمردم بلوایی‌برسراوکرده بعلت اینکه مردی بوده رفیق دوست ومردمان ارزال (۵) را ترقی داده بلکه برتراز سپاه و بزرگان ولایتی نموده همه مردم از او ناراضی بوده وعموی اودوك کلاستر سعی بلیغی در ترك رفقای ارزال اونموده بعلاوه اینکه گوش بنصیحت عموی خود نداده و در خفیه جمعی

۱ــ Wat tylor

۲ــ را زیادی است .

۳ــ میار ــ شهردار .

۴ــ سرکرده آنها «وات تایلر» که سوار براسب بود بسوی پادشاه‌وملتزمین رکاب اوآمده وقایع نگاران در باره اتفاقی که در آن لحظه روی داد اختلاف عقیده دارند.حتماًاینمرد گستاخی کرده بود و شهردار که اسلحه‌ای زیرقباداشت ناگهان از جا دررفت و ضربه‌ای برسر تایلروارد آورد و اورا نقش زمین ساخت .

« تاریخ انگلستان ــ آندره موروا»

۵ــ ارذل (پست و فرومایه)

را گماشته دوك مزبور را خفه کرده ودوك لنکستر عموی دیگر او فوت شده وپسری داشته‌درفرانسه‌توقف نموده. بعدازفوت پدراو بانگلند آمده. شصت نفر بهمراه‌داشته. بعد از اندك وقتی شصت هزار نفر شده و بنای مقاومت و مجادله با ریچرد گذارده عاقبت الامر اورا مغلوب نموده وبقلعه طور اورا محبوس ساخته ودوك مزبورکه دوك پارك باشد بتخت پادشاهی‌آمده مسمی بهنری چهارم .

بتاریخ ۱۳۹۹ هنری چهارم بتخت انگلندآمده و ریچرد را درمحال پارك فرستاده در قلعه مانده . جمعی را بعد از چندی بنزد او فرستاده او را بقتل رسانیده . سی و سه سال داشته . در این عهد خمپاره و مصارف آن در جنگ درانگلند اختراع شده و بازی‌گنجفه نیزدر اینولا متداول گشته . و نیز در این عصرزنان در یکطرف زین سوار شدند. و ازآن پس الی حال هروقت زنان سوار شده یکپا درر کاب و دیگری را در بالای گردن اسب بر گردانیده بطریق خاصی که همه مردم را از دیدن آنها خوش می‌آید . سابقاً مثل زنان ایران درهنگـام سواری هردو پای‌آنها درحلقهٔ رکاب بوده.وهنگامیکه هنری بتخت نشسته بسبب اینکـه وارث بحق ملك نبوده سبب نزاع فیمابین دو قبیله پیداشده. بسبب‌اینکه‌عموی اوازپدراو بزرگتردرسن‌بوده وارث‌ملك‌عموی‌اوبوده و بعدازفوت‌عموی اوپسرعمو که‌وارث‌ملك بوده بایست‌بتخت‌پادشاهی‌نشیند.و بسبب اینکه‌هنری‌چهارم(۱) برادرکوچکترپادشاه بوده، پسرآن برادر بزرگتر او بایست‌درتخت نشیند.و باین‌سبب‌سالها نزاعی‌فیمابین دوطایفه یکی‌هوس‌اف‌یارك‌و دیگری‌لنکستر پیداشده وهنری‌مزبورمدتی‌موردمؤاخذه وجدال گردیده‌وبلوای عظیمی‌ازاستکاتلند نموده‌برسراوجمع‌شده. لیکن‌هیچکدام‌غالب اونیامده. دراین بین شخصی مسمی بوکفیل (۲) کسیکه بانی مذهب پراتستنت‌گردیده چون در آن وقت همه مردم بمذهب کثالیك فرقه عظیمه عیسوی بوده و کفیل مزبور خواهش رواج پراتستنت‌که اندك اختلافی با کثالیك دارد بوده ، هنری او را کافرو مخترع دین دانسته. او را با جمعی دیگر زنده سوزانیده اول دفعه که در انگلندآدم را زنده سوزانیده هنری چهارم پادشاه مزبور بوده . اول دفعه منصبی‌که اورا نیت پات میگویند و هرکس را بخواهند عزتی دهند او را نیت

۱ـ پدر هنری چهارم.

۲ـ جان ویکلیف (۱۳۲۰ـ ۱۳۸۴)

میکنند در انگلند اختراع شده و بمردم داده و بعد ازآن بهمه مردم هر وقت خدمتی کنند بازاء خدمت آنها ، آنها را سرافراز بآن مذهب میکنند . هنری در عمر چهل و شش سالگی بود، سیزده سالگی پادشاهی او بناخوشی عثق (۱) مبتلا وفوت شده .

بتاریخ ۱۴۱۳ عیسوی پسر هنری مسمی بهنری پنجم بتخت پادشاهی آمده اگرچه اولاً مرد بی‌ادب و قابلیتی بوده لیکن بعد ازورود بتخت مردی با عزم ورزم در نهایت فراست وکیاست ظهور کرده . اولاً که آمده مردمان عاقل‌ترین (۲) ولایت خودرا مفوض باموروزارت نموده ورفقائیکه داشته حکم داده‌که در صورتیکه آنها رفتار وکردار ناهنجار جهالت را ترك نکنند و در نهایت ادب وحرمت بااوسلوك نکنند مطلقاً نزدیك باو نیامده باشند. وخواهش تسخیر فرانسه در دل او پیدا شده پانزده هزار سپاه جرار از ولایت خود برداشته بعزم تسخیر فرانسه داخل بآنولایت شده جمعی از سپاه او ناخوش و فوت شده نه هزار نفر سپاه کاری داشته و ازآن طرف یکصد و پنجاه نفر(۳) سپاه فرانسه بمقابل اوآمده وچون‌کثرت تعداد فرانسه لاتعدولاتحصی بود همه مغرور و خاطرجمع بفتح گشته آدم بنزد هنری فرستاده که چون ما را یقین است‌که همه شما راهلاك خواهیم‌کرد اگرچیزی بعنوان پشیمان نامه ویارشوه بمادهید بدون‌آزاروکشتن وخون ریزی شمارا گذاریم‌که مراجعت‌بولایت خود کنید . هنری جواب فرستاده که چند ساعت دیگر بشما جواب خواهم‌گفت . و از سویی سالداتهای انگریزی را برسر غیرت آورده . هم با هم (۴) شرط کرده‌که الی‌نفس‌آخرین مادامیکه جان داریم جنگ خواهیم‌کرد ودر مکانیکه مسمی با جنکتن کرت است مقاتله واقع شده تخمیناً چند زخم کاری بهنری رسیده لیکن غالب بسپاه فرانسه آمده بحدی‌که بالفعل نام اجنتگین‌کرت در میانه انگریزی مشهور است. آنچه در تاریخ مذکور افتاده زیاده از ده هزار نفر ازفرانسه مقتول گردیده وجمعی‌کثیر اسیر و منهوب‌گشته وبقدرپانصد نفر

۱ــ عشق ؟

۲ــ عاقل ترین مردمان .

۳ــ یکصد و پنجاه هزار نفر .

۴ــ همه با هم .

از انگریزی مقتول گردیده و ولایت فرانسه مغلوب بـاوگشته . دختر پادشاه فرانسه راکه مسمی بچاریس بوده بعقد خود درآورده ومعاهده فیمابین انگریز و فرانسه ثبت افتاده باینمضمون که در حال حیات چاریس ولایت فرانسه در در تصرف او بوده و بعد از فوت او ولایت فرانسه متعلق بهنری بوده باشد . بعد از چندی درفرانسه فوت او دررسیده . سی و چهار سال عمر اوبوده و ده سال سلطنت کرده و پسر نه ساله از او مانده و بجای او بتخت آمده .

بتاریخ ۱۴۲۲ عیسوی پسر هنری پنجم بتخت آمده مسمی بهنری ششم و بعلت صغر سن دوك کلاستر عموی او درانگلند نیابت اوراکرده بحکمرانی مشغول و در فرانسه دوك هرفرد حاکم ونایب او بوده . در مدت عمر هنری خواه درانگلندوخواه درخارج ولایت او همیشه باوبد گذشته ومشغول بخون جگر خوردن بوده ، در فرانسه سپاهی از انگریز ساخلو بوده و بحکم هنری ششم متوجه ولایت فرانسه بوده لیکن مدتی ازآن نگذشته که درسال ۱۴۲۹ عیسوی دختری مسمی بجون ادعای پیغمبری کرده عوام الناس بعقب اوافتاده بالاخره خود را برسر سپاه فرانسه انداخته و سپاه انگریزرا ازفرانسه دوانیده وازآن وقت اختلافی در حکومت هنری که در فرانسه داشته بهمرسیده و قدری از آن پس چون دختر مزبور را زنده سوزانده بودند بعلت اینکه بخلاف مذهب عیسی ادعای پوچ پیغمبری کرده هنری طالب حکومت فرانسه بوده و اهالی انگریز راضی بجدال و قتال وخونریزی نبوده اگر او را مانع گشته واز سویی دوك یارك مسمی بریچرد بمخاصمه برخاسته بعلة اینکه هنری از اولاد کوچکتر پادشاه سابق بوده و دوك یارك وارث حقیقی تاج شاهی بوده . بالجمله مناقشه عظیمی فیمابین دوك یارك و حوس لتکه واقع گردیده و چون مدتها این نزاع بوده بساکسانیکه از اعلی و ادنی بقتل رسیده . بالاخره دوك یارك غالب آمده و پسر خود مسمی بادورد چهارم را پادشاه انگلند نموده و هنری و پسر اورا بقتل رسانیده .

بتاریخ ۱۴۶۱ عیسوی ادورد بتخت سلطنت آمده وعلی الدوام به نزاع و جدال مشغول بوده امری رونداده که از تاریخ آن نقلی کرده خواننده را خوش آید مگر اینکه بعضی اختراعات درآن هنگام در انگلند شده که برخی از آن قلمی میشود. در سال ۱۴۴۰ در هالند اختراع چاپ زنی شده و درسال ۱۴۷۱

بانگلند صنعت مزبوررا آورده . درسال ۱۴۰۶ با سمه‌کردن تصاویر در بالای مس و نسخه‌آن در بالای کاغذ (۱) در انگلند اختراع گردیده. در سال ۱۴۸۲ کوچ چهار اسبه که مردم درتحت وفوق آن نشسته سفر میکننددرانگلند بناشده وبالفعل درنهایت خوبی ورفاهیت مردم درآن نشسته سفرمیکنند. درسال ۱۴۷۸ کیپ کود هوب که جزیره‌ایست . درآنجا آذوقه و آب کشتیانی که بهندوستان میرود در آنجا مهیا میکنند . بندر مزبور در آن سال پیدا شده و درآن سال نقشه همه دریا را بنزد پادشاه انگلند آورده امور تجارت بجهة پیدا کردن جزیره کیپ‌کوب هوب و نقشه دریا رواجی گرفته بعلت اینکه تجار در نهایت خاطر جمعی کشتی خود را بهندوستان فرستاده .

در سال ۱۴۹۱ زبان کریك که ما آنرا زبان یونان میگوییم بولایت انگلستان‌آورده وشروع‌درتحصیل‌آن کرده. درسال ۱۴۹۷ هندوستان یعنی‌از راه دریا راه آن‌را پیداکرده‌اند که در نهایت آسانی پس ازآن در تجارت با هندوستان سعی وکوشش‌کرده. شخصی ازاهالی پرتکال راه مزبورراپیدا کرده.

بتاریخ ۱۴۸۳ عیسوی ادورد پنجم پسر پادشاه سابق بجای پدر نشسته مسمی‌بادوردپنجم گشته‌لیکن‌بعدازچندی عموی‌اوریچرد ادورد وبرادرکوچکتر او دوك یارك هردو را در طورکه قلعه ایست در لندن بقتل رسانیده زیاده از ازدو ماه ادورد بتخت نه نشسته وازآن پس‌ریچرد بتخت نشسته مسمی بریچرد سیم . مشارالیه بحدی خونخوار وبی‌باك وبیمرت بوده‌که اورابلادکینگ (۲) میگویند یعنی پادشاه خونخوار. مردم از مکاید جور او و اضرار اوبجان‌آمده بالتماس و استدعا عرایض چند بارل ریچمن نوشته‌که از فرانسه بانگلند آمده مردم را از دست ظلم او خلاصی دهد . ارل مزبور حسب الاستدعای اهالی فرانسه بانگلند آمده . دو هزار نفر سپاه بهمراه خود داشته و باندك وقتی پنجهزار نفر برسر او جمع شده وبرسر جدال ونزاع باپادشاه برآمده واز سویی ریچرد سیزده هزارنفر سپاه فراهم آورده . هردو سپاه مقابل یکدیگر صفهارا آراسته . دراین بین مدر واستنلی ازطرف ریچرد بسمت ارل ریچمن رفته وبحمایت اوشکست معقولی بسپاه ریچرد داده. ریچرد درنهایت ناامیدی

۱ــ کلیشه سازی .

۲ــ BlooD king

خود را بسپاه دشمن زده مقتول گردیده . بعداز آن ارل مزبور بتخت نشسته مسمی بهنر هفتم (۱) .

بتاریخ ۱۴۸۵ هنری هفتم بتخت انگلند نشسته ودختر هنری چهارم که از طایفه لنکستر بوده بعقد خود در آورده وچون خود از طایفه یارك بوده نزاعی که‌سالها فیمابین دوطایفه‌که آنهارا حوس‌یارك وحوس لنکستر می‌گفتند بوده بکلی قطع‌شده (۲) . لیکن خود هنری حرص غریبی دراجماع اموال و ازدیاد منال دیوانی داشته‌صادر (۳) بسیاری بمردم حواله‌کرده ومردم راتاب وتوانایی نمانده بنارا به نزاع گذارده . بلوایی برپاکرده وچند دفعه طغیانی نموده . بالاخره فوت او در رسیده . پنجاه ودوسال عمر وبیست و چهار سال پادشاهی‌کرده . پسری ازو مانده بتخت شاهی نشسته و دو دختر داشته یکی مرکویت پادشاه اسکاتلند بعقد آورده ودیگری را مهری پادشاه فرانسه عقد کرده .

بتاریخ ۱۵۰۹ هنری هشتم بتخت شاهی آمده . یك میلان وهشت هزار تومان (۴) وجه نقداز مال‌پدر بدست هنری رسیده. اولاً کثرین (۵) زن‌برادر خودرا بعقد خود درآورده وشروع بجدال کرده بعضی‌اوقات بافرانسه وبرخی باسکاتلندکینگ جمز پادشاه وجلیس هنری بودند .کرونل وولیزی (۶) بوده مردی قصاب‌زاده بحدی اورا ترقی داده‌که‌در آخرحال اورا وزیر اول ومشیر خود نموده مهام سلطنت وامور دولت خودرا مطلقاً بکرونل و ولیزی واگذار کرده . وچون هنری مردی نظرباز وشهوت پرست وخراج بوده از هرسو در

۱ــ هنری هفتم .

۲ــ اکنون بگذارتاریچموند والیزابت‌که جانشین واقعی هریك از دو خانواده سلطنتی هستند بتوفیق و مشیت الهی باهم پیوند کنند و وراث‌آنها ــ بخواست و اراده پروردگار ــ آینده را باصلح دلفریب مالامال سازند . شکسپیرــ نمایشنامه ریچارد سوم .

۳ــ ؟

۴ــ یك میلیون وهشت هزار.

۵ــ کاترین‌آراگون Catherine of Aragon

۶ــ توماس وولزی Thomas Wolsey

تحصیل وجوه بجهة اخراجات خودسعی نموده جمع کرده کرونل وولیزی وجهی
ازکشیشان بجهة او گرفته واز سویی بحوس کامن که وکیل رعایا باشند ادعای
وجهی نموده یعنی خواهش اعانت کرده . وکلای مزبور وجوهی که او خواسته
بود ازرعایا گرفته وباو رسانیده . درآن عصر امور غریبه درانگلند روی داده
که تذکارآن مورد حیرت غربا میشود. لهذا مجملاً برخی ازآن را عرض میکنند
لیو پوپ دهم که بزرگ دین عیسوی بوده ودرآنعصر قدرت اوبحدی بوده که هریك
ازپادشاهان فرنگستان درتحت فرمان او بوده وعوام الناس الی حال اوراخلیفة الله
دانسته. مشارالیه اراده بساختن کلیسیای بزرگ عظیمی درروم داشته واخراجات
کلیسیای مزبور زیاده ازآنچه پوپ مزبور در دست داشته بوده است لهذاپوپ
بخشش نامه ازبرای گناه مردم نوشته دردکاکین وبازارها وقمارخانها ومیخانها
فرستاده که مردم آنهارا بخرند. مثلاً هریك که گناهی کرده بنزد پوپ رفته
وجهی داده گناه اورا می بخشد . این قاعده همیشه جاریست. درآنوقت بخشش
نامهای پوپ تنها درروم شیوع یافته بلکه دربلاد بعیده فرستاده وهرفاسق وفاجری
بخشش نامه مزبوررا خریده واعتقادآنها اینکه هرگناه عظیمه وکبیره که مرتکب
شوند بعدازرسیدن بخشش نامه مزبور ازگناه پاك میشوند . قباحت اینگونه
بخشش نامه اظهر من الشمس (۱) شده ودربلادهای (۲) فرنگستان فسق وفجور
زیاده از اندازه بعمل آمده . مرتن لوثر (۳) نام مدرس مدرسه وارتن بـرك
یکی از ولایات نمسا چون اطلاع ازرفتار پوپ وبخشش نامه او بهمرسانیده سعی
دراین نموده که مردم را آگاه ازاینگونه افعال نـاشایست کند . کتابی درضد
پوپ نوشته وبعلت بودن چاپ کتاب مزبور چاپ شده وهرکس کتاب اورامطالعه
نموده . مردم هربلاد ازافعال پوپ متنفرشده وپوپ ازاینمعنی اطلاع یافته .
هنری محض مزاج گوئی بپوپ شرحی بپوپ نوشته استدعا نموده که اورا رخصت
دهدکه شرحی بردکتاب وارتن لوثر نویسد . فوراً اورا رخصت داده ومشارالیه

۱ـ روشن تر ازآفتاب .

۲ـ بلاد .

۳ـ هنگامیکه اعلامیه مارتین لوترمنتشر شد پادشـاه شخصاً شرحی در رد آن نوشت وپاپ درسال ۱۵۲۱ باولقب مدافع دین را اعطاء کرد .

« تاریخ انگلستان ـ آندره موروا »

شرحی در کتاب خود برد قول وارتن نوشته وبنزد پوپ فرستاده . مشار الیه بی‌نهایت ازاوراضی‌شده واورا حامی دین‌عیسوی لقب‌نموده والی‌حال پادشاهان انگریزی باین لقب‌ملقب هستند . بالجمله هنری هجده‌سال کثرین زن خودرا نگاهداشته. یکی ازدختران حرم خودرا دیده‌عاشق بجمال اوشده مصمم‌بطلاق کثرین‌شده واورامتهم بافعال بدنموده ویا بخیال اینکه‌زن‌مزبوررا شرعاً نبایست عروسی‌کند بهانه‌کرده اورا طلاق داده ودختر مزبور را عروسی‌کرده وبعداز آن ان‌بونس (۱) راعروسی کرده دراین بین‌پوپ را ازعروسی وطلاق زن‌اول اواطلاع بهمرسیده هنری‌رابیدین قلمدادکرده وخارج ازکلیسیا ومذهب‌عیسوی نموده ومشارالیه نیزباپوپ نزاع‌کرده وخودرا برسر چارچ ویاکلیسیا گذارده وگوشی بحرف پوپ نداده واهالی کلیسیارا بنزد خود خوانده واظهار تقدس وبزرگی دین‌عیسوی نموده‌که حسب الاشاره پوپ‌او حامی دین عیسوی است . هرکس مخالفت اورا نموده یااز کلیسیا خارج ساخته ویااو را مقتول کرده . بعداز چندی دختری از ان‌بونس بعرصهٔ وجود آمده مسمی بکوین الیزابث و بعداز چندی نظر خودرا بدختر دیگر انداخته مسمی بچتن‌سیر (۲) و بجهة عقدکردن مشاراليها سعی‌کرده‌که ان‌بونس را بقتل رساند . بعداز آن‌چتن را عقدکند . چنانچه زن مزبور را به‌بهتانی دوچار وبقتل رسانیده (۳) وچتن‌را بعقد آورده ودر هنگام تولد طفل‌او فوت شده . وبعد از آن ان‌کلیوه را عـقد کرده وازآن پس ببهانهٔ دیگر اورا طلاق داده ودختر دوك‌نار فارك‌را عروسی

۱ــ آن‌بولین .Anne Boleyn

۲ــ جین‌سیمور .Jane Seymour

۳ــآن‌بولین نگونبخت ، دوخبط مرتکب شد ؛ یکی اینکه بجای وارث‌مطلوب ، ابتداءِ دختری‌آورد بنام الیزابث وبعدهم پسری زائید کـه در رحم مرده بود و دیگراینکه پادشاه را فریب داد وبجرم همین جنایات سرزیبایش بزیر تبر خون ریز جلاد رفت ....

سراسقف‌کرانمرباستناد بعضی اسرارمگوکه از زن متوفی میدانست پیمان زناشوئی دوم هانری را فسخ‌کرده بود وازاینرو الیزابت نیزمانند خواهر ناتنی خود ماری‌که ثمرهٔ ازدواج اول پدرش بود « حرامزاده » قلمداد گردید .

« تاریخ انگلستان ــ آندره موروا »

کرده وببهانهٔ‌ازاو استخلاص یافته. سراورا ببهانه زناکردن باغیری ازبدن‌جدا کرده وازآن‌پس بیوه‌زنی مسمی بکثرین‌را بعقد درآورده. اینقدر باید دانست که‌در همه ولایت عیسویان احدی‌را یارای دوزن‌گرفتن نیست یعنی حرام است که‌احدی دوزن گرفته باشد ونیز حضرت عیسی فرموده است‌که هرکس دوزن گرفته باشد ویازن خودرا طلاق دهد مثل آن‌است‌که بازن دیگران زنا کرده است . بدبختی وبیرحمی وبددلی هنری ازاینجا معلوم میشود که‌بخلاف مذهب خود هشت زن‌کرده وهرکدام‌را ببهانهٔ متهم‌کرده . بعضی‌را ناحق‌کشته وبعضی را طلاق داده بی‌آبرو وسیه روزگار درعرصه گیتی‌گذارده ، بالجمله پنجاه و شش‌سال عمرکرده وسی‌وسه‌سال پادشاهی نموده . درسال ۱۴۴۷ (۱) وبتاریخ ۱۵۴۷ فوت او دررسیده . برخی از وقایع اتفاقیه‌که در عهد سلطنت هنـری هشتم روداده واختراعاتیکه در انگلند شده قلمی مینماید . اولاً درعهد هنری سبزیات درآنولاکاشته‌که سابقاً مطلقاً سبزیات درآنولا نکاشته ازولایات غریبه بآنجا آورده بمصرف میرسانیدند . درعهد سلطنت شروع در اختلاف وانحراف انگریز ازمذهب‌کثالیك نموده وبفرقهٔ پراتستنت‌که‌الحق فرقه بهترین فرق عیسوی است ، طایفهٔ انگریز داخل شده . درسال ۱۵۲۱ اختراع تفنگ سازی ومصارف‌آن درانگلند شده. درسال ۱۵۳۵ توب درانگلند ریخته‌شده . درسال ۱۵۳۷ تورات وانجیل‌را اززبان یونان ترجمه بانگریزی‌کرده چاپ نموده‌اند . در سال ۱۵۴۳ خمپاره وتوب‌آهنی درآنجا ریخته شده . وبتاریخ ۱۵۴۷ بعداز فوت هنری‌هشتم پسرهنری مسمی بادورد ملقب‌بادورد ششم‌بتخت نشسته . عمراو نه‌سال بوده. زبان فرانسه ولاتین واسپانیال وایتالیارا دانسته. شانزده‌نفر مربی ازبرای‌او تعیین‌شده. مدار ومهام اموراو بعهدهٔ شانزده نفر مزبورمفوض بوده. برادر هنری هرفردکه اورا پس‌ازآن دوك‌سرست نامیده‌اند سرکردهٔ مربیان مزبوربوده. معزی‌الیه‌را خواهش اینکه مهری‌کوین اسکاتلند رابعروسی ادورد درآورد وپادشاه فرانسه ازبرای پسرخود اورا خواستگاری کرده مهری پسر پادشاه فرانسه راترجیح بادورد داده وبعقداو درآمده. دوك سمرست ازاینمعنی متغیرشده سپاهی‌برسر اسکاتلندکشیده وسپاه‌اسکاتلندرا شکست داده . سایر مربیان پادشاه حسد بدوك سمرست برده اورا متهم نموده که میل

۱ــ « درسال ۱۴۴۷ » زائد بنظرمیرسد .

بخیانت دولت انگریز داشته ودر پارلمنت اورا آورده وامتحان نموده واز آن پس اورا گناه‌کار کرده بقتل‌رسانیده و بعداز آن ارل‌واریك مسمی بدوك نارثمبرلند، گشته وسرکردهٔ مربیان پادشاه شده وبامر رتق‌وفتق سلطنت قیام نموده وچون آثار ناخوشی درادورد ظاهر شده دوك نار ثمبرلند ، لیدی جین گیری یکی از نزدیکترین شاهزادگان‌را بعقد پسرخود در آورده که بعد از فوت ادوردپسر او بتخت نشیند. ودراین‌بین سعی‌کرده که ادورد وصیت‌نماید که لیدی‌جین‌گیری بعداز او بتخت سلطنت نشیند. وادورد حسب الخواهش او وصیت کرده که بعداز فوت‌او لیدی مزبور بتخت سلطنت آید . خود ادورد بسیار طالب شیوع مذهب پراتستنت بوده و مخالف مذهب کثالیك بوده . در شانزده سالگی فوت او در رسیده . در سلطنت او برخی از ابنیه و اختراعات عرض میکنند . در عهد سلطنت ادورد قاعده و قانونی بسته‌اند که همه کشیشان انگریزی که بمذهب پراتستنت هستند عقد و مناکحه با زنان نمایند و سابقاً بقاعده کثالیك مطلقاً کشیشان عروسی نکرده . حرف آنها اینکه کشیشان بـاید مطلقاً مجرد بوده، دامن‌آنها ملوث بعلایق دنیوی نباشند. لیکن در این عهد الی هذه‌العصر همه‌کشیشان عروسی میکنند. ونیز سابقاً هرکس گناهی‌کرده بنزدکشیش رفته اقرار بگناه خود نموده، وجهی بآنها داده بخشش نامه از او گرفته. لیکن در عهد ادورد الی حال این قاعده بکلی موقوف است .

بتاریخ ۱۵۵۳ عیسوی مهری (۱) دختر هنری ششم بتخت‌انگلند‌آمده. و از سویی لیدی جین‌گری را ادعا اینکه ادورد وصیت نموده که مشارالیها بتخت سلطنت‌آید. منازعه فیمابین هردو واقع و اهالی انگلند مهری راترجیح به لیدی داده و مشارالیها و شوهر اورا بقتل رسانیده. بعد از اینکه‌مهری‌ملکه انگلندشد پادشاهزاده اسپانیال مسمی‌بفلپ او را بقلعه‌آورده. چون شوهروزن هردوبمذهب کثالیك‌بوده‌اند بنارا برواج واشتهار مذهب‌کثالیك گذارده‌بسیاری از مردم انگلند بمنازعه برخواسته و با این سبب ملکه مزبور را خشم غالب و در صدد تنبیه مردم برآمده . هرکه ترجیح مذهب پراتستنت را داده بقتل رسانیده و بسیاری ازآنها را سوزانیده چنانچه یکنفر ارج بیشاپ وچهار نفر بیشاپ و بیست و یکنفر کشیش و جمعی از زن ومرد ودختران و اطفال که کلاً

۱ ــ ماری‌تیودور.

سیصد نفر باشند سوزانیده وسوء ظن در اعتقاد خواهر کوچکتر خود الیزابث بهمرسانیده. مشارالیها پراتستنت بوده از ترس اینکه اورا بقتل رسانند اعتقاد را مخفی داشته لیکن خود مهری لاینقطع پریشان روزگار و مضطرب احوال بوده از سویی در صدد قتل مردم برآمده و از جانبی میل زایدی بشوهر خود داشته و معزی الیه مطلقاً باو میلی نداشته . اکثر اوقات با شوهر خود مناقشه نموده . اضطراب او بسرحد کمال رسیده و ناخوشی باو عارض شده و منجر بمرگ گشته در چهل و سه سالگی و پنجاه سال و نیم (۱) سلطنت فوت او دررسیده. اورا بلادی مهری ملقب نموده‌اند یعنی خونخوار. درعهد مهری کوچ سواری اختراع شده که هرکدام از مردم کوچ ساخته الی حالی حال مردم سواره بکوچ میشوند. بتاریخ۱۵۵۸ بعد ازفوت مهری، الیزابث خواهر او ملکه انگلند شده بمحض آمدن بنا را باشتهار مذهب پراتستند گذارده و قواعدیکه مهری‌گذارده بودکه کتالیك را رواج دهد موقوف داشته و بحمایت فرقهٔ پراتستنت برآمده . در هرجا از فرنگستان هرکدام ازآنها را محبت کرده و هنگامیکه کوین اسکاتلند بعقد پادشاه زاده فرانسه درآمده بود فوت شوهر او در رسیده مراجعت باسکاتلند نمود، درصدد اضرار پراتستند برآمده. الیزابث از مشارالیها ناخوش و بنا را بمنازعه بمشارالیها گذارده . از راهی الیزابث پراتستنت و مهری (۲) کتالیك بوده، نقاضت دینی و از راه دیگر هم چشم بالیزابث بوده ، ادعای سلطنت انگلند را داشته . مشارالیها مقبولترین زنان انگلند و اسکاتلند بوده شهرت حسن او همهٔ جهان را گرفته بود باقسام مختلف سعیها کرده و مهری را بدست آورده بقتل رسانیده . الیزابث مطلقاً مواصلت کسی را قبول نکرده ، بکرات بزرگان فرانسه و سایر دول طالب مواصلت مشارالیها بوده واظهار نموده، مشارلیها قبول ننموده. در سال ۱۵۸۸ پوپ تحریك بپادشاه اسپانیول نموده که بتخریب انگلند قیام نمایند. یکصد و هفتاد کشتی جنگی مملو ازآلات وادوات و سپاه جنگ آماده‌کرده وبهرکدام از کشتیان مزبورپوپ یك علم داده وبا آنها گفته مادامیکه علم مزبور درکشتی آنها است و برپا مینمایند هرگز خطری بکشتی آنها نمیرسد . و محفوظ از

۱ــ پنجسال‌و نیم.

۲ــ ماری‌استوارت.

دشمن خواهند ماند. الیزابث سپاهی معدود در بنادر انگلند گذارده وسنگرات و قلعجات بنادرمز بور را مستحکم نموده وخودسپاهی فراهم آورده وجمعی از کشتیان جنگی را بسرداری لارد هور باسپاهی عظیم بدریا فرستاده که درعرض کشتیان اسپانیا را ملاقات نموده جدال نمایند. لاردهور درحوالی انگلند بکشتیان اسپانیا برخورده برخی بجدال قیام نموده باندك وقتی شکست معقولی بآنها داده اکثر آنها را اشکسته غرق نموده و برخی را دستگیر کرده و معدودی فرار نموده. پنجاه وشش کشتی از آنها باسپانیا برگشته. وازآن پس پادشاه اسپانیا جمعی ازغربارا رشوه داده که بانگلند رفته الیزابث را زهرداده هلاك کنند. بعد از سالی راز آنهافاش و هر کدام را سیاست نموده ، ایضاً پادشاه اسپانیا بی نیل مرام گشته . در سال ۱۵۹۶ الیزابث سپاهی معدود باکشتیان جنگی بتلافی پادشاه بتخریب بنادر اسپانیال فرستاده. لاردهور سردار کل کشتیان مزبور بوده . لاردهور حوالی بندرکیدتر یکی از برادر(۱) معظمه اسپانیال رفته و بندر مزبور و سنگرات آنرا خراب کرده سی وپنج کشتی جنگی اسپانیال را شکسته و ضـرر فاحشی بدولت اسپانیال رسانیده ومراجعت بانگلند نموده. و بعد ازچندی فوت مشارالیها در رسیده در سن هفتاد وسه سالگی وچهل وشش ساله سلطنت کرده. برخی از وقایع وصناعات و ترقیات انگلند را در سلطنت ملکه مزبوره عرض مینماید:

درعهد الیزابث تصنیفات فلاطون و صقراتیس را از زبان کریك ترجمهٔ زبان انگریز کرده‌اند. و خود ملکه مزبوره شروح چند درحواشی آن نوشته. درعهد الیزابث طایفه انگریز شروع در تجارت باقصای بلادفرنگستان وسایر بلاد نموده بلکه سبب ترقی و دولت را درتجارت دانسته وازآن عهدالی حال صغیراً وکبیراً اصل و سرمایه فتح و عزت و دولت و آبرو در تجارت یافته و انگلندی که تاکنون موردِ هجوم و حمله سپاه دشمن گردیده سبب تجارت و ساختن کشتی وبحمایت تجارت بدریا مورد هول و ترس سایر دول گشته سر ــ والتر رالی یکی ازبزرگان انگریز بطرف شمالی ینگی دنیا رفته بنادری از بنادر ینگی دنیا را محل تجارت انگلند نموده والی حال تجارت عظیمی از آنولا بانگلند و از انگلند بآنجا میشود. سرفرنسیس یکنفر سرمایه‌دار دیگر انگریزی درکشتی انگریز بحکم الیزابث سوار وبدوره دنیا گردیده‌عجایبات

۱ــ بنادر.

وغرایبات (۱) وکیفیت اماکن و دول و مردم بلادهائیکه بنظر آورده نوشته
بنظر الیزابث رسانیده. و اول کشتی‌که بدورهٔ دنیا گردیده این کشتی بوده .
بالجمله بتدریج روز بروز علوم و صنایع و بـدایع انتشار در آنولا نموده و
علی‌الدوام اهالی انگلند درصدد تحصیل علوم و کسب هنر و ترقی خود بوده
چنانکه باندك وقتی از حالت جهالت بمرتبهٔ کمال آمده . آن عهده را موازنه
بوقتی نموده‌اندکه دولت روم باعلی مرتبه ترقی‌کرده خواه درفنون‌ملك‌داری
و جنگ و خواه در انتشار علوم وصنایع و بدایع در تحت پادشاه روم. و این
عهد را موازنه بهمان عهد کرده در تواریخ نوشته‌اند که آن [خوانده نشد]
انگلند بوده مختصراً مذهب انگلند از خطایای اعتقادات فاسده کثالیك پاك و
در تجارت وعلوم باعلی مرتبه ترقی یافته . شکسپیر یکی از شعرای عصر از
جمله مشاهیر در آن عهد بعرصهٔ وجود آمده. در سال۱۵۶۳ کارد سازی در
آنولا شده. سابقاً کارد قصابی وکارد مطبخی را ازسایر بلاد می‌آوردند. درسال
۱۵۸۸ کاغذ سازی وکارخانه در انگلند شروع شده. در سال۱۵۹۷ دوربین‌ـ
سازی از نمسا بآنولایت آمده وصنعت مزبوز در آنجا بهتر ازهمه قرال‌فرنگ
است. بتاریخ ۱۶۰۶(۲) الیزابث فوت شده وصیت کرده که جمز ششم پادشاه
اسکاتلند را بتخت انگلندگذارند. مشارالیه را ملقب بجمز اول نموده. امری
که در سلطنت او روی داده‌که مورد حیرت مردم باشد اینکه در یکسال بعداز
اینکه بتخت آمده حکمی صادر نموده‌که هرکس‌ازکشیشان انگریزی که‌اعتقاد
بپوپ دارند از انگلند اخراج‌کنند. و باین سبب وسبب دیگرکه اهالی‌کثالیك
را بپارلمنت راه نداده . جمعی مصمم بتخریب پارلمنت و دولت انگریز
گردید. که خانهائیکه اهالی مشورتخانه می‌نشینند در هنگامیکه همه خانها
مملو از اهالی مشورت بوده، آتش زنند. سی‌وشش خمره باروت درزیرخانهای
مشورت‌گذارده ومدتها منتظر وقت وفرصت بوده‌اندکه‌بیکدفعه‌آنها را بااهالی
آن آتش زده . چندشب قبل از وقت معهود در خفیه ، اهالی مشورت از قصد
آنها مطلع شده . کی‌فاکس (۳) نامی که عازم آتش زدن خانهای مزبور بوده

۱ـ عجایب وغرایب .
۲ـ الیزابت در ۲۴ مارس ۱۶۰۳ مرده‌است.
۳ـ گای فاکس Guy Fawkes

گرفته‌اند. فانوسی سیاه در دست وفشنگ بجهة آتش زدن در جیب آن. بعداز استفسار معلوم شده که جمعی ازکثالیك‌مصمم‌امرمز بورگشته.در سال ۱۶۰۰ (۱) آنها را سیاست کرده. در سال ۱۶۱۲ منصب برونت‌کمترین مناصب‌انگریزی که از پدر باو منتقل میشود اختراع شده وبعد ازآن منصب مزبور را الی‌حال بهرکس‌که خدمتی بدولت کند پادشاه عصر اورا مفتخر بمنصب مزبورمینماید. کیفیت مناصب اهالی انگریزرا مفصلاً ومشروحاً قلمی خواهدنمود.

در سال ۱۶۱۹ داکترهروی یکی از اطبای پادشاهی استفسارنموده‌که در ابدان انسانی و سایر حیوانات، خون علی‌الدوام در گردش است که آنرا می‌کلشان(۲) می‌گویند یعنی دوری. تفصیل این اجمال اینکه اطبای‌آنولامثل اطبای ولایت ایران اعتقاد این نبرده‌که خون انسانی ازدل‌انسان متصلاً داخل بشریان شده و بانتهای اعضا خون را برده و از آنجا برگهای (۳) که آنها را وین میگویند برمیگردانند. بالجمله بالفعل اعتقاد همه اطبا اینست‌که دقیقه چهاردفعه خون از دل بهمه اعضا رفته ازرگ شریان‌که‌آنهارا ارتری‌میگویند و انتهای اعضا انتها(۴) را بواسطه بدن برمیگردانندکه‌آنها را وین‌میگویند. این قاعده بالفعل در میانهٔ اطبا جاریست .

در سال ۱۶۲۱ دستگاه ابریشم بافی را بلندن‌آورده الی‌آن عصرمطلقاً در انگلند پارچه ابریشم بافته نمی‌شده در آن عهد یکی ازبزرگان لندن آب تمزرا بلندن آورده مجموع خانها را از آب مزبور بهره‌یاب‌نموده.الی‌آنوقت آب را بدست بخانها می‌آورند و بالفعل همه خانها از آب رود مزبور کار ـ سازی میشود.

بتاریخ ۱۶۲۹ عیسوی جمز فوت شده در پنجاه و پنج سالگی عمر . بیست ودوسال پادشاهی کرده. پسراوچاریس‌مسمی‌بچاریس اولاً بتخت‌پادشاهی آمده. دختر پادشاه فرانسه را بعقد خود درآورده. چاریس‌طالب قدرت‌وقوت بوده . گویند چون ارادهٔ این داشته کـه اهالی مشورت را و مشورتخانه را

۱ـ ۱۶۰۵ (شب ۴یا۵ نوامبر)

۲ـ

۳ـ بهرگهایی.

۴ـ ؟

موقوف نماید وقواعد و ضوابط راکه قدیم بود برهم زند. بلوای عامی نموده و بمحکمهٔ شرع او را کشانیده و قتل نموده. در سن چهل ونه‌سالگی و بیست و چهار سال پادشاهی. در سال ۱۶۴۰ بلوای عامی درآیرلند برپا شده جمعی از کثالیك بمخالفت پراتستنت برآمده چهل‌هزار نفراز مردوزن‌واطفال‌پراتستنت متوقف آیرلند را بقتل رسانیده و خانهای آنها را ویـران نموده . بتاریخ ۱۶۴۳ (۱) بعد از قتل چارلس اول پارلمنت و بزرگان انگلند چنین صلاح دانسته بودندکه بعد از آن دولت انگریز بدون پادشاه بوده مثل‌دولت روم‌که او را پری بابلیکان کنند یعنی دولتی متعلق بهمه مردم بوده وکلای رعایا در رتق و فتق امور حادثه کوشیده چنانکه‌همیشه روم باینطریقه حکمرانی‌میشده.

یکنفر از اهالی مشورت سرآنها شده. بدون پادشاه امور آنها وولایت آنها میگذشته . در اینوقت دولت انگریز بخیال‌اینکه تتبع ازروم کنندیکنفر از نجیب زادگان مسمی به ادلیورکرمویل مردی که در اوایل‌حال بدون‌منصب بوده و بعد از آن داخل بپارلمنت شده ، اجزای مشورتخانه‌گشته وبعد ازآن داخل بسپاه شده سردار سپاه گشته مردی بد طالع بوده بهر جنگ که او را فرستاده‌اند غالب آمده بالاخره مشارالیه در سرپار لمنت گشته امور ولایتی و مملکت بعهدهٔ او و پارلمنت منتظم‌گشته. مردی هوشیار وکاردان وزیرك‌وعاقل وفرزانه در امور مملکت‌داری‌متبحر گویند درآن عهدامری ازاموردرهیچیك از دول فرنگستـان روی نداده‌که جواسیس او، او را خبرنداده ودر هر بلاد جواسیس او رفته او را اطلاع از امور داده . همه قرال فرنگ از او متوهم بوده. جزیره جماکه بهترین جزایر ویست هنری است بکاردانی وهدایت او بتصرف دولت انگریز آمده الی حال درتصرف‌آنها است ومنافع‌بسیاری‌بدولت انگریز میرسد بعلت جزیره مزبور.

در سال ۱۶۵۷ اهالی مشورت خانه و سایر دولت انگریز استدعا باو نموده که ملقب بلقب پادشاهی شود . بتصور اینکه سایر قوم انگریز شاید از اینمعنی راضی نبوده ، مورد نزاع آنها شود قبول اینمعنی را ننموده . اتفاقاً

۱ـ اگـر این پادشاه در سال ۱۶۲۹ بتخت نشسته و بیست و چهار سال سلطنت کرده باشد تاریخ مرگش ۱۶۵۳ خواهد بود.

دختر اودرسال ۱۶۵۸ فوت شده درهنگام‌فوت ودم‌نزع با پدرخودازراه‌شماتت برخی از بدرفتاری وناهنجاری اوضاع اووظلم و تعدی که بمردم کرده و قتل نفسی که از او سرزده او را حالی کرده ضمناً او را خبر میدهدکه احتیاط‌در رفتار وکردار خودکند والا بزودی مردم او را بقتل خواهند رسانید . نصایح مشارالیها او را از خواب غفلت بیدار ساخته . مخوف و هراسان می‌شود . گویند بعد از فوت مشارالیها ازعامهٔ مردم ترسان و خوفی ازکافهٔ ناس در دل او پیدا شده دو شب در جایی نخوابیده و دو دفعه از راهی نگذشته. و هنگام رفتن از ترس مردم در نهایت سرعت عبور نموده و هرگز بدون حربه نمانده وهمیشه با چند نفرکشیك چی بوده . عاقبت الامر مرگ گریبان جانش را از دست اضطراب و اضطرار نجات داده. فوت او در رسیده . نه سال حکمرانی بانگلند نموده . بعد از فوت او پسر او مسمی بریچرد ادعای جانشینی پدررا نموده لیکن چون استعدادی نداشته ادعای بجایی نرسیده . از انگلند بیرون رفته بعد از چندی مراجعت وگوشه نشینی اختیارکرده.

بتاریخ ۱۶۶۰ چاریس ثانی پسر چاریس اول بجای پدربتخت انگلند نشسته. مشارالیه دختر پادشاه پرتکال را بعقد خود درآورده برخی با طایفه دچ و فرانسه جدال وقتال نموده ازجمله چیزهاییکه‌که(۱) در سلطنت اوروی داده آتشی عظیم درلندن افتاده ششصد کوچه سوخته هشتاد ونه‌کلیسا که یکی از آنها منت پال که بزرگترین کلیسای انگلند است سوخته ، سیزده هزار و دویست خانه وچند خانهای عامه متعلق بولایتی‌کلاً سوخته. شبانه روزی‌آتش شعله‌ور بوده. در آخرعمر بناخوشی عثق (*) مبتلا وفوت او در رسیده.پنجاه وپنجسال عمر داشته و بیست و پنجسال عمر(۲) نموده. پسرعقدی از اونمانده. چند پسر از اومانده باوجود(۳) حلال زاده نبوده لیکن آنها را دوك نامید . و بالفعل اولاد آنها را دوك می‌نامند یعنی شاهزاده. ازآنجمله دوك‌ویجنی‌است و دوك کرفتان و دوك سنت‌ها بسند و دوك گلوتن و [خوانده نشد] . در عهد چاریس ثانی رایل سوسیتی بنیادشدکه کیفیت‌آن بعدعرض میشود .

۱ــ که زائد است.

۲ــ بیست وپنجسال سلطنت.

۳ــ باوجوداینکه.

(*)ــ عثق ؛ اگرعسق باشد بمعنی تنگ حوصلگی است .

در سال ۱۶۶۶ چاهی(۱) ازچین با نگلند آورده و بعد ازآن‌الی حال چاهی بمصرف میرسانند.

بتاریخ ۱۶۸۰ عیسوی جمز ثانی برادر چاریس بتخت سلطنت انگلند آمده قبل از پادشاهی اورادوك يارك ميگفتند. و مذهب اوکثالیك بوده و مردم عموماً ازاهالی‌کثالیك ناخوش‌ومتنفر بوده‌اند. مشارالیه اولاً بنای شیوع مذهب رومن کثالیك را نموده. حمتی(۲) وغیرتی وطرفداری[خوانده نشد] بارومن کثالیك داشته درکلیسیاها کشیشان بطریق‌کثالیك بوعظ مردم کوشیده‌خبر رفتار وکردار اوبروم رسیده. جناب پوپ ایلچی بنزد اوفرستاده مجموع‌قوم‌انگریز از اینمعنی خراسان(۳) بوده‌بعلت‌اینکه سالها سعیها کرده‌که‌مردم‌را ازاعتقادات فاسده کثالیك بازداشته. بالفعل جمز میل اینکه رنج‌سالهای‌آنها راضایع کند. اضطراراً مراتب را بولیم پرنس آرنج که بزرگ طایفۀ دچ است عرض کرده مستدعی و استمداد از ولیم نموده مشارالیه بانگلند در سال۱۶۸۸ آمده‌وچون ولیم دختر زادۀ چاریس اول بوده و دختر جمزثانی را بعقد در آورده بود بمحض ورود او بانگلند جمع‌کثیری برسر او جمعیت نموده و دوك مایرایکی از جنرالان بزرگ انگریزی ملحق بولیم شده. چون‌جمزتاب مقاومت‌نیاورده فرار را برقرار اختیار نموده وولیم بتخت انگلند آمده، پادشاه شده. آنچه نوشته‌اند در تواریخ اینست که تاریخ آمدن بانگلند است روالوشان میگویند یعنی بیوتل انگریزی بجهة اینکه در اینوقت همه بطغیان با ولیم برآمده‌اند. در سال ۱۶۸۹ جمز سپاهی فراهم آورده بایرلند رفته بلکه اهالی آیرلندکه مطلقاً رومن کثالیك هستند حمایتی باو کنند. ولیم نیز سپاهی فراهم آورده بایرلند رفته وشکستی باو داده و در تاریخ۱۸۰۱ فوت او دررسیده. هنگامیکه ولیم با جمز بمقاتله و مجادله مشغول بوده سپاهی از فرانسه بر سر ولایت او بهالند رفته. استماع این خبر اوضاع او را پریشان ساخته فوراً سوار کشتی شده‌که بهالند رفته وازین سوجمعی در انگلند در صدد بلوا واغتشاش برآمده

۱ـ چای.

۲ـ همتی.

۳ـ هراسان.

بعد از انتظام ولایت بانگلند مراجعت کرده جمعی مصمم بقتل او گردیده. در یکشب قبل از اینکه آنها بنیاد عزیمت خود را نمایند از اسرار آنها اطلاع یافته آنهارا گرفته سیاست نموده و بعد از آن صلحی فیمابین انگریزوفرانسه و اسپانیا ودچ و استریا واقع شده که سالها بیکدیگر بمرافقت میگذرانیدند . درآن اوقات میل شکاری بخاطر ولیم افتاده درشکارگاه از اسب بزمین افتاده برخت خواب یکماه خوابیده و بعد ازآن فوت او دررسیده درهپنجاه ودوساله عمر وسیزده ساله پادشاهی کرده. اولادی از او نمانده که بتخت آید. وقایعی که درعهد ولیم روی داده ویاچیزی اختراع شده بجز سرنیزه که اختراع شده که دربالای تفنگ سالداتی گذارند وضرابخانه که اورا بنك مینامند بنیادشده چیزی دیگر دردست نیست که ثبت کند .

بتاریخ ۱۷۰۲ کوین آن خواهر زن ولیم بتخت انگلند نشسته و باندك وقتی جدال وقتال فرانسه وانگریز و اسپانیا روی داده فتوحات چند حاصل دولت انگریز گشته. ازآنجمله سنگری جبل‌التر مستحکمترین و مضبوط‌ترین کل‌دنیا است، متعلق باسپانیا بوده اتفاقاً سنگر مزبوررا دوروز ازدست‌اسپانیا بیرون آورده. ولیکن ده سال متوالی ازسمت دریا وخشکی سپاه اسپانیاسنگر مزبور را محاصره کرده، ازدست انگریز بیرون‌آوردن نتوانسته . وبجز این سنگر. خواه در دریا وخواه در خشکی سپاه انگریزی غالب آمده . درسال ۱۷۱۳ صلحی فیمابین دول فرنگ واقع شده. درعهدکوین آن پنجاه کلیسیای بزرگ معظمه‌درلندن ساخته‌اند. ووظیفه کشیشان را دوچندان نموده که درتحت یك پادشاه ویك مشورتخانه و یك شریعت و مذهب. کوین آن بعقد شاهزاده دانمرك درآمده. هفده طفل از اوبعرصهٔ وجود آمده لیکن از آنها نمانده‌که بعد از او بتخت سلطنت‌آید. مشارالیها ازقرارتواریخ‌انگلند آنچه‌معلوم‌میشود زنی باعصمت وعفت وعاقل و بارحم و مروت و نیکذات بوده ودرهنگام‌سلطنت اویکنفر بناحق از مشارالیها آزار ندیده. مختصراً مشارالیها اول ملکه‌ایست که درانگلند سلطنت کرده واحدی عیب ونقصی در اوندیده ونشنیده مشارالیها در سن پنجاه سالگی فوت‌شده وسیزده‌سال حکومت‌کرده. درسال‌۱۷۱۴ جارج اول‌که از اولاد زادهٔ جمز اول پادشاه انگلند بوده بتخت آمده . باعزاز تمام

و استقبال مالاکلام بزرگان انگلند او را بتخت آورد. پدراو رامسمی به پرنس ویلز نموده. درسال ۱۷۱۵ پسرجمز ثانی که اورا پرتندر مینامند ادعای تخت انگلند را نموده و بکرات جنگها شده ونزاعها برپاشده و بالاخره پرتندر مزبور مغلوب و درکشتی فرانسه نشسته فرار نموده. وچون جمعی ازبزرگان اسکاتلند سبب بلوای مزبور گردیده آنها را سیاست نموده درسال مزبورقرار داد شده که اهالی پارلمنت یعنی ارباب مشورتخانه وکلا ورعایا هرکدام هفت سال مستمراً اهالی مشورت خانه بوده و سابقاً قرار داد این بوده که هرکدام سه سال بیشتر اهالی مشورتخانه نبوده، انقضای سه سال مجدداً رعای(۱) هر محل وکیل از برای خود تعیین کنند والی حال اینقاعده مجری است . کیفیت اینمطلب را بعد مفصلاً معروض خواهد داشت . در سال ۱۷۲۳ سپاهی بر سر پرتندر مزبور جمع شده اراده تصرف تخت انگلند را داشته. در اینوقت چند نفر از اهالی شهررا گرفته بعلت اینکه حامی پرتندر مزبور بوده. ازآنجمله دونفر بیشاپ را محبوس نموده یکنفر آنها را محبوس وبقتل رسانیده.دوسال بعد از آن منصب نیت باث که سالها موقوف بوده که هیچکس مفتخر بمنصب مزبور ننموده نیز قاعده مزبورجاری‌والی‌حال هرکه راخصوصاً اهالی‌سالدات یعنی افیسران آنها را بمنصب مزبور مفتخر میکنند. سرجان‌مالکم ایلچی‌قدیم ایران بمنصب مزبور مفتخرشده است . شفای آبله را در عهد جارج اول پیدا کرده‌اند والی حال قاعده مزبوره جاریست. اطفال لندن وسایرانگلندرا بعلاج مزبور مداواکرده، هم‌صورت و چشم آنها از نقص مصون مانده وهم جان‌آنها بسلامت دررفته است.

در سال ۱۷۲۷ جارج اول بعزم دیدن ولایت خودبنمسا رفته. درعرض راه بدون ناخوشی فوت او در رسیده . در شصت و هشت سالگی عمر و سیزده ساله پادشاهی‌کرده. معزی الیه مردی بوده در نهایت خوش سلوکی ومروت و رحم وانسانیت پادشاهی‌کرده. برخی اوقات‌براه‌نمای وزرای‌خودقدری‌سخت‌گیری کرده لیکن خود او با لذات مردی در نهایت خلق و خوبی و نجابت رفتار نموده.

در سال ۱۷۲۷ جارج ثانی بجای پدر بتخت انگلند نشسته . پسر او مسمی بفردرك موافق قاعده پرنس ویلز گشته . بعد از چندی مجادله فیمابین

انگلند و اسپانیال واقع و سایر قرال فرنگ نیز بتدریج بمنازعه با انگلند بر خواسته از آنجمله با دولت فرانسه جنگ نموده و شکست بآنطایفه داده . ایندفعه آخری است که پادشاه انگلند الی هذه‌العصر بنفسه بجنگ رفته است.

در سال ۱۷۴۴ لارد دسن ازسفر دوردنیا برگشته اموال بسیاری بهمراه خود آورده در این بین دولت فرانسه بجهة تسخیر انگلند بیست کشتی جنگی وسپاهی عظیم بدون خبراراده دخول انگلند رانموده. سرجان‌نارس نام‌سردار سپاه دریایی باجمعی ازکشتیان جنگی بممانعت آنها قیام‌نموده وآنهاراشکست داده وضرر فاحشی بآنها رسانیده.

درسال ۱۷۴۵ پسرپرتندر اراده تسخیرانگلند وادعای تخت شاهی‌اورا نموده ازپادشاه فرانسه‌کمکی‌وحمایتی‌باورسیده باسکاتلندرفته.چیزیکه‌ازاسباب سلطنت‌وپادشاهی وسپاه‌کشی بهمراه داشته هفت‌نفرافیسر وسلاح‌بقدردوهزارنفر باندك وقتی یکهزار وپانصدنفر ملحق باوشده و از طرفی سرجان‌کوپ مأمور بمقاتله و مجادله او گشته لیکن سرجان مزبور شکست خورده و پرتندر را جرأت وقوت‌زیادشده باجمعیت‌تمام بانگلندآمده والی‌حوالی منچستر آمده واز این سو سپاهی از انگلند مأمور وبمقاتله او برخواسته مقاومت را مشکل ترازگریز دیده فرارنموده و مراجعت باسکاتلندکرده و دوك‌کمیرلند برادر جارج ثانی با چهارده هزار جرار بانهدام او قیام نموده در حوالی مقامی مسمی بکلادن در اسکاتلند تلاقی طرفین واقع وازاسکاتلند موازی هشت هزارنفر کلاً حمله آورگشته نیمساعتی هنگامه جنگ‌گرم بوده بعد ازآن سپاه اسکاتلند و پرتندر روی بهزیمت نهاده و قتل و غارتی بآنها روی داده و پرتندر مزبور ازآنجا فرارکرده .

در سال ۱۷۴۹ صلح عامی فیمابین همه قرال فرنگ روی داده ودرسال ۱۷۵۶ نیزفیمابین‌فرانسه‌وانگریزجدالی‌واقع‌شده.سپاهی‌ازفرانسه برسرجزیره متارکه رفته. ازطرف‌انگلندادمرال‌پنك‌بحمایت وسرپرستی‌جزیره‌مزبوره‌رفته. جزیره‌مزبورراسپاه فرانسه‌ازدست‌انگریزی‌بیرون‌آورده.ادمرال‌پنك مزبوررا بمحاسبه و محاکمه سالداتی حاضرکرده در خدمت مرجوعه باو قصور وتهاونی دیده او را مقتول نموده . باین قسم‌که درکشتیی‌که سوار و بجنگ رفته او را بسته و سربازان کشتی اورا بگلوله کشته‌اند. اینمعنی خوب و قاعده‌ایست که

عبرت از برای سایر افیسران شده هیچکس قصور در خدمت مرجوعه نورزد. مستر کلیو یکنفر افیسر انگریزی و بتدریج بمنصب کونلی رسیده باندك وقتی بنادریکه سپاه فرانسه از هندوستان نشیمن کرده بودند از دست آنها گرفته و و بتدریج بعلت خدماتیکه‌کرده او را بمنصب لاردی منصوب نموده. همین لارد وکلیو مسبب‌ترقی انگریزودولت کمپانی هند گردیده‌وبنیادی که او گذارده‌سبب گرفتن‌هندوستان‌شده‌سبب‌دیگر گرفتن کلکته‌اینکه‌درسال ۱۷۵۶ یکی‌از بزرگان‌و اکابر هندوستان‌سپاه‌عظیمی برسر کلکته‌برده‌که یکی‌ازسنگرهائیکه سپاه‌انگریزی در آنجا توقف‌داشته از دست‌آنها گرفته. چون قلیلی از سپاه‌در سنگر بوده تاب مقاومت نیاورده‌سنگر مزبوررا تسلیم بنواب سابق‌الذکر کرده موازی‌یکصدوچهل‌و شش‌نفر ازاهالی‌انگریزرادستگیر کرده‌آنهارا کلاً درزندانی‌مسمی به‌بلك‌هول(۱) یعی سوراخ تاریك‌گذارده. محبس مزبور بسیار تنگ و حقیر بوده . منفذ آن دو دریچه‌کوچك بوده . هوایی‌داخل بمحبس مزبور نشده. گرمی هوای کلکته از یکسو و جای تنگ بدون منفذ از سویی نفس را به محبوسین تنگ نموده بحدی‌که برخی ازآنها عثق کرده. هرچه سعی در شکستن درب زندان نموده چاره نبخشیده . التماس بزندان بان نموده‌که آنها را ازآنجا بیرون بزندان بزرگترجا داده و قدری وجه بآن داده قبول ننموده و نواب مزبورهم بخواب رفته احدی را یـارای و جرأت بیدار ساختن او نبوده. محبوسین مزبـور در نهایت یـأس تن بقضا در داده آمـادهٔ مرگ شده. روزانهٔ دیگر درب زندان را گشاده از یکصد و چهل و شش نفر تنها بیست و سه نفر از آنها نیم جانی داشته مابقی فوت شده. بعد از اینکه‌آنها را بیرون آورده بیشتر از بیست و سه نفر مزبور فوت شده. نواب مزبور همتی‌گماشته‌که انگریزرا بکلی ازنواحی‌کلکته دوانیده اخراج‌کند لیکن لاردکلیو موصوف با معدودی ازسپاه انگریزی بمقاومت او قیام و باندك زمانی او را مغلوب و شکست داده و از آن پس بتدریج سپاه خود را بهند برده وآنولایت را مسخرنموده‌کیفیت‌آن را برخی بعد از این عرض خواهد نمود. در این عهد و سال وزیرتازه مستر بیت نام وزیر پادشاه انگلند شده. آنچه در تواریخ نوشته‌اند بحمایت و سعایت و راه نمایی و کاردانی اودولت انگریزخواه درینگی دنیا وخواه درویست هندیا

۱ـ Black-Hole

و خواه در افریلکاله مغرب زمین باشد و خواه در فرنگستان و انگلند قوت عظیمی پیدا کرده یوماً فیوماً روی در ترقی و ازدیاد دولت و مملکت و وسعت ولایت و دولت انگریز گذارده گویند دودفعه دولت فرانسه اراده تسخیر انگلند را نموده و هر دو دفعه مغلوب گشته . دفعه اول سپاه عظیمی و کشتی جنگی فراهم آورده، ادمرال یا میسکوین آنها را جلوگیر کرده شکست داده و دفعهٔ ثانی سرادورد هاك آنها را مقاومت و مانع ازدخول انگلند گشته. گویند درآن عصرفرانسه بکلی مأیوس از تسخیر انگلند گردیده و سالها بعد از آن چنین اراده ننموده ازقراریکه در تاریخ نوشته‌اند تا بحال دولت انگریزچنین وزیر کاردان و جان فشان و دولت خواه نداشته . در سال ۱۷۶۰ جارج ثانی را بدون ناخوشی فوت عارض شده در هفتاد و هفت ساله عمر و سی و سه سال پادشاهی‌کرده.درعهد سلطنت جارج ثانی تفاوت سال شمسی وقمری را منجمین ملاحظه‌کرده واز برای اینکه ازین پس مطلقاً تفاوتی بهم نرسد درسال۱۷۵۲ منجمین قرار داده‌اندکه یازده روز تفاوت سالیانه راکه بالفعل درمیانه ماهانه در آورده مطلقاً حرکت قمری‌را مناط ندانسته والی حال قاعده مزبور جاری است . و بآن سبب مطلقاً تفاوت در موسم و ماهها و سالها بهم نمیرسد . و اما پادشاه هذه‌العصر مسمی بجارج ثالث چون دراین عهدکه سلطنت پادشاهی این عصر باو متعلق است ، ترقی عظیمی در دولت و عظمت و شوکت دولت انگریز خواه در انگلند و خواه در هندوستان و فرنگستان روی داده و همچنین علوم و صنایع و بدایع اینولا باعلی مرتبه رسیده علی‌الخصوص علم‌کمستری‌که از اول دنیا الی حال کیمیا و یا دوا سازی باین نوع ترقی نکرده و غرض بنده ازنگارش‌تاریخ‌سلاطین، طریق ترقی اینولا بوده نه تاریخ پادشاهان باین‌سبب آنچه دراین عصرروی داده مفصلاً می‌نویسد و ازاشخاصی‌که مطالعه‌کنند امید عفو تقصیرات بتفصیل این رساله است .

و اما جارج ثالث هذه‌العصر بتاریخ چهارم جون ۱۷۳۸ عیسوی تولد یافته و بتاریخ ۱۷۶۰ عیسوی بتخت پادشاهی آمده چون پدر او فریدرك پرنس‌ویلزپسرجارج‌دویم قبل‌ازفوت‌پدرفوت‌شده درتاریخ۱۷۵۱ پدر او حیات داشته معزی‌الیه بتخت نرسیده وجارج ثالث پسرزاده جارج دویم است. بعداز اینکه جارج‌ثالث بتخت‌سلطنت انگلندآمده درصدد مواصلت برآمده‌چون‌قاعده

کلی است که هیچکدام از پادشاهان انگلند مواصلت با اهالی انگلند نمی‌تواند نمود و همچنین با سایرسلاطین فرنگستان که بمذهب کثالیك هستند نمی‌توانند مواصلت کرد ، دختری از اکابر جرمنی در سال ۱۷۶۱ بعقد خود در آورده متصرف گردیده. در سال مزبور دولت انگریز با همه قرال فرنگستان نزاع داشته و بصوابدید مستر پت موصوف وزیر اول از هرسو طایفه انگریز ناصرو غالب‌آمده و با بعضی صلح نموده و بعد ازآن مستر پوت ترك وزارت را نموده و او را بمنصب ارلی منصوب ودر سال سه هزار تومان وظیفه از برای اوقرار دادکرده که الی‌حال وجوه مزبورسالیانه باولاد او میرسد. و حکمی دراینوقت جاری شده‌که ازپارلمنت هرساله یکصد هزار تومان اخراجات بکوین انگلند که زن پادشاه هذه‌العصر است داده باشند .

در سال ۱۷۶۳ عیسوی صلح عامی همه قرال فرنگ با یکدیگرنموده. در این اوقات در هندوستان نزاعی فیمابین دو نفر نواب بهم رسیده . یکنفر میرجعفر و دیگری قاسم علیخان . قاسم علیخان شکست از میرجعفر مزبور خورده بعلت‌اینکه سپاه انگریز حمایتی باو نموده ومیرجعفررا برسر بنگاله گذارده. ازسویی نواب قاسم علیخان سپاهی مجدداً بر سرمیرجعفرآورده واو را از بنگاله دوانیده. و ازیکسو سپاه انگریز بسپاه میرجعفر ملحق وبالاخره بعد از جدال و قتال میرجعفر مزبوررا برسر بنگاله‌گذارده . در معنی نواب میرجعفر دست نشان انگریز بوده. والی وقت مزبورخود بتصرف ولایت مزبور علی‌الظاهر نپرداخته ، دو نفر از اکابر آنها را بهم انداخته و خود را ملحق بیکطرف نموده و بعد ازآن هرطرف سپاه را بهم انداخته و از قوت انداخته. ازآنجمله نواب حیدر، نواب ملك دکن راقوت عظیمی دست داده و لاردکلیو از اینمعنی هراسان و در صدد تخریب او برآمده و چون نواب حیدر علی‌که نایب ووالی ملك دکن بوده عزمی جزم نموده‌که سپاه انگریز را ازهند روانه سازد و از آن هنگام نواب حیدر علی نایب یکی از شاهزادگان بوده اهالی کمپانی وکارگذاران هندوستان درآنوقت مصلحت را درآن دیده‌که والی ملك دکن را مخذول‌کنند سپاهی عظیم از اهالی هند فراهم آورده. والی مزبور از اینمعنی هراسان و مصالحه را بمجادله ترجیح داده . لیکن نواب حیدر علی قبول صلح‌نکرده سپاهی فراهم‌آورده خود را بکوهستان ومکانهای صعب‌کشیده

بکرات با سپاهی سبك شبیخون و تاخت بر سر انگریزی به بندر نمکلور که یکی از بنادر محکم نواب حیدر علی بوده مأمور و بعد از ورود آنها کشتیان جنگی نواب حیدر علی راکلاً دستگیر کرده و بعد از آن صلحی فیمابین اهالی انگریز و نواب حیدرعلی واقع شده . چون در عهد جارج ثالث ولایت ینگی دنیا از دست انگریزی بیرون رفته و بالفعل اهالی آنجا اگر چه سابقاً رعیت انگریز بوده‌اند، خود دولتی مستقل وقومی علیحده هستند. خیال نمود که برخی از اوضاع آنها و طریق جمع‌آوری مردم در آنجا و سبب نزاع و سرکشی قوم مزبور از انگریز و وضع بیعلاقگی آنها بالفعل مختصراً در این مقام قلمی نموده باشد:

سبب پیدا شدن ینگی دنیا اینکه وسکودیکامه یکی از جنرالان سپاه دریایی پرتکال در سال ۱۳۲۱ عیسوی راهی ازروی دریا بسمت مشرق هندوستان پیدا کرده که از بندرکیپ کود هوپ به هندوستان روند والی آنوقت مطلقاً ازروی آب راه هندوستان معلوم نبوده چون راه مزبور را پیدا کرده ، دولت پرتکال عرض حال را بخدمت پوپ که بزرگ کل فرنگستان بوده یعنی همه ولایات عیسویان او را نایب حضرت عیسی دانسته کرده و استدعا ازاو نموده که حکمی بهمه قرال فرنگستان فرستاده که احدی رارخصت آن نباشد که کشتی بهندوستان فرستد . چون پوپ مزبور درآن هنگام قدرت وقوتی عظیمی داشته واحکام او درفرنگستان برسر کل‌قرال فرنگستان‌جاری بوده، مشارالیهاحکمی‌صدورمیکند که صفحات مشرقی دریا متلق بپادشاه پرتکال بوده احدی کشتی خود را از آنطرف نفرستد. وبعلت‌حکم، تجارت‌هندوستان‌مطلقاً متعلق بدولت‌پرتکال گشته. کلمبس نام مردی از اهالی ایتالیا ودرخدمت پادشاه اسپانیا سردارسپاه دریائی اسپانیا بوده. مشارالیه از علم نجوم ربط کاملی داشته و ازطریقهٔ مساحت زمین و اوضاع وترکیب آن ماهر بوده. اورا بخاطرمیرسد که زمین کروی است ومحاط بدریای محیط است . اگر حضرت پوپ حکم داده است که هیچ کشتی از سمت مشرق دریا بهندوستان نرود ، او میتواند از تحت مغرب دریـا رفته و راهی بهندوستان پیدا کرده. هم مخالفت باحکام پوپ نکرده و هم راه تجارتی بجهة دولت خود وولی نعمت خود بهندوستان پیدا کرده. باینملاحظه مصمم و عزیمت سفردریا نموده.

درسال ۱۴۹۲ کلمبس سه کشتی جنگی با ذوقهٔ (۱) تمام ومایحتاج ضروری ازاسپانیا مهیا و ازراه مغربی دریاعازم هندوستان گردیده. مدت سه هفته متصلاً دردریای محیط میرفته. افیسران وزیر دستان و اهالی کشتی را وهمی عارض شده. بخیال اینکه راهی هرگز نرفته عرصهٔ دریای محیط را لاتناهی دیده، مجموع رایأس مراجعت ازاین سفردست داده وبایکدیگرازدرمشاوره درآمده. یکی بدیگری گفته بود که کلمبس را خیال سودا در دماغ زور آور گشته، جمعی کثیررا برداشته بدریای بی‌پایان محیط آورده. چه چاره بجز برطرف شدن هست. ازهرسو اینگونه گفتگو برخواسته بالاخره عزم‌را جزم نموده که اولاً مراتب حال را به کلمبس عرض کنند و التماس مراجعت باسپانیا نمایند. در صورتیکه اورا حرفی باشد، او را زنده بدریا انداخته خود مراجعت کنند. از این‌سو کلمبس ازوجنات‌احوال‌اهالی کشتی بیدلی‌وکم جرأتی‌ویأس‌استنباط نموده بدون اینکه مطلقاً اظهاری بآنها کند ازدر مصاحبت و مکالمه با آنها برآمده باین نوع: بساعزت واعتباروافتخارحاصل اهالی‌کشتی خواهد شد درهنگامیکه راه هندوستان را پیداکنیم وتوانیم تجارتی درآن مملکت نموده. البته هرکدام از ماها بعلاوهٔ اینکه تا دامن قیامت نام ما زنده خواهد بود صاحب دولت و مکنت خواهیم گشت. وولی نعمت، ماهارا هرکدام بقدرحال مفتخرو بانعاماتو نوازشات خود خواهد نمود. ولیکن هرکدام ازماها را لازم است که درخدمت خود سعی واجتهاد نموده نوعی نکنیم که مورد سخط (۲) وغضب پادشاهی گشته ما راازحیز آبرو انداخته درنزد دوست و دشمن خوار باشیم. مدت یکهفته نیز باین نهج‌ولطایف‌الحیل‌اهالی‌کشتی‌را ببازیچه وفنون‌نگاهداشته. چون‌ازهیچ‌سو راه زمینی پیدا نشده و اهالی کشتی برخی که سابقاً تصدیق قول کلمبس‌را نموده آنها نیزمأیوس‌ازاین‌سفر گشته‌یکدفعه کلاً سر از ربقه اطاعت‌او بیرون کشیده‌انواع وناخوشی‌فضاحی‌بااونموده، متفق‌اللفظ ممهد شدند که درصورتیکه عنان‌کشتی‌را بسمت‌اسپانیامعطوف‌ندارد اورابقتل‌میرسانند. چون کلمبس‌مجموع‌را طاغی‌دیده چاره‌را بجزآرام ونصیحت بآنها ندیده‌افیسران وعقلای آنهارا بنزدخود طلبیده و علامات چند را بآنها نموده که زمین نزدیك بآنها است از آنجمله مرغان

۱ــ با آذوقهٔ

۲ــ خشم.

صحرایی چند در بالای دریا در پرواز بودند وهوای دریا اعتدالی بهم کرده و
طغیان و تلاطم دریا فرونشسته بالتماس و زرای (۱) آنها را باین نوع ساکت
نموده که سه روز باو مهلت دهند درصورتیکه روزسیم زمینی پیدانشود مراجعت
کنند. مجموع مردم شرط کرده سه روزدیگر بهمراه اورفته. درآن روزچو بدستی
تازه تراشیده وکاسهٔ چوبی تازه تراشیده در روی آب پیدا کرده. اینمعنی نیز
مقوی قول او شده که زمین نزدیك بآنها است. در شب سیم کلمبس کشتیان را
لنگر انداخته که شاید بکوهی خورند و در نصف شب کلمبس بعلت اضطراب و
و بی‌آرامی خود دربالای کشتی رفته ازهرسو مـلاحظهٔ دریا را نموده چشم او
بروشنی آتش افتاده که سمتی بسمتی میبرند و از آن پس دو نفر دیگر آتش
مزبوررا دیده هنگام طلوع فجر کشتی پیشین بآواز بلند سایرین را خبر داده
که زمین پیدا شده است و ازهر گوشه وکنارآوازهای وهوی اهالی کشتیان بلند
شده صبح آنروز جزیره پرسبز وجنگلی نمودار گشته چون اهالی کشتی راچشم
بجزیره مزبور افتاده کلاً منفعل و خجل ازکلمبس گردیده. کلمبس شخصی را،
که سه روزقبل مورد طعن نموده وباقسام فضاحی و فحاشی روز اورا چون شب
تارنموده بودند. بالفعل ازهرجانب بدست بوسی و عفو تقصیراز اوگردانیده.
سه روزقبل اورا دماغ خشك و سودا زده و پریشان انگاشته بالفعل او را ملهم
آلهی شمرده. هنگام صبح کشتیان‌کوچك‌را بآب انداخته سپاه کشتی با طبل و
و علم مسلح ومکمل داخل بکشتی‌کوچك شده. اول‌کسی‌که بجزیره مزبور قدم
نهاده‌کلمبس بوده. اهالی جزیره را ازآمدن‌کشتیان مزبورآگاهی شده از هر
سوبطرف آنها هجوم آورده . حیرت و تعجبی بآنها دست داده اهالی کشتی را
را رسولان خدا و یا بقواعد یونانیان کـه بربالنوع قائل بودند . ایشانرا
فرستادگان خدایان دانسته. صدای توب آنها را نیز صدای خدایان انگاشته .
گویند اول وهله‌که‌کلمبس با سپاه خود بجزیره مزبور رسیده بسجده درافتاده
سجدات خدا را بجای آورده که یکبارديگر پای آنها بزمین رسیده . جزیره
مزبور یکی از جزایر ویست هندیا است‌که مقابل ینگی دنیا است‌که آنرا سن
سلوه دوره مینامند. بعد ازملاحظهٔ آنجا، کلمبس مراجعت باسپانیا نموده. پادشاه
اسپانیا اورا مفتخرومعززداشته. درپهلوی خود نشانیده. دفعه دیگرنیز کلمبس

۱ــ و زاری .

سفردریا ازسمت مغرب نموده. درجزیره مزبور جزایر چند پیداکرده لیکن چون ازقواعد نجوم ومساحت‌کرهٔ ارضی وترکیب زمین ماهر بوده،میدانسته‌که باید جای دیگردرحوالی جزایر مزبور پیداشود.دفعهٔ دیگرکشتیان‌جنگی از اسپانیا برداشته بسمت مغرب روانه شده .

بتاریخ ۱۴۹۸عیسوی در سفرثالث خود مملکت ینگی دنیا را پیداکرده وچون دولت اسپانیا درسمت ثوث (۱) یا جنوب ینگی دنیا رفته سپاهی بآنجا برده و نشیمن نموده، سایرقرال فرنگستان هرکدام کشتیان فرستاده که جاها درآنحوالی پیداکنند و ازبرای خود نشیمن نمایند. از آنجمله دولت انگریز بتاریخ ۱۴۹۹ هنری هفتم پادشاه انگریز کپتن کیپات مسمی به سیمتیان را با کشتیان چند به ینگی دنیا فرستاده، سمت شمالی مملکت مزبوررا محل نشیمن نموده‌اند . و از قرال فرنگستان محلی از برای خود درینگی دنیا گرفته نشیمن ساخته. لیکن طایفهٔ معظمه‌که ازاهالی فرنگستان درینگی دنیا میباشند سه فرقه هستند. اولاً طایفه اسپانیال ثانیاً طایفه انگریز و ثالثاً پرتکیز. هر یك از طایفه های مزبور قسمی از ولایت مزبور راگرفته . شهرها بنیادکرده توطن دارند.وطایفه فرانسه ودچ هرکدام قدرقلیلی جمعیت درآنولایات تمکن مینمایند. لیکن قابل تذکار نیستند .

واما طایفهٔ انگریزی متوقف ینگی دنیا؛ بعد ازاینکه طایفه انگریزسمت شمالی ینگی دنیا را پیداکرده سپاهی بآنجا فرستاده.بتدریج‌کوچ وبنه‌آنها را فرستاده وبتواترفقرای انگلند بآنجارفته وتوطن نموده واشخاصی‌که مقصر بوده بدفعات اخراج بلد نموده بآنجا فرستاده جمعیت عظیمی درآنجا پیدا کرده و خانها بنیاد نموده بنای زراعت وشجارت (۲) رانهاده.طایفهٔ فرانسه برخی از بنادروولایات راگرفته‌که نشیمن کنند اهالی انگریزجزایرو بنادرمزبوررا از دست ایشان گرفته واز ینگی دنیا اخراج نموده خود روی بترقی نهاده.علوم و صنایع درمیانه‌آنهاشیوع بهمرسانیده طایفهٔ فرانسه بنابنقاضتی‌که قلباً باانگریز داشته جمعی را خفیه درنـزد اهالی ینگی دنیا فرستاده نفاقی فیمابین ساکنین انگریزی درینگی دنیاوانگلند انداخته وآنهارا راه نمایی‌کرده؛خود راءطاق

۱- South

۲- درخت‌کاری.

العنان نموده،اید تصرف (۱) انگریزرا از ینگی دنیاکوتاه کنند. و علی‌الدوام آنها راازدولت انگریزی و (۲) بیزارکرده بحدیکه دل آنها ازدولت انگریز سیرشده که بعد از آن اهالی انگریزساکنین ینگی دنیا باطناً دولت انگزیر را حاسد ورقیب و مدعی خود دانسته.دراین نقاضت و تغیرسالها بوده‌اند. الی در سال ۱۷۶۴ حکمی از پارلمنت انگلند جاری شده که خراج شاهی و گمرك بعضی اجناس غریبه که داخل به ینگی دنیا شود زیاد کنند . اهالی ینگی دنیا قلباً نارضامندی ازانگریزان داشته.داکتر فـرنکی یکی ازجمله فلاسفه و دانایان خود را بانگلند فرستاده عرایض چند بخدمت پادشاه نوشته و داکتر مزبوروارد بانگلند شده عرایض خود رامعروض واهالی پارلمنت‌که هوس‌کامن باشند اقرارنموده که عرایض آنها را دیده جواب شافی و کافی بآنها داده آنها را مستمال (۳) کنند. لیکن وزرای انگلند عرایض آنها رانشنیده وخواهش آنها بدرجهٔ اجابت مقرون نشده. داکتر مزبور بی‌نیل مرام مراجعت کرده ایضاً برگشتن او بی‌نیل ومقصود مورد تکدر انگریزان متوقف ینگی دنیاگشته.

درسال۱۷۷۱حکمی از پارلمنت انگلند جاری‌شده‌که خراجی در شیشه وکاغذ وچاهی‌که وارد به ینگی دنیا میشود زیاده‌کنند. طایفه مزبورقبول حکم آنها را نکرده محصلان‌آنها را پس فرستاده. گویند یکنفر ازآنها در یکی از شهرهالوط کرده.مجموع اعضای اوراسقزمالیده وبعد ازآن در پرمرغ بسیاری غلطانیده بهیأت مزبوردرشهرگردانیده.الحق‌آلت مضحکه خاص و عام گشته و ازهرسواطفال برسرآنها جمع شده و بعد ازآن چاهی انگلند را پس فرستاده یعنی‌بدون اینکه چاهی راخالی‌کنند باکشتی پس‌فرستاده واهالی انگلند سپاهی عظیم برسرآنها فرستاده که‌آنها رامجبورکرده خراج دهند.ساکنین ینگی دنیا نیزپرده ازروی‌کاربرانداخته بنای مجادله ومقاومت واظهاربیعلاقگی‌وبی‌نیازی بانگلند نموده.اگرچه سپاهی‌که از انگریز به ینگی دنیا رفته بودکفایت جدال باآنها را مینمود لیکن طایفه اسپانیال و فرانسه و دچ بحمایت ساکنین ینگی دنیا برخواسته چون بکرات قبل ازین،مجادله فیمابین هردوواقع شده وطایفه

۱ــ دست تصرف.

۲ــ « و » زائد است.

۳ــ دلجوئی .

انگریز غالب بآنها نیامده بودند. بالفعل که طایفهٔ فرانسه واسپانیا ودچ بحمایت آمده، البته بطریق اولی آنها را نتوانسته مقاومت کنند. بالاخره طایفهٔ انگریزی ازروی رضاوخوشی راضی باین شده که با ساکنین ینگی دنیا صلحی نموده آنها را طایفهٔ علاحده (۱) مطلق العنان دانسته نه رعیت خود.

ازطرف انگلندسر کی کارتلین به ینگی دنیا رفته، جنرال واشنگتن نام سردار بزرگ اهالی ینگی دنیا را دیده که بااوصلح نماید. یعنی سر کی کارتلین ازجانب دولت انگریز وکیل بوده وجنرال واشنگتن ازطرف طایفه ینگی دنیا وکیل شده صلح نموده اما چه صلح صلحی که هزاران هزار تومان خرج دولت انگریز شده وبسا خونها ریخته گردیده. اگرچـه اهالی ینگی دنیا طالب صلح ومذهب بوده لیکن سخت گیری وبدطوری وزرا کاررا بجایی رسانیده که سر کی مزبور گویا بعجزوالتماس مصالحه نموده. باین نحوکـه ازتاریخ ۱۷۸۲ پادشاه انگلندجارج ثالث اقرارنمود که بعد ازاین طایفهٔ انگریزی متوقفین ینگی دنیا راطایفهٔ علاحده مطلق العنان دانسته وترك احقاق شاهی رابکلی ازولایت مزبور نموده آنها هم مثل سایرطوایف فرنگستان طایفهٔ علاحده بوده ، اگر تجارت و معامله بانگریز نمایند بعینه مثل سایرطوایف باشند. وازآن تاریخ الی حال طایفه مزبورجمعی علاحده هستند. چون برخی ازاحوال آنها نوشته وآنچه درتواریخ ینگی دنیا که درانگریزی نوشته است درتعریف ولایت مزبورقلمی میشود :

بعضی بنادر ینگی دنیا متعلق بـانگریز است که بالفعل تجارت و اهالی انگریزوسپاه انگریزدرآنجا هستند. وهمچنین جزایرچند مسمی بویست هندی که جزایرمقابلی ینگی دنیا است، محسوب میشود، درتحت انگریز است. شکر وقهوه وپنبه وقرمزفرنگی (۲) وچوب مهاکس بسیاری ازولایت وجزایرمتعلقه بانگلند بهمه فرنگستان میرود و منافع عظیمه از این راه عاید بدولت انگریز می‌شود. اگرچه اکثرشمالی وجنوبی ولایت مزبوراهالی فرنگستان توطن نموده لیکن احدی تابحال همه ینگی دنیا را نـدیده اهالی آنها مردمان سیاه رنگ بدگلی آرام داری هستند. آنچه درکتابها نوشته‌انـد، یك ربع کل دنیا را ینگی

۱ــ علیحده .

۲ــ گویند قرمز جانوری است کوچك وبر بوته‌های خار می‌نشیند آنرا میگیرند و خشك می‌کنند ... و حبی دیگرهم هست مانند عدس. «برهان قاطع».

دنیا گرفته، لیکن ربع بزرگترین است. اجناسیکه از ینگی دنیا بیوروپ می‌آورند ودرآنجا بعمل می‌آید اولاً فلزات معدنی درآنجا پیدا شده. اجناس آن بیوروپ می‌آید. درختهای میوه‌دار وغیره مثمروغریبه بسیاری داردکه تجارت معقولی از چوب ومیوه آنها بفرنگستان می‌نمایند. معدن طلاو نقره در ینگی دنیا است و بفرنگستان می‌آید. گویند هنگامیکـه طلا و نقره در ینگی دنیا بعمل آمـده بعلت اینکه بفرنگستان می‌آورند، قیمت هردو در فـرنگستان بسیار کم شده است. و از جواهرات الماس و مروارید وزمرد و لعل و زبرجد و سایر جواهرات دیگر درآنجا پیدا می‌شود. نیزازتاریخی که جواهرات مزبور بفرنگستان آمده قیمت آنها دراین ولایات کمتر ازسابق است. قرمزفرنگ ونیل و پوست سنجاب وخز وسایراجناس دیگرازآنجا بولایات فرنگ می‌آورند.

و اما جمعیت اهالی ینگی دنیا هنگامیکه از انگلند سوا شده تخمیناً دو میلیان بوده لیکن بتدریج از هریك از بلاد فرنگستان مردم بآنولایات رفته. بالفعل دوازده میلیان جمعیت دارنـد. ششصد نفرازاهالی آنها مشغول برتق و وفتق امورات ولایتی ینگی دنیا هستندکه آنها را اهالی مشورت خانه می‌نامند. دویست نفرآنهارا درخانهٔ (۱) و چهارصدنفردرخـانهٔ (۲) کرده. دویست نفر مزبورراالارد وبزرگان نامیده، مدت سه سال دویست نفرمزبوردرخانهٔ بزرگان مشغول برتق و فتق مهام ولایتی هستند. وچهارصد نفر دیگرکه کلاً ششصد نفر مزبور درهر امراز امور متعلقه به ینگی دنیا مشورت نموده بعد از اینکه همه درهرامر ازامور مزبور راضی شده امورمزبوررا جاری نموده ویکنفررامدت هفت‌سال سرکرده همه ششصد نفر و ولایت ینگی‌دنیا کرده‌که بجای پادشاهی بحکمرانی‌ولایت‌مزبورقیام‌نموده. بعدازهفت‌سال شخصی دیگررا بجای اومعین میکنند. و مدارس بسیاری ساخته. علوم وصنایع وبدایع درآنولا انتشاردارد. و هرساله‌طلاب‌چندبانگلندفرستاده که‌تربیت‌یافته مراجعت به‌ینگی‌دنیا نمایند. و شهرهای‌خوب درآنجاساخته‌اندکه مردم تمکن دارند. و از اهالی همه مذاهب درآنجامشغول بعبادت‌خودهستند. و بتدریج‌هرکس‌ازانگلندسیرشده ویااخراجات کفاف احوال او را ننموده از اینجا بامراکه میرود. وآنچه ازتواریخ انگلند

۱ــ و.

۲ــ خانه‌ای.

در عهد پادشاه هذه‌العصردرخصوص ینگی دنیا روی‌داده بود نوشته، امیدآنست که مورد ذکر خیری گردد.

وچون برخی از امور ینگی دنیا نوشت قصد پادشاهی و تاریخ وقایع سلطنت او از دست رفت. حال لازم است‌که مراجعت بقصد ووقایع‌اتفاقیه‌سلطنت پادشاهی را نموده.

در سال ۱۷۸۵ امر عجیبه در انگلند روی داده‌که هیچکس رادرخاطر نیست‌که در داستانی چنین امری روی دهد. لاردگارد نام یکی از بزرگان انگلند را دفاع ضعیف شده و تقدس زیاد و مالیخولیا او را باین راه داشته‌که اهالی مشورت خانه را شاید میل باین است که مذهب کثالیك را مجدداً در انگلند شیوع دهند. بفاصلهٔ دوروزی یکصد هزار نفر ازعوام‌الناس برسر خود جمع‌نموده اولاً حمله بپارلمنت‌کرده و بعد ازآن‌مردم درشهر افتاده بعضی از خانها را سوزانیده و خراب‌کرده بالاخره سپاهی از پادشاهی بلندن آمده هر کوچه وبرزن راگرفته جمعی از عوام‌الناس را زخمدار نموده بالاخره سران اشرار راگرفته سیاست نموده. لاردجارج گاردن را محبوس نموده جمعی از احکام شرع اورا بمحکمهٔ شرع آورده . بعد از اینکه اطلاع یافته بودند که لارد مزبور را اراده بغوغا نبوده مقصود او دینداری بوده اورا بخشیده . پس ازآن خشکی دماغ او را باین امر داشته که بمذهب یهود داخل شود . ریش خود را از تراشیدن باز داشته . مدتی در آنحالت بوده بالاخره فوت شده . در اواخر سال مزبور دولت انگریز دو کشتی که بملاحظه کل دنیا فرستاده بودند برگشته. کپتن‌کوك از جملهٔ مشاهیر روزگار است و چند دفعه بدورهٔ دنیا رفته بود. در این دفعه فوت شده.

درسال ۱۷۸۱ یکی از سیارگان تازه مسمی به جارجم سیدس داکتر منجم از اهالی جرمنی پیداکرده. ستاره‌مزبوردر هشتاد ودوسال یکدفعه‌دورهٔ فلك را سیرمیکند. جارج سیم پادشاه هذاالعصر دوربینی ساخته‌است چهل‌پاوسه پا دهنهٔ آن و داکتر مزبوربحمایت پادشاه ستارهٔ مزبور را پیدا نموده بعد او بزمین دو مقابل زحل است. وباچشم بدون دوربین او را نمیتوان دید. میرزا جعفر و بنده بدیدن دوربین مزبور رفتیم.

درآنسال،۱۷۸۷ مستر هستین فرمان فرمای‌هندوستان رامتهم‌بتقصیر

کرده که بیحسابی در هندوستان نموده . جمعی از اهالی شرع را بامتحان او فرستاده امورمفوضه باو را جزواً وکلاً ملاحظه نموده. مدت هفت سال بحساب آن رسیده بالاخره تقصیری بآن ثابت ننموده اورا نجات داده‌اند .

درسال ۱۷۸۸ عیسوی ناخوشی خبط دماغ بپادشاه هذاالعصر عارض‌شده اگرچه تا بحال بعلاج آن نکوشیده‌اند(۱) و بکرات عود نموده و ایضاً روی به‌بهبودی نهاده لیکن بالفعل درکنج خانه با خبط دماغ و آرام‌نشسته است.

درسال ۱۷۹۲ لاردگاردن والس فرمانفرمای هندوستان سپاهی به‌مجادله پتمپو سلطان والی ملك دکن فرستاده و بالاخره بعد از جدال پتمپو سلطان مزبور کم قوت شده، صلح بالارد مزبور نموده و برخی ازولایات‌خودرا‌مفوض بکمپانی نموده و برسم معهود و خاطر جمعی کمپانی، دو پسرخود رابرسم‌گرو بنزد کمپانی هند فرستاده و مدتی مدید در آن عرصه ، نه سال مستمراً سپاه انگریزبا سایر دول عموماً و بافرانسه خصوصاً جدال نموده وازهرطرف‌خواه دریا و خواه خشکی سپاه انگریز غالب آمده و بالاخره صلحی درمیانهٔفرانسه و انگریزی واقعشده‌که **درتاریخ ۱۸۰۹** صلح مزبور باتمام رسیده ومصالحه را بناپارت‌که درآنوقت سرارباب مشورت‌بوده‌کرده. بنده‌را لازم‌افتادکه‌برخی از احوالات بناپارت و طریق تربیت او بیان‌کنم. و اما بناپارتی ازاهالی‌شهر جاشیو، شهرکوچکی است در جزیره کاسیله متعلق بایتالیا. پدراوکالو بناپارت از اهالی شرع آنولا بوده ، **در سال ۱۷۶۹** تولد او شده . کونت ماریوف حاکم جزیره کاسیله حامی و مربی او بوده بحمایت‌کونت مزبور اورا بمکتب خانهٔ پادشاهی‌که در فرانسه ازبرای تربیت جوانان بنیادکرده بودندفرستاده. در مکتب خانه مزبور اطفال را علم جنگ و زبان فرنگستان وتواریخ قدیم‌و جدید همه فرنگستان تعلیم می‌کنند. بعد از اینکه بناپارت را بمکتب‌گذارده، در سن ده سالگی مشارالیه شروع در تحصیل نموده. مشارالیه رامیل‌بآموختن زبان نبوده لیکن سعی مالاکلام در علم جنگ و ساختن قلعه و سنگر و یورش بردن ولوازمات آن داشته ونیز درخواندن تواریخ کریك وروم‌که‌ما آنها را یونانی‌میگوییم، لذتی‌ومذاقی داشته وعلی‌الدوام درقصد جنگ جویان‌وجراران روزگار غوری نموده چنانچه بتدریج خیالات جنگ‌جویی و سپاه‌کشی درنهاد

۱ ـ کوشیده‌اند.

او متمکن گردیده حرکات وسکنات او در مکتب اینکه در حالت طفولیت علو همتی از او استباط افتاده چنانچه هرگز با اطفال دیگر بلهو ولعب و بازی و حرکات بیجا آمیزش ننموده دهگونه معلم او هرگز از او نشنیده که استدعای عفو تقصیر کند. هروقت تقصیر در درس کرده در نهایت استقامت ایستاده، بعد از تنبیه بجای خود رفته و نیز در طریق سخت گیری در آن بحدی استدامت داشته که هر طفلی که او را آزرده نموده هرگز او را نبخشیده و با او صلح ننموده وهروقت عزم بچیزی گماشته احدی اورا مانع نشده. باینمعنی که هیچکس اورا از خود رایی بازنداشته. طفلی مغرور وخودرأی وسخت گیر، با وقار و تمکین، زهن(۱) تیز، باهوش و زیرك بوده. بازیچه او اینکه اطفال را بگرد خود آورده خود را سردار ومابقی را افیسر وسالدات نموده، فوجی قرارداده که سنگری سازند.

در سال ۱۷۸۳ گویند هوا بشدت سرد بوده و بعلت کثرت برف ساختن سنگر مقدور نبوده. حکمی باطفال مکتب خانه داده که قلعه و سنگری از برف سازند. خود بیلی دردست گرفته و اطفال را هرکدام بیلی بدست داده، سنگر و برج و خندق آن راکلاً از برف ساخته بنهجی که از روی کتاب درس خوانده بودند سنگری مضبوط از برف ساخته، همه مردم از گوشه وکنار بدیدن سنگر مزبور آمده تحسین بلیغ باو نموده. یك سال بعد از آن موافق قاعده فرانس هرسال ممتحنان بامتحان اطفال مکتب خانه مزبور آمده هرکدام ترقی کرده و قابلیت دارند از مکتب خانه مزبور بیرون آورده بمدرسه پادشاهی او را میفرستند. در آن وقت مدرسان درآن مکتب آمده بناپارت را امتحان نموده، جوانی مستعد و قابل ولایق درعلوم جنگ و قلعه وسنگر وسایر لواحقات ماهر دیده و از وجنات احوال و حرکات و سکنات او علو همتی بمراتب زیاده از دیگران استنباط نموده، موسیو رینالت نام که ازجمله بزرگان وصاحب مدرکان فرانسه بوده نوشته به بزرگ مدرسه شاهی نوشته که بخصوصه درتربیت بناپارت ساعی باشد و اورا افیسر پادشاهی کند. یك سال درمدر.ه پادشاهی توقف نموده. **در سال ۱۷۸۵** او را نایب توبخانه نموده‌اند. درآن اوقات اغتشاشی دردولت و امور فرانسه روی داده چنانچه **درسال ۱۷۸۹** بلوای عامی درولایت فرانسه

۱. ذهن.

برپا شده واز هر سو ازپادشاه خودلوئیس شانزدهم ناراضی گشته. اولاً اهالی مشورت‌خانه قدرت و تسلط پادشاهی را تخفیف داده چنانچه نه‌قادر بجدال با سایر دول بوده ونه یارای صلح. بالجمله اورا وجودی معطل‌انگاشته‌اشخاصی را که پادشاه بمنصب و بزرگی مفتخر فرموده از مناسب مزبورمعزول نموده. حرف آنها اینکه صاحب منصب وعزت اشخاصی را سزاوار است‌که‌خود قابلیت و استعدادی داشته نه‌اینکه پادشاه هر بوالفضولی رابزرگی بخشد. وبعد ازآن حمله‌بخانهٔ پادشاهی‌نموده، سالداتهای‌قراولخانهٔ اورا بقتل‌رسانیده، داخل بحرم شاه شده وپادشاه سایر منسوبان او ازآنجا گریخته داخل به‌پارلمنت‌ویامشورت خانه گشته. پادشاه با اهالی پارلمنت قرار نموده که‌ترك شاهی‌رامیکنند گذارند بطرفی رود. حرف او مسموع نیفتاده پادشاه و زن و منسوبان او را بمحبس فرستاده.

درسال ۱۷۹۳ اهالی شرع فرانسه‌جمعیتی‌کرده وبحقیقت‌رفتارلوئیس مزبور رسیده او را مقصر یافته و فتوای قتل اورا نوشته و اورا مقتول‌ساخته. و بعد ازآن بعد ازده ماه زن‌شاه را مقتول ساخته و چندی بعد ازآن الیزابث خواهرپادشاه را بقتل رسانیده. در این بین دولت انگریز ازحرج و مرج و غوغای آنها اطلاع یافته، خواسته بودندکه مزاحم اینگونه افعال شوند. دولت فرانسه را با انگریز جدال ونزاع واقع شده روبیسپیرنام شخصی دراصل فقیر وحقیر در فرانسه ترقی یافته واصل و سرمایهٔ اینهمه فسادمشارالیه‌بوده. گویند بجز پادشاه و منسوبان او تخمیناً چهل هزار نفر در این بلوا و طغیان بقتل رسیده ازآنجمله سی وپنج‌نفر از فلاسفه فرانسه که هرکدام وحیدعصر بوده‌اند بدون‌تقصیر مقتول نموده‌اند. چون‌روبیسپیرمزبور را سرمایهٔ فساد دیده‌مشارالیه وجمعی از منسوبان اوراکه بیست نفرباشند گرفته مقتول نموده و بعد از آن دولت فرانسه را بخاطررسیده که مثل دولت روم بدون پادشاه وبزرگان امور ولایتی را رتق وفتق نموده، راتق و فاتق، اهالی‌مشورتخانه‌باشند. جمعی‌کثیر از اهالی مشورت بوده، سه‌نفر سر آنها بوده. از جملهٔ سه نفر مزبور یکنفر براتام بوده وبتدریج اعمال ودلاوری و رشادت بناپارت را بنظر آورده‌درصدد ترقی او برآمده. بکرات اورا باتوبخانه بجنگها فرستاده وفتح ونصرت‌نموده وبتدریج بناپارت شهرتی‌کرده وهرکس ازوحسابی برده. و داستان او بزبان

خاص و عام افتاده و چون اوضاع ولایت فرانسه پریشان شده بناپارت میدانی
خالی دیده، دولتی بدون پادشاه، خیال‌اواینکه بنحوی که‌قیصر روم‌اولاً جنرال
بوده و بتدریج ولایات فرنگستان را مسخرکرده و در آخر بزرگ قوم رومی
گردیده ، او نیز رفتار و کردار قیصر را سرمشق خود کرده . اگر چه در
اکثر حالات قصهٔ بناپارت و قصهٔ قیصر مشابهت تامی دارد . که (۱) قصهٔ هردو
را خوانده یقین میکند که هر دو در رفتار و کردار مشابه بوده‌اند . خلاصه
حکمی از پارلمنت فرانسه جاری شده که بناپارت سپاهی برسر نیس ـ مکانی
است ـ رفته وبعداز اینکه به آنجا رفته اهالی مشورت او را معزول و محبوس
نموده . و بعداز چندی بناپارت به تنهایی بپاریس رفته که شکایت بی‌انصافی
اهالی مشورت خانه را کند . اهالی مشورت خواسته بودند که او را سردار
سربازکنند ، قبول ننموده ، خدمت خود را استعفا نموده ، خواهش نموده بود
که او را رخصت دهند که باسلامبول رفته مشغول بخدمت دولت اسلامی گردد ،
و قبول ننموده . گویند خواهش خدمت انگریز را نموده و بلندن‌آمده وقلیل
وقتی درلندن توقف نموده . لیکن‌معلوم نیست که آیا بعزیمت خدمت‌انگریزی
آمده و یا چیز دیگر مکنون ضمیر او بوده و بعد از آن بفرانسه برگشته .
مجدداً در سال ۱۷۹۴ سردار سپاه فرانسه گشته ومأمور تسخیر جزیره کاسیله
وطن مألوف خود شده لیکن درآن جنگ شکستی باو رسیده و بعداز آن نیز
اوضاع او پریشان گردیده . در گوشه آرام گرفته گویند در آنوقت محتاج
بامر معاش گشته و آرامی گرفته الی یك سال در پاریس مجدداً غوغا وبلوای
روداده و او را سردار سپاه پاریس نموده‌اند که فتنهٔ شهر را بخوابانند. حامی
او برانام یکی ازسه نفر مشورتخانه بوده وچون درآنوقت برآمدی طولی(۲)
در حکمرانی فرنس داشته ، بناپارت خود را باو چسبانیده . برا ، بیوه زنی
از بزرگـان فرانسه را در نزد خود نگاهداشته ، یعنی بدون عقد در نزد او
مانده . چون برا از زن مزبور سیر شده و یـا ناخوش شده خواسته بود کـه
او را از سرخود باز کند . زن مسمی بجوسفین بوده است . با بناپارت شرط

---

۱ ــ هر که.

۲ ــ برا، یدی طولی ...

کرده که در صورتیکه جوسفین مزبوره را بعقد خود در آورد ، اولا بیست هزار تومان از نقد باو داده ، ثانیاً او را سردار سپاه فرانسه نموده بایتالیا میفرستد. بناپارت راضی بامر معهود شده . جوسفین را بعقد خود درآورده و وجه بیست هزار تومان را از برا گرفته . و او را سردار سپاه فرانسه نموده در سال ۱۷۹۶ بایتالیا رفته و فتوحات چند درآنصفحات نموده و شهرتی‌عظیم در آنجا کرده . چون سالها دولت فرانسه در این سعی داشته بودند که دست انگریز را از هند کوتاه کنند و از هر راه حمایت باهالی (۱) نموده که با انگریز جدال کنند . چنانچه پادشاه فرانسه لوئیس شانزدهم سازشی با نواب حیدرعلی والی ملت دکن داشته وافیسران فرانسه را بآنجا فرستاده که طریقه جنگ و نظام را باهالی دکن نمایند . و نواب حیدرعلی نیز با سپاه خود در نهایت جلادت و مردانگی جنگها با انگریز کرده بود . در این بین که‌پادشاه فرانسه کشته شد و حرج و مرجی بدولت فرانسه روی داده کسی بفکرحمایت نواب حیدر علی مزبور ، از اهالی فرانسه ، نیفتاده . دولت انگریز سپاهی‌بر سر دکن کشیده و علی‌الدوام در تخریب نواب مزبور کوشیده و ضررهای فاحش باو رسیده . بعداز فوت نواب مزبور ، تیپو سلطان بجای او والی ملك دکن شده و بیشتر از پدرخود درصدد نزاع با دولت انگریز برآمده . سپاه فرانسه و اهالی مشورت خانه آنجا را بخاطر میرسد که سپاهی بحمایت تیپو سلطان بهند فرستند کـه با سپاه تیپو ملحق و جـدال با انگریز نماید . لهذا بناپارت را با هفتاد هزارسپاه جنگی سپاه فرانسه باکشتیان جنگی ، ازپاریس بتاریخ ۱۷۹۸ بسمت مصر روانه نموده که از مصر بهندوستان رفته در ملك دکن ملحق بسپاه تیپوسلطان شوند . فکر فرانسه صحیح وبجا بود ولیکن از آنجا که اهالی انگریز نیز در امر خود و ملاحظه ولایت و افعال و حرکات دشمن آگاه بوده ، دفع آنها را نموده و مانـع رفتن سپاه مزبور شده . باین نحو که بعداز اطلاع حرکت بناپارت بسمت مصر ، دولت انـگریـز جمعی از سپـاه کشتیان جنـگی خود را در حیطۀ تصرف و سرداری ادمرال‌نیلسان بتعاقب سپاه فرانسه فرستاه ، درکنار

۱ـ در متن پس از « اهالی » جای خالی‌وجود دارد بنظر میرسد « اهالی‌هند » منظور بوده است .

رود نیل لنگر انداخته بودند. بمحض ورود، ادمرال نیلسان بنای جدال بـا فرانسه گذارده. بعد از آتشباری بسیار، ادمرال نیلسان غالب بفرانسه آمده. نه کشتی فرانسه را دستگیر کرده و دوکشتی آنها را سوزانیده بناپارت دریکی ازکشتیان بوده درحالتی که کشتی او سوخته خود را بکشتی کوچکی انداخته بشهر مصر داخل میشود. و ادمرال نیلسان درمراجعت، بازاء این خدمت بمنصب لاردی ملقب میشود. بعد از اینکه بناپارت داخل بشهر مصرشده شهرتی میدهد که ارادهٔ مسلمانی دارد و بعد ازآن داخل بیکی ازمساجدشده، سلیمان و محمد و ابراهیم نام ازپیش نمازان و مفتیان مصررا در نزد خود خوانده، اولا بآنها حالی میکندکه مرا خوابی روی داده درعالم واقعه بمن حکمی رسیده است که مسلمان شده بزیارت بیت‌الله‌الحرام مشرف شوم وبقراءت کلام‌الله‌المجیدمشغول شوم. باین حیله قلب اهالی مسلمانان را بخود راغب نموده وبنماز حاضرشده وبعد از آن بمردمان مسلمان میگویدکه درصورتیکه بنای دوستی و تجارت‌را با اهالی فرانسه گذارند هم نفع دنیوی حاصل مسلمانان می‌شود و هم بتدریج اهالی فرانسه بدین اسلام مشرف میشوند. و بعد از آن فصل مشبعی در مذهب بیوفایی و بدعهدی و ابن‌الوقتی اهالی انگریز را باآنها بیان نموده. چندی در مصرمانده. چون سپاه انگریز در رود نیل مانده بودند چاره منحصرباین دیده‌که یکدفعه از مصربیرون رفته بدون اطلاع مردم در کشتی جنگی نشسته سپاه‌خودراگذارده‌ازراه بندراسکندریه‌بفرانسه‌برگشته. اگرچه کشتیان‌بسیاری از انگریز در روی دریا از هر سو او را تجسس نموده لیکن یك کشتی باو برنخورده و او واردبفرانس شده و بعلهٔ اینکه سپاه فرانسه بکمك‌تیپو سلطان نرسیده جنرال هرس سپاهی برسرقلعه سرینك‌پنان برده قلعهٔ مزبوررا محصور و سپاهی عظیم ازجانبین مقتول. بالاخره در سال **۱۷۹۹** قلعهٔ‌سرینگ پنان را مسخر نموده تیپو سلطان را مقتول ساخته. خزینهٔ بسیاری و اموال و اسلحهٔ بی‌شماری ازتیپو سلطان بدست دولت انگریز افتاده و ممالك دکن کلاً متعلق بانگریز گردیده و از آنوقت امتزاجی در دولت کمپانی هندوستان بهم رسیده والی‌حال در ترقی هستند بعد از اینکه‌بناپارت از مصربپاریس برگشته‌یکی‌از اهالی مشورت خانه فرانسه شده یعنی یکی از سه‌نفر سره فرانسه. و ازآن‌پس

در تاریخ **۱۸۰۳** بتسخیر انگلند گرویده . سیصد هزار نفر سپاه فرانسه در کشتیان کوچك و بزرگ با آذوقه و ادوات جنگ آماده ودردورهٔ انگلند آمده وکشتیان مزبور را بنهجی تعبیه‌کرده که توانند نزدیك بخشکی آمده و داخل برودتمز شوند. و ازین‌طرف اهالی انگلند اطلاع یافته‌که فرانسه عظیمت(۱) تسخیر ولایت‌آنها را نموده. هرفردی ازافرادناس، یعنی ازولایت مزبورکلاً مصمم بجنگ شده . گویند ششصد هزار نفر در کل ولایت انگلند بعزم جدال برخواسته وهرفردی هرروزه بمشق سربازی وسواره‌حاضر گردیده وهرکس‌از خرج خود در تهیهٔ اسلحه جنگ و جدال برآمده. مدتی سپاه‌فرانسه دربالای دریا بگردش بوده لیکن بناپارت اطلاع یافته‌که مرد وزن وبرنا وپیرانگریز مصمم بجنگ فرانسه هستند. جرأت دخول ننموده، فسخ عزیمت راکرده.

درسال **۱۸۰۴** بناپارت مسمی بامپراطور وپادشاه فرانسه‌گردید وبعد ازآن یدطولی در فرنگستان بهم‌رسانیده. ازهرسو بجدال وجنگ مشغول شده وولایت‌آنها را ملحق بولایت فرانسه نموده. در سال ۱۸۰۷ دولت عثمانی را بمنازعه روسیه و انگریز انگیخته وخود حمایت بدولت مزبورنموده وازهرسو فتح(۲) هر جا همت گماشته غالب آمده. شهر کونیکز بورك متعلقه‌بنمسا را بتصرف خود درآورده . ازجملهٔ غنایم‌آن شهریکصد وهفت هزارتفنگ تازه در انباران بدست بناپارت آمده . بعلاوه خزاین نقدی و جنسی و اسباب جنگ وغیره .

در سال ۱۸۰۸ بتسخیر اسپانیا همت گماشته . سپاهی عظیم بر سرآن مملکت برده وآنولایت رامسخرنموده . پادشاه اسپانیا ومنسوبان آنرا محبوس و بفرانسه فرستاده و برادر خود جوسف نام را پادشاه اسپانیا نموده و طایفهٔ اسپانیا راضی باین امر نبوده اغتشاشی در آنجا بهمرسیده و هرکس بطغیان و شور وغوغا برآمده . سپاهی‌برسرپرتکال فرستاده . پادشاه پرتکال‌تاب مقاومت نیاورده ، عیال واطفال خود را برداشته به ینگی دنیارفته . الی‌حال مراجعت به پرتکال‌ننموده . درهنگامیکه پادشاه پرتکال عزیمت فرارمی‌نمود استدعای اعانت از دولت انگریز نموده دولت انگریـز سپاهی را بسرداری سرارثر

---

۱ ــ عزیمت.

۲ ــ به‌فتح.

ویلزنی به پرتکال فرستاده و بعد از اینکه سرارثر مزبور به پرتکال رفته از آنجا باسپانیا رفته . مدتها سرارثر مزبور بافرانسه جنگ کرده بالاخره سپاه فرانسه رابکلی ازاسپانیا بیرون کرده .

درسال ۱۸۱۰ عیسوی بناپارت ، جوسفین زن قدیم خود راطلاق داده دختر پادشاه استریا را بعقد خـود در آورده وولایت نمسا و استریا را کلاً بحیطهٔ تصرف خود درآورده .

درسال ۱۸۱۴ چهارصد و نود و سه هزارنفر از فرانسه و سایر قرال فرنگ بسمت روسیه برده . کیفیت رفتن و مراجعت آنرا(۱) در تاریخ مسکو نوشته شده . بعداز مراجعت ازروسیه **بتاریخ ۱۸۱۴** سپاه روسیه وانگریز و استریا و پروشیا و نمسا وسایر قرال فرنگستان سپاهی عظیم بفرانسه آورده‌که قلع و قمع بناپارت را نمایند. چون‌سپاه جنگی او کلاً درمیانهٔ روسیهٔ برطرف شده تاب مقاومت سپاه چهار پنجقرال را نیاورده مجبوراً او را بجزیره الیا ، جزیرهٔ کوچکی است متعلق بایتالیا ، فرستاده‌اند که مادام حیات در آنجا مانده ، خرجی باو رسیده در آنجا ماند . و لوئیس هجدهم کـه سالها از ظلم بناپارت گریخته بود و در انگلند توقف داشت ، از قرار معاهده قرال فرنگ او را برسرتخت فرانسه گذارده که موافق میراث خـود بملك موروثی رسیده باشد .

درسال ۱۸۱۰(۲) بناپارت از جزیرهٔالیا بیرون آمده ، وارد بفرانسه گشته در عرض راه فرانسه جمع کثیری از سپاه برسر او جمع آمده . هنگام ورود بپاریس لوئیس هجدهم پادشاه از پاریس فرارکرده و از طـرف انگریز سپاهی بسردارد (۳) لارد ویلینگتن‌که سابقاً سرارثرویلزنی بوده و بعدازفتح اسپانیا مسمی بلارد ویلینگتن گشته باسپاه انگریزی، و ازسویی سپاه پروشیه حرکت و بمقاومت بناپارت برخواسته . دردهی مسمی بواترلو تلاقی طـرفین واقع . ازطرف سپاه انگریز لارد ویلینگتن واز سمت فرانسه بناپارت سردار سپاهان مزبور بوده . دو ساعت قبل از ظهر شروع در جنگ نموده الـی هفت

۱ـ آن (او)

۲ـ ۱۸۱۵

۳ـ بسرداری .

ساعت ازظهر متصلاً بازار جدال گرم بوده . دراین جنگ صد وسی هزار نفر فرانسه بوده‌اند . لیکن سپاه کاردیده وجنگ آزمودهٔ فرانسه درمیانهٔ مسکو کشته و برطرف شده بودند . بالجمله درساعت هفت بعد از ظهر سپاه انگریز غالب وفرانسه فرارنموده . گاری سواری بناپارت و سلاح جنگ او که در گاری بوده بدست انگریز افتاده . پنجاه هزارنفر از طرف فرانسه کشته و زخمدارگردیده واز طرف انگریز سی‌هزارنفر کشته و زخمدار گردیده . سیصد عرادهٔ توپ وچهارده هزار سپاه فرانسه بدست انگریز دستگیر گشته . بعداز این شکست بناپارت ازمیانهٔ پاریس گذشته ، بکشتی نشسته خود را به بندر انگلند مسمی به پلی موث انداخته . اراده پیاده شدن داشته . اهالی مشورت خانه مصلحت درآن ندیده‌که او را اذن دخول دهند . بعد از دو روز او را بجزیره سنت هلینه که در میانهٔ ینگی دنیا و فرنگستان واقع است ، جاییست درنهایت انضباط ، دورهٔ آن کوه و سنگرهای مضبوط دارد ، فرستاده . سپاهی معدود از انگریزی باکشتیان جنگی دردوره و میانه جزیره کشیك آنرا میکشند . الی حال درآنجا مانده و هرساله اخراجات او را از انگلند بنزد او میفرستند . اگرچه آرامی دارد و لیکن آدم زندانی چگونه قلب او آرام خواهدگرفت ، چندی قبل ازاین همه پادشاهان فرنگستان او را محترم ومعزز داشته و از نام او لرزه براعضای آنها افتاده . بالفعل باین حقارت بودن البته بآن بسیار بدمیگذرد . اما نمیتوان ساکت شد که دولت با وجود آنهمه نقاضتی که با اودارند ، قطع‌روزی‌اورا ننموده وقصدجان‌اورانکرده ، بازهم‌بدشمن‌خود رحم میکنند .

چون برخی از اوضاع بناپارت نوشته مابقی اموراتیکه درانگلند واقع شده ، بتدریج نوشته تا اینکه در اینوقت که ما در اینولایت هستیم تاریخ آن برسد .

درسال ۱۸۰۸ عیسوی جزیره کیپ کود هوپ ـ ازجمله بنادر مشاهیر دنیا است ـ از تصرف فرانسه بیرون رفته بدست انگریز منتقل شده و نیز در این سال بنادرسمت جنوبی ینگی دنیا مسمی به یونیاسن ارن بسرداری جنرال بریسفورد و سرهوم پاپ بدست انگریز افتاده خزاین دو دولتی‌که از جزایر

مزبور داخل بانگلند شده هشت گاری بزرگ زر داخل به بنك انگلند نموده‌اند .

در سال ۱۸۱۰ دختر کوچك جارج ثالث مرضی عارض شده . در دم مرگ مایل بدیدن پادشاه شده . هنگام ملاقات انگشتری از خود بدست پادشاه برسم یادگار داده و در نهایت عجز استدعا نموده انگشتر مزبور را در دست برسم یادگار نگاهدارد . چون محبتی وافر در میانهٔ پدر و فرزند بوده ، تأثیر غریبی در دل او نموده . چند روز بعد فوت مشارالیها در رسیده و شدت درد مفارقت والم مهاجرت، پادشاه را بکلی مجهول کرده، الی حال دیوانه وکور درخانه مانده . اوطاق نشیمن اورا درب و دیوارش را مخمل دوخته‌اندکه در صورتیکه خدمهٔاوحضور نداشته ازجای خود حرکت کند آزاری باو نرسد. مدتی در اینحالت شعوری داشته چنانچه بعد از فتح عظیم واترلو و شکست فرانسه وگرفتاری بناپارت مراتب را بخدمت اوعرض کرده بودند بسیار محظوظ شده بود. جارج ثالث مردی خوش ذات ونیکو سیرورعیت دوست وکوچك دل بوده، در هیچ عهدی دولت انگریز اینقدر ترقی نکرده بود، که در عهد جارج ثالث کرده. قریب شصت سالست که سلطنت نموده. اهالی انگریز درعلوم باعلی مرتبه ترقی کرده‌اند . و در صنایع و بدایع بطریق اولی . جزایر بسیاری بسعایت پادشاه و راه نمایی وزرا در این عهد ملحق بمملکت انگلند گردیده . مرد وزن اهل این ولایت دردعای او مشغول هستند وقلباً اورا دوست میدارند.

و درسال ۱۸۱۱ پرنس ویلز پسر اول پادشاه را به مخاطب به پرنس ریجنت (۱) نموده اند یعنی ولیعهد یا فرمانفرمای. والی حال احکام پادشاهی و اعمال پادشاهی متعلق باوست. الحق مردیست در نهایت ذکاوت و فراست . درعلوم ماهرو دررموز مملکتی کامل. خود هم مردیست زنده دل وخوش گذران ودریا دل و خراج یعنی دربنداجماع پول دنیوی نیست بلکه زیاده ازدرآمد خود خرج میکند. عمارت ملوکانه عظیمی در بریتن ساخته. بالجمله آنچه خصلت بزرگان است با او است اگر چه عوام‌الناس را چندان از خود راضی نداشته لیکن رعیت ولایت از حکام و سلاطین خود من جمیع‌الجهات راضی نخواهند بود لیکن درطریقه بزرگی وکوچك دلی وخوش ذاتی یگانه است. کمتر کسی

۱ـ Regent ـ نایب‌السلطنه .

از او آزار دیده آنچه از او شنیده‌ام عرض می‌کنم . لیکن تا بحال بخدمت او نرفته‌ام .

درسال ۱۸۱۵ بناپارت ازجزیره الیابیرون رفته وبفرانسه داخل شده و بعد از آن مقاتله فیمابین لاردویلینگتن و او واقع شده و فتحی بجهة سپاه انگریز حاصل افتاده چنانچه مفصلاً نوشته‌ام . بعد از دستگیری بناپارت و فرستادن بجزیره سنت‌هلینه ، ولایت فرانسه عهد کرده که در مدت پنجسال بیست و نه میلیان تومان بدولت روس و انگریز و استریا و پروشیه بدهند . و در اینمدت یکصد و پنجاه هزارنفرسپاه ساخلوی دول مزبور را مواجب دهند. و دوك ویلینگتن سردار کل سپاه بوده و در فرانسه توقف نموده که مردم آرام گرفته و دولت فرانسه امتزاجی پذیرفته بحالت اول برگردند . و دولت انگریزلاردویلینگتن را بمنصب دوکی ملقب نموده که اولاد او ازین پس ملقب بدوکی یعنی شاهزاده‌گی (۱) ملقب باشند . این رسم ترقی دادن سرداران سپاه مورث ترغیب همه سپاه شده‌که هرکس خدمتی کند اجراو ضایع نخواهد گشت. مثلاً اولاً معزی‌الیه، سرارثرویلزلی بوده و بعد از آن بعلت فتحی که در اسپانیا کرده بود او را ویکونت ویلینگتون نامید و از آن پس بازاء فتح دگر ، ارل ویلینگتن و ایضاً مرکویث ویلینگتن و درجنگ واترلو او را دوك ویلینگتن نامیده‌اند . و بعضی ازمناصب دیگرکه قرال فرنگ کسی را مفتخر کنند بآن ارزانی افتاده . بالفعل معظم و بزرگترین جنرالان کل دنیا است ، خواه در منصب و خواه در طریقه جنگ و رموز مملکت‌داری . در سال مزبور دولتهای فرنگستان و پادشاهان قرال مزبور و نایبان هر قرالی دریکجا جمع شده ولایات و ممالاتیکه بناپارت مسخر نموده ، از اجزاء فرنس نموده بود ، بدست بزرگان وحکام سابق خود داده وحدود یوروب را قسمت نموده هرحدی را بدولتی واگذارده و عهدنامه در میانه بدست خط پادشاهان نوشته‌که هرکس از حدود خود تجاوز نکند و درصورتکیه هریك از قرال فرنگ ارادهٔ شکست عهدنامه مزبور را داشته و یا بخواهد ولایت قریبهٔ خود را تصرف نماید، سایر قرال‌کلاً سپاهی فرستاده او را مانع شوند . بالجمله کلاً ولایت فرنگستان و یا یوروب متحد بوده نه با یکدیگر مجادله نموده و نه در صدد تسخیر ولایت

(۱)ــ شاهزادگی.

یکدیگر بوده و بهر کدام دشمنی رودهد سایرین کمك بآن کنند . و عهد مزبور را مهر کرده و در دفاتر ثبت افتاده است .

در سال ۱۸۱۹ سپاه ساخلوی انگریزی که در فرانسه بوده مراجعت بانگلند کرده و سنگرات فرانسه را بتصرف دولت فرانسه داده و پادشاه هالند دوك ویلینگتن را ملقب بهپرنس واترلو نموده. بعلت اینکه واترلو جاییست که فتح فرانسه واقع شده، ازولایت هالند است . دراین سال ایلچی بزرگ عظیمه دولت علیه ایران میرزا ابوالحسن خان از جانب پادشاه ممالك ایران بعزم سفارت بولایت انگلند آمده و ابلاغ رسالت خود را نموده است و بالفعل در انگلند تشریف دارد . و چون مدتیست مدید که در اینولایت ماندهام و بیشتر اوقات توقف در لندن نمودهام بهتر آن دیده که برخی از تاریخ لندن درابنیه و عمارات و اماکن و مدارس آن با متعلقات دیگر مذکور داشته که اطلاع بسیار(۱) اشخاص که این شهر را ندیده بهمرسد . و نیز شرحی در اوضاع مملکت و حکمرانی و تجارت اینولایت قلمی نموده باشد .

و اما شهر لندن شهری است معظمه و پای تخت انگلند است . عرض شمالی آن از خط استوا پنجاه و یکدرجه و نیم است . دویست و بیست و پنج میل فاصله فیمابین لندن و پاریس پایتخت فرانسه است . قبل از اینکه قیصر روم این جزیره را مسخر نماید ، شهرلندن شهر بزرگ و محل تجارت بوده طایفهٔ پنشیان و فرانسه و کریك تجارت با اینها یعنی اهالی انگلند مینموده . در سال شصت و نه عیسوی سیاووشش که یکی از حکام روم بوده او را حصاری کشیده ده دروازه از برای او قرارداده هنگامیکه فلاسفه سکسانیه شهر مزبور را مسخر نموده آنرا پایتخت سکسان نموده . **و در سال ۱۸۱۹** اکبرت ولایات هفتگانه سکسانی را بنهجی که در تاریخ انگلند نوشته ، ملحق نموده کلاً را انگلند ویك جزیره(۲) نموده و لندن را پایتخت انگلند کرده . **در سال ۱۰۶۶** ولیم کانکور که در معنی ناصرباشد ، نظامی بستهکه لندن یکنفر لارد میار یعنی کلاسترو بیست و شش نفر الدرمن داشته که درمعنی الدرمنان مزبور کدخدایان بوده والی حال قاعده مزبور جاری است . و از آن قرار

۱ ـ بسایر

۲ ـ یك مملکت .

امور رعایا بعهدهٔ لارد میار میباشد . اینمراتب را بعد خواهم نوشت . چون مدتی طاعون و وبا درآن پدید آمده و جمعی برطرف شده و بعد چاره طاعون را نموده‌اند بالفعل تذکار میکنند :

درسال ۱۳۴۸ طاعونی روی داده که جمعی کثیر که یکصد هزارنفر بوده فوت شده . **درسال ۱۴۸۱** (۱) ایضاً طاعونی پیدا شده که سی‌هزارنفر فوت شده . و **درسال ۱۴۸۸** نیزوبایی بهمرسیده‌که سی‌هزارنفر فوت شده . و **درسال ۱۵۰۰** ایضاً سی‌هزار نفر تلف شده . و **درسال ۱۵۹۴** چهاریك جمعیت لندن فوت شده و **درسال ۱۶۳۱** چهل هزارنفر تلف شده . **درسال ۱۶۶۰** هفتاد هزارنفر فوت شده . کلاً اهالی مزبور بمرور دهور و ایام بعلت ناخوشی وبا فوت شده‌اند. لیکن دراینمدفعه بعلت فراست و کیاست ارباب علوم و فلاسفه ، استفسار نموده‌اند که آیا سبب طاعون چه چیز است . عاقبت‌الامر سبب آنرا این دانسته که آب باران و یا سایر آنها درکوچها مانده و فضلات چند در آن افتاده تابش آفتاب بخارات ضاره از روی فضلات مزبور متصاعد نموده ، هوای شهر را متعفن نموده و مردم نفس درآن هوا کشیده مزاج آنها ناخوش میشود . چاره این امر را چنین کرده که در هر کوچه راه بزرگی در زیر زمین ، دو زرع و یا بیشتر و کمتر دهنه آن ، ساخته‌اند . و در هر کوچه آب شیبی چند درآن مرتب است‌که اعم ازآب باران و یا فضلات دیگر داخل بآبشیبان مزبور نموده و در هر خانه آبهای گندیده را بعد از کارسازی و شست و شو ، از ممر چند داخل براه آب نموده وکلاً داخل رودتمز شده و از آن جا داخل بدریا می‌شود . یکی از آن راهها را گشاده بودند که تعمیر کنند. آبی که ازآن میگذرد و باخلاط مثل رودخانه‌ایست‌که شب و روز داخل برودخانهٔ تمز میشود . و از راه دیگر چارهٔ که کرده‌اند اینکه در هر محله چند باغچه ساخته‌اند . بعینه خانهای حول و حوش آنها و باغچها(۲) مثل کاروانسرهای(۳) ولایات ایران است‌که در دوره بجای حجرات تجارت خانه

---

۱ ــ ۱۴۸۰ .

۲ ــ باغچه‌ها .

۳ ــ کاروانسراها .

ساکنین است و در میانه باغچه سبز و خرم با اشجار و پاکیزه گی(۱) است . دوره باغچهای مزبور پنجرهٔ آهنین است که هرکس داخل آن نمی‌تواند شد ، مگرساکنین خانهاکه اخراجات سالیانه باغچها را دهند درآن باغچه میتوانند رفت . بالجمله بعلت پاك کردن کوچها و باغچه‌های شهر که لاینقطع هوای شهر سبزه و درخت خنك خوب شده(۲) و فضلاتی مطلق درکوچها نیست ، از آن تاریخ الی حال مطلقاً ناخوشی طاعون در لندن پیدا نشده است . یحتمل بعد از این هم در آن شهر طاعون پیدا نشود . سابقاً در لندن خانها را که ساخته بودند ، چون کلاً از چوب بوده یکدفعه خانها را آتش افتاده چندین خانه پرتوت(۳) آن آتش گرفته . چنانکه درسال ۱۶۶۶ آتش درلندن افتاده سه شبانه روز آتش شعله‌ور بوده . چهارصد کوچه سوخته که سیزده هزار و دویست خانه و بسیاری از خانهای بزرگ عامه که آنها را تبلیك(۴) میگویند سوخته بود و همچنین هشتاد و هفت کلیسای بزرگ و کوچك آتش گرفته . یکی از آنها کلیسای سنت‌پال است که بزرگترین کلیساهای لندن است . ضرری که از آن آتش بمردم رسیده بقدر یازده میلیان تومان انگریزی بوده . و بعد از آن قرارداد کرده‌اند که خانها را بآجر ساخته دروب و طرف اندرونی اوطاقها و خانها تخته است . و در بیرون و اطراف خانه آجرکاری و باین علت حال در خانه که آتشی افتاده کمترسرایت بدیگری نموده و اگر سرایت کند چندان سرایت نمی‌کند ، بیست سی خانه را بسوزاند و فوراً در هنگام اطلاع جمعی حاضر و آن را خاموش نموده . بعد کیفیت این را می‌نویسم .

درسال ۱۶۸۸ عیسوی لوئیس چهاردهم پادشاه فرانسه چهارده هزار نفر ازاهالی فرانسه که بمذهب پراتستنت بوده بعلت اینکه خود پادشاه مزبور از اهالی کثالیك بوده اهالی مزبور را از فرانسه با عیال خود اخراج نموده و مشارالیهما بانگلند آمده . در آنوقت در انگلند توقف و سکنی‌کرده دستگاه ابریشم‌بافی را در آنوقت بلندن آورده‌اند . و قبل ازآن مطلقاً ابریشم‌بافی در

---

۱ ـ پاکیزگی .

۲ ـ هوای شهر به سبزه و درخت خنك و خوب شده .

۳ ـ ؟

۴ ـ Tublic

لندن و انگلند متداول نبوده است . و بالفعل در نهایت خوبی و لطافت صنعت ابریشم‌بافی و پارچهٔ آن در آنجا بعمل می‌آید .

درسال ۱۷۰۵ عیسوی درکوچه لندن واچ من قرارداده قرارداد شده. یعنی کسی‌که ساعت را نگاه دارد. درکیفیت آنجماعت اینکه درهرکوچه یکنفر آدم در هنگامیکه هوا تاریك میشود الی طلوع آفتاب در نیمساعت یکدفعه از اول کوچه الی آخر کوچه راه رفته بـآواز بلند صدا میکندکه وقت ساعت چه است. مثلاً درساعت دو فریادی کرده‌که حال دو ساعت است. و یکدفعه از اول الی‌آخرکوچه فریاد نموده، بعد از آن درمنزل خودکه درمیانه‌کوچه است‌آرام گرفته. نیمساعت از آن‌گذشته نیز از منزل خود بیرون آمـده صدایی‌کرده‌که حال دو ساعت ونیم است. باین طریق از اول شب الی صبح مردمان مزبور در گردش‌اند. منافع آن اینکه هرکس اطلاع از ساعت بهمرسانیده کـه چه وقت است و ثانیاًهیچ دزدی رافرصت دست نداده‌که‌خانهٔ (۱) را ببرد.ودرصورتیکه دزدی را دیده فوراً چیزی (۲) دارد دردست و چرخ را حرکت. این علامتی که از هرکوچه هریك ازآنها صدای چرخ مزبوررا شنیده بکمال تعجیل بنزد اورفته، مشارالیه راگرفته حبس میکنند. و اگرکسی باکسی ناخوشی‌کند،آنها مانع مردم ازشرگشته‌بلکه محبوس میکنند وبجزواچ مزبور،شب‌گرد وداروغه واحداس ندارد. اولاً پـانصد و هشتاد وسه نفر بوده‌اند لیکن بالفعل شاید دو مقابل‌ازآن باشند.

در میانه‌لندن رود عظیمه مسمی‌به تمزمیگذرد و داخل بدریا میشود. در هنگامیکه‌آب جزرومد (۳) نشود وآب باران و سیلاب بهار ملحق بآن نشود. عمق‌آن دوازده‌پاکه چهارزرع است میباشد.وربع میل‌عرض‌آن است وهنگامیکه جزر دریا واقع شود بعلة اینکه جزرآب دریا به پانزده میلی لندن می‌آید در آنصورت آب رود مزبور عرضاً و عمقاً زیاد می‌شود . و هوای انگلستان بعلة اینکه جزیره است بیشتر از همه بلاد باران می‌آید و بخصوصه در لندن زیاده از بلاد انگلند باران می‌آید. آنچه در حساب آمده در سالی ششماه در لندن

۱ــ خانه‌ای.

۲ــ چرخی .

۳ــ جزرومد .

باران می‌آید. نه اینکه مستمراً باران آید، چند روزی باران آمده و چندی هوا خوش شده. برخی اوقات کره دودی (۱) در لندن گرفته بحدی هوا را تاریك کرده که در روز روشن چراغ ضرور می‌شود. ولیکن با وجود آنهمه جمعیت و کثرت باران، هوای انگلند سلامتی دارد و بیشتر مردمان صحیح هستند، و کمتر مردم ناخوش می‌شوند. از پیرو جوان مردم کلاً هر روزه قدری راه میروند. و اما کوچهای لندن اکثر موافق قرینه ساخته‌اند بـاینمعنی که خانها قرینه بیکدیگرند و دیوارها را آجرکاری کرده‌اند و در دهنهٔ هر کوچه و محله را نوشته‌اند . و درب هر خانه تعداد او را بخط انگریزی نوشته‌انـد . و کوچها بحدی فراخست که در اکثر کوچها چهار گاری به پهلوی یـك دیگر میتوانند رفت و دوطرف کوچه ها را سنگ کاری کرده‌اند که مردم راه روند. و در میانهٔ کوچه ها گاری و بارکش و اسب میگذرد و از هرطرف کوچه بفاصله شش زرع الی ده زرع چراغی در فانوس شیشه در بالای دروب گذارده‌اند که همه شب میسوزد و مدت ده سال است که ازدود ذوغال زمین چراغها ساخته‌اند که دردکانها دودها را از آنها روانه کرده که بسوزد. و بالفعل در کوچه معظم چراغها را ازدود ذوغال روشن می‌کنند . و از خارج لندن در هر راه چند میل چراغ در میانهٔ فانوس روشن است.

خانهای لندن بسیاری شش و هفت طبقه است. وکمتر از پنج طبقه نیست. دروب و پنجره ها مجموع شیشه‌کاری است و درهر خانه طبقه اول مطبخ وثانی اوطاق شام و نهار و طبقه ثالث اوطاق نشیمن و رابع نیز گـاهی نشیمن کرده و طبقه پنجم وششم و هفتم نشیمن نوکران و اوطاق خواب صاحبان و نوکران می‌باشد. و بوضعی خانها را درست کرده اندکه رطوبت کمتر داخل بخانه شود و اقسام بناها از برای رفاهیت خانگی ساخته‌اند که مردم آرامی گرفته وفراغت داشته باشند. مثلاً نوکر کمتر درمقابل آقای خود آمده می‌ایستد. هرکس درمنزل خود نشسته خدمتی دارند و هر اوطاق را زنگی به‌سیم بسته از بالا سیم مزبور را حرکت داده نوکران زنگ مزبور را شنیده بنزد صاحبان و اشخاصی که با آنها کار دارند رفته بعد از انجام خدمت، مجدداً مراجعت بمنزل خود میکنند.

شهر لندن شهر بزرگ عظیمه ایست. طول آن ازسمت مشرق بسوی مغرب

---

۱ ــ مه

است. هفت میل طول دارد. وعرض آن سه میل است. و سی وشش میل دورهٔ آن است. جمعیت اصل لندن دوازده هزار نفر هستند وروز بروز در ازدیاد است. در شهر لندن تجاران بسیاری توطن دارند با دولت و عزت وآبرو. مرکز ومحل تجارت انگلند لندن است از اقصای بلاد عالم تنخواه بآن شهر آمده و از آن شهر باقسام ولایت یوروپ و هندوستان و ینگی دنیا و ایران و روم تنخواه میفرستد وعلی‌الدوام کشتی تجاران ولایات از رود تمزوارد بلندن شده، تنخواه آورده و از این سو تنخواه میروند. تجاران لندن مردمان متمول هستند وقرض بدولت انگریز داده‌اند. یکی از تجاران لندن پنج میلیان تومان فرانس قرض داده است. دکاکین و بازارهای لندن در نهایت لطافت و پاکیزگی از اقسام اجناس و اقمشه کل دنیا در دکانها (۱) مزبور حاضر است. و به ترتیبی زینت دکاکین و اماکن خود را داده‌اندکه چشم ازدیدن آنها ملذذ میشود. وبازارهای چند بطریق ایران و روم ساخته‌اند. لیکن مجموع دکاکین آنها درگیشه (۲) شیشه دارد. و دردکاکین مزبور بیشتردختران و زنان درفروش اجناس مشغول هستند در لندن اگرچه علی‌الدوام جمعیت آن زیاد میشود لیکن هرساله اسامی اشخاصی‌که فوت شده بقلم آورده. سابقاً درسالی بیست وسه الی بیست وچهارهزار نفر فوت میشده و ازقرار سیاهه سالیانه که از تاریخ ۱۸۰۰ الی حال نوشته‌اند هرساله زیاده از شانزده الی هفده هزار نفرفوت نمی‌شود. سبب آنرا دو چیز میدانند یکی اینکه علاج دوای آبله که ازگاوگرفته و بلندن آورده و هرطفلی رادوای آبله داده نه صورت وچشم واعضای آنها بآبله ناقص ومعیوب میشود ونه فوت‌میشوندودیگری اینکه‌انتظامی بدارالشفاها داده‌که بحمایت و سعایت اطبا و جراحان، مرض آنهاشفایافته فوت نمی‌شوند. آنچه بالفعل بحساب می‌آید ازمیانه پنجاه وچهار هزار نفریکنفر آنها از مرض آبله فوت میشود و سابقاً درهرساله جمعی‌کثیر از مرض مزبور فوت میشده. درلندن و هوای آنجا صحت و سلامتی دارد و مردم صحیح و سالم هستند. سبب آن این است‌که هرکس هرچه بتواند درروزها راه رفته و خوراک آنها هم لطیف و خوبست. حتی فقرا و مساکین خوراک پاک و لطیف میخورند. نان لندن‌عامه مفید وخوبست وگوشت حیوانات

۱ــ دکانهای.

۲ــ گیشه ؟.

خصوصاً گوساله وگوسفند وگاو بهترین گوشت های کل جاهااست که من دیده‌ام و خورده‌ام. از قراریکه در سیاهه خوراك و اجناس لندن را نوشته‌اند ازآنجا نقل باین رساله نموده است که هرساله چه قدر مصرف میشود . و قیاس جمعیت شهررا ازآن قرار میفرمایند :

گاوبزرگ	گوساله بزرگ وکوچك	گرازبزرگ وکوچك	گوسفند وغیره
۱۱۰،۰۰۰(۱)	۲۱۰،۰۰۰(۲)	۲۸۰،۰۰۰(۳)	۸۰۰،۰۰۰ (۴)

ماهی هر ساله بیست هزار کشتی‌کوچك مملو مصرف میشود

شیر گاو و بقدر هفت میلیان من تبریزی مصرف میشود .

کره ده میلیان من تبریزی هر ساله بمصرف میرسد

و پنیر بقدر سه میلیان من تبریزی بمصرف میرسد .

بجزاین، قاض (۵) و مرغ آبی وآهووخرگوش و سایرحیوانات شکاری بسیار بمصرف اهل لندن میرسیده لیکن طرفه اینکه قطرهٔ (۶) شیر گوسفند و بز را نه بمصرف خوراك میرسانند و نه‌کره و پنیر میکنند . و هنگامیکه مردم ازما میشنوندکه در ولایت ما شیرگوسفند را بمصرف میرسانیم تعجب میکنند . مطلقاً کره و شیررا ازگاو بمصرف میرسانند.

و اما تجارت لندن موافق جمعیت‌آن است . جمعی‌کثیر بتوسط تجارت مزبور بجز اشخاص‌صاحب مایه، ازداد وستد تنخواه‌آنها منتفع می‌شوند. آنچه از سیاههٔ گمرك چیان آنشهر بقلم آورده در یکسال زیـاده از شصت میلیان تومان انگریزی از خـارج ولایـات باینولایات آمده و تنخواه و اجناس ساخته ازآنولایت بولایات دیگر میرود. و وجوه تنخواه‌آن شش میلیان تومان انگریزی حاصل گمرك خانه انگریزی میشود . پـانصدکشتی علی‌الدوام در

(۱) ، (۲) ، (۳) و (۴) ــ این‌ارقام در متن خطی به سیاق نوشته شده‌اند .
۵ــغاز.
۶ــ قطره‌ای .

بالای رود تمز تنخواه باینولایت‌آورده و ازآن تنخواه بیرون میبرد. وکمپانی دولت هندوستان هرساله هجده میلیان تومــان‌انگریزی تجارت بلندن می کنند باینمعنی که کمپانی مزبور هجده تومان انگریزی مختص تجارت لندن درمیانه خودگذارده که بتوسط نایبان آنها اجناس بآنولایت آمده و بیرون ازآنولایت میرود و تخمیناً یك میلیان و نیم تومان انگریزی به‌گمرك خانه اجناس مزبور حاصل بدولت انگریز می‌شود . و وقتیکه تنخواه ازگمرك خــانه لندن‌گذشت دیناری ازدکان داران وجه ازبابت منال وخراج دیوانی نمیگیرند حتی اینکه تنخواه از هر بلادی به بلاد دیگر انگلند ببرنـد بعلت اینکه وجوه‌گمرك آنرا داده‌اند دیناری وجه‌گمرك تنخواه یا بصیغهٔ دیگر بگمرك نمیدهند.دستگاهی‌که در لندن اسباب وآلات ساخته می‌شود و به‌خارج انگلند می‌رود خالی ازتعجب نیست. چند قلم آنرا قلمی نموده و هرکدام ازدستگاهها لاتعد ولاتحصی اسباب بیرون میرود:

اسباب و آلات بریدن از قبیل چاقو وکاردوشمشیر وسایرآنها.

اسباب مس‌آلات وآهن وغیرآن

اسباب طلا و نقره از برای ظروف (۱) خانه و غیره

شیشه و الماس تراشی

اسباب نجاری و صندوق وسایــر آن

سوار کردن جواهرات

خیلی (۲) اقسام‌گاریها و دربهای شیشه خوبی (۳) .

اجناس ساخته مزبور فوق هرکدام زیاده از اندازه درکشتیان حمل و نقل بسایر بلاد فرنگستان نموده و بعوض‌آن تنخواه نساخته یعنی بکارگاه نرفته بآنولایت می‌آورندکه در اینجا بسازند. کیفیت‌آن را بعد خواهم نوشت بتدریج بلکه درهنگامیکه تجارت‌کل انگلندرا نویسد مفصلاً خواهد نوشت.

۱ــ ظروف ؛

۲ــ خیلی ؛

۳ــ این عبارت درمتن خطی بسیار بدخط و درهم نوشته شده است و با اینکه در خواندن‌آن وقت زیادی صرف شد ، درصحت نقل عبارت تردید دارم .

درلندن یکنفر حاکم و یاکلانتر هست‌که او را لارد میار میگویند. شغل
او اینکه در هرسال یکنفر باید کلانتر لندن بوده بعد از انقضای یکسال مجموع
مردم درمکانی جمعیت‌کرده، ده نفر یا بیشتر یاکمتر، اسامی خود را نوشته‌که
بمنصب مزبور رسند و بعد از آن اهالی شهر هرکس آمده اقرار نامه خود را
نوشته‌که فلان شخص را من انتخاب می‌کنم‌که لارد میار شود. ودیگری یکنفر
دیگررا. الی پانزده روز بعد از انقضای روزمزبورهریك‌ازآنها‌که مردم مایل
بکلانتری او بوده اورا بمنصب لارد میاری منصوب می‌کنند. واحدی از ارکان
دولت را مدخلیت بانتخاب شخص مزبور نیست. مطلقاً اهالی شهر اورا اختیار
می‌کنند. بعد از اختیارآن درنهایت احترام اورا وزن او را بخانه بزرگی‌که
آنرا منش هوس مینامند برده . و خانه ملوکانه‌ایست . بعد از چندی لارد میار
مزبور مهمانی باهالی شهرداده و برخی اوقات سه هزار نفر و بعضی اوقات
چهار هزار نفر در سال قبل از آنجا از هرقبیل مردم‌کسبه درآنجا میروند و
حرج ومرجی درآنجامیشود. بنده رامیل باین‌آمده‌که طریق مهمانی اورادیده.
شرحی به‌لارد میارمزبورنوشته رخصت نامه‌بجهة بنده‌بهمراه نوکرخود فرستاده
و بنده در لباس انگریزی بآنجا رفته . نه‌کسی بنده را شناخته و بنده هم سه
ساعت درآنجا ماندم. گاهی بدیدن رقص زنان و مردمـان رفته ودمی بتماشای
اشخاصی‌که از برای پارچهٔ نان وآب لیمو وفقاعی (۱) انواع سعی نموده واز
کثرت هجوم مردم دربالای یکدیگر ریخته متوجه شده و بعد مراجعت‌کردم.
اخراجات یکسال لارد میار مزبور زیاده از بیست هزار تومان می‌شود . این
اخراجات را محض از برای این میکنند . هرکه تنها یکسال او را لاردنامند
وجمعیتی بهمرسانده بعد ازانقضای سال‌ایضاً دیگری رابمنصب کلانتری اختیارو
لاردمیارسابق مسمی بمسترفلان ویاآقافلان‌اسم‌سابق خود میگردد. بجزلاردمیار
بیست و شش نفر دیگر ، درلندن بیست و شش محله است و هرکدام از محله
مزبور یکنفرالدرمن بکدخدایی‌آن محله مشغول وشغل‌آنهااینکه هرکس‌خلاف
قاعده‌کندکدخدای مزبور رااطلاع داده وباطلاع‌اوشخص مقصرمزبوردابزندان
فرستاده‌که بعد ازآن قضات بتقصیر او رسند و موافق تقصیراو اورا تنبیه‌کنند.
کیفیت قضات و تنبیه مقصرین را بعد ازاین خواهم نوشت. و درلندن هشت نفر

۱ـ آبجوی.

وکیل‌ویا ارباب مشورت‌بمشورت خانه فرستاد (۱) که بمطلق امورلندن برسند.

درلندن هجده زندان درمحلات ساخته‌اند که هرکدام ارباب مقصرین و خونیان (۲) و دزدان و طاغیان قرض داران را باطلاع کدخدایان بزندانهای مزبور فرستاده‌که بعد قضات شهر آنها را بمحکمه شرع آورده، امر آنها را رسیده و هرکس را موافق تقصیر او سیاست کنند. در چهار زندان مزبور رفته دیدم. آنها مثل قلعه‌ایست. حجرات بسیاری از برای خواب و نشیمن ارباب تقصیر مهیا است. و منسوبان و اقارب آنها هروقت بخواهند بنزدآنها رفته، بدلداری‌آنهاکوشیده و ازهرراه سعی واستخلاص (۳) آنها نموده وکنده و زنجیری‌هم درآنجا نیست. مردان وزنان درخانه مزبورراه رفته و در صحبت مشغول هستند. بلکه درآنوقتی‌که بنده‌آنها رادیدم تشخیص نمی‌توانستم دادکه آیاکه‌قرض دار است و محبوس‌وکه منسوب قرضداران است. لیکن بسایرین محبوسین (۴) بخصوصه داده و فرقه فرقه نموده‌که بمردم مشخص شودکه هر کس چه قسم مقصر است ودرصورتیکه یکنفرفقیر و بیچاره باشد وقادر بتحصیل خوراك نباشد اهالی محله خوراك باومیدهند. محل انصاف و مکان قضات لندن دراوطاق عظیمه بزرگی است‌که مسمی بویست سنترهان نودویك (۵) زرع طول اوطاق مزبور است و بیست و پنج زرع عرض و سی زرع ارتفاع دارد. اصل سقف‌آن را طور غریبی ساخته‌اند، چنانکه مطلقاً ستونی نداردکه در میانه‌آنرا گرفته باشد. ریچرد ثانی پادشاه انگلند مهمانی‌کرده، ده هزارنفررا یك دفعه دراوطاق مزبور طلبیده، قبل‌از اینکه مشورت خانه علاحده ساخته باشنددرآن اوطاق اهالی مشورتخانه‌آمده، برتق وفتق امورات ولایتی میپرداخته. چارلس اول‌پادشاه انگلند را درآنخانه آورده و قضات بتقصیر او رسیده، او را مقتول ساخته. درآن اوقات هریك از بزرگان وخوانین انگلندکه متهم بتقصیری بوده و بخواهد اورابمحکمه‌آورند درآن مکان اجماع نموده بتقصیر او میرسند. در

۱ــ فرستند.

۲ــ جانی‌ها ــ قاتل‌ها.

۳ــ دراستخلاص.

۴ــ درمتن پس ازکلمه محبوسین جای خالی وجود دارد.

۵ــ ؟

اطراف آن اوطاق مزبور اهالی شرع محکمه ها دارند. و هریك از محکمه ها بشغلی مختصه مشغولند. و هرکس داخل بمحاکم مزبورشود باید از این اوطاق گذشته داخل بآنجا شود. در یك سمت اوطاق مزبور ، هوس لارد است . یعنی بزرگان. اوطاق بزرگ مربع طولانی است . در نهایت خوبی تصاویر جنگ کشتیان اسپانیا با انگریزوشکست خوردن آنها رابا سوزن دوزی کشیده ودوخته، در چهار اطراف دیوارها. از بالا الی پایین نصب کرده‌اند. در صدر آن تختی از برای نشیمن پادشاه گذارده‌اند (۱) و دوطرف آن کرسیان از برای منسوبان پادشاه گذارده‌اندکه در هنگامیکه پادشاه و یا ولیعهد در اوطاق مزبور آمده نشیند. بزرگان ولایت اجزای خانه مزبور هریك بجای خود نشسته برتق و فتق امورات دولت و ولایت مشغول می‌شوند .کیفیت اجزای اوطاق مزبور بعد خواهم نوشت . ودر یك سمت دیگر جاییست که اورا کامن میگویند یعنی خانه عام . اجزای اوطاق مزبور اهالی مشورت خانه‌که در معنی وکیل رعایا هستند میباشند. بالفعل ششصد و پنجاه وهشت نفر اجزا داردکه‌آنها را منبر پارلمنت و یا اجزای مشورت خانه مینامند. اوطاقی استکوچك. اهالی مشورتخانه در حوضه‌آن نشسته . در بالاخانهاکه آن راگلری مینامند ، اهالی شهر میروند و می‌شنیدند (۲). کیفیت آنرا نیز خواهم نوشت.

امورات مذهب وکلیسیا وکشیشان و انتظام کارآنها مطلقاً متعلق به‌بیشاپ است که در معنی ملاباشی میباشد . درانگلستان دونفر ارچ بیشاپ که سرکرده بیشاپ‌ها باشند و بیست و چهارنفر بیشاپ دارد . و هر یك از بیشاپان مزبور ملاباشی محالی ازمحالات انگلند هستند . و هرکدام بامورات مذهب و کلیسیا وکشیشان میرسند . ازآنجمله لندن یکنفر بیشاپ داردکه کل کلیساها وکشیشان و حول و حوش لندن بعهدهٔ اوستکه او بانتظام امور آنها می‌پردازد . مذهب انگریزی مذهب عیسوی است که بعد از تسخیردولت روم آن جزیره را بدین

۱ـ هنگامیکه وارد مجلس اعیان می‌شویم تختی‌که درآن قرارداده شده بما یاد آوری می‌کندکه پادشاه براین مجمع ریاست میکرده ولی امروزه درعمل پادشاه فقط برای ایراد نطق براین تخت جلوس میکند. « تاریخ انگلستان ــ آنـدره موروا »

۲ــمی نشیند.

عیسوی داخل کرده‌اند . لیکن فرقهٔ خاصهٔ(۱) هستند که آنها را پراتستنت مینامند. اختلافی عظیم باروم‌ن کثالیك دارد. مثلاً رومن کثالیك اشکال حضرت عیسی و مریم و حواریین را در معبدها گذارده که بیاد آنها همیشه بوده و زیارت آنها را لازم دانسته و بتدریج عوام‌الناس صورتهای مزبور را پرستش کرده و بالفعل درهر طرف کلیسیای کثالیك مردم بپرستش تصاویر ، همه روزه حاضر میشوند. ولیکن طایفه انگریز که بالفعل پراتستنت هستند پرستش بتصاویر را بت‌پرستی وحرام دانسته درهیچ‌یك ازکلیسیای خودتصاویر لقب(۲) نمیکنند. و اگر تصویر کار استادی وقف بکلیسیای آنها بوده نتوانند از آنجا بیرون برند مطلقاً پرستش و ملاحظه باو ننموده ، در وقتی که بکلیسیا روند بجز ذکر خدا و حضرت عیسی که او را پسر خدا میدانند چیزی دیگر نمی‌کنند . هرگز نه‌تعظیم و سجده بتصاویر آنها نموده و نه ملاحظه بآنها کرده و نبودن تصاویر در نظر آنها علی‌السوی است . و نیز اختلاف کثالیك و پراتستنت درآن است که درهنگامیکه حضرت عیسی را بدار کشیده بودند گویند نان و شرابی تناول فرموده وبحواریین خود فرموده که برای یادآوری من، امت من نان وشراب درکلیسیا خورند یعنی چشیده باشند. واین قاعده را میدارند محض بیادآوری حضرت عیسی لیکن روم کثالیك را اعتقاد اینکه در هرهفته یکدفعه کشیك(۳) کثالیك نان و شرابی حاضر کرده بمحض اینکه دمی بآن دمیده نان مزبور در معنی مبدل بگوشت حضرت عیسی می‌شود و شراب مزبور بدل بخون حضرت عیسی که فی‌الحقیقه خون و گوشت حضرت عیسی را در یك هفته ، یکدفعه میخورند . و باین سبب اهالی انگریز انکار این مطلب را میکنند . کثالیك آنها را کافر و زندقه میدانند و مطلقاً عیسوی نمیشوند(۴) . و اعتقاد دیگر کثالیك اینکه پوپ بزرگ دین کثالیك و درمعنی خلیفةالله باعتقاد آنها است . در اقوال و افعال او افعال حضرت عیسی است . پوپ و نایبان او و کشیشان کثالیك هرکدام میتوانند بخشش‌نامه بافعال ناشایست مردم داده . هرکه هر

---

۱ ــ خاصه‌ای

۲ ــ نصب .

۳ ــ کشیش .

۴ ــ نمیشمرند .

فعلی قبیحه مرتکب می‌شود و بنزد پوپ و یا نایب و کشیش کثالیك رفته اقرار و اعتراف بتقصیر خودکند و وجهی برسم نذر باو داده که بکلیسیا فرستد فوراً او را عفو فرموده ، مطلقاً گناهی از اوباقی نخواهد ماند. و اعتقاد پراتستنت و اهالی انگریز اینکه پوپ و نایب و کشیشان او بعینه مثل دیگر مردمانند . نه میتوانند کسی را از گناه پاك کنند و بخشش‌نامه باو دهند و نه از دیگری برتری دارند و اعتقاد اینکه پوپ و نایب و سایر کشیشان همیشه مثل حضرت عیسی و خدا مجرد بوده ، دامن او ملوث باموردنیوی نشده، مناکحت نکنند. و هرگز متعلق بدیگری نشده . ولکن پراتستنت را اعتقاد اینکه کشیشان و پوپ همه مثل سایر مردم‌اند در صورتیکه ترك مزاوجت نموده اولاً از لذت دنیوی که خدا قرارداد کرده است که هرکس متلذذ شده باشند باز مانده و ثانیاً قطع نسل از آنها شده . باین سبب افعال پوپ و نایبان و کشیشان آنها بکلی غلط و نامربوط است . و در بعضی نکتها(۱) دیگر نیز مخالف در میانه کثالیك و پراتستنت هست . مثلاً انجیل را کثالیك حرام میدانند که از زبان لاتین ترجمه بانگریز نموده بخوانند . حرف آنها اینکه کلاً باید در زبان لاتین و کریك خوانده شود . ولکن انگریز اینمعنی‌را پسند ننموده ، انجیل را ترجمه بانگریزی نموده بلکه بسایر زبانها ترجمه کرده‌اند و در این سال تفصیل ترجمه انجیل را دیدم . درپنجاه و چهارزبان ترجمه‌کرده‌اندکه مردم هر مذهب و ملت از آن کتاب چیزی خوانده و فهمد و یا نمور باعتقادات‌آنها کنند . و سایر مذاهب خواه فرقه‌های عیسوی و خواه سایر فرق بهر طریق که دارند بدون ممانعت احدی و بجز تقیه در معبدهای خود رفته مشغول بعبادت می‌شوند . برخی از معبدهای اهالی آنولایت را قلمی مینمایم :

در لندن یکصدو ده پرش هست که پرش در معنی پرکنه است . و هریك ازپرش یك‌کلیسیا داردکه بمذهب پراتستنت درکلیسیاهای مزبورعبادت میکنند. در هر یکشنبه که روز جمعه آنها است ، سه دفعه بکلیسیا رفته عبادت میکنند. طریقه عبادت آنها اینکه کشیشان در بالای منبری رفته از تورات و انجیل خوانده و بعد از آن زبور داودی را باآواز ارغنون ـ ساز بزرگی ـ درنهایت سوزناکی خوانده . زنان و اطفال باآواز حزین زبور را خوانده و بهمان نوا

۱ ـ نکته‌های .

ارغنون میزنند . و هرگز جمعیتی در کلیسیا جمع نشده که اختتام بحقیقت و حقیقت وراستی ودرستی مذهب عیسوی ازروی انجیل و تورات(۱) فسل مشبعی وعظ ننموده و دلایل و براهین براستی و درستی مذهب عیسوی و اعتقاد ثلاثه که ذات بیچون را منقسم به سه قسم نموده، پدرکه ذات مطلق‌خدا ، و پسر او که حضرت عیسی باشد ، و روح‌القدس است . و هرسه را در حالتی که سه شخص ثلاثه دانسته یکشخص واحد می‌دانند .

یك کلیسیای ارمنی در لندن است که آنها نیز بطریق ارامنه عبادت می‌کنند. و یك‌کلیسیا متعلق بسویس و سیزده‌کلیسیا متعلق بسویس(۲) و پنجاه و هفت چپل که آنها نیز مثل کلیسیا بوعظ مشغول هستند و یکصدو سی‌وشش کلیسیا متعلق بفرقهٔ ازپراتستنت که آنها را مستربث می گویند . فرقه مزبور تقدس غریبی دارند. و شش محل عبادت متعلق بطایفهٔکویکراست و شش مسجد یهود که بالجمله‌کلاً طراً چهارصد و چهل و نه محل عبادت در لندن است . وهمیشه درصددبنیاد کلیسیا هستند. چنانکه درآنسال ازپارلمنت‌که مشورت‌خانه باشد حکمی جاری شده است که پنجاه کلیسیای تازه بنیاد کنند . و هر فرقه ومذهبی بهرطریق که دارند وهرکس را پرستش نمایند درآن ولا بدون اینکه احدی مزاحم احوال آنها بوده مشغول بعبادت میشوند . ازجمله کلیسیاهای مزبورفوق ، دوکلیسیااست که آنهاراکثیدرل (۳) می گویند یعنی محل‌عبادت بیشاپها . وچون هرکدام‌از آنهارا درنهایت خوبی ساخته‌اند مجملاً برخی‌از اوضاع‌آن عرض‌می‌کند . اولاً‌کثیدرل ویست منستراست‌که اورا سیبرت پادشاه سکسان بنیادکرده‌وهنری‌سیم اورا دوباره تعمیر نموده وهنری‌هفتم چپل‌بزرگی ملحق بآن نموده . طول‌کلیسیای مزبور یکصدوشصت‌وسه زرع‌است وعرض آن شصت ودوزرع است وسی ویکزرع ارتفاع دارد . درآن و یاکثیدرل هریك از پادشاهان وقتیکه بتخت می‌آیند تاج شاهی دراین کثیدرل برسرگذارده و قسم بآن‌میدهند که‌حافظ وحامی‌مردم ومذهب پراتستنت بوده باشد واو از صمیم‌قلب قسم‌یادنموده که‌حامی‌دین خواهدبوده دراین کثیدرل‌صورت پادشاهان‌وپهلوان

---

۱ ـ در متن خطی تورات اینطور نوشته شده است : توراية .

۲ ـ ؟

۳ــ کثیدرال Cathedral این‌نام‌در متن‌خطی بصورتهای‌کشیدول ، کمشورن، کیشدرل نوشته‌شده است.

واشخاصی که خدمت بدولت انگریزی نموده ویا شهرتی داشته وشعرا وبلغا وفصحای انگلندرا از سنگ تراشیده در دیوارها نصب کرده‌انداز طرف بیرون آن کلیسا منبت کاری وسنگ تراشی که کرده‌اند خالی از طرفه گی نیست . ویکی دیگر از کلیساهای کثیدرل ، سنت پال است که بنظر آمده طول آن از طرف اندرونی یکصد وهشتاد وسه زرع وعرض آن هشتاد وچهارزرع میباشد و یکصد ودوازده زرع ارتفاع وهشتصد زرع دورهٔ آن است . مجموع این کثیدرل را ازسنگ سفید ساخته‌اند ، هفتصد وپنجاه هزارتومان اخراجات ساختن آن شده . اگر حال بخواهند چنین کلیسیا سازند البته پنج مقابل آن خرج میشود . بعلة اینکه بالفعل عمله را ربع تومان روزانه میدهند و سابقاً ربع تومان را بده نفر عمله میدادند . ازین قبیل سایر ضروریات کلیسیای مزبور تمام شده . تا بحال کلیسیا باین خوبی بنظر بنده نیامده است .

در سال ۱۶۷۰ شروع در ساختن آن کرده **ودرسال ۱۷۱۰** باتمام رسیده که درمعنی سی وپنجسال مستمراً عمله درآن کار کرده . فرش زمین آن کلاً ازسنگ مرمراست . یك خشت آن سنگ سفید مرمر و دیگری سنك مرمر سیاه است . تصاویر اشخاصی که درجنگ کشته شده ازسنگ تراشیده‌اند دردیوارها نصب نموده‌اند وهریك از فضلا وبلغا و ارباب مشاهیر بالجمله هرکس خدمتی بدولت انگریز کرده صورت آنها را برسم یادگار تراشیده نصب کرده‌اند و علمهای جنگ که از دست دشمن ، خواه سپاه دریایی و خواه سپاه خشکی گرفته‌اند دراین کلیسیا آویخته‌اند . کتابخانه عظیمی متعلق بکلیسیای مزبور است . خواه لاتین و کریك و عبرانی و عربی و فارسی و خواه زبان یوروپ هرکدام از زبانهای مزبور کتاب بسیاری در آنجا حاضر است . در وسط کلیسیای مزبور گنبدیست که ازسنگ ساخته‌اند . درمیانه گنبد (۱) در میانه گنبد است او را ویسپرینگ گلری میگویند یعنی جای سرگوشی . کیفیت آن اینکه دریکطرف گنبد که یکصدوچهل زرع دورهٔ آن است شخصی نشسته ودیگری درمقابل آن ازطرف دیگر نشسته هردو سرخودرا بدیوار گذارده هرکس هرچه گوید دیگری ازسمت دیگری(۲) می‌شنود ، اگردر نهایت آهستگی حرف زند .

(۱) گویا دراینجا کلمه‌ای از قلم افتاده باشد .
(۲) سمت دیگر .

اگرهوا صاف باشد هر که دربالای گنبد رود میتواند خیال بزرگی آن شهر را کندکه چه قدر عرصه را گرفته است . در خصوص مکتب خانه لندن اگر چه مکتب بجهة اطفال وتربیت آنها درلندن لاتعد و لاتحصی است لیکن برخی از ابنیهٔ بنای خیرآنها را بیان می‌کندکه بچه نوع اطفال را تربیت می‌کنند .

یکی‌ازآنجمله کریست های سپتل (۱) است . جای عظیمی است . ادورد ششم پادشاه آنرا بنیاد کرده و وظیفه قرار داد کرده که هرساله بجهة تربیت اطفال فقرابها سپتل مزبور رسیده . سی هزار تومان وظیفه آن است . یکهزار نفراطفال یتیم را درآن تربیت می‌کنند . رخوت وخوراك ومحل خواب برای هریك حاضر است . مدت هفت سال در آن مکتب اطفال را تربیت می‌کنند و بعد ازآن آنها را بمدارس اکسفرد ویاکمبرج فرستاده که هرکدام کشیش کلیسیا شوند . وبسیاری ازآنها را سپاه کشتی نموده وبرخی را بکسب میگذارند . و مادامیکه آنها قادر بتحصیل روزی خود نیستند از سرکار محل مزبور وجوه بجهة اخراجات آنها حاضر است . و بعد از آنکه جمعی از آنها را بمدارس دیگر ویا برسرشغلی گذارده مجدداً اطفال تازه بآنجاآورده که متصلاً یکهزار نفر اطفال یتیم درآنمدرسه حاضراند وبعدازهفت سال تربیت ، هرکس رابقدر قابلیت واستعدادآن بخدمتی مأمورکرده . یکی ازافیسران کشتی که بالفعل با بنده آشنا است درآن مکتب تربیت شده . بعد ازمدت هفت سال بنا بقابلیت‌او، اورا برسر خدمتی‌که افیسری باشد مرجوع داشته . غرض اینست که نه مردم خیال کنندکه‌درآن میانه اطفال مزبوررا بکسب‌گذارده هرکس را بقدراستعداد بخدمتی رجوع میکنند . دارالشفا ودوا وغذا وخوراك واجرت خدام واجرت معلمین بجهة تربیت آنهاکلاً ازمال وظیفه مزبور اخراجات میرسد .

چهار مکتب خانه عظیمی است‌که اطفال نجبا را تربیت می‌کنند . یکی ازآن را مسمی بویست منستر ودیگری چارتر ودیگر مرچند تیلرز و دیگری سنت پال‌که در هر یك جمعی‌کثیر از اطفال نجبا را تربیت می‌کنند . وسوای آن درهر محله دارالشفاهای متعدد ساخته ، اخراجات بیماران فقرا و تربیت اطفال بی چیزرا درآنجا می‌کنند واخراجات مزبور را ساکنین محله مزبور کلاً طراً باید بدهند . و هرکس وجوه قسمتی خود را ندهد مورد مواخذه

---

۱ ـ Hospital بیمارستان.

خواهد بود . وازجملهٔ ابنیهٔ خیر دیگر بجهة تربیت اطفال مرین سوسیتی‌است.
تفصیل این اجمال آنکه جمعی متکفل احوال اطفال اهالی کشتی بوده باینمعنی
که اطفال را اولاً بمکتب فرستاده بعد ازتربیت آنها در مکتب خانه یکصد نفر
آنها را بکشتی برده که مشق و تعلیم در خدمات کشتی از قبیل راه انداختن و
علاج سوانح کشتی دردریا ووقایعی که بجهة کشتی رو دهد ولوزمات (۱) جنگ
کلاً وجزواً بآنها تعلیم نموده بعد ازاینکه مهارتی بهم رسانیده آنها را داخل
بکشتی جنگی ویا تجارتی نموده ومواجبی از برای آنها قرار دادکرده ویکصد
نفر دیگررا داخل بآن‌کشتی میکنند . خوراك ولباس وجای خواب برای آنها
حاضر است . در دفعه آخر که دولت انگریز با فرانسه جدال نموده سپاه
دریایی آنهاکم شده ، بیست ودو هزار نفر ازاطفال مزبور راکه درکشتی‌تجار
وغیره خدمت‌کرده بودند داخل بکشتیان جنگی نموده خدمات شایان از آنها
بظهور رسیده . وهمیشه قاعده مزبور درتربیت اطفال مزبوره جاری است . و
ازجمله ابنیهٔ دیگر اینکه کپتن‌کوروم نام‌کپتن کشتی بکرات اطفال صغیره
شیرخواره را دیده‌که ازبیمروتی مادرآن برسرراه انداخته ، برخی تلف شده
وهیچکس متکفل احوال‌آنها نشده . رحمی از اینمعنی دردل او پیدا شده قدر
معتدی ازخود وجمعی ازاهالی لندن پول فراهم‌آورده ، زمینی ابتیاع نموده و
وجوه سالیانه زمین مزبور را وقف اخراجات اطفال مزبور نموده خانه ساخته
مسمی بفوندلندها سپتل (۲) ودایگان چند در آن خانه جمع نموده و اماکن
بجهة خواب ومحل تربیت آنها حاضر است . اطفال صغیره که در آن خانه
داخل‌کنند بدایگان سپرده درسن هفت سالگی بدست معلمین داده الی شانزده
سالگی تربیت بآنها می‌کنند . وبعد ازآن دختران را هرکدام بخدمت وشغلی
فرستاده وپسرانرا برسرکسبی گذارده . چهار صدنفراطفال مستمراً درهاسپتل
مذکور میباشند . هرکدام ازسن شانزده‌گذشته برسر خدمت‌گذارند و دیگری
را بجای‌آنها می‌آورند واز ابنیهٔ دیگرلندن اسیلیم است . جایی است مطلقا
دختران یتیم را تربیت می‌کنند عمده مطلب ازبنیاد اینخانه اینکه دختران‌یتیم
فقراکه سرپرست‌ندارند درآنخانه فرستاده ، زنان چند بتعلیم‌آنها درخواندن

۱ــ لوازمات (لوازم)

۲ــ Foundling Hospital

ونوشتن و آموختن خیاطی و خانه داری و لوازمات خانه داری گماشته‌اند . اخراجات خوراك ورخوت ومحل خواب ومعلمین آنها راکلاً مردمان صاحب خیر ، سالیانه بآنها میرسانند . والی شانزده سالگی دختران مزبوره را در اسیلیم مذکوره نگاهداشته ، بعد از آن هرکدام آنها را بشغلی مأمور داشته که از دست بدر نروند .

ومحلی دیگر ازبرای تربیت اطفالی که کور ازمادر تولد شده‌اند ساخته اطفال نابینا را درآنجا برده تعلیم بخواندن انجیل نموده و بشغل زنبیل بافی وحصیربافی آنها را مشغول داشته . وبدون اینکه زیاده ازین در صدد زحمت برآید ومردم را ازمطالعهٔ این روز نامچه خسته نماید مجملی از طریقه خیر خواهی ومروت مردم ورحم دلی آنها اینکه درلندن چهارهزار و پنجاه مکتب خانه و اماکن برای تربیت اطفال اغنیا و فقرا وضعفا و اشخاص ناقص الاعضا ساخته که آنها را تربیت نموده که مردم از دست بدر نروند وکلاً طراً پانصد و دو مکان برای عبادت که خواه کلیسیای مذاهب عیسوی وخواه مسجد یهود باشد درلندن حاضر است که هرفرقه بدون اینکه احدی مزاحم آنها شود بعبادت مشغول میشوند .

دویست‌وسی وهفت ازمکتب خانهای فوق کلاً باخراجات مردمان‌صاحب خیر برپا است . درلندن هشت فرقه ویا سوسیتی (۱) هست که هر کدام ازآن سوسیتی جمعی هستند که جمع شده متکفل احوال کاسبکاران میشوند . مثلاً یك فرقه ویا سوسیتی درصدد تربیت فلان صنعت هستند ودیگری تربیت فلان . وهرکدام ازاهل صنعت کار وارباب علوم وصنایع وبدایع و علوم ترقی کرده و یا اختراعی نموده ، سوسیتی مزبور حمایت باونموده انعام باو داده، سایرین را نیز ترغیب ترقی درکسب مرجوعه متعلقه بآنها می‌کنند .

درلندن یکصد وبیست ودوخانه است که ازهرکدام ازخانها جمعی کثیر کارگذار آنخانها است . شغل اهالی آن خانها اینکه هر کدام ازفقرا ومساکین ناقص الاعضا ویا پیر وناقص العقل ، بالجمله هرکس ازکار افتاده قادربشغل و کسبی نیست درآن خانها برده خوراك ورخوت ومحل خواب بآنها داده که از

۱ـ Society انجمن (اتحادیه ؟)

دست نروند. درلندن سی‌ها سپتل است ، یعنی دارالشفا . درآن خانهااشخاصی فقیر بوده و یا ناخوش شده قادر باخراجات خود نباشد ، بخانهای مزبور رفته . هرکس که در محله (۱) توطن دارد بدارالشفای متعلقه بمحله مزبور رفته، دوا وغذا وخدمه وجای خواب واطبا درآن خانه حاضر است. مادامیکه مریض صحت نیافته درخانها (۲) مزبور توقف نموده بعد ازصحت ، نوشته از بزرگ دارالشفا گرفته ازآنجا بیرون میرود . وزنانیکه فقیر و بارحمل داشته قادر باخراجات وضع حمل خود نبوده به بعضی از آن دارالشفاها رفته وضع حمل نموده بامور مشارالیها متکفل وبعد ازآن ازپی‌کارخود میرود . بالجمله هفتصد وچهار مکانست‌که هرکدام ازآن مکانها ازامکنهٔ مزبور بوده ، براهالی آنمکان لازم است‌که درهرحال حمایت باو نموده نگذارد ازدست روند. مبالغ خطیری اخراجات اماکن مزبور میشود و کلاً خرج آنها را ساکنین لندن محضاً لله میدهند .

در لندن دو خانه است کـه آن را مدهوس (۳) میگویند یعنی خانـهٔ دیوانگان . هـرکس مجهول شود ویا دیوانـه گـردد بخانهای مزبور برده هرکدام‌ازآنهاکم‌آزار وآرام بوده روزها درباغچه وباغ‌خانهای مزبورگردش کرده و شبها در اوطاق ، مکان برای آنها معین‌کرده خوراك و لباس وخدمه برای‌آنها حاضراست . وهرکدام ازآنهاکه سبع وباآزار هستند ، مقیدبخانها نموده وخوراك ولباس و خدمه برای آنها معین است . و اطبای چند در آن خانها هستندکه همیشه به سرپرستی دیوانگان مزبور مشغول بوده . درصورتی که بیماران شفا یا بند خوب ، والا مادام حیات درآنجا میمانند و درانگلند طریق ترسیل وایصال نوشتجات مصحوب‌کوچ بنهجی خوب ومرغوب میباشد . هرشنبه درلندن درساعت هشت یعنی هشت ساعت ازظهرگذشته سی وهشت کوچ ازلندن بولایت انگلند واسکاتلند وویلزولواحقات میرود که‌کلاً کوچهای مزبور حمل ونقل مراسلات را می‌کنند ودر دقیقهٔ که معین شده نوشتجات مردم را میرسانند . نه تنها منافع این بنیاد این است که نوشتجات مردم در نهایت

۱ـ محله‌ای .

۲ـ خانه‌های .

۳ـ Mad House (تیمارستان)

سلامتی و استعجال میرسد بلکه مبالغ خطیر ازین ممر عاید بدولت انگریزی می‌شود . درساعت هشت فرضاً گاری معین است که نوشتجات لندن را باسکاتلند برد . ازلندن بیرون رفته . چهار اسب درگاری بسته و همه راه الی اسکاتلند بفاصلهٔ ده میل کمتر وزیاد است ازبرای آن گاری حاضراست که در دقیقه ورود اسب را عوض کرده فوراً بمنزل دیگر می‌رود و نوشتجات عرض راه از لندن الی اسکاتلند را ، درهرجا وشهر وقصبه و ده بمحض ورود تسلیم نموده ، کار ـ گذاران کوچ درهرمحل آدمها تعیین کرده که نوشتجات مردم را رسانیده ووجه اخراجات آنها راگرفته باشند . اجرت حمل ونقل نوشتجات موافق اندازه و وزن کاغذ وبعد مسافت راه تفاوت می‌کند لیکن ازقراریکه قرار داد کرده‌اند دیناری زیاده ازوجوه معینی نمیگیرند . بنیاد ترسیل مراسلات مصحوب کوچ درسال ۱۰۶۱ کرده‌اند آنچه درتواریخ مذکور افتاده است مخترع حمل ونقل مراسلات مصحوب کوچ کیخسرو بزرگ پادشاه ایران بوده که بجهة رفاهیت و استراحت ولایت رعایا وولایت خود اختراع فرستادن مراسلات مصحوب کوچ راکرده وبالفعل درهمه فرنگستان متد اول است . درانگلند علی الخصوص در لندن کاغذ اخبار (۱) را بتعجیل هرچه تمامتر بولایات انگلند مصحوب کوچ مذکوره میفرستند . بعلاوه اینکه اموریکه در کل دنیا واقع می‌شود مجموع مردم انگلند وبلکه اهالی انگریز درهندوستان اطلاع می‌یابند . وجوه عظیمه ازبابت خراج کاغذ اخبار حاصل دولت انگریز می‌شود. اولاً هر کاغذی را چهار پول سیاه ازبابت خراج شاهی بدولت انگریز میدهند . وثانیاً هرکه را خانه واسبابی است بفروش رساند ویا بخرد وهرکاری داده (۲) بخواهدمردم را اطلاع دهد ، درچاپ خانه رفته موافق سطور اخبار اجرت بچاپخانه داده مطالب اورا درکاغذ اخبار چاپ می‌کنند (۳) وکمترین وجهی که برای مطالب مزبوره باستادان چاپ زن دهند، شش شلنگ ونیم است . وهرچه مطلب زیاده دارد زیاده وجه اجرت را باستادان داده وبعلاوه اینکه ازهرکاغذ اخبارچهار

---

(۱) روزنامه.

(۲) دارد.

(۳) آگهی.

پول خراج شاهی را می‌گیرند ، هریك ازاخباراتیکه مردم علاوه وجهی داده وچاپ می‌زنند سه شلنگ ونیم بدیوان میدهند اینگونه اخبار را ادورستیز(۱) سنت میگویند. درهرکاغذ زیاده ازشصت ادورستیز سنت می‌نویسند وازهرکدام ازآنها سه شلنگ ونیم بدیوان میرسد . وتخمیناً ازقرار سیاهه سالیانه اشخاص چاپ زدن ،که به بنده رسیده است درهرساله بیست وپنج ملیان کاغذ اخباردر کل انگلند چاپ می‌شود این چشمه‌ایست‌که مبالغ لاتعد ولاتحصی بدون اینکه باحدی ضرر رسد ، خراج شاهی عاید میشود . مثلاً هرکس‌که مطلبی دارد و میخواهد بهمهٔ انگلند اطلاع دهد ، شش شلنگ ونیم دادن را چندان چیزی نمیدانند واستادان چاپ خانه بعد ازاینکه وجه مزبوررا گیرند اگر نصف‌آنرا بدیوان دهند چندان زور بآنها نمی‌آورد و در این ضمن مبالغ خطیری عاید دولت میشود . ودرلندن بیست ودو مسکن ضمانت خانه (۲)است. در هریك از آن جمعی کثیر راتق وفاتق خانهای مزبورمیباشند وشعل ضمانت خانها اینکه هرکه راکشتیی است اجناس‌آن فلان مبلغ شده ، درضمانت خانه مزبور رفته قیمت‌کشتی واجناس خودرا بقلم داده ، درهرصد تومان ، دوتومان یابیشترآن اقرارمی‌کندکه بضمانت‌خانه مزبورداده ، اگرکشتی اوبسلامت رفته مراجعت کند فلان مبلغ را بضمانت خانه میدهد . واگـرضرری بکشتی رسد و یا غرق شود قیمت‌کل‌کشتی واجناس‌آنـرا ازضمانت خانـه مزبورمیگیرد . وهمچنین ضامن‌عمرمردشده‌که مادام حیات‌چیزی بآنها داده وبعدازفوت اوببازماندگان اوچیزی دهند . وهمچنین درچند ضمانت خانه مزبور خانهای نشیمن لندن و اهالی انگلند را بضمانت درآورده مثلاً شخصی خانه دارد. درلندن قیمت‌خانه واسباب وتدارکات‌آنرا بقلم ضمانت خانها داده هرساله جزوی وجهی بضمانت خانه فرستاده . هروقت اتفاق افتدکه خانه مزبورآتش‌گیرد ، ضمانت خانه که ضامن‌آن شده ازغرامت‌آن بیرون می‌آید وباین سبب اشخاصی کـه خانها را ضامن شده درکوچها راه‌آب چندترتیب داده‌اندکه هرروزه درتابستان‌کوچه‌ها راآب پاشیده وثانیاً هرخانه راکه‌آتش افتد افیسران وکارگذاران ضمانت‌خانه فوراً انجین ــ دستگاهی کـه‌آب بخانها پاشیده ــ بخانها فـرستاده درنهایت سهولت‌آتش را خاموش کـرده ودرصورتیکه خانـه مزبوررا خاموش کـردن

(۱) Advertisement آگهی .

نتوانند ، آتش را مانع ازنفوز (۱) و رسوخ بخانه دیگر مینمایند . در لندن خانه‌ایست که‌آن را تریتی مینامند . خانهٔ مزبور جمعیت کثیری دارد . یکنفر سر‌ه آنها وچهل نفرزیردست دارند که هرکدام برتق وفتق امورکشتی‌مشغولند. باین نحوکه‌اولاً اهالی خدمه وافیسراینکه مشغول بخدمات‌کشتی تجارتـی و پادشاهی شوند . قبل ازاینکه آنها را بخدمت مزبور مرجوع نمایند در نظـر ارباب خبره امتحان نموده ودرصورتیکه قابلیت دارند مأموربخدمت‌می‌نمایند واجـرت ومواجب سالیانه هـرکدام را موافق استعداد آنها در اینخانه معین می‌کنند و چراغها در هـریك ازجزایر و ولایات کـه‌کشتی تجارت انگریزی میرود ، درهریك ازاماکن باصعوبت ویا سنگلاخ چراغها گذارده کـه در شب کشتیان نزدیك باماکن مزبورنیامده‌کشتی‌آنها بگل نشیند . وهمچنین‌هرنزاع وجدالی‌که فیمابین اهل‌کشتی خواه افیسروخواه خدام واقع شود ، قطع وفصل آندعوا درآن خانه میشود. وهمچنین رودخانه تمزراکه ازمیانه لندن‌میگذرد همیشه پاك‌کرده نمی‌گذارند زیاده گل شودکه‌کشتی تجارت نتواند عبورکند . واشخاصیکه درجنگ دریاکشته شده ویا در کشتیان تجارتی فوت شده و عیال واطفال‌آنها بی‌چیزمانده ، درهمه باب متکفل احوال‌آنها گشته نمیگذارند از گرسنگی بمیرند .

درلندن سه داکس (۲) است . یکـی مسمی بایست و دیگـری ویست هندی ، ودیگری لندن داکس است . داکس جایی را میگویندکه کشتی تجار وباردار بآنجا وارد شده عمله جات گمرك خانه درآنجا رفته اجناس کشتیان‌را دیده‌گمرك ازآنجا گرفته وبعدازآن اجناس را داخل بلندن می‌کنند . حوضهٔ بزرگ وعظیمی داردکه‌کشتیان را درآنجا جا داده بعد ازاینکه جنس‌مزبوررا خالی کـرده ،کشتیان را تعمیرنموده وبعد ازآن هنگام رفتن‌کشتی در آنجا کشتی را حمل کرده روانه میشوند . طریق دخول نمودن کشتیان در داکس مزبوراینکه . هنگامیکه‌آب دریا جزر می‌کند وآب رود تمز بالا مـی‌آید از رودتمزکشتی را داخل بـداکس نموده وچون محل حوض داکس بلند تر از رودتمزاست دو درب دارد . هنگام دخول‌کشتی درراه داکس درب اول راه را

۱ــ نفوذ .

۲ــ Dock

بسته ودرب ثانی‌که متصل بحوض ویا دریاچه که‌کشتی می‌ایستد باز نموده آب دریاچه داخل بدرب اول شده راه را با دریاچه مساوی نموده کشتی مزبور داخل بداکس مزبورشده وبعد ازآن درب مزبوررا بسته که‌آب بکلی نرود و طریقی‌که دروب مزبوررا ساخته‌اند بنهجی است‌که بعد از دخول کشتی قطره آب ازدرب مزبور نفوذ نمی‌کند . درهرداکس ششصد یاپانصدکشتی می‌ایستد. اطراف دریاچه مزبور انبارها وحجرات چنداست‌که اجناس محمولی کشتیان را درانبارها خالی نموده . و دریکی از انبارهای زیرزمین آن بهمراه میرزا جعفر بدیدن‌آن رفتیم . هرکدام چراغی دردست گرفته . تخمیناً چهارصد قدم طول انبار مزبور بوده . الی سقف مملواز خمره‌های خمر وغیره بوده .

در لندن چهار پارك میباشد ـ یعنی باغ عام ـ یکی هید پارك و دیگر سنت جمز پارك و دیگری گرین پارك و دیگری ریجنت پارك . در هر یك از پارکهای مزبور اهالی شهریکساعت از ظهر گذشته داخل بآنها شده . مردان وزنان‌که خویش ویا دوست با یکدیگر باشند ، دستی بدست یکدیگر داده در گردش وصحبت مشغول بوده . واشخاصیکه‌گاری دارند باگاری خود درآنجا رفته وبعضی سواره ، یعنی مردان و زنان سوار شده بگردش مشغول بوده الی وقتیکه تاریك شود مردم در گردش هستند . طرفه اینکـه یکنفر بلند حــرف نمیزند . اگرکسی‌کور بوده درآنجا باشد خیال می‌کندکه احدی ازآنهاقوت ناطقه نداردویا اینکه قدغن شده است‌که صدا نکنند . وهیچکس یارای‌بی‌ادبی نمودن ندارد . الحق‌زنان بسیار خوش صورت درآن باغها گاهی پیدامی‌شود. وهرکدام ازغربا درآن باغ رود اندك خیالی درپاکیزه‌گی ویا تمیزی اهالی انگریزبهم میرساندکه هرگزلباس چرك خواه مرد وخواه زن در آنجا یافت نمی‌شود . همه پاك وپاکیزه بانهایت ادب بگردش هستند .

درلندن چهارپالس (۱) است یعنی خانه نشیمن پادشاه. اولاً سنت جمز پالس ثانیاً بکنگم هوس (۲) ثالثاًکینزتیکین پالس رابعاً کالتن هوس که محل نشیمن پرنس ریجنت شاهزاده هذه العصراست . و هرکدام از پالسهای مزبور

۱ـ palace ـ کاخ .

۲ـ Buckingham palace کاخ بوکینگهام .

درنهایت انضباط و انتظام است مگر سنت جمز پالس کـه مدتی است سوخته و مجدداً تعمیر نشده . درکینز تیکین پالس اکثر پادشاهان توقف نموده تا وقتیکه جارج ثالث بتخت انگریزی نشسته لیکن جارج ثالث مزبور بکنگم هوس را محل نشیمن خود نموده ومنسوبان اودرآنجا می‌مانند . در وقتی‌کـه سلام عام می‌بود ودر عیدها کـه مردم بخدمت پادشاه میرفتند ، درسنت جمز پالس بوده است . درلندن محلی است‌که اورا طورمی‌نامند . قلعه‌ایست‌که سالها پادشاهان سلف درآن قلعه زندگی نموده الی وقتی‌که‌کوین الیزابث محل نشیمن خودرا خارج ازآن قلعه نموده . بانی قلعه مزبور جولیس سیزرکه ما اورا قیصر روم مینامیم بوده . لیکن یك سمت اوراکه مسمی بویت طوراست ولیم‌کانکورپادشاه انگلند ساخته وبعد از آن هرکس از پادشاهان بتدریج عمارتی در آن اضافه نموده . ولیم ثالث خندقی ازبرای دوره‌آن ساخته‌که بالفعل‌آب در خندق آن علی‌الدوام می‌ماند وتوبهای عظیم دربروج ودروازهٔ آن گذارده‌اند و درب‌آن تخته پلها‌گذارده‌که درهنگام ضرورت او را بالاکشیده یکهزار و دویست زرع دورهٔ قلعهٔ مزبوراست . خانهای چند درآن است‌که افیسران وسرکرده گانیکه مشغول بحـراست قلعهٔ مزبور هستند درآنجا توقف می‌کنند . در ایـن قلعه جواهرات واسباب شاهی‌راجا داده وهرکدام ازاهالی شهروجهی داده بتماشای آنها می‌روند . بنده هـم بتماشای آنجا رفته تـاج و چوب دست واسائه (۱) سلاطین‌را دیده . هروقت هریك ازبزرگان که تقصیری عظیمی‌کرده ویابلوایی نموده بقلعه مزبور میفرستندکه محبوس‌گشته وهمیشه جمعی ازسالداتهای نظام پادشاهی درآنجا بکشیك مشغولند . درآن جواهرخانه‌آن قلعه ، تاجی‌که‌تازه پرنس ریجنت ساخته است دیده وتاج مزبور را پانصد هزار تومان اخراجات کرده بجزاینکه درکله تاج مزبورسنگ‌آبی رنگی است‌که احدی ازجواهریان قیمت‌آن را نمی‌دانند . بدون قیمت است . در آن قلعه حیوانات سباع از قبیل شیروپلنگ وسایرحیوانات درنده‌که ازولایات بعیده برسم پیشکش فرستاده‌اند درآنجا هست و هرروزه از سرکار خوراك برای‌آنها معین است . درآن قلعه اوطاق بزرگی‌است‌که اسلحه‌بسیاری درآن است. تکبراهالـی انگریز وخود بینی‌آنها نام اوطاق مزبوررا اسپانش ارمری‌گذارده‌اند یعنی اسلحه اسپانیا .

۱ ــ اثـاثهٔ.

بسبب اینکه اسلحه‌که ازسپاه اسپانیاگرفته درآنجاگذارده‌اند شخصی بهمراه ما درآن اوطاق‌آمده هرکدام ازاسلحهٔ مزبوررا نامی‌گذارده وبرجزخوانی چند بیان یغماکردن سپاه اسپانیا راکرده . ودرصدر اوطاق مزبور صورت‌کوین ـ الیزابث را ساخته‌که درپهلوی اسبی ایستاده همان لباسی‌که درآنوقت‌مشارالیها پوشیده ، دربرصورت مزبورنموده‌اندکه بالفعل در آنجا بعینه مثل آدم زنده می‌ماند . ودیگراوطاقی است‌که اسلحهٔ جنگ درآن گذارده‌اند . سیصد وچهل وپنج قدم‌که عبارت ازیکصدوپانزده زرع باشد طول اوطاق مزبوراست.اسلحه جنگ ازقبیل شمشیروتفنگ وطبانچه بقدرکفایت دویست هزار نفر در اوطاق مزبورحاضراست . و جمعی علی‌الدوام مشغول پاك کردن وصیقل دادن اسلحهٔ مزبورمیباشند . ودرب ودیوار، حتی سقف اوطاق مزبور درنهایت سلیقه مرتب نموده‌اند . درزیراوطاق مزبوراسلحهٔ توبخانه است یکصدوسی زرع طول‌آن و هفده زرع عرض‌آن وهشت زرع بلندی‌آن . ازدوطرف ازپائین الی قریب‌سقف توبهای عظیم وسایرلوازمات توبخانه درآنجا حاضراست . ونیزتوبهای عجیبه وبزرگ قدیمه درآنجا میباشد . واوطاق دیگری است‌که او را هارس ارمری می‌گویند یعنی اسلحهٔ سواره . دراوطاق مزبورازهنگامیکه ولیم‌کانکوربانگلند آمده الی پادشاهی جارج ثانی ، هرکدام از پادشاهان را با اسلحهٔ‌آنها باین نحونشان میدهند. مثلاً صورت‌آنها را بعینه باندازهٔ‌آدم ازمقوی ساخته واسبان آنها را نیزازمقوی ساخته . دربالای اسب ،آنها را بااسلحه سوارکرده ، هر کس ازدورآنها را ملاحظه نماید ، نمی‌تواند دانست‌که‌آیا صورت مزبورجان دارد و یـا بیجان است . سوای صورت پادشاهان درآن اوطاق اسلحهٔ‌کـه از جنگهای دشمن بدست‌آورده در آن اوطاق میگذارند . مثلاً درهنگامیکه دوك ویلینگتن غالب بسپاه فرانسه‌آمده سیصد وچهار [خوانده نشد] سواران فرانسه را بدست‌آورده ودرآن اوطاق‌گذارده‌اند .

دربالای رود لندن‌که عبارت ازتمزباشد ، چندین پل از آهـن وسنگ ساخته‌اند . قدیم ترین پلهاپلی است مسمی بلندن برج . درسال ۱۱۰۰اوراازچوب ساخته ودرسال ۱۲۰۹ ازسنگ اورا ساخته‌اند . طول پل مزبوریکصدو هفتاد ودوزرع است وپانزده زرع عرض‌آن ، نوزده طاق‌دارد . دردست راست پل مزبور دستگاهی ساخته‌اندکه‌آب از دستگاه مزبور بالاکشیده وکوچه ها و

خانهای بیشتر ازاهالی لندن ازآن آب کارسازی نموده . پل دیگری است کـه آن را ثوث ورك میگویند . وقتی که بنده وارد بلندن شدم ، شروع درساختن آن نموده بالفعل تمام ومعبرعام است . پل مزبورازآهن است . سه طاق بیشتر ندارد . طاق میانی آن گویند عریضترین طاقهای دنیااست . هفتادزرع دهنهٔ آن است . وپل دیگری است مسمی بلیك فیر برج طول آن پل سیصد وپنجاه زرع است . یکصدوپنجاه وسه هزار تومان اخراجات ساختن آن پل شده . نه طاق بیشتر ندارد . وپل دیگریست مسمی بواترلو، شروع آن دروقتی شده است کـه سپاه فرانسه درواترلوشکست خورده ازراه غرورنام پل را واترلو گذارده‌اند . دوازده وصد هـزار تومان اخراجات آن شده . و پل دیگریست مسمی بریست منستر برج .

در سال ۱۷۵۰ عیسوی پل مزبور باتمام رسیده چهارصد و هفت زرع طول آنست وهشت قدم عرض وپانزده طاق دارد . چهارصدهزارتومان اخراجات آن شده است . وآخرین پلهای لندن پل داکس هال است که ازآهن ساخته‌اند. وطریقه ساختن پل اینست که جمعی کثیر از دولتخواهان لندن اجماع نموده و هر کدام مبلغی داده پلی می‌سازند . بعد ازاتمام پل مزبور دردوطرفهٔ آن آدمی نشانیده هر آدم یك پول سیاه میدهد وهراسب سه پول سیاه وهر گاری نه ویاده پول سیاه و گاری بارکش بقدرچرخ آنها وجهی داده . مادامیکه وجه اخراجات پل مزبور جمع نشده ، مردمان در سر پل نشسته از مـردم پول میگیرند . و هنگامیکه وجه اخراجات آنهاداده شده فوراً آدم را ازآنجا برداشته پل مزبور متعلق بشهر می‌شود .

ودرلندن خانه معظمه وبزرگی است کـه آن را سرست هوس میگویند . سابقاً پالس پادشاهی بوده . خانه‌ایست که چهار اطراف آن عمارتست . از یك سمت آن رودتمز میگذرد . درسمت مقابلی رودتمز طول خانه مزبورقریب بچهار صدزرع است . فی‌الحقیقه عظمت و بزرگی خانهٔ مزبور زینت رودخانه تمز است . درخانه مزبوراوطاقی است که اورا رایل اکدمی مینامند . نقاشان شهر درآنجا آمده جمعی که ازاهالی اکدمی هستندهرروزوشب بنقاشی مشغول هستند. هرشنبه یکنفرمرد و یا زن وجهی داده دو ساعت او را برهنه کرده شکل او را میکشند . ودرمدت یکسال هرکدام از نقاشان آنجا وسایر نقاشان لندن صورتی

کشیده‌اند کارخودرادراوایل تابستان باوطاقهای متعلقه بنقاشان گذارده. مردم شهرهرروزه جمع کثیری بتماشای صورتها رفته وجوهی که‌عاید شودکلاً بخرج اطفال یتیم نقاشانیکه فوت شده ومال دنیوی نداشته‌که اطفال آنها صرف کنند میرسانندکه مطلق وجوه عایدی این ممرباطفال یتیم نقاشان صرف مـی‌شود. ورایل سوسیتی درآن خانه است. که همه فلاسفه لندن جمعیتی دارند. سرجوف بنك نامی، پیرمرد هشتاد ساله چیرمن ویاکرسی نشین سوسیتی مزبوراست. هرچه تازه اختراع شود وهرعلمی و کتابی که تازه بنیاد شود بنظر معزی‌الیه رسیده یکدفعه بعزم دیدن او بخانهٔ اورفتم. درساعت هشت از ظهر گذشته الی ساعت ده درخانهٔ خود می‌نشست ومردم هرولایت بخدمت اورفته ازهرمقوله با اوصحبت‌داشته وهرچه تصنیفات تازه درلندن شده بنظراومی‌رسانند. ودررایل سوسیتی مزبورهرساله چهارماه یا بیشترلکچر(۱) میدهند. یعنی علوم فلسفی وکمیتری وصنایع متعلقه بآن بیان‌کرده ومردمان مستمعین هرکدام وجهی‌معین داده گوش واستفاده بمعلم ویاکرسی نشین رایل سوسیتی مینمایند. و هرکدام بعد ازاتمام لکچربعقب‌کارخود میروند. وهر روزه دوساعت لکچر میدهند. بجزاین‌اوطاقها (۲) درسرست هوس بیست ویك افس است. یعنی دفتر. که در هرکدام ازدفاتر مزبوررتق وفتق امورمتعلقه دیوانی در آن میشود. در لندن دومدرسه است‌که بامتحان جوانان‌که مشغول بطبابت وجراهی هستندمیباشند. یکی ازمدارس مزبورمسمی بکالج فزیشان است کـه اطبا را امتحان نموده و دیگری مسمی بکالج سرجن است‌که جراحان را امتحان نموده باینمعنی کـه هرکدام ازجوانان طبیب وجراح‌که مدتی تحصیل نموده وبعد ازتحصیل‌عزیمت سفری ویا مأموربخدمتی دارند، درمدرسه مزبوررفته اورا بنظردقت امتحان نموده درصورتیکه درعلم طبابت وجراحی‌کامل بوده نوشته باو داده که بعد از آن بهرخدمتی رود مردم ازکمال وربط اودرطبابت وجراحی خاطرجمع شده مرضای خودرا بآنها نموده وآنها مشغول بطبابت وجراحی میشوند. وبـدون نوشته مدرسهٔ مزبوراحدی‌اعتبار بکمال‌او بهم نمیرساند. درمحلات چندباغچها هست‌که‌آن را اسکورمی‌گویند. جاییست مربع مثل باغچـه دوره‌آن پنجره و

۱ـ Lecture کنفرانس.

۲ـ ؟

محجر آهنین کشیده که هر کس داخل به باغچها نشود . اهـالی ساکنین حول و حوش هر کدام وجه سالیانه بشخص باغبان داده که درتعمیروتربیت باغچه بر - آمده و بهر کدام کلیدی سپرده که داخل بباغچه شده در گـردش باشند . هوای لندن هم ازاینمعنی سالم میماند وهم زینت شهراست و هم مردم ساکنین اسکور برفاهیت مشغول بگردش بـاغ مزبورخواهند بود . بالفعل درلندن سی وشش اسکور بزرگ است وبتدریج درصدد ساختن اسکورهستند .

ازجمله ابنیهٔ ها سپتل جیسی (۱) است یکمیلی لندن ، درکنار رود تمز ابنیه مزبوراست . طول آن دارالشفا ویا هاسپتل دویست و هفتاد زرع است . دواوطاق بزرگ دارد یکی برای شام خوردن که سی وهفت زرع طول آنست . باغچه درنهایت خوبی مقابل عمارت مزبور است . وکلیسیای بزرگ دارد که سالداتهای (۲) که درآنجا توقف دارند هر یکشنبه بنماز روند . پانصد نفـر سالداتیکه زخم خورده وعضوآنها معیوب گشته خدمت ازآنها بعمل نمی‌آیددر آن دارالشفا روز و شب توقف دارند . اخراجات آنها ازسرکار میرسد . در هفته یك شلینگ ونیم برای جزوی خرجی بهرنفرآنها داده بجزاشخاصی که درآنخانه حاضرند ده هزارنفرسالدات معیوب یعنی زخم خورده وناقص‌الاعضا هرکدام را هرساله دوازده تومان بآنها میرسد . در حوالی جیسی جاییست مسمی برایل میلتری اسلیم ، جاییست برای تربیت پانصد نفر اطفال سالدات ساخته‌اند . قدر معتدی وجه از پارلمنت برای مصارف اطفال مزبور بآنجا میرسد ولیکن همه سپاه انگریزی ، خواه افیسران وخواه سربازان قرار داد ومحمز درنزد خود نموده‌اند که هرکدام در هرسال یکروز مواجب خود را باطفال مزبور داده که در معنی متکفل احوال آنها شده باشند .

وابنیه که برای سپاه دریایی انگلند بنیادکرده‌اند گرین‌ویچ هاسپتل(۳) است . ولیم ثالث پادشاه انگلند ، خانه در نهایت بزرگی در کناره رود تمز ساخته کلاً از سنگ سفید . دویست و هشتاد زرع طول آنست . کلیسیای در آنجا دیده‌ام که تا بحال بآن خوبی کلیسیا ندیده بودم . درب آن از تخته

۱ـ سالداتهائی

۲ـ ؟

۳ـ Grinvich hospital

شمشاد و دوره درب سنگ مرمر یکپارچه منبت کاری است . اوطاق بزرگی است که محل شام مردمان است . پنجاه و دو زرع طول آن و بیست و دوزرع عرض آنست و هفده زرع ارتفاع سقف اوطاق مزبوررا نقاشان در نهایت خوبی تصاویر خوب کشیده‌اند . دو هزارو ده نفر سپاه دریایی که در جنگ دریا زخمدار شده و قادر بشغلی نیستند مستمراً درآنجا میمانند . بعضی درها سپتل مزبور توقف می‌کنند . اوطاقهای کوچك برای خواب هر یك علاحده درست شده . رخوت و رخت خواب و خوراك روز و شب بآنها میرسد و در هر هفته یك شلینگ برای وجه جزوی اخراجات بهرکدام میدهند. واشخاصیکه خارج از هاسپتل میمانند هرکدام بعلاوه خوراك و لباس در سالیانه هفت تومان بآنها میرسد . و زنان سالدات دریایی که شوهران آنها در جنگ کشته شده است و قادربآن نیست که تواند اخراجات خودرامتکفل شودبجهة خدمت سالداتها(۱) مزبور بآنخانه آورده هرکدام را مواجبی داده که امر آنها بگذرد . یکصد و چهل و نه نفر بیوه زن از پیرو جوان درآنخانه بخدمت سپاه مزبورمشغول است . طبیب و جراح و عطارخانه در آن حاضر است . اخراجات کل آنجا از سرکار پادشاهی یعنی دولت انگریز میرسد . در مقابل هاسپتل مزبور مکتب‌خانه‌ایست که آنرا رایل ینول اسیلم می‌گویند . درآن مکتب‌خانه اطفال سپاه دریایی مزبورکه پدران آنها مرده و یا درجنگ کشته شده تربیت می‌کنند یکهزار دختر و پسر درآن مکتب میباشند . پسران آنها را تعلیم بخواندن و نوشتن و علم حساب و کرباس بافی بجهة چادرکشی و تابیدن ریسمان کشتی و لوازمات خدمت کشتی می‌کنند . دختران مزبور را بخواندن و نوشتن و خیاطی و خانه‌داری تعلیم نموده در هنگام چهارده سالگی هرکدام از پسران را برسرخدمتی مشغول داشته و دختران را نیز بشرح ایضاً . و همه ضروریات برای هرکدام آنها حاضر است . اینگونه بنای خیراولاً سبب دعای خیرفقرا گردیده و ثانیاً اشخاصیکه در جنگ جان نثاری کرده تلف نمی‌شوند . ثانیاً مطلقاً سربازان مسامحه درجدال ننموده خیال می‌کنندکه اگرفوت آنها رسیده است ودرجنگ کشته شوند اولاد و منسوبان آنهابعد ازمرگ آنها سرگران(۲)

۱ ـ سالداتهای .

۲ ـ سرگردان .

و بی‌چیز نخواهند ماند . و درصورتیکه زخمدارشوند وظیفه و مکان و خوراك مادام حیات برای آنها مهیاست . دراینصورت چرا سپاه انگریزدرجان‌فشانی کوتاهی کنند .

در لندن مکتب‌خانه‌ایست که او را(۱) میگویند . درمکتب‌خانه مزبور اکثرجوانان مغربی که مطلقاً سوادی نداشته ازمغرب بآنولا آورده تعلیم بآنها نموده و بمغرب میفرستندکه اهالی ولایت خود را تربیت کنند . و مکتب‌خانه دیگری است که هرکدام از دزدان و قطاع‌الطرق که بمحکمه شرع آورده بدارکشیده‌اند ، اطفال‌آنها را ذکوراً و اناثاً بمکتب‌خانه مزبورآورده تربیت نموده نمی‌گذارند درپی افعال پدران بدزدی وغیره مشغول شوند. و دختران آنها داخل باهالی فیوج شوند هم نام نیکی برای مردم آنولایت و هم موجب رضای خدا و هم بکرات جوانانیکه درآن مکتب‌خانه و یا دیگر تربیت شوند بعد از اینکه در مقدمات کامل شده خود آنها را میل بخواندن علوم دیگر بهمرسیده صاحب مدرك شده پای ازمرحله فقرو حقارت بیرون‌کشیده بخدمتی ویا شغلی مناسب داخل شده بتدریج اوضاعی بهم رسانیده مثل سایرمردم‌کسبه . و برخی اوقات مثل سایر نجبا عمری بسر میبرند . یکی از افیسران‌کشتی با بنده‌آشنا بود. صاحب زن و اوضاع و زندگی داشت و درآن مکتب‌خانه تربیت شده . مشارالیه مذکور می‌ساخت که هزاران اطفال فقرا بعد از اینکه در مقدمات انگریزی اطلاع بهم رسانیده وسعتی بخیال او رسیده و بعد از آن طلب(۲) شغلی برتر از آنچه مناسب کسبه است گردیده و موافق استعداد و مدرك او شغلی برای او پیدا شده برفاه خاطر عمری بسر میبرند . و همچنین ختران فقرائیکه درآن مکتب تربیت‌یافته صاحب ذکاوت‌گردیده مثل دختران نجبا بجوانان عروسی کرده زندگی می‌کنند . فی‌الحقیقه ، در متن واقع بمابین اشخاصی که تحصیلی بهمرسانیده چه تفاوت می‌کند که شخص مالیه دنیوی داشته یا ندارد . هرکدام از جوانان مزبور که تحصیلی کرده و از تواریخ عالم و اوضاع دنیا اطلاع بهمرسانیده بعد از آن سر آنها بفقر و فاقه

۱ ـ در متن موجود پس از «او را» جای خالی وجود داردکه بدون شك محل نام مکتب‌خانه است .

۲ ـ طالب ،

فرود نیامده . از هر راه سعی میکنند که امور چند را مشغول گشته اعم از کسب و شغل دیگر که بالجمله توانند خود را در میانه آدم پیدا کرده ، گویند آنها مثل سایر ناس مردی صاحب مدرك و صاحب چیز است . مایه تربیت ، تحصیل است و اهالی انگریز در تربیت اعلی و ادنی کوتاهی نمی‌کنند .

از جمله ابنیه که الحق بوی آدمیت و نیکذاتی و خیرخواهی و مروت از آن می‌آید هاسپتل و یا دارالشفای است که او را مکدلان هاسپتل میگویند **در سال ۱۷۰۸** اهالی انگریز محل مزبور را بنیاد کرده . مقصود از بنیاد آن این است که زنانیکه مرتکب اعمال ناشایست گردیده داخل بقبیله فوج گردیده پشیمان از افعال خود شده توبه نموده مراجعت باوطان خود کنند و به پرهیزکاری مشغول شوند . بالجمله همه ماهه جمعی از زنان فاحشه بخانه مزبور رفته تایب می‌شوند .

طریقه توبه آنها اینکه در اول هر ماه روز شنبه آنها را داخل بخانه مزبور مینمایند . و هرماهه بیست و یا بیست و پنج نفر داخل بآنخانه میشوند اولاً داخل باوطاقی مشخص و معین شده دونفر از اهالی بزرگان آن هاسپتل از آنها تحقیقات کرده و استفسار مینمایند که آیا هرکدام فی‌الواقع پشیمان از افعال خود بوده‌اند . بعد از یقین کردن بهرکدام از آنها کاغذی داده که داخل بهاسپتل مزبور شده . اولاً توبه‌نامه بآنها داده و بعد از آن هر کدام را بحجرهٔ مکان داده رخوت وخوراك برای‌آنها حاضر می‌کنند ومعلمی برای تعلیم آنها در مذهب عیسوی هر روزه رفته و آنها را بشغل خیاطی و لوازمات دوزنده‌گی(۱) مأمور نموده و در این ضمن سعی میکنند که منسوبان آنها را پیدا کرده آنها را بخانهٔ خود برده . اگرمنسوبان دارند و بخانه خود رفتند فبها ، والا مادام حیات آنها را در آنخانه نگاهداشته اگر بشغل خیاطی و یا شغل دیگری ماهر نباشند آنها را تعلیم کرده که امور آنها بگذرد . منافع این ابنیه کالشمس فی‌وسط السماء(۲) ظاهر است و ضرور بنگارش آن نیست . درروزهای یکشنبه درکلیسائیکه متعلق بهاسپتل مزبوراست. زنان تایبه مزبور در پس پرده‌ها نشسته زبور داودی را بآواز حزین خوانده و بآن نوا مغنیان،

---

۱ ــ دوزندگی .

۲ ــ مانند خورشید در وسط آسمان .

ارغنون زده دل مستمعان را کباب می‌کنند . بنده در دو هفته بکلیسیای مزبور رفته . در دفعهٔ اول هنگامیکه زنان تایبه شروع بزبور خواندن نموده و مغنی بساز ارغنون بهمان نوا در ترانه آمده خیال توبهٔ تایبان را از یکسو و طریق نیکذاتی و خیرخواهی مردم آنولا از جانبی و خوشی آواز ارغنون و صوت حزین زنان سوخته دل از طرفی به بنده حمله آورده حالتی بمن دست دادکه تقریر ندارد . نیمساعت مفصلاً گریه بمن دست‌داد .

و خانهٔ دیگری است بعینه مثل اینجا . او را نیلتشان هاسپتل میگویند او نیز بهمین طریق جمعی از فیوج را آورده ، توبه داده نگاه میدارند . از یومیکه هاسپتل مکدلن را بنیاد کرده الی حال چهار هزار زن فاحشه تایب و بخانه و قبیله خود مراجعت کرده .

و از ابنیه پادشاه هذه‌العصر لومین سوسیتی است .

در سال ۱۷۷۴ بنیاد آن سوسیتی شده است . داکتر هاز نام علاج یکنفر آدمی که تازه در آب غرق شده و خفه گشته نموده و خانهای چند ، پادشاه مزبور درکناره رود تمز ساخته و علی‌الدوام طبیب و خدمتگذاری چند در هر خانه حاضر است و بمحض اینکه کسی بآب تمز افتاده ، غرق گردد و نعش او را بخانهای مزبور آورده و موافق دستورالعمل داکترهاز مزبور او را بحیات‌آورده . واین قاعده درکل فرنگستان جاریست . ازوقتی‌که داکتر مزبور علاج شخص غرق شده مزبور را نموده الی حال پنجهزار نفرغرق شده را بحیات آورده .

و اما طریقه انتشار علوم و کتاب و تصانیف در انگلند خصوصاً در لندن خالی از تعجب نیست و نیز تعداد اشخاصی که مشغول بچاپ زدن کتاب در چاپخانه هستند از شماره بیرون است . هرساله بقدر هشتصد جلد کتاب ، خواه تصنیف علوم وصنایع وبدایع، خواه ازقبیل تاریخ دول وولایات بعیده وخواه روزنامه تازه در چاپ میزنند . و هرکدام از کتابهای مزبور را هزاران چاپ کرده بمصرف میرسانند . و سوای این ، کتابهای(۱) که سال قبل چاپ کرده‌اند ، هرکس جرح و تعدیلی بآن نموده مجدداً چاپ میزنند . و اخراجات اجرت چاپ کردن و قیمت کاغذ و صحافی کتابهای مزبور موافق سیاهه که در دست

۱ ـ کتابهایی .

بنده است یك میلیان و دویست هزارتومان انگریزی میشود . زیاده ازدوهزار نفر علی‌الدوام بچاپ کتابهای مزبور مشغول می‌باشند . و بجز این کتابها دویست‌کتاب خلاصه‌کاغذ اخبار را هرساله چاپ می‌کنند . و هرکدام معدودی کثیر نسخه از چاپ بیرون می‌آید . موازی یکصد چاپ‌خانه است که هرساله در کار هستند .

درلندن خانه‌ایست‌که او(۲) براتش میوزیم(۳) مینامند. خانهٔ بزرگی شاهانه‌ایست اولاً متعلق بدوك مانیتکو بوده .

درسال ۱۷۵۳ خانه مزبوررا میوزیم نموده‌اند و نهری سلون برونت حکیم پادشاه هذه العصر میوزیمی یعنی عجایبات بری وبحری ومعدنیات چند بقدریکصد هزارتومان انگریزی جمع‌کرده بود . درهنگام فوت وصیت نموده که همه‌آنها متعلق بطایفه انگریزی بوده . دربراتش میوزیم‌گذارندکه هرکس بدیدن‌آن رود . وپارلمنت یعنی مشورت خانه انگریزی یکصد هزارتومان‌وجه داده‌که تمامی اسباب خانه را اتمام نموده‌که مردم شهر بتماشای تعجبات روزگار بخانهٔ مزبور روند . و هرساله دو هزارتومان بجهة اخراجات خدام واشخاصی‌که راتق وفاتق خانه مزبور می‌باشند میدهند . وبجزآن دروقت‌که کارگذاران خانه مزبور چیزی تازه خواه حیوانات غریبه و خواه معدنیات و غیره هرچه طرفه‌گی داشته باشد وخواهندکه ابتیاع نمایند وجه قیمت‌آنرا از مشورتخانه داده .کیفیت دادن وجه را خواهم نوشت . بالجمله تعجبات خانه مزبوررا بالفعل مینویسم :

اولا اوطاقیست‌که اوراکتاب خانه مینامند . چند اوطاق تو برتو مملواز کتابهای‌علوم وصنایع ازهرزبان درآن خانه حاضراست . تصاویرسنگ‌بسیاری ازروم وقسطنطیه ومصروشام وتخت جمشید ایران ومغرب زمین وفرنگستان‌بآن خانه‌آورده ، جا برجا گذارده‌اند . وهنگامیکه‌کپتن کوك بسفر کل دوره دنیا گردیده از هر جزیره و مکان هر چیز عجیبه از قبیل رخوت وسلاح جنگ و وظروف‌آنها را برسم تحفه بآن خانه فرستاده . و از جمله معدنیات کل دنیا

۲ ـ او را (آنرا) .

۳ ـ British museum

هرچه درروی زمین‌یافت میشود درآنجاآورده‌اند . وهرجنس ازوحوش وطیور کل دنیا هست ، خواه رام وخواه وحشی وزننده و گزنده را بآنجاآورده‌اند و ماهیان و حیواناتیکه بمرور ایام سنگ شده در آنجا آورده‌اند . سکه و مهر پادشاهان‌قدیم وجدیدکل دنیا درآن خانه حاضراست . اشخاصی‌که پول‌ندارند که‌کتاب بخرند وطالب خواندن‌کتاب هستند هرروزه بآنجا رفته بدون اینکه دیناری باحدی دهند مشغول بخواندن‌کتاب میشوند . هرکس بآنخانه رودتنها اسم‌خودرا نوشته بدون اینکه ایضاً دیناری باحدی دهد بآنخانه رفته‌عجایبات کل دنیا را دیده مراجعت می‌کند . هفتهٔ (۱) سه روز خانه مزبور باز است . جمعی ازسالداتهای پادشاهی روزوشب درآنجا قراول می‌کشند . درسالی‌قریب به پنجاه هزارنفر درآنجا رفته تماشا میکنند . چند میوزیم دیگردرلندن است که مردم بآنجا رفته وجهی داده سیرمیکنند . واما تماشا خانه لندن ؛ درلندن ده تماشاخانه بزرگ وکوچك است که شبها مردم آنولا بتماشاخانهای مزبور رفته اوقاتی بخوش‌گذرانی صرف می‌کنند . وهرکدام ازتماشا خانهای مزبور جمعی‌کثیر کارگذاران وبازی‌گران دارند. اوضاع بازی‌کردن وطریق‌گفتگوی بازی‌کردن (۲) وروح خانه مزبور ودستگاهی‌که پرده‌ای (۳) تماشاخانه را بالا وپایین می‌کنندکیفیتی است که از قوهٔ بنده بیرون است . بالجمله مطلق تذکاری در این باب نمی‌نماید . یکی از تماشاخانها مسمی بکونت گاردن است . خانه ملوکانه‌ایست . صحنی بزرگ داردکه مردم در آن می‌نشینند . و دردورهٔ صحن پنج طبقه حجرات دارد . ودرهر حجره فانوس با شمع دارد . بعلاوه درٌمرکز تماشاخانه مزبور که طاقیست عظیم چهل چراغ بلور الماس تراشی‌که بدود ذوغال زمین روشن است ، میسوزد . همه خانـه از آن روشن میشود . ودریك طرف تماشاخانه مغنیان بسرود مشغول و در بالای سر مغنیان برابرحجرات، بازی‌گران مشغول ببازی‌کردن وشبیه‌آوردن میباشند. اشخاصی که درتماشاخانه روند هرکـه درصحن نشیند سه شلنگ ونیم میدهد و هر کـه درحجرات نشیند هفت شلنگ میدهد . و هر کـه در بالای حجرات نشیند دو

۱ـ هفته‌ای .

۲ـ بازی‌گران

۳ـ پرده‌های .

شلنگ میدهد . ازهفت ساعت بعد ازظهر الی نصف شب بتماشا و ببازی گـری مشغول هستند وبعد ازآن هرکس بیرون رفته بخانهٔ خود میروند . اخراجات کونتگاردن ازاجرت بازی گـران وقیمت رخوت وخدام وغیره دو هـر هفته یکهزارودویست تومان انگریزی میشود . بازی گران آنولایت نه بطریق سایر ولایاتهستند حفیف وحقیرهستند بلکهعزت واحترامیدارند. وهرکدام صاحب دولتهستندوگاهیدختران بازی گر بحدیمغرورمیشوندکه عار باآنهامی آیدکه جواب سلام وتعارف نجبا را دهند . یکی ازبازیگران مشهور آنولایت را در خانه شخصی طبیب بزرگی بکرات مدت سه سال دیدم هـردفعه بتخیر (۱) و کبروغرور اورا زیاده ازسابق مشاهده نمودم . وسایرتماشا خانها زیاده و یـا کمترازین دستگاه دارد . باغی استکه اورا داکس هال میگویند که در معنی تـاشاخانه تابستانی است . باغ مزبور یك میل و نیم فاصله بلندن است . در کنار رودتمز واقعشده . باغ مزبور وسعتی دارد و بطریق کوچه باغ ، جاها درستکردهاند . بالایآن گرفته ودوطرف آن باز است . جای مـزبور مختص باین استکه اگر شبی بارانی بارد مردم در آنجا رفته توقف کنند . قنادیل شیشه بسیاری در کوچه باغها (۲) مزبور روشن است . در مرکز باغ مزبور خانهٔ کوچك هشتی ساختهاند . سه طبقه دارد مثل کلاه فرنگی از پایین الی بام خانه مزبور قنادیل بلور رنگارنگ بتراکیب مختلفه نصب کردهاند . در طبقه ثانی عمارت مزبور مغنیان ومطربان و سازندگان بساز وسرود و نغمه ـ سرایی مشغول میباشند . ودرآخر باغ مزبور جاییست ریسمانیکشیدهاند که دختران وپسران چند دربالای بندی ، ریسمان بازی میکنند در نهایت چستی وچالاکی ، بدون لنگر. و درسمت دیگر طاق دیگربامی است و در میانهٔ طاق چهلچراغان گذارده ومردان وزنان دست بدست یکدیگر داده بگردشمشغول هستند . ودرسرجا در میانهآن باغ ارباب طرب نشستهاند . هرکدام شروع بنواختن سازنموده مردم جمعیت به دورآنها نموده جمعی از زنان و مردانیکه چندان عزتی ندارند برقص مشغول میشوند . دوساعت قبل از نصف شب از یك سمت باغ صدای زنگیآمدهکه مردم را خبردار نموده . علامت زنگ مزبور

۱ـ تبختر .

۲ـ کوچه باغهای.

این است که مردم اطلاع یابند که آتشبازی شروع میشود . ومردم بمحض استماع صدای زنگ ازهرکرانه بجانب صدا روانه شده ریسمانی بلندی قریب پنجاه زرع طول وده زرع بلندی کشیده‌اند . زنکی فرانسه در بالای ریسمان مزبور رفته وبعد ازآن شروع بآتشبازی کرده . مشارالیها در بالای ریسمان مزبور مشغول ببازی است وازهر طرف تیرآتش فشان روانه بود . آتش بازی بآن خوبی تا بحال بنده ندیده‌ام . در اطراف باغ مزبور دکاکین چند است کـه خوراك وشربت و غیرآن در آنجا هست . هرکس چیزی خورده و یا نوشیده وجهی بآنها میدهند . تخمیناً بیست هزار چراغ درآن باغ در یکشب روشن میشود . دریکی ازشبها شانزده هزار نفراز مرد وزن درآنجا جمع شده بود ولکن اینگونه جمعیت همیشه درآن باغ نمی‌شود . اشخاصیکه‌آن باغ راندیده ونشنیده یکدفعه واردآن باغ شود میداندکه‌آن چگونه باغ است . چهار صد نفرعمله جات هرشنبه مشغول بکارگذاری باغ مزبور هستند . ازآنجمله یکصد نفرآنها سازنده وارباب طرب میباشند . اجرت دخول هریك نفربباغ مزبور زیاده ازسه شلنگ نیست . درلندن بعضی باغچه های کوچك و با صفا است که آنها را تی گاردن مینامند یعنی باغچهٔ چای . بعضی ازآنها خالی ازسیر نیست. درعصرها هنگام تابستان مردم بتماشای شهروگردش رفته ودروقتی‌که خستگی بآنها دست داده بباغچهای مزبوررفته چای میخورند . درحول وحوش ومیانه لندن موازی سی باغچه است که درهرکدام بنهجی‌که نگاشته چای میخورند .

واماقهوه خانه ویاآشپزخانه لندن ؛ درهیچ یك ازممالك دنیا قهوه‌خانه وآشپزخانه مثل لندن ندارد . جای برای خواب و نشیمن و جای برای شام ونهار وظروفات نقره وقلع درنهایت صفا وخوبی وپاکیزگی است . درجاییکه شخص تواند شام ونهارکرده بخوابد اورا هوتل مینامند . وقهوه‌خانه جاییست که شخص درآنجا رفته قهوه وچایی خورده وکاغذ اخبار خوانده بیرون رود . یکصد وپنجاه هوتل وقهوه‌خانه دارد . وهفتاد وهشت ان دارد . ان جایی‌است است‌که‌کوچهای مسافر بآنجا رفته مسافران را ازولایات بعید بآن خانه‌آورد و یا ازآن خانه بولایت بعید برد . وسوای این هوتل وقهوه خانه و ان موازی پنجهزارخانهٔ‌کوچك برای شام خوردن مردم شهروغربا دارد . و بجزآن در

محلات و کوچها وبازارها دکاکین چنداستکه آنها را پستی کوك شاپ‌میگویند. حلوا وشیرینها (۱) ونخ بندها درنهایت نزاکت میفروشند . و در آن دکاکین مطلقاً دختران شیرینی میفروشند . وصاحب دکانهای مزبورمنتهای سعی‌میکنند که دختران خوب صورت برای جلب قلوب مردم ورواج دکان خود در دکانها آورده باشند . بالجمله در هرکوچه که شخص را خستگی عارض شده بدکان حلوا فروش رفته حلویات ومیوجات خورده وجهی داده بیرون میرود . و اما منني‌کوچ یعنی‌کوچ عامه‌که مردم را درلندن حمل ونقل بجاها درلندن‌میکند.

یکهزارودویست منني‌کوچ یعنی‌کوچ‌کرایه در لندن بکارمشغول هستند . وهر - کدام تعدادآنرا نوشته درپهلوی‌گاری‌آویخته‌اند . و چنانچه هرکدام اجرت کوچرا زیاد گیرد مورد مؤاخذه و جریمه خواهد بود . و بجزکوچ مزبور معدودی‌کرسی پوشیده ویا مثل پالکی چیزی تعبیه‌کرده‌اندکه زنان ناخوش را

درآن‌گذارده یکنفراز پیش و دیگری از عقب‌کـرسی مزبور را میبرند . و دهاتیکه ده ودوازده میل‌بلندن فاصله دارند هرروزه‌کوچهای چهار اسبه بلندن فرستاده‌آدم درآن نشسته ، شش نفردرمیانه‌آن و ده ودوازده نفر در بالای‌آن بطریق کاروان بلندن‌آمده ومیروند . وششصدکوچ چهار اسبه از لندن باقصای بلادانگلند بطریق کاروان میروند ومی‌آیند . وهرکدام چهارنفردرمیانه‌کوچ وده ودوازده نفربلکه بیشتردربیرون‌کوچ سوار و درهرده میل و یا زیاده اسب را عوض‌کرده ، بچاپارخانهٔ دیگر میروند . وهرکس بقدر مسافت راه اجرت بآنهامیدهند.ودربالای رودتمزکشتیان‌کوچك بجهة حمل ونقل‌مردم‌ایستاده‌اند. تعدادکشتیان مزبوررا نیز دربالای‌آنها نوشته‌اند . وسوای‌آنها مدت پنجسال استکه اختراع‌کرده که‌کشتی بزرگ را در رود لندن بعلت زور بخار بدون پارو وچادر میبرند . در دوطرفه کشتی چرخها تعبیه کرده بزور بخار چرخ مزبور درگردش است وآب را بریده میرود . بالفعل یازده‌کشتی ازآن قسم‌در رود لندن حمل و نقل مردم را بولایات میکند . در آن روزها ازینگی دنیا کشتی تجارت باین قسم‌آمده بودکه در دیار (۱) اعم ازاینکه باد مخالف‌باشد

۱ــ شیرینی ها

۱ــ دریا

ویا موافق ،کشتی مزبور میرود . وبدون چادر وپارو .

ششصدکوچ که آنرا دیکن میگویندکوچهای بزرگ بارکش است ازلندن اجناس حمل ، نقل بولایات بعیده نموده و ازآنجا بلندن جنس می‌آورند . و درخود لندن ازاین قبیل کوچ بارکش بسیار است .

بعضی ازطریقه وقواعد وقوانین انگلند را بیان میکنم :

قواعد دولت داری وقوانین مملکت انگلند مخصوص است بخودانگلند . باینمعنی که هیچکدام ازممالك دنیانه باین نحومنتظم است ونه باین قسم‌مرتب. سالها جانهاکنده وخونها خورده وخونها ریخته‌اند تا اینکه باین پایه رسیده است. بالجمله کلیه دولت انگلند منقسم بسه قسم است . اولاً پادشاه وثانیاً لارد ویا خوانین ثالثاً کامن و یا وکیل عامه مردم . بعبارت اخری خوانین را هوس لارد میگویند و عامه را هوس کامن . هرکدام از این اقسام ثلاثه قواعد و احقاق چند دارند . کـه بخصوصه مختص بخود آنها است . و نیز جداگانه هرکدام دفتری علاحده دارند که بامور ولایتی میرسند و تعریف هرکدام را جداگانه عرض میکنند .

و اما پادشاه میتواند جنگ ویـا صلح بسایـر دول نماید . و وزرا و علی‌الخصوص صدراعظم را پادشاه منصوب ومعزول میتواند نمود و سفیر بسایر دول میفرستد و کارگذاران دولت را او منصوب و معزول می‌کند و بزرگان و خوانین را پادشاه بمنصب خانی وبزرگی مفتخر می‌نماید . وارچ بیشاپ که سره ملاباشیان وبیشاپ که ملا باشی است او منصوب میکند . و هرکدام فوت شوند دیگری را بجای او منصوب میکند وسپاه خشکی و دریایی کلاً محکوم بحکم پادشاه میباشند. واحکامیکه بسپاه جاری شود وبخدمتی‌رجوع شوندکلاً باید ازفرمان پادشاه ویـا نایب اوباشد . ودرصورتیکه پادشاه علیل و ناخوش بوده ویا مجهول باشد احکام واحقاق اومتعلق بپسراول که اورا ریجنت مینامند میباشد . چنانکه بالفعل امورسلطنت مفوض بپرنس ریجنت میباشد . درصورتی که پادشاه از انگلند بعزم سیاحت بیرون رود نیز پرنس ریجنت بجای پـدر بحکمرانی مشغول می‌شود ونیز پادشاه قادر به بخشش‌گناه هر گناه کاری که بحکم شرع اومقصر و واجب تنبیه هست میباشد و پـادشاه و منسوبان پادشاه

خراج مملکتی نمیدهند یك ملیان تومان که عبارت از هزار هزار تومان است از پارلمنت بجهة اخراجات سالیانه پادشاه میرسانند بجز اینکه بعضی احقاق متعلق بپادشاه است که بعد عرض میشود . اما لارد و خوانین و بزرگان ولایتی که بمذهب پراتستنت میباشند وآنها دوك وهرکولس (۱) وارل ودیگرتنها(۲) وبرن وارچ بیشاپ وبیشابهای ولایتی هستند. وبزرگان رومن کثالیك الیحال داخل بهوس نمیشوند. باینمعنی که مدخل بامور مملکتی ومشورتخانه نمیشوند. واحقاق آنها اینکه هرکدام از آنها گناه کارشوند بجزخوانین وبزرگان کسی اورا امتحان ننموده . مثلاً جمعی ازلاردهـا معین شده که تقصیر اورا امتحان نموده وبعد ازآن قسم یاد نموده که هرچه تقصیر او باشد بدون طرفداری بیان کنند . هوس لاردکه خانه بزرگان است همیشه بروی مردم باز است باینمعنی که هرکدام ازخانهای شرعی که بحقیقت دعوای مردم نرسند مدعیان مزبور رجوع بخانهٔ بزرگان نموده وبرآنها لازم است که درهرحال سعی در انتظام کارمظلومان نمایند ودادآنها را بخواهند . وبزرگان نیز دوقسم هستند . یك فرقه که تمپرل ودیگری اسپرتوال . واما لاردتمپرل خوانین وبزرگان ولایتی هستندکه درخانهٔ بزرگان درمشورت خانه حاضر بوده وبعد ازفوت آنها پسران آنها خوانین نیستند مثل بیشاپها وارچ بیشاپهاکه در مدت عمر خوانین نیستند تعداد نفری آنها معین نیست که چند نفر باید لارد باشد بعلت اینکه هر وقت پادشاه هرکس را بخواهد لارد کند مختار است . چنانچه‌کوین آن در هنگام سلطنت خود یکدفعه دوازده نفررا بمنصب خانی مفتخرنمود . جارج اول‌طالب این بوده که تعدادی معین برای خوانین قرار داد نمایندکه ازآن عدد بیشترو زیاده نباشند . اهـالی هوس کامـن ویا وکیل رعایا قبول اینمطلب را ننموده بخیال اینکه شـاید اهالی‌آنهاشغلی ویاخدمتی مرتکب شده‌که مورث‌خوشنودی پادشاه بوده اورابمنصب‌بزرگی منصوب‌کنند . واما هوس کامن ویا وکیل‌رعایا؛ هرکس میتواند ازاهالی مشورتخانه ویا وکیل رعایا شود اهالی‌آن محل‌آن را اختیارکنند مگرشروطات چند دارد. اولاً اینکه اهالی هوس کامن را رعایای شهر وهرده خود اختیارنموده . چنانکه خود بنده حاضربودم درهرشهروبعضی

۱ــ ؟ .
۲ــ ؟ .

دهات دونفر ومحال آن نواحی دونفر اختیار نموده که برای اینکه وکیل محل مزبور بوده اموراتیکه بجهة ولایت رو دهد بهرقسم صلاح محل خود را دانسته حمایت آن محل را نماید ونگذارد تعدی بولایت متعلقه بخود روی دهد . باین خیال هریك ازشهرها در هنگامیکه میخواهند اجزای مشورت خانه را تبدیل دهند هریك ازشهرهای مزبور شش یا هشت یا چهاریا سه نفررا اختیار نموده نام خودرا نوشته . مدت پانزده روز هرروزه مردم آمده اقرارنامچهٔ نوشته که فلان شخص را من وکیل خودنمودم که بمشورت خانه رود وبعد ازپانزده روز هرکدام ازآنهاکه بیشترمردم میل بآن داشته وتعداد نفری بیشتر اقرار نامچه خود را درطرف اونوشته ، اورا منتخب وبمشورتخانه میفرستند . لیکن اولاً منتهای سعی میکنندکه اشخاصی را که بمشورتخانه فرستاده وکیل رعایا کنند عاقل وفرزانه ومرددرست باشد. مثلاً اولاً طفل نباشد وسن اواز بیست و یك سال زیاد باشد واشخاصی نباشد که تقصیری کرده وتنبیه شده بسبب اینکه هر کس تقصیری کرده است که واجب تنبیه بوده ایضاً مورد خطاکردن خواهدبود. واشخاصی باشندکه علی‌الظاهر افعال آنها خلاف شرع نباشد . و اشخاصیکـه مواجب خورپادشاه باشند وکیل رعایا شوند بعلت اینکه پادشاه میتواندددرضمن خدمت آنها ، آنها را مرجوع بشغلی دیگرفرماید وکاررعایا دراینصورت معوق ماند . و نیز اشخاصی که همه اهالی مشورتخانه مایل به بودن او در پارلمنت نباشند و او را اخراج کنند نمیتوانند (۱) مجدداً اجزای مشورتخانه شود . مگراینکه همه آنها راغب به‌آمدن او شونـد . وچون مطلقاً اختیار اجزای مشورتخانه بعهده رعایا است واحدی نباید بجبرآنها را راضی کرده که فلان شخص‌را اختیاروفلان را ردکنند لهذا درهنگامیکه رعایای شهرمشغول بانتخاب ارباب مشورت هستند، یکروزقبل ازگفتگوی ، سرباز نظام وسپاه سلطانی باید ازمحل مزبوره الی دومیل فاصله دورشده الی یکروز بعد اینکه ارباب‌مشورت را انتخاب‌کرده‌اند . واگر هرکدام ازاجزای مشورت فوت شده ویا استعفای خدمت مزبوررا نمایددیگری را فوراً اهالی شهرویا محال مزبوربایدانتخاب نمایند . وهیچکس ازاهالی‌کثالیك نمیتواند داخل بمشورتخانه شود وجماعت

۱ــ نمیتواند .

زنان نه داخل بمشورتخانه میشوند ونه اقرار نامه نوشته که فلان‌کس را قبول نموده‌که وکیل شود . واشخاصیکه می‌توانند انتخاب ارباب مشورت راکنند ، اگرساکن شهراست‌که او را فری من‌گویند یعنی صاحب خانه ، میتواند خود اختیار ارباب مشورت راکند . واگراز اهالی دهات وولایتی است کـه اطلاق شهربآن نشود ، باید صاحب ملك ویا زمینی بوده‌که درسالی دو تومان مداخل زمین داشته باشد . وهریك ازارباب مشورت راکه منتخب نموده اولا اوراقسم میدهندکه بپادشاه وفادار بوده وخدمت‌گذار اوباشد ومطلقاً بمذهب پراتستنت اقراری داشته و اصلی منکر کثالیك بوده و هیچ‌کدام از غربا یا خلاف مذهب انگریزی یعنی پراتستنت نمی‌تواند ازارباب مشورتخانه شود . ودر صورتیکه معلوم شودکه شخصی از اهالی مشورتخانه بساکنین اماکن مزبوره رشوه داده است‌که اورا اختیارکنند فوراً اورا خارج از مشورت خانه می‌کنند . چنانکه دوماه قبل دونفراز اشخاصی راکه تازه بمشورت خانه‌آمده بودند متهم‌نمودند که رشوه داده است وفوراً آنها را ازمشورت خانه بیرون‌کردند . لیکن بعداز اینکه تهمت مزبوررا ثابت‌کرده وتقصیررا بگردن اوگذاردندکه رشوه داده‌است آنوقت اورا بیرون ازمشورتخانه‌کردند . واما احقاق اهالی مشورتخانه‌برخی ازمنافع‌احقاق‌آنها اینکه اولاً هرکدام ازاجزای مشورتخانه رخصت‌دارند که درمشورت خانه هرچه بذهن‌آنها رسد درامورملکی وسایر مواد بیان نموده و احدی را یارای ممانعت آنها از گفتگوی مزبور نیست . و هیچکس را نباید تمسخرکنند . چنانچه اول حرف پادشاه دردفعه اولی‌که پارلمنت را بازمی‌کند این است‌که احدی‌نبـاید استهزا بدیگری‌کند وهیچکس ازطلب‌کاران،اجزای پارلمنت را نباید خفت داده ویا بزندان فرستد . ولیکن اگر اجزای مشورت خانه هرکدام‌انکاردر دادن وجه طلب‌کاران داشته ویامسامحه دردادن نموده، مشارالیه میتواند شکایت بمشورتخانه نماید . وهیچکدام ازخوانین انگریز را قرض خواهان نمی‌توانند بزندان بجهة ندادن وجه فرستند . و امـا اجزای مشورتخانه‌اولاً هوس لارد ویا خوانین هستند . آنها نیزبرخی ازاهالی انگلاند وبعضی ازاهالی اسکاتلند وآیرلند هستند و بعضی از بزرگان مزبور , کثالیك هستندکه داخل بهوس لارد نمی‌شوند باین تفصیل :

شاهزادگان انگلند	ارج بیشاپها	دوک های انگلند	هرکول
هشت نفر	[خوانده نشد]	هجده نفر	هفده
ارل	ویلز	بیشاپ	برن
یکصد نفر	بیست و دو نفر[1]	بیست وچهار نفر	یکصدو سی وچهار نفر
خوانین اسکاتلند	خوانین آیرلند	اجزای هوس وخوانین انگلند	
شانزده نفر	بیست وهفت نفر	سیصد وشصت وهشت نفر	

بعلاوه این دوازده نفر حاج که درمعنی قاضی هستندآنها نیز ازاهالی خانه لارد هستند که در آنجا می‌نشینند و بآن سبب جارجها نمی‌توانند وکیل رعایای انگلند شوند وهمچنین‌کشیشان کلیسیا نمی‌توانند وکیل‌رعایای انگلند شوند . حال برخی از نشستن پارلمنت یعنی مشورت خانه وجریان احکام در پارلمنت وموقوف‌کردن آنها و اجماع آنها کلاً مفصلاً بیان می‌کنند .

طریقه اجماع ونشستن وحکم کردن پارلمنت: اولا پادشاه ویا ولیعهد او چهل روز قبل از اینکه ارباب مشورت جمع شوند ، حکمی بتوسط لاردچنلر که وزیراعظم‌اوست‌جاری فرموده که‌اهالی مشورتخانه خواه‌خوانین و خواه‌وکیل‌رعایا بعدازچهل‌روز باید درمشورتخانه حاضرشوند. ودر روزموعود پادشاه درنهایت استقلال بگاری هشت اسبه سوار و بامرا[1] وبزرگان دولت به خانه خوانین که هوس لارد باشد رفته درتختی‌که سابقاً عرض شد نشسته و اجزای خانه خوانین در اماکن خود جابرجا نشسته و اجزای کامن یا خانه وکیل‌رعایا نیز جابرجانشسته شروع دررتق وفتق مهام ولایتی‌نموده . بالجمله دولت انگریز منقسم باین سه فرقه میباشد . وهیچ حکمی و امری نمیشود اعم از جزوی وکلی مگر برضای هرسه‌فرقه . فرضاً اگرپادشاه حکمی جاری‌کند که موافق مصلحت ولایتی نباشد وکیل رعایا مقاومت وممانعت در جریان حکم مزبور نموده مطلقاً تأثیری نمی‌بخشد و جاری نخواهد شد . وهمچنین اگر خوانین وپادشاه متفق‌شوند ووکیل رعایا راضی نبوده ایضاً حکم آنها اگرچه مقرون بمصلحت بوده جاری‌نخواهد شد . واگرپادشاه و وکیل رعایا اراده در

۱ـ ؟

انتظام مهمی نمایند و خوانین قبول نکنند مهم مزبور بدون تأثیر می‌ماند . بالجمله دولت انگریز را مثل دستگاهی قیاس کرده‌اند سه گوشه در صورتیکه هرسه گوشه منتظم بوده اموردستگاه برقرار والا مختل می‌ماند . فرضاً پادشاه میتواند جدال با سایر قرال فرنگ نماید لیکن اخراجات سپاه را کامن و یا وکیل‌رعایاحواله می‌کنند ودرصورتیکه‌آنها راضی‌بجدال نبوده وجوه‌اخراجات جنگی راحواله نمی‌کنند وبآن سبب امورجنگ مختل‌می‌ماند . مختصراً وکیل رعایا مطلقاً درحواله‌کردن وجوه دیوانی ، پادشاه وخوانین را مدخلیت بوجه نمیدهند . وهرامری ازجزوی وکلی‌که درجزیرهٔ مزبور روی دهد ویا اموری که تازه رو دهدکه باید فیصل دهند، مراتب را بمشورت خانه رسانیده . هوس کامن یکنفر کرسی نشین دارد . مشارالیه ازکرسی خود برخواسته ،کیفیت را بر اهالی مشورتخانه بیان‌کرده . قطع وفصل آن باین نحو است‌که همه اهالی مشورتخانه غور درمهم مزبور نموده. بعداز غورهرکس یا اقرار بجریان مهم مزبور نموده ویا انکار وبعدازآن هرکس مقر برجریان امرمزبور است دریك طرف نشسته اقرار می‌کنند و اشخاصی‌که منکرند انکار نموده و هرکس آنچه بخاطر رسد در قبول‌کردن و ردکردن آن از جای خود برخاسته گفتگوی و دلایل در آن نموده بالاخره بعداز مناقشه چنانچه اقرار در امر مزبور نموده بخانه لارد میفرستند وآنها نیز غور دراین نموده چنانچه پسند طبع‌آنها افتد فبها والا عیوبات جریان امر مزبور را نوشته مجدداً پس میفرستند . بعـداز اینکه‌کلاً طرا دوخانه مزبور اقرار درجریان‌آن نموده بخدمت‌پادشاه‌فرستاده اگر پادشاه داندکه امر مزبور مقرون بصرفه وسلوك است امرمزبور را قبول کرده دست‌خط نموده ودرآن وقت حکم مزبورجاریست والا مطلقاً قبول‌نکرده حکم مزبورجاری نخواهد شد وقیاس این يك فقره موقوف باندك غور است . بعداز آن میدانند کـه هیچکدام ازین سه فرقه بدون مصلحت بدیگری مطلقاً امری ازجزوی وکلی را نمی‌تواند جاری‌کند وکلا طرا هرچه‌حکم شود مبنی بمصلحت و دولتخواهی‌خواهد بود وهرکرا آزاری رسد ونتواند ازعهدهٔ‌خراج شاهی بیرون آید شرحی بپارلمنت نوشته وبنهجی‌که‌عرض نموده جزوی وکلی امور او رسیده جوابی میدهند .

وهمچنین همه امور مملکتی وولایتی وتجارتی مطلقاً برضای سه فرقه مزبور میگذرد . ولیکن اینقدر باید دانست که این سه فرقه که عبارت ازپادشاه وخوانین ووکیل ورعایا باشند متفقاً قدرت عظیمی دارند و هر حکمی که در مشورت خانه صدور یابد کالوحی المنزل است و احدی را یارای مخالفت آن نیست . پارلمنت میتواند در صورتیکه ضرور باشد مذهب‌را عوض کند . چنانچه سی‌صدوپنجاه سال قبل مذهب پراتستنت را اختیار نموده وهمچنین درسایرمواد بشرح ایضاً .

ولیکن هنگامی‌که پادشاه بخواهد پارلمنت را موقوف نماید مثلاً حکمی می‌فرستد که پارلمنت نباید الی چهل روز در خانها نشیند . ایضاً بعداز چهل روز می‌تواند چهل روز دیگر موقوف دارد . ووقتی‌که همه مشورت‌خانه و یا پارلمنت امورولایتی یك ساله قطع وفصل نموده پادشاه درنهایت جلال‌درگاری هشت اسبه بامنسوبان خود بخانهٔ خوانین یا هوس لارد رفته شکرانه باهالی مشورت‌خانه گفته که دراینمدت سعی درانتظام مملکت او کرده‌اند .

اما طریقه وقوانین شرع واحکام قضات در انگلند دوازده قاضی بزرگ است‌که آنها را جاج میگویند . ازقرارحکم پادشاهی آنها را جاج ومعین به امورقضا فرموده‌که بامور شرعی ولایت رسند وازبرای اینکه امورشرع انگلند استدامت و استقامتی داشته ، مادام حیات قاضی فرموده ، باینمعنی که اگرچه خود پادشاه آنها را قاضی نموده لیکن قادر بآن نیست که بدون عذر شرعی و گناه کبیره آنها را معزول سازد . ومادام حیات بشغل قضا مشغولند وهروقت فوت آنها دررسد دیگری را بجای او منصوب می‌نمایند . مواجبی معین بآنها رسیده امرآنها ازآن ممرمی‌گذرد . ودر هرسال مستمراً دونفرآنها دو دفعه بولایات انگلند سفر نموده درهر محلی از محلات و شهرهای متعلقه بامتحان اشخاص مقصرین رسیده وهرکدام را علی‌قدر تقصیر هم تنبیه نموده . لیکن هیچکدام ازقاضیان مزبوررا رجوعی بامتحان وتنبیه مقصرین‌نیست . باینمعنی که فتوی نمیتواند داد . مثلا شخصی تقصیر کرده اورا بمحکمه آورده دوازده نفر از اهالی مکان مزبور را هرکس که مقصرمذکوره انتخاب واختیار نماید برگزیده . دوازده نفر مذکوره اولا قسم یادنموده‌که بدون اینکه طرف‌گیری نمایند ازروی راستی و درستی بحقیقت تقصیر او رسیده مراتب راخدمت‌قاضی

عرض میکنند و بعداز آن مدعی ومدعی‌الیه را درمحلی برده ، شهود جانبین‌را نیز طلبیده ودر نهایت دقت بتقصراو برخورده و بعدازآن دوازده نفر با جمعی او را مقصردانسته وجمعی بیگاه . هرطرف‌که تعداد نفری رحجان دارد ، آن طرف غالب وازآن پس اگر مقصر نیست مراتب را بخدمت قاضی عرض واورا خلاص نموده . واگرمقصر است ، قطع و فصل تنبیه او را نموده ایضاً بخدمت قاضی کیفیت تقصیر و شهادت جانبین وجه تقصیر اورا بیان کرده و بعداز آن قاضی مزبورفتوی بقتل ویاتنبیه دیگر اونوشته اورا تنبیه می‌کنند . ودرانگلند احدی از آحاد ناس را تنبیه نمی‌کنند مگراینکه بقاعده وقانون ولایت جوری که درمعنی دوازده نفر مزبور باشد بتقصیر آنها رسیده وبطریقی‌که بیان نمود قطع و فصل تنبیه او را نموده و بخدمت قاضی عرض نموده . این نوع امتحان مقصرین نوعیست که هرگز هیچکدام از مقصرین ویامتهمین بدون تقصیر وناـ حق تنبیه نمیشوند وهیچکس‌ازمقصرین زیاده ازششماه درمجلس نمی‌مانندبدون اینکه‌آنهارا بمحکمه شرع‌آورده و درصورتیکه مقصرتقصیرکند وبمحبس رفته مدت یکروز ازششماه زیادماند دیگراحدی را با اوحرف نیست وآزاد ازپی کارخود می‌رود . بجزآن دوازده نفر جاج‌یکنفرازبزرگان‌که اورا لاردچنلر می‌نامند بامورات اموال‌متوفی میرسد وهیچکدام از اهای انگلندکه درخصوص اموال بایکدیگرادعا و منازعه دارند نمی‌توانند درخصوص جزئی وکلی‌اموال بدون اطلاع لاردچنلر ، قطع منازعه خود را نمایند . و در اینخصوص هرکس بدست لارد مزبور افتاده بزودی نمی‌تواند نجات یابد . و برخی از مردمان دیکرهستند که آنها را جیتس اف‌پیس می‌گویند . شغل آنها اینکه درهریك محل از محلات یکنفر مرد کار آزموده نجیبی از اهـالی آنجا منتخب نموده محض‌برای اینکه مقصرین‌را دیده امتحان تقصیراوراکرده وشهادت ازجانبین آورده درصورتیکه‌بداند مشارالیه مقصراست او را بمحبس‌فرستاده . مادامیکه جاج ویا قاضی معین ومشخص آنسرحد بعادت معهود بدیدن ولایات وامتحان مقصرین رفته او را نیز در خدمت جاج آورند و بنهجی که عرض شد باعانت جوریان بتقصیر اورسند . واگرمقصر مزبور چندان تقصیرنداشته اورا بمحبس نخواهند گذاشت . سعی می‌کند[1] که مدعی و مدعی‌الیه بایکدیگر صلح کنند .

۱ـ می‌کنند .

واما خراج انگلند ؛

خراج و منال دیوانی بحدی زیاد است کـه هر یك از اهالی غربا را حیرت از امتحان آن بهم میرسد . سبب زیادتی اینکه سالها دولت انگریز و جزیرۀ مزبور بعلت[۲] باسایر بلاد درزیر قرض مانده . یکجا منفعت قرض خود را باید دهند و دیگر جا سعی در دادن اصل سرمایه کـه هرگز نخواهند داد میباشند . وقرض مزبور را نشانلدت می‌گوینـد یعنی قرض قبیله . ازتحصیل وجوه دیوانی و اخذ آن ، اعظم مطلب و عمده مقصـد اینکه فقرا ومساکین و ضعفای انگریز خراج‌کمتر دهندکه آنها ازدست نروند . وبخلاف‌آن متمولین آن طایفه که در هرحال اقسام مختلفه وجوه دیـوانی از آنها وصول نموده . مثلا هرچیز که موردخوش گذرانی وجلال آنها باشد واضافه از ضروری‌گذران باشد خراج دارد .

مثلاهرکه نوکرنگاه‌داردیکنفرآنراسه‌تومان‌بدیوان‌داده‌واگردونفرداردده تومان . و هرکه یك اسب نگاه دارد فلان مبلغ دهد و هر که دواسب دارد زیاده می‌دهد . وهمچنین هرکه یك‌گاری نگاه دارد ربع آن‌کسی‌که دوگاری نگاه دارد زیاد[۱] بدیوان میدهد . بالجمله هرچه ازین قبیل باشد وشخص‌نگاه دارد خراج میدهد . حتی هر کس سگ نگاه دارد بجز سگ گله ، وجوهی برسم خراج بدیوان میدهد . هرنمك وتنباکو دماغ[۲] وچوماق[۳] وشراب وعرق وفقاع وسایر اجناسی‌که موجب خوشگذرانی مردم میشود ، خراج میگذارند. اگر کسی شکایت کند جواب میدهند که اگر وجه‌داری که خوش‌گذرانی کنی باید وجه دیوانی را نیزبدهی واگروجه نداری چرا طالب‌خوش‌گذرانی‌هستی. مثلا گاری نگهداشتن واسب و سگ نگاهداشتن و استعمال تنباکو و شراب و عرق و غیره و لوازمات آن ، حیات بکسی نمیدهد واگرکسی فرضاً هیچکدام آنها را استعمال نکند نخواهد مرد . در اینصورت هرکه طالب خوشی است و می‌تواند اخراجات زیادتی‌کند نیز می‌تواند منال دیوانی را بدهد . جوانانی

۱ـ احتمالا در اینجا کلمه‌ای از قلم افتاده‌است .

۲ ـ ؟

۲ـ انفیه ؟

۲ـ ؟

که زن نگرفته‌اند اگر نوکر نگاه دارند یا اسب وگاری دارند دومقابل‌خراج دیوانی را میدهند . بعلة آنکه آنها جوانان صاحب پول هستند وطالب خوش‌ـ گذرانی میباشند می‌باید ازآن قرار وجوه دیوانی را دهند . اشخاصیکه اسب بسوغان[1] میفرستند هر رأس اسب را ده تومان میدهند .

در هنگام جدال یعنی وقتی که دولت انگریز با طایفه از طایف جدال دارد خراج دیوانی را موافق مداخل شخص میگرفتند . مثلا هر کس ده هزار تومان مداخل داشته فلان مبلغ خراج دیوانی داده وهر کـه دو هزان تومان مداخل دارد فلان مبلغ . و دیگر خراج عمده انگلند گمرك خانه‌ایست‌که‌هر يك از اجناس غریبه را زیاده ازجنس آن یعنی زیاده ازقیمت اصلی آن گمرك میگیرند . مثلاچای‌که بگمرك انگلندآورده يك قیمت ونیم آن‌گمرك میگیرند واقمشه ولایات غریبه را نیز بشرح ایضاً مثلا اولا اجناس ولایات غریبه رامانع دخول ولایت خود شده که هر چه در هر جا بعمل می‌آید خود سعی نموده که مثل آنرا درست‌کنند واجناس ولایت خود بمصارف اهل ولایت رسد وثانیاً هر که میل[2] بخرید اجناس غریب بوده وجوه زیادی عاید بدولت انگریزمی‌شود، و دیگر وجوه خراج دیـوانی را از قرار بزرگی خانـه و اندازه پنجره آن میگیرند . هرخانه‌که پنجره دارد از قرارتعداد و اندازهٔ پنجره وبخاری‌آتش وجوه دیوانی را میدهد بالجمله خراجی که از این ممر عاید بدولت انگریز میشود هرساله سی ملیان تومان انگریزی می‌شود و لیکن مابقی خراج را در جای دیگر عرض خواهم نمود .

واما سپاه دریایی و خشکی انگلند . در هنگام انفصال دعوا انگلند با فرانسه وسایرقرال فرنگ یکهزاروپنجاه وسه کشتی بزرگ و کوچك جنگی داشته‌اندوهر کدام ازکشتیان مز بورقشون وآذوقه وادوات جنگ داشته ویکصد وپنجهزار نفرسپاه دریایی ازقبیل ملاحان کشتی و سربازان و افیسران وسایر خدمه‌کشتی داشته بودنـد وسپاه خشکی انگلند نیز درآن هنگام خواه اهالی ولایت‌که خود را برسم دولت خواهی داخل بنظام نموده بودند وخواه سپاه ساخلو ومأمور بخدمتی‌کلاً طراً پانصد وپنجاه هزارنفر بوده‌اند لیکن بعد از

---

۱ ـ مایل

۲ـ بسوغان ؟ ـ احتمالا همان چوگـان است

انفصال جدال البته برخی اخراجات و بعضی نصف مواجب و بعضی مأمـور بولایات دیگر گردیده اعم از سپاه دریایی وخشکی ولیکن در آن سال موافق حکم پارلمنت سیاهه مفصله سپاه انگریزی که بالفعل مواجب میدهند ازقرار مفصله است :

کل‌سپاه انگلند	سواره نظام	سربازپیاده وقراول‌خانه وقراولچی شهرلندن		
۱۱۰/۰۰۰ نفر	۱۵۲۴۳	افسر	[؟]	[؟]
		۵۷۷	۳۲۶	۱۵۵

*

سوای این سپاه اهالی لندن وسایر بلاد محض خیرخواهی بدولت خود ودوستی بولایت خودهر کدام ازکسبه اسلحه ازخود خریده ، هم خود راسرباز نام نهاده هنگام جنگ هرروزه درلندن مشغول بمشق گردیده وهنگام صبح در ماهی یکدفعه بمشق حاضرشده در آن اوقات مطلقاً مشق نمی‌کنند . لیکن اسم آنها درد فاتر ثبت است که هنگام ضرورت فوراً یراق بسته بخدمت حاضر می‌شوند .

درلندن بیست هزار نفراز این سرباز دارند . ودرسایر بلاد انگلندهر جا بقدر جمعیت وحال خود ، اسامی خودرا نوشته‌که در وقت ضرورت حاضر بخدمت شوند . و این قسم سپاه مطلقاً دیناری خواهش از دولت ندارند . و هنگامیکه بناپارت عازم تسخیر انگلند بوده یکدفعه ششصد هزار نفر سالدات از ولایات انگلند با اسلحه ویراق هر روزه بمشق حاضر و منتظر ورود سپاه فرانسه بوده وهرکدام فرداً فرداً ممهد شده‌که مادامیکه جان در بدن دارند جنگ نموده نگذارد که سپاه فرانسه درحیات اومالك ملك انگلند شود. بسبب اینگونه سپاه که‌آنها را والان تیرمیگویند سپاه فرانسه جرأت دخول انگلند وتسخیرآن جزیره را ننموده .

(*) ـ این جدول ، کل سپاه را به سواره نظام وپیاده تقسیم کرده است و برای هریك ازاین دوقسم ، اجزائی ذکرنموده است . ضمناً کلیه ارقام این جدول به سیاق، طوری نوشته شده است که نه ارقام سیاق‌آن بدرستی خوانده میشود و نه نوشته‌های دیگرش .

واما تعداد نفری انگلند . جمعیت انگلند روز بروز درترقی هستند . سبب تزایدآنها یکی اینکه ابنیه خیری که بنیاد کرده اطفال فقرا را تربیت نموده بمکتب گذارده وبعد ازآن هر کدام را بر سر کاری میگذارند . او نیز مناکحه نموده واطفالی‌که ازاو بعرصهٔ وجود می‌آید اگرخود اونتواند بتکفل احوال اوپردازد مردم خیرخواه ابنیه چند در هریك از بلاد بنیاد کرده که هرکدام از فقرا را دستگیری کنند . اطفال او بطریقی که خود تربیت یافته تربیت می‌یابد (۱) وهمچنین‌اطبای بزرگ وباتجربه درهرکدام ازدارالشفاها حاضرونمیگذارندکه فقرا بعلت ناخوشیهای سهل ازدست رفته تلف شوند ونیز دوای‌آبله شیوع یافته که‌کمتر طفلی‌آبله دار میباشد و کمتر طفلی بعلت مرض مزبورفوت میشود . وعلی‌الدوام درصدد حفاظت و حراست جان فقرا هستند . اغنیا وکسبه‌که قادر باخراجات وتربیت اطفال خود هستندآنها نیز درهرحال سعی در صحت و سلامتی (۲) اولاد خود کرده باین سیاق روز بروز جمعیت انگلند با وجودآنهمه جدال و قتال دشمن درتزاید هستند چنانچه در هرسال سیاهه تعداد نفری مزبور را در دفاتر ثبت میکنند . برخی را عرض میکنم ؛

درسال ۱۸۰۱ که عبارت ازهجده سال قبل باشد تعداد نفری ساکنین انگلند سوای‌آیرلندیازده ملیان بوده وده سال بعد درسال ۱۸۱۱ تعدادنفری ساکنین انگلند بقدر دوازده ملیان وسیصد وپنجاه هزار نفربوده . چنانکه در عرض ده سال جمعیت مزبور بقدر چهارده صد هزار نفرزیاد شده . بالفعل باید دو مقابل زیاده ازآن شده باشد . وجمعیت‌آیرلند پنج ملیان وپانصد هزار نفر میباشد. بالجمله بالفعل جمعیت انگلند واسکاتلند وویلزوآیرلند کلاً هشتده (۱) ملیان نفرمیباشد .

طریقه تعداد نفری را باین نحومی‌کنندکه حکمی صدور مییابد که در کل جزیره انگریزی در یك شب در هرکدام خانه و اماکنی که مردم تمکن دارند یکدفعه تعداد نفری‌اماکن مزبوررا درنزدکدخدایان برده وکدخدایان بحکام شهرمزبور رسانیده وحکام شهربه نزد دولت انگریز میفرستند و درشب مزبورکه تعدادنفری را مینویسند هرکدام ازسراهاآدم را منع ازسفروحرکت نموده هرکس بجای خود توقف نموده وبیکدفعه سیاهه تعداد نفری رامیکنند .

---

۱ ـ هیجده ؟ .

وباین وسیله نوعی که نزدیکترین واصح سیاهه باشد ازمردم میگیرند . و اما بزرگان ملك انگلند اگر چه سابقاً برخی در مبحث دولت انگلند معروض رفت ، اما بالفعل لواحقات ولوازمات پادشاه وبزرگان را بنهجی که شاید و باید عرض مینماید :

واما پادشاه انگلند مطلقاً وارث ملك مزبوراست وسلطنت او بنهجی که هرکس ازاهالی انگلند که فوت شود املاك او متعلق به پسر بزرگتر اوست . تاج انگلند نیزمتعلق به پسر اول اوست و باین سبب پادشاهان انگلند بدون مناقشه احدی ، بعد از فوت پادشاه سابق ، بتخت انگلند بر قرار میشوند و چنانچه پادشاه را پسری نماند ، دختر بزرگ اوبتخت انگلند می‌آید . و در صورتیکه پادشاه را چند پسراست پسر اول وارث ملك است . در حال (۱) حیات پادشاه پسر وارث مزبور فوت شود پسر دیگری بجای او نمی‌نشیند . باید پسر وارث ملك که فوت شده بجای اوبتخت نشیند . وچنانچه پسر وارث مزبورکه فوت شده ، پسری ازاو باقی نمانده باشد ، پسرثانی پادشاه بعد از فوت پادشاه بتخت می‌نشیند وچون قاعده مزبور مستقیم است قاعدهٔ آنها اینکه پادشاه انگلند هرگزفوت نمیشود وهمیشه حیات دارد . و از جمله قواعد کلیه انگلند اینکه جان وبدن پادشاه مقدس است باینمعنی‌که نباید احدی ضررمالی وجانی بپادشاه رساند وهرکس کاری‌کندکه مورث خفت پادشاه باشد مورد قتل خواهد بود وباین سبب قاعده‌گذارده‌اندکلی‌آنکه پادشاه معصوم است و احدی را یارای‌آن نیست‌که با معصوم منازعه نماید و در صورتیکه پادشاه در صـدد ناخوشی باکسی‌برآید وامری خلاف قانون شرع‌کند ، وزیر اوراکه صدراعظم است‌بمحکمه شرع‌آورده اورا تنبیه میکنند . حرف‌آنها اینکه پادشاه بصوابدید اوفلان عمل را نموده است و ازآنجا که بقاعده وقانون کل دنیا پادشاه که در معنی خداوند مملکت است ، باید تفاوت تامی تمام با سایر ناس داشته باشد لهذادولت انگریزموافق قانون شرع‌آنها پادشاه را بزرگترین انگلنددانسته، بزرگ قوم وکلیسیا ، و خداوند انگلند میدانند و حکم قانون ولایت اینست که احکام پادشاه راکه موافق قاعده است احدی خلاف ننماید . وپادشاه قادر بآن است‌که با هر دولتی صلح و جنگ‌کند و هر حکمی که در پارلمنت ، مجموع

۱ـ اگردرحال ...

بزرگان ووکیل رعایا نمایند ، پادشاه میتواند بدون اینکه دلیلی بآنها آورد رد حکم مزبوررا نماید . وهرسکه‌که درولایت زنند باید بحکم ونام اوباشد . وهرکس راکه اراده اومتعلق پذیرد بمنصب عالیه مفتخر کند و هرکس تقصیری کرده وقاضیان فتوای قتل اورا نوشته باشند باید بنظر پادشاه گذرانیده و اسم خود درآن حکم نوشته وبعد ازآن اورا تنبیه‌کنند . وپادشاه میتواند هرکدام از مقصرین را بخشیده خلاص کند .

واما بزرگان وخوانین انگلند ؛ اول دوك است که شاهزادگان و سایر بزرگان انگلند که بمنصب مزبور مفتخر می‌شوند ثانی هرکویس ثالث ارل رابع ویکونت وخامس برن است . احقاق که متعلق بمنصب آنهاهست اینکه‌اولاً درهوس لاردکه عبارت از خانه بزرگ مشورت خانه باشد حاضر شده بامور ولایت میرسند و ثانیاً اینکه هیچکدام از قرض خواهان ، آنها را بزندان نمیفرستند . وثالثاً اینکه لارد (۱) اول آنها بمنصب آنها میرسد و اگر اولادی ندارند برادر و منسوب اقرب آنها بعد از فوت آنها بمنصب مزبور میرسند . و رابعاً اینکه هرکدام ازآنها تقصیری‌کنند، آنها را بمحکمه شرع نمی‌آورند جمعی از خوانین هم منصب آنها معین شده‌که‌بمنازعه و یا تقصیری متعلقه بآنها رسند . و کمتر از آنها منصب دیگری است که او را برونت میگویند . اولاد آنها بمنصب مزبور میرسند ولیکن مطلقاً احقاقی متعلق بمنصب مزبور نیست و و همیشه بطریق سایر مردم در میانه مردم محسوبند . و منصب دیگری است که اورا نیت میگویندکه افیسران و سرکردگانرا بمنصب مزبورمفتخرمی‌کنند لیکن بعد ازفوت آنها اولاد آنها بمنصب مزبور نمیرسند . در انگلند مدارس معظمه جهة تحصیل علوم مردم دو مدرسه است. یکی مدرسه‌آکسفرد و دیگری کمبرج . مدرسه آکسفرد اصلی بانی‌آن آلفرد پادشاه انگلند است . وکمبرج نیز بزرگان انگلند . که درین خصوص بعد شرحی خواهم نوشت . در آیرلند مدرسه بزرگی است ، درشهر دبلین پای‌تخت آیرلند ، **درسال ۱۵۹۱** بنیاد او شده . در اسکاتلند چهارمدرسه است . درمدارس ادین‌برا پای‌تخت اسکاتلند مدرسه‌ایست که به تربیت جراحان و اطبا مشغولند . در انگلند پبلیك جرتی

---

۱ ـ اولاد .

بسیاریست یعنی خانه خیرات عامه. درآن مملکت ازین قبیل مکتب‌خانه زیاده از اندازه دارد. درهرشهرو دهی مکتب‌خانه داردکه بتربیت اطفال می‌کوشند بنهجی که سابقاً برخی از آن را در خصوص لندن بیان کرد .

درانگلند دارالشفای بسیاریست‌که بسرپرستی بیماران وفقرا قیام نموده درهرشهر وبلوك دارالشفاها ساخته‌اندکه درهرحال دستگیری فقرا و مساکین نمایند . وازجمله قواعدیکه سبب احیا و دستگیری فقرا میگردد وجوهی است که او را پورات میگویند یعنی احقاق فقرا . طریقه جمع‌آوری وجوه مزبوره اینکه هرکدام از ولایات و شهرهای انگلند وجوهی سالیانه قرارداد کرده‌اند که بفقرا رسیده بیوه زنان و پیره مردان و ضعفا و فقرای ناقص‌الاعضا را دستگیری از وجوه مزبور نموده و اطفال آنها را بمکتب‌خانها‌گذارده تربیت میکنند .

درسال ۱۵۷۲ عیسوی بنای اجماع وجوه مزبور اخراجات فقرا شده والی حال هرساله وجوه مزبور از متمولین وصول و ایصال بفقرا و ارباب حاجت میشود و وجوهی که از انگلند و ویلز بفقرا و مساکین میرسد درسالی دوازده ملیان تومان انگریزی است و سوای آن مبالغ خطیری هرکس براه خدا باخراجات فقرا صرف می‌کنند(۱) .

و اما ساختن دستگاه و حاصل اجناس ، در انگلند در دستگاه سازی و چرخ‌وکارگری مهماوتی‌نام(۲) ویدی طولی‌دارند چنانکه دستگاهها ساخته‌اند که بعلت گردش چرخ و قوت بخارکار یکصد نفر عمله را یك چرخ و سه نفر آدم می‌کند تفصیل آن از برای بنده ممکن نیست مگر برخی از اجناسی که در آنولایت بعمل می‌آید بیان کند :

درسال ۱۳۳۱ در انگلند مـاهوت بعمل‌آمده و بالفعل خوبی آن در قماش و نرمی و دوام ماهوت انگلند بحدیست که باکثر ولایات فـرنگستان و سایربلاد دنیا می‌برند . و درهرساله مستمراً موازی بیست ملیان زرع ماهوت خوب و بدانگریزی از دستگاه بیرون آمده بولایات میرود و دستگاه ریسمـان

---

۱ ـ می‌کنند .

۲ ـ مهارتی تام .

بافی درانگلند علی‌الخصوص دراسکاتلند بسیاراست . یکی‌از شهرهای اسکاتلند مسمی به‌کلاسکو ، بیست ملیان پوند پنبه‌که عبارت از چهـارملیان من بوزن تبریز پنبه دردستگاهها ریشته شده و بافته میشود . و پانصدهزارنفراز مردوزن و اطفال بشغل ریشتن ریسمان و بافتن کربـاس مشغول هستند . و دستگاهی شعاری و ابریشم بافی اگرچه اینقدر زیاده نیست لیکن زیـاده از آن است‌که تصور توان نمود . دستگاه ابریشم بافی بسیاری درلندن میباشد و اما دستگاه آهنگری و سایرآلات و ادوات جنگ در هرکدام از ولایـات انگلند متداول است‌که بسازند . و در نهایت انضباط و امتیاز میسازند . لیکن بخصوصه شهر کوان من محال اسکاتلند مشهور است بتوپ ریـزی‌که در نهـایت خوبی توپ میریزند . درکلبروك‌ویل انگلند پلی ازآهن ساخته‌اند درآنجاکه‌کشتی‌بزرگ جنگی با دکل آن درهنگامیکه چادر زده از زیرآن می‌گذرد و آهنگری پل مزبور درآن شهرشده . دربرمنگام جایی مشهوراست‌که آلات جنگ از قبیل تفنگ و شمشیر و طبانچه و چاقو و سایـر ادوات جنگ را در آن میسازند و دستگاه بسیار و جمعیت‌کثیری درآنجا مشغول بکارهستند . دربرسنك و برنکام و لندن شیشه‌گری و بلور سازی و الماس تـراشی در نهایت خـوبی و سلیقه میسازند . دستگاه چینی سازی بمراتب قشنگ‌ترو خوش مصالح ترازچینی در اکثر بلادانگلند ساخته میشود و همچنین ساعت بزرگ وکوچك درآنولایت در نهایت خوبی و سلیقه ساخته میشود . بالجمله درصنایع و بدایع واختراعات ، سرآمد روزگارهستند واینمعنی را باید دانست‌که درهیچ دستگاهی بدون‌چرخ کارنمیکنند عمده شاه‌کارایشان اینکه چرخ خواه ازآب بگردد وخواه ازبخار آب‌گرم . معادن انگلند . عمده معدن انگلند که بسیار مصرف دارد ذوغـال زمین است‌که درهرخانه و هردستگاه مطلقاً ذوغال زمین بمصرف میرسدوکمتر هیمه ذوغال بمصرف میرسانند و منافع عظیمه از مصرف ذوغال زمین عایدمردم ولایت میشود وبجزآن معدن مس وآهن و قلع و سرب وچند معدن نقره دارد که همه درکارهستند و معدن طلایی هم دارد لیکن چندان منفعتی درآن نیست و بسیار از آن کار نمیکنند . و از ممر ماهی‌گیری منافع عظیمی عاید مـردم انگلند میشود .

سپاه دریایی که حال بشغلی مشغول نیستند بعلت ماهی گیری امر آنهـا

میگذرد . یك قسم ماهی است که آن را هرن مینامند . نمك بآن زده سالها میماند . وبمصرف مردم می‌آید . دراسکاتلند پانزده هزار نفر مستمراً بماهی‌گیری هرن میباشند (۱) و بسیاری از مردمان دیگر مشغول به حمل و نقل و خرید و فروش آنها هستند و جمعی‌کثیر از اهـالی انگلند و اسکاتلند مشغول بگرفتن ماهی هستندکه آنراکاو میگویند . ماهی مزبور را نمك زده بمصارف انگلند وفرانسه و ایتالیا و جرمن و سایر ولایات یوروپ میرسانند . ماهی‌کاو را از بنادرنیوفرلند میگیرند ومبالغی خطیراز وجوه داد و ستد ماهیان بدولت انگریز میرسد و طریق ساختن راه شارع عام در انگلند خالی از طرفه‌گی نیست .

درسال ۱۶۶۳ عیسوی در انگلند شروع دریافتن راهها نموده‌اند . طریق آن اینکه در هرپنج میل و یا ده میل درعرض راه ، دربی‌گذارده‌انـد آدمی نشسته و هرکس عبور نماید اگرسواره باشد سه پول سیاه میدهد واگر کاری دارد شش‌پول و یا زیاده میدهد و وجوه آن را اخراجات راه مینمایند و باین سبب همه راه انگلند اعم از کوه و جنگل و راه صاف بنهجی ساخته شده است‌که هرگاری درنهایت استراحت عبورمیکند و علی‌الدوام جمعی‌راگماشته‌اندکه راه پاك‌کرده تعمیر مینمایند . بالفعل درهریك ازبلاد انگلند ، راههادر نهایت خوبی‌ساخته‌اند حتی درکوهستان صعب اخراجات‌کرده راه را درنهایت خوبی ساخته‌اندکه‌گاری میتواند عبورکند .

و اماتنخواهی‌که ازولایات بعیده بانگلندآمده وازآنجا بخارج ولایات میرود ؛ اجناسی‌که از ولایات غریبه بانگلند آمده همه نساخته است و بعـداز آمدن اجناس مزبور بانگلند هرکدام بعمل‌آمده بیرون میبرند . لیکن هرچه بآنولایت می‌آیدکلاً گمرك‌بسیاری دارد وهرچه بیرون میرود تجارده نیم‌قیمت اشیائیکه خریده‌اند درگمرك پول میگیرند . غرض دولت انگلند اینکه هرچه سعی دارند درآن نمایندکه تنخواه ازولایت دیگربا ینولایت نیامده بلکه خود مردم سعی‌نمایندکه خود تنخواهی‌که ضروردارند درانگلند پیداکنند واحتیاج بدیگر دول نداشته و ازآنطرف سعی بسیار می‌کنندکه تنخواه آنها از انگلند بیرون رفته تجارت با سایربلاد نمایند .

(۱) ـ مشغول میبـاشند .

واما زراعت انگلستان : زراعت انگلستان بسبب تربیتی که بزمین میکنند ازکود دادن وتخم کردن با وجود اینکه هوای آن سبب تـرقی زراعت نیست لکن بحدی زراعت آنها پر محصول میشودکه از اندازه تحـریر بیرون است . آلات و اسباب زراعت آنها نیز بمـرتبهٔ کمال است . و زراع انگلند مردمان متمول با آرام خوشگذرانی هستند و مطلقاً زراعت انگلند بآب باران میشود . سبزی آلات بسیارخوب بعمل‌می‌آید . وعمده سبزی که با همه خوراك اعلی و ادنی میخورند سیب زمین است . سیب مزبور زیـاده از صد تخم بعمل می‌آورد واکثرفقرای آیرلند واسکاتلند از قراریکه مذکور میشود قوت آنهـا سیب زمین است . و حیوانات بسیاری بعلت سیب زمین درزمستان چاق و فربه میشوند . آنچه ازمصارف سیب زمین نویسندکافی نیست .

گله و رمه آنولایت که بمصرف خوراك اهالی آنجا میرسد گاو و گوساله و گوسفند وآهو وگراز است . ازطیور ، مرغ وبوقلمون وتزرو وقاض وسایـر مرغها نیز بمصرف خوراك میرسد . حیوانات وحشی سبع مطلقاً نـدارد . و حیوانات شکاری وحشی بجزخرگوش ندارد . نجبا وبزرگان آهوی چند داشته هنگام شکار ، دستی آنها را درصحرا انداخته شکاری میکنند . لیکن عمومـاً مردم بشکار خرگوش و روباه وسایروحوش و طیورمیروند با تفنگ . و بعلت اینکه همه انگلند درهمه‌جا مثل باغی است پرسبزه و علف ، شکارکردن و سفر-کردن و بسیررفتن ولایات انگلند خالی ازتکلف نیست .

اسب انگلند درنهایت خوبی وخوش ترکیبی است . ازکل دنیا مادیان و اسبان خوب آورده و تربیت نموده و تخم‌گرفته . بالفعل اسبان گاری که در لندن هست بهترین اسبانی است که بنظرآمده یعنی اینقدر اسب خـوش ترکیب درهیچ جا نیست . یکی از افواج انگریزی کلاً اسب سیاه است . هراسب از دیگری بهتراست . اسبان بارکش که یابوها باشندکه بگاری بارکش می‌بندند، درنهایت بزرگی و درغایت خوش ترکیبی است .

و اما صرف کردن اوقات اهالی انگلند : اهالی انگلند چـون مردمانی هستند عاقل ودانا نهایت سعی آنها اینکه عمرآنها بهرزه تلف نشود . با یکنفراز تاجران آنها با بنده آشنایی بود . سرمشقی بجهة خود داده بـودکه

باین قبیل اوقات او مصروف میشد، مثلاً هنگام صبح ، چهارساعت قبل‌ازظهر ازخواب برخواسته اولاً لباسی تبدیل‌نموده وبعدازآن دست و رو را صفا داده و ریش خود را موافق قاعده خود تراشیده سه ساعت قبل‌ازظهردراوطاقی‌دیگر با عیال خود نهارکرده و بعدازآن بحجرهٔ تجارت خـود رفته الی پنجساعت بعدازظهر بامور تجارت و داد وستد خود شده و بعدازآن بخانهٔ خود برگشته لباسی تبدیل نموده ، دست و رو را صفاداده . اگرخود مهمانی در خانه دارد با مهمان خود بشام رفته ، با عیال و اطفال خود و مهمانان خود مشغول بشام خوردن شده و اگرمهمان یکی‌از دوستان خود باشد نیزدرخانه دوستان بوقت معین معهودی رفته و اگرهیچکدام نیست باعیال خود بشام رفته . بعـداز شام زنان ازقبیل دختروزن و سایرمنسوبان اناث او باوطاقی دیگرخوابیده ، خود با پسرخود ساعتی دیگردرمکان‌شام توقف‌کرده . زنان اهل‌خانه اوچای وقهوه حاضرکرده نوکری یا زن ویامرد بعقب مشارالیه فرستاده اورا خبرمیدهندکه چای حاضر است . بعدازآن از اوطاق شام داخل باوطاق نشیمن خود شده با زنان مزبوره چای وقهوه صرف‌کرده چون درشب‌کمترمردم بامور داد وستد و سایرمشغلهٔ دنیوی مشغولند ، بعداز صرف چای بکتاب خـانه خود رفته الی دوساعت قبل‌از نصف شب مشغول بکتاب خواندن ومطالعه است . و بعـداز آن اگرمیلی دارد با عیال خود خوردهٔ (۱) نان وپنیر وقدری ازحلویات وشراب و یاآب خورده و اگرمیل ندارد سایرمنسوبان او خورده این نوع خوراك را سیرمیگویند . و بعدازآن در نصف شب بجامهٔ خواب رفته استراحت میکنند . وبجزعمله و فعله واشخاصیکه در روز مشغول بشغلهای مشکله ضرب‌دارهستند ، هیچکس قبل‌از نصف شب نمیرود (۲) . و اشخاصی‌که مشغول بشغل زحمت دار هستند چهار ساعت یا سه ساعت قبل‌از نصف شب بخواب میرونـد و پنج و شش ساعت قبل‌از ظهراز خواب برخواسته بشغلی مشغول میشوند . وهرگز بزرگان ونجبا وتجارواکثرکسبه اهل‌انگلند قبل‌ازطلوع آفتاب ازخواب برنمیخیزند . بنده را استادی بود کشیش یکی‌از کلیسای انگلند . مشارالیه مذکور میساخت که مدت چهارسال است‌که مطلق طلوع آفتاب را ندیده در هـر هفته یکدوشب

(۱) ـ خرده‌ای .

(۲) ـ به بسترنمیرود .

زیاده و کمتر بتماشاخانه رفته . بعضی هرشنبه (۱) بتماشاخانها میروند و در فصل تابستان اشخاصی که درشهرستان میباشند علی‌الخصوص آنهائیکه در شهر لندن توقف دارند بعلت شدت گرما وقلت معامله ، عیال واطفال‌خودرا برداشته مدت سه ماه شدت‌گرما در ولایات‌کنار دریا رفته درآنجا می‌مانند . وبالفعل درفصل تابستان هرکس معانتی دارد کسبی ندارد بکنار دریا رفته در نهایت خوبی اوقات خودرا می‌گذراند و هنگامیکه هوا اندك سردشده ایضاً مراجعت بشهرستان می‌کنند . وبیشتراز نجبا و بزرگان خانه (۲) دارند که در دهات جاهای خوش‌آب وهواست . و خانه (۳) در لندن دارند . در فصل تابستان بولایات و دهات رفته و در زمستان بخانه شهرستانی خود برگشته و برخی جوانان‌صاحب دولت هستندکه همیشه اوقات‌آنها به خوشگذرانی‌مصرف‌میشود . گاهی سفرکرده و دمی بتماشاخانها و مهمانی عمراوصرف میشود .

و اما زنان انگلند ؛ بعداز صرف نهار بتهیه اسباب خانه مشغول میشود و یکساعت ازظهرگذشته لباسی تبدیل نموده یا بدیدن مردم میرود و یا مردم بدیدن مشارالیها میآیند . و سبب اینکه یکساعت ازظهرگذشته لباس راتبدیل میکنند این‌است که هیچکدام از اهالی‌انگلند قبل‌ازظهر بدیدن زنان‌نمیروند و هرکس بدیدن زنان رود باید یکساعت ازظهرگذشته باشد . و امورخانه و رتق و فتق خانه مطلقاً با زنان است . ومردمان (۴) مطلقاً اطلاعی از خانه و اخراجات خانه ندارند . سرجان مالکم ایلچی ایران مذکور میساخت‌که من درخانه خود محکوم بحکم زن خود هستم . و از امورخانه هیچ خبر ندارم . هروقت وجه عمده ضروراست من حواله میکنم و بس . بالجمله زنان یکساعت ازظهرگذشته الی چهارساعت و نیم از ظهرگذشته بدیدن یکدیگر میروند و معاملات بازار را می‌کنند و هرروزه اعم از اعلی وادنی وجوانان و پیروفقیرو غنی ، اناث و ذکوربجهة صحت بدن قدری راه میروندکه قدری هوای تازه‌به بدن آنها خورده و اطفال خورده را نیز نوکران بگردش برده که خوابی

---

(۱) ـ هرشبه ؛

(۲) و (۳)ـ خانه‌ای.

(۴) ـمردان.

بخواند (۱) بالجمله همه مردم علی‌الدوام مشغول باموردنیوی وساعی درصحت مزاج وخوش گذرانی هستند وغصهٔ دنیوی راکمترمیخورند .

و اما طریقه اکل‌وشرب ووضع مهمانی اهالی انگلند؛ اولاً هنگام صبح برخی چهارساعت و برخی سه ساعت قبل‌از ظهر نهارمی‌کنند . نهارآنها مطلقاً چای و قهوه که از جمله لوازمات نهارآنها است با تخم مرغ نیم پخته و نان وکره و بعضی زبان گاو دوسال مانده که لذتی دارد و بعضی چیزهای دیگر در نهار حاضرکرده طریقه‌گذاشتن نهار ونشستن درنهار آنها اینکه قبل‌از آنکه اهل خانه از جامهای (۲) خواب خود برخواسته ، نوکران خانه در اوطاق معین میزی گذارده ، جامه سفیدی در نهایت لطافت در بالای آن پوشیده ، اطراف آن بقدرتعداد نفری حضار مجلس کرسی گذارده ، در پیش هرکرسی یك بشقاب و کارد و چنگالی‌گذارده هنگامیکه اهل خانه از خواب برخواسته هرکدام با جامهای پاکیزه و لطیف درآن اوطاق حاضر شده زن صاحب خانه و یا دختربزرگ او دربالای میز درصدرمجلس نشسته وهرکدام (۳) خانه در اطراف میزنشسته . آنکه درصدرنشسته چای و قهوه را درست کرده و بآنها میدهد . وهرکدام ظرف علاحده وفنجان علاحده دارند. ومشغول بنهارخوردن میشوند . لکن از اول الی آخر نهار ، حضار مجلس بصحبت داشتن و شوخی کردن نهاررا صرف میکنند . و هرمردی‌که بنهارآید باید لباس پاك ودست و رو را صفا داده و ریش تراشیده درنهایت پاکیزه گی‌آید . و هرزن و دختری باجامهای پاکیزه‌آید . وهیچکدام بشقاب و فنجان یکدیگررا صرف نکرده . بنده هر وقت با اهالی آن ولا نهار کردم لذت از عمر خود بردم . همه با یکدیگر در نهایت ادب و مذاق گویی بودند . بعداز نهار هریك از مردمان بعقب شغل خود وکارخود رفته و دختران و زنان بتهیهٔ اسباب خانه و یابشغلی از مشاغل خانه داری مشغول شده بعضی‌از دختران بنواختن چنگ وستار(۴)

---

(۱) ـ بخوبی بخوابند (وشاید «هوایی بخورند» باشد) .

(۲) ـ جامه‌های .

(۳) ـ هرکدام ازاهل . . .

(۴) ـ سه تار ؟

وسازهای متداوله که نواختن آنها جز بر کمال (۱) زنان آنها است الی یکساعت از ظهر گذشته در آنوقت مردم آنولا بدیدن یکدیگر میروند الی چهار ساعت از ظهر گذشته . و در این بین هرزنی که بدیدن زن دیگررود ، و یا مردان آشنایی داردکه بدیدن زنان روند ، خورده نان و پنیروفقاع و شرابی آورده که صرف کنند . نام این خورش را پفان میگویند . هرکه را میل است بعداز تعارفات رسمی قدری از خوراك مزبوره خورده هرکس میل ندارد چیزی نمیخورد و فقرا و ارباب صنعت یعنی اشخاصی که صبح زود ازخواب برخواسته و بشغل خود مشغول شده یکساعت ازظهر گذشته الی دوساعت از ظهر گذشته شام میخورند . لیکن نجبا و بزرگان و اعزه بعضی پنجساعت و برخی شش ساعت و قدری ازمردم هفت ساعت از ظهر گذشته شام میخورند . طریقه شام کردن آنطایفه باین نحو است که همه اهل خانه با یکدیگر شام میخورند. مثلاً شخصی دوسه نفر یاده بیست نفراز منسوبان ویا دوستان را بشام طلبیده مهمانان مزبور کلاً دروقت شام درساعتی معین دراوطاقی جمع شده مردان همه لباسهای تازه و ریش خود را تراشیده ، دست و رو را شسته درنهایت صفا . و دختران زنان هم لباسی در نهایت لطافت در برکرده دستها الی شانه آنها باز است . و سروگردن الی سینهٔ آنها بازاست . لیکن پستان آنها هرگز نمایان نمی‌شود. باین هیأت زنان و مردان دراوطاقی جمع شده و وقتیکه شام حاضر باشدیکنفر از نوکران خانه داخل باوطاق شده مردم را خبردار میسازد که شام حاضر است . بعدازآن یکنفراز مردان عزیزتر از مهمانان ، دست چپ خودراچمبر کرده ، دست راست زن صاحب خانه را دردست خود انداخته از اوطاق نشیمن باوطاق دیگرکه شام حاضراست روانه گشته بعدازآن هریك از مردان بطریق مزبوردست زنان راگرفته دونفر بطریق مزبوره داخل باوطاق شام شده میزی بزرگ گذارده سفرهٔ سفیدی دربالای میزکشیده اطراف میز مزبوربقدر تعداد نفری کرسی گذارده درمقابل هرکرسی در روی میز بشقابی و غیره که مذکور شد گذارده و دستمال سفیدی هم گذاشته . هرکس بجای خود نشسته . زن صاحب خانه درصدرمجلس نشسته و مرد صاحب خانه در پایین مجلس درمقابل زن خود نشسته شروع بشام خوردن میکنند. اولاً آب گوشتی خورده بعدازآن

---

(۱) ـ جزبر کمال ـ جزء کمال ؟

ماهی وبعدازآن مرغ وکباب واقسام خورشهای لطیف را صرف‌کرده . ودست مطلقاً بطعام نمیزنند . طریقه نشستن حضاراینکه یك مرد و یك زن درسرسفره نشسته بعدازصرف شام حلویات آورده و بعداز آن پنیرو سبزی و قدری نان آورده بعدازآن قدری میوه وشراب و بادام وسایرچیزها آورده . زنان زیاده از یکدو فنجان شراب نمیخورند و بعداز آن زنان بخلوت خرامیده مردان حضار یکدو ساعت مشغول بصحبت داشتن و نوشیدن شراب گردیده لیکن هیچکدام از اهل مجلس سرشار از باده نمی‌شوند . و درصورتیکه کسی سرشار و یا مست ازباده شود درنظر حضار مجلس خفیف و بلکه بی‌آبروگشته بعداز آن احدی او را راه بمجلس نمیدهد . بالجمله در هنگامیکه زنان بخلوت خرامند ، بعدازقضاء حاجت وشستن‌دست ورو قهوه وچای حاضرکرده نوکری بعقب حضارمجلس فرستاده آنها را خبردارمیکنندکه چای و قهوه حاضراست . بعدازآن مهمانان داخل بمجلس زنان شده ، چای وقهوه با زنان خورده . و یك قسم مهمانی میکنند این‌استکه شام نمیدهند لیکن مردم را هشت ساعت‌از ظهرگذشته مردم را می‌طلبند . درآن مهمانی یا رقص می‌کنند و یا میخوانند و یا بهگنجفه بازی و یکدیگر را دیدن است . اگر مردم را بمجلس رقص طلبیده‌اند جمعی‌از دختران و زنان و مردان را طلبیده نه ساعت ازظهرگذشته در اوطاقی جمع شده چای و قهوه بطریقی‌که بعداز مهمانی میدهند ، بحضار مجلس داده بعدازآن مردم را باوطاقی دیگرکه مختص برقص خالی کرده‌اند برده . دوسه نفرسازنده درپایین مجلس نشسته اشخاصی‌که رقص میکنند خواه زن و خواه مرد لباسهای فاخر تازه دربرکرده . زنان دستکش دردست کرده که الی ساعدآنها را به بندد . ومردان نیز دستکشها دردست‌کرده‌که درهنگام رقص رطوبت دست زنان بمردان اثرنکرده . از اول مجلس الی آخر مجلس دونفردونفر . یکمرد ویکزن درمقابل یکدیگرایستاده لیکن هرکس نمیتواند بهرزه‌یی (۱) تکلیف رقص‌کند .

و اما وضع خانه واسباب خانهای انگریزی ؛ اولاً خانهای انگریزی یعنی اشخاصی که درشهرستان بخصوصه‌کسانیکه در شهر لندن توطن دارند ، مطلقاً صحن ندارند و بعلت زیادتی جمعیت وگرانی مکان هر خانه زیاده از

(۱) - بهرزنی .

شش هفت زرع عرض و ده دوازده زرع طول ندارد . و طریق ساختن آنها بنهجی است که یکنفر مرد کدخدای باعیال در آن خورده زمین درنهایت فراغت بسرمیبرد . مثلاً هرخانه طبقه اول آن انبار بجهة اجناس ومطبخ خانه است . و مطبخ آنها درنهایت پاکیزه‌گی هرمطبخی شیری داردکه ازبیرون خانه‌آب علی‌الدوام داخل بآن میشود و اخلات و فضلات مطبخ را نیزدرآب کرده‌که از آنجا داخل بکوچه شود واز زیرکوچه داخل برود تمز وازآنجا داخل‌بدریا میشود . و لوازمات آشپزخـانه کلاً در مطبخ حاضراست . و در طبقه ثانی جاهاییست‌که نهار وشام درآن اوطاق صرف میشود و درآنجاکمتر نشیمن می-کنند مگروقتیکه شام ونهارصرف می‌کنند . وطبقه سیم جای نشیمن‌صاحب‌خانه و محل‌آمد و رفت مردم است ، که بهترین مکانها است . و طریقه نشستن‌آنها اینکه هرکس در بالای‌کرسی نشسته و یا در بالای صندلی . و هرکس داخل باوطاق شود باکفش و چکمه داخل‌میشوند . و قبل‌از دخول چکمه وکفش‌خود را اگرگل باشد در دالان خانه پاك میکند . لیکن مردان بجای اینکه کفش ازپا درآورند ، کلاه را از سر برداشته . بالجمله هیچکس در هیچ خانه‌کلاه بسرنمی‌گذارند . و طبقه چهارم و پنجم کتاب خانه و منازل خواب و اوطاق دایگان و اطفال است . و طبقه ششم و برخی هفتم محل نشیمن نوکـران و سایر کارگذاران اهل خانه است . و هرکدام از اهالی خانه اوطاقی بجهـة خواب علاحده باید داشته باشند . و هر اوطاقی اعم از نشستن و خوابیدن و حتی مطبخ هرکدام علاحده ترتیب داده نوکران همیشه در مطبخ نشسته اند بمحض اینکه صدای زنگی بگوش نوکران رسیده معلوم می‌شود که در کدام اوطاق شغلی دارند فوراً نوکرمزبور بعقب درب اوطاق آمده و دست به درب زده حضارمجلس اورا اذن دخول داده بعدازآن داخل باوطاق میشود . واین قاعده‌کلی است‌که در انگلستان احدی داخل باوطاقی نمی‌شود مگر اینکه اول دستی بدرب زده باشد . ومادامیکه اذن دخول از اندرون نشود (۱) اگر پدر و مادرشخص هم باشد و محرم اسرار او شود داخل نمیشود . و اوطاق خواب هرکس باید علاحده باشد . و در اوطاق خواب تختی‌گذارده اطراف و بالای

(۱) ـ نشنود .

آنرا از پارچهٔ لطیف پوشیده . روی تخت رخت خواب را مرتب کرده و هر
هفته جامهای خواب را شسته که لطیف باشد . وشپش مطلقاً درانگلند یـافت و
بهم نمیرسد . و در هراوطاق خوابی یك صندوق قشنگ است . که درخانهای
صندوق مزبور رخوت هرکس گذارده‌است ، و درطرف دیگرظرف دست‌شویی
و صابون و دستمالی گذارده‌اندکه هرروزه بعداز خواب هرکس دست و رو را
شسته و مردان ریش خودرا تراشیده ، لباس خودرا عوض کرده بیرون‌روند ،
هرکس درجامه خواب‌که میرود لباس شب دربرکرده ، هیچکس درلباس روز
بجامه خواب نمیرود . و وضع ساختن خانها بنهجی است‌که از اول مرتبه که
داخل بآن شده الی وقتی‌که بطبقهٔ هفتم رسند مطلقاً هوا داخل‌بخانه نمیشود .
دروب اطاقها را پنجرهٔ آئینه دار ساخته‌اند . درهنگام سرما وباران‌خانها در
نهایت روشنی میشود و بخاریها میسوزد و هوا گرم میشود . و رطوبت داخـل
بخانه نمیشود . بالجمله درآن خورده زمین یکسر کدخدا در نهـایت رفاهیت
توطن میکنند . و اما وضع تربیت اطفالان؛ اولاً زنیکه بارحمل‌داردیکنفراز
اطبا سعی دروضع حمل مشارالیها نموده ، خود طفل مزبوره راگرفته چندان
زنان ماماچه نیستند . بعدازاینکه طفل تولد نمود ، خود اورا مطلقاً درقنداق
نمی‌بندند درجامهٔ سفید و پاك اوراپیچیده دایهٔ علاحده شیرباو داده وهرروزه
اورا شسته و جامهای سفید پوشانیده وبزودی غذای باو میدهند . و بسیارشیر
باو نمی‌دهند. اولاً‌که طفل‌بنای حرف زدن میگذارد ، حروفات الف‌بی‌راباآن
تعلیم‌کرده در نهایت نازاورا پرورش‌میدهند . وهرروزه نوکران اورابگردش
برده‌که هوا بخورند . و هنگامیکه بسن چهار پنج ساله میرسند ، بـالطاف و
مهربانی هر روزه آنها را درس داده که در سن هفت سالگی هر طفلی قـادر
بخواندن‌کتاب و نوشتجات هستند . بعدازآن اگر دخترند در مکتب زنانه و
اگرپسرند درمکتب مردانه می‌گذارند . و قاعدهٔ گذاردن آنها بمکتب اینکه ،
شب و روز درمکتب خانه مانده درهرساله دوماه یا شش‌هفته هنگام عیدآنهارا
مرخص کرده‌که پدر و مادر و منسوبان را دیده باشند . مدت هفت هشت سال
درمکتب توقف نموده پسران‌را اولاً زبان انگریزی درنوشتن و خواندن‌تعلیم
نموده و بعداز آن زبان فرانسه و لاتین و غیره تعلیم‌کرده بعلاوهٔ آن رقاصی‌که

جزء تربیت آنهااست و نقاشی و علم حساب و لوازمات تعلیم و آداب دانی و راست‌گویی واخلاق بآنهاتعلیم نموده . در معنی طفلی‌که پانزده ساله‌شده اولاً از تواریخ‌کل دنیا باخبراست و ثانیاً درزبان لاتین وفرانسه وانگریزوکریك و نقاشی و رقاصی و برخی از ریاضی ماهراست . و بعدازآن اگر پدرآنها را میل باینست‌که پسران خود راداخل بنظام نمایندآنها را داخل بمدارس‌پادشاهی نموده از سرکار پادشاه مدارس چند بجهة تربیت افیسران با معلم از هر باب حاضراست . که هر افیسر بیست ویکدوساله درهرباب کامل است . واگر پدرآنها را اراده اینکه فرزندان‌آنهاکشیش‌کلیسیا شوند ویا باموراشرعی‌داخل شوند ، بیکی‌از مدارس اکسفرد ویاکمبرج که ذکرآن بعدازین مذکور خواهد شد فرستاده مدتی درآنجا تربیت یافته بعدازآن بشغلی از مشاغل موافق شأن خود اورا مشغول میسازند . بالجمله‌کمترجوانی است‌که نجیب زاده بوده واز علوم ممروضه بهره‌یاب نباشند . واما تربیت دختران اولاً که‌آنها را بمکتب‌خانه فرستاده فوراً زبان انگریزی درخواندن و نوشتن او را ماهـر نموده و بعدازآن زبان فرانسه و ایتالیا را بآنها تعلیم داده اگرچه قاعده این نیست‌که دختران را زبان لاتین وکریك تعلیم دهند لیکن بعضی زنان در لاتین وکریك ماهرمی‌شوند . وهمه دختران بلکه از ده‌نفرهفت نفرآنها آواز دارند . و از جزء تربیت دختران خواندن و ساز زدن از قبیل پیانه فورتی‌کـه سازی است قریب سنتور مالیکن سازمزبور صندوق بزرگی دارد و درمیانه صندوق پست و بلند اورا کوك‌کرده ، با انگشت از بیرون‌آن میزنند . وچنگ وسه‌تارو بعضی از سازهای دیگراست . و همچنین دختران را خیاطی و آداب خانه داری و طریقه رفتار باشوهران و منسوبان آنها را تعلیم میدهندکه فرضاً دخترپانزده ساله‌که از مکتب خانه بیرون مـی‌آید ، درکمالات ظاهری از قبیل خیاطی و خانه‌داری و رفتار وکردار با مردم وشوهران خود ونواختن سازها وخواندن ورقص‌کردن. وخواندن فرانسه وایتالیا ونقاشی ماهر هستند وهرشخص نجیبی را که دختر و پسراست و معانت تربیت اولاد را دارد لازم است‌که اخراجات تربیت اولاد خود را کشیده باشد . اخراجات تربیت آنها نیز کم نمیشود . هرطفلی‌که بمکتب‌گذارند در سالی‌کمتر از یکصد تومان انگریزی‌که دویست عدد با جاقلو باشد نمی‌شود. در چنین ولایتی‌که تربیت اولاد را باین سعی و

زحمت کنند، البته بعد ازاینکه هردختر ویا پسری که درمجالس حاضرمیشوند، درهرکمال کامل هستند. وبرخی از آنها بعدازآنکه از امور روزگار اطلاعی بهم رسانید، و لذت علم وکمال را دریافته، خود مادام حیات سعی در تحصیل کمال نموده نفس خودرا ترقی میدهند. قطع نظر از آن، اهالی آنولا مجبور هستند که تحصیل کنند. مثلاً هرجوانیکه داخل مجالس چند میشود و باامثال و واقران صحبت میدارد، البته باید نفس خود را ترقی داده از همگنان برتری داشته در نظر آنها خفیف نباشد. و همچنین هرجوانی که در مجالس دختری را بیند و میخواهد بعقد خود در آورد البته سعی میکند که کمالات صوری و معنوی خود را اولاً بنظر دختر مزبوره جلوه داده وبعد ازآن اصل و نجابت او در نظر دختر مزبوره جلوه کند بسبب اینکه یك نشان آدم نجیب این است که درکمالات صوری ومعنوی ماهر باشد. وهمچنین دختری که میخواهددرنظر مردان جلوه کند باید در نظرآنهاکمالات او جلوه کند و از رفتار و کردار و طریقه نشست و برخواست ودلبری آگاه باشد. بالجمله در مدارس انگریزی همهٔ زن و مرد در جلوه دادن کمالات خود ساعی هستند. و هرکدام از زن و مرد درمجالس نوعی رفتار می‌کنندکه محبوب‌القلوب همه گردند.

واما طریقه عروسی ومزاوجت اهالی انگلند این‌است‌که مردی دختری را دیده وپسندکرده مدت شش ماه ویا یکسال‌ویا زیاده بایکدیگرآشنایی‌کرده بعد ازآنکه از خو و طبع و رفتار و کردار همدیگر آشنا با دختر (۱) شده اگر همدیگر را پسند نکرده‌اند، مرد از دختر مزبور سؤال میکند درنهایت ادب‌که آیا مشار ، الیها او را بشوهری قبول میکند یانه. اگردختر مزبوره او را پسندیده است قبول میکند و اگر او را نه پسندیده در نهایت ادب دست رد بسینه اوزده. بعدازآن بکلی‌ترك آشنایی‌باهم کرده. واگرهمدیگرپسندیده‌اند باتفاق یکدیگر بکلیسیا رفته، بعدازآنکه در نزد کشیش عقد آنها را بسته از کلیسیا بیرون میروند. وسوارگاری شده از شهر بیرون رفته مدت یکماه و یا بیشتر در خارج شهر مانده بعد ازآن برگشته با یکدیگر اوقاتی بسرمیبرند. واکثرمردان بازنان‌درنهایت‌محبت ودوستی‌ووفاداری رفتارمی‌کنند. بینی‌بین‌الله کمتر از زنان انگریزی مرتکب اعمال شنیعه میشوند. واگرفرضاً کسی‌مرتکب

---

۱ ـ و باخبر

شود وکسی اطلاع بهمرساند رسوا و بدنام بلکه مبالغ کلی جریمه بمرد و زن میکنند. عجبتر اینکه باوجودآنکه زنان روی نمی‌پوشند مطلقاًفرصت بارتکاب اعمال ناشایست ندارند. بعلت آنکه زنان ودختران هرگز ازخانه تنها بیرون نمیروند. و در وقت ماندن بخانه‌کسی بآسانی نمیتوانند بعزم‌اعمال قبیحه داخل بخانهٔ‌کسی‌شود. اگرچه خوب وبددرهرجاهست، لکن‌تربیتی‌که بزنان‌می‌کنند تقاضای اعمال قبیحه نمیکنند. ودیگر در انگلستان احدی نام لواطه را بزبان نمی‌راند. و اگرکسی مرتکب شود و باثبات رسد او را بقتل میرسانند. البته اهل فیوج در انگلند هست و مرتکب هم میشوند زیاده ازین زیاده است .

و امارخوت اهالی انگلند ؛ اولاً مردان اهالی آنولا مطلقاً تفاوت در رخوت بزرگان وتجار وکسبه‌آنجا نیست. واما‌زنان انگلندبجز‌زنان پادشاهان وبزرگان که تفاوتی درلباس‌آنها هست، زنان اعم از بزرگان ونجبا وکسبه و امثال آنها بدون تفاوت است والحق لباس زنان انگلند بهترین لباس کل دنیا است. همه کمرچین دربرکرده الی پای آنها . وهمه زنان اعم ازنوکروخانم ونجبا وکسبه کمربندی بسته که در نهایت خوش ترکیبی میباشند. و هرکدام پرشترمرغی بطریق ابلق برسرزده‌اند و جوراب و چکمه و کفش درپاکرده . طرفه اینه هرکس از اعلی وادنی و پیر وجوان ونجبا وکسبه واناث وذکوردر کوچه نمیروند مگر با لباس پاك . دروقتیکه الکسندر بعزم دیدن انگلندرفته بود بعلت اینکه پادشاه کل روسیه بوده همه اهالی‌انگلند باستقبال او رفته. در هنگام ورود نواب معزی‌الیه بجمعی از خواص خودگفته بودکه فقیر وبیچارهٔ این ولایت کیست. بعلت (۱) مردم همه لباس پاك وپاکیزه دربردارند.

و اما پول انگلستان‌آنچه خرج جزوی درمیان مردم میشود طلا ونقره است. پول طلای انگریزی اولاً تومانی است‌که اوراکنی‌میگویند، بیست‌ویك شلنگ است که به قیمت دوعدد باجاقلواست . ونیم تومانی است که یك عدد با جاقلو است. وربع تومانی‌است‌که نیم عدد باجاقلواست وبعضی‌دیگراست که‌ثاث کنی است . همه در یکطرف آنها صورت پادشاه هذه‌العصر راکشیده‌اند. و اما پول نقره، بزرگترین پولهاکرون است‌که پنج شلنگ ونیم قیمت عدد باجاقلو است (۲) ونیم‌کرون است‌که دوشلنگ ونیم است. وبعضی سه شلنگ و دوشلنگ

۱ ـ بعلت‌اینکه.

۲ ـ «پنج شلنگ ، و نیم قیمت یك عدد باجاقلو است.»

و یك شلنگ و نیم است. بیست شلنگ یك پونت است. وهر شلنگ دوازده‌پول سیاه است که آنرا پنی میگویند . و نیم پنی هم دارند . و زیاده ازین پول کاغذ است که از یك تومان الی هزار تـومان در کاغذ سکه نقش کرده و در هرساله بسیار از مردمان کاغذ جعلی ساخته آنها را میگیرند و میکشند (۱) زیاده از این زیاده است .

درهنگامیکه باعالیجاه قولونل‌خان نمود(۲) قرارچنین‌دادکه الی‌چهار ماه دیگر در نزد مستر کرات توقف نموده بعد از آن در اوایل اکتوبر در هنگامیکه طلاب مدارس اکسفرد از اماکن خود برگشته‌بنده هم‌ازلندن حرکت و باکسفرد رفته مشغول بتحصیل شود .

درروز هجدهم سپتمبر مطابق سلخ ذیقعده مستر پارسی را ملاقات نموده مشارالیه مذکورساخت که سررابرت بستن شرحی ازاسلامبول بعالیجاه قولونل‌خان نوشته‌که عالیجاه میرزا ابوالحسن‌خان ازدولت علیه ایران مأمور است‌که بعزم سفارت بانگلند آمده چهار ماه دراسلامبول و تمسا توقف خواهد نمود و دو ماه در پاریس . و بعد از آن وارد بانگلند شده از جمله کارهائیکه اول میکند این است که از دولت علیه ایران حکمی باو رسیده که ماها را برگرداند بالجمله پنج شش ماه دیگر در انگلند نخواهیم ماند . مستر پارسی مذکور نمود که بعلت اینکه قولونل‌خان در اینجا نیست من بایست شما را از اینمعنی خبردار کنم‌که در تهیه برگشتن باشید ، البته رفقای خود را خبردار کن . چون قولونل خان در ولایت فرانسه رفته بود بنده نتوانستم او را دیده گفتگویی در اینخصوص کرده باشیم . با خود خیال کردم که اگر مدت پنج شش ماه زیاده نتوانم در آنجا توقف کرده زبان لاتین را بنهجی‌که خوانده‌ام در ایران میتوانم زیاده تحصیل‌کرده ، کمالی بهمرسانم . حال بهتر این است که شروع در مقدمات فرانسه نموده باشم که اقلاً توانم در ایران خود زیاده

۱ ـ جمله‌ایکه زیر آن خط کشیده شده است ، در متن خطی بصورتی بی‌معنی نوشته شده وخواندنش بسیار‌ـشوار‌بود . با توجه به مطلب مورد بحث باینصورت تنظیم گردید .

۲ ـ ملاقات نمود .

تحصیل درآن‌کنم . بعلت اینکه بنده حسب‌الحکم ولی نعمت خود مأمور هستم که زبان فرانسه و انگریز و لاتین را خوانده ، حال در لاتین خورده ترقی بجهة بنده حاصل افتاده است . بهتر این است که شروع در فرانسه نمایم . و نیزحضرات رفقا تکلیف بمن نموده بودندکه بهمراه ایشان قدری نجوم بخوانم چون مستر کرات در زبان فرانسه مهارتی نداشت مصمم باین شدم‌که از خانه مشارالیه بیرون رفته معلمی پیداکنم‌که زبان فرانسه بمن تعلیم نماید و باتفاق رفقا تحصیلی‌کنم‌که در این پنج شش ماه باتمام رسد . و دربنخصوص ازعالیجاه سرکور اوزلی استمزاجی نمودم و حساب خود را با مستر کرات طی کرده، چون رفقا منزلی از خود گرفته بودند که بکلی متعلق به‌خود آنها بوده بنده هم با رفقا گفتگو کرده که یك ثلث اخراجات خانه مزبور را بنده داده باشم وبعد ازآن عازم بولیج گردیدم‌که درمعنی مدت نوزده ماه و یکروز انگریزی در خانه مسترکرات مانده و الحق در این عرض عریض موافق روزنامهٔ خود چهارده شب بمهمانی رفته بودم .

بتاریخ یکشنبه‌غره‌شهرذی‌حجةالحرام هجری ۱۲۳۴ مطابق بیستم‌شهرسپتنبرعیسوی ۱۸۱۸ هنگام عصر ازلندن بیرون و عازم ولیج درجایی مسمی بکاس رفقای بنده میرزا جعفر و میرزا رضا خانه‌گرفته بودند. در آنجا منزل کرده چون مشارالیهما هر دو بکمبریج رفته بودند توقف در آنجا نموده روز دیگر رفقا آمده مستر بالفور نامی از اهالی انگریز که در زبان فرانسه ماهر بود دیده که همه روزه درس به بنده داده باشد در آنروز شروع در فرانسه نموده مدت(۱) درآنجا توقف نموده چون داکترکری معلم میرزا جعفر و میرزا رضا مذکور می‌ساخت که با سرکور اوزلی گفتگو کرده بود که بعد از ورود میرزا ابوالحسن خان نوعی‌کنند که یك سال زیاده خود باکسفرد رفته جایی معین کند که در آنجا تحصیل کرده باشد و در صورتیکه درآنجا زیاده نمانیم اقلاً مدرسهٔ اکسفردرا دیده باشیم. و میرزا جعفرمهندس را نیز بعضی از اهالی اکسفرد وعده خواسته‌که درسیزدهم شهر اکتوبر جمعی از طلاب متوطن آنجا را بعد از اینکه تحصیل کرده‌اند امتحان نموده مرتبهٔ بآنها داده ، هنگام تحصیل آنها تمام میشود و دیدن مدارس و طریقه امتحان

۱ ــ در نسخهٔ خطی مقدار مدت ذکر نشده است .

آنها خالی از سیری نیست . لهذا حسب‌الصلاح داکتر کری هر دو مصمم شده که بملاحظه شهرو مدرسه اکسفرد و بعضی از ولایات حوش و حول‌آن نواحی را دیده باشد . میرزا رضا در ولیج توقف نموده و ما بهمراه یکدیگر بلندن آمده و کوچی دیده جایی بجهة هردو در آن گرفته که روانه شویم .

طریقه سفر کردن در انگلند را اگرچه سابقاً برخی نوشته است لیکن مجدداً عرض میشود که همه روزه بهر یك از بلاد انگلند از لندن‌کوچ میرود و می‌آید و بسمت اکسفرد دوکوچ میرود هر کوچی چهار رأس اسب می‌بندند و هرده میل راه یکدفعه اسبها را عوض کرده چنانکه درهر یك از چاپارخانها در ساعت معین اسبان حاضرند و اشخاصی که کوچ را میرانند بطریق وقت و ساعت کوچ میرانند که دقیقه(۱) اختلاف از وقت خود نمی‌کنند . برخی از کوچها چهار نفر و بعضی شش نفر در میانهٔ آن می‌نشینند . و در بالای آن دوازده الی بیست نفر می‌نشینند . و هرکدام از مسافرین بقدر دو من تبریزی رخوت و سایر چیزها بهمراه خود میبرد . و اگر زیاده باری داشته باشند ، بعلاوه اجرت حمل و نقل بارخود را میدهد . لهذا ما هم دو جا در میانه‌کوچ گرفته که‌الی‌اکسفرد ما را برده باشد .

بتاریخ‌روز دوشنبه(۲) ذیحجه مطابق‌دهم اکتوبر عیسوی پنجساعت قبل از ظهر از جرن‌کراس سوار و عازم راه شدیم لیکن میرزا جعفر بکوچ نرسیده بعلت اینکه دقیقهٔ کوچ را برای هیچکس نگاه نمیدارند . بنده رفته و اجرت میرزا جعفر را با وجود اینکه در آن کوچ سوار نشده گرفتند . بالجمله چهار اسب عوض کردند . رفقای عرض راه ما دختری دوازده ساله بود مطلقاً حرف نمیزد . و زنی دیگربود بیست و چهارساله . بنده را بخاطر رسیدکه مشارالیها رفیق راه خواهد بود و همه راه صحبت خواهیم داشت لیکن ازبدی طالع مشارالیها ناخوشی سردردکهنه داشت، همه راه باستفراغ کردن مشغول بوده و بنده بیمار پرستی او را کرده تا اینکه وارد باکسفرد شدم . چهار ساعت از ظهر گذشته وارد بشهر اکسفرد گردیده از لندن الی اکسفرد

---

۱ ــ دقیقه‌ای .

۲ ــ تاریخ روز نوشته نشده است و پس از کلمه «دوشنبه» مقداری جای خالی وجود دارد .

پنجاه و چهار میل راه است . هنگام ورود باکسفرد در یکی از مهمانخانها مسمی باستار منزلی گرفته لیکن مستر هیل نامی کشیش یکی از کلیسیاها و معلم یکی ازمدارس مسمی به نیوکالج انتظار میرزا جعفر و بنده را می‌کشید. ما را بخانه خودبرده‌ساعتی گذشته میزاجعفردرکوچ‌دیگرنشسته واردباکسفرد گردیده و بخانه مستر هیل آمده . شام خوردیم و بعد از آن چای خورده در منزل بخواب رفتیم .

روزسه‌شنبه بیست(۱) ذیحجه مطابق‌یازدهم اکتوبر بعزم دیدن مستر هیل رفته و بهمراه مشارالیه بدیدن داکتر بکرید رفته مشارالیه مردی بوده آدمی‌وش و با آرام . بعلاوه زبان یوروپیان در زبان عربی ماهر بود یعنی در اکسفرد معلم زبان عربی است . نهار در آنجا کرده و بعد از آن بهمراه او بدیدن مدارس رفته . در کلیسیای نیوکالج رفته ، کلیسیایی است در نهایت خوبی . بعد ازملاحظه آنجا مستر دنمیل(۲) بزرگ مدرسه نیوکالج وعده شام از ما خواسته . و بعد از آن محلی است مسمی به آبرزوتاری . جایی است‌که درس نجوم درآنجا میدهند. دوربین و استرلاب بسیاربزرگی است‌که اشخاصی که نجوم میخوانند در آن‌خانهٔ آمده ، ثوابت و سیارات سماوی را بدوربین مذکور ملاحظه می‌کنند . محل مزبور جایی است بهشت‌آسا . خانه‌ایست در نهایت بزرگی و خوبی بعد از ملاحظه آنجا بمدرسه کویست رفته ، مدرسه مزبور نیز بسیار خوب جایی است . ازآنجا بمنزل خود رفته . شام در منزل کرنیل(۳) کرده پانزده نفر از بزرگان مدارس دیگر در آنجا شام کرده . دو ساعت در آنجا نشسته بعد از آن بمنزل مستر هیل آمده چای صرف کرده بعد از آن یکساعت از نصف شب گذشته بخواب رفته . روز چهار شنبه(۴) ذیحجه مطابق دوازدهم اکتوبر در منزل مستر پت نام همشیره زادهٔ مستر پیت وزیر سابق پادشاه نهار خورده بعلهٔ کثرت باران ، فرصت بدیدن مدارس(۵)

---

۱ ــ پس از کلمه «بیست» کمی جای خالی وجود دارد و با توجه بتاریخهای قبل و بعد بنظر میرسد بیست و چهارم ذیحجه منظور بوده است .

۲ و ۳ ــ ؟

۴ ــ بیست و پنجم ؟

۵ ــ بدیدن مدارس رفتن .

ننموده بکتابخانهٔ اکسفرد رفته کتابخانه عظیمی است . سیصد هزارجلد کتاب در آن هست . بعلاوه زبان یونان و روم و سایر فرنگستان ، کتاب فارسی و عربی وترکی بسیاری با مرقعات و تصاویر بیشماری دارد . طریقهٔ کتاب خانهٔ مزبور اینکه هرکس ازارباب خیرکتاب بسیاری وقف مدرسه نموده و هرکس از طلاب که معانت بابتیاع کتاب ندارد ، هر روزه دو ساعت قبل از ظهر الی چهار ساعت بعد از ظهر در کتابخانهٔ مزبور رفته ، هر کتابی بهر زبان که میخواهد برداشته مطالعه می‌کنند ، و بعد از آن بزرگ کتابخانه درب آنرا بسته ، هرکس بجای (۱) میرود . و روزدیگر ایضاً بجهة مطالعه دروقت معهود آمده کتابهارا مطالعه میکنند . وهرکس از اهالی مدرسه کتابی بخواهد بحجرهٔ خود برد ، نوشته بزرگ (۲) کتابخانه داده مادامیکه کتاب مزبور را ضرور دارد درحجرهٔ خود نگاه دارد . وخدمهٔ چند درآنجا هست که متوجه کتابها می‌شود ونمی‌گذاردکه گرد ویا کرمی کتابهارا خراب کند . در هنگامیکه رفتیم الی ساعت چهار از ظهر گذشته بمطالعه کتابهای عربی وفارسی وکوفی مشغول بوده . ازآنجا بیرون آمده .

مکتب خانه ایست که جوانان طلاب را امتحان می‌کنند . رفته . طریقهٔ امتحان آنها اینکه جوانانیکه از برای تحصیل علوم باکسفرد می‌آیند مدت سه چهارسال تحصیل می‌کنند و هرساله ممتحنین دریکجا جمع شده ، فرضاً شخصی (۳) در زبان لاتین وکریك تحصیل کرده ، معلم کریك ولاتین آمده ، در صدرمجلس نشسته ، درسی‌که خوانده‌اند از ابتدا الی انتها ازاوپرسیده هم ممتحن از حفظ سؤال می‌کند وجوابی‌که ازاو می‌شنود ایضاً باید ازحفظ باشد اگر فی‌الواقع درتواریخ یونان وروم ووقایع اتفاقیه‌آنها وقواعدعلوم وضوابط صرف ونحو متداوله آنها اطلاع تامی‌دارد ، بعد ازآن نوشته باو داده ومدرس بزرگ مرتبه باو داده‌که بین‌الامثال سرافراز بوده و سایرین را نیز تطمیع بتحصیل نمایند . وهمچنین شخصی‌که درطبیعیات والهیات ومنطق ومعانی وبیان ونجوم ومطلقاً فلسفی ، اگرچه همه علوم اجزاء فلسفی است ، هرکس هرچه

۱ـ بجایی .

۲ـ به بزرگ .

۳ـ شخصی که .

تحصیل کرده ممتحن آن فن اورا امتحان نموده . بالجمله جوانی را که امتحان می‌کردند، گویا آنچه خوانده مجموع را درسینهٔ خود ثبت کرده بود . بعداز ملاحظه آنجا مراجعت بمنزل کرده شام خورده خوابیدیم .

روز پنجشنبه (۱) ذیحجه مطابق سیزدهم اکتوبر نهار کرده وبعداز آن بمحلی رفتیم که ویس‌چنلر که درمعنی بزرگ اکسفرد است مردم را امتحان نموده بمرتبه داکتری آنهـا را مفتخرمیکند . اوطاقی است مربع وطولانی . کرسی بزرگی درصدرمجلس گذارده‌اند. دوکرسی دردست راست وچپ‌کرسی مزبور گذارده‌اند وازدوسمت اوطاق جاییست که مردم می‌نشینند . جمعی ازمرد وزن درآنجا نشسته وقتی ویس‌چنلر آمده مردم همه ازجای خود برخواسته . چند نفری ازپیشاپیش باچوبهای طلا ونقـره آمده وبعداز آن خود ویس‌چنلر لباس‌قرمزمثل باشاق‌دریکطرف کتف انداخته درنهایت تبختر آمده بصدرمجلس نشسته. دربالای دوکرسی دوطرف تخت اودونفر دیگر نشسته‌که آنهارا پراقتر می‌گویند . دونفر از ارباب علوم را قبل‌از وقت ، علمای مدرسه امتحان‌کرده ونوشته بدست‌آنها داده‌که آنرا در زبان لاتین‌نوشته بودند . چنلـر مزبور از ازجای خود برخواسته نامهٔ مزبور را خوانده وحضار مجلس شنیده بعدازآن دونفر پراقتر مزبور هرکدام ازبالای کرسی خود برخواسته اولاً شخصی‌که دردست راست چنلر نشسته برخواسته کاغـذی کـه برای شخص طلاب مزبور نوشته‌اند ، در زبان لاتین بآواز بلند می‌خواند وبعداز آن بمیانه اوطاق رفته مراجعت‌بجای خودنموده می‌نشیند . وبعدازآن شخصی‌که دردست‌چپ مشاراليه نشسته برخواسته کاغـذ مزبور را بهمان طریق خوانده وبمیانه مجلس رفته و مراجعت‌کرده می‌نشیند . وباین‌طریقه سه دفعه‌آمد ورفت درنظرحضار خصوصاً درنظرما بجز ریشخند وچیز بی‌مصرفی نیامد . لیکن ازقراریکه معلوم میشود گویا سابقاً چنین قاعده بوده است‌که هرکس‌را که درآن‌مدرسه مرتبه میدادند اعمال وافعال اورا ازحضار مجلس پرسیده وباین طریق سه دفعـه از هرطرف مجلس پراقتران میرفتند . اگرکسی ازحضار مجلس را درخوبی او وکردار اوشکی بوده دامن (۲) یکی از پراقتران را گرفته اورا منع ازخواندن‌نامه

۱ـ بیست ششم ؟

۲ـ درنسخه خطی کلمهٔ «دامن» دوبار نوشته شده است

شخص صاحب‌علم مذکوره می‌نموده است بعلهٔ اینکه هرکس‌را که درآن مدرسه بمرتبه مفتخر می‌کردند بایست من‌جمیع الجهات در اعمال وکردار او مطلقاً عیبی نباشد . وقاعده مزبور الی‌حال جاریست ومرعی‌میدارند . بالجمله بعداز آن دونفر مذکوررا جامه قرمز ازمدرسه داده مسمی بداکتر نموده‌که فلانکس درفلان علم‌کامل است . وبعدازآن ویس‌چنلر آنهارا نیزمرتبه داده مجلس برهم خورد . وهرکدام را باسم ومرتبه وطریقه تحصیل ، کماً وکیفاً در دفاتر ثبت نموده . درآنجا ویس‌چنلر مزبور باوجود آنکه زیاده از یکنفر داکتر نیست وبزرگ اکسفرد یکی ازاعیان (۱) وبزرگان انگریزی است ، وداکترمزبور نایب‌آن است‌معهذا نوع‌تکبری بماخرج دادکه هیچکدام ازخوانین آنجا باین نوع‌بابنده رفتارنکرده بود . از اول ورود مابه‌اوطاق مزبور الی‌وقتیکه بیرون آمدیم نه‌مطلقاً حرفی‌بمازد ونه‌نگاه بسمت مانمود . ماهم مطلقاً حرفی‌بهیچ‌کس نزده بیرون رفتیم و بتماشای بتان گاردن رفتیم . باغی است‌که درخت وگل و ریاحین و دواهای کل دنیا درآنجا سبزکرده‌اند . هرگیاهی که ازگرمسیر است آورده‌اند در اوطاقها گذارده ، دروب ودیوار و سقف‌آنها شیشه است . و بقدر درجه هوای آنجا آتش کرده که درآن هوا ، نموکنند . وهرگیاهی که درآب تربیت‌می‌یابد ایضاً درآب‌گذارده‌که درآب نموکنند . سالها مبالغ‌کلی اخراجات باغ مزبور است. وجمعی‌کثیر از زراع وباغبان مشغول تربیت‌آنها هستند . ازاقسام اشجار وسبزیات (۲) دنیا درآنجا هست‌محض ازبرای آنکه اطبا و دواشناسان و سایر طلاب بملاحظهٔ سبزیهای مزبوره صنعت صانع آنها را در اشجار مزبور برأی‌العین ببینند اینگونه اخراجات را متحمل می‌شوند. بعداز ملاحظهٔ باغ مزبور بباغ‌کریست چارچ رفته . جای بزرگیست یعنی‌باغی است پردرخت و نهرآبی دارد . هرروزه طلاب‌آنجا درخیابانهای آن باغ گردش کرده‌که دماغ آنها ازتحصیل نسوزد . الحق جایی است بهشت‌آسا .

بعداز ملاحظهٔ آنجا مراجعت بمنزل مسترهیل کرده شام خورده وچای صرف نموده . شنیدیم‌که دوك مابسرا یکی ازبزرگان انگلند خانهٔ خوبی دارد

۱ـ ؟

۲ـ سبزیهای.

ومردم بدیدن آن میروند ودرمیانه راه دستگاه کاغذگری است که درآنجا کاغذ میسازند اراده نمود که فردای آنروز بعزم دیدن کاغـذ گرخانه و خانه دوك مزبور رفته باشد. پشت‌سیزی کرایه‌کرده ومستر پرکیت‌نام کسی‌ازطلاب را براه نمایی بهمراه خود برده باشد.

شب بمنزل خود خوابیده روزجمعه مطابق چهاردهم اکتوبر برسه‌ساعت قبل‌از ظهر نهارکرده مسترپرکیت ومیرزا جعفر وبنـده سوارپشت سیزشده سه میل‌فاصله ازشهر اکسفرد جاییست مسمی‌به وستان‌لی، مسترچاریس ونیلز کاغذ گرخـانه ساخته است. مدت یکساعت ونیم بهمه دستگاه او ملاحظه کرده. مشارالیها مردی مودب وخوش رفتـار بوده منتهای سعی نموده که جزء جزء دستگاه خود را بماحالی کرده. بعداز آن ازآنجا سوار و بخانهٔ دوك معزی الیه رفتـه. آنجا مسمی است‌به بکنم هوس. خانه‌ایست در نهایت بزرگی و عظمت. دریکصد وپنجاه‌سال قبل‌جنرال مابسرایکی‌ازجنرالان انگریزی، سپاهی برسر فرانسه کشیده، لشکر لوئیس چهاردهم پادشاه فرانسه را شکست داده ودولت انگریز بجهة حق‌آنخدمت او را بمنصب دوکی که بزرگترین مناسب است مفتخرنموده ومبلغ پانصد هزار تومان انگریزی اخراجات خانه مزبور نموده وازآن وقت‌الی‌حال درخانه‌مزبور، اولادمعزی‌الیه ساکن‌وملقب‌بدوکست آنچه ازآن خانه دیده عرض مینماید؛

اولا مرتبه (۱) درب بزرگ عالیه است. دربانی درآنجا نشسته درب را گشوده داخل بخیابانی شدیم در دست چپ ماخانه (۲) بود که چینی‌خانه دوك مزبور است. چند اوطاق است. چینی‌های قدیم وپاکیزه کل‌دنیا بتراکیب واندازهای (۳) مختلفه استکه در اوطاقها گذارده‌اند. گویند چهارصدهزار تومان قیمت چینی‌خانه مزبورشده. ازآنجا گـذشته درمیـانه خیابان بدرب عمارت آن رسیده. عمارتی درنهایت شوکت بود. یکطرف آن برودخانه که متعلق بعمـارت مزبور است نگاه می‌کند. در هنگام دخول بخـانهٔ مزبوره، هرکدام اسامی خودرا درکتابی‌نوشته، داخل‌باوطاقها شده. چون‌دوك معزی

۱ــ اول مرتبه؛

۲ــ خانه‌ای.

۳ــ اندازه‌های.

الیه درآنجا توطن دارد ودرآن روز بشکار رفتـه بود ، پیرزنی مؤدب بهمراه ما آمده مرتبهٔ تحتانی خانه مزبور را بمانموده تخمیناً سی اوطاق تحتانی آن را دیـده . هرکدام مملو از اسباب خانه درنهایت تنقیح ودرب ودیوار وسقف اوطاقها منقش بتصاویر کار استاد بود . تابحال خـانهٔ بآن خوبی بنظر بنـده نرسیده . درکتابخانهٔ اوهفده هزارجلدکتاب بود . وآن دوك که حال درحیات است : شوق تامی درکتاب قدیم دارد . دریکی ازخراج خانها (۱) کتابی در زبان ایتالیا بوده ، بایکی از بزرگان بضد یکدیگر کتاب مزبور را یکهزار و دویست تومـان انگریزی خریـده است . نسخهٔ آن را بالفعل دربازار یك شلنگ میفروشند . محض اینکه شوق بابتیاع کتاب مزبور داشته بضد حریف خود بقیمت مزبورخریده است . گویند مبالغ معتدی ازاین قبیل صرف ابتیاع کتاب نموده است .

دریکطرف خانه مزبور گلزاریستکه بینی وبین‌الله بوستان جنت است . اقسام‌گلها وریاحین درآن بکمال‌سلیقه ولطافت‌کاشته‌اند . چند اوطاقی بزرگ ساخته‌اندکه درب ودیوار وسقف آن مثل‌قفس ازسیم است . اقسام مرغهای دنیا درآنجا جمع‌کرده است . تذروهای رنگارنگ‌که درآنجا بنظربنـده رسید ، درمدت عمرخود ندیده‌ام . باغی‌که اطراف خانه مزبور است دوازده میل‌دورهٔ آن است. هفتادنفرباغبان داردکه شغل‌آنها همه روزه تربیت درختان وبریدن علف صحن باغ وپاك‌کردن زمین است . راههای باغ را کلاً از ریگ‌کوچك کوئیده مثل خرپشته درنهایت امتیاز ساخته‌اند. وبقدر دویست‌سیصد قدم فاصله صورتها از (خوانده نشد) ساخته‌اند که درآنجا هنگام گردش خالی از سلیقه نیست . دریکطرف عمارت‌آب بسیاری تخمیناً یك میل‌طول ونیم میل عرض‌آن ایستاده چوبی‌آبی (۲) ازیکطرف آن می‌آید . وبطرف‌آن آبشاری ساخته‌اند که زیاده ازسی زرع پایین میرود . دوك مزبور را میل‌به ماهی‌گیری است . خانه ازچوب درکناره آب‌ساخته . برخی‌ازاوقات درآنجانشسته ، ماهیگیران بصید ماهی رفته ، خود در اوطاقی چوبی (۳) مزبور نشسته لـذت میبرد . و

۱ــ خراج خانه‌ها ؟

۲ــ جوی آبی .

۳ــ اوطاق چوبی .

آهو وگور وگوزن وپازند (۱) وامثال آنهـا درباغ مثل حیوانات وحشی در باغ محض باین‌گذارده‌اندکه هروقت دوك مزبور را میل بشکار باشد ازآنهـا شکارکند. وهمچنین‌مرغان بسیار ازتذرو وکبك وامثال آنها بجهة شکارگذارده کـه حیوانات وطیور مزبور درتابستان و زمستان درباغ مزبور مانده هنگام شکار آنهارا شکار می‌کنند .

حوالی غروب سواربگاری شده بایکنفرسوار درمیانه باغ مزبوربعنوان تفنن‌گذر کرده . درمیانهٔ باغ مناره بلندی چهارگوشه ساخته‌اند . در بـالای مناره صورت دوك را ازسنگ تراشیده ازآنجا گـذشته . پلـی است دربالای رودخانه کشیده‌اند ازآنجا گذشته . خارج ازخانه مزبور دهی است مسمی به بلنم . از میانهٔ ده مزبور گذشته درعرض راه دهی‌است مسمی بدویستاك که در آنجا دست‌کش می‌سازند ، ازکل انگلند بهتر است . درآنجا چنـد دست‌کش ابتیاع نموده وبعدازآن وارد باکسفرد شده از اکسفرد الی بلنـم دوازده میل است . بعدازورود باکسفرد شام‌خورده خوابیدیم.

روز شنبه (۲) ذیحجه مطابق پانزدهم (۳) ، مسترکتسن نـام ، جوانی از اهالی دوانشیر ، پسرشخص کشیش منسوب مستر ابراهیم ، کسیکه بنده اورا درخانه پدر او دیده بودم، بدیدن بنده آمده . مسترجونس نامی‌که برادر اورا نیزدردوانشیردیده بودم، اونیزبمنزل‌ماآمده وعده بنده راخواست که شب مهمان او باشم. لهذا نهار درمنزل مسترکتسن‌خورده وبعدازآن‌بمنزل مستر جونس درمدرسه اکسفرد رفته بعدازتعارفات رسمی، مسترجونس بهمراه ما بباغ سنت جمز رفته . باغی است در نهایت خوبی . بعداز ملاحظهٔ آنجا بکتابخانه داکتر رتلف رفته . داکتر مزبور چهل هزار تومان از خود خرج کرده‌کتاب‌خانه ساخته مسمی برتلف لیبریری (۴)کتاب بسیاری ندارد یعنی مملو نیست . از آنجا مراجعت بمنزل کرده بهمراه میرزا جعفر در مدرسهٔ

۱ـ اگر «پازن» باشد بمعنی «بزکوهی» است ولـی «پازند» تفسیرکتاب «زند» زرتشت است و دراینجا کاملاً بی‌معنی است.

۲ـ بیست وهشتم؟

۳ـ اکتوبر .

۴ـLibrary

مستر جونس رفته مشارالیه منتهای مهمان نوازی را نسبت بمامرعی داشت. هشت نفر از بزرگان مدارس یعنی از معلمین در شام حاضر بودند. و یکنفر جوان سیه چرده بسن بیست ودوساله از اهالی سیلان درآنجا حاضر بود. پدر مشارالیه مردیست متمول مدت هفت سال است که پسر خود را باینجا فرستاده است که مشغول تحصیل بوده مدت پنجسال دیگر خواهد ماند. هرساله چهارصد تومان پدر او بجهة اخراجات سالیانه مشارالیه‌میفرستد. بالجمله حضارمجلس، هریك جدا جدا نوع لطفی بما نموده و بعداز آن مراجعت بمنزل مستر هیل نموده. برخی از اوضاع اکسفردکه استحضار بهمرسانید معروض میشود:

اکسفر دشهریست پای تخت اکسفردثیر. رودتمز از میانهٔآن میگذردو بازار و دکاکین بسیاری دارد. بالفعل در کوچه مسمی بهی استریت قرارداد کرده‌اند چراغهای روغن را موقوف و از دود ذوغال آنرا روشن‌کنند. بیست مدرسه بزرگ و پنج مدرسهٔکوچك‌که‌آنراهال میگویند در این شهر هست. و مدارس مزبور را بمرور دهور پادشاهان‌انگلند ساخته ودرهر مدرسه هالی یا اوطاق‌داردکه طلاب درآنجا شام می‌کنند. وتصاویر بانی مدارس‌رادراوطاقهای مزبور گذارده‌که یادگار ماند. وهرکدام از مدارس‌راهریك ازسلاطین‌انگلند بنیادکرده مبالغی کلی‌وظیفه سالیانه‌ازبرای مدرسه مزبوروقف‌کرده‌که هرساله باهالی و طلاب آن میرسد. و هرکدام از مدارس حدی از حدود انگلند را قرارداده‌که اطفال مزبور در آنجا رفته. اخراجات خوراك و منزل ومعلم از وجه وظیفه مزبوره میرسد. وجوانان را درآنجا فرستاده بدون اینکه دیناری اخراجات‌کنند کمال بهمرسانند. و وقت معهودکه بسررسید از مدرسه مزبوره بیرون رفته بجای آنها دیگری میرود. وهرمدرسه یکصد و یازیاده و یاکمتر طلاب درآن هستند. چنانکه بالفعل درکل‌مدارس‌اکسفرد. ازقبیل‌معلم ومدرس وطلاب زیاده از سه هزار نفر درآنجا ساکن هستند. و همیشه مردمان صاحب خیر چیزی مضاعف بمدارس مزبور می‌کنند. لباس‌طلاب مخصوص باهل‌مدرسه استوبس. کلاهی‌چهارگوشه وجامه بلند ابریشم وخدمه حاضراست.

بجز مدارس وهال مذکوره میوزیمی است مثل میوزیم لندن‌که عجایبات دریایی وصحرایی‌درآنجا گذارده‌اند وهرمدرسه‌کتابخانه مختص‌بمدرسه مزبور

حاضر است که طلابی (۱) هرکتابی بخواهند از برای آنها حاضر است . و هرکس که داخل بمدرسه میشود ، اولاً باید قسم یادکند که مذهب پراتستنت میباشد . و همیشه خدمتگذار پادشاه انگلند خواهد بود هرگز خیانت بدولت انگلند نخواهدکرد. یك کثیدرل که کلیسیایی مختص به بیشاپ است و سیزده کلیسیای دیگر دارد.

دارالشفای بزرگیداکتر رتلف ساخته است که بیماران رادرآنفرستاده طبیب و خدمه و دواکلاً در آنجا حاضراست. وهرکس بیمارشود بدارالشفای مزبوره برده بدون حرف او را خدمت ومعالجه میکنند.

دوهزار و دویست درب خانه دارد وسیزده هزارنفرجمعیت دارد. چهار نفر بمشورت خانه لندن میفرستند. دو نفرآنها وکیل شهر ودونفر آنها وکیل مدارس هستند.

بعداز اینکه بمنزل مستر هیل برگشته ازمشارالیه وزنآن وداع نموده، در ساعت یازده یعنی یکساعت قبل از نصف شب بکوچ رفته روانه چیتن هم شدیم. وهمه شب در راه بودیم .

روز یکشنبه (۲) ذیحجه مطابقشانزدهم اکتوبر، شش ساعت قبلازظهر وارد بچیتنهم شدیم. درمهمانخانه توقفکرده سه ساعت قبلازظهرنهارخورده و دوساعت قبل از ظهر بکلیسیا رفته، یکساعت ازظهرگذشته از کلیسیا بیرون آمده. باغی بودکه تمسن نام شاعری از شعرای مشهور اسکاتلند ساخته است. و در حوالی آن فضا جاییست چند خیابان دارد. چون درآنجا چند چاه دارد که آب خوردی (۳) دارد ومردم از جاهای دور، درفصلتابستان بآنجاآمده. بجهة صحت مزاج آب مزبور رامیخورند ودرآنوقت جمعیت بسیاری درآنجا میشود . از آب مزبور خورده قدری راه رفته . هنگام شام بمنزل برگشته ، شام کرده .

شهر مزبور جایی استآباد. بازارودکاکین وکلیسیای چندداردودوهزار دربخانه دارد وموازی نه هزار نفرجمعیت شب درآنجا خوابیده. ازاکسفرد

۱ ـ طلاب.

۲ ـ بیست ونهم ؟

۳ ـ آب خوردن ؟ ـ آب خوردنی؟ ـ آب خرد ؟

الی چیتن هم چهل میل است.

روز دوشنبه مطابق هفدهم شهر اکتوبر ، هنگام صبح بعزم نوشیدن آب مزبور، برسر چاهها رفته، آبی خورده. مستر موریه (۱) سابقاً ایلچی دولت علیه ایران بود ملاقات نمود. بعداز لمحهٔ از او سوا شده . کوچی بکلاسیستر میرفت. بعزم دیدن ماهوت خانه ودستگاه سوزن سازی سواربکوچ مزبورشده از آنجا الی کلاسیستر نه میل راه است. و همه عرض راه آهنی ساخته‌اند که گاری که ذوغال وبارمی‌کشند ازبالای‌آهن بسهولت روددریکساعت بعدازظهر بکلاسیستر رسیدیم . مس بلچلی نام دختری متمول و زاهد و مقدس از سلسلهٔ مشرت(۲)دختری درکمال‌فصاحت وکمال، بامیرزاجعفر وبنده وسایررفقاسالها بود که آشنایی داشت و گویا بزعم خود چنین یافته بودکه اگر ماها درزبان انگریزی ماهر شویم وانجیل آنها را بخوانیم، و از کنه دین عیسوی با خبر شویم، البته داخل بدین عیسوی خواهم (۳) شد. و بآنها ملاحظه بهرکدام از ماها جداگانه محبتهاکرده و بامردمان صاحب دین وتقوی آشناکرده و ما هم سالها بودکه بامشارالیها ورفقای او بمباحثه مشغول بودیم. مشارالیها درآنجا بود. از آمدن ماخبردار شده، باعموی خود بدیدن ماآمده و هردو را بمنزل عموی خود برده شب درآنجا شام خورده جمعی ازدختران بدگل و مقدس در آنجا آمده. الحق تا یکساعت قبل ازنصف شب بادختران مزبوره چرند گفتیم وبعدازآن بمنزل خود رفته.

روز سه شنبه مطابق هجدهم اکتوبر، سه ساعت قبل ازظهر نهار کرده بعداز آن مس بلچلی بمنزل ما آمده بهمراه مشارالیها بکثیدرل و یاکلیسیای بزرگ‌آنجا رفته. کلیسای عظیم وقدیمی است. چندین از پادشاهان در آنجا مدفون هستند. وازآنجا بهمراه مشارالیها بدیدن بیشاپ کلاسیسترکه یکی از بزرگان ونجبا، ویکنفر از بیست وچهارنفر است‌که‌کلاً بزرگان دین وسران کشیشان هستند، میباشند وآن شخص‌بخصوصه تقدسی دارد. الحق مردی‌کوچك دل و کوچك قد و خوش رفتار مینمود . احتمال میرفت که مس بلچلی مزبور

---

۱ ـ مستر موریه را .

۲ ـ ؟

۳ ـ خواهیم .

مکنون خاطر خود را به بیشاپ اظهار نموده بودکه شب دیگر در اینجاآمده چای بخوریم وبعداز آن ازآنجا بیرون آمده بدیدن زندان کلاسیستر رفته . درآنجا زندانی است درنهایت انضباط وپاکیزه گی ، اوطاقها در نهایت صفا . اشخاصی که مقصر هستند مادام توقف آنها در اوطاقها مانده هرکدام بکسبی مشغول شده منافع آن عاید خودآنها میشود و هرکدام از مقصرین ، آذوقه و اوطاقی دارندکه اخراجات آنرا اهالی کلاسیستر میدهند . ولکن اشخاصیکه دزد هستند باسایرین علاحده هستند . مکانی قرارداد کرده‌اند که منسوبان مقصرین‌هروقت میل‌بدیدن‌آنها دارنددرآنجا رفته‌آنهارا می‌بینند. ودرزندان، کنده دوشاخه وزنجیر نیست. همه روزه چهار ساعت‌آنهارا بیرون آورده راه میروند . وبجهة هرفرقه لباسی علاحده قراردادکرده‌اندکه در زندان هرکس وارد شود بمحض رؤیت میداندکه قتل نفس‌کرده وکدام‌سارق ومقروض است. و هیچکس نمی‌تواند اذیت وآزاربآنها رساند . زندان مزبور یکسمت قلعه‌ایست که ولیم کانکور ساخته است . بعداز ملاحظهٔ آنجا بمنزل عموی مس بلچلی رفته، شام خورده وبعدازآن چای خورده با جوانی شطرنج باخته، دو ساعت قبل‌از نصف شب بخواب رفته .

روز چهارشنبه مطابق نوزدهم اکتوبر نهارکرده، دو ساعت قبل ازظهر مستر کیپ عموی مس‌بلچلی ومیرزا جعفر وبنده پوشت سیزی گرفته سوار وبه عزیمت دیدن دستگاه ماهوت سازی روانه گردیده . در دستگاه مزبور مدت پنجساعت بهرجزئی‌ازاجزای‌اسباب رسیده وتحقیقات نموده وبعدازآن برنگ رزخانه رفته بعداز ملاحظات آنجا مراجعت بمنزل مستر کیپ نموده شام در آنجا خورده وبعداز آن در اوطاقی دیگر رفته الی یکساعت قبل از نصف شب چرند گفته وبخواب رفته.

روز پنجشنبه مطابق بیستم اکتوبر نهارکرده بهمراه مس بلچلی بدیدن کرت جسینس رفته. خانه ایست‌که اهالی‌کلاسیستر برای رتق وفتق امورشرع وانفصال دعواساخته خانه بزرگ و خوبی است. و ازآنجا بدیدن مکتب خانه رفته . مکتب خانه عامی است که اطفال فقرا را تعلیم می‌کنند. دویست وپنجاه طفل رادرآنجا تعلیم میدهند. وازآنجابدیدن دستگاه سیم‌کشی‌وسوزن وسنجاق سازی رفته . الحق دستگاهی است در نهایت خوبی و آسانی . در آن دستگاه

زیاده از پانصدنفر مشغول بکار هستند. وبعدازآن بمنزل برگشته با مستر کیپ شام‌کرده وبعدازآن بمنزل بیشاپ کلاسیستر رفته‌چای خورده وازآنجامراجعت بمنزل کرده .

واما شهرکلاسیستر پای‌تخت کلاسیسترثیر است . اگرچه شهر برستل که اجزای آن محال است ، ازکلاسستر بزرگتر است لیکن مردم شهرکلاسیستر را بعلة نشیمن بیشاپ بهتر می‌پسندند . زمین‌آن محال، پرزور و پرمحصول است مگراینکه درسمت مشرقی‌آن که بسیارکوهستان دارد . معدن ذوغال و آهن درآن محال است . پنیرکلاسیستر شهرتی تامی درخوبی دارد . یکصد و چهارمیل راه است الی لندن . هنگامیکه دولت روم آنولایت را تسخیر کرده بودند آن شهررا امان خودکرده . رودخانه رسورن از بریستل بکلاسیستر می‌آید وکشتی درآن کارمی‌کند. یعنی اجناس ازآنجا باینجا می‌آورند بعلاوه کثیدرل ، دوازده‌کلیسیادارد. سوای ماهوت ، جامهای پشمینه درآنجا میبافند بازار ودکاکین‌دارد ومیوهای (۱) خوب بعمل می‌آید . یکهزار وهفتصد درب خانه دارد وموازی نه‌هزار نفرجمعیت دارد .

در روز جمعه مطابق بیست ویکم اکتوبر سه‌ساعت قبل‌از ظهر درکوچ کلاسیستر نشسته عازم‌برستل گردیده . عرض‌راه خوب وباصفا بود. ازکلاسیستر الی برستل بیست و چهارمیل است . دربرستل در یکی از مهمانخانها توقف نموده . غرض‌اصلی برآمدن برستل اینکه کارخانه بلور وشیشه سازی داردکه بفرنگستان وهندوستان میبرند . وآهنگری وسایرصنایع درآنجا هست ، آنها را به‌بیند . بالجمله درآن شب درآنجا خوابیده .

روزشنبه مطابق ۲۳ اکتوبر بعلة عدم آشنائی بامردم درآنجا نمانده . داکتر کری‌کری شرحی بمیس‌سندمور زنی‌هفتاد ساله درکمال فضیلت وازجملهٔ مشاهیر آنولا نوشته بود وچون مشارالیها چندین‌کتاب ازخود نوشته وچاپ کرده‌است وهرکس خواه غریب وخواه بومی واز اعزه واکابربدیدن اومیرود . داکتر موصوف مارا هم اصرار نمودکه بدیدن مشارالیها رفته باشم . بنده هم سالها بودکه ازهرکس تعریف مشارالیها را شنیده بودم . بالجمله مصمم باین

۱ــ میوه‌ها .

شدم که دیدن مشارالیه (۱) کرده باشم . پوشت‌ثیزی گرفته میرزا جعفرو بنده سوار وداخل بخانهٔ اوشده . دوازده میلی برستل درمیانه دوکوهی درکمرکوه خانه‌ایست درنهایت خوبی. انواع گل ورياحين درآنجا آورده خود مشارالیها وخواهر اودرآنجا بسرمیبرد (۲) چندنوکر مرد وزن دارد . وبعداز رسیدن بدرب خانه مشارالیها کاغذ داکتر کری‌کری را فرستاده ، فوراً آدمی بعقب ماآمده داخل‌باوطاق اوشده . اوطاقی درنهایت قشنگی‌وصفا . وانواع معدنیات ونباتات غريبه درآنجا جمع‌کرده . کتابخانهٔ بزرگی داشت . روزها گاهی بمطالعه کتاب ودمی بسیرباغچه خود وبرخی بدیدن معدنیات اوقات خود را صرف می‌کند . وازهمهٔ عالم‌کناره جسته . ازهرباب باما صحبت داشته . الحق درمذهب مسلمانان وطريقه ماها ربط کاملی داشت . بعداز مکالمهٔ بسیاری چند جلدکتاب تصنیف‌کرده بود بتفصیل آنرا بماهانموده‌که هرکدام را پسندکنیم، هرکدام از ما برسم یادگارکتابی ازتصنیفات او برداشته میرزا جعفر موافق خواهش خودکتابی از اوگرفته وبنده کتابی مشتمل بدوجلد از اوگرفته . مضمون کتاب مسطوره تحصیل تقوی است‌که آنرا پریستکل بینی می‌گویند نام خودرا بدست خط خود درکتابهای خودنوشته . الحق ازسیاق سلیقه وفضل مشارالیه بنده را بی‌نهایت ارادت دست داد . بعدازگفتگوی دوساعت نشسته و بعدازآن وداع کرده بمنزل خود برآمد .

روزیکشنبه مطابق ۲۳ اکتوبر بعداز نهار استماع افتادکه درحوالی ما کلیسیای رسمی بیوتی‌تریان یعنی موحدین سلسله هستندکه مطلقاً قابل به تثلیث نیستند . حضرت عیسی را پیغمبری دانسته‌که مبعوث به‌پیغمبری گردیده بعداز فوت اوباید خدا را پرستید وبس . ودرهریك ازبلاد انگلند جمعیت بسیاری باین طریقه قایلند بلکه بیشتر اهالی بامدرك انگلند على‌الظاهر قایل به‌تثلیث هستند وقلباً موحدند. وبيني‌بين‌الله بنده باهیچکس که مدرکی دارد درآنولایت صحبت نداشتم که خود اقرارکندکه موحد نیست . بالجمله مارا میل بدیدن کلیسیای‌آنهاشده وبآنجا رفتیم . دریکی ازحجرات‌کلیسیا نشسته اتفاقاً حجره

۱ــ مشارالیها .

۲ــ بسرمیبرند .

مزبوره متعلق به‌کشیش کلیسیا بودکشیش مزبورمسمی بمسترر و بود . مشارالیه بربالای منبررفته ، بوعظ مردم مشغول گردیده ، زن و دختر او در حجره مزبوره داخل‌شده ، بعداز استماع وعظ وخواندن زبورحضرت داود علیه‌السلام واتمام وعظ ، هرکس ازپی‌کارخود رفته‌کشیش مزبور نزدیك‌بماآمده ، تعارفی بعمل آورده . چون اطلاع بهمرسانیده که ما ازسلسلهٔ ناخیهٔ (۱) محمد (ص) هستیم میل تامی بمارسانیده که وجه مناسبتی میانهٔ او وما بود . بالجمله نـام منزل مارا گرفته وبهمراه ما بمنزل آمده‌وبعداز تعارفات رفت . وچون‌هنگام بیرون (۲) ازکلاسیستر مس بلچلی‌شرحی بمسترهتلینگ (۳) ومستراسناك نام نوشته‌که درآن ولا مارا رهبری کرده باشند ، مسترهتلینك ما را بخـانه خود برده . سوارگاری اوشدیم وعازم همبری ــ جایی چهارمیل راه فاصله برستل خانه مستر اسناك گردیده . دریك میل فاصلهٔ ازبرستل ، جاییست کلفتن (۴) مینامند . الحق جای مزبور دربالای بلندی واقع شده ، روح خوبی‌دارد . از آنجا درکناره رودآبی‌که‌کشتیان ازدریا اجناس‌را داخل بشهر برستل می‌کنند گذشته‌واردبخانه مستراسناك گردیده . مشارالیه مردی‌بودمتمول. بامرتجارت مشغول بود وخانه درنهایت‌خوبی‌داشت. شب‌درآنجا مانده . روز دوشنبه مطابق ۲۴ اکتوبر نهار درخانه مستراسناك خورده . الحق مشارالیه وزن او منتهای محبت‌نسبت‌به‌مامرعی‌داشته بعدازآن ازآنجا بخانهٔ مسترهرفردمردتاجرمتمول رفته . خانه ملوکانه داشت . الحق اوطاق وتصاویر واسباب خانه وباغ وفضای خانه او را کمتر جایی دیده‌ام بعداز ملاحظهٔ آنجا سوارگاری و مراجعت به برستل نموده . بکلیسیای بزرگی‌که آنرا کثیدرل می‌گویند رفته وبعداز آن بمنزل خود مراجعت‌کرده شب‌درخانه داکترریچرد نامی‌طبیب بزرگ‌دارالشفا مهمان بوده بعداز شام جمعی ازمرد وزن بچای خوردن آمده وقهوه خورده . یکساعت قبل (۵) ازنصف شب‌گذشته (۶) بمنزل خود برگشته .

۱ــ سربلند .
۲ــ بیرون آمدن .
۳ــ ؟
۴ــ مراجعت ؟
۵ــ و .
۶ــ «قبل» ، «گذشته» یکی از این دو زائد است .

روز سه‌شنبه ۲۵ اکتوبر ـ داکتر کرینستر یکی از کشیشان موحدین وعده نهار ازما خواسته بود . درمنزل او نهار کرده بعدازآن بهمراه مستررو بدیدن تجارت خانه رفته . جایی است که تجار درآنجا جمع شده چند اوطاق بزرگ بود که تجاران بسیاری درآنجا جمع شده معاملات خود را رتق وفتق می‌کنند . و بعدازآن بدیدن شیشه‌گرخانه رفته درنهایت بزرگی دستگاهی بود. چرخی ساخته بودندکه یکصدوپنجاه نفرتنها بشغل بریدن شیشه‌مشغول هستند . بزرگ شیشه‌گرخانه مردی خوب وخوش طور بوده منتهای سعی‌را نموده که هرچیزکه (۱) ازدستگاه خود نموده باشد. وبعدازآن بکارخانهٔ صابون سازی رفته . دستگاهی درنهایت بزرگی بود . واز آنجا بدیدن دارالشفا رفته ، دارالشفای مزبور هرساله دویست هزار تومان خرج دارد . وکلاً از مردم صاحب خیروجه‌مزبوروصول می‌شود. الحق بنای‌خوبی‌بود وهمیشه‌زیاده‌ازدویست نفر ناخوش درآن هستند . واطبا بمعالجهٔ آنها مشغول و دوا وغذا وخدمه و رخوت جهة بیماران حاضر است .

واز جمله بناهای خیرآنولا مکانی است که کوران که ازبطن مادر کور متولد شده‌اند درآنجا جمع شده زنبیل بافی می‌کنند . ازدختری زنبیل باف کور پرسیدم که‌چندسال‌است که‌کوری‌جواب‌دادکه‌از اول‌تولدکورهستم . زنبیلی که می‌بافت سه‌رنگ بود . از هرکدام از رنگها را بمحض لمس تشخیص از یکدیگر میداد وبعداز آن میبافت . بعداز ملاحظهٔ آنجا بمنزل برگشته . در منزل مستررو شام‌کرده وبعداز آن شطرنج باخته دوساعت قبل‌از نصف شب از آنجا برگشته وبمنزل خود آمده .

روز چهارشنبه ۲۶ اکتوبر ـ درمنزل داکتر دیناریکی از اطبای دارالشفا رفته . جای اودرکرمیانت (۲) دربالای کلفتن پشت (۳) جایی است درنهایت خوبی‌وصفا . درخانه مشارالیه نهارکرده وبعدازآن بهمراه زن داکتر دینار بدیدن هوتل کلفتن رفته . خانه ایست در نهایت بزرگی وخوبی وپر

---

۱ ـ هرچیز را .

۲ ـ ؟

۳ ـ پست ؟ هست ؟ است ؟

اسباب‌مثل آشپزخانه ایست . درهنگام تابستان که مردم باینجا آمده بسیاری‌از مردم درآنجا ساکن می‌شوند . بعـداز ملاحظه آنجا بخانهٔ مسترول نامی که موحد ویایوتی تاریان رفتـه مشارالیه ده دخترداشت . هرکدام بساز ونوای مشغول بوده بعدازگفتگو بخانه خودبرگشته پنجساعت ازظهرگذشته درمنزل مسترهتلینگ شام کرده ، ما یار ویاحاکم برستل درآنجا شام خورده وچـای خورده شطرنج باخته . ماریا مزبور وعـده مارا خواسته‌که فردای آنروز در خانهٔ او شام خوردیم . بعدازآن بمنزل خود برگشته .

روز پنجشنبه ۲۷ اکتوبر درمنزل‌داکترکارپنزنهارکرده مشارالیه وسایریوتی‌تریان منتهای محبت بعمل‌آورده وبهرکدام ماچند جلدکتاب برسم یادگارداده وبعدازآن بهمراه مشارالیه‌بدیدن چینی‌گرخانه‌رفته وآهنگرخانه رفته. بالفعل‌کشتی بزرگی از آهن می‌سازند که زنجیر بجای بند آن بسته و چون ازینگی دنیاکشتی بآنجا آمده است‌که بدون چادر، مطلقاًازبخارمیرود، خواه بادخوب باشد وخواه‌بد. وبالفعل نیز درآنجاکشتی میسازند که همه آن از آهن است . لنگرآن بزرگترین لنگرهاییست‌که در کل دنیا ساخته شده . آنجا را دیده بعداز آن بدستگاه جولایی رفته . کرباس کشتی که هشت زرع عرض آنست بالفعل در آنجا میبافند . بعداز دیدن کارخانه مزبور ، بمنزل مستر مایارحاکم برستل رفته شام خورده. بعدازآن بمنزل دیگررفته‌که چای میخورند. چون مشـارالیه ازجملهٔ بزرگان آنولا است، جمعی‌کثیر ازمردوزن نجبای‌آن‌ولارا وعده چای خواسته از آنجمله لاردکانویل وزن اولیدی‌کان‌ویل بود. معزی‌الیه‌لارددادمرال است وبزرگ کشیشان متوقف برستل است . معزی الیه مردی نجیب بود. وعدهٔ بنده را خواست که اگردرتابستان‌آینده درآنولا باشیم ، دراسکاتلند بخانه او رفته. لیدی‌کانویل نیزدراینخصوص فرموده. اگر چه نه بنده را امید زندگی الی تابستان آینده بود ونه معلوم میشود که گذار بنده بآنجا افتد، لکن بنده‌را بی‌نهایت‌ازالطاف خود ممنون ساخت . سوای‌آنها جمعی از دختران وپسران خوش آواز بوده، سازونوازی بـاخته، الی‌دوساعت قبل از نصف شب در آنجا بوده بعد از آن سوار گاری شده بمنزل خود رفته خوابیده .

روز جمعه ۲۸ اکتوبر از برستل‌گاری‌گرفته‌که بباث رفته‌وازآنجا

بلندن رویم. درهنگام ظهر از برستل بیرون آمده درکوچ که نشستیم نوشتهٔ از عالیشأن میرزارضا بمارسید که اگر هرکار وشغلی دارید، بزودی آمده باشید که روانه هستیم. چون از تمهید مقدمه ماراا طلاعی نیست نمیدانیم مقصوداز ین نوشته چه بوده است. بالجمله کوچ را گرفته عازم بشهرباث شدیم. سه ساعت ازظهرگذشته رسیدیم ودرمهمانخانه منزل کردیم. از برستل الی باث دوازده فرسنگ است. درهنگامیکه وارد بباث شدیم، مستراسترجی نام، شخص انگریزی که در نوزده سال قبل از این بهمراه سرجان مالکم بایران آمده بود ملاقات کردیم. مشارالیه در زبان فارسی ماهر بود. بعداز صحبت مستر تری ویلین پسر سرجان ویلین برونت شخص کشیش کلیسیای عمبری رادیده بهمراه او بسیر شهر رفته. شب در خانه سرجان تری ویلین رفته معزی الیه مردی بود از نجباء. درد کمری عارض اوشده مجموع اطبای انگلند از علاج آن عاجز شده مدت دوازده سال است که مطلقاً نمی تواند راه رود وشب وروز درجای خود نشسته چون مردصاحب مال بآبروی (۱) بزرگ زاده ایست مردم را از دیدن او بی نهایت فرحی دست داد. مردی هشتاد ساله درنهایت آداب دانی باما گفتگوی کرده وازهرجا سؤالی نموده وبعداز آن بشام رفته بعد مراجعت بمنزل خود نمود.

روز شنبه ۲۹ اکتبر ـ درخانه داکتر پرسول نهـار خورده وبعداز آن بهمراه برادر مشارالیه بدیدن کرسینت (۲) رفته و اسکوریست در میـانه شهر. آنجارا دیده وبعداز آن بسرنی گاردن رفته. باغی است درنهایت خوبی وصفا. متعلق بعامه مردم است و عصرها زنان ومردان شهر بآنجا میروند. و بعداز آن بهمراه استرجی بتماشاخانه رفته. چون درآن هنگام بعلت فوت زن پادشاه، تماشاخانها بسته است، استادان تماشاخانها بهمراه مستر استرجی ما را داخل بآنجا کرده، از اول الی آخر آنچه درآنجا کارمی کردند بمانشان داده بعدازآن بکلیسیای بزرگ مسمی بابـی رفته گویند در عهـد هنری هفتم پادشاه انگلنداورا بنیادکرده اند. وازآنجا بمنزل برگشته شام خوردیم.

روز یکشنبه ۳۰ اکتوبر ـ بکلیسیای موحدین ویا یوتی تریان رفته

---

۱ ـ با آبروی

۲ـ ؟

بعدازآن درخانه مسترهسنت (۱) کشیش موحدین رفته شام خورده مراجعت بخانه داکترکیپ، شخصی‌طبیب نموده . بعدازآن‌بهمراه پسرمشارالیه‌بکرسینت رفته . کرسینت جاییست مثل‌نصف دایره . خانهای که درآنجا است همه سنگ درنهایت لطافت وخوبی ساخته‌اند و مردم در روزها علی‌الخصوص روزهای یکشنبه از زن ومرد جمع شده راه میروند . جمعیت بسیاری بود . بعداز آن بهمراه میرزا جعفر بدیدن سرجان‌تری ویلین رفته . گفتیم اراده رفتن بلندن داریم گفت بهترآنست‌که از راه ویندراز رفته دو روز دیگرزن پادشاه را دفن می‌کنند ، جنازه اورا در هنگام دفن‌کردن مشارالیها را (۲) دیده ، خالی از سیری نیست . و چون پسر اوکشیش همبری بود ، شرحی بکشیش کلیسیای ویندزاز نوشته‌که اگرتوانند مارا داخل بکلیسیای مزبور نموده‌که هنگام دفن کردن مشارالیها درآنجا حضور داشته باشیم . مراسله مزبور را نوشته بمیرزا جعفر داد وبامعزی الیه وداع نموده بمنزل رفته .

روز دوشنبه عزه نوانبر درمنزل داکترپرسول‌نهارخورده وشب درمنزل داکترکیپ شام خورده . بعد بمنزل خودآمده عازم بودیم .

اما شهرباث شهریست ازمحال سمرست ثیر . یکصدونه میل فاصله بلندن دارد. وجه تسمیهٔ آن اینست‌که ازقدیم الایام الی‌حال آب‌گرمی داردکه بجهة دفع امراض نافع است وهرکرا ناخوشی دارد درآنجا رفته خوب می‌شود . وباین سبب از هربلاد انگلند مردم بآنولا آمده هنگام تابستان میمانند . و از آب گرم مزبور ، شش حمام ساخته‌اند . آب حمامهای مزبور از زمین میروید. زنان ومردان بایکدیگردریکجا بحمام میروند وازبرای‌آنکه چندان قباحتی نباشد، زنان پیراهنی‌پوشیده که همه اعضای‌آنهارا میپوشد. وتماشاخانه بزرگ قشنگی دارد. وسوای آن دو اوطاق بزرگ دارد محض از برای مردم شهرکه در آنجا رقص میدهند و مهمانی می‌کنند . و همه شهر را باسنگ سفید ساخته‌اند سنگ‌آن درهنگامیکه ازکوه می‌آورند نرم است بحدیکه باتیشه مثل چوب آنها را بهرترکیب که میخواهند می‌تراشند . همه کوچها و خانها را را بقرینه ساخته‌اند وفرش‌کوچها همه از سنگ است. تابحال شهربااین خوبی

۱ـ ؟

۲ـ «را» زائد است .

بجز شهر پطر پورغ بنظر بنده نرسیده است. اسکوری دارد درنهایت خوبی و صفا مسمی بکوئین اسکور . دوره آن خانهای قشنگ باسنگ و قرینه با یکدیگر ساخته‌اند. و بجز آن جای دوری دیگریست که آنرا سر کس می گویند. و آنرا نیزازسنگ ساخته‌اند. ودوره آن خانها باقرینه است. ودرمیانه سرکس مزبوره حوض بزرگی است که آب آن از بیرون شهر داخل بحوض مزبور میشود و ازآنجا بهمهٔ شهر قسمت میشود . دو کرسنت دارد یکی بالا و دیگری پایین . هر کدام بترکیب نصف‌دایره است. اطراف کرسنتهای مزبور خانهاهست، همه بیك قرار. عصرها مردم درآنجا آمده راه میروند . یك دارالشفا دارد که همه مردم بیماران غربارا درآنجا برده معالجه می کنند وقاعده‌ایست کلی‌که اهالی شهر مطلقاً داخل بدارالشفای مزبور نمی‌کنند . بعلة اینکه اهالی شهر خود می‌توانند طبیب وغذا ودوا برای خود پیداکنند. و اگر بیماران اهل شهر را داخل بدارالشفای مزبورکنند، جای بیماران غربا درآن نمی‌شود. یکصد قدم طول‌آن، نودقدم بلندی‌آنست. وچند طبقه است. یکصد وپنجاه ناخوش‌مستمراً دراصل(۱)دارالشفا میمانند. بجزآن دارالشفا چنددارالشفای‌کوچك دیگردارد که اهالی شهرهرکس فقیراست وقادر بتحصیل غذا ودوانیست درآنجا رفته همه چیز برای مداوای اوحاضر است .

چند مکتب خانه عام است‌که آنرا چرتی اسکول میگویند. اطفال فقرا رابطریقی‌که درلندن متوجه میشوندددرآنجاتربیت میدهند. ونیزچندخانه‌ایست که پیرمردان وپیرزنان فقراواشخاص ناقص الاعضاءکه قادر بتحصیل معاش‌نه، درآن خانها برده نان ولباس‌ومکان خوابیدن بآنها میدهند. یعنی مادام‌حیات.

و کتابخانهٔ عظیمی است که هر کس بآنجا رود هرکتاب بخواهد گرفته میخوانند. یك کثیدرل بزرگ درنهایت خوبی‌دارد و بجز آن چهار کلیسیای بزرگ بجهة عبادت مردم دارد و سوای آنها چند چپل بجهة عبادت سایرفرق ساخته‌اندکه موافق قاعده خود در آنجاها رفته عبادت می کنند. رودایوان از میانهٔ شهر میگذرد. در بعضی جاها از زیر کوچها میگذرد . وکسی نمیداندکه آیا رودی در آنجا هست یا نه . رود مزبور بحدی بزرگ است که کشتی در

---

۱ ــ داخل ؟

بالای آن کار میکند. چندین پل بجهة عبور مردم در آن ساخته‌اند . قهوه‌خانه ومهمانخانهٔ بسیاری دارد. وبازاری درنهایت صفا دارد ودکانهای آن درنهایت پاکیزه‌گی است .

[خوانده نشد] کوچ مطلقاً ندارد. هرکس دولتمنداست وقادر بنگاهداشتن گاری است خودگاری لیکن در کوچهادن (۱) چیر، چیزی که یکنفر ازعقب و یکی پیش مردم را درچیر مزبور گذارده . اگر ازنیم میل زیاد نرودشش پول سیاه میدهد. موازی چهار هزار و پانصد درب خانه‌دارد. وجمعیت باث‌سی‌و ـ پنجهزار نفر میشود. یکنفرمایارویاحاکم دارد. وهشت نفرالدرمن ویاکدخدا. وبیست وچهار نفرکوتسلرکه کلاً برتق وفتق امورشهرمی‌پردازند ودونفرمنبر و یا وکیل شهر را از باث بلندن میفرستند که باامورشهر رسیده ، وکیل آنها شود .

روزسه شنبه ۳ نوانبر دوساعت بعدازنصف شب ازباث روانهٔ ویندزار شده هنگام صبح در یکی از قهوه‌خانه‌ها بجهة نهار پیاده شدیم. چون زیاده از پانزده دقیقه هیچکس اذن نداردکه درنهار ماند وهرکس زیاده ماند. کوچ او را گذارده میرود . بنده ساعت خودم را از کمر بیرون آورده که ملاحظهٔ وقت راکنم. بعد از نهارشخص کوچ بآن تعجیل نموده که بزودی رویم. هنگام رفتن ساعت طلای خود را بجا گذارده. بفاصلهٔ سه میل اطلاع بهمرسانیده که ساعت را گذارده‌ام. چون کوچ مزبور بکمال تعجیل میرفت وفرضاً اگرپنجاه تومان بآن داده جرأت مراجعت نمیکند ونه دقیقهٔ آنجا تأمل می‌نمود . بنده را یقین شد که ساعت مزبور هرگز بدست نمی‌آید. بالجمله بعدازاینکه ده‌میل راه از قهوه‌خانه مزبور دور شده ، اسبها را عوض‌کردند. هنگام عوض کردن اسبان، بکوچبان مراتب را اظهارنمود مشارالیه‌گفت، مطلقاً عیبی ندارد البته فردا ساعت شما را خواهند آورد درآنجا. هرکس این صفحه را مطالعه کند، دیانت امانت داری انگریزی را میفهمد که بچه مرتبه است. شخص‌کوچ بانی دیگرازآنجابسمت باث میرفت ونوبت اواین بودکه‌فردای آنروزدرویندزار(۲) میرسد . کوچ بان ما باو سفارش نمود که فردا ساعت بنده را آورده باشد .

---

۱ ـ کوچه‌ها

۲ - ویندزار ؟

مشاراليه رفته وما بمنزل خود رفتیم . فردای آنروز بوقت معین ساعت مزبور را کوچبان آورده وبنده قدری وجه باودادم . بالجمله نوکر قهوه‌خان ساعتی که چهل اشرفی باجاقلو قیمت داشت طمع نکرده . اگر پس نمیداد ، نه بنده ساعت رابدست او سپرده بودم ونه سخن حسابی باوداشتم ونه‌احدی میتوانست ساعت مزبور را ازاوپس‌بگیرد، اینمعنی‌پرظاهراست‌که بجزپاك بازی وراستی شخص قهوه‌چی چیزی دیگرباعث پس‌دادن ساعت مزبوره نبود. خلاصه درشش ساعت ازظهر گذشته بقهوه‌خانه قریب دومیلی‌ویندزارتوقف نموده رخت خواب بسیار بدی گرفتیم . بعلة اینکه مردم از اطراف بلاد در اینجا آمده که (۱) تشییع جنازه‌زن پادشاه راکرده باشند. واجرت هررخت خواب یکعدداشرفی با جاقلو است. اگر وقت دیگر بود، دوازده رخت خواب یك اشرفی بود. از باث الی قهوه‌خانه هشتاد و هفت میل است .

روز چهار شنبه سیم‌شهر (۲) هنگام صبح نهارکرده ، بعد ازآن بدیدن سرولیم هرشل شخص منجم بزرگ انگلند رفته معزی الیه از اهالی جرمنی است. پادشاه هذه‌العصردوربینی‌ساخته است یعنی بحمایت سرولیم هرشل مزبور و اخراجات آن راجارج ثالث کرده . دوربین مزبور چهل پا طول دارد و سه پا عرض آن،که عبارت ازسیزده زرع طول ویکزرع دهنهٔ آن است.

در سال ۱۷۸۱ سرولیم مذکور، ستارهٔ (۳) پیداکرده است نام‌آن را جارجم سیدس گذارده. ستارهٔ مزبور دورهٔ فلکی را درهشتاد ودوسال یك دفعه طی می‌کند . وبعد مسافت او بزمین دومقابل زحل‌است. وباچشم بدون دوربین ستارهٔ مزبور دیده نمیشود . داکتر کری‌کری شرحی در اینخصوص بسرولیم هرشل نوشته وخواهشمند شده که دور بین مزبور را بمانشان داده باشد . در درب خانه سرولیم، نوشته داکترکری‌کری رابنزد سرولیم فرستاده معزی‌الیه بمحض خواندن نوشته مذکوره، پسرخود را بدرب خانه فرستاده، مارادا‌خل

---

۱ ــ در نسخه خطی «که» دوبار نوشته شده وروی یکی ازآندو نوشته شده است زیاده .

۲ ــ درنسخه خطی‌پس از کلمه «شهر» کمی‌جای خالی وجود دارد ونام ماه ذکر نشده است.

۳ ــ سیاره‌ای

باندرون کرده . عمهٔ (۱) دارد که مشارالیها نیز مهارت تامی در نجوم دارد پیدا کرده. مشارالیها بازن سرولیم نزدیك بما آمده تعارفات چند بجا آورده و بعدازآن سرولیم آمده، پیرمردی لرزان وخیزان، تعارفی کرده و باما گفتگو کرده وعذر از ما خواست که بعلت پیری همراهی بشما نمیتوانم کنم پسر من بهمراه شما خواهد آمد وآنچه لازمه است از نشان دادن دوربین و تحقیقات نجوم بشما حالی می‌کند و خود بخلوت خرامید وماشکرگذاراحسان اوشدیم. وبهمراه پسرسرولیم بدیدن دوربین مزبوررفته. مثل‌منجنیق‌چرخی بلندی (۲) ساخته، دوربین مذکوره را درآن بسته ودوربین دیگر که ازآن کوچکتراست ساخته. بعدازملاحظه دوربینها ازپسرسرولیم جدا شدیم. بعداز خروج ازآنجا داخل بویندراز شده، نوشته پسر سرجان‌تری‌ویلین را بدست گرفته از شخصی سؤال خانه کشیش ویندزارکرده، درب خانهٔ او را کوبیده، نوکرآمده جواب داد که مشارالیه درخانه نیست.

میرزا جعفر نوشتهٔ مزبور را در خانهٔ اوگذارده ، باوگفت وقت ظهر بنده باینجا خواهم‌آمد هرچه جواب بتو دهد بنده را خبردارکن و بعداز آن بهمراه یکدیگر بمهمانخانه‌ها رفته وبعدازآن مراجعت بدرب کلیسا نموده‌اتفاقاً خانه کشیش مزبور در عقب‌کلیسا بود و در آنوقت چند نفر سرباز درب‌کلیسا راگرفته ما را مانع ازدخول شده ، ماهم مأیوس‌گشته. هنگام مراجعت شخصی میرزا جعفر را دیده داخل بدکانی‌کرده ، اتفاقاً شخص دیگری بدکان‌دارگفته بودکه یکنفر شخص غریب دوکاغذ رخصت نامه بتو خواهد داد و میرزا جعفر را شخص غریب معهودی دانسته ، نوع غریبی رو داده ، ما خودم‌هم بطلب‌کاغذ رخصت نامه رفته‌ایم و دیگری از ما رخصت‌نامه میخواهد . بنده میخواستم با او برسم طعنه حرفی بزنم میرزا جعفر بنده را مانع گشته خود باو گفت اگر آدمی بعقب‌کشیش این‌کلیسیافرستی جواب‌آنرا بتوخواهم داد. دکاندارمزبور آدمی بعقب‌کشیش فرستاده اتفاقاً دور قبل (۳) از رفقای میرزا جعفر طبیب شرحی بکشیش مزبور نوشته که رخصت نامه از برای میرزا جعفر فرستد و کشیش مزبور در این روز بهزار زحمت یکرخصت نامه پیداکرده و چون در

۱ ـ عمه‌ای .
۲ ـ چرخ بلندی.
۳ـ دو روز قبل ؟

کاغذ پسر سرجان‌تری‌ویلین نام میرزا جعفر مذکور افتاده چنین یافته بود که میرزا طبیب همین است. بعداز اینکه‌آدم دکاندار بخانهٔ‌کشیش رفته ، مشارالیه خود بدکانی‌که ما بودیم‌آمده ، رخصت‌نامه را بدست میرزا جعفر داده و ما را بصحن‌کلیسا برده ازما عذر خواست‌که او را مقدور نیست‌که رخصت‌نامه دیگر پیداکند ، باید یکنفر از ما بیرون بماند و دیگری داخل بکلیسیاشود. میرزا جعفر داخل بکلیسا شده لکن هشت ساعت از ظهر گذشته وقتی بود که جنازهٔ زن پادشاه را داخل میکردند ، اولاً بنده رخصت نامه را بدست گرفته داخل بکلیسیاشدم . کلیسیای‌بزرگی در نهایت قشنگی است‌که هرکدام از پادشاهان و منسوبان او را فوت در رسد در این‌کلیسا دفن می‌کنند . در این روز درب و دیوار و سقف‌کلیسیا(۱) مزبوره را سیاه پوش کرده ، فرش سیاهی در زمین انداخته . درکلیسیای مزبورنشان هریك از بزرگان انگلند را دربالای علمها نصب‌کرده ، در اطراف‌کلیسیا آویخته‌اند . در میانه صحن‌کلیسیا دخمه‌ایست‌که هرمرده را در صندوقی گذارده و صندوق را به بلغار پیچیده در دخمهٔ مزبور باز بود . چهار صورت بزرگ در چهارگوشه کلیسیا در روی شیشهٔ نقش‌کرده بودند که در عمر خود چنین صورت ندیده بودم . از کلیسیای مزبور بیرون آمده از درب‌کلیسا الی درب صحن‌کوچه از تخته تازه ساخته‌اند . و اطراف کوچهارا شمع نصب کرده بالای آن‌را پوشیده وکلاً نیزآن کوچه‌راسیاه کرده‌اند. بنده در بالای بام صحن جائی بمد نظرآورده که درآنجا مانم و درچهارساعت بعدازظهر بمنزل خود رفته شام خورده و مراجعت بکلیسیاکرده .

درصحن‌کلیسیا مسترهریس‌نامی راکه بزرگ خانهٔ فراموشان بود وبنده را بدومرتبه ازمراتب مزبوره رسانیده مرادیده مذکور ساخته‌که یکهفتهٔ دیگر عازم به ایران هستید وفردا فراموشخانه بازاست اگرفردا شب خود را بآنجا رسانیدی مرتبهٔ استادی را بتو میدهم و اگر نه ناقص بایران میروی. خواستم زیاده در خصوص رفتن صحبت‌کنم فرصت نشد . اگر چه در ویندزار محل نشیمن پادشاهی است و پادشاه هذه‌العصر در اینجا توطن دارد و خانهای

۱ـ کلیسیای

پادشاهی را دیدن از برای همچو منی غریب واجب بود لیکن یکی بملاحظهٔ فراموشخانه و دیگری اینکه مشارالیه میگوید بایـد هفته دیگر عازم ایران شویم مصمم باین‌شدم که فردا صبح عازم لندن شوم . بعدازآن شخصی از اهالی شرع که با میرزا جعفرآشنائی داشت ملاقات‌کرده سئوال نمودکه رخصت نامه در دست دارید گفت زیاده از یکی نداریم گفت مرا فکری بخاطر میرسد غریبه که تا بحال عهدی نکرده که در رخصت نامه شما نوشته‌اند که حامل این نوشته را گذارند داخل بکلیسیا شود و بقاعده انگیزی ، هر مفرد راکه میخواهند جمع درآورند ، حرف‌سین در آخر آن گذارده ، اگر حامل است حاملین میشود . من میتوانم که رخصت‌نامهٔ شما را جمع کنم ، یعنی شامل بهردو باشد. یك حرف سینی درآخرآن زایدکرده، هشت ساعت ازظهرگذشته خود بهمراه ما آمده اسم ما را نجبای ایرانی برده و خود را مترجم ما بقلم داده بعلاوه اینکه چاره‌کرده‌که مرا داخل بکلیسیا نمود، خود نیزداخل شده. در بالاخانه در پهلوی ارغنون‌کلیسیا جایی خوب پیداکرده وبعد ازآن شروع بآمدن مردم واهالی تشییع جنازه شدیم (۱). اولا افیسران بسیاری ، هرکدام دستمالهای سیاه بدست پیچیده داخل‌کلیسیا شدند. وبعدازآن اعیان و بزرگان انگلند لباس سیاه در برو جنازه مزبوره را بدوش‌کشیده در نهایت آرام آمده و هرکدام بجز خوانین واعزه شمع سیاهی در دست داشته و بعدازآن پرنس ـ ریجنت‌که در معنی پادشاه این وقت است با هفت نفر برادر و چندین نفر دوك و بزرگان‌آمده و زنان بسیاری همه لباس سیاه در بر تخمیناً سه هزار نفر در آنجا جمع بوده جنازه مزبوره را در دم دخمه‌آورده ، ارچ بیشاپ کنتربری و سایر بیشاپها وکشیشان بسیاری حضور داشته هرکس بآواز حزین خوانده و خواندن اهالی‌کلیسیا بارقت ، حضار را نیز رقتی دست داده ، بعداز دو ساعت مشارالیها را دردخمه گذارده، هرکس ازپی‌کار خود رفت وماهم‌ازکلیسا بیرون و نیم ساعت از نصف شب‌گذشته وارد بمنزل شدیم .

و اما شهر ویندزار، شهرکی است و قلعهٔ‌آن در بالای بلندی واقعست که که همه شهر را می‌بینند . یکهزار و یکصد درب خانه دارد و شش هزار نفر جمعیت دارد . دو نفر وکیل بمشورت خانه میفرستند . ویندزار محل نشیمن

---

۱ ـ شد

سلاطین است. و بالفعل پادشاه هذالعصر ودختران او دراین مکان توقف‌دارند . چون پادشاه مجهول است ، اوطاقی دارد ، دیوار و فرش آنرا مخمل پوش کرده‌اندکه به‌پادشاه ، در و دیوار ضرر نرسانند . بعلة اینکه چشم او نمی‌بیند یکنفر از دختران پادشاه خود متوجه اوست . وحکیم بزرگ پادشاهی درهفته دو دفعه بدیدن او میرود . و چون بنده زیاده از این از اوضاع ویندزار معلوم نکردم زیاده‌هم چیزی قلمی نمی‌شود .

روز پنجشنبه ۴ نوامبر هنگام صبح از مهمانخانه مزبور سوار شده دو ساعت از ظهر گذشته وارد بلندن گردید و چون روزی بود که بنده بایست داخل بفراموشخانه شوم یکساعت بعد ازآن‌که سه ساعت از ظهر گذشته باشد داخل بفراموشخانه شده وهفت ساعت از ظهر گذشته بعداز شام از فراموشخانه بیرون رفته و شب همراه‌کوچ بولیج رفته میرزا رضا و میرزا جعفر را درآنجا دیده مذکورساختندکه دوازده روزقبل شرحی ازمیرزا ابوالحسن خان رسیده باینضمون‌که چون عالیجاه معزی الیه حسب‌الامرقدرقدربندگان‌ظل‌اللهی‌مأمور است‌که از دارالخلافه اسلامبول بنمسا رفته و ازآنجا بولایت فرانسه رفته وبعد ازآن بانگلستان‌آمده باشد و مدت پنج ششماه آمدن معزی الیه طول خواهد کشید، وهنگام خروج از دارالسلطنه تبریز، بندگان نواب اشرف والا روحی فداه نایب‌السلطنةالعلیه، رقمی صدورفرموده‌که کمترینان را روانه ایران سازد. لهذا خان‌معزی الیه رقم مزبور را بلندن فرستاده ، شرحی‌هم بدولت انگریز نوشته‌که تدارك ما را دیده بزودی روانه ایران سازند و بعالیجاه قولونل‌خان نیز رقیمه از بندگان قایم مقام رسیده‌که ما را برگردانند و معزی الیه‌حسب‌ـ الفرموده دولت انگریز در تهیه تدارك سفر ماگردیده‌کشتی دیده‌که ما روانه شویم . داکتر کری کری ، عالیجاه سرکوراوزلی را دیده و گفتگو نموده و تحصیل ماهـا همه ناتمام است و قطع نظر از آن زمستان در پیش است و هیچ تدارك ما درست‌نیست. بالجمله قولونل‌خان سیاههٔ تدارك ما را بدولت انگریز نموده بقدر یکهزار وپانصد تومان میشده .گویا ثقل تدارك سبب عدم فرستادن ما شده و سرکور اوزلی نیز باکارگذاران دولت انگریزگفتگوکرده‌کـه الی ورود میرزا ابوالحسن خان ما راگذاردکه دراینولاماند. بعداز ورود معزی‌ـ

الیه اگرفی‌الحقیقه بندگان ایلچی خود صلاح داندکه ما بمانیم ، یعنی یکسال دیگر ، فبها والا هنگام تابستان‌کشتی در نهایت سهولت میتواند باسلامبول‌رود و از آنجا نیز میتوانیم بآسانی خود را بایران رسانیم و از اینقرار دولت انگریزحکمی بقولونل‌خان فرستاده‌که الی ششماه دیگر ، الی ورود ابولحسن ما راگذارند دراینولا توقف‌کنیم . بعداز استماع‌اینگونه سخنان از میرزا رضا و داکترکری‌کری بنده را یقین شدکه رفتن ما را بایران جزم است . با خود اندیشه نمودم‌که بجز تحصیل اگر توانم چیزی از اینولا بایران برم‌که بکار دولت علیه‌آید ، شاید خوب باشد . و مدتها بودکه خیال بردن چاپ و صنعت باسمه در سر من افتاده بود . چند روز بعدازآن بلندن رفته قولونل خان را دیده‌کیفیت را باو حالی‌کردم . اینمطلب را پسندیده و بعد از آن مستر دانس نامی‌که اوستاد چاپ سازاست، یعنی مختص بآنست‌که انجیل را درزبان‌فارسی و هندی و سریانی و عربی و سایر زبانهای غریبه چاپ میزنند دیده هر روزه دو ساعت بنده درکارخانه او رفته من‌اوله الی‌آخره چاپ را آموزد . و بعداز آن، خانه در حوالی کارخانه او دیده، اوطاق نشیمن واوطاق خواب واوطاق بجهة معلم فرانسه طی‌کرده، مستربالفورکه درزبان فرانسه مهارت تامی داشته دیده‌که الی ورود ایلچی ما ، در منزل من شب وروز مانده خوراك و غیره او در پیش بنده باشد و اجرت هفتگی باو طی‌کرده مشارالیه در نزد من بماند . و همه این امور را ازقولونل خان شورکرده مشارالیه پسند نموده بعدازآن از ولیج حرکت نموده روانه لندن شده . در لندن در سالنو بری استریت منزل گزین و در پنجساعت قبل‌ازظهر از خواب برخواسته الی دو ساعت قبل‌ازظهر در نزد مستربالفور زبان فرانسه خوانده و بعد از نهارمجدداً درس خود را خوانده و بعدازآن الی دو ساعت بعداز ظهرکتاب دیگر فرانسیس خوانده و بعد لباس انگریزی در برکرده بمنزل استاد چاپ زن رفته الی چهار ساعت و نیم ازظهرگذشته درکارخانه چاپ سازی مانده وبعدازآن بیکی از مهمانخانها شام خورده بمنزل برگشته بعضی از تواریخ روم و کریك و روس و ترکی و ایران و داستانها بزبان انگریزی خوانده و صفحه (۱) از فرانسه ترجمه بزبان انگریز نوشته .

---

۱ ــ صفحه‌ای .

روز یکشنبها (۱) که روز تعطیل است درس نخوانده و یکشب در هفته بمهمانی یا بتماشاخانه رفته . هرکس درمیانه هفته بنده را وعده میخواست عذر می‌آوردم بالجمله همه روزه مستمراً درس میخواندم وبچاپخانه میرفتم. مستر بالفورهم بتدریج باعالیجاه قولونل خان خصوصیت بهمرسانیده . بالاخره معلوم شد که در دو سال قبل شخصی شیطان از قول بنده سخن‌چینی بسیاری در نزد قولونل‌خان کرده‌بود . مستر بالفور به بنده گفته وبنده خودبا اوگفتگو کرده معلوم‌شدکه بنده مطلقاً نه‌مایل به‌ضرر زدن مالی و جانی وآبروی او بوده‌ام و نه‌بکسی حرفی گفته والحق سخن حسابی‌هم هرگز به‌بنده نداشته. بلکه بمستر بالفورگفته بودکه امر برمن مشتبه شده . بالجمله بنده مطلقاً تفاوت در رفتار خود نداده بهمان نحو با او سلوك نموده مشغول بکار خود بودم .

و از جمله اشخاصی‌که بالفعل در لندن بدست ابن‌الوقتی قوم انگریز گرفتار شده شیخ محی‌الدین غلام حیدر است مشارالیه از جمله اهالی و قوم هندو بوده، درایام طفولیت بشرف اسلام مشرف و درخدمت نواب ایازعلیخان نواب بدنور آمده و مدتها در خدمت معزی الیه بوده ، دختری از منسوبان نواب معزی‌الیه بعقد خود درآورده. در اوقاتیکه نواب حیدر علی و بعدازآن تیبو سلطان والی ملك دکن را با طایفهٔ انگریز نزاع بوده چون ملك بدنور از جمله توابع ملك دکن محسوب میشود نواب ایازالدوله از راه بیحقوقی بتیبو سلطان حق نمك او را فراموش‌کرده ملك مزبور را بدست طایفه انگریز داده و خود خدمت کمپانی هند را ترجیح بولی نعمت خود داده . سرداران قوم انگریز اورا خطاب بشاهزادگی‌کرده . چهل‌هزارروپیه در ماهی مواجب باااو (۲) قرار دادکرده و بعد از اینکه تیبو سلطان را مقتول و ملك دکن را بحیطهٔ تصرف در آورده ، ماهی چهار هزار روپیه قرارداد کرده وکاغذی باو داده‌که اولا او پشت در پشت مواجب مزبوره را هرماهه‌گرفته باشند . بعداز فوت اوکمپانی هندوستان پسر او نواب فیاض علیخان‌را بجای‌پدر نواب نموده و چهار هزار روپیه ماهیانه پدر او را دو هزارکرده و بتدریج بنای بدرفتاری با معزی‌الیه‌گذارده و در ماهه او را بهزار روپیه رسانیده . معزی‌الیه مبالغی

---

۱ ـ یکشنبه‌ها

۲ ـ با او

مقروض شده چارهٔ او بجائی نرسیده نوشته‌جات فرمان فرمای هند را ، اقرار-
نامجات چهل‌ساله کمپانی را نواب فیاض علیخان بدست شیخ محی‌الدین داده،
شکایت‌نامچه از حضرات کمپانی هند بانگلند نوشته . شیخ مشارالیه مدتی است
باینولا آمده و بعلت اینکه صرفهٔ بقوم انگریز ندارد که دعوای او را شنوند ،
هیچکس متحمل او نمی‌شود. این است کار معزی‌الیه و بعلة اینکه مشارالیه در
اینوقت غریب است ، باآنهمه امید ، با شش نفر نوکر و یکنفر نویسنده نواب
موصوف مسمی بمیرافضل‌علی باینولاآمده باخراجات بسیار، گاهی غمخوری او
را میکنم و دمی بکار خود مشغول هستم مشارالیه مردی است زیرك و باآرام .
دمی بدیدن من می‌آید و گاهی بنده او را دیدن می‌کردم و همه روزه بتحصیل
مشغول بودم و بچاپخانه‌هم میروم. تاآنکه خبرورود بندگان میرزا ابوالحسن
خان درفرانسه رسیده وبنده عریضه مشعر براظهارعقیدت وشوق ادراك خدمت
معزی‌الیه معروض و مصحوب نوشتجات سرگوراوزلی بولایت فرانسه فرستاده
منتظر ورود معزی‌الیه می‌بودیم .

بعدازیکماه **بتاریخ ۱۵ اپرل** خانه بجهة معظم‌الیه ازدولت انگریزی
معین‌کرده و هشت نفر نوکر وگاری سواری برای معزی‌الیه از دولت انگریز
قراردادکرده ومستر موریه‌که سابقاً ایلچی دولت ایران بود، مهماندار بندگان
ایلچی قرادادکرده . مسترموریه الی بندر دورکه یکی از بنادر انگلند است
رفته منتظر ورود خانه معزی‌الیه بوده .

در بیست وهفتم اپرل ۱۸۱۹ مطابق ۲۹ جمادی‌الثانی ۱۲۳۵
هجری در هنگام عصر ، هفت ساعت ازظهرگذشته بندگان ایلچی مزبور وارد
بلندن وبخانه معینی خود درچاریس‌استریت برکلی اسکور منزل‌گزین ویازده
ساعت ازظهرگذشته میرزا جعفر بمنزل بنده آمده مذکورساخت‌که بدیدن بندگان
ایلچی رفته فرمودند روزدیگرهمه حضرات‌ایرانی بهیأت اجتماع بخانه معزی
الیه رفته‌باشند. لهذا روز دیگر هنگام ظهرهمگی بدولتخانه ایلچی رفته بعداز
ورود در خانه معزی‌الیه تخمیناً بفاصله ده دقیقه در اوطاق دیگر تشریف‌آورده
از هرکدم سؤالی‌کرده فرمودند انشاءالله هرکدام درهرکارکامل هستند . بنده
گفتم اگریکسال زیاد بمانیم زیاده تحصیل‌کرده‌کامل میشویم وهرکدام علی‌قدر
مراتبهم در تحصیل و خدمات مرجوعه بخود ساعی بودیم . بعداز آن هرکدام

بمنزل خود بر گشته میرزا جعفرومیرزا رضا بولیج رفته و بنده درشهر مانده.
چهار روز ازآن گذشته روز غره شهر می مطابق سیم رجب ، استاد محمد علی شرحی به‌بنده نوشته مشعر براینکه بندگان ایلچی فرموده‌اند فوراً باید عازم ایران شوید . بنده بخدمت معزی‌الیه رفته عرض‌کردم شما فرموده‌ایدکه باید بزودی روانه شویم فرمودند به حسب‌الحکم نایب‌السلطنه که بزودی مراجعت کنید . عرض‌کردم خواه‌کامل باشیم و خواه نباشیم فرمودند بلی مرا مطلق رجوعی بتکمیل شما نیست . بنده هیچ جواب نگفته مگر اینکه گفتم وقتی‌که حضرات رفقا عازم شوند بنده هم حاضر هستم میروم .

از آنجا بیرون آمده کیفیت را بمیرزا رضـا و میرزا جعفر نوشته ، مشارالیهما بشهر آمده روز دیگر بدولتخانه ایلچی رفتیم. اتفاقاً ایلچی‌الجیر که در این اوقات بایلچی‌گری این‌ولا آمده بود بدیدن ایلچی ایران آمده و سرگوراوزلی نیز وارد باوطاق شده لمحهٔ گذشته ، ایلچی تشریف آورده . بعداز اینکه همه جابجا نشسته ، مارا حکم به نشستن نداده ، میرزا جعفر ومیرزارضا وبنده از اطاق بیرون رفته، بنده برفقا گفتم که هرکدام از جانب بنده وکیل هستید هرچه ایلچی حکم کند اگر شما قبول کنید بنده هم قبول دارم وخود بمنزل برگشته. مشارالیهما ساعتی‌توقف‌کرده، بعداز رفتن ایلچی الجیر بخدمت ایلچی رسیده‌گفته بودندکه ماشنیده‌ایم شما حکم فرموده‌اید که عازم بایران شویم، هنوزکتاب واسباب از برای ما ابتیاع نشده فرموده بودند من خود کتاب و اسباب از عقب شما خواهم فرستاد جواب داده بودند که مصارف اسباب را بایداز اوستاد آموزیم وکتاب را خود انتخاب کرده باشیم.
سرگوراوزلی تصدین قول رفقا را نموده ومستر موریه نیزازسویی مصدق‌شده، بالاخره قرارداد چنین شده که سه ماه دیگر همگی دراینجا مانده ، هرکدام کتاب و اسباب ضروری خود را ابتیاع نموده، بعداز آن عازم ایران شوند .
میرزا جعفر و میرزا رضا بولیج رفته‌که یکماه درآنجا یعنی درقورخانه ولیج بعضی چیزهای نا تمام را تحصیل‌کرده و بعدازآن به چیتم رفته علم نقب و کار خندق را آموخته بعدازآ ن بشهر آمده تدارك خود را به بینند و بنده بمنزل خود رفته چون باستاد خود مستربالفور شرط‌کرده بودم که الی هنگام ورود ایلچی در نزد من بماند ، مشارالیه بمدرسه اکسفرد رفته . جوانی از اهالی

فرانسه بواسطهٔ آقا حاجی بابا بجهة تعلیم فرانسه گرفته ، مشارالیه هرروزه دو ساعت آمده بنده را درس داده .

تاریخ روز پنجشنبه ۱۸ شهرمی، ۲۱ شهر رجب ـ بندگان ایلچی باکمال استقلال بخدمت نواب پرنس ریجنت رفته شش گاری اسبه ازسر کار بدرب خانه معزیالیه آورده. گاری میرزا محمدعلی برادر او با نامهٔ بندگان همایون ظل‌اللهی در پیشاپیش میرفت و گاری دیگر تحفها (۱) و ارمغانهای شاهی را گذارده وگاری دیگر شش نفر از نوکران ایلچی وگاری دیگر خود ایلچی ومسترموریه و مسترجانس نام وایشك آقاسی. آنچه مذکورمیشد یکی ازگاریها از آنجا خالی برگشت . واز درب خانه ایلچی الی خانه پرنس ریجنت همه راهها سربازان وسواره وافسران ایستاده، بند موسیقی در پیشاپیش باعلم وطبل وکبکبه وجلال معزیالیه راباکمال احترام داخل بخانه پرنس نموده ومعزیالیه رانوعی احترام نمودند که گویند الی بهیچکس ایلچیان مگرالکسندر پادشاه کل روسیه ، چنین احترام ننموده‌اند .

روزچهارشنبه ۲۴ شهرمی نیزشرحی ازقولونل خان رسید که حسب‌الأمر ایلچی اینست که درسیم ماه جون که عبارت از یازده روز دیگر باشد کشتی عازم باسلامبول است . بهمراه آن روانه ایران شوید . نیز گفتگوی باکرنل موصوف نموده ومشارالیه باایلچی حرف زده چون اسباب همه تمام نبود، لهذا دراینددفعه قولونل خان خودسعی نموده که‌در دفعهٔ ثانی که‌کشتی عازم اسلامبول میشود ما را روانه نماید . اگر چه بندگان ایلچی ناراضی بود لیکن بعلت اینکه اسباب همه مهیا نبود رفتن‌ماموقوف شده وهریك بتهیهٔ اسباب خودساعی گردیده بالجمله هرکدام درتهیه اسباب سفر بوده.

روز شنبه بیست وهفتم می ، ۲۹ شهر رجب استماع افتاد که استاد محمد علی دختری ازکسبهٔ اهالی انگریز گرفته و بکلیسیا برده موافق طریقه انگریزی مشارالیها را بعقد خود درآورده . بنده کیفیت را به بندگان ایلچی گفتگو کرده ومعزیالیه چندان‌صلاح ندانست‌که بااو گفتگو کند وقولونل خان نیز با او حرف زده وبنده در خلوت با اوگفتگوی کرده چاره نبخشید . مشارالیه مست دیدار دختر مزبوره است و نصیحت بنده وهمه عالم بگوش باد

---

۱ ـ تحف ـ تحفه‌ها

است. بالجمله درهر باب سعی دراتمام‌کارخود نموده وعریضه مشتمل برعزیمت رفقا وخود بخدمت بندگان قایم مقام معروض و مصحوب کپتان هارت برادر هارت صاحب ارسال نمود. چون درآن اوقات مسترزابرت ازدوانشیرموازی دویست میل راه طی‌کرده، آمده‌که بنده را دیده باشد و در منزل بنده توقف داشت، بنده را میل بهمرسیدکه مدرسه‌کمبرج را دیده باشم. درخدمت ایلچی رفته اذن خواستم‌که مدرسهٔ مزبور رادیدن‌کرده باشم وبعدازآن باقولونل‌خان گفتگوکرده ومعزی الیه نیز صلاح درآن دانست که مادامیکه دراین ولامانده مدرسه کمبرج را نیز دیده باشم.

لهذا در روز دوشنبه سیزدهم شهر جون درکوچی نشسته، مستر رابرت ابراهیم وبنده عازم مدرسه گردیده. درآن روز کوچرا بعینه مثل دنیا دیدم. فرضاً مرد و زنی باطفل خود داخل بکوچ شده باحضارطریقهٔ مصاحبت راکرم کرده بنای صحبت و آشنایی گذارده که بیکدفعه از کوچ بیرون رفته دیگری می‌آید. بعلة آنکه هرکس خانه پنج میل و ده میل فاصله دارد در هنگام عبور کوچ در راه‌آمده منتظر می‌ماند و بمحض ورود کوچ و جهی معین بکوچبان داده بعدازآنکه بدرب خانه خود رسیده ازپی‌کارخود میرود، دیگری می‌آید. لکن دنیای خوبی بنظر می‌آید، بعلة اینکه همه با یکدیگر در نهایت ادب علی‌الظاهر مهربانی (۱) هستند.

از لندن الی کمبرج خانهای بسیاری درعرض راه بودکه در پیش آنها باغهای بزرگ، گلهای رنگارنگ کاشته واکثر راه سبزوخرم است. چهاردفعه اسبان را عوض‌کرده. از لندن الی‌کمبرج پنجاه و دو میل است. چهار ساعت از ظهرگذشته داخل بکوچ شدیم. هنگام برسیدن کوچ ما شکسته هفت نفردر بالای کوچ نشسته بودند. برخی از آنها آزار دیده لکن للهالحمدکسی‌نمرد.

و اما درجوف گاری زنکی خیلی بدگل وبد رؤیت بود و بنده، وقتیکه کوچ افتاد و درب آن شکسته مردم را بخاطر میرسد که اشخاصیکه در میان آن نشسته‌اند، مرده‌اند جمعیتی‌عظیمی ازهرسو به دورهٔکوچ جمع شده و چون ما هردو بیك طرف افتاده زنك مزبور اظهار نازك مزاجی نموده از او سؤال کردم که‌کدام عضو از اعضای او را ضرررسیدگفت همه‌ام. مردمی‌که در دوره

---

۱ ـ مهربان

کوچ جمع شده بنا باحترامی که مطلق در اینولایت بطایفه نسوان مینمایند ، اولاً مشارالیهارا بیرون کشیده وبنده غافل ازاینکه زنان اینولایت مطلقاً زیر جامه نمی‌پوشند چشمی بهوا کرده از زانوالی‌کمراو بدون جامه مرئی بود . الحق منظر خوب بنظر نیامد . بعداز دیدن زن مزبور مردم سعی در بیرون آوردن بنده کرده چون منتظرمرده بیجانی بودند یکدفعه کلاه پوست من پیدا شده و بعدازآن صورت مهیب وهیأت عجیب بنده بیرون‌آمده قدی طویل‌ولباس غریب وکلاهی و رخوتی که هرگز هیچکدام در خواب ندیده بودند وحشت و اضطراب آنها بیکدفعه بدل بخنده شده از هرسو صدایی برآمد . بنده سعی کرده که بزودی خود را از میانه مردم بیرون‌کشم. اتفاقاًمسترلی نام، مدرس زبان عربی، کسیکه بنده بتوسط اوبکمبرج رفته‌ام درآنجا منتظربنده ایستاده بود. نزدیك به‌بنده‌آمده وقریب آنجا بدکان شخصی مرابرده چون سعی داشتم که بزودی روم ازکوچ بزمین افتاده مجدداًمردم شروع بخنده‌کرده ، بهزار سعی خود را بدکانی‌کشیده اگر چه مطلقاً دردی در اعضای بنده نبود لکن در آنجا آرام‌گرفته‌که مردم ازآنجا پریشان شوند. دردکان مزبور نشسته ولایت آزادیست یکی‌بدیگری میگفت این مالك دوزخ است ویاملکهٔ عذاب ودیگری گفته این شخص‌آدم دریایی‌است و دیگری گفته اینمرد قاصد حضرت عزرائیل است و هردفعه که یکی از الواط مزبور مرا بلقبی مخاطب می‌نمود سیصد نفر یکدفعه شروع بخنده‌کرده بنده شق‌اصح را درآن دیدم‌که خود را بزبان ندانی زده‌هیچ حرف نگفتم. ومسترلی‌بیچاره‌گاهی‌میترسدکه شاید بنده را ازگفتگوی مردم ناخوش آید. بنده گفتم از شهزاده‌گان (۱) اینولایت عزیزتر نیستم که عوام الناس آنها را سنگسارمی‌کنند وقطع نظرازآن صورت من وبیرون‌آمدن بآن‌قسم ازگاری جای‌خنده داشت. قدری خود واستاد دکان داروزن اوخندیده قهوه خورده بیرون آمدیم ولباس تبدیل کرده بحجرهٔ مسترلی‌رفته . مشارالیه در مدرسه کوین کالج مدرس عربی است. مشارالیه جوانی چهل ساله ، پسر شخص نجاریست . واو اوایل عمر نجار بوده درهفده سالگی شروع درتحصیل نموده در زبان لاتین و کریك و فرانسه تحصیلی کرده باینمعنی که بدون استاد و معلمی روزها بشغل نجاری مشغول وشبها بتحصیل ، اوقات خود را

---

۱ ـ شهزادگان

گذرانیده . بالجمله تحصیل زبان کل فرنگستال را کرده . شخصی هندی را اوآموخته. بمحض تلفظ، الفاظ رایادگرفته ، خود تحصیل نموده بالفعل انجیل را بزبان عربی وفارسی وهندی وغیره ترجمه کرده. چنانچه حال مدرس عربی وفارسی است وهفده زبان را درکمال پاکیزه گی نوشته ومیخواند. خلاصه چون مشارالیه وعده بنده راخواسته است. درمنزل اوشام خوردیم. دونفرازبزرگان مدرسه مزبوره یکی مستر مندل کشیش مدرسه و دیگری مستر جی خزانه‌دار مدرسهٔ مذکوره در شام حاضر بودند. بعداز شام بتماشای مدارس رفته ازجملهٔ مدارس مشهوری (۱) آنجاترنتی کالج است. مدرسه ایست که سراکس نیوتان (۲) یکی ازفلاسفه انگریزی که چشم وچراغ انگلند بوده درآن مدرسه تربیت یافته مدرسه‌ایست درنهایت بزرگی که یکصدوهشتاد نفر طلبه دارد . صورت نیوتان از سنگ تراشیده درمیانه اوطاقی ایستاده است. کتابخانهٔ بزرگ دارد. بعداز تماشای آنجا بدیدن زن مسترلی که یکمیل ونیم خارج ازکمبرج است رفته شب درآنجا مانده،

روز سه شنبه ۱۴ جون بعدازنهار ازآنجا بمنزل مسترمندل رفته بعداز صحبت بتماشای مدارس رفته واز آنجا در ساعت سه بمنزل مسترلی درمدرسه کوین رفته مستر مندل ومسترجی وجمعی دیگر در آنجا شام کرده بعداز آن بتماشای باغ متعلقه بمدارس رفته. ازجملهٔ کلیسیاهائیکه دیده‌ام کلیسیایی است مسمی بکینگز چپل (۳) کلیسیایی مطلق ستون ندارد از استادی وبزرگی، از مشاهیر کلیسیاهای روزگار است . بعدازگردش بمنزل آمده درمدرسهٔ کوین دریکی از حجرات بخواب رفته. روز چهارشنبه یازدهم جون در منزل مستر مندل نهارکرده وبعدازآن بیاتانی گاردن رفته یعنی درباغی که مثل باغ اکسفرد گلهای کل دنیا و سبزیات و دواها در آنجا سبز کرده‌اند رفته مستر لمبرت نامی از بزرگ مدارس کمبرج خصوصاً ترینتی، بنده را وعده خواسته ، شب در منزل بزرگان مدرسه باجمعی کثیر شام خورده بعداز شام بتماشای باغ متعلقه

---

۱ ـ مشهور

۲ ـ نیوتون Neuton (۱۶۴۲ـ۱۷۲۷) ریاضی‌دان ومنجم انگلیسی ـ کاشف قانون جاذبه عمومی .

۳ ـ ؟

بمدرسهٔ مزبور رفته و ازآنجا بمنزل مستر مندل آمده خوابیدیم . حق مطلب این است که نوع لطفی که از اهالی کمبرج نسبت به بنده مبذول افتاد هرگز فراموش نخواهم نمود. اولاً مسترلی منتهای غریب نوازی کرده ثانیاً مستر مندل ومستر جی همه روز وشب اوقات خود را صرف بنده نموده . ثالثاً مستر برون نوعی محبت و مهربانی‌که به بنده کرد، و هرقت بخاطر می‌آورم شکر گذار احسان او هستم ورابعاً مسترلمبرت، پیره مرد زنده دل هشتاد ساله در نهایت مهربانی. مختصراً اهالی‌کمبرج حتی‌چاپخانه‌آنجا محبت به‌بنده‌کردند. واز همه اهالی آنجا ممنون شدم. روزآخر پیغامی بچاپ خانه فرستادم‌که نام بنده وقصهٔ افتادن ازکوچ را چاپ نکنندوالحق مطلقاًذکری درآن باب نکرد.

و اما طریقه تدارك مدارس و وظیفهٔ طلاب و اوضاع مدرسه کلاً آنچه لازم بود مثل طریقه اکسفرد است وآنجا را نیز نوشته‌ام .

و اما شهر کمبرج شهریست از محال کمبرج ثیر، طول آن و نیم عرض آنست (۱) سیزده مدرسه دارد وچهارهال. هزار و پانصد طلبه و مدرس کارگذاران مدارس مزبور میشوند. خانه بـزرگ عظیمه دارد که آن را سنت هوس میگویند . سی وچهار زرع طول آن و پانزده زرع عرض و یازده زرع بلندی‌آن بود. خانهٔ مزبور را محض ازبرای این‌ساخته‌اندکه اگرامری روی دهد، در آن قطع و فصل‌آنرا کنند . بالاخانه دارد که آنرا گلری میگویند . یکهزار نفرآدم درآنجا میتواند نشیند. شانزده هزارتومان خرج ساختن‌خانه مزبور شده مکتب خانه عامی دارد که هرکس از فقرارا درس درآنجا میدهند ودارالشفای بزرگی دارد که بیماران را در آنجا معالجه می‌کنند کتاب خانه برزگی داردکه جارج اول‌آن را بنیادکرده است . سی هزار جلدکتاب ازهر زبان درآن هست و همه وقف عام است . میوزیم مثل اکسفرد دارد . و زبـان لاتین وکریك وعبرانی و عربی و فارسی درآنجا تحصیل میکنند. چهار نفراز ارباب مشورت خانه به‌لندن میفرستند . دو نفر وکیل مدارس و دو نفر وکیل شهر بلندن میرود . و موازی چهارده کلیسیا درکمبرج‌است ازلندن الی‌کمبرج پنجاه و یك میل راه است . وکمبرج ودو هزار و یکصد خانه دارد . و پانزده هزارو پانصد نفر جمعیت دارد .

---

۱ ـ این جمله در متن خطی بهمین صورت ناقص نوشته شده است

روز جمعه هفدهم جون مطابق بیستم شهرشعبان ازکمبرج بیرون و وارد بلندن شده از قولونـل خان استماع افتاده که در دهم ماه جولائی عازم ایران هستیم وبنده بدیدن مستروانس رفته چون در آن مدت وقت درکارخانهٔ مستمراً رفته یعنی هرروز دو ساعت در خانه او رفته الحق از ابتدا الی انتها کار او ازآموخته و مشارالیه از راه خیرخواهی ونیك ذاتی و صداقت وراستی کار خود را بمن نموده . او و زن او نوع رفتاری با بنده کرده مبالغی متعدی اجناس چاپ سازی را با پرس کوچکی برای من خریده و هرچه خریده در نهایت ارزانی بود و قدری از وجه اسباب چاپ باقی بود از سرگور اوزلی قرض کرده و قدری دیگر نیز بمستروانس قرضدار شده واز سوی (۱) قولونل خان اسباب و اساسه هرکس را آماده کرده . و مستر ابراهیم که از دوانشیر بدیدن بنده آمده بود مراجعت بدوانشیر کرده و صندوقها و اسباب هرکس را بکشتی فرستاده . دربیستم شهر جولائی مطابق ۲۶ شهررمضان بندگان ایلچی بنده را احضار فرموده بودند. غلام سیاه من (۲) مرا بهمراه خود برده در دارالسلطنه تبریز بعالیجاه حیدرعلیخان بسپار وبعدازآن نوشتجات چندبامنای دولت علیه قاهره نوشته وتسلیم بکمترین نموده . بعدازآن شفاهاً عرایض چند داشته به‌بنده‌فرموده وبعدازآن مراسله برئیس افندی رجال دولت عثمانی قلمی داشته ، سفارش ما را در آن قلمی ، و نیز نـوشته بعالیجاه سر رابرت مستین ایلچی بزرگ علیه انگریز وعالیجاه میرزا فرج‌الله وقایع‌نگاردولت‌علیه ایران مرقوم فرموده و بهرکدام قلمی فرموده که در فرستادن ماکوتاهی نکرده ما را بزودی از اسلامبول روانه‌کنند . نوشتجات معروضه را تسلیم به‌بنده فرموده بعدازآن بعزم وداع دست بندگان ایلچی را بوسیده معزی الیه صورت بنده‌را از راه مهربانی بوسه داده ، از خدمت معزی الیه مرخص شده چون درآنروز عازم نبودیم به دیدن بعضی از دوستان رفته الحق ازهرکدام جداگـانه اظهار دلگیری از مفارقت بنده‌کرده و بنده از صمیم قلب دعاگو وثنا خوان‌آنها بوده و خواهم بود. از جمله اشخاصیکه خلطه وآشنائی‌با‌بنده داشته داکتردنیس‌نامی

---

۱ ــ از سویی

۲ ـ «من» زائد است

پسر (۱) دنیس جراح بوده . مشارالیه و پدر او تشریح خانه داشتند و همیشه اظها لطف ومهربانی بمن کرده، داکتر دنیس همیشه بنده را تحریص و ترغیب می‌نمود که داخل بمجالس شده ازطریقه واوضاع مردم ورسم نشست وبرخواست أهل انگلند مطلع شده درگفتگوکردن ومصاحبت با مردم اطلاع بهمرسانیده و بنده را با او حرف اینکه اگر دراین مدت قلیل که رخصت توقف در انگلند دارم حسب‌الصلاح سرجان مالکم بدرس و بحث نرسیده یکدفعه اولیای دولت قاهره مرا احضار می‌کنند و بدون حرف باید برگردم هم تحصیلی نکرده‌ام‌که بکار باقی عمر من بیاید و هم قادر بخدمتی از خدمات ولی‌نعمت خود نیستم ، منفعل و شرمسار بوده بلکه مادام حیات در پیش نفس خود خجل هستم . بالجمله درآن روز داکتر دنیس (۱) درخانه میرزا رضا دیده باوگفتم آیا من محق بودم‌که در مجالس نمیرفتم ، یا نصایح شما درباره من صادق بود که می‌گفتید در مجالص باید رفت . (۲) من هرگز خیال نمیکردم‌که شما را سه سال وهشت‌ونه ماه زیاده نمی‌گذارند دراینولا توقف‌کنید اینك‌آقای حاجی‌بابا را مدت ده‌سال‌است‌که باینجا فرستاده‌اند، اگرمن میدانستم‌که زیاده ازین نخواهند ماند هرگز ترا ترغیب رفتن مجالس نمی‌نمودم فی‌الحقیقه تو محق بودی‌که چندان با مردم‌آشنائی نمی‌کردی وبعدازآن باهمدیگر مصافحه‌کرده وداع نمودیم .

روز جمعه ۲۳ شهر جولایی هنگام صبح مراسله از قولونل خان به‌بنده رسید مشعر براینکه دو ساعت ازظهرگذشته همه رفقا در یکی از مهمانخانهای خارج قلعه‌که درکنار رود تمز باشد در آنجا جمع شده با هم شام میکنیم و ازآنجا بهمراه بکریوزند میرویم. لهذا بنده‌هم باید درآنجا حاضرشده باشم. لهذا در تهیهٔ تدارك خودگردیده اولاً مستردانس واهل خانهٔ او را دیده ، از آنها وداع نموده درمراجعت‌ازآنجا شیخ محی‌الدین و میرافضل‌علی ، کسانی که از جانب نواب فیاضعلی‌خان باینولایت‌آمده بدیدن بنده آمده ، حق مطلب این است‌که دراین عرض عریض ، نوع محبت‌که‌ازآنها مشاهده افتاد وازسویی

---

۱ ـ داکتر دنیس را

۲ ـ گفت من ....

عدم فراغت آنها از اینولایت وگرفتاری آنها بحدی به‌بنده زور آور شده که بی‌نهایت گریه برمن دست داده . و بعد از آن مستر کراك معلم بنده و لیفتننت ادورد (۱) پسراو آمده ، ازآنها نیز وداع نموده وبعدازآن ، زن صاحب‌خانه را وداع نموده گریه‌برمشارالیها دست داده وآتشی بجان بنده افتاده. بالجمله با دل مغشوش و خاطر پریشان اسباب خود را درکشتی‌کوچکی گذارده وخود درآن نشسته، از رود تمز عبورکرده، سه‌ساعت ونیم‌ازظهر گذشته واردبکشتی خودگردیده حضراتیکه از رفقا بهمراه یکدیگر میرویم. میرزا جعفر مهندس و میرزارضا وآقا حاجی بابا واستاد محمد علی وبنده هست و اما میرزا جعفر طبیب چون تحصیل طبابت خالی از اشکالی نیست و باین قلیل وقت در خدمت مرجوعه بخود کامل نبوده ، بتوسط سرکورازلی ، مستر بلینی (۱) نویسنده عالیجاه لاردکسلری ، بعالیجاه میرزاابوالحسن خان قلمی و عرض کرده بود که میرزا جعفر در خدمت مرجوعه کامل نیست چنانچه یکسال زیاد بماند در خدمت تشریح خانه،کامل میشود . وهم در دارالشفا خدمت‌کرده و اگر بعداز آن مراجعت‌کند منشاء خدمتی‌که مکنون خاطر اولیای دولت قاهره بوده است خواهد شد . لهذا مشارالیه مانده‌که در سال دیگرآید. و بجای مشارالیه آقا حاجی‌باباآمده . بعلاوه‌آن استاد محمد علی زنی بعقد خود درآورده ، بدون احدی اورا بکلیسیا برده وبندگان ایلچی خبردار نبوده. لهذا نه‌اورا ترغیب بردن زوجهٔ خود نموده و نه او را احدی مانع از بردن مشارالیهاکرده بلکه اورا کان‌لم یکن شمرده ، اخراجات‌کشتی مشارالیها را نیزکسی نداده . آقا حاجی بابا واستاد محمدعلی درکریوزند خوابیده وبنده و میرزا جعفر ومیرزا جعفر و میرزا رضا درکشتی مزبور خوابیده .

تدارك سفر دریای ما را باین قسم دیده‌اندکه هرکدام را جای خوابی و رخت خوابی با سایر تدارکات الی اسلامبول دیده‌اند. شب هرکس درمنزل خوابیده درروز شنبه ۲۴ شهرجولائی مطابق دویم شهر شوال چهار ساعت قبل از ظهر ازکشتی بیرون رفته ، بکریوزند رفته‌که درآنجا بعضی ازآشنایان را دیده و بعدازآن مراجعت‌کند . اول وهله مسترهریس نام ، شخصی از ارباب

۱ ـ ؟

۲ ـ ؟

صنعت ، کسیکه دوربین و هزار بیشه مذهبی و اسباب [خوانده نشد] را میسازد ملاقات کرده ، مشارالیه مطالبه هجده اشرفی باجاقلو نمود . اگرچه اینگونه مطالب را دراین مکان نوشتن خوش‌آیند نیست لیکن چون برخی ازصاف‌بازی اهالی اینولا قلمی نموده بود، این فقره‌را نیز عرض میکندکه مردم، همه‌اهالی اینولا رامردمانی درست ندانند. مشارالیه با بنده‌آشنا بود. چون بنده را عازم سفرمیدانست اجرت پاك کردن دوربین مزبوررا نه‌عدد اشرفی باجاقلو مطالبه نمود و سه عدد هزار بیشه گرفته بودم هرکدام دو باجاقلوونیم قیمت‌آنها بود. چون پاك نبود باو دادم که پاك کند هرکدام را سه باجاقلو مطالبه نمودکه قیمت‌آنها در معنی‌کمتر ازاجرت پاك کردن آنها شده. چون‌اینولا (۱)اینست که هرکس هرچه بکسبه اینولا داده‌که بسازد اگر اول وهله اجرت آنرا طی نکند ، بعداز ساختن‌آن هرچه بخواهد میتواندگرفت. لهذا مشارالیه خواهش وجه نموده وبنده را مطلقاً وجهی نیست‌ازنوکران ایلچی‌که عازم ایران هستند وجه مزبوررا قرض‌کرده بدون اینکه او را حرفی‌زنم وجه‌را باوداده . الحق تا بحال در اینولایت‌کسی بنده را باین نحو مغبون نکرده است . و ازآن پس آقا حاجی بابا را دیده مذکور ساخت‌که شخصی‌مستر ولیم‌نام از ایران آمده بنده بدیدن او رفتم مذکور ساخت که در ایران شهرتی دارد که مأمورین انگلند شب و روز مـرتکب افعال شنیعه هستند و تحصیلی هم نکرده شغل آنها منحصر بخودسازیست. وازآن پس مشارالیه از بنده پرسیدکه چگونه اینولایت را پسندیده دلگیر از رفتن از این ولاهستی یا خشنود هستی‌کـه بولایت خود میروی . بنده را از مکالمه او نمکی بزخم‌کهنه پاشیده گفتم بسیار خوشنودم‌که از اینولایت میروم . نه‌آنکه شایق بدیدن‌قوم ومنسوبان خود هستم ونه‌اینکه از اینولایت سیر هستم ، لکن‌آنچه در دل داشتم باوعشری را بیان‌کرده و بالفعل عرض میکنم :

بالجمله گفتم اولاً که ما باینولایت رسیدیم ما را دولت انگریزکان‌لم‌یکن دانسته و مستر موریه از راه بی‌حقوقی و نمك‌نشناسی دولت علیه قاهره ، باین دولت نوشته بودکه ما بدون مصلحت اوآمده‌ایم و دولت شما از راه ابن‌الوقتی ما را متحمل نشده و آنهائیکه سوای مستر موریه بایران آمده بودند ، بجز سرگوراوزلی همه با ما بیمهر شده ، محبتی بما نکرده وما هم‌گوشه‌گیری را

۱ ـ چون قاعده این ولا . . .

بهتر از همه چیز دانسته بـدولت خود عرایض چند معروض داشتیم وافیسران انگریزی که در ایران بودند ، محض از برای اینکه دولت خودرا خوش مرد کنند ، شهرت لاابالی گری ما را داده که حرف ما مسموع نشود . یکنفر از از حضرات مأمورین بنده هستم . شش روز بعداز ورود بلندن الی یکماه در نزدمستر بالفوردرس خوانده‌ام، الی پنج ماه درنزد مسترفرینجردرکمپدن‌تون درس خوانده وازآن پس یازده ماه درکرایدن درنزد مسترشکسپیر ومستر بست درس لاتین و انگریز خوانده ونوزده ماه درکوین اسکور در نزد مستر کرات لاتین و انگریزی و حکمت طبیعی خوانده و درآن منزل هر کس آمده بود و وضع حقارت منزل و خود مرا دیده بود هر گر خیال نمیکردکه بنده طالب لهو و لعب و خودسازی بودم، بلکه بمنزل حقیرمستر کرات ساخته‌ام که درس بخوانم وبعدازآن الی نه‌ماه توقف درنزد مستربالفور، زبان فرانسه میخواندم و بینی و بین‌الله هرچه توانستم سعی درآن نمودم‌که داخل بمجالس انگریزی نشوم محض از برای‌آنکه با مردم‌آشنا نشوم‌که مانع از تحصیل میشود . اینك مسترهاجی سن حاضر است و ازیوم ورود من الی حال از حقیقت احوال بنده اطلاع دارد مشارالیه مردیست عزیز. فوراً معزی‌الیه قسمها یاد نمودکه‌آنچه من‌گفتم راست‌است. بالجمله مسترولیم‌گفت‌بکرات ازمردم‌شنیده‌ام‌که حضرات مأمورین هرکدام نوع رفتاری‌نموده‌اندکه همه مردم تحسین از رفتار وکردار آنها می‌کنند و من‌هم منفعلم‌که اهالی ولایت ما اینگونه شهرت‌ها را بدهند. و بعداز آن از مشارالیه سوا شده و با قولونل خان وداع نموده بعداز آن بشام مشغول‌گردیده بعداز شام با دوستان مصافحه‌کرده سوا شده. بالجمله ازیومیکه بکریوزند بعزیمت دخول اینولایت وارد شده الی این روز سه سال و نه ماه و بیست روز است .

فصل چهارم

درخروج ازانگلند الی
دارالسلطنه تبریز

در روز شنبه بیست و چهارم شهر جولائی عیسوی ۱۸۱۹ مطابق دویم شهر شوال‌المکرم ۱۲۳۴ هجری از بندرکریوزند ، بادبانهای کشتی را باز کرده چهار ساعت از ظهر گذشته کشتی ما براه افتاد. از میانه رود تمز روانه گردیده اول کاریکه کردیم آنکه ، چهارحجره درکشتی بودکه متعلق بچهار نفر بود. چون بعضی خوب وبرخی ازآن حجرها (۱) بد بود وبنام‌هرکدام قرعهٔ کشیده، هرکدام هرحجره‌را موافق طالع خود اختیارنموده. حجرهٔ که نصیب به بنده گردید خارج از اوطاق بود و بنده قبل از وقت فانوس شیشه و روغن چراغ بقدرکفاف ابتیاع نموده‌که شبها مطالعه‌کتاب نمایم از جمله اشخاصی که در اطاق کشتی توطن داشتند میرزا جعفر ومیرزا رضا بودند وآقا حاجی بابا و بنده در حجرهٔ خارج از اوطاق بود (۲) لکن دراوطاق کشتی دروب‌آن‌باز میشد . و استاد محمدعلی و زن او در خارج از اوطاق کشتی ، حجره گرفته‌و از جمله اشخاصیکه با ما شام میخوردند و در خن‌کشتی شبها بسر میبردند ، یکنفر لیفتننت سرباز جوانی مبادی آداب از اهالی آیرلند بود مسمی بمستر رابنسان و دیگر مستر هیتر نام از لندن روانه اسلامبول میبود . بنده فرصت را غنیمت دانسته مستر هیتر را دیده با اوگفتگو نمودم‌که همه روزه در نزداو قدری فرانسه بخوانم و مشارالیه در نزد بنده قدری فارسی بخواند .

---

۱ ـ حجره‌ها

۲ ـ بودیم

در روز دویم ورود کشتی شروع درخوانده (۱) نموده از صبح قبل از نهار الی ساعت دوازده یعنی نصف شب خود را مشغول بخواندن فرانسه نموده تا اینکه داخل بدریا ویااینکه انگلیش چنل (۲) شدیم. آنچه تخمین کرده‌اند و مساحت نموده‌اند ازکر یوزند الی انگلیش چنل یکصد و بیست میل است. طریقه مساحت دریا را باین نحو می‌کنند که شیشه ساخته‌اند دوسر دارد. هر سر آن باندازهٔ نارنجی‌است و میانه دو شیشهٔ مزبورسوراخ باریکی استقدری رمل (۳) در میانه یکسر شیشه است و هر دو سر شیشه گرفته. هنگامی‌که کشتی روان است، چرخه‌ایست دوره‌آن دویست یا سیصد زرع ریسمان پیچیده است و سر ریسمان مزبور تخته پارهٔ بسته است. هر وقت میخواهند بدانند کشتی در یکساعت چه قدر راه می‌رود، ریسمانی که تخته در سر آن بسته است بآب انداخته و فوراً سر شیشه که خالیست سرازیر کرده و سر شیشه‌که پر از رمل است بالا کرده، فرضاً رمل مزبور بقدر بیست دقیقه خالی‌میشود. و وقتی که رمل شیشه مزبوره از یکطرف بکلی خالی شود چرخهٔ مزبوره را نگاهداشته فرضاً اگر یکصد و پنجاه زرع ریسمان به بیست دقیقه گذشته در یکساعت راه بهمین‌نسبت حساب می‌کنند. وهر نیمساعت یکدفعه اندازه‌گرفته و هر روزه یکدفعه حساب می‌کنند چنانچه هر روز و هر شب معلوم می‌شود که چه قدر راه رفته‌اند در انگلیش‌چنل چندین جزیره از یمین و یسارما بود. یعنی هر روزه یا دوروزه چند جزیره بنظر ما میرسید. در این‌کشتی ازجمله چیزهائیکه قابل تذکار است اینکه کپتن‌کشتی ما مسمی بمستر ولکز الی پنج روز بما شام و نهار صحیح داد. بعد از آن بتدریج در تقلیل آذوقه و اوضاع ماکوشیده. اولاً کار او اینکه شبها شمعی برفقا میدادکه توانندکتابی‌بخوانند. شمع مزبور را موقوف داشته، عذر او اینکه خوف میکند که شاید آتشی در کشتی افتاده همه بسوزند. فانوسی بجای شمع در کشتی آویخته، فانوس مزبور باصطلاح مثل چراغ دزدان بود، هیچ روشنی نداشت. ثانیاً کاریکه کرده اینکه همه روزه حلوایی بما میداد که بعد از شام بخوریم، حلوا را

---

۱ ــ خواندن.

۲ ــ English Channel ــ دریای مانش.

۳ ــ ماسه ــ شن.

موقوف کرده و با وجود اینکه مرغ بسیاری برداشته‌بود ، مرغ را بدل بگوشت گاو نمکین کرده و نان سفیدی که میداد ، بدل به بسکماج هزار سال مانده کرده خیال او اینکه اجرت راه همه را از دولت انگریز گرفته وقیمت خوراک همه را نیز گرفته ، ما جمعی غریب و بی وقوف هستیم . در میانه هر چه‌فریاد کنیم کسی بداد ما نخواهدرسید . و از اسلامبول هیچکدام مراجعت نخواهیم کرد که بکسی شکایت‌کنیم . و از سوئی بنای بدرفتاری را با نوکران ایلچی گذارده . بالاخره آقا حاجی بابا کپتن ولکس را طلبیده باو گفت‌کارگذاران دولت انگریز ما را بهمراه توکرده و طی نموده‌اند که خوراک ما را بخوبی دهی اگر باینگونه رفتار کنی حال ما بتو زوری نداریم . البته بمحض ورود مالتا شرحی بدولت انگریز نوشته ، شکایت تراخواهیم‌کرد. اگر وضع‌رفتارت تفاوت‌کرد مطلقاً شکایتی نخواهیم کرد . اگـر چه علی الظاهر کپتن مزبور اظهـار بی‌پروایی نموده گفت من مطلقاً از کسی خوف ندارم لیکن بعد از گفتگوی‌آقا حاجی‌بابا فوراً رفتار راتفاوت‌داده بهتر از اول درخدمت‌گذاری کوشیده .

واما مشغلهٔ اهالی‌کشتی دراین‌مدت اینکه میرزا جعفرومیرزا رضا و آقا حاجی‌بابا ، روزها وشبها باستفراق (۱) مشغول بوده وزوجهٔ استاد محمدعلی بی‌نهایت ناخوش شده واستاد محمدعلی‌بخدمت زن مشغول بوده وآقاحاجی‌بابا حتی‌المقدور بمعالجه زن مشغول شده و من بیچـاره را شغل‌اینکه از صبح الی نصف (۲) یا چپوق میکشیدم ویا به‌خوراک مشغول بودم یا بدرس فرانسه خود را مشغول‌کرده و دقیقه (۳) استفراق نکردم تا اینکه بحوالی جبل آکز (۴) رسیدیم وباد خوب داشتیم وامری روی نداد یعنی طوفان و طغیان واقع نشد .

بتاریخ۱۱ اگست مطابق ۱۹ شوال ، داخل باستریت و یا تنگ جبل الترشدیم . تنگ مزبورفاصلهٔ میانه یوروپ وافریقا ویا مغرب‌زمین‌است. تنگ بقدرچهل میل طول دارد وعرض‌آن ازپانزده الی‌بیست میل‌است وبعد از

---

(۱) ـ استفراغ

(۲) ـ نصف شب؛

(۳) ـ دقیقه‌ای

(۴) ـ الز

تنگ مزبورداخل بدریای مدترینان میشود که در زبان ترکی آنرا آغدنکیز میگویند. جبل‌الترازمملکت اسپانیا است ومتعلق بانگریزاست. سنگرجبل‌الترى دربالای کوهی واقع است کوه مزبورتخمیناً پانصدذرع بلندی دارد مضبوط‌ترین سنگرهای کل دنیا است شکل آنراکشیده وازچوب تراشیده افیسران انگریزی را درولیج درس ازروی آن میدهند قلعه وکوه وشهرمزبور در دست مسلمانان افریقا ویا مغرب زمین بوده‌است.

درسال ۱۴۶۲ عیسوی بحیطهٔ تصرف اسپانیادرآمده ومدتی در تصرف اسپانیا بوده.

درسال ۱۷۰۴ عیسوی‌درعهدکوین‌ان سلطانهٔانگلند بسعایت سرجارج دوك یکی از سرداران انگریزی بحیطهٔ تصرف انگریز درآمده و بعد از آن سالها ،کرورها دولت اسپانیا خرج‌کرده وهزاران آدم‌آنها برطرف شده. در یکی ازمحاصره‌ها ، یازده سال سپاه اسپانیا درزمستان وتابستان مانده ولیکن نتوانسته‌که ازدست انگریز بیرون‌آورد. بالفعل همیشه سپاه ساخلوی وتوپخانه وخمپاره وآذوقه ومایحتاج سپاه ساخلودرسنگرمزبورحاضردارند. بعلة اینکه درجبل الترگاهی طاعون بهم میرسد وکپتن‌کشتی‌را شغلی نیست ، درجبل‌التر لنگرنینداخته ازاستریت ویا تنك مزبورگذشته داخل بمدترینان شده. زوجهٔ استاد محمدعلی بینهایت ناخوش شده وآقا حاجی‌بابا منتهای سعی نموده او را نوعی خدمت ومعالجه‌کردکه وقتیکه‌قریب بمالتا شدیم احوال اوخوب بوددر خصوص‌کشتی مطلقاً چیزی‌که هولناك باشد روی‌ندادمگراینکه‌گاهی‌مطلق‌بادی نداشتیم وبرخی‌اوقات‌که باد میشد مخالف بود. وجزایربسیاری درراه ما بود تا اینکه خود را درمالتارسانیدیم.

درروزچهارشنبه غره شهرسپتمبرعیسویمطابق‌دهم‌ذیقعدة‌الحرام درساعت نه بمالتا رسیدیم(۱). ازطرف دریا منظری بود در نهایت خوبی بعلة اینکه لنگرگاه باین‌خوبی تا بحال ندیده‌ام. کپتن‌کشتی لنگرانداخته خود بجزیره رفته موافق قاعده اینست‌که هرکدام از کشتیان فرنگستان که داخل باینجا شود اول دفعه کپتن آن داخل بجزیره شده قسم میخوردکه آدمی که

---

(۱) ـ جزیره مالت (درحوالی قرن ۱۱ ق م) دردست فینیقیها بود.سپس بدست عرب‌ها فتح شد وبالاخره بدست انکلیس‌ها افتاد.

ناخوش باشد درکشتی او نیست که جزیره مزبور محفوظ از طاعون باشد . بعد از آنکه کپتن مزبور مراجعت نمود ، حکمی از اهالی جزیره آورده کـه مردم بخشکی روند . آقا حاجی بابا بهمراه مستر رابنسان شخص افیسر آیرلندی که درکشتی همسفر ما بود ودرین عرض مدت نوعی رفتـار نموده کـه هرکدام را جداگانه مایل خود نموده بود، هردو بجزیره رفته داخل بشهر شده مهمانخانه(۱) بود که اهالی ومستأجران انگریز بودند. درخانهٔ اومنزل کرده دوساعت توقف نموده بعدازآن کپتن کشتی و مستر رابنسان و ما شام خورده خوابیدیم . در آن خانه افیسران انگریزی متوقف این جزیره وتجاران انگریزی کلا ًشام میخورند و بعدازآن ، بازی‌است‌که آنرا بل‌یرد(۲)میگویند. بازی مزبور در کل فرنگستان علی‌الخصوص درمیانه روس‌شیوعی دارد . ودراین خانه اوطاقی پهلوی منزل خواب ما بجهة بازی مزبورمعین کرده ، افیسران ببازی مشغول بوده تامدت مدیدی صدای بازی آنها ما را نگذاشت بخوابیم .

روز پنجشنبه‌دویم‌شهرمزبورـسه‌ساعت‌قبل‌ازظهر درآنجا نهار کرده وبعدازآن بدیدن شهر رفته . شهرکی است بزرگ. دربالای‌کوهی واقع است. کوچه‌ها تنگ است وزمین آن سنگ کاری است . وخانهای آن را از سنگ دو سه طبقه ساخته‌اند . چون مذهب اهالی مالتا کتالیك است ، در هر کوچه تصاویر چند ازحوارییـن وبزرگان عیسوی از سنگ ساخته‌اند . هرکس عبور می‌کند دستی برسرودوشانه زده . بازار ودکاکین آن مثل‌شهرهای‌فرنگستان است . برسبیل عبور ببازارمیوه فروشان رفتیم. اقسام میوه‌جات ازقبیل انگور و سیب وگلابی وهندوانه و خربزه ولیمو ونارنج وخیار وسایر میوه‌ها فراوان دارد . ازآنجا بکلیسیا رفتیم مسمی بسنت جان کلیسیای است درنهایت خوبی و وسعت بر دیوار و سقف آن صورتهای حضرت عیسی باقسام مختلف و حالات غریبه‌کشیده‌اند درهریك ازمحرابها نیزصورتهای حضرت عیسی باقسام‌مختلف و حالات غریبه‌کشیده‌اند . از دوطرف محرابها ارغنونهای بزرگ گذارده‌اند که هنگام عبادت ، بآواز ارغنون مشغول بعبادت میشوند. شمعدانهای نقره در سوز وگداز است . وهرکدام وازطاقها پرده‌های ابریشمین قرمز آویخته‌اند .

---

۱ ـ مهمانخانه‌ای

۲ ـ بیلیارد

در درب آن صندوقهای چند است کـه یکنفر کشیش درآنجا نشسته ، مردم به کانفشان(۱) آمده . کانفشان این است که هر کس از زن و مرد و برنا و پیر کثالیك همه‌روزه و اگر ممکن نیست درهفته دو روز یا اقـلا یك روز درنزد کشیشان آمده ، وقایعی که بآنها گذشته به‌کشیش اقرار نموده وعقاید وخیالات خود را بآنها گفته . کشیش مزبور در شکست و بست اعتقادات آنها کوشیده بالجمله هرکدام از اول عمر الی آخر عمر افسار خود را بدست‌کشیش‌داده، مادام حیات هرچه بآنها روی دهد ، خواه امورات دنیوی و خواه اخروی و خواه خیالات هرروزه خودکشیش(۲) گفته وکشیش‌مزبوره اعتقادات‌خود اورا درست میکند . علی‌الظاهر مقصود از این قاعده این بوده است که عوام الناس را مانع از ارتکاب معاصی نمایند . هیچکس مرتکب اعمال شنیعه نگردد ویا خیالی درخاطر نگذراند وکشیش مزبورآنها را ازعذاب الهی ترسانیده باشد. لیکن بالفعل شغل وکسب کشیشان این است‌که هرکس درنزد آنها رفته اقرار بتقصیرات خودکند ، وجهی بـه کشیش مزبـور داده هر تقصیری دارد او را بخشیده و بخشش نامه باو داده ، بعداز آن خود را بدون تقصیر ات مزبـور میداند وباین واسطه هرکس در نهایت جرأت مرتـکب اعمال شنیعه میشود و خاطر او جمع است که اعمال قبیحهٔ او بعدازگرفتن بخشش نامه بدل باعمال حسنه میشود و زیاده از این کشیش‌کثالیك مطلقاً نقاح نمی‌کند وحرام میدانند که کشیشان زوجه‌گیرند. لهذا هرکدام ازآنها بخواهند، مرتکب اعمال‌قبیحه و دست درازی به زنان میشوند . فی‌الحقیقه جمعی گوسفنـد را بدست گرگ سپرده‌اند ،که شبانی آنها را کنند . وبالفعل درآن شهر زیاده ازچهل‌کلیسیا است . وهرکدام جمعی‌کثیری ازکشیشان درخانها نشسته ، مرد وزن جوانان وپیر درنزد آنها رفته ، اقراربتقصیرات وخیالات خود مینمایند . درکلیسیایی که ما بودیم یعنی سنت جان ، ده صندوق بود ودرهرصندوق یکنفرکشیش‌نشسته از عقب آن‌کرسی است زنی در بـالای کرسی نشسته از سوراخ صندوق سر را داخل‌کرده باکشیشان درراز‌گویی مشغول بودند . اگرچه زبان مالتا مرکب از مالتی و عربی است ، لیـکن کشیشان انجیل را بزبـان لاتین میخوانند .

۱ - Confession_اعتراف .

۲ – خود را به‌کشیش

بعداز تماشای کلیسیا از آنجا بیرون آمده بخانه سرطمس‌تیسن حاکم آن شهر رفته خانهٔ بزرگی از سنگ سفید ساخته‌اند . سربازان چند در اطراف آن به‌قراولی مشغولند . وسرطمس مزبور بدیدن جزایر دیگر متعلقه بآنولارفته. اگرچه چند اوطاق عظیمه دارد که اسباب جنگ وچیزهای دیگردرآنها است و مردم بتماشای آنها میروند ، لیکن چون ما کسی را نمی‌شناختیم و دروب آنها مقفل بود ، اوطاقها را ندیده . در طبقهٔ ثانی تصاویرچند از کار استاد بنظر رسید . درصحن عمارت مزبور چاپخانه‌ایست . استاد چاپ‌زن را دیده، داخل بچاپخانه شدیم . کتاب ایتالیا وفرانسه و انگریزی درآنجاچاپ‌میکنند. و کریك ولاتین وفرانسه و انگریز وایتالیا درمکتب خانه آنجا باطفال درس میدهند و هفته یکدفعه اخبارات را چاپ می‌کنند . یکطرف کاغذ اخبار بزبان انگریز ودیگر طرف بزبان ایتالیا است وبعدازگفتگوی باشخص چاپ زن از آنجا بیرون رفته(۱) نام او و منزل او را نوشته ونیز خبر دهدکه چه قدر در آنولا خواهد ماند و باین واسطه خبردار میشوندکه چند نفر ازغربا واردبآن شهر شده و هرکدام چه شغل دارند وچند وقت درآنجا می‌مانند و منزل کدام است . و اگر فرضاً کسی وارد بآنولا شود ، کسی‌را نشناسد نمی‌گذارند در آن جزیره بماند ، مگر اینکه‌کسی را ضامن خود دهدکه از احوال اوخبر- دار باشند . بالجمله اسامی هرکدام از ما را در آنجا نوشته بیرون آمدیم . چون ساعت میرزا جعفر و آقا حاجی بابا عیب‌کرده بود و ازآنجا کـه ساعت اهالی کشتی جنگی اختلاف ندارد ، خواستند باساعت کشتی جنگی که تازه وارد مالتا شده موازنه‌کنند. ازآنجا داخل به‌کشتی‌جنگی شدیم . هنگام‌دخول به‌کشتی مزبور کپتن‌کشتی را دیده . جوانی متعارف ، خوش رفتار وخوش گل بود . چون معلوم کردکه ما از زبان انگریزی ربطی داریم ، ما را بمنزل خود برده ، اطاقی درنهایت خوبی داشته ، کتابخانـه و اسباب نجوم و سایر اسباب اوطاق آن بعینه مثل اوطاق نشیمن لندن بود بعداز لمحهٔ زن او و داخل باوطاق شده هرکدام از مارا برسم ولایت خود معرفی‌کرده، مشارعالیها باهر کدام درنهایت خوشی تعارف‌کرده در عالم صحبت کپتن مزبور اسباب اوطاق خود را بما نشان داده وصورتی را بما نشان داده که چاپ‌کرده بودند . گفت

۱ــ باحتمال قوی از اینجا به بعد یك یا چند سطر از قلم افتـاده است .

این صورت پدر من است و ما او را دیده مشارالیها خیال کرد که اسم آنرا شاید نخوانده‌ایم مجدداً گفت درلنـدن صورت لارد اکستوت بـکرات چاپ کرده‌اند ، لکن باین خوبی تابحال چاپ نکرده‌اند . و ضمناً اظهار کرد که من پسر لارد اکستوث هستم که او یکی از ادمرالان بزرگ مشهور ومعروف انگلند است . واین کپتن مسمی بمستر پلو است . اگرچه درهرفردی از افراد خودبینی درجبلی ذات او مفطور است وکسی را گزیر نیست که از این مرض نجات یابد لیکن خودبینی مستر پلو چندان بیجا نبود . بعلت اینـکه یکی از خدمات لارد اکستوث بدولت انگریز این است‌که الجیریکی از ولایات‌کناره مغرب زمین است و شهری درکناره دریای مدترینان و یا آغ دنکیز دارند . ازجمله مسلمانان هستند .جمعی‌ازعیسویان‌را سیر کرده(۱) بیع‌می کردند .لارد اکستوث را برسم رسالت از جانب دولت انگریز بالجیر فرستاده یـکهزار و هشتصد نفر از اسرای عیسوی را از دست طایفه الجیر خلاص نموده و معاهده با آنها نموده‌که ازآن پس مرتکب باسیرعیسویان نشوند ومراجعت به انگلند نموده ، بعدازچندی نیزخبری بطایفهٔ انگریز رسیده‌که طایفه الجیر عهدخود را شکسته ، جمعی از ماهی‌گیران و تجار و ارباب تـردد عیسویان را کشتی طایفهٔ الجیر گرفته غارت و اسیر کرده

دولت انگریز لارد اکستوث را درسال۱۸۱۶ باکشتی‌جنگی‌چند به‌تنبیه طایفهٔ الجیر گماشته ، درآنوقت بنده در انگلند بودم . لارد معزی‌الیه چبلـ التر چند کشتی جنگی دیگر مضاعف نموده که کـلاً سی‌وپنج کشتی بزرگ و کوچك جنگی بهمراه برداشته . عمر پاشای ، سردار و بزرگ کل الجیر ، کونسل انگریزی متوقف الجیر را گرفته محبوس نموده و اموال او را ضبط کرده . لارد بهیأت اجتماع بحوالی‌الجیر رفته اهالی الجیر بعلة اینکه سنگر و توپخانهٔ مضبوطی داشته ، چندان از آمدن لارد معزی‌الیه هراس برنداشته ، لارد اکسموث(۲) بدون درنگ یکسرداخل بلنگرگاه‌الجیر شده‌اگرچه طالب جنگ نبوده تنها بطلب اسرا آمده ، لیکن اولا ازسنگر الجیر توپی انداخته و از این سو چند ساعت از کشتیان آتش باری کرده ، جمع‌کثیر از جانبین

۱ــ اسیر

۲ ـ اکسترث ــ اکستوث ــ اکسموث ؟

مقتول وعمرپاشا التماس صلح نموده ، یکهزار و دویست نفر از اسرای‌عیسوی را از دست آنها پس‌گرفته و مبالغ معتدی وجه اخراجات سپاه‌کشی را ازعمر پاشا گرفته ومعاهده با او نموده که بعدازآن مرتکب باین‌گونه افعال نشوند. در اینصورت چگونه پسر چنان شخصی مغرور به پدر خود نباشد کـه بالفعل مشهورکل فرنگستان است . مشارالیه پسر ثانی لارد است و پوست کپتن است که منصب بزرگی است . بیست ونه سال دارد . ازجانب دولت مأمور است که کشتی جنگی در تحت اوست برداشتـه ، سه سال متوالی مستمراً در روی دریای مدترینان گردیده ، بهرقسم که ادمرال این نواحی باوحکم دهد ازآن قرار معمول دارد و زن خود را بهمراه آورده که درین مدت تنها نباشد . و الحق اوضاع آنها کمتر ازبزرگان نیست‌که درخشکی زندگی می‌کنند . بعد از گفتگو با مشارالیه و زن او و از هر دو وداع کرده مراجعت بشهرکردیم . از شخصی استماع افتاد که سرطمس متلس حاکم و سردار انگریزی در چهار میلی این شهر باغی ساخته است خوب و هرکس از غربا بدیدن آن میروند . دو گاری‌کرایه‌کردیم . یکی را میرزا جعفر و آقا حاجی بابا و دیـگری را میرزا رضا وبنده گرفته و سوار شده ، یکنفر بلد را بهمراه برداشته از شهر بیرون رفتیم. طریق گاری انیولا اینکه گاری را بیك قـاطر بسته آدمی پیاده جلو قاطر را کشیده میروند . اتفاقاً در آنروز بی‌نهایت هوا گرم بود و باد هم نمی‌وزید ، و راه نیز پر از خاك وگرد بود معهذا شخصی که جلوقاطررا می‌کشیده پای اوکفش نداشته ، درنهایت سرعت درجلو قاطر می‌دوید بحدیکه بنده حیرت کردم‌که این طایفه(۱)گویا زحمت را نفهمیده‌اند چه چیزاست . تنها راحتی که از برای اوبود آنکه درهرنیم میل ویك میل راه ، آب‌انباری ساخته بودند . در سر آب انبارها ، دهن شیری گذارده‌اند کـه ارباب تردد آب میخورند . لیکن‌سایر چیزها از قبیل راه ، پرخاك و ریگ و هوا، گرم و مطلقاً باد نمی‌وزید . و همه راه در جلو قاطر میدوید تا آنکه در هفت میلی شهر قلعه چه‌ایست متعلقه بسرطمس . اگرچه وقت تنگ بود وفرصت دیدن او نبود لیکن از خارج قلعه‌چه مزبور ، سنگروتوپ وخمپاره بسیاری نمایان بود

۱ـ درنسخه خطی ، این کلمه ، « طریقه» نوشته شده است و روی آن‌نوشته‌اند « طایفه ص » منظور اینکه طایفه صحیح‌است .

و خندق و تخته پلی داشت . معلوم میشود که جای مضبوطی است . قریب به قلعچه مزبور کلیسایی است که کشیشان نزدیك بما آمده ما را بزیر زمینی برده ، صورتی از سنگ سفید مرمر در نهـایت نزاکت و استادی تراشیـده . صورت مزبورشکل‌سنت‌پاك(۱) یکی‌ازحوارییون‌ویکی‌ازشاگردان حضرت‌عیسی بوده . کشیشان مزبور مذکور نمودند که‌سنت پال در آنجا ظهور نموده و به یادگار او ، از سنگ صورت او را تراشیده اند . یکی از آنها خورده سنگی ازپای صورت مزبوره برداشته بدست بنده داد و مذکور نمودکه هرکه را مار و عقرب زنـد ، این خورده سنگ را در بالای آن مالیده زهر و آزار او ساکت میشود . وبنده سنگ پارهٔ مزبوره را گرفته بغلام خود مبارك دادم وبه لفظ فارسی گفتم در وقتی‌که بیرون روی آنرا بدور انداز. سایررفقا را خنده دست داده و بنده را انفعالی دست داد . وکشیش مذبوریافت‌که ما بی اعتقادیم و استهزا می‌کنیم . زیاده از این معجزات بما بیان نـکرد و بعداز آن چند صورت دیگر که از سنگ مرمر تراشیده بودند از قبیل شکل حضرت‌مریم و عیسی و بعضی دیگر بود . بعداز دیدن کلیسیای مزبور از آنجـا بیرون رفته زیر زمینی بود که آنرا کیتی‌کوم می‌گویند . هرکدام شمعی دردست گرفته ، داخل بآنجا شدیم جاییست در زیرزمین . گویند پانزده میل راه از پنج دخم(۲)اوست‌که همه‌را خالی‌کرده‌اند.گویند بکرات آدمی بتنها بآنجارفته ، با وجود اینکه چراغ در دست داشته قـادر بمراجعت نبوده و کسی را از او خبری نشده بعلة اینکه از هرسو راهها است پر پیچ و تاب وکسی نمیداند که در زیرزمین چگونه اینقسم جاها را کنده‌اند . جاها بما نموده‌اند کـه جای نشیمن و خوابگاه و انبارکلیسیا و تنور برای پختن نان بود. از آنجا بیرون آمده بباغ حاکم شهر ،سرطمس متلس رفته از کلیسیای مزبور الی آن باغ سه میل راه است . بحوالی باغ مزبور عمارتی است . ناظرسرطمس درآنجاتوقف دارد . خواستیم بباغ داخل شویم ، ما را مانع شدند وگفتند مادامیکه ازشهر نوشته نیاورید ، شما را نمی‌گذارند . ما هم از اینمعنی غافل بودیم . مصمم مراجعت‌بودیم . بلدی‌که همراه داشتیم بنزد ناظرمزبور فرستاده اذن‌خواستیم

---

۱ ـ سنت‌پال

۲ ـ پیچ و خم

مشارالیه اذن داده ، داخل بباغ شدیم . الحق باغی بود باصفا . از هر طرف باغ خیابانها ساخته بودند ، ازسنگ بزرگ و تراش . از دو طرف خیابانها جوی باریکی ، دو گره عرض وعمق ، درمیانه سنگ تراشیده‌اند وآب ازآنها جاری است و در همه خیابانها بهمین طریق جویها تراشیده‌اند . درصحن باغ حوض هشتی پرآبی‌است . فوارها(۱)از آن می‌جهد . اطراف حوض اقسام گل و ریاحین سبز بود . کرسیهای چند گذارده بودند که مردم درآنجا نشینند . چهار خیابان از چهار اطراف حوض است . از دو طرف خیابانها ، درختان رز را بچوب بسته که بقدر یکزرع از زمین بلند است و درمیانه باغها اقسام میوه‌جات و مرکبات سبز بود . الحق ازپاکیزگی باغ و اطراف آن وطریق عرض باغ‌هریك ازرفقارا بینهایت خوش‌آمده. در درب باغ بطریق‌نارون (۲) درختانرا بدیوارها کشیده. بعدازملاحظهٔ باغ‌مزبور بیرن‌آمده سوارگاری شده داخل بشهر شده در مهمانخانه که منزل ما بود منزل گزین گشته . چون مستر رابنسان را همه دوست داشته ، مشـارالیه و رفیق او را ــ جوان افیسر دیگر آیرلندی ــ وعده خواسته بودیم. شب درآنجا آمده شام‌کردیم.

روزجمعه سیم‌شهرمزبور سه ساعت‌قبل‌ازظهر نهار کرده‌میرزاجعفر و میرزا رضا بعلة‌آنکه سالها بود که میوه ندیده بودند ، درآنجا میوه‌بسیاری خورده و هر دو ناخوش شده و آقا حاجی بابا متوجه معالجهٔ آنها بود . روز شنبه ۴ شهر مزبور مطلقاً خبری از مستر رابنسان نرسید بعد از نهار صدای‌های وهوی شنیده یکنفر کشیش عازم بعیادت بیماری بود. اطفال بسیاری با لباسهای مخصوصی‌بکلیسیا(۳) شمعها روشن ازپیش وعقب‌کشیش‌کشیده ، دونفر ازکشیشان زنگها دردست می‌زدند و چهار نفر دیگر در اطراف کشیش چادری سفید دربالای او گرفته بآواز بلنـد چیزی می‌خواندند و می‌رفتنـد مشارالیه بعیادت بیمار رفته ، دعایی خوانده ، مراجعت نموده و در همه این اوقات جامه‌سفید ، بالای جامهٔ خود کفن‌وار پوشیده ، سرآن باز بود . بعد از دیدن آنها داخل بشهر شده و الی عصر گردش کرده چون رفقا را احوال

۱ــ فواره‌ها

۲ــ ؟

۳ــ مخصوص بکلیسیا

خوب شده شام با یکدیگر کردیم . مستر رابنسان مطلقاً نزدیك بما نیامده‌حتی آدمی نفرستاد که خدا حافظی کرده باشیم . سه ساعت قبل از نصف شب بدرب خانه سرطمس میلن(۱) حاکم آنشهر رفته . بند موسیقی‌متعلق به سربازان در آنجا بود . الحق سازی درنهایت خوبی زده ساعتی نشسته بعد از اتمام ساز مراجعت کرده و حساب زن را پاك کرده یعنی زن صاحب مهمانسرا(۲)پاك کرده ازآنجا بیرون رفته داخل بکشتی شدیم و خوابیدیم .

و اما جزیرهٔ مالتا عرض شمالی آن بخط استوا سی و شش درجه بود . و طول آن بسمت مشرق لندن شانزده درجه بود . جزیرهٔ مزبور بیست میل طول داشت و ده میل عرض هرچه از سمت دریا نزدیك بجزیرهٔ مالتا می‌شوند منظر آن بهتر منظور می‌افتد و لیکن دخول دشمن بجزیرهٔ مزبـوره ازجملهٔ محالات است . بعلة اینکه از هر طرف جزیره سنگرات مضبوط مقابل دریـا می‌باشد . جزیرهٔ مالتا هفت شهر دارد ، بجز دهات بسیاری‌که درمیانهٔ راهها واقع است . دو شهر بزرگ آن یکی مسمی به ولاتا ودیگری مسمی به یکچیا است وهر کدام از شهرها کلیسیای خوب دارد و هر کدام سنگهای مرمر فرش آنست وشمعدانهای نقره وظروف نقره دارد . شهرولاتا جایی است‌که ما بودیم شهریست بهترین شهرها . و سه طرفهٔ آن آب و یکطرف آن متصل به خشکی است . دورهٔ شهر مزبور سنـگرها درنهایت انضباط است . سمت جنوبی شهر مزبور لنگرگاه بزرگ خوبی است . لنـگرگاه مزبور بقـدر دو میل است و کشتی درنهایت استراحت‌درلنگرگاه مزبور می‌ماند و هنگام دخول کشتی در لنگرگاه مزبور از دو طرفه سنگر مضبوطی است که کشتی دشمن مطلقاً داخل بلنگرگاه نمی‌تواند شد . بجز این لنگرگاه دردوره ولاتا سنگری است‌چهار صفه توب دارد . هرصفه بالای دیـگری و صف پائین آن برابر آب است . هشتا(۳)توب عظیم‌دردورهٔ آن‌شهر است‌بجز توبهای کوچك که‌لاتعدولاتحصی‌است. سمت دیگرجزیرهٔ مزبورکه ماندیده‌ایم‌کوهی است بخط عمود بالا رفته که‌بجز

---

۱ ـ سرطمس‌تیسن ؟ سرطمس متلس ؟ سرطمس‌میلن ؟

۲ـ مهمانخانـه را

۳ ـ هشتا ؛ هشت ؟ هشتاد ؟

مرغ هوا متنفسی داخل بجزیرهٔ(۱) مزبوره نمی‌تواند شد .

درسال ۱۷۷۹ هنگامی که سپاه فرانسه بسمت مصر می‌رفت ، جزیرهٔ مالتا بدست فرانسه افتاده ، مدت سه سال‌سپاه مزبور(۲) دردست فرانسه بوده تا اینکه بکلی از مصر بیرون رفته و قوت آنها در مالتا تقلیل یافته . سپاهی ازانگریز درسال ۱۸۰۲ عیسوی داخل بجزیره مالتا شده وفرانسه را بیرون کرده و اراده‌آنهااینکه جزیرهٔ مزبوررا بدست ملیتهای(۳) مالتا که صاحبان اصلی اوبوده واگذارند لیکن درخفیه خبری باهالی انگریزرسیده‌که ملیتهای مزبوررا اراده این‌است‌که مجدداً‌جزیرهٔ مزبوره‌را بدست‌ناپالیان داده باشند. باین‌سبب سپاه انگریزازجزیرهٔ مزبور بیرون رفته(۴) وبکرات بناپارت سپاه فرانسه‌را بتسخیر مالتا فرستاده نتوانسته که از دست قوم انگریز بیرون آورد تاهنگامیکه بناپارت را بسنت هلینه فرستاده‌اند در عهدنامهٔ که فیمابین قرال فرنگ همه بایکدیگر نوشته‌اند ، همه یوروپ اقرار کرده‌اندکه جزیرهٔ مالتا وچند جزیرهٔ دیگرکه‌آنها را دیوانیان‌آنیه(۵) می‌گویند متعلق‌بانگریز باشد . و باین سبب سپاه و آذوقه و اسباب جنگ بسیاری باینجا و هم بسایـر دیوانیان آنیه از انگلند فرستاده‌اند و همیشه سپاه انگریزی در این نـواحی ساخلو است . در این جزیره سه هزار نفر ازسپاه انگریزی توقف دارد . در جزیرهٔ مالتا هرکس بطریقه و مذهب خود عبادت می‌کند و هیچکس را مانع از عبادت نمی‌شوند . زراعت این جزیره بسیار خوب می‌شود .جمعیت‌جزیرهٔ مالتا یکصدوپنجاه هزارنفر می‌شود .

روز یکشنبه پنجم شهرسپتمبر چهاردهم ذیقعدة‌الحرام شش ساعت قبل‌ازظهرچادرهای‌کشتی‌را بالاکرده عازم‌راه شدیم. الحق‌خارج‌ازمالتا یاباد بد و طوفان داشتیم یاهیچ بادنمی‌آمد. چنانکه از مالتا الی ارچ پلیکو-آنیه(۶) سه روز راه بود، ده روز آمدیم بالجمله بهزار معطلی خودرا قریب

---

۱ ـ بـکوه

۲ ـ جزیرهٔ مزبور

۳ ـ ؟

۴ ـ بیرون نرفته

۵ ـ شـاید ایونیـان آیلند باشد Ionion Islands

۶ ـ Island

باستریت داردنل رسانیدیم . بادی درنهایت خوبی آمده یـکروز و یکشب به استریت داردنل(۱) رسیدیم. استریت‌مز بور راهی‌است که سمت‌آن(۲) زمین‌است مثل رود عظیمی . بعضی جاها شش میل عرض آنست . سمت یمین راه که سمت جنوب است متعلق بایشا است یعنی مشرق زمین . و سمت یساری طرف شمـال است که یوروب می گویند. فاصلهٔ میانهٔ یوروب وایشا(۳) همین استریت است. و در دو طرف زمین دوسنگر است که ازکج و سنگ ساخته‌اند . دربروج آنها توپها و خمپاره‌ها گذارده‌اند که در هنگام نزاع با دولتی ، کشتی هر کس را نمی گذارند داخل بآنجا شـده . در سمت یمینی مـا درحوالی ، قلعه‌ایست . خانهای بسیاری وچند مناره که علامات مساجد مسلمانان است ، ظاهر است . رقت قلبی بهمه دست داد و سجدات شکرباری را بجای آورد که بعدازسالها بجایی نرسیدند که بانگ مسلمانی و علامت اسلام را دیده . وباد بسیارخوب بود . هفت میل راه آمدیم . باد رو به تقلیل نهاد و بعلهٔ اینکه مستمراً آب ازین استریت که در معنی از دریای قرادنکیز آب دریا مستمراً روان میشود و از سمت استریت جبل‌آلتر همیشه آب داخل بدریای آغ دنکیز می‌شود . آنچه حساب کرده‌اند هفت رودخانهٔ عظیمی داخل بقرادنکیز می‌شود و مستمراً از استریت داردنل داخل بدریای مدتریان می‌شود و از دریای محیط نیزآب داخل بمدتریان می‌شود تابحال هیچکس سبب‌آنرا ندانسته . بالجمله اگر مطلق باد نیاید در ساعتی چهار میل زورآب کشتی را از دریای قراد ـ نکیز می‌برد . و هنگامیکه کشتی میخواهد از دریـای بالتك باسلامبول رود اگر باد سخت نیاید هرگز کشتی نمیتواند از اینجا گذرد . بکرات کشتیان یکماه و دو ماه در اینجا مانده هیچ نمی‌تواند گذشت لهذا کشتی ما را کپتن کشتی لنگر انداخته فوراً ابری بالاکشیده رعد وبرق وصاعقه آمده که مافوقی نداشت اهالی کشتی ما هرکدام شکرخدا را بجا آورده که این باران وطوفان در میانهٔ دریا بما برنخورد . شب را در آنجـا خوابیده . روز دیگر باران موقوف شده باد درنهایت خوبی وزیده ازمقابل شهر داردنل عبور کرده . از

۱ ـ داردنل
۲ ـ دوسمت آن
۳ ـ اروپا و آسیا

اول استریت دارنل الی‌قلعهٔ داردنل شانزده میل است . قلعه وبروج ودوسنگر ازجانبین قلعه ازسنگ وکج ساخته‌اند. توبهای بزرگ و خمپاره بسیاربزرگ در سنگرات و بروج و قلعه دارد . در اینجا دریا کمتر از دو میل است و از دو طرف آب دوقلعه و سنگرات توب وآتشخانه دارد . در اینجا محل نشیمن تجار است و تجارت بسیاری از اینجا باسلامبول میشود ودر اینجا میتن چند از دولت عثمانی نشسته‌اند وباید که هرکشتی عبورکند با شبردی از اسلامبول باینجـا آورده کشتی را می‌گذاردکه از آنجا گذرد و الا کشتی مزبـور را نگاهدارند . بالجمله از استریت مزبور الی حوالی شام گذشته داخل بدریا شدیم . طالع مابجدی یاری‌کردکه مطلق‌دراین تنگ معطل نماندیم . استریت مزبور از اول الی آخـر چهل میل راه می‌شود . بالجمله در روز شنبه ۲۵ سپتمبرمطابق ۵ شهرذیحجةالحرام سه ساعت قبل‌ازظهرازکناره شهراسلامبول گذشته درمقابل گمرك خانه قلاته لنگر انداخته . الحق دراین روز ملاحظه شهر وآثار مساجـد و مناره وعمـارات عالیـه از سمت اسلامبول و ازجـانبی اسکودار و از سویی قلاته وبعـلاوهٔ باغـات و بساتین بالجمله هرگوشهٔ منظر نکویی بود که تعریف آن زیاده ازآن است که در این مختصرات درآورد . مختصراً شهر اسلامبور مدت سه ماه هست کـه طاعون شدیـدیست و همـه روزه جمعی کثیر از مردم فوت می‌شوند . کپتن کشتی بما گفت‌که حال من شمارا در اینجا گذارده‌ام ، خود میروم بخانه سر رابرت تستن که خبر ورود شما را بمعزی‌الیه داده بطریقیکه دولت انگریزی حکم بمن داده است عمل کنم . کپتن مزبور، خبرورود مارا بسررابرت‌تستن ایلچی انگریزمتوقف اسلامبول داده و سررابرت تستن‌شخصی را بعقب عالیشأن میرزا فرج‌الله فرستاده که‌چون مشارٌالیه وقایع نگار دولت علیه است باید متکفل احوال ما شود . جـواب فرستاده بودکه‌چون معزی‌الیه هنوزاغتشاشی در اوضاغ اوست‌نمی‌تواند متوجه مـا شود. لهذا سررابرت‌تستن آدمی فرستاده درقلاته درمهمانخانه منزلی برای ما معین‌کرده حوالی عشا یعنی هفت ساعت ازظهر گذشته اسباب خود را جمع کرده .

روزشنبه بیست‌وپنجم‌سپتمبر، پنجم ذیحجه۱۲۳۴ هفت ساعت ازظهر گذشته‌وارد بمهمانخانه‌قلاته شدیم وبعلت اینکه حال‌داخل ولایات اسلام

شده‌ایم و باید موافق مذهب خود عمل نموده باشیم ، زوجهٔ استاد محمد علی را با شوهر او منزلی علاحده معین کرده که باماشام و نهار نخورد ، بلکه هیچ در منزل ما نیاید . واوطاقی از برای خواب چهار نفری ما گرفته واوطاق کوچکی برای نوکران گرفته ،

روز یکشنبه ۲۶ شهر مزبور نهار کرده و بعداز آن نوشته که میرزا ابوالحسن خان بمیرزا فرج‌الله قلمی داشته وسفارش باو نموده که تدارك ما را دیده روانهٔ ایران‌سازد باعریضه خود مشعر بر ورود ما باسلامبول قلمی و بهمراه نوشته‌ایلچی بخدمت میرزا فرج الله فرستاده عصر روز مزبور مراسله از معزی‌الیه رسید مشعر براینکه حال منزل درستی ندارند و اوضاع ایشان هم پریشان است ، بعداز این‌کارها درست خواهد شد . ازجواب تعلیقه معزی‌الیه چیزی دستگیر نشد درمنزل خود آرام گرفته هفت ساعت بعدازظهر بخانهٔ سررابرت تستن رفته . خانه‌ایست درنهایت بزرگی . اطراف باغچها درنهایت خوبی‌است. بعد از اینکه داخل بمجلس او شده ، مستر پانزالی مترجم ، آنکه درزبان کریك ولاتین وایتالیا وفرانسه و انگریز وترکی وعربی وفارسی ماهراست با همشیره زادهٔ او هردومترجم هستند ، معرفی ما را کرده . سررابرت‌تستن پیر مردی است از اهالی اسکاتلند . سالها ازجانب دولت انگریز ایلچی اسلامبول بوده. معزی‌الیه می‌گفت دوازده زبان‌را خوب میداند. زن سررابرت مسمی بلیدی‌ـ تستن ، مشارالیها درزبان فرانسه بامردم‌گفتگومیکرد . بنده هم چند لفظی‌که می‌دانستم ازفرانسه گفتگوی کرده ، اگرچه در اینمدت دوماه درکشتی شب وروز در تحصیل‌فرانسه بودم لیکن درگفتگوها ناقص بوده بعداز ساعتی چای خورده ، سررابرت مذکورساخت‌که مرا اراده اینست‌که بزودی شمارا روانه سازم . بنده بخدمت ایشان عرض‌کردم‌که میرزا ابوالحسن‌خان شرحی برئیس افندی نوشته است‌که درروانه‌کردن ما معزی‌الیه سعی‌کند ونوشته دهد . سرـ رابرت فرمودکه نوشتهٔ مذکور را درنزد من بفرست . بعداز آن از خانهٔ او بیرون آمده ، بمنزل خود مراجعت‌کرده ، دو ساعتی نشسته .

روز دوشنبه ۲۷ شهر مزبور ، مستر پانزالی مزبور بمنزل ما آمده

نوشته(۱)ازمیرزا ابوالحسن خان به بنده آورده که بعداز بیرون‌ما(۲)قلمی فرموده شرحی مشعر براظهار رضامندی و الطاف مرقوم فرموده . بالجمله مراسلهٔ معزی‌الیه را برئیس افندی خواهم رسانید . روز دیگر آدمی ازرئیس مشارالیه آمده مذکورساخت که رئیس نوشته میرزا ابوالحسن خان را خوانده و رقمی صادرخواهد نمودکه یك رأس اسب سواری بشما بدهند . چون در این اوقات مسموع افتاد که عیداضحی(۳)قریب است، سلطان‌عصر ، سلطان‌محمود بعزیمت‌ادای نمازعید بمسجد میرود وما بخدمت سررابرت‌تستن پیغام فرستادیم که آدمی بما داده‌که ما را راه نمایی بمسجد مزبور کرده باشد ، لهذا سررابرت‌تستن یکنفر ینکی‌چری بنزد ما فرستاده که ما را بمسجد هدایت‌کنند .

روز پنجشنبه سلخ سپتمبر مطابق دهم ذیحجة‌الحرام استماع شدکه شش ساعت‌قبل‌ازظهر سلطان‌محمود بمسجدرفته نمازمیکند. ماهم‌هفت‌ساعت‌قبل‌ازظهر ازقلاته بیرون رفته چون درمیانه قلاته وشهر اسلامبول ، قرادنکیز واقع است وهرکس از اسکودار باسلامبول رود باید درمیانه‌کشتی نشسته وهرکس ازقلاته باسلامبول‌رود نیز بایدسوارکشتی‌شود. وهزاران کشتی‌کوچك ازاهالی‌ینکی‌چری درروی‌آب گذارده، هرکس‌رودآدمی‌چند پاره گرفته آنهارا باسلامبول‌میبرند. ما نیز کشتی گرفته ، داخل باسلامبول شـده ، در حوالی مسجد احمد پاشا ـ مسجدی که سلطان نماز عید اضحی را بجا می‌آورد ـ در دکانی آرام گرفته چون نمازآنها تمام نبود داخل بصحن مسجد شده . مسجدی درنهایت بزرگی وعظمت. ستونهای سنگی بسیار بزرگی داشته . اهالی ترك مذکور می‌ساختند که ستونها سنگ نیست ، آنها را ریخته‌اند ، اگر چه کثرت مردم و جمعیت نماز جماعت آنقدر راه بما نه داد(۴)که داخل به شبستان مسجد شویم لکن بنده خود را بدرب‌آن‌کشیده الحق چراغان بود نه شبستان. چند چهل چراغ روشن بود . بعلاوه سیم بندی‌که هزاران قندیل شیشه درآنجا روشن بود ملاها و اعیان دولت عثمانی و جمعیت کثیری در آنجا بنماز مشغول شده . مـا در

۱ ـ درمتن‌خطی‌کلمه «نوشته» دوبارنوشته شده است وروی یکی‌ازآنها نوشته‌اند «زیاده»

۲ـ بیرون آمدن ما

۳ـ عید قربان

۴ ـ نداد

گوشهٔ صبر کردیم تا اینکه نماز تمام شده ، از آنجا مراجعت بدکان مزبور نموده . همه راه از دو طرف ینکی چریان سپاه سلطانی ایستاده بعد از آن هرکدام از نجبا واعیان دولت عثمانی ازمسجد بیرون آمده سوار اسبان یراق طلا و نقره ، بـا جلال تمام گذشته . قاعـدهٔ رجال دولت عثمانی بلکه عامـهٔ بزرگان ترکیه اینست که اشخاصیکه بزرگ هستند ، در هنـگام گذشتن از کوچه و بازار ، خود بمردمان سلام کرده ، گذشته و بعداز آن رئیس افندی وزیر ترکیه ، کسی که امورات خارج از ولایتی بعهدهٔ اوست گذشته و بعداز آن صدراعظم دولت عثمانی با عظمت و جلال گذر کرده و بعد از آن دوازده اسب بازین‌های طلا و یراق و زین پوش طلا ، یکطرف زین سپرطلای مکلل بجواهـر و طرف دیگر اسبان قداره و یـا شمشیر جواهر نشان بسته . اسبان مزبور ، یدکهای سلطانی بوده ، هر اسبی را یکنفر جلو او را کشیده و بعد از آن سلطان محمود ، خود سواره با جمعی کثیر از افیسران پیاده از پیش وپس او روانه بودند . وهرکدام ازافیسران لباسها وکلاههای بلند غریبه در سر داشتند . بعدازآن افیسری شمشیر مطلای مکلل بجواهر ازمال پادشاه را در شانه گذارده ، گذرکرده . بعداز آن دونفر سواره ،کرسیان پادشاهی را در شانه گذارده گذر کرده ، سواره دیگر خورجینی مملو از پاره درپیش گرفته ، از چپ و راست سلطانی پول نثار سلطان نموده و سه نفر سواره هر کدام تاجی متعلق بسلطان در دست گرفته گذرکردند گویا هرکدام از تاجها را وقتی معین درسرمیگذارند . بعدازآن چند نفر ازخواجگان حرم پادشاهی با جبروت گذرکرده . بعداز آن جمع کثیری پیاده بعقب آنها رفته تا اینکه همهٔ آنها گذشتند ، پادشاه جوانی‌است بسیار مقبول . ریشی سیاه ، نه بلند ونه کوتاه ، محرابی داشت . سی و پنج سال عمر شریف سلطـان محمود است .
بعداز ملاحظهٔ سلطان درمیدانی مسمی بآت میدان، درمقابل مسجد احمد پاشا رفته ، سنگ بزرگ یك پارچه از سنگ سماق تخمیناً بیست زرع طول و سه زرع عرض و قطر آن ، چهار گوشه است مثل مناره در میانـه میـدان نصب کرده‌اند . در زیر پایهٔ آن چهار پایهٔ آهنین دارد که آدم در زیرآن میرود تا بحال سنگی به این بزرگی ندیده‌ام . از اهل اسلامبول هرکس سؤال کنند که‌آیا سنگ مزبور را که آورده وچگونه نصب‌کرده‌اند، جواب می‌گویندآن را ریخته‌اند . لیکن نمی‌توانند گفت در حالت چه و با کـدام اجزا آن را

ریخته‌اند ستون مارپیچ‌دیگری است ازمفرق ، سه زرع شکسته‌آن باقی مانده‌است(۱) بعدازملاحظه‌آنجا ، بخانهٔ(۲)رفتیم که‌آنراشیرخانه می گویند. چند شیر و پلنگ و خرس وگرگ و حیوانات سبع دیگر در آنجا است که متعلق بسلطان است . بعداز ملاحظه آن مراجعت بمنزل کرده مسموع افتادکه میرزا فرج‌الله آدمی بنزد سرابرت تستن فرستاده مذکورساخته بودکه‌چون‌حال در اسلامبول خانه گرفته است و در آنجا می‌ماند خود میخواهد تـدارك ما را دیده روانه سازد . لهذا آقا حاجی باباراینزد معزی‌الیه فرستاده وعده نموده بود که دو روز دیگر ماها بمنزل او رفته بنایی بکار ما گذارد .

روزجمعه غره‌اکتوبر ، یازدهم‌ذیحجةالحرام بیکی‌ازقهوه‌خانها رفته استماع افتادکه سلطان درباغی مسمی بدرمه باغچه سی رفته ملاحظه جانبازان را می‌کند. میرزا جعفروبنده چنین یافتیم‌که درآنجا مشق سربازیست وسلطان بملاحظهٔ آنها رفته ، ما هم از قهوة خانه مزبور بیرون رفته ، همه پرسان به حوالی توبخانه که خارج از قلاته است رفته ، درآنجا جمعیتی نبود . قدری پیش رفته صدای ساز و نقاره شنیده از بالای بلندیست سرازیر شده در کنـار دریا باغیست باصفا . ریسمانی‌بسته‌اند وسه نفردربالای آن رفته‌ببازی مشغولند و جمعیت عظیمی است از زن و مرد و میدان وسیع است و کسی درمیانهٔ میدان نیست . اطراف میدان ینکی‌چری بسیار است و در بالای بلندی چند اوطاقی است و جمعی از افیسران سفید پوش در مقابـل ایوانی ایستاده‌اند . از کسی پرسیدیم درآن اوطاق‌کیست گفت سلطان عصر . درآن وقت یافتیم که دراینجا سرباز نظام نبوده است و شخص جانبازی‌که استاد قهوه‌چی می‌گفت ، ریسمان باز بود . و در این روز بعلت عید اضحی سلطان بجشن مشغول است .خلاصه بعداز ساعتی سلطان با جبروت تمام سوار ، و یدکهایی که روز قبل ملاحظه نموده بود با دستگاه سلطنت ، امروز هم بهمراه اوبود . ازکنارهٔ دریا روانه سرای سلطانی گردیده هنگام نزولی سلطانی، هم از توبخانه اسلامبول و هم توبخانه قلاته و اسکودار ، توبها خالی کرده روز یکشنبه سیم اکتوبر بدیدن میرزا فرج‌الله رفته با او گفتگو و تعارفات رسمی را بجا آورده ، بعداز آن

---

۱ ــ مانده است

۲ ـخانه‌ای

در خصوص رفتن ماها بنایی گذارده که در گرفتن رقم برای عرض راه ما و بیرون آوردن صندوق‌کتاب و اسبابهای ما ازگمرك وسایر موادکلا سررا برت تستن منتهای محبت نسبت بما کرده ، اولاً سعی کرده که صندوقهای ما از گمرك بیرون‌آید . صندوقهای مزبور را بیرون آورده ، اولاً انباری گرفتیم. به قاعده اینولا اولاً خراج پادشاهی را می‌گیرند و انبـارکوچك و حقیر را بسی و پنج قروش خراج شاهی گرفتند . بعداز آن حمالان صندوقهای مزبور را بیرون آورده ، بندی در میانهٔ آن بسته برداشتند . و در اینولا هرباری که سنگین است باین نحو حمل نقل میکنند . اگر بسیار سنگین است چهـار نفر یا بیشتر درزیر چوب مزبور رفته برمیدارنـد . چون در اینمدت توقف بنده دراسلامبول مطلقاً نتوانسته‌که تحصیل فرانسه ویاچیزی دیگرکنم وکسی هم بدست نیاورده که از او تحقیقات اینولایت را کرده باشم والحق هیچکدام از اهالی ترکیه از تاریخ خود اطلاع ندارند و بنده را میلی زیاده بهمرسیده که برخی از اوضاع ولایت ترکیه را درین مزخرف نامچه نوشته باشم .

اماطایفهٔ ترکیه واصل آنها ؛ طایفهٔ مزبور دراصل واول‌آنها در سمت مشرقی دریای حاجی ترخان توقف داشته . جمعی صحرا نشین بوده و بالفعل جمعی از آنها در آنجا هستند که‌ما آنها را تـرکمان می‌گوییم . **در سال ۸۰۰ عیسوی مطابق ۲۱۰ هجری** جمعی‌کثیرازطایفهٔ مزبور بتسخیر ولایات و ملك ارمن عزیمت نموده ، ملك ارمن را مسخر نموده و در آنوقت مسمی به ترکمان گشته . **در سال ۹۹۷ عیسوی‌مطابق۴۱۲هجری**سلطان محمود غزنوی ازجانب خلفای عباسیه بحـکومت ملك ایران مفتخر شـده و بعداز آن از کنار دریای حاجی ترخان الی رود خجند رابحیطهٔ تصرف خود درآورده ازجانب خلفای مزبور و اذن آنها ملقب بلقب سلطانی گردیـده . بعدازفوت محمود پسربزرگ‌سلطان محمودمسمی بمسعود(۱) **درسال ۱۰۳۸ عیسوی‌مطابق۴۵۳هجری**بجای پدر نشسته ، جمعی از افاغنه و غیره بـه مخالفت مسعود برخواسته ، چون تاب مقاومت دشمن را نیاورده استمداد از طایفهٔ ترکمانیه جسته و طایفهٔ مزبود جمعی‌کثیری بسرکردگی طغرل بیك به حمایت مسعود مذکور فرستـاده ، اولاً طغرل بیك دشمن مسعود را مسخر و مغلوب نموده و بعداز آن خود بتصرف ایران مشغول گشته ، بتدریج مملکت

ایران را مسخر نموده ودرآنوقت طایفهٔ ترکمانیه بشرف اسلام مشرف گردیده که قبل از آن بت پرست وبی‌مذهب بوده‌اند . ودرسال ۱۰۵۵ عیسوی مطابق ۴۷۰ هجری بلوای عامه بر سر خلیفه اسلام شده ، خلیفهٔ مزبور ، طغرل بیك را وزیر خود کرده . مشارالیه مردی رشید و دانا بوده ، قدرت و قوت غریبی در ممالك خلفای عباسیه بهمرسانیده . طایفه تاتاریه که بسمت شمالی دریای حاجی ترخوان توقف داشتند ازدرمجادله باطایفهٔ ترکمانیه برخاسته ، باندك وقتی آنها را مغلوب و از ولایات ایـران اخراج نموده بسمت جنوبی ایران آنها را رانده و آنها به بیت‌المقدس رفته که ولایت مزبور را مسخر کنند . اهالی بیت‌المقدس عرض‌حال خود را بفرنگستان نموده، چون مطلق عیسویان بیت‌المقدس را پاکترین اماکن روی زمین میدانند بعینـه مثل کعبه از برای مسلمانان است . سپاهی از فرقه همه عیسویان بـرسر بیت‌المقدس جمع آوری کرده سپاه ترکیه را شکست داده مراجعت بولایت خود نموده ، و لیکن سلاح الدین سردار ترکمانیه سپاهی عظیم فراهم‌آورده مراجعت به‌بیت‌المقدس‌نموده شهر بیت‌المقدس را مسخر و اهالی آن را بقتل رسانیده و بعداز آن سلاح ـ الدین مزبور خود را ملقب بلقب سلطانی نموده ، بعـداز فوت مشارالیه ایضاً طایفهٔ ترکمانیه به تهلیل رفته و چندان قدرت و قوتی نداشته تا اینکه درسال ۱۳۰۰۹[1] عثمان نام بزرگ‌ترکمانیه ترقی‌کرده خود را ملقب بسلطانی نموده در پروسرا از محـال بکیشینیا نشسته . چون عثمان مزبـور از اولاد چنگیز مشهور بود و خود هم قابل به استعداد ورشیدی بوده ، بتدریج همه ترکمانیه را بتصرف درآورده . همه در جـاده چاکری مستقیم و در جـان نثاری مقیم بوده . هر یك از محالات ترکمانیه را کـه درتحت حاکمی سرکش بـوده ، حاکم مزبور را معزول و دیگری را بجای او منصوب نموده . به اندك وقتی مقتدر و مستقل گردیـده . لیکن چنـدان ولایتی بتصرف او نبوده . شهرکی مسمی بقراقیصر پای تخت او بوده ـ بتدریج داخل بمحال سابق‌الذکر شده و شهرپرواسا را تسخیر کرده . ازآن وقت اهالی‌ترکمانیه مسمی بعثمانی‌گردیده که حال دولت مزبور را دولت عثمانی می‌نامند ،

---

۱ ـ ۱۳۰۹

درسال ۱۳۲۸ عیسوی مطابـق ۷۴۲ هجری فوت او در رسیده بعداز فوت او در سال مزبور آرخان بجـای او بحکمرانی مشغول شده ، بتدریج ولایت متعلقه خود را زیاد نموده بالاخره شهر تیقی را تصرف و پای تخت‌خود نموده . درسال ۱۳۵۹ عیسوی مطابق ۷۷۴ هجری فوت شده در سال مزبور عمر بسلطنت عثمانی مشغول شده . درسال ۱۳۶۲ عیسوی مطابق ۷۷۷ هجری شهر ادریان یعنی شهری که ادریان سلطان روم شهر مزبور را بنیادکرده بـه تصرف خود درآورده و پـای تخت دولت عثمانی نموده ، مشارالیه سبب نظام نیکی‌چری که ذکر آن بعداز این مذکورخواهد شد بـوده و مدتها با طایفهٔ عیسویان جدال نموده ، درجنگی از جنگها به سپاه دشمن ظفر یافته جمعی از عیسویان را اسیر کرده حکم به سپاه خودنموده‌که درحضور خود آنها را بقتل رساند[1] . یکی از آنها حمله به‌عمر نموده بضرب خنجر پهلوی او را شکافته مقتول نموده . دولت عثمانی الی‌آنوقت اکثرولایات‌کریك‌را بتصرت‌درآورده تنها شهر اسلامبول بدست کریك مانده . در سال ۱۳۹۹ عیسوی مطابق۸۰۵ هجری ، بایزید اول بجای عمر بتخت سلطنت‌آمده ، فوراً برادر خود یعقوب سلطان را بحضور خود بطناب انداخته . مشـارالیه اول کسی بود از سلاطین عثمانی که بنای کشتن منسوبان و قطع سلهٔ ارحام نمود . در سال اول سلطنت خود شهر قراطوا را گرفته . قبل ازگرفتن شهر مزبور با رعایای شهر وعده نموده که اگر شهر را بدست دهند اهالی شهر و رعایای آنرا مرخص نموده که در نهایت استراحت در زیر او امان یافته ، آرام گیرند . بعـداز اینکه شهرمزبور را مسخر نموده بخلاف عهد خود شهرمزبور را قتل و غارت‌نموده وبعدازآن همتی بتصرف شهر باسیمه‌گماشته شهرمزبور را گرفته نهب وغارت بسیاری درآنجا کرده و بعداز آن از رود دینوب که از روسیه می‌آید گذر شده و این اول دفعه‌ایست که طایفهٔ عثمانی ازین رود گذرکرده . دو مرتبه به محاصره اسلامبول همت‌گماشته و هردفعه مدتی مانده در دفعهٔ ثانی نزدیك‌به آن بوده که شهر مزبور را بتصرف در آورد که امیرتیمورمشهور به لنگ با سپاهی معدود بر سر بایزید تاخته و جدال عظیمی فیما بین آنها واقع شده

---

(۱) ـ رسانند.

بالاخره بایزید را دستگیر نموده . وقتیکه بایزید را در برابر امیر تیمور حاضر کرده بودند . امیر تیمور از او سؤال نموده که در صورتیکه تو مرا دستگیری کرده بودی چگونه با من رفتار میکردی جواب داده بود که ترا در قفس آهنین محبوس میکردیم . فوراً امیر تیمور حکمی کرده قفس آهنینی ساخته او را در قفس محبوس کرد.

در سال ۱۳۹۹ عیسوی مطابق ۸۱۴ هجری سر خود را بهپنجره قفس آهنین زده مغز او ریخته فوت شده در این عصر طایفه ترکیه منتهای بد رفتاری و ظلم و تعدی را با مردم عیسویان نموده . صیت خون خواری و ظلم و تعدی اینطایفه بهمه عالم رفته . کمتر مردی از طایفه ترکیه به بیمروتی و بیرحمی و بد دلی بایزید سراغ می‌دهند . حرص طایفه ترکیه در فتح و نصرت و تسلط بحدی بوده که طالب سلطنت کل دنیا گشته طریقه بی‌انصافی و بد عهد و پیمانی را پیشنهاد خود نموده . بهرسو از ولایات قریبه حمله آور گردیده ، هر جا را فتح کرده بدون حق و حساب دست بخون‌ریزی دراز کرده. کسی را که نکشته محض از برای اسیر کردن بوده و بیعصمت آنها نیز با سرابسر حدکمال گشته . بسارعایای نجیب ولایات‌مغلوبی بایزید برسم‌خریدوفروخت بکل دنیا پریشان گردیده وبسا کسبه و ضعفا و فقرا پایمال گردیده‌دراینوقت همه طایفه ترکیه از بیمروتی و ظلم و تعدی بایزید مزبور دارند (۱)
و افعال ناشایسته و بدعتهای بد بایزید بالفعل در میانه مردم شیوعی دارد .

هر ولایتی که از عیسویان بدست دولت عثمانی دوچار شده علم و صنعت و آرام و استراحت ازآنها قطع شده . بالجمله در هرحال سبب پایمال کردن رعایا گردیده پسر بایزید بعداز فوت‌بایزید ، محمد اول بجای بایزید بتخت سلطنت عثمانی نشسته . فوراً چند برادر خود را بقتل رسانیده ، ولایاتیکه متعلق بسلطان بایزیدبود و امیر تیمور از او گرفته بود ، سلطان‌محمدمجدداً بحیطه تصرف خود در آورده لیکن عمر اوچندان وفا نکرده.

در سال ۱۴۲۲ عیسوی مطابق ۸۳۸ هجری فوت او دررسیده ، پسر بزرگ سلطان‌محمد ، عمرثانی بتخت سلطنت نشسته اولا برادر خودمصطفی را بقتل رسانیده .

---

(۱) ـ فریاد دارند

درسال ۱۴۳۳ عیسوی مطابق ۸۴۸ هجری شهر رسلونیارا بتصرف خود درآورده ، اهالی شهر را مگر اشخاصی که بشغل فعله‌گی و کار دیگر ضرور داشته و یا زنانیکه بجهة اشفای شهوت خود ضرور داشته مابقی را از زن و مرد و پیروجوان و اطفال شیرخواره بقتل رسانیده . نوعی بی‌رحمی و بیمروتی که در این شهر که متعلق بولایات هنگریست از او بظهور رسید از حد تقریر و تحریر بیرون است . وولایت دیگرمسمی بسردیا را مسخر نموده اگر چه قبل از وقت دختر حاکم شهر سردیا را بعقد خود درآورده ، قسم‌یاد نموده بود که مطلق ضرر او بشهر سردیا نخواهد رسید لیکن بعد از تسخیر شهر مزبور بخلاف عهد و میثاق و قسم خود قتل وغارت بسیاری باهالی شهر مزبور نموده و بعد ازآن‌سپاه‌خود را برسر شهر ترانسلونیا یکی ازشهرهـای نمسا است ـ برده ، فوراً داخل بشهر مزبور شده هرچه از مرد وزن و پیر و جوانرا که بدست آورده گرفته و کشته و شهر الشیه (۱) که از مملکت استریاست مسخر نموده بعد از قتل وغارت شهر مزبور را کلا سوزانیده.یکی از جنرالان مشهور از اهالی استریامسمی بالکزندربرك بمقاومت‌او برخواسته او رامانع اززیادتی ظلم و تعدی‌گشته . بکرات با او بمجادله برآمده‌وهرگز غالب بر او نشد .

درسال ۱۴۴۵ عیسوی مطابق ۸۶۰ هجری شهر پلوپانسیس که شهر معظم کریك بوده بتصرف درآورده ، شش هزار نفر از اسرای‌مسیحانرا (۲) بشکرانه اینکه‌شهر مزبوررا مسخر نموده یکدفعه بالای یکدیگرقربانی وکل‌ولایات کریك و روم را مسخرکرده‌عمارات عالیه مشهورهٔ که‌باعث بزرگی قوم مزبور میبود کلاً خراب وویران کرده که بالفعل خرابه آنها باقی است و از طریقه‌بی‌رحمی و بیمروتی کماکان آگاه بوده . وسعتی غریب به‌بزرگی دولت عثمانی داده ، سپاه نیکی چری را دومقابل زیاد کرده . همیشه‌غم‌وغصه جانکاهی که داشته این بوده که غالب بجنرال الکزندربرك نیامده . گویند بسبب این غم فوت او در رسیده .

---

۱ ـ ؟

۲ ـ مسیحیانرا .

در سال ۱۴۵۰ عیسوی مطابق ۸۶۵ هجری بعد از فوت او پسر بزرگ اوسلطان‌محمدمسمی‌بمحمد ثانی بحکمرانی عثمانی رسیده . معزی‌الیه بزرگترین سلاطین‌عثمانی در جنگ بوده و لیکن بیرحمترین سلاطین‌عثمانی بوده . اول مرتبه‌که بتخت سلطنت رسیده دو برادر خود را بقتل رسانیده . ثانیاً بمعاهده و دوستی و اتحاد باقسطنطنین سلطان قسطنطنیه برآمده لیکن‌در هنگامیکه‌در عین دوستی و مصالحه با قسطنطنین بوده مخفیاً در صدد محاصره و تهیه تسخیر قسطنطنیه میبوده . گویند نه هرگز عهد و میثاق خود را وفا نموده و نه هرگزقسمی‌که بقرآن‌خورده نگاهداشته . مشارالیه نفس‌بی‌انصافی و بیمروتی و حق ناشناسی بوده . لیکن باآنهمه صفات معزی‌الیه سبب فخز و آبرو و عزت دولت عثمانی بوده والی حال همه اتراك عثمانی نان پختهٔ او را میخورند . سپاهی بر سر قسطنطنیه کشیده .

در سال ۸۶۵ هجری شهر قسطنطنیه را مسخر نموده ، سلطان قسطنطنین را در خارج شهر مزبور مقتول ساخته و بعد از آن شهر مزبوررا مسمی باسلامبول نموده . وقتیکه سپاه ترکیه داخل باسلامبول شده‌بنا را بهای وهوی بعینه حیوانات سباع که از جنگل بیرون آمده بر سر حیوانات ضعیف تاخت آورند ، هزاران مرد وزن و برنا و پیر طعمه شمشیر سپاه گردیده ، اکثر مردم بی‌پناه بکلیسیای‌سنت صوفیه آورده که بالفعل مسجدیست درنهایت بزرگی که‌اول مسجدکل عالم‌است . آنقدر مردم را کشته که‌درکلیسیای‌مزبور خون مثل سیلاب جاری شده . کلیسیای مزبور را طویله نموده بکل سپاه الی سه شبانه حکم داده‌که قتل وغارت نمایند . بیعصمتی در شهر مزبور بظهور رسیده ساکنین بیچاره بیطالع فقیر را نکبت و حسن و قبح آمده بعلة اینکه هر جا دولتی گمان‌کرده آزار واذیت بآنها داده‌که باقی آنرا نشان دهند . و هر جا خوبرویی دیده منتهای بیعصمتی را نموده . در این سه شبانه و روز آواز گریه وزاری از ساکنین بفلك اطلس میرفت حتی‌مکان (۱) شهر ازترس سپاه خونخوار بفغان آمده . بعد از سه‌روز قلیل مردمانی که از دست سپاه ، نیم‌جانی بدتر از مرگ‌بدر برده مثل گله گراز آنها را در میانه‌کوچه‌وبازار دوانیده . بعد از سه روز سلطان محمد درنهایت جلال ، داخل بشهر شده .

۱ــ سکان.

بکرات اسب او بعلة پشتهای کشته ، درکوچها ایستاده قادر بگذشتن نبوده و بعضی اوقات در میانهٔ خون مردم عبور کرده . درکلیسیای سنت صوفیهمهمانی عظیمی بپاشایان وافیسران خود داده . قبل از شروع در طعام ، در مقابل او از برای خوش‌طبعی و شوخی ، اکثر بزرگان ونجبای شهر را که اسیر کرده بودند بقتل رسانیده .

در میانهٔ آنها جمعی از منسوبان قریب پادشاه بوده . مادامیکه‌بزرگان و علما وکشیشان کریك را بدست آورده هر روزه مهمانی داده ، قبل از طعام آنها را بقتل رسانیده .در اینوقت دولت کریك و یا روم بآخر رسیدهوشروع در سلطنت آل‌عثمان در اسلامبول شده مابقی کریك و روم الی‌هذه‌العصر در تحت تصرف دولت عثمانی هستند . دولت کریك‌که سالها علم وفلسفی آنهاهمه عالم را گرفته ومثل اسکندرذوالقرنین کهممالك ایران وعربستان‌وهندوستان و ترکستان را مسخر نموده یکی ازجنگجویان کریك بوده‌اند . و همچنین قیصر رومی‌که مجموع فرنگستان را و مصررا مسخر کرده یکی از اهالی‌روم بوده . در اینوقت مزبورمخذول سپاه و دولت عثمانی گردیده . بعدازتسخیر قسطنطنیه شهر وینشیان (۱) که از محال ایتالیا است مسخرکرده و شهر او-ترنتو که او نیز از شهرهای ایتالیا است مسخر کرده همه مردم شهر مزبور را موافق عادت خود بقتل رسانیده مگر جمعی قلیل از آنها را دستگیرواسیر نموده و بعد از آن خود دستگیر اجل گردیده . آنچه مشهور است گویا او را زهرخورکرده آنچه بحساب درآمده زیاده از هشتصدهزار نفر مرد و زن و صغیر وکبیر را سبب قتل شده . درسال ۸۹۶ هجری فوت او در رسیده‌پسر او با یزیدثانی بجای پدر بتخت نشسته مدتها بابرادر خود بمجادله مشغول بوده . سعی بلیغی درگرفتن و قتل او نموده لیکن سعی ، بی‌فایده‌افتاده . بعد از آن مخوف از طایفه نیکی‌چری‌گشته ، اراده نموده که همه آنهارا یکدفعه قلع و قمع‌کند . لیکن اسرار نهانی او فاش شده . وبعد از آن حمله بطایفه وینشیان که از اهالی ایتالیا هستند نموده که آنها را مسخرکرده باشد . قتل و غارتی بآنها نموده . و نیز بنای تصرف مصر را گذارده . بالجمله از اول

۱ـ پشته‌های.

۲ ـ ؟

سلطنت او الی آخر . هم خود در آزار و هم مردم را اضرار نموده . بعد از سلطنتی پر زحمت پسر او بمعارضه او برخواسته او را زهرخور کرده .

در سال ۹۲۴ هجری سلطان سلیم‌اول پسر بایزید بتخت‌عثمانی آمده. مشارالیه بیمروت‌ترین همه سلاطین سابق بوده . اول مرتبه که بسلطنت‌رسیده برادر خود را بطناب انداخته و پنج پسران برادر خود را بقتل رسانیده و یکماه بعد از آن ، برادر دیگر خود را نیز بقتل رسانیده سپاهی عظیم برسر ایران کشیده از آنجا برگشته ولایت مصر رامسخر نموده ارادهٔ تسخیرایتالیا را داشته لکن ناخوشی آکله او را امان نداده از مرض مزبور فوت شده ،

در سال ۹۳۵ (۱) هجری پسر او سلطان سلیمان اول بجای او نشسته مشارالیه جزیره رواس را از دست نتیهای سنت جان گرفته . نتیای سنت جان از اهالی ایتالیا از خاندان قدیم بوده دویست سال متوالی اجداد آنها زندگی میکرده . آنها را دربدر کرده . و بعد از آن بولایت هنگری تاخت آورده شهر بیودا راگرفته بعد از اینکه بااهالی شهر عهد وشرط کرده که اگر بدون مجادله سنگر شهر بیودا را بدست او دهند . هیچکدام ازاهالی شهر را آزارنخواهندرسانید . اهالی‌شهرمزبور سنگر مزبور را تسلیم‌نموده ، بخلاف قول خود عمل‌نموده ، همگی اهالی سنگر را بقتل رسانیده وبعد ازآن بعزیمت تسخیراستریا با سپاهی عظیم همتی گماشته بهر کدام از شهرها که رسیده پیران آنها را مقتول و جوانان‌آنها را اسیر نموده ، زنان رادرمقابل شوهران آنها بیعصمتی نموده و اطفال صغیره آنها را بکرات از سینه‌مادران کشیده بقتل رسانیده . بعد ازآن‌بمحاصره‌و یانه (۲) پای تخت نمسا (۳)عزم را جزم نموده ، اهالی شهر ویا نه کلاً بمقاومت اوبرخواسته چنانکه چندین دفعه یورش آورده بشهر و هر دفعه بسیاری از سپاه او بقتل رسیده بی‌نیل مقصود بعد از اینکه هشتاد هزار نفر از سپاه او بقتل رسیده مراجعت کرده ، در عرض راه اسرای بسیاری از رعایا و زراع نمسا را بدست آورده مجموع را مقتول نموده .

---

۱ ـ ؟

۳ـ برای اهالی‌آن.

۲ـ اطریش.

در سال ۹۴۹ شهر بغداد را از دست مردم سریانی بیرون آورده ، پاشایی از خود بآنجا فرستاده . و سپاهی بجزایر کارفیو فرستاده . شانزده هزار نفر از اهالی آنجا را اسیر آورده بعلاوهٔ آنکه جمعی کثیر را بقتل رسانیده و سپاهی برداشته و یکنفر از سرداران خود را مسمی بعلی پاشا بعزم تسخیر هنگری قیام ، شهر تیمزود از محال ولایت مزبور را بتصرف درآورده قبل از گرفتن شهر باهالی آنها (۱) قسم خورده که آنها را ضرر نخواهد رسانید . بعد از آنکه شهر مزبور را بدست دادند قسم خود را شکسته همه اهالی شهر را بقتل رسانیده حرف او اینکه با نکار (۲) قسم و عهد را گرفتن صورتی ندارد. سلطان سلیمان از پسر خود بد مظنه شده . پسر مزبور مصطفی نام داشته . بد مظنه از او شده که شاید بخواهد او را قتل نماید . مشارالیه را خفه کرده . بعد ازآن معلوم شده بود که بیگناه بوده . و بعد ازآن پسرزاده خود را بقتل رسانیده که شاید بزرگ شود و تقاص خون پدر را نماید . و پسر دیگر او مسمی به یحیی ازغم برادر خود راکشته . پسر ثالث خود را مسمی به بایزید و پنجنفر اولاد بایزید را یکدفعه خفه‌کرده . در سال ۹۸۱ فوت او دررسید.

پسرسلیمان سلطان ، سلطان سلیم ثانی بتخت آمده . خود مطلقاً بجنگ نرفته لیکن جنرال و سپاه خود را بجنگ فرستاده . اولاً ارادهٔ جنگ با وینشیان نموده سپاهی برسرآنها رفته جزیرهٔ سیپرس و برخی ازجزایردیگر را گرفته . بد عهدی طایفه ترکیه در این مقدمه ظاهر خواهد شد . سپاهی عظیم برسر ملدی دیا(۳) فرستاده . بعد از جدال بسیار مصالحه با پاشای سردار سپاه کرده . هفت دفعه بقرآن قسم خورده که مطلقاً آزار باهالی شهر نخواهند رسانید و با آنها دوست خواهند بود لیکن پاشای مزبور با وجود قسم دادن حاکم و سردار ملدی دیا گرفته مقتول نموده بعد از آن جمعی از بزرگان و جمعی از اهالی ولایت را بقتل رسانیده .

در سال ۹۸۹ هجری فوت شده پسر بزرگ او عمرثالث بتخت سلطنت نشسته . اول دفعه پنج برادر خود را درحضور خود بطناب انداخته . اگرچه خود مایل بجنگ نبوده لیکن محض از برای اینکه مردم او را شماتت نکنند

---

۱ ـ برای اهالی آن .

۲ ـ ؟

۳ ـ ملدی ویا Moldavie ؟

که از قاعده اجداد خود رفتار نکرده جنگجو نیست خود در شهر اسلامبول توقف نموده وعلی الدوام سپاه باطراف بلاد فرستاده چنانکه سپاهی برسرروس و پولند فرستاده و قتل و غارت بسیاری نموده . در آن هنگام در دیوانخانه، رجال دولت مشورتی با یکدیگر کرده که آیا جدال با ایران و شکستن معاهده با دولت ایران بهتر است و یا با اهالی عیسویان . بسبب اینکه قاعده‌ایست در دولت عثمانی کلی ، که هر وقت و هر عهد که مصلحت یا صرفه برای دولت عثمانی باشد و یا پادشاه عثمانی شکستن عهد و قسم با سایر مذاهب خواه شیعه و خواه عیسوی اعم ازاینکه عهدنامه در میانه‌گذشته باشد و یا نه، درصورتیکه شکستن عهد صرفه‌دار باشد ، البته شکستن عهد مزبور جایز است .

بعد از اینکه در مشورتخانه سؤال و جواب کرده بالاخره صرفه درآن دیدندکه عهدنامه راکه سالها است با دولت ایران بسته بشکنند. لهذا سرداری بزرگ مسمی بتوپال پاشا با سپاهی عظیم برسر ایران فرستاده در داغستان و (خوانده نشد) و ایروان تاخت آورده بعادت خود سپاهی بغارة (۱) یغمایی اخذ و مراجعت باسلامبول نموده . دراینوقت نیکی چریان طغیان نموده خود را مطلق العنان دانسته، دست از خدمت سلطان برداشته و سر از ربقهٔ اطاعت او کشیده .

عمر درآخر عمرخود بنای جدال با نمسا گذارده و سپاهی بسمت نمسا فرستاده اگر چه تسخیرآنولایت را نکرده لیکن قتل و غارت بسیاری بااهالی دهات و رعایای عرض راه کرده و در مراجعت سپاه مزبورفوت او در رسیده. پسر بزرگ او سلطان محمد مسمی بمحمد ثالث بجای پدر نشسته .

درسال ۱۵۹۵ عیسوی مطابق ۱۰۱۰ هجری محمد ثالث‌بتخت سلطنت رسید ازترس اینکه نیکی چریان یاغی بودند و مبادا از او ناخوش و ناراضی شده ، برادر دیگر را بجای او سلطان کنند ، نوزده برادر خود را خفه‌کرده و یا بشمشیر کشته و ده نفر از زوجات پدر خود را بتوهم اینکه شاید ازپدر او آبستن باشند بقتل رسانیده . طایفه نیکی چری طغیان کرده یکطرف شهر اسلامبول را یغما نموده اموال مردم را بتاراج برده . اول دفعه چند نفر از

۱ ـ ؟

پاشایان سردارسپاه خود را با سپاه عظیم بتسخیر جرمن فرستاده لیکن پاشایان مزبور بی‌نیل مقصود برگشته مجدداً خود سپاهی فراهم آورده دویست هزار نفر با توپخانه تمام بر سر شهر بیودا رفته یکی از شهرهای متعلقه آن مسمی بداگیری را مسخر نموده و مراجعت باسلامبول کرده با فتح و نصرت لکن بمحض ورود بلوای عامی از نیکی‌چریان بر پا شده و بجدال مشغول گردیده سلطان محمد ازراه مصلحت بینی درآمده بزرگان آنها را آرام داده هرکدام را برسر خدمتی معین و باقصا ولایت ترکیه فرستاده و بعد از آن هرکدام را که توانسته بدست آورده مقتول ساخته و سایرین سپاه را مخوف نموده . بتدریج آنها را بتهلیل برده . ضمناً خبری باو میرسد که پسر بزرگ اومحرك طاغیان گردیده و مادر او نیز در جزو آتش طاغیان را تیز کرده لهذا پسر خود و زن خود را بقتل رسانیده . مجدداً طایفه نیکی‌چری از مکنون خاطر او خبردار شده از در معارضه درآمده لیکن فوت او در رسیده .

در سال ۱۶۰۴ عیسوی مطابق ۱۰۱۹ هجری پسر ثانی سلطان محمد مسمی با حمد اول بتخت آمده در پانزده سالگی . سه سال بعد از آن صلح کل با امپراطور نمسا نموده . بانوی حرم خیال کرده بودکه سلطان را باکنیز او سریست ، دختر سلطان‌را مشارالیها خفه‌کرده . سلطان از اینمعنی اطلاع یافته مشارالیها رانیز خفه کرده . سلطان احمد نه چندان سلطنتی‌کرده ونه چندان کاری کرده که نگارش (۱) طرفه‌گی داشته باشد . بالجمله فوت او در رسیده .

در سال ۱۶۱۷ عیسوی مطابق ۱۰۳۴ هجری برادر او مصطفی سلطان اول بتخت آمده . در هنگام حیات برادر از ترس اینکه شاید او را بقتل رساند ، در گوشه وکناره مخفی مانده . در سن بیست وپنج‌سالگی اورا بتخت سلطنت نشانیده مشارالیه بعادت پیشینیان سلاطین آل‌عثمان بیمروتی را پیشنهاد خود کرده . پسر بزرگ برادر خود را محبوس و سایر قبیلهٔ او را از بزرگ وکوچك بقتل رسانیده . و این رسم و قاعده کلی شده که هر وقت سلطان فوت شود ، وارث ملك مزبور بمحض اینکه بتخت آمده برادران و برادرزاده‌گان خود را مقتول نموده بعضی از آنها فرار نموده فوراً آنها را

---

۱ ــ نگارش آن.

دستگیر و مقتول نموده و برای اینکه مردم خبر از حیات سلطان داشته باشند هر هفته یکدفعه بنماز جماعت رفته و یا اینکه خود را بمردم نموده والا۔ عوام‌الناس را خیال اینکه سلطان در حیات نیست ، بنارا بغوغا میگذاشتند . والی حال این قاعده را در اینولا جاریست . مصطفی سلطان بنای ظلم وتعدی را با مردم اشراف و بزرگان دولت باعلی‌مرتبه رسانیده ، وزیر اعظم دولت خود را باسپاهی‌عظیم‌بر سر ایران‌فرستاده . چون معزی‌الیه بدون اینکه‌ولایت مزبور را مسخر کند مراجعت کرده و سلطان‌با او بنای بدسلوکی راگذارده ، وزیر اعظم‌جمعی‌را بخلوت سلطانی فرستاده ، سلطان مصطفی راگرفته‌ومحبوس نموده وعثمان پسر احمد سلطان مرحوم را بجای او نشانیده . مشارالیه نیز محبوس بوده . عثمان بمحض ورود ببارگاه کشتیان جنگی‌چند آماده وسپاهی بتسخیر ایتالیا گماشته سپاه در بنادر ایتالیا رفته خرابی بآنجا رسانیده ، ششصد نفر از اهالی آنجا را دستگیر و اسیر باسلامبول آورده . و بعداز آن سپاه و تدارك سفر را مهیا کرده‌که بر سر پولند رفته . خود باسیصدهزار نفر و چهارصد عراده توپ بر سرولایت‌پولند رفته . باوجود آنهمه توپخانه‌وسپاه، امری از پیش نبرده بالاخره التماس مصالحه نموده وصلح باطایفه پولندکرده و چون طایفه نیکی‌چری عموماً در این جنگ تکاهل ورزیده و سلطان‌را ضمناً تعدی از آن طایفه پیدا شده مصمم انهدام و قلع و قمع آنهاگشته . مراجعت باسلامبول باصدراعظم در اینخصوص مشاوره نموده . بالاخره قرار چنین داده بودندکه صدراعظم موازی چهل‌هزار نفر از اهالی کریك و سایرین‌مسیحیان را بعنوان سالدات‌فراهم‌آورده و هر کدام از پاشایان ممالك عثمانی‌رامعدودی از نیکی‌چری بهمراه آنها کرده وعلی‌الظاهر شهرت دهندکه سلطان را اراده تسخیرکل فرنگستانست و هر کدام از پاشایان مزبور ، سپاه نیکی‌چری‌رکابی خود را یکدفعه کشته و برخی از نیکی‌چریان را بزیارت مکهٔ معظمه فرستاده و بیست هزارنفر آنها را مأمور بجدال ممالك ایران نموده‌که در عرض راه آنها را پاشایان بقتل رسانندوهرچه در اسلامبول‌هستند چهل‌هزار نفرسالدات کریك جدیدی که صدراعظم گرفته بقتل رسانند ، بلکه نام نیکی‌چری را از صفحهٔ روزگار محوکنند . لیکن سلطان‌چندان احتیاط در اخفای این امرمهم ننموده‌سران جماعت‌نیکی‌چریان را ازین‌معنی اطلاع بهمرسیده . یکدفعه بلوای

عامی در شهر نموده و بهر کوچه و بازار که رسیده مردم را برهنه نموده . سلطان خانه‌نشین شده ، جرأت بیرون‌آمدن ننموده . طایفهٔ مزبور بدون‌سلاح جنگ داخل بدیوانخانهٔ سلطان شده ، پیغامی بخدمت سلطان فرستاده باین نحو که در صورتیکه صدراعظم و سایرینی که هم شور او در برطرف کردن نیکی‌چریان بوده بدست آنها دهند ، فبها والا آزار آنها به‌خود سلطان‌خواهد رسید . سلطان جواب میفرستد که آنچه شنیده‌اید اصلی ندارد . نه هرگز سلطان را اراده بتخریب آنها بوده و نه صدراعظم را ، روز دیگر نیز جمعیتی کرده صدراعظم از خانه خود بیرون آمده که مردم را آرام‌کند فوراً طایفهٔ مزبور او را گرفته پارچه پارچه‌کرده . سلطان در اندرون خانه نشسته‌بیرون نیامده . نیکی‌چریان پیغامی بخدمت سلطان فرستاده که چنانکه معزی‌الیه بدیوانخانه نیاید ، آنها را لازم است‌که دیگری را بجای او گذارده که‌ولایت بدون سلطان نماند . روز دیگر چون عثمان سلطان از خانه بیرون نیامده ، نیکی‌چریان بزور داخل باندرون شده چون سلطان مخفی شده بود ، بمجلس رفته مصطفی سلطان را در مجلس دیده دو کنیز سیاه بخدمت او مشغول بوده . او را از مجلس بیرون آورده بتخت سلطنت نشانیده وبعد از آن عثمان سلطان را بجای خود محبوس کرده و از آن پس تفحص نموده که آیا کسی از اولاد او مانده است . معلوم شده بود که دو پسر یکی هفت سالگی و دیگری دوازده سالگی ازاو مانده . چون خاطرجمع‌بآن شده‌اند که اولادی از مصطفی‌سلطان (۱) باقی‌مانده است‌که جانشین او شود صدراعظم را مصطفی سلطان‌شب بمجلس فرستاده وعثمان سلطانرا خفه کرده و بعد از آن مخفیاً آدمی فرستاده که دو پسر عثمان‌سلطان را که‌تازه پیدا کرده‌اندخفه کنند . هنگامیکه آنها را بمقتل میبردند طفلان مزبور فریادی کرده قزلر آقاسی نام را اطلاع از احوال بهمرسیده و اشخاصی‌که اراده قتل آنها را داشته گرفته مقتول ساخته وطفلان مزبور را بسلامت در نزد خود نگاهداشته روز دیگر مردم شهر از اینمعنی مطلع شده شور وغوغایی نموده . مصطفی سلطان بکلی انکار نموده که او را خبری نیست . در این بین طایفه ایران سپاهی عظیم و مستعد بتسخیر بغداد فرستاده و ازین سو علی‌الدوام منازعه فیمابین سپاه شاهی و نیکی چری برپا

---

۱ — عثمان‌سلطان ؟

شده و عاقبت‌الامر رجال دولت عثمانی مصطفی سلطان را قابل وقادر بحکومت ندانسته . ثانیااو را بمجلس فرستاده و عمر پسر سلطان‌عثمان را بتخت‌سلطنت نشانیده او را مسمی بعمر چهارم کرده‌اند .

در سال ۱۶۳۳ عیسوی‌مطابق ۱۰۴۸ هجری عمر چهارم‌بتخت نشسته . در اینوفت طایفه قزاق سپاهی معدود در کشتیان کوچك جنگی نشسته در بیوك دره حوالی اسلامبول آمده‌و نیکی‌خویی (۱) دو شهر در پانزده‌میلی اسلامبول را غارت کرده اموال بسیاری از اهالی آنجا بیغما برده و از آن پس بدوره اسلامبول آمده اهالی شهر از آمدن آنها مضطرب شده واز سویی مجدداً خبری باسلامبول آمده که سپاه ایران ولایات غریبه متعلق بعثمانی را غارت و بیغما برده و از طرفی‌طایفه الجیر وطونست (۲)طوق اطاعت عثمانی را ازگردن خود دور کرده وکوس یاغی‌گری زده . عمر چهارم سلطانی‌خوش گذران و شارب‌الخمر بوده و بامور سلطنت نمیرسید . اتفاقاً چهار نفر از پاشایان سلطان که خواهران سلطان را بعقد خود در آورده مدخل امورات سلطنت گردیده و سپاه‌اسلامبول بدون نظام و قاعده بهرزه‌کاری مشغول‌گردیده بمفاد الناس علی دین ملوکهم (۳) کلاً اموردولت مختل مانده و رجال دولت را ازین افعال نفرتی بهمرسیده وخلق شهر از خراج دیوانی بجان رسیده و پاشایان هرمحال خود را مطلق‌العنان دانسته بلکه ملوك‌الطوایف شده. بالجمله از هرسو زلزله در ارکان دولت عثمانی افتاده وسلطان‌را مطلقاً از طریقه‌رفتار و قاعده‌دانی خبری نبوده ایلچی دولت فرانسه را محبوس و نویسندهٔ او را قیلاغه کرده و چون خود را مستقل نموده ، سایر پاشایان را بیمدخل نموده نگذاشته که بعد ازآن بامور سلطنت‌تصرفی کنند . و از سویی‌بجهة‌جمع‌آوری مال دیوانی مردم رابلاغایت آزار نموده گویند قاضی اسلامبول مانع‌ازگرفتن منال دیوانی‌شده . دو پسر او را طناب انداخته و هاونی نصفه آب‌کرده،قاضی را در هاون مزبور گذارده و بادسته بزرگ آنقدر او را کوفته که فوت‌شده . یکی از تجار ایتالیا را گرفته‌دربالای‌بام‌خود بدار کشیده و سایر‌تجارعیسوی

---

۱ ـ ؟

۲ ـ الجزایر وتونس ؟

۳ ـ مردم پیرودین پادشاهانشان هستند .

را گرفته اموال آنها را ضبط کرده و بعد از آن پنجهزار تومان آنها را جریمه کرده و ایلچیانیکه در اسلامبول توقف نموده خانهای آنها را جستجو کرده که هر چه اسباب جنگ است بیرون آورند . در خانه ایلچی انگریز شمشیرکمر او راگرفته . و بدون سبب و جهة سپاهی برسر پول کشیده وایلچی پولند را بنزد او آورده ازروی تغیر و عتاب باو خطاب نموده که یاپادشاهان فرنگستان را در زیر علم خود آورده مسلمان میکند و یا آنهارا بقتل میرساند با وجود اینکه سپاه عظیمی برسرپولند فرستاده لیکن طایفه پول سپاه او را شکست معقولی داده بحدی که التماس بمصالحه نموده و طایفه پول قبول نکرده تا اینکه مبالغی اخراجات سپاه کشتی (۱) بآنها دهند . و از طرف فرانسه ایلچی باسلامبول می‌آمده . کپتن پاشا سردار سپاه دریایی ، کشتی او را گرفته و بیحرمتی کرده . بعد از اینکه ایلچی مزبور باسلامبول آمده ، مترجم فرانسه در خدمت پادشاه از جانب ایلچی شکایتی ازکپتن پاشا نموده بدون اینکه بعرض او گوش دهد او را بدار کشیده وفوراً ایلچی مزبور را بی‌آبرو کرده بفرانسه فرستاده . یکسال بعد از آن یکصدهزار سپاه باتوبخانه فراهم آورده بعزیمت تسخیر ایران همتی گماشته و درعرض راه الی ارزنةالروم سپاه او بقدرسیصد هزار نفر سان دیده بعد ازآن تقلیلی بشرب خمر کرده . اولاً قلعهٔ ایروان را مسخر کرده چون حاکم ایروان از راه نمك بحرامی بسلاطین ایران شهرمزبور را خود بدست داده وخود بخدمت او مشغول شده وراهنمایی باو کرده، تسخیر قلعهٔ تبریز را نموده قتل عامی در آنجا کرده . درآنجا اندك توقفی کرده . سلطان ممالك ایران سپاهی جرار بتعاقب او فرستاده. اتفاقاً اسبان لاتعدولاتحصی از سپاه عثمانی تلف شده بود سپاه بسیاری را در تبریز گذارده . سپاه ایران سپاه متوقفین تبریز رامقتول و در ایروان برسر سپاه او برخورده وقتل معقولی از آنها کرده الی ارزنةالروم تعاقب آنها نموده مبالغی معتدی ازبنه واسباب آنها باز مانده واسیر بسیاری دستگیر شده و سپاه بسیار مقتول شده و سلطان عمر وارد باسلامبول گردیده . غم و غصه ضرر این سفر او را بکج خلقی و بدخویی داشته ، چند نفر مفتی وجمعی از ملاهای شهر را بقتل رسانیده و قدغن تمام نموده که هیچکس قیلان وچبوق نکشد و هرکس بکشد او را بقتل رساند . و

۱ ــ سپاه کشی

باین واسطه‌جمعی را مقتول‌ساخته . گویا لذتی در خون‌ریزی حاصل‌اومیشده. طباخ خود را بدست خودکشته که طعام او را بیمزه پخته . دردریچهٔ خودهر روزه هر کس میگذشته او را بضرب تیرو [خوانده‌نشد] کشته . شخص حاکم ایروانی که‌شهر ایروان را بدست او داده منتهای خصوصیت را با او نموده . رفیق مهربان خود نموده ، با او منتهای فسق‌وفجور راکرده .

در سال ۱۰۵۱ عیسوی سپاهی مجدداً بر سر ایران فرستاده. عمده مطلب او اینکه شهر بغداد را از دست ایران پس گیرد . و دولت علیه ایران شهر بغداد را بدولت عثمانی پس داده صلح‌نامه فیمابین‌گذشته که از آن بعد مجادله فیمابین نباشد . وسپاهی مجدداً برپا کرده وعزمی گماشته که ولایت روسیه را بدست آورد . در این بین بدون ناخوشی مزاج ، فوت اودررسید. سی‌ویکسال عمرداشته و شانزده‌سال سلطنت کرده . الحق ازبیمروتی وسبعیت دبیرحمی ، طایفه انسان را بی‌آبرو کرده که چنین آدمی از جنس انسانی بعرصه وجود آمده . هنگام سلطنت همه عالم را بتنگ آورده که داخل‌بمذهب خودکنند و خود مرد شارب‌الخمر بی‌اعتقادی بوده . گاهی در مدت عمرخود روزه نگرفته و کمتر بنمازحاضر شده . نه تنها طالب قتل دیگران بوده،چند نفر از عموهای خودرا خفه کرده وبرادرخود را بامنسوبان خفه‌کرده . طالب این بوده که سلسلهٔ خود رابکلی تلف‌کرده ، خود آخر سلسله باشد. حرص غریبی در جمع‌آوری مال دنیا داشته . بعد از فوت او پانزده ملیان‌زر خالص در خزانهٔ او بوده .

درسال ۱۶۴۰ عیسوی مطابق۱۰۵۵ هجری ، سلطان ابراهیم برادر سلطان‌عمر بتخت آمده ، مشارالیه مردی بدشکل و ناقص‌الاعضا وخفیف‌العقل بوده . سبب خفت عقل او اینکه در مجلس تنگ و تاریك بسر میبرده . دریچهٔ از سقف آن باز بوده . درآنجاتنها مانده عقل او خفیف شده ،

مشارالیه یکدفعه از مجلس کذا آزاد و بتخت سلطنت رسیده . بنارا بخوش‌گذرانی و شرب گذارده . امور سلطنت را بعهدهٔ وزرا گذارده و خود بازوجات بعیش وعیشرت مشغول شده . وزرا را میل بحکمرانی بوده. سپاهی عظیم فراهم آودده بیکی از ولایات روسیه حمله‌آور گشته لیکن بالمآل این

سپاه‌کشتی(۱) منجر برسوایی گشته. اولاً همتی بتسخیر سنگراصحاف گماشته. سنگر مزبور متعلق بروس بوده . شکست معقولی از روس بآنها رسیده . دو سال بعد از آن سپاه مزبور شکست خورده مراجعت نمودند (۲) . پسری از او بعرصهٔوجودآمده و چون‌ارادهٔ تسخیر جزیره‌کندیه را داشته ، صلح‌بادولت ایران نموده که اوقات آنها منحصر بیك طرف مصروف شود . ولیکن سلطان ابراهیم بجز خوش‌گذرانی و هرزه رفتاری چیزی دیگر نمیدانست . در سال دیگر کارگذاران دولت عثمانی‌سپاهی جمع‌آوری نموده عزیمت تسخیرجزیره که در سمت دریای مدترنیان است نموده . چون جزیره مزبور از جزایر ایتالیا است و بادولت مزبور در آن وقت دوست بودند ، قصد خود را ظاهر نکرده تا اینکه کشتیان جنگی آنها آماده شده . هفتاد و چهار هزار نفر از سپاه ترکیه درکشتیان جنگی نشسته بعداز چندی داخل بجزیره کندیه و از آنوقت شروع در تسخیر جزیره مزبوره نموده . ولیکن زیاده از پنجاه سال دولت عثمانی سپاه وپول اخراجات جزیره مزبوره نموده . در این مدت‌مدید آنچه مفصلاً درتاریخ نوشته‌اند زیاده از یك ملیان آدم از جانبین مقتول شدند لیکن بالاخره جزیرهٔ مزبور را دولت عثمانی نتوانسته تسخیر کند .

و اما سلطان ابراهیم بحدی در صدد بد عملی و خوشگذرانی و شهوت رانی بودکه مافوق نداشت . عاقبت‌الامر اراده تصرف‌دختر مفتی شهررا جبراً بدون عقدکرده و این‌بیعصمتی و بی‌مروتی سبب تخریب اوضاع سلطان ابراهیم گردیده . بلوای عامی‌شده و مفتی‌شهر نیکی چریان را با خود مع(۳) کرده بزرگان واعیان دولت نیز ملحق بمفتی‌شده. هرکس جداگانه ازرفتاروکردار سلطان ابراهیم بجان‌رسیده . مفتی شهرفتوی نوشته سلطان را بمحکمه شرع طلبیده . سلطان محلی بفتوی مزبور نگذاشته . مجدداً فتوی نوشته سلطان را احضار نموده ، درحاشیه این‌فقره رامندرج‌نموده باینمضمون‌که هرکس‌اطاعت باین نوشته نکند اطاعت‌بشرع ننموده وهرکس اطاعت‌بشرع نکند اطاعت‌بجناب پیغمبر ص نکرده‌است و هرکس اطاعت به پیغمبر نکند بخدا اطاعت نکرده ،

---

۱ ـ سپاه کشی

۲ ـ نمود

۳ همراه .

بالمعنی چنین شخصی مسلمان وکافر استوکفارقابل سلطنت اسلام را ندارند.
بعد ازاینکه فتوی مذکور بدست نیکی چریان‌رسیده غوغانموده بلوای عظیمی برپا شده ابراهیم سلطان راگرفته بجای اول درمجلس فرستاده . بعد از چند روزی اورا خفه نموده . پسر اوسلطان محمد چهارم را(۱) در سال ۱۶۵۰ عیسوی‌مطابق ۱۰۶۵ هجری بتخت‌آمده . درسن هفت سالگی بود . و رجال دولت عثمانی‌قرار دادکرده‌که مادامی‌که بحد بلوغ‌نرسیده امور سلطنت‌مفوض بپاشایان و رجال دولت بوده و مادر او نیز بعامـه امـور سلطنت رسیده . در هنگامیکه سلطان محمد بسن هفده‌سالگی رسد امور سلطنت مفوض باوگردد .
طفولیت سلطان محمد مورث نزاع وپریشانی اوضاع دولت عثمانی‌گـردیده و بکرات فیمابین جماعت نیکی‌چری وسایر بزرگان منازعه روی داده چنانکه در سال۱۰۷۱ طغیانی در اسلامبول از نیکی چریان روی داده کـه اَلی حال هیچکس مثل‌آن حرج و مرج سراغ‌ندارد . طایفهٔ نیکی‌چری جمعیتی‌کـرده ببهانهٔ‌اینکه انتظامی بامور ولایت دهند مسلح‌ومکمل بهیأت‌اجتماع درديوانخانه شاهی‌حاضر شده. اولاً‌ازدر منازعه باوزرا ورجال دولت درآمده آنهاراتنبیه معقولی نموده و بعدازآن بزور داخل‌باندرون شاهی شده خزانهٔ‌که دراندرون بوده بغارت برده وچندنفر ازکنیزان و خدمهٔ سلطانی‌رابقتل رسانیده دوملیان زر خالص از خزانه بیغما برده وچند روز مستمراً شهراسلامبول مورد تاراج نیکی‌چریان گردیده ، نزدیك‌بآن بودکه خود دولت‌عثمانی‌را صاحب شوند و لیکن‌بعلت عادت قدیم‌آنها درمیانهٔ خودنیکی‌چریان منازعه شده خود بخـود پریشان‌گردیده‌اند چون پادشاه طفل‌بود مادراو ،کبوپرلی پاشا پاشای دمشق راصدر اعظم نموده معزی‌الیه پیرمرد هشتادساله عاقل و فرزانـه جهان‌دیـده بوده بمحض اینکه معزی الیه بمنصب مزبور منصوب گردیده مردم را آرام نموده و سران اشرار رایا تنبیه نموده و یاماًمور بخدمتی‌کرده و انتظام‌بامور دولت داده و هرکدام از رجال دولت رابخدمتی مامورنموده و سلطان محمد را در سن چهارده سالگی درسال ۱۶۵۷ عیسوی مطابق ۱۰۷۲ هجری‌بتخت نشانیده‌که خود بامورسلطنت متوجه شود . وهرپنجروزی یکنفر بتخت‌سلطنت

---

۱ ــ ظاهراً دراینجا جمله‌ای ازقلم افتاده است .

عثمانی نشسته اوقات میگذرانیدند. و اما وزرای دولت عثمانی ، بیشتر آنها دولت‌خواه نیستند . واز قراریکه نوشته‌اند اشخاصی‌که بمنصب وزارت مفتخر میشوند ، عامه ازکمترین پایه بمنصب مزبور میرسند . مثل قواعـدکـل دنیا بزرگان وکاملان را بعلت استعداد و باطلاع(۱) آنها از امور مملکت بمنصب وزارت می‌آورند . یکی از وزرائیکه درکتاب تواریخ ترکیه نوشته‌اند مثال آنرا درین رساله مندرج مینماید:

یوسف پاشا نامی را درسال ۱۳۰۵ هجری صدر اعظم دولـت عثمانـی کرده در اوایل حال جوانی‌بوده است صابون فروش . در محـلات اسلامبول صابون برسر، میفروخته . اتفاقاً بنوکری قاضی حسن مشغول گردیده . بعد ازچندی بعلت سوادی‌که داشته قاضی مزبور اورا نویسندهٔ قورخانه کـرده و بعد ازآن حسن قاضی اورا نایب‌خود نموده مسمی بقاپی‌کهیا . بعـد از چندی بتوسط قاضی مزبور ، پاشای شهری ازشهرهای‌کریك مسمی بموریـا نموده و بعد ازآن بواسطهٔ قاضی مزبور وجمعی دیگر درتاریخ مذکور بمنصب صدارت مفتخرگردیده . تنها اشخاصی راکه بمنصب دیوانی مشغول میدارند باید در مکتب‌خانه بزرگی‌که اخراجات‌آن‌ازسرکار پادشاهی‌است(۲) داده می‌شود تربیت شوند . وهرکس درمکتب‌خانه مزبور تربیت شده بخدمتی معین میشود وبتدریج‌بدر خانها دویده خود را بهپیش انداخته و بعد ازآن بـدرب خانـه بزرگان دیگررفته ونیزآنها را مزاج‌گویی‌کرده تااینکه خود را ترقی دهند وباین سبب هیچکدام در بند خدمت بدولت خود نیستند . مکانی‌که بزرگان و کارگذاران‌دولت‌عثمانی‌می‌نشینند خانه‌ایست‌مسمی‌بسرای‌که درمعنی‌دیوانخانهٔ سلطانی*است . همهٔ بزرگان و افیسران ترکیه‌که در خدمت سلطانـی مشغول هستند درخانه مزبور میمانند. و هرکدام ازبزرگان ازقبیل‌وزرا و صدروسایر افیسران و پاشایان وحکام ولایات‌که فوت شوند اموال آنها متعلق بسلطانست مگر جناب قاضیان و مفتیان باوجود اینکه بخدمت دولـت عثمانی و سلطـان مشغول هستند و مثل سایر بزرگان منتهای سعی در تحصیل وجه نمـوده ودر گرفتن رشوه مطلقاً مضایقه ندارندوبعد از فوت‌آنها اموال‌آنها باولاد ووارث

---

۱ ـ اطلاع .

۲ـ «است» زائد است .

آنها میرسد . فی‌الحقیقة هروقت بنظر دقت ملاحظه‌کنیم مادامیکه سلسلهٔ علیه ملاها خودرا مدخل بدولت عثمانی نمایند هرگز دولت مزبور ترقی نخواهد کرد . سلطان‌سلیم را اراده‌اینکه نظام فرنگستان رادر اسلامبول‌آورد . ملاها از راه‌حماقت نظام راخلاف‌شرع دانسته ازراه غرض اورا منع نموده . وایضاً سلطان مذکور میخواست علوم فرنگستانرا باسلامبول‌آورده ، از راه حسد او را مانع شده نگذاشتندکه جمعی‌ازجاده نادانی وحماقت‌بیرون‌آیند .فی‌الواقع هردولتی‌که ملاها خودرا مدخل‌آن نموده بنارا بحیله بازی گذارند ، هرگز آندولت وآن‌ولایت ترقی نخواهدکرد . سابقاً دولت عثمانی چندان در حیطهٔ تصرف ملاها نبوده ازهرکناره ناصر بودند. و بالفعل‌که یداین طایفه جلیله‌در آن است ، درنهایت بی‌قوتی‌است.

واما خراج‌پادشاهی ، اولاً خراج عمدهٔ‌که حاصل دولت عثمانـــی میشود جزیه است‌که ازغیر مذهب اسلام اشخاصی‌که درولایـــت ترکیـــه توطن دارند هرکدام چیزی مادام‌حیات میدهند . لیکن ابتدای دادن جزیه هنگامی است‌که‌آنها بسن‌پانزده میرسند . الی‌مادام حیات هرنفری مبلغ‌معینی سالیانه میدهند . وتفاوت نمیکندکه‌آیاآنها ارامنه ویاکریك و یایهود ویا بت پرست باشند . هرکس غیر مذهب اسلام است و رعیت و توطن در ولایت ترکیه دارد و بسن مزبور رسیده الی آخر عمر هر سالـــه چیزی بـــرسم‌جزیه بسلطان میدهد . و موازی پنج ملیان‌که عبارت از ده کرور تومان (۱) وجه مزبور هر ساله بخزانهٔ سلطانی داخل میشود . و ثانیاً وجوه گمرك خانه ولایات ترکیه است‌که ازهرگمرك‌خانه وجهی‌معین اجارهٔ آنها است وبسلطان میرسد. کلاً وجوه‌گمرك خانه‌راکه درهرجا میدهندجمع‌کل(۲) نه‌ملیان و نیم(۳)که نوزده کرور تومان هرساله به خزانه سلطانی داخل می‌شود و معادنی که درکل ولایات ترکیه بیرون‌آید متعلق بسلطان است. هرکدام مبالغـــی خطیر وجه نقد داخل بخزانه سلطانی می‌کنند وهرکدام ازپاشایان نیزکه در معنی بیگلربیگی هرولایتی میشوند ، اول وحله وجهی‌برسم پیشکش بسلطان میدهند که بمنصب مزبور مفتخر شوند . واین وجوه‌مبالغ خطیر می‌شود چنانکه‌وقتی

(۱)ـ ... تومان میباشد.

(۲)ـ کل‌آن.

(۳) ـ نه ملیان و نیم‌است.

که محمدعلی پاشا پاشای مصرشده هفتاد و پنجهزار تومان رسوم منصب‌مزبور را بخزانه سلطانی فرستاده وقاضیان ولایات مزبوره نیز وجهی داده‌که قاضی شوند. چنانکه قاضی مصر پنجهزار تومان بسلطان داده‌که بمنصب قاضی‌گری منصوب شود . وهرکس فوت شود اموال او بورثه اورسیده ، ده‌یك امـوال مزبور متعلق بسلطان است . وهمچنین‌اموال وزرا وبزرگان دولت بعد ازفوت آنها مطلق متعلق بسلطانست و دیناری‌بورثه‌آنها نمیرسد . وهمچنین‌هرکس در ولایت ترکیه فوت شود و وارثی نداشته‌باشد اموال اورابخزانه ضبط مینمایند ونیز اشخاصی‌که مقصر بوده و بقتل رسیده‌اموال‌آنها بخزانه شاهی میرود . و نیز مبالغ خطیری از جریمه کـردن مجرمین به خزانه شاهی می‌رود . وهمچنین پیشکشی‌که ازولایات ترکیه وهدایای‌ولایات غیرمتعلقه بدولت‌عثمانی کلاً بخزانه میرود . جمع‌کل این مبلغ مداخل سلطانی راکسی نمیداندکه‌چه قدر می‌شود . وهرکدام از سلاطین هرچه تحصیل کنند در خزانه گذاشته کـه باخراجات دولت وسپاه گردد . گویا بجزحمالی و زحمت تحصیلی و حرص ازدیاد نمودنی زیاده چیزی نصیب سلطان نمیشود . اخراجـات چندین ساله سپاه‌کشتی(۱) بسمت روس دولت عثمانی‌را بزیر قرض انداخته چنانکه بعداز خالی شدن‌خزانه ، دست‌اندازی بمال اوقاف مساجد و معبدها نموده و از آن پس رعایارا بزیر خراج سنگین انداخته و بعد ازآن مبالغ خطیری از تجار یهود و نصاری بعنوان قرض‌گرفته چنانکه الی‌سال قبل ،ازقرض مزبور فارغ نبودند .گویا حال ازقرض فارغ باشند.

و اماسپاه دولت عثمانی : طریقهٔ جمع‌آوری و انتظام سپاه ترکیه خالی از طرفه‌گی نیست اگرچه بالفعل سپاهی‌که دارند بکلی‌خلاف ایام سابق است و اگر موازنه سپاه‌هذاالعصر را باام‌سلف نامی‌زیاده از سپاه مزبور باقی نمانده . معظمه سپاه ترکیه نیکی‌چری است. سبب انتظام وجمـع‌آوری آنها سلطان عمر اول بوده که درسال۷۷۸ هجری عمراول ازکل ولایـات عیسوی که در تحت دولت عثمانی بوده از پنج نفر یکنفرآنها راگرفته‌که از پانزده سال زیاده نبوده و ازچهارده سال‌کمترنه وهرکدام رابدست زارعین داده کـه آنهارا مدت سه‌سال باامرزراعت مشغول نموده‌که سخت جان شوند وکارکشته گردد . و دراین ضمن‌آنهارا طریقهٔ مذهب اسلام وآداب صوم‌و صلوة‌آموخته

---

(۱) ــ سپاه‌کشی.

بعد از آن آنها رامشق نظام وطریقه جنگ‌آموخته و بخیال آنکه آنها را سخت دل و بیرحم نماید و درخون‌ریزی دلیر شوند ، هـرکـدام از اسرا و مقصرین راکه واجب قتل بوده‌اند بنزدآنها فرستاده‌که بضرب شمشیر آنها را پاره پاره‌کنند . وچون‌سلطان عمرآنها راسخت‌جان ودلیر وخون ریز وبی‌باك وشجاع دیده همه راجمع نموده و نظامی مضبوط بآنها‌آموخته سپاه مزبور را مسمی به‌نیکی‌عسکری نموده‌وبعد ازآن‌بتدریج‌بکثرت استعمال‌آنها نیکی‌چری مینامند . درآنوقت بهترین سپاه‌نظام‌کل یوروپ بوده اند . وسلطان عمرآنها را برتری بسایر نظام وسپاه خود داده وسالها طایفهٔ مزبور رکن رکین سپاه عثمانی بوده‌اند . ومهابت دلیری ومهابت شجاعت‌آنها دردل کـل سپاه عالـم افتاده درهرجنگ فتحی نموده وروز بروز شهرت‌آنها زیاده شده . مادامیکه سلاطین دولت عثمانی بجنك میرفته طایفه مزبور که عزت و آبروی خـود را درجنك وجدال دانسته بعلت عدم‌جنك و جدال‌خود راوجودی معطل‌دانسته بتدریج ازسلطان خود بیزارگردیده وبکرات بر سربلوا و طغیان برخواسته سلاطین را ازتخت سلطنت‌عاری نموده . سلاطین‌و وزرای دولت عثمانی‌بتدریج در تخریب و خفت طایفه مزبورکوشیده باین نهج‌که بالفعل هرلوطی و اوباش وبیکاره و بیعاری را داخل‌بآن طایفه نموده . قومی که دویست سال قبل سبب فخرو عزت سپاه و دولت عثمانی بودند بالفعل برخی را بدزدی گـرفته بدار می‌کشند وبعضی بقمار خانها و شرابخانها مشغول بخدمات رزیله(۱) گردیده چنانچه حال طایفه مزبور رزلترین (۲) و بدنام‌ترین و بی‌اعتبارترین کـل ممالك ترکیه بلکه‌کل دنیا هستند. مردمی بی‌آبرو وبدنام وخاین وبیغیرت‌و بیوفا و نمك نشناس‌اند . بکرات سلاطین دولت عثمانی درصدد قطع نسل آنها برآمده ، بعلت‌کثرت تعدادآنها از امر مزبورکه قلع و قمع‌آنها باشد قاصر آمده‌اند. تعداد نیکی‌چری یکصد وسی‌هزارنفرند ومابقی‌سپاه بدین‌تفصیل‌است

کل سپاه سواره وپیاده ترکیه ۴۰۵۴۰۰ نفر(۳)

---

(۱) ـ رذیله

(۲) ـ رذلترین

(۳) ـ کلیه ارقام این جدول در متن خطی مـوجود به سیاق نوشته شده است .

سپاه پیاده ترکیه ۲۲۴۰۰۰ نفر نیکی چری که کلاً پیاده‌اند ۱۳۰۰۰۰
عمله توپخانه وتوپچی ۱۵۰۰۰ سپاه خمپاره‌چی ۲۰۰۰ نفر
سپاه بستانچی که قراول شاهی هستند ۱۲۰۰۰ نفر سپاه محارچی(۱)
که مشغول بقراول [خوانده نشد] می‌شوند ۶۰۰۰ نفر سالدات
[خوانده نشد] ۶۰۰۰ نفر مصرلی که برخی سواره و بعضی پیاده
۳۰۰۰ نفر پیاده دریایی ۵۰۰۰ سپاه سواره کل ترکیه ۱۸۱۰۰۰ نفر
سواره ترکیه که آنها را سپای(۲) میگویند ۱۰۰۰۰ نفر سواره
سراجی(۳) که همیشه بخدمتی میفرستند ۶۰۰۰ نفر سپاه سالخو در
تحت پاشایان و حکام ۱۳۲۰۰۰ نفر سپاه جبه‌چی که بحراست جبه‌خانه
مشغولند ۱۳۰۰۰ نفر سپاهی که همیشه بحمل و نقل آذوقه مشغولند
۱۰۰۰۰ نفر جمعی دیگر هستند که همیشه اسب و یراق از خود گرفته
هنگام جنگ بخدمت حاضر می‌شوند ۱۰۰۰۰ نفر.

کلاً طرا سپاه ترکیه چهارصد و پنجهزارو چهارصد نفرمیشوند . اگر کلاً سپاه ترکیه بجنگ روند سپاهی عظیم میشوند . لیکن همهٔ آنها همیشه بجنگ نمیروند . مثلاً پنجاه هزار نفرسپاه قشون دریایی هیچوقت بکارجنگ نمی‌آیند . مگر وقتی که داخل بکشتی جنگ شوند . و بیست هزار نفر علی‌الدوام مشغول بقراول وکشیك سنگرات وقلعهٔ اسلامبول هستند . وهمچنین یکصد هزار سپاه علی‌الاتصال ساخلو کشیك کشی کل سنگرات ولایات متعلقه ترکیه هستند . همچنین دوازده هزار نفر بستان‌چی مشغول بقراول کشی خانهٔ سلطان هستند و هرگز از خدمت مزبورجدا نمیشوند . و بیست هزارنفردیگر هستند که آنها را میکلاچی میگویند که بعینه مثل نوکران مشغول بخدمت وزرا و دیوانخانه و سایر بزرگان و رجال دولت هستند و هیچوقت بجنگ نمیروندکه درمعنی زیاده از دویست وسه هزار نفر وچهارصد سپاه جنگی کلیه دارند. سپاه ترکیه مطلقاً نظام قبول نمی‌کنند . با وجود اینکه بکرات پنجاه هزار نفر از ترك مقابل پنجهزار نفر روسیه شده و شکست خورده معهذا سپاه

---

۱ ــ ؟

۲ و ۳ ــ این کلمات درست خوانده نشدند و عیناً شبیه نویسی شد .

خود را بنظام نمی‌آورند. واگرهر کدام ازسلاطین قبول کنندکه نظام فرنگستان را آورند سپاه ترکیه قبول نمی‌کنند. خاطر جمعی سرداران ترکیه بزیادی تعداد نفری‌است وآن هم‌درمقابل‌فرنگستان آنقدرزیاد نیستند. چنانچه آنچه در سال ۱۱۸۴ هجری دولت عثمانی چند ماه سعی کرده زیاده از یکصد و پنجاه و دو هزار نفر نتوانسته‌که بمیدان آورد. ولیکن از قراریکه نوشته‌اند تعداد نفری آنها روی بتقلیل میگذارد. باینمعنی‌که اولاً آنها را سان دیده بعد از آنکه روانه جنگ می‌شوند، در عرض راه الی وقتی که جنگ تمام می‌شود هرکس تواند فرارمیکند. چندی قبل برین نیزشصت هزارنفرسپاه نیکی‌چری را مأمور بتاخت قلعهٔ تری سپانه نموده بودند. گویند از شصت هزار نفر ده هزار نفر از آنها بمنزل رسیده و مابقی آنها پریشان شده و باز مانده بودند. سابقاً دولت عثمانی سپاه عظیمی از طایفهٔ تاتاریه بکمك خود آورده چنانکه طایفه مزبور با سلاطین عثمانی معاهده‌کرده‌که هرگاه ازطایفه مزبور دولت عثمانی سپاه خواهد چهل هزار نفر سواره جرار یکدفعه بخدمت سلطان عصر آورده. اسب و سلاح از خود آنها بوده. تنها هر وقت هر یك از بلاد را مسخر مینمودند، شهر آنها را بتاراج تاتاریه داده. امور معاش طایفه مزبور از این ممر میگذشته. و در ولایت ترکیه تمکن داشته. اما بتدریج سلاطین عثمانی بنای ظلم و تعدی را با آنها گذارده. اولاً خراجی از آنها گرفته وثانیاً بظلم سپاه دایمی‌ازآنها خواسته. وگاهی بزرگان‌آنها را جریمه نموده. در هنگامیکه سپاه روسیه روی بتاخت و تاراج ولایات ترکیه گذارده طایفهٔ تاتاریه نیز دشمنی از برای ترکیه گردیده گاهی تاراج بولایات آنها نموده. و بتدریج ایل خود را بولایات روسیه برده. بالفعل یکنفر از ایل تاتاریه درخدمت‌آل عثمان نیستند. سابقاً بنده خود شنیده بودم‌که جمعی‌کثیر از اهالی ترکیه محض دین‌داری و محبت با دولت ویا حفظ بیضهٔ اسلام پولها خرج می‌کنند و جانها میدهند. در اینوقت‌که بنده باستامبول رفته از شخص طبیب ایرانی که سالها در اینولا مانده و در مصر وشام مانده اینگونه‌که‌عرض میشود تعریفی ازآنها گفته عرض میشود:

مشارالیه مذکور ساخت که در وقیتکه دولت عثمانی بـا طایفهٔ از غیر

مذهب نزاعی دارد در مساجد و منابر ملاها و واعظین مردم را و عظمی‌کنند باین نوع که هر که حقیقتاً مسلمانست باید بجنگ جهاد رفته حفظ بیضهٔ اسلام نماید . وحمایت بپادشاه اسلام که خلیفةاله است نماید . بعضی از جوانان مقدس که تقدسی داشته و تواند یراقی برای خود پیدا کند یکزوج طپانچه و شمشیر و اسبی تحصیل کرده سوار اسب شده ، هرگز از خانه خود بیرون نرفته اول سفر او جنگ جهاد است . ضمناً مکنون خاطر او اینکه جمعی از کفار را کشته زنان آنها را اسیر آورده ، هم بهشتی تحصیل کرده و هم خدمه درین دنیا بدست آورده . بعد از اینکه چند فرسخی راه رفته ، زحمت راه و گرسنگی وبی‌آذوقگی را چشیده پریشان حال‌گشته مراجعت بخانه‌خودمیکند. وبعضی را همت زیاد بجنگ داخل شده . از سویی سپاه دشمن زورآورگردیده همراهان‌خودرا زخمدار دیده ویا کشته شده ، بکمال تعجیل مراجعت میکند. غرض اینکه چنین جماعتی که خود بجنگ جهاد میروند مصرفی که از برای سپاه ترکیه دارند اینست که سایر سپاه را مبدل میکنند . لکن در مسکو یکی از افیسران روسیه که مدتی که در ولایات ترکیه اسیر بودند مذکورساخت که سپاه نیکی‌چری بعلت عدم نظام در پیش سپاه روسیه مثل گوسفند از نزدگرگ می‌گریزند . اما سپاه ترکان یوروپ در نهایت دلیری و جلادت و مردانگی جدال می‌کنند بعلة اینکه سپاه مزبور را ملاها ترغیب بجهاد می‌کنند و اعتقاد آنها اینکه اگرسپاه دشمن را بکشند به‌بهشت میروند . واگرخودآنها کشته شوند نیز به بهشت میروند. اما طالع مایاری‌کرده‌که آنها نظام نداشتند و الا بآن اعتقاد و جلادت ونظام هیچ سپاهی با آنها مقاومت نمی‌نمود .

مشارالیه مذکور مینمود که سپاه ترکیه اولاً درنهایت جلادت و دلیری بسپاه دشمن حمله آورده اگر سپاه دشمن مست (۱) شود بعد از آن زورآور گردیده اما سپاه روس قبل از اینکه سپاه ترکیه حمله آورند خود پیش دستی کرده آنها را نگذاشته که حمله آورند . و راه دیگر که سپاه روس غالب بسپاه عثمانی میشوند این است که اردوی عثمانی اوردو بازاری زیاده از سپاه خود آورده در روز جنگ نوکران و اردوبازاران زیاده از سپاه آنهااست و پای‌آنها را تنگ نموده نمیگذارد که بامرنظام سپاه و انتظام لشکر خودرسند

۱ـ سست ؟

واز سوئی سپاه روسیه بدون خیمه و خرگاه و نوکر وارد وبـازار ، سپاهی جمع و بانظام اگر مقابل سپاه ترکیه باشند بیم از زیادتی آنها ندارند و یك قاعده بد ترکیه اینست که سران روس را بریده بنزد صدراعظم برده هرسری پنج اشرفی با جاقلو میگیرند . و باین واسطه اگر پنجهزار نفـر از سـاه ترکیه باشند و پنجاه نفر روسیه هـرگز روسیه خود را تسلیم نمیکنند بسبب اینکه میدانند بعد از اینکه آنها را دستگیر کردند آنها را خواهند کشت ، حال چرا در میدان جنگ کشته نشوند . لهذا تا یکنفر آخر جدال میکنند . وبکرات این خیال روسیه را ازاسیری نجات داده تسلیم‌نمیکنند.اگریکنفر و اگر صدنفرند پشت بر پشت یکدیگر داده جنگ میکنند . در یکی از ولایات قوم مشارالیه با هفت صد نفر یورش بقلعه چه برده ، شش‌صد وپنجاه نفرزخم-دار وکشته شده بودند . و در قلچهٔ مزبور دو هزار نفر توبچی و توبخانـه بزرگی بوده است . اهالی سنگر بخیال اینکه سران مقتولین را بریده. بکلی سنگر را خالی کرده مشارالیه با بیست وهشت نفر سپاه و پنج نفرطبال داخل بقلعچهٔ مزبور شده . طبالان طبل زده و سالداتها توبهای ترکیه را پـر کرده باهالی ترکیه خالی کرده . سپاه ترکیه را بخاطر میرسد کـه جمعی کثیر سنگر آنها را گرفته. روی بگریز نهاده . این اتفاق نیز دلیـل برآن است که بریدن سران سپاه دشمن درست نیست . بعلاوه اینکه منتهای بیمروتی است که مردم راه بی‌سر کنند . وبکرات سپاه عثمانی ، رعایا وزراع وارباب تردد را گرفته بی سرکرده که پنج اشرفی را تحصیل کنند .

و اما کشتی دولت عثمانی ؛ کشتی جنگی دولت عثمانی بـالفعل سی و دو است .

لیکن مثل سایریوروپیان نیستند. و سپاه دریایی آنها نیز خوب‌نیست.

یعنی موازنهٔ هیچکدام از ولایات یوروپیان در رشادت و جلادت نمی - کنند و سوای آن چند کشتی تجارت دارند . لیکن سایر دولتها کشتی‌تجارت باسلامبول میفرستند ، بفرنگستان چندان کشتی آنها نمیرود .

و اما مذهب ترکیه ؛ مذهب اهالی اسلامبول مسلمان و اهل‌سنت و

از سلسلهٔ حنفی (۱) هستند . قدر قلیلی از شافعی (۲) درآنجا تمکن دارند، لیکن سلطان و کلیه رجال دولت وقضات و ملاها و سایر بلاد حنفی هستند . و از سلسهٔ مالکی وحمبلی مطلق در ولایات ترکیه توطن ندارند . و اعتقادات آنها اینکه هرکس ازسلسلهٔاسلام بوده باید ازاهل سنت وجماعة باشد.وهرکس خارج ازسنت وجماعت است .خاطیوعاصی است . وجزیه ازغیر مذهب‌گرفتن واجب واموال‌آنهاراگرفتن حلال‌است. و قضات وملاها واهالی شرع درولایت ترکیه قوت‌عظیمی‌دارند. ومدخل‌امورات سلطنت‌گردیده وازاهالی مشورتخانه گشته‌اند.علومی‌که ملاها تحصیل‌می‌کنند عموماً فقه‌وحدیث وتفسیراست.درولایات ترکیه از قراریکه مسموع میشود تکایای دراویش بسیار است. و هر سلسله در تکایا بسرمیبرند . در اسلامبول سه فرقه عظیمه است ؛ بیکتاشی و مولوی هر سلسلهٔ چندین تکایا دارند . وهرتکیه دهات چندوقف تکایای مزبورکرده‌اند . که بعدازاین برخی از اذکار آنها خواهد رفت و بقدری که اطلاع بهمرسیده است خواهد نوشت .

و اما جمعیت کل ترکیه ؛ اگرچه بکرات ولایات ترکیه طاعون افتاده ووبا پیدا می‌شود . ولیکن بزرگان ولایات ترکیه واعیان دولت ترکیه معامله در ابتیاع غلات نموده اجناس را بقیمت ارزان خریده در انبارها کرده بعداز طاعون قحطی میشود وبزرگان ازراه بیمروتی اجناس‌را نگاهداشته‌که بقیمت گران فروشندوفقرای بی‌پول ازدست رفته ، ازگرسنگی‌فوت می‌شوند . بالفعل آنچه بحساب درآمده هجده ملیان‌که سی‌وشش‌کرورباشد جمعیت دارند . بیست کرور آن‌را ایشییاتك ترکی ویا سمت مشرقی ولایات ترکیه حساب‌کرده‌اند . و شانزده کرور آنرا یوروپ ترکی مینامند . جمعیت عظیمی از آنها یهود و عیسویان هستند . سیاهه (۳) که از قدیم‌الایام ولایـات ترکیه بالفعل در دست دارند ، روزبروز بجهات چند ولایات ترکیه جمعیتش روی بتنزل می‌گذارد . برخی ازروی سیاهه مزبور عرض می‌کنند ؛

درتاریخ ترکیه دویست سال قبل کل‌ولایات متعلقه بترکیه پنجاه‌ملیان‌که

۱ــ فرقه‌ای از مسلمانان که پیرو ابوحنیفه هستند وبیشتر درآسیای‌میانه و هند و خـاور نزدیك سکنی دارند .

۲ــ پیروان محمدبن ادریس شافعی (۸۲۰-۷۶۷) هستند .

۳ ــ سیـاهه‌ای .

یکصدکرور باشد جمعیت داشته . و بالفعل سی‌وشش کرور دارد . حال بدون اینکه دلیلی در آن نویسد برخی از حساب تواریخ بیرون آورده است عرض میشود. اولاً درایام‌سابق ازهرسوسلاطین‌آل‌عثمان دستبرد بولایات قریبه‌نموده اهالی آنهارا اسیر وباسلامبول وسایر بلاد ترکیه فرستاده . ازمملکت هنگری وپولند هزاران هزار اسیر باسلامبول آورده . ولیکن سالها است که اینگونه اسیری ودست‌برد موقوف‌شده . بعلاوه سال‌بسال جمعیت‌آن روی بکمی‌می‌نهد. سبب‌آن‌این‌است ؛ اولاً طاعون‌است‌که درشهرها کوچها تنگ وهوا گرم‌واخلاط بسیار درکوچهااست . هوای‌گرم‌که برروی اخلاطها می‌تابد ، بخاری‌متصاعد شده مردم در خانهای تنگ مانده و بهوای متعفن زنده‌گی نموده طاعون بهم میرسد وسرایت بیکدیگر میکند . اگرکوچهارا پاك نگهدارند وآب ازمیانه کوچها بگذرد البته طاعون برطرف میشود . و ثانیاً ناخوشی‌که بعدازطاعون عارض مردم میشود . ثالثاً قحطی است که پاشایان و حکام ولایات اجناس را نگاهداشته‌که بقیمت‌گران فروشند . وفقرای بی‌پول ازدست میروند . ورابعاً ناخوشی‌که درهنگام قحطی عارض مردم میشود . دراسلامبول چندان مشخص نمی‌شود که مردم شهر کم میشود . بعلت اینکه بکرات ربع اسلامبول برتلف می‌شوند وازولایات قریبه جمعیت مردم بجای آنها آمده همیشه مملو میمانند (۱) لیکن حساب جمعیت قدیم‌مردم خارج ازاسلامبول (۲) موازنه‌بهذالوقت که می‌کنند معلوم میشود که بچه وضع ولایات ترکیه روی بتقلیل می‌نهند . مثلاً درشهربصره دردفعهٔ اخیرکه طاعون پیدا شده بود نه نفر ازده‌نفرجمعیت شهرمزبور برتلف شده .

داکتر رسل نام طبیب انگریزی درکتاب خود نوشته‌که دردفعهٔ‌آخرکه در مصر طاعون بهمرسیده بود داکتر مزبور در آنجا بوده . در سال ۱۰۶۱ هجری مدتی‌هرروزه ده‌هزار نفر ازطاعون فوت میشده . داکتر مزبور نیزدر کتاب خود تعریف بسیاری ازشهرحلب نوشته و نوشته است‌که در وقتی‌که بوده است (۳) دویست‌وسی هزار نفر جمعیت داشته و بالفعل آنچه جمعیت آنجارا

(۱) ـ میمانند.

(۲) ـ اسلامبول‌که.

(۳) ـ درمتن‌خطی «دیده است» نوشته‌اند وروی آن باخط دیگری‌نوشته شده «بوده است صحیح»

نوشته‌اند چهل‌هزار نفر بیشتر نیست . داکتر مزبور در روزنامچهٔ خود چهل قصبه بزرگ آباد درحول وحوش حلب دیده وبالفعل بعضی از آثار قصبات‌مزبور مانده لیکن‌یك خانه‌آباد درقصبات مزبور نیست . درپانزده سال‌قبل ازولایات (۱) ترکیه قحطی عظیمی پیدا شده ، نصفهٔ شهر موصل بعلهٔ قحطی تلف شده . آنچه درتاریخ تعریف دیار بکررا نوشته بزرگترین شهرهای ترکیه بوده‌یعنی ازاسلامبول ومصر بزرگتر بوده است . چنانچه درسال ۱۱۸۱ هجری‌چهارصد هزارنفر جمعیت‌داشته وبالفعل‌شهر‌دیاربکر پنجاه هزارنفراست برخی‌ازآنهارا (۲) طاعون‌کشته وبعضی‌راقحطی . داکتررسل نیز نوشته است‌که درسال۱۱۸۴ طاعون شدیدی دربغداد پیداشد . دوثلث آنرا کشت . درآنوقت از یکصدوسی هزار نفر ازاهالی شهر بیست هزار نفرباقی ماندند . بعلهٔ اینکه بعدازطاعون قحطی‌پیداشد وبسیاری رانیزتلف‌کرد . ازقراریکه‌تاریخ ترکیه درسال۱۱۷۹ دویست ده ازدهات معظم ترکیه بعلهٔ ظلم ترکیه بفاصلهٔ ششماه شکست‌کرده‌همه پریشان شده چنانکه ازین قراریکه دویست سال قبل الی حال ولایات ترکیه روی‌بهزیمت وتلف‌گذارده‌اند ، یکصدسال دیگر بهمین‌منوال بگذرد بکلی‌ولایت مزبوره نسیاً منسیا (۳) میشود مثل ولایات‌کریك وروم‌که حال بجزنامی‌ازآن باقی نمانده است .

واما حدود مملکت ترکیه ؛ مملکت ترکیه‌برخی متعلق به‌یوروپ و قدری متعلق به ایشا ویا مشرق زمین است. سرحد شمالی آن متصل بمملکت روسیه‌وملك هنگری‌وقرادنکیزاست . وسرحدمغربی‌آن‌بدریای ونس‌ومدترنیان وسرحد جنوبی آن بدریای مدترنیان ومغرب زمین وعربستان است . وسرحد مشرقی آن متصل بمملکت ایران است . آنچه مساحان درکتاب نوشته‌اندطول ولایات ترکیه یکهزار وهفتصد و پنجاه میل است . وعرض آن تخمیناً یکهزار میل است .

واماشهر اسلامبول ویاقسطنطنیه؛ شهرمزبوراولاً مسمی به‌بیزان شیم بوده وجه تسمیهٔ آن اینکه یکی ازپادشاهان‌کریك مسمی بیزنس‌آنرا بنیاد

---

(۱)ـ درولایات .

(۲)ـ آنهارا .

(۳)ـ فراموش شده وازیاد رفته .

کرده و بآن سبب آنرا بیزان شیم نامیده . هنگامیکه اردشیر سلطان ممالك ایران بعزم تسخیر ملك کریك وروم میرفت شهرمز بوررامسخر وخرابی معقولی بآن رسانیده . مدتها چندان آباد نبوده تااینکه قسطنطنین بزرگ سلطان ممالك روم شهر مزبوررا پای تخت مملکت روم نموده وازآن وقت شهرمزبوررامسمی قسطنطنیه نموده‌اند . ابنیهٔ بسیاری معزی‌الیه بنیادکرده و وسعتی بشهر مزبور داده وازهرسومردم روی بآن آورده تااینکه شهرمزبور بزرگ وعظیمه شده . درهنگامیکه شهرمزبور درثانی آبادان شده یعنی قسطنطنین آنرا آباد کرده الی وقتیکه سلطان محمد ثانی سلطان عثمان (۱) شهرمزبور را مسخر کرده یکهزار ویکصد وشانزده سال محل پای تخت سلاطین روم بوده که درآن‌مدت همیشه شهر مزبور روی بآبادی می‌نهاده و هرسلطانی عمارت وکلیسیای عظیمه تازه در آن بنیادکرده و بتدریج وسعت بهمرسانیده . باین سبب است که هفت پارچه‌کوه درشهر مزبور است . فرضاً هنگامیکه شهررا بنیاد کرده بودند ، دریکسمت کناره دریا بوده هرچه جمعیت آن زیاد میشده‌کوههای قریبه‌رامحل نشیمن‌نموده وازجزو شهرمزبورشده . بعدازتسخیر سلطان محمدثانی‌قسطنطنیه رامسمی باسلامبول‌نموده بتدریج شهرمزبور روی به‌بزرگی نهاده . بعلةاینکه سلاطین مزبوررا تسخیر ولایات قریبه دست درازی‌کرده هزاران اسیر بشهر مزبور آورده درآنجا توطن‌داده لیکن هنگامیکه دولت نمسا وهنگری‌وروسیه قوتی بهمرسانیده سلطانان عثمانی راما نع‌ازدست برد وحمله ونهب ویغما گشته بتدریج مردم شهر وبزرگان روی به‌تمبلی (۲) وتکاهل نهاده . بالفعل درنظر یوروپیان شهری مملو از ابلهان می‌آید . چنانچه برخی ازاوضاع شهرمزبور مذکور خواهد افتاد . شهراسلامبول فاصله بخط استوابسمت شمالی عرضاً چهل ویك درجه ونیم است . وطول آن بسمت مشرق لندن بیست ونه‌درجه ونیم‌است. هوای شهراسلامبول در هنگام تابستان صاف و خوب است . لیکن بعلة کثرت اخلاط همیشه درتابستان مورد طاعون ووبا می‌گردد . ازقراریکه ازسمت‌دریا بنظر می‌آید ونقشهٔ آنراکشیده‌اند شهراسلامبول مثلث غیرمتساوی‌الاضلاع‌است

---

(۱) ــ عثمانی.

(۲) ــ تنبلی .

دورهٔ آن حصاری است چهارده میل انگریزی دوره آنست . دوضلع آن بسمت دریا است و یك ضلع آن خشکی است کـه سمت دریایی آن برخی از جنوب ومشرق و شمـال است و سمت مغرب آن خشکی است . جمعیت شهر اسلامبول بطریقیکه باصح‌ترین حسابها درآمده کلا چهارصدهزار نفر می‌شوند . خارج ازشهر چهار پرکنه جاهست که گویا ازجملهٔ محلات خارج شهر محسوب میشوند. ودرمیانه شهر ومحلات مزبور ، قرادنکیز حایل است که مثل رودخانه عظیمی لاینقطع از قراد نکیز آب جاری است و بآغ دنکیز داخل میشود . محلات مزبور اولاً قلاطه است که ایلچیان یوروپ و گمرك خانه درآنجا است . وقلاته (*) است که درآن هم جمعیت عظیم وباغات بسیاری است . وطوفانه وبیرایه. این چهار مکان خارج از شهر است . وچهارصد هزار نفر جمعیت اسلامبول . دویست هزارنفر از ساکنین ترك میباشند ویکصد هزارنفر کریك ومابقی یهود و ارامنه وسایر مسیحیان هستند . ودو طرفهٔ اسلامبول آب است . و سمتی که خشکی است از یکطرف الی طرفی چهار میل راه قلعه و بستیان ساخته اند. سه دیوار بعقب یکدیگر است . و هرکدام از دیوارها سه‌زرع فاصله بیکدیگر دارد . وبروج متعدده بهرطرح وترکیب درآن است باتوپ وخمپاره وقراول وکشکچی (۱) همیشه‌درآن است . وخندقی‌دارد وچندپلی سنگ (۲)ساخته‌اند که مردم عبور می‌کنند . وپنج دروازه دارد . یکی از آنها مسمی به‌توپ قاپی است . اول دروازه‌ایست‌که محمد ثانی وارد بآن شده و قسطنطنین پادشاه روم درآنجا کشته شده است .

واما خانهای اسلامبول ؛ اگرچه ازعوام‌الناس ویاازهرکس سؤال کنند که چندحمام درآنجا است میگوید دویست ویاسیصد هزارحمام وپانزده هزار مسجد ودوملیان خانه ، لیکن افندی شخصی‌که در معنی‌کلانتر اسلامبول بوده سیاهه خانه شماری‌که بدیوان داده وبنده ازشخص طبیب انگریزی ازروی‌آن سیاهه نسخه‌گرفته‌ام در اسلامبول هشتادوهشت هزارویکصد وهشتاد وپنج خانه

---

(۱) ــ کشیکچی .

(۲) ــ ازسنگ .

(*)گویا منظور «اسکودار.» بوده است.

است . سوای قلاته و اسکودار و طوفانه و بیرایه . ولیکن از بـرای غربا و اهل ولایت بلکه کل شهر ممتنع است که بدانند چند مسجد ویا حمام و خانه در قلاته به تنهائی است . بکرات شهر اسلامبول مورد زلزله عظیم گردیده و خرابی بسیاری بشهر مزبور رسیده . بالفعل افیسری قرار داد کرده‌اند که خانها را نگذارد که از هشت زرع بلندتر سازند . هنگامیکه سلطان محمد ثانی شهر اسلامبول را تسخیر کرده سمت مشرقی شهر در طرف دریا جای باصفایی خوبی اهالی کشیشان کریك درآنجا توقف نموده وسکنی نموده بودند. سلطان مزبورمحل مذکور را از دست آنها گرفته حرم‌سرا و باغ و بساتین مختص بخود ساخته و بتدریج سلاطین دیگر عمارات عالیه برای خود ساخته بالفعل دورهٔ آن عمارات چار میل است . از قراریکه مذکور می‌شود هیچکس را نمی‌گذارند که نزدیك بدرب آن رود . اگرچه محل مزبور مثل‌ارك‌است و هریك از سلاطین جداگانه عمارتی دارند . ومساجد و حمام هرکدام بجهة خود ساخته اند کلیسیای کوچکی بوده است که سلطان محمد جبه خانه‌کرده بالفعل جبهٔ عظیم سلطانی است .

اهالی ارك و یا سرای زیاده ازشش هزار نفرخدمه وخدام وخواجگان قایقچیان و قراول میباشند. از آنجمله پانصد نفرآنها جماعة نسوان هستند.

گویند هنگامیکه سلطانی از سلاطین عثمانی بتخت نشیند ، هرکدام از بزرگان دولت دختر کنیزی‌گرجیه برسم پیشکش بحرم سلطان میفرستند وهر کدام از آنها که اول پسری آورد اولاد مشارالیها وارث ملك و تخت است و خود او مسمی بخواصه لی میشود . چنانچه طفل مزبور فوت شود مادر او از خواصه لی افتاده ، دیگر (۱) فرزند نرینه دارد بجای مشارالیها خواصه لی میشود ، جمعی‌کثیر از زنان حرم سلطانی مشغول بنواختن ساز ودف ورقاصی هستند .

سلطان سلیم چون مردی باعزم و رزم بوده دو ساز ازیوروب یکی‌پیانه فورتی و دیگری چنگ باسلامبول آورده ودو زن از طایفه‌کریك درحرم‌خود آورده که آنها را تعلیم کنند و بـالفعل آنچه مسموع میشود بعضی از زنـان راغب بنواختن‌آن هستند.یکی از درب خانه سلطانی را باب همایون‌مینامند.

۱ــ دیگری که .

درب مزبور را نیز سلطان محمد ساخته است . درب بزرگی است ، گویند هرکدام از وزرا و اعیان دولت را که تقصیری کرده و یا متهم بخیانتی نموده بقتل رسانند، سر آنرا دربالای باب همایون آویخته و در کاغذی تقصیروسبب قتل اورا نوشته پهلوی سر مزبور گذارده مدت سه روز مردم برسم عبور گذر کرده کاغذ مزبور را می‌خوانند . یکی از دوستان فرانسه بنده تعریف ایوان خانه سلطانی را نموده باین نحو که در دیـوانخانـهٔ عام تخت سلطانی را گذارده ، مکلل بجواهرات .

هنگامیکه سفرای دول را بحضور سلطانی میبرند سلطان در نهایت عظمت وجلال در بالای تخت مزبور نشسته ، جامهٔ مخملی‌جواهردوز دربالای آن تخت پوشیده. در یکسمت تخت مندیلای پادشاهی را گذارده‌اند . جقهای (۱) الماس و پرهاکه علامت سلطنت است در آن نصب کرده‌اند. گویند مندیل مزبور را هرکس بسر نمی‌گذارد . و پادشاهان قدیم چندان احترامی بسفرای غریبه ویا عیسوی ننموده‌انـد .لیکن پـادشاه عصر سلطان محمود در نهایت احترام باهمه سفرا رفتار مینماید. در مقابل درب همایون مسجد بزرگ‌سنت صوفیه است اولاً کلیسیای بزرگ کریك بوده ، بـانی آن جسیتینم پـادشاه کریك بوده . مدت هشت سال و پنجماه باتمام رسیده تابحال مسجد و یـا کلیسیای باین خوبی و عظمت و زینت ندیده‌ام . طاق میانه صحن آن درنهایت بزرگی است . گویند بهترین طاقهای کل دنیا است . همه طاقرا با لاخورد در نهایت خوبی منبت کرده‌اند . دیوارهای آن کلاً از مرمر است .

وچهار ستون سنگی عظیمه در زیرطاق مزبور است.درسمت فوقانی آن او طاقهای بزرگ است و اطراف طاق مزبور ستونهای سنگی است که مرتبه فوقانی را نگاهداشته . طریقه طاق بنـدی تحتـانی و فوقانی آن را بحدی اوستادی بکار برده‌اند که عقل هرگز قبول نمیکند که کار بشراست .محلی که در هفته یکدفعه سلطان بنماز جماعة میرود در مرتبهٔ فوقانی است.اوطاقی است پرده سیمی (۲) در مقابل آنست که مردم را از اوطاق می‌بینند وکسی از بیرون او را نمی بیند . منبر معظمه در میان طاق است که امام جماعت درآن

۱ـ جقه‌های

۲ـ سیمی ؟

رفته مردم را وعظ میکند . در قدیم‌الایام تصاویر چند درآن نقش‌کرده‌بودند، آنها را محو کرده و بجای آن در اطراف طاق نام واجب‌الوجود و جناب پیغمبر و خلفای اربعه ؛ جناب امیرالمؤمنین ، ابوبکر و عمر و عثمان و امام حسن و امام حسین و جناب فاطمه را بخط جلی نقش کرده‌اند . از طرف بیرون ، مسجد چندان خوب بنظر نمی آید . لیکن اندرون مسجد مزبور بلا غایت خوب است . زمین مسجد مزبور را غالی می اندازند . لیکن در این اوقات ، بعلة تابستان غالیهای مزبور را برچیده بکنار گذارده، حصیر بسیار خوبی انداخته اند. در درب مسجد مزبور کرباسی است .

نه درب مفرق بزرگ منبت کاری است . حال قریب هزار و سیصد سال است که مسجد مزبور را بنیاد کرده‌اند . وبکرات زلزله شده لیکن مطلقاً آسیبی بآن نرسیده . سلطان سلیم ثانی سه مناره عظیمه از برای‌آن ساخته‌است که از برای مسجد مزبور مؤذنان بذکر کلمهٔ شهادت مشغول شوند . در دو طرف طاق دوپارچه سنگ عظیمه بزرگ است که بترکیب سبو تراشیده‌اند . هرکدام تخمیناً چهار زرع بلند و سه زرع قطر آنها (۱) . دهن شیری‌که‌آب از آن بیرون می آید و مردم از آن مینوشند . مردم از راه احمقی میگویند که آنرا ریخته‌اند ، اگرچه هر سنگ بزرگی را که می‌بیند (۲) میدانند که سنگ‌تراشان نمیتوانندآنرا تراشید میگویند ریخته‌اند .

و اما خانهای اسلامبول ؛ اگرچه بعلة اینکه دروقتی‌که بنده‌باسلامبول رفتم طاعون بود و چندان بـدیـدن مردم اما آنچه معلوم شد خانها سه چهار طبقه است .در فصل تابستان خنك میشود امادرزمستان بعلة اینکه همه‌منفز(۳) اوطاقها را نمی‌بندند سرد میشود . دراوطاق نشیمن اطراف اوطاقها را بقدر سه چارك و یا یکزرع جای نشیمن نموده بقدر نیم زرع از زمین بلند است . در زمین پای آنها دوشك و اطراف اوطاق پشتی گذارده‌اند که پشت آنها را به‌پشتی چسبانیده . چبوق کشیدن و قهوه نوشیدن در هر وقت روز و شب از جملهٔ لوازمات است . وهنگامیکه نهار و شام میخورند . البته ده بیست الی

۱ـ آنها است .

۲ـ می بینند .

۳ـ منفذ

سی قسم خوراك آورده بمحض اینکه از یك ظرف چیزی خورده فوراً صاحب خانه قالدری گفته شام را برداشته دیگر ظرفی می‌آورند . بیشتر چیزها را با قاشوق میخورند .

و اما طریقه معامله و داد وستد اسلامبول ؛ تجار و ارباب معامله در خانه یعنی در کاروانسرا توقف مینمایند . و جنسی بجنس که در معنی معاوضه میگویند معامله مینمایند . ویا تجار اجناس خود را باهل بازار داده ، هفته بهفته قسطی میگیرند . و اما با سایر قرال فرنگ چندان تجارت نمیکنند . یعنی اجناس نمی‌سازندکه بفرنگستان خورده. جنسی‌که ازاسلامبول بانگلند و نمسا و فرنس وهالند و هنگری و جرمن میرود بدین‌تفصیل است :

موم　　چوب شمشاد (۱) و سایر چوبها　　ابریشم نبافته

مطلق تخته (۲)　　اسپنج　　تریاك　　زرنیخ و دوای دیگر

جهة رنگ میوهای خشك از انجیر و مویز وآلوچه و غیره .

و اما اجناسیکه از فرنگستان باسلامبول میرود و از اسلامبول‌یا بمصرف آنها میرسد و یا بسمت ایران و ولایات ترکیه میرود بدینموجب است :

روح و ظروف ساخته‌روح　　شکر ونبات　　ماهوت　　چیت‌ـ

فرنگی　　(خوانده نشد)　　ساعت‌مجلسی　　ساعت جیبی　　کاردوچاقو

شیشه بلور الماس تراش　　نیل　　باروت

طبانچه‌بزرگ‌وکوچك　　عرق‌فرنگی　　قهوه‌وچایی　　فلفل　　زنجبیل

و هیل‌و سایر ادویه‌ها　　گلوله توپ　　خمپاره توپ　　اطلس‌وخامه

(۳)　　شال بدل ترمه

مکان اسلامبول بهترین جاها است برای تجارت، لیکن نه پادشاه ونه رجال دولت سعی در تربیت تجاران مینمایند .و از سمت ایران نیز قدك وشال کرمانی و ترمه و ابریشم باسلامبول میرود .

و اما اهالی شرع و محکمه شرع ؛ اول شخص و زیرك محکمـه شرع مفتی است که ما او را شیخ‌الاسلام میگوییم . مفتی شهر در نظـر مردم نایب

۱ـ ؟
۲ـ ؟
۳ـ ؟

بالاستقلال سلطان است . و امور محکمه شرع کلاً بعهده وکفایت اوست .و پس از آن قاضی عسکر است که بزرك شرع است . لکن امورات شرعیه اردوی سلطانی بعهدهٔ اوست . هر کس بمحکمهٔ شرع رفته و دعوایی داشته باشد مفتی شهر از او شهادت خواسته . بسیاروقت شهادت ناحق میدهند . لکن هنگامیکه مفتی معلوم کند که شهادت ناحق کرده‌اند ، تنبیه معقولی باو مینمایند . در اسلامبول آنچه شنیده است کمترقتل نفس روی میدهد . و اگر روی دهدوارث مقتول موافق شرع بحکم مفتی او را می‌کشند (۱) . و سایر معاملات وداد و ستد مردم کلا بامور شرع و حکم و مهر شرع رتق و فتق میشود .

در روز شنبه سوم شهرمحرم‌الحرام ۱۲۳۵ مطابق ۲۳ اکتوبر عیسوی ۱۸۱۹ دو ساعت قبل ازظهر بدیدن سر رابرت تستن رفته که ازمعزی الیه رخصت خواسته وداع نماید . معزی الیه به بیوك درسی جاییکه آب رااز آنجا باسلامبول می‌آوردند رفته بود . دعایی باو رسانیده از آنجا مراجعت و بمنزل آمده اسبابهای خود را جمع کـرده . میرزا جعفر و بنده بجهة ابتیاع بعضی ضروریات سفر از قلاته سوار و باسلامبول رفته . میرزا رضاوآقاحاجی بابا و نوکران ما باسکودار رفته و ما باسلامبول رفتیم . کاکا مبارك بهمراه ما بود . بعد از ابتیاع اسباب درکشتی کوچکی نشسته . چون از مقابل‌قلاته گذشته بعلة اینکه آب دریای‌قرادنکیز متصلاً ازاینجا گذشته‌داخل‌باغ‌دنکیز می‌شود مثل‌رودخانه‌آب دنکیز مزبور روانست. ووقتی که باد اندك آید دریا را بتلاطم درآورده‌در آنوقت باد بشدت‌وزیده‌ودریا بطغیان‌درآمده لتکه‌چی‌ما بکرات بما گفت که‌من‌میترسم که غرق‌شویم . کشتیانیکه دراینجا کار می‌کند بسیار باریك وبلند است و بمحض اینکه ده سیر از یکطرف سنگینی کند لتکه را برمیگرداند . لهذا ما از اینمعنی ترسیده و چند موج آمده مضطرب شدیم . لتکه دیگردیده و از آن بیرون رفته . وقت بیرون رفتن ابرام و اصرار لتکه‌چی در گـرفتن اجرت خود زیاده از موج دریا در طغیان بود . للهالحمد از دست او خلاص شده‌درکشتی بزرگترسوار و باسکودار رسیدیم. بچاپارخانه رفته . چاپارخانه مزبور در خارج اسکودار است . بنده تا بحال مطلقاً بچاپارخانه نرفته بودم

---

۱ ــ می کشد.

متحیر که بیست‌وسه اسب‌را چگونه چاپارخانه مزبوریکدفعه میدهد. این‌خیال بنده را بطویلهٔ چاپارخانه کشیده . دو طویله است . هرکدام آن زیاده ازیك صد اسب لاغر و چاق در آنجا حاضر بود . چنانکه هر کس وارد شود ازتاتار و ارباب تردد هر چه اسب بخواهد فوراً اسب را گرفته سوار می‌شود . مصطفی آقا بما سفارش نمود که با هیچکس حرف نزنیم . و اگر حرف بزنیم با آقا علی نام ، شخص‌تبریزی ملبس بلباس عربی گفتگو کنیم و او بماجواب داده . و مطلقاً و هیچکس (۱) ترك حرف نزنیم . حضراتیکه بودند میرزا جعفر و میرزا رضا و آقا حاجی‌بابا و بنده بود . چهار رأس اسب سواری بما دادند . بعد از آن یکرأس بآقاعلی و سه رأس از برای نوکران دادند . واز آن پس هفت مال بند می‌خواستیم و سه مال . مصطفی آقا ده مال بندآوردند. هر کدام پالانی و بندی داشته و مهتر آن آمده ، بارها را بار کرده .چهار ساعت ازظهر گذشته سوار و روانه راه شدیم . راه ما بسمت جنوب بود. خارج از اسکودار قبرستان بزرگی است و راه ما از میانهٔ آن قبرستان است . سروهای بلند و بعضی درختها در میان قبرستان بود و هوا ابر و ما هم‌ازدست طاعون شدیدی جان بدر برده روی بوطن خود نهاده . الحق جای باصفا بود و از سمت مغرب دریای آغدنکیز واز عقب آثار و علامات شهر اسلامبول بود. تا اینکه هفت ساعت از ظهر گذشته بدهی رسیدیم کناره دریا ، مسمی‌بقارتان. دهمزبور(۲) در دامنه کوهی‌مانده دردکان قهوه‌فروش وبقالی نشسته شام‌نموده وقهوه خورده بعد از آن سوار شده . از اسلامبول الی قارتان پنج فرسخست. جمعیت بسیاری ندارد . از قارتان همه جا یورتمه اسب تاخته تا اینکه یك ساعت از نصف شب گذشته بمنزل رسیدیم . اسم آن کی‌بیزه است . درددلی‌به بنده عارض‌شده بیحال‌افتادم . رفقا زحمتی کشیده گلاب نباتی ساخته‌خوردم. از قارتان الی کی‌بیزه چهار فرسخ است که از اسکودار الی کی‌بیزه نه‌فرسخ است . هشت فرسخ و نیم راه از خاك اسلامبول حساب میشود . کی‌بیزه دهی است‌بزرگ. پنج‌وشش‌هزار جمعیت دارد . برخی‌ازآنها ارامنه و بعضی‌مسلمان

۱ــ با هیچکس .

۲ــ در ده مزبور.

هستند .

روز یکشنبه چهارم محرم مطابق ۲۴ اکتبر ، شش ساعت قبل از ظهر از کی‌بیزه سوار و روانه راه شدیم . راه ما گرد وبلند (۱) و نیز برخی اوقات قریب به دنکیز و بعضی بعید بود . گردنه (۲) بود سرازیر شده . در میانهٔ تنك کاروانسرایی است مسمی بحرکه . چند دکانی است که خوراکی میفروشند وتنگ مزبور جای باصفای خوبی است . قلعهٔ خرابی است مسمی به قلعه حرکه .گویندقسطنطنین پادشاه‌روم قلعهٔ مزبور را ساخته‌است ، ازکی‌بیزه الی حرکه چهار فرسخ است . در آنجا نهار کرده و قهوه خورده‌واز آنجا سوار وروانه راه‌شدیم . خارج ازقهوه‌خانه راه ماقدری صاف بود وقدری گود و باند و بسیارراه ما از کناره دریابود . سه ساعت از ظهر گذشته واردبارنیت شدیم خانهای او اگر چه کهنه و قدیم مینماید ، لیکن بعلت اینکه ازکمرکوه الی لب دریا مرتبه بمرتبه خانه و بعضی درختان در آنست جای خوبی با صفا بنظر می‌آید . اصل شهر و خانها وکوچها ادباراست . خانها بطریق یوروب دو طبقه وسه طبقه است .

روز دوشنبه پنجم محرم ۲۵ اکتوبر بعلة اینکه در اسلامبول ما هیچکدام ازترس طاعون بحمام نرفتیم ــ در اینجا طاعون نبود ــ بحمام‌رفته. حمام کوچکی محقری دارد .

روز سه‌شنبه ششم محرم دو ساعت از نصف شح گذشته سوار خارج از مسبانجه (۳) آب بسیاری جمع شده مسمی بساخاره و آب مزبور چهار فرسخ طول و سه فرسخ عرض آب مزبور است . آب مزبور مثل دریای‌شاهی است . سلطان‌محمود پادشاه هذالعصر اراده نموده که راه آب مزبور رادرست کند که کشتی بآسانی از اینجا باسلامبول رفته و بیاید . گویا اخراجات آن زیاده بوده فسخ اراده کرده . از کنارهٔ آب مزبور از دامنهٔ کوه عازم راه شدیم . راه ما بسمت مشرق بود . عرض راه قدری‌بیشه و جنگل بود ، تااینکه بکنارهٔ رود ساخاره رسیدیم . رود مزبور چندان آبی ندارد لیکن اسب ازآن

۱ــ گود وبلند .

۲ــ گردنه‌ای.

۳ــ ؟

نمیتواند گذشت . و پلی دارد که از تخته ساخته‌اند . ازاسب پیاده‌شده اسبان خودبخود ازپل مزبور گذشته .

روز چهارشنبه هفتم محرم یکساعت از نصف شب گذشته از آنجا سوار و روانه راه شدیم . خارج از خندق رودخانه عظیمی است مسمی به‌بیوك مین (۱) . از رود مزبور گذشته . همه راه ما گود و بلند بود تا اینکه بـه قهوه‌خانهٔ کوچکی رسیده در آنجا نهار کـرده . از آنجا سوار و قدری راه آمده . از رودی گذشته که او راکوچك مین می گویند تا اینکه بمنزل‌رسیدیم. اسم منزل دو شجه است . از خندق الی شش فرسخ از خـاك بورسه محسوب میشود. کلاً آنهامسلمان است(۲) و قدری ارامنه دارد . مساجد وحمام وبازار وقهوه‌خانه چند دارد . یك‌کلیسیا از برای ارامنه‌هست . یکساعت بعد ازظهر بآنجا رسیده دوساعت خوابیده بعد ازآن برخاسته عازم راه شدیم . قدری‌راه ما صاف بود .

روز پنجشنبه هشتم محرم بحمام رفته بعد از آن نهار خـورده از بولی سوار و عازم راه شدیم . عرض راه ما قدری صاف و قدری گـود بود . دهات و مزارع بسیاری در عرض راه بود . تا اینکه بقهوه‌خانه رسیده ، قهوه خورده سوار شدیم . در حوالی منزل اسب بنده باز مانده بهزار زحمت خود را بمنزل رسانیدیم . شش ساعت از ظهر گذشته بود کـه بمنزل رسیده . اسم منزل مزبور کره ده است . ده مزبور از توابعات(۳) بولی است . هفت‌مسجد و یك‌مدرسه و دوحمام دارد . بازار و دکاکین و قهوه‌خانه چند دارد .ازبولی الی کره‌ده ، دوازده فرسخ است . جمعیت اینجاکلاً مسلمان است .

روز جمعه نهم شهر مزبور شش ساعت قبل از ظهر روانـه منزل دیگر شدیم مسمی بحمام لی . از کره‌ده‌الی اینجا هفت فرسخ است . سه‌ساعت از ظهر گذشته بحمام لی رسیدیم . ده مزبور خرابست . و اهالی آنجا نیز مسلمان است . شب درآنجا مانده .

۱ــ ؟

۲ــ مسلمانند.

۳ــ توابع.

روز شنبه دهم محرم شش‌ساعت قبل از ظهر از آنجا سوار وقدری راه آمده . گردنه‌ایست از آن بالا رفته . دو فرسخ خارج از حمام لی ازخاك بولی بعد از آن داخل بخاك چانفوری می‌شویم . در آنجاها توقف نکرده ، بقصبه (۱) رسیدیم مسمی بچرکس . جای بـزرگی است . بازار و دکاکین و اقسام کسبه و اربـاب صنعت در اینجا هستند . هشت مسجد و یك حمام و یك مدرسه دارد . در قهوه‌خانه فرود آمده . کره و عسل بسیار خوبی دارد . نهار کرده . از حمام لی الی چرکس چهار فرسخ و نیم است . از آنجا سوار و عازم مقصد شدیم . راه صاف بود تا بمنزلی‌که اسم آن قراجه‌لر است رسیدیم. از حمام لی الی اینجا هفت فرسخ‌است . و همه مسلمان هستند . بازارودکاکین و قهوه‌خانه و سه مسجد دارد . ده مزبور متعلق انکوریست . اسبان‌چاپاری‌را باید از خانها دهند . اسبانرا حاضر کرده سوار و روانه منزل دیگر شدیم . راه ما صاف بود . تا بمنزل قراجلان رسیدیم . از قراجه‌لر الی‌قراجلان‌چهار فرسخ است .

هشت ساعت از ظهر گذشته وارد بقصبهٔ قراجلان شدیم . از میانه قصبهٔ مزبور بیرون رفته در خارج از قصبه در قهوه‌خانه محقری منزل‌کرده بعدازآن شام کردیم . هنگام شام هریك‌ازتاتاران ببهانهٔ‌آقا علی‌را آواز داده، ای ترجمان ای مترجم از برای اینکه مردم حالی شوندکـه ما ترجمان داریم و مردمان عزیز هستیم و بعبارت اخری در چاپارخانه نباید ما را معطل کنند .

روز یکشنبه ۱۱ شهر مزبور پنجساعت قبل از ظهر از قراجلان سوار و عازم شدیم . راه مـا برخی صاف بود و بعضی ناهموار . تا اینکه در زیر درختی نشسته نهار خورده در کنار رودخانه بود و یکسمت رود مزبور در بالای بلندی دهی است مسمی بچورکلی. بعداز نهار قهوه خورده عازم راه شدیم . از قراجلان الی چورکلی چهار فرسخ است. راه‌ما در میانه دوکوهی است الی‌گردنه . ازگردنه مزبور سرازیر شده بدهی رسیدیم بقوچ‌حصاری . پنجاه درب خانه دارد . چهار ساعت از ظهر گذشته وارد بده مزبور شدیم . از قراجلان الی اینجا هفت فرسخ است. ده مزبور بازار و دکاکین و مساجد

---

۱ ــ بقصبه‌ای

دارد لیکن حمام ندارد . درآنجا اسبان را عوض کرده روانه راه شدیم . راه ما برخی بیشه و بعضی جنگل بود ، و ازکنار رودخانه . تا اینکه بقهوه‌خانه رسیدیم . در بالای تپه واقع است . نان و قهوه خورده . از قوچ حصاری الی قهوه‌خانه سه فرسخ راه است . ازآنجا سوار. در میانه دوکوهی سمت یمین و یسار سبزه و درخت بود . و برخی گود وبلند بود وقدری صاف بوده تا اینکه بگردنه رسیدیم . از آنجا بالا رفته قدری راه‌آمده . دره‌ایست سبز و خرم . رودخانه ازمیانهٔ‌آن دره میگذرد. پلی دارد. از پل مزبور عبورکرده سرابالا و سراشیبی بوده تا اینکه بمنزل رسیدیم نیم ازنصف شب گذشته وارد به منزل شدیم . اسم آنمنزل طوسیه است . شب درآنجا مانده .

روزدوشنبه دوازدهم محرم مطابق غره نوانبرعیسوی چهارساعت قبل‌از ظهر از طوسیه سوار شده عرض راه قدری ناصاف و برخی صاف بود تا اینکه درمیانه‌کوه دربندی است یعنی قراولخانه است‌که چند نفر تفنگچی می‌نشیندکه قطاع‌الطریق نتوانند دست‌اندازی بقوافل وارباب تردد نمایند . اسم دربند مسمی به‌کپی‌پلی‌[؟]ازطوسیه الی این دربند پنج فرسخ است. درآنجا قهوه خورده سوار و عازم راه شدیم . عرض راه قدری‌گود و بلند بود وما ازمیانه دره میرفتیم. وارد بدهی شدیم‌که مسمی بحاجی حمزه بود. ازطوسیه‌الی‌اینجا هشت فرسخ است . شب درآنجا خوابیده .

روز سه‌شنبه ۱۳ محرم شش‌ساعت قبل‌از ظهر ازحاجی‌حمزه سوار. از یکسمت رودخانه در میانه تنگ راه ما بود تا اینکه بگردنه رسیدیم مسمی به‌سریاشتق‌قیا . بقدر هزار زرع یا زیاده از بالای گردنه سنگ را از باروت بریده وطرف رودخانه را دیواری ازسنگ وگچ ساخته‌اند. وزمین را ازسنگ وگچ سنگ‌کاری کرده‌اند . از اول‌گردنه الی‌آخر بقدر یك میل راه فرش‌راه را سنگ‌کاری‌کرده‌اند . از آنجا سرازیر آمده بطرف مشرق روانه شدیم . بمنزلی رسیدیم‌که اسم آن عثمان جوق است دوساعت ونیم از ظهر گذشته وارد بچاپارخانه عثمان جوق گردیده از حاجی حمزه الی عثمان جوق هشت فرسخ است و بازار و دکاکین وکسبه وخانهای بسیار درآن است . شش مسجد و یك حمام دارد . پارچه‌کوهی است . خانهای چند در بالای‌آن است . اطراف‌آن در جاهاییکه ممکن‌است‌که مردم داخل‌آن شوند دیوارکشیده‌اندکه کسی‌داخل

آن نشود.

روز چهارشنبه چهاردهم محرم‌الحرام چهار ساعت قبل‌ازظهر از عثمان جوق سوار و عازم راه شدیم . راه چندان صاف نبود لیکن درنهایت صفا وآب و درخت بود . (۱)

روز پنجشنبه ۱۵ محرم سه ساعت قبل‌از ظهر از آنجا سوار شدیم عرض راه صاف بودوبدون درخت بود . تا اینکه بکوهی رسیده سربالا شده . کوه‌کوچکی است . از آنجا قدری راه آمده از پائین‌گردنه باغات و بساتین است . الی اماسیه . داخل به‌شهر اماسیه شدیم . رودخانه‌ایست مسمی به‌طفات اویماقی . از میانه اماسیه یعنی از میانه تنگ میگذرد .

روز جمعه شانزدهم محرم هفت ساعت قبل‌ازظهر از اماسیه سوار و از میانه شهر عبورکرده وقتیکه بیرون میآمدیم دریکی از خانها صدای‌ذکر می‌آمد . ازکسی استفسار نمودم مذکور ساخت که این تکیه درویشان است و مشغول ذکر ووراد خود هستند .

روز شنبه هفدهم محرم از خواب برخواسته با سایر رفقا بحمام رفته . الحق دلاکان احمقی داشت . بهزار زحمت‌کیسه‌کشیده بیرون آمدیم . و ازآنجا بمنزل‌آمده در عرض راه بعضی از اهالی ایران را دیده و بمنزل ما آمدند. از احوالات ایران ازآنهااستفسار نمودم .آنچه مذکور افتاده بودکه فیما بین دولتین نزاعست . بالجمله روز شنبه در طفات مانده .

روز یکشنبه ۱۸ محرم پنجساعت قبل‌از ظهر ازطفاق بیرون‌آمده. قدری راه‌که از طفات بیرون‌آمدیم از رود طفات‌گذشته . قدری راه ما صاف بود وبیشه وجنگل وسبزه بود وسرازیر وفرح‌افزا . ازمیانه تنگ و سرازیری گذشته عرصه‌ایست وسیع . قدری‌آب و باتلاق و جوی وزراعت ومزرع شلتوك در راه ما بود ، و بعداز آن رودخانه‌ایست مسمی به‌توخار . رود عظیمی است و آب‌آن تاکمراسب می‌آید. میگویند رود مزبور ازاینولا الی‌حوالی‌ارض‌روم به‌زراعات و طواحین عرض راه می‌افتد . از رود مزبور عبورکرده بفاصله نیم فرسخ‌وارددبده نیکسار شدیم. دهی‌است درنهایت خوبی وصفا. در دامنهٔ‌کوه، در میانــه دره‌ایست . رودی مسمی بکلکی از میانه دره میگذرد . و از دو طرف

۱ ــ بنظر میرسد در اینجا مطلبی از قلم افتاده باشد .

دره مزبور باغات وخانها در درهٔ مزبور است. دراین سفر مکانی باین‌خوشی تا بحال ندیده‌ام . جمعیت اینجا ارامنه و مسلمان است . بـازار و دکاکین و ارباب صنایع بسیار دارد . مساجد وکلیسا و قهوه‌خانه بسیار دارد .

روزدوشنبه نوزدهم شهرمحرم بعلت حاضرنبودن‌اسبها بتماشای قصبه مزبور رفته . درکنار رود . درمیانه تنگ کارخانه و باغی است که پوست اسب وگامیش وگاو را مثل چرم همدانی دباغی می‌کنند . و پوست درخت را نوع غریبی میکوبند. درکناررود جوی‌آبی بریده‌اند. چوب درازی مثل دنگ برنج‌کوبی ایران گذارده‌اند . یکطرف آن حوضهٔ چوبی چهارگوشهٔ دو زرع طول و یکزرع عرض و یکزرع عمق‌آن بدنگ مزبور چسبیده است . وطرف دیگر دنگ مزبور هاونی در روی زمین مملو از پوست درخت است . و سر دنگ دسته بزرگی بعینه دنگ برنج‌کوبی متصل بآنست . ومیانه دنگ مزبور را نیز بطریقی وصل بچوب دیگر کرده‌اندکه هروقت ازجوی‌آبی داخل بحوض میشود یکسرآن سنگینی‌کرده سر دنگ را بحدی بلند می‌کندکـه آب حوض خالی شود . بعداز نهار ازآنجا سوار و در دهی مسمی ببوخچلی منزل‌کرده. از نیکسار الی این ده هفت فرسخ است .

روز سه‌شنبه ۲۰ محرم سه ساعت قبل‌ازظهر از بوخچلی سوار شده لیکن نـه مثل سایر روزها اسبی سوار شده . در این روز حیوانی نسیب من بیچاره گشته‌که نه اسب و نه یابو و نه قاطر و نه الاغ بود بالجمله یکساعت‌از نصف شب‌گذشته وارد بمنزلی مسمی بقولی حصار شدیم . از بوخچلی الی‌اینجا چهارده فرسخ است .

روز چهارشنبه ۲۱محرم بجهة‌نبودن‌اسب درآنجا معطل‌شده .قولی حصاری نیز دهی است‌کوچك . در میانه تنگ واقع است. باغات بسیاری‌دارد و رودخانه از میان تنگ میگذرد . دوساعت ازظهرگذشته ازآنجا سوار وعازم راه شدیم . خروج از ده مزبور قدری راه سرازیر درکناره رودخانه آمدیم . چون راه در اینجا دوتا می‌شود ، یکی درکناره رود و باغات و دیگری از بالای‌کوه میرود بعلت اینکه راه بالای‌کوه نزدیکتر یعنی دو فرسخ نزدیکتر بود ، راه بالای‌کوه را ترجیح داده .گردنه‌ایست ازآنجا بالا رفته و سرازیر شده . راه سه فرسخ همه درکناره رود و سنگلاخ و راه باریك و مشکل بود .

راهی باین صعوبت تا بحال ندیده‌ام . و بعداز آن راه چندان ناصاف نبود تا اینکه دو ساعت قبل‌از صبح وارد بقرا حصار شدیم . از قولی حصار الی قرا ـ حصار دوانزده (۱) فرسخ است .

روز دوشنبه ۲۲ محرم تاتاران‌مذکور ساخته‌که راه مخوف است. و از هر کس مسموع میشد که‌فیما بین دولتین نزاع است. ماهصمم شدیم‌که بعد ازاین روزها سفرکرده وشبهامنزل کنیم وفردامنزل نیزدوربود. لهذا این‌روز را درقرا حصار توقف نموده‌که فردا دوساعت قبل ازطلوع سوارو بمنزل‌دیگر رویم. اتفاقاً دراین‌روز ضفاف(۲) ابراهیم آقا مستأجرچاپارخانه بودوجمعی رابطلب عروس فرستاد. بامشارالیه‌گفتگو(۳) طریقه مناکحه‌ودستور آنها در میان‌آمد. مذکور ساخت که‌مدت سه‌سال است که مشارالیه دختری نشانلو(۴) کرده والی حال مشارالیها راندیده. بنده طریقه نکاح انگریزی رامفصلاً باو گفته. مشارالیه‌گوشی به‌بنده داده لیکن‌سراپا چشم ومنتظر ورود عروس خود میبود. چیزی‌ازحرف‌بنده دستگیراو نشد.

بالجمله**روز جمعه بیست‌وسیم‌محرم**هفت ساعت قبل ازظهرازقرا ـ حصار سوارشده . راه ماگود وکناره رودخانه وجنگل بود تااینکه در کناره رودی نهارکرده. ازآنجا سوار وهنگام غروب آفتاب به‌دربندی رسیده مسمی بفندق بلی . ده‌نفر تفنگچی‌بجهة مستحفظ دراینجا شب وروز می‌نشینند(۵).از قرا حصار الی اینجاده فرسخ است. ازآنجا روانه. الی دوفرسخ جنگل بود. درمیانه جنگل تاتاری وچندنفر سواره دیده. هوا تاریك بود. ستی‌نامی‌یکی ازارامنه‌که درزبان انگریزی ماهر بود دیده‌چندان گفتگو بااو نکرده. بعداز آن‌معلوم شد که سرد ابرت پرتل یکی‌ازاهالی انگریزکه‌مدتها درروس توقف نموده و بعزم سیاحت بایران رفته مراجعت بولایت خودمینمود بعلت تاریکی

---

۱ ــ دوازده

۲ ــ زفاف .

۳ ــ گفتگوی

۴ ــ نامزد

۵ ــ می‌نشیند

هوا نه مااوراشناختیم ونه‌او ماراشناخت . ازآنجا گذشته بعدازخروج‌ازجنگل الی‌دوفرسخ راه‌آمده بزه‌شیران (۱) ویاقراجه شدیم . ازقرا حصارالی اینجا شانزده‌فرسخ‌است. هشت‌ساعت ازظهر گذشته‌وارد بآن‌شدیم. ده کوچکی است. دو مسجددارد واهالی آنجامسلمان‌هستند .

روزشنبه بیست‌وچهارم محرم پنجساعت قبل ازظهر از قـراجه لرسوار شده عرض راه برخی بیشه وجنگل بود . لیکن راه‌صاف بود تا اینکه بمنزل رسیدیم . رودخانه کللی دیلماقی ازآن میگذرد . از رود مزبورگذشته یکساعت‌از ظهر گذشته وارد بمنزل شدیم که مسمی‌به کرملی (۲) است . از قراجه‌لرالی‌کرملی پنج فرسخ است. ده مزبور خراب است . چند خانه‌دارد. ویك مسجد دارد. شب درآنجا خوابیده .

روزیکشنبه‌بیست وپنجم‌محرمشش‌ساعت‌ازظهر گذشته ازآنجاسوار وبفاصله نیم فرسخی یك‌قصبه‌ایست بزرگ مسمی بچیفیك از میانه آن گذشته . عرض راه برخی صاف وبعضی ناصاف وجنگل ودره است. وسرابالاییست مسمی به المه درسی . جاییست مخوف بالجمله ازآنجا خودرا بمنزل رسانیده که‌اسم آن قراقولاغ است . نه ساعت از ظهر گذشته وارد شدیم . ازکرملی الی‌اینجا چهارده فرسخ است . ده مزبور چندان بـزرگ نیست و اهالی آنجا مسلمان هستند . در آنجا مانده .

روز دوشنبه بیست‌ششم محرم هفت ساعت قبل ازظهر ازقراقولاغ سوار شده عرض‌راه چندان ناصاف‌نبود. الی چهارفرسخی قراقولاغ دره‌ایست مسمی بشیطان دره‌سی . جاییست مخوف . زیاده از همه جا خوف دارد . ودره مـزبور چندان عمیق نیست . جوی آبی از میانه آن میگذرد . تا اینکـه بکاروانسرای(۳) رسیدیم مسمی به شو این‌خانی . کاروانسرای سربسته‌ایست. از قراقولاغ الی اینجا هشت فرسخ است . مطلقاً آبادی درآنجا نیست . نهار خورده و بعدازآن الی سه فرسخی آش قلعه ازرودفرات گذشته . بتدریج راه سراشیبی بود تا اینکه بمنزل رسیدیم . اسم آن آش قلعه است . از قراقولاغ

---

(۱) ـ ؟.

(۲) ـ کرملی؟ ـ کریلی؟

(۳)ـ بکاروانسرایی .

الی اینجا شانزده فرسخاست . ده بـزرگیست . جمعیت آن مسلمان و ارامنه هستند . دومسجد ویك کلیسیا دارد .

روزسه‌شنبه ۲۷ محرم پنجساعت قبل‌ازظهر سوار وعازم‌شدیم. تبه‌ایست بالا رفته . مصطفی آقا ازما سوا شده بارض روم رفته که جای ازبرای‌مامعین کند . از آنجا گـذشته . رود فرات از سمت یمین ماميگذشت . و بعداز آن خود رابدهی رسانیدیم مسمی به آلچه . دهی است چندان آبادی ندارد . واز آنجا سواد ارض روم نمایان بود . جویی آبی از میانه ده مزبور میگذشت . وآب گرمی هم‌دارد. ودراین‌ده راهدار خانه‌ایست که کاروانانیکه‌ازاسلامبول می‌آیند یا ازجای دیگر باینجا آیند بارها آنها راسیاهه‌کرده یکنفر بهمراه آنها فرستاده که داخل بگمرك نمایند . بنابرسم معهود بنهٔ مارا نیز سیاهه کرده ویکنفر سواره همراه‌بنه مزبور نموده . ازآش قلعه الی‌آلچه شش‌فرسخ است . و از آلچه الی ارض روم سه فرسخ است که همهٔ راه آنروزنه فرسخ است . از آنجا روانه شده . عرض راه صاف وبدون‌سبزه و درخت بود. تااینکه بحوالی ارض روم رسیده . بارهای ما داخل بشهر شده ، بگمرك خانه رفته‌و مادر خارج شهر مانده . دراین اثنا برادر آقا محمد حسن-آقاکریم-نزدیك ماآمده ما را راهنمایی نموده‌داخل بمنزل خارج شهر ارض روم شدیم. چون خوابگاه ما رابگمرك برده بودند، شب درجایی خوابیده . روز دیگرشخصی بعقب بنه خود فرستاده . رخت خواب وصندوق خود آورده . چون خبری از صندوقهای ما نیامدکه آیا وارد به بندر طرابزان شده یانه و آقا محمد حسن خواست‌که‌فضولاً وضمناً کاری کندوعالیشان میرزاجعفرمهندس نیز عازم‌تبریز بود، یکنفر تاتار دیده قرارداد نمودکه بهمراه او بایروان رود. بنده بعضی عرایض بخدمت اولیای دولت قاهره‌معروض‌ومصحوب عالیشان مشارالیه‌کرده. مشارالیه‌تدارك خودرادیده. **بتاریخ روزچهارشنبه‌پنجم شهرصفر** چهار ساعت‌قبل‌ازظهرازارض‌روم روانه دارالسلطنه تبریزشده وبفاصلهٔدوساعت نوشته از بندر طرابزان رسید مشعر براینکه استاد محمدعلی و بارها وارد به بندر مزبور گردیده وپاشای آنجا رادیده نوشته‌که دولت عثمانی بهمراه او کرده که بارها گمرك بازنکنند وپاشای مزبور نوشته بدست‌او داده . وقتی‌که‌نوشته را بگمرکچیان نموده مطلقاً ننوشته بودند که بارها رااز گمرك گذرانند .

لهذا دربندر طرابزان مانده‌اند ومنتظر یکی از ماها هستند. بناء علیه میرزا رضا مصمم برفتن شده ومصطفی‌آقای تاتار را خواسته‌کـه بهمراه برد. لیکن بجهة وصول اسب سه روز معطل مانده . بعد ازآن اهالی چاپارخانه ارض‌روم دردادن اسب امتناع نموده . حرف آنها اینکه در فرمان شما آنچه نوشته‌اند باید ازراه ایران اسب دهیم شما را حقی نیست که‌از راه طرابزان اسب‌دهیم. ورفتن آنها موقوف شده . بعداز آن میرزا رضا راضی بآن شده که مال چار-ودار گیرد یعنی بکرایه روانه شود. شخصی‌مکاری(۱) و بنای این را گذارده که روانه‌شود. درین ضمن‌خبری رسیده که مالهای بنه ما ازبندر طرابزان می آید. چند روزی منتظر آنها بوده تااینکه در روز سه‌شنبه هجدهم صفر مستر هسیتر نام شخصی از اهالی فرانسه که بهمراه استاد محمد علی از اسلامبول رفیق شده به‌بندر طرابزان رفته‌و نه بار ازبارهای استاد محمد علی را بهمراه آورده . شخص مکاری مذکور میساخت که اهالی طرابزان یعنی گمرکخانهٔ آنجا رااراده اینکه‌هرکدام از صندوقهای ما را بازکرده و یا اینکه هرکدام را پانزده قروش بگیرد. واستاد محمدعلی‌شخصی‌را به‌نزدپاشای طرابزان‌برده دوکلمه نوشته خواهش نموده است‌بعلت اینکه‌صندوقهای اسباب واشیاء گمرکی ندارد لهذاامری نوشته که‌گمرکچیان چیزی مطالبه نکنند. ونیز ضامنی داده است که اگر پاشای طرابزان قبول نکند وجه‌گمرك این‌نه‌بار که‌فرستاده‌است داده‌باشد. وخود مراسله به‌بنده نوشته‌که درصورتیکه کاروان واردشود‌پانصدو چندی قروش‌بایشان ازبابت‌کرایه‌داده‌باشم. لهذامکاریان وجه‌ازبنده‌میخواهند و بنده هم از بالای‌سر خدایی دارم.

واما ارض روم پای تخت ولایت ارمن و ازشهرهای مشرقی ترکیه است عرض شمالی آن بخط استوا بیست ونه درجه وسه‌ربع است. وطول‌آن از لندن چهل‌ویك درجه است. دردامنهٔ کوهی واقع‌است. وعرصهٔ وسیعی‌درمقابل آنست . هوای آن در زمستان بسیار سرد میشود. یعنی کمتر باران می‌آید و همیشه برف میبارد. کوههای (۲) اطراف آن آبهـای شیرین خوشگوار بهم میرسد. وشهرارض روم قلعهٔ دارد وحصار بعقب‌یکدیگر و بـروج آن مخمس

---

(۱)ـ چاروادار ،

(۲)ـ درکوههای،

است، باتوب لیکن خندق آن نه عمیق است و نه خوب و نه منتظم . اطراف قلعه خانهای بسیاری ساخته‌اند لیکن خواه شهر وخواه بیرون شهر خانهای کوچك وکهنه وکوچهای کنده و مجموع مملو از سگان بهر اندازه ورنگ میباشند . عمارت پاشا ویا بیگلربیگی شهر در میانه قلعه است.

واما جمعیت ارض روم آنچه درکتاب نوشته‌اند هجده هـزار نفر مسلمان وشش هزار نفر ارامنه ویکهزار نفر ازکریك هستند. مساجد وحمام و قهوه خانه بسیاری دارد . در حمامها مثل سایر بلاد ترکیه ارامنه وگرجیه ولاك هستند . دوکلیسیا دارد . سنگ مس بسیاری از کـوهستان قریبه باینجا آورده و اهالی ارامنه وکریك آنها را آب کرده مسینه آلات وظروف دیگر میسازند . تجارت بسیاری ازمس وپوست خز وکجن ومازو که از جنگل قریبه اینجا بعمل می‌آید دراینجا میشود . و تجار بسیاری از ارامنه وترکیه و ایرانی وتاتاریه دراینجــا می‌نشینند . کاروانسرای اینجا کلاً از بالای آن پوشیده . حجرات را بطریقی ساخته که تجار درزمستان بکمال استراحت می‌نشیند(۱). حول وحوش اینجا مطلقاً باغی نیست واز سردی هوا باغ نمیشود . ومیوه‌جات را از ولایات بعیده می آورند . بالجمله ولایت مزبور نه جای خوبی است و نه مدخل بسیاری دارد . و بعضی از بیحسابی ولایات تـرکیه که بما دست داد اینکه وقتی که از اسلامبول بیرون می‌آمدیم، صدراعظم دولت عثمانی نوشته بماها داده که پاشای ارض روم صندوقهای ما را باز نکنند . و نیز نوشته بپاشای طرابزان نوشته بود . بعلت اینکه پاشای طرابزان حضور نداشته بود اولاً شرحی نوشته بود که بارهای مارا بازکنند واستاد محمد علی که بهمراه بارها رفته بود شرحی بما نوشته و مجدداً بحمایت کو نسل فرانسه متوقف طرابزان بپاشای مزبور اظهار کرده که حسب الحکم صدراعظم صندوقها را نباید باز کنند . ومعزی‌الیه شرحی بگمرکچیان طرابزان نوشته که صندوقها راباز نکنند. استاد محمد علی بهمراه آنها وارد بارض روم گردیده صندوقها را بگمرکخانه برده . و ازین سومــا نوشته صدر را بنزد حافظ علی‌پــاشا پاشای ارض روم فرستاده . مشارالیه از راه بد طوری و حرص مال دنیوی بخیال اینکه مبالغ خطیری گمرك خواهد گرفت خلاف حکم صدراعظم راکرده، حکمی بگمرکچی

(۱) می نشینند،

داده‌که اسبابهای ما را دیده گمرك گیرند . چنـد روزی ما سعی کرده فایده نبخشید . بالاخره موازی پنجاه صندوق را بـاز کرده پنج عدد دوربین پیدا کردند . هر کدام را سیصد قروش قیمت کرده‌اند . یکی آنها مال بنده بودکه دوبا جاقلو و نیم آنرا خریده بودم . و همچنین چند طبانچه و تفنگ‌که میرزا ابوالحسن خان ابتیاع و ارسال دارالسلطنه تبریز نمـوده هرکدام را مبالغی قیمت‌کرده . درمعنی بجز بیحسابی و بدرفتاری منظـوری ندارد . بنده باین فقیری راضی بودم‌که کتاب و صندوقهای بنده را ضایع نکرده بمحض دیدن صندوقها وخاطرجمعی اینکه اجناس تجارت بهمراه ندارم‌هرصندوقی‌سی‌قروش ازبنده بگیرد . حال مبالغی ضرر آن به بنده رسید . وپنج صندوق بنده را باز کرده وشکستند . بعلاوه اینکه‌خلاف حکم دولت‌خودراکرده قیمت‌آن‌یکتومان است پانزده تومان قیمت‌کرده و یکتومان‌گمرك‌آنرا میخواهد . و همچنین با سایررفقا باین نحورفتارکرده . ماکه از ارباب تردد محسوب میشویم لیکن با اشخاصی‌که دراینجا سکنی‌دارند اعم ازتجاروکسبه ورعایا منتهای‌ظلم‌وتعدی وبدرفتاری وبیحسابی مرعی میدارد . این است طریقه رفتاروکردار ناهنجار این شخص غیرعزیز .

پایان